

إصدارات أنصار الإمام المهدي (ع)

انتشارات انصار امام مهدي (ع)

# العجل (گوساله) ج ۱ و ۲

سید احمد الحسن

کتاب دوزبانه (عربی-فارسی)

العجل (گوساله) جلد ۱ و ۲	نام کتاب
احمد الحسن (ع)	نویسنده
سوم	نوبت چاپ عربی
۱۴۳۱هـ - ۲۰۱۰ م	تاریخ چاپ عربی
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (ع)	مترجم
دوم	نوبت انتشار ترجمه
۱۳۹۵	تاریخ انتشار ترجمه
۱۰۴/۲	کد کتاب
دوم	ویرایش ترجمه
امیر فهیمی	دوزبانه سازی
اول	نوبت دوزبانه سازی
۱۴۰۰ ه. ش	تاریخ دوزبانه سازی

لمعرفة المزيد حول دعوة السيد أحمد الحسن (ع) يمكنكم الدخول إلى الموقع التالي :

[www.almahdyoon.org](http://www.almahdyoon.org)

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن (ع) به تارنماهای  
زیر مراجعه نمایید.

[www.almahdyoon.co/ir](http://www.almahdyoon.co/ir)  
[www.almahdyoon.co](http://www.almahdyoon.co)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فهرست

تقديم أنصار الإمام المهدي (ع)	٩
پیش‌گفتار انصار امام مهدی (ع)	٩
الإهداء	١٦
<b>العجل (الجزء الأول)</b>	١٧
<b>گوساله (جلد اول)</b>	١٧
المقدمة	١٨
مقدمه	١٨
إبليس يتوعد	٣٢
ابلیس تهدید می‌کند	٣٢
الصراط المستقيم	٤٢
صراط مستقیم (راه راست)	٤٢
العقائد والأحكام	٥٢
عقاید و احکام	٥٢
العقائد الصحيحة:	٥٢
عقاید صحیح:	٥٢
الأحكام:	٥٧
احکام:	٥٧
إنّ في قصصهم لعلبة	٦٣
در داستان‌های ایشان عبرتی است	٦٣
بنو إسرائيل يترقبون ولادة موسى (ع)	٦٥
بنی اسرائیل چشم به راه ولادت موسی (ع)	٦٥
موسى (ع) المجاهد في سبيل الله، المهاجر إلى الله، والنبي الداعي إلى الله	٦٨
موسى (ع) مجاهد در راه خدا، مهاجر به سوی خدا، و پیامبر دعوت‌کننده به سوی خدا	٦٨
فتنة العجل	٧٢
فتنه‌ی گوساله	٧٢
شبيه السامري	٨٤
شبيه سامری	٨٤
طالوت (ع)	٩٢
عیسی (ع)	٩٧
بعث عيسى (ع)	٩٨

۹۸	..... بعثت عيسى
۱۱۳	..... تحريف التوراة والإنجيل
۱۱۳	..... تحريف تورات و انجيل
۱۱۶	..... الإسلام أحياء لشريعة إبراهيم (ع)
۱۱۶	..... اسلام، احيائي براي شريعت ابراهيم (ع)
۱۲۱	..... الإسلام ثمرة الأديان الإلهية في الأرض
۱۲۱	..... اسلام، ثمره‌ی اديان الهی در زمین
۱۲۶	..... قل ما كنت بدعاً من الرسل
۱۲۶	..... بگو من در میان فرستادگان بدعتی تازه نیستم
۱۳۰	..... محمد ﷺ الداعي إلى الله في مكة
۱۳۰	..... محمد (ص) دعوت‌کننده‌ی به سوی خدا در مکه
۱۳۶	..... الهجرة إلى الله
۱۳۶	..... هجرت به سوی خدا
۱۴۵	..... الاستبدال
۱۴۵	..... جایگزینی
۱۵۰	..... ماذا بعد الهجرة؟
۱۵۰	..... پس از هجرت چه شد؟
۱۵۴	..... بعد وفاة النبي ﷺ
۱۵۴	..... پس از درگذشت پیامبر (ص)
۱۹۰	..... صلح الإمام الحسن (ع)، وولاية العهد للإمام الرضا (ع)
۱۹۰	..... صلح امام حسن (ع) و ولایت عهدی امام رضا (ع)
۱۹۶	..... العجل (الجزء الثاني)
۱۹۶	..... گوساله (جلد دوم)
۱۹۷	..... المقدمة
۱۹۷	..... مقدمه
۲۰۹	..... الانحراف في الأمة الإسلامية عن الصراط المستقيم
۲۰۹	..... انحراف در امت اسلامی از راه راست
۲۱۳	..... أولاً: التحريف في القرآن الكريم
۲۱۳	..... اول: تحريف در قرآن
۲۳۶	..... ثانياً: التشريع بدليل العقل
۲۳۶	..... دوم: تشريع (قانون‌گذاری) با برهان عقلی

.....	ثالثاً: العقائد	۲۵۶
.....	سوم: عقاید	۲۵۶
.....	رابعاً: الإعراض عن أوصياء النبي (ص)	۲۷۰
.....	چهارم: روی گردانیدن از اوصیای پیامبر (ص)	۲۷۰
.....	خامساً: الإعراض عن القرآن والسنة	۲۷۱
.....	پنجم: روی گردانیدن از قرآن و سنت	۲۷۱
.....	المحرّفون	۲۸۰
.....	تحریف کنندگان	۲۸۰
.....	المصلح المنتظر (ع)	۲۸۶
.....	مصلح منتظر (ع)	۲۸۶
.....	المهدي (ع) في الأديان الإلهية	۲۸۹
.....	مهدی (ع) در ادیان الهی	۲۸۹
.....	الغيبية	۲۹۵
.....	غیبت	۲۹۵
.....	أسباب الغيبة	۲۹۸
.....	علل و اسباب غیبت	۲۹۸
.....	العمل لتعجيل فرج الإمام المهدي (ع)	۳۱۵
.....	عمل برای تعجیل فرج امام مهدی (ع)	۳۱۵
.....	أهم الأعمال لتعجيل فرج الإمام (ع)	۳۱۹
.....	مهمترین اعمال برای تعجیل فرج امام (ع)	۳۱۹
.....	۱- التفقه في الدين:	۳۱۹
.....	۱ - تفقُّه در دین:	۳۱۹
.....	۲- العمل بالشریعة الإسلامية المقدسة:	۳۲۷
.....	۲ - عمل به شریعت مقدّس اسلامی:	۳۲۷
.....	التقية	۳۳۶
.....	تقیّه	۳۳۶
.....	۳- معرفة الإمام المهدي (ع):	۳۴۵
.....	۳ - شناخت امام مهدی (ع)	۳۴۵
.....	أ-علامات ظهوره وقيامه (ع):	۳۵۰
.....	الف - علامت‌های ظهور و قیام ایشان (ع)	۳۵۰
.....	ب- أعماله بعد ظهوره وقيامه (ع):	۳۶۱
.....	ب- کارهای حضرت (ع) پس از ظهور و قیامش:	۳۶۱

۳۶۸..... أعمال القائم (ع) بعد قیامه

۳۶۸..... کارهای قائم (ع) پس از قیامش





## تقديم أنصار الإمام المهدي (ع)

### پیش‌گفتار انصار امام مهدی (ع)

صوت مدو و صرخه لابد أن تمر بها الدعوة الإلهية، صوت هدم و بناء، بيان و عمل، لابد أن يقوم داعية الله بها، يقوم بالهدم و التحرك ضد قوى الضلالة، لابد من نفس العجل؛ ولذا كانت الدعوة السريّة لحركة أنصار الإمام المهدي (ع) - أعني حركة ناصر آل محمد و يمانيهام السيد أحمد الحسن (ع) - تتطلب منه العمل على تحطيم العجل؛ ليتسنى للمجتمع بعدها العودة إلى جادة الحق. قال تعالى: ﴿فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ﴾<sup>(١)</sup>.

دعوت الهی لاجرم با فریادی بلند و رسا قرین می‌باشد: صدای ویران ساختن و از نو بنا کردن، گفتار و عمل. ناگزیر دعوت‌کننده‌ای باید به آن اقدام کند؛ اقدام به نابود کردن و علیه نیروهای گمراهی، باید گوساله را از بن برکند. از همین رو از دعوت پنهانی جنبش انصار امام مهدی (ع) - یعنی جنبش یاریگر آل محمد و یمانی آنها سید احمد الحسن (ع) - انتظاری جز حرکت در جهت نابود کردن گوساله نمی‌رود؛ تا پس از آن، جامعه به جاده‌ی حق و ثواب بازگردد. خداوند متعال می‌فرماید: (پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدای ایمان آورد)<sup>۲</sup>.

ولذا بادر (ع) إلى كتابة كتاب العجل، ومن ثم كان أول إصدارات أنصار الإمام المهدي (ع)، وهو دعوة موجهة إلى هذا المجتمع المعرض كل الإعراض عن محمد وآل محمد ﷺ، فما زال الرجل يدعوهم ليلاً ونهاراً، جهراً وإسراً، حتى أعذر فيهم.

به این جهت سید (ع) اقدام به نوشتن کتاب «گوساله» نمود و از همین رو، از اولین انتشارات انصار امام مهدی (ع) محسوب می‌گردد؛ این فراخوانی به سوی این جامعه‌ای است که به طور کامل از محمد و آل محمد (ص) روی‌گردان شده‌اند؛ مردی که شب و روز آنها را دعوت می‌کند، آشکارا و پنهان تا عذر و بهانه‌ای برایشان باقی نماند.

<sup>۱</sup> - البقرة: ۲۵۶.

<sup>۲</sup> - بقره: ۲۵۶.

هذا وقد نشره السيد (ع) مخطوطاً في فترة الدعوة السريّة بين طلبّة النجف الأشرف؛ إذ رفض أصحاب المطابع طباعته؛ لما امتاز به من تحطيم العجل كيفما كان، وأينما حل، سواء في هذا الحكام الفراعنة الفجرة أو فقهاء الدين الخونة.

این کتاب را سید (ع) در دوران پنهانی دعوت با دست خط شریفشان بین طلاب نجف اشرف منتشر نمودند؛ چرا که ناشران از منتشر کردن آن سر باز زدند؛ چرا که شاخصه‌ی آن از بُن برکندن گوساله بود، به هر شکل و در هر کجا؛ چه در بین حکام فرعونی فاجر و گناهکار و یا فقهای خائن دین.

ويستطيع القارئ أن يلتبس الأمر العظيم في الكتاب - أي إنّ السيد مرسل من الإمام المهدي (ع) - من خلال الآية التي ساقها السيد في ختام المقدّمة، حيث أورد التحصين ثم الآية القرآنية الكريمة، فقال:

خواننده می تواند رخداد بزرگی را در این کتاب درک کند - یعنی اینکه سید از سوی امام مهدی (ع) ارسال شده است - آنجا که سید در پایان مقدمه نشانه‌ای را به میان می کشد؛ آنجا که تحصّن و سپس آیه‌ای از قرآن کریم را یاد آور می شود و می فرماید:

(تحصنت بذي الملك والملكوت، واعتصمت بذي القدرة والجبروت، واستعنت بذي العزة واللاهوت، من كل ما أخاف وأحذر، وبمحمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين وعلي ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن ومحمد ﷺ، والحمد لله وحده).

(به صاحب ملک و ملکوت پناه می جویم و به دامان صاحب قدرت و جبروت چنگ می زنم و از صاحب عزّت و لاهوت یاری می جویم، از هر آنچه از آن می ترسم و دوری می جویم، و یاری می جویم از محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و محمد (علیهم السلام) و حمد و ستایش تنها از آن خداوند یگانه است).

بسم الله الرحمن الرحيم ﴿وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠٠﴾ قَوْمَ فِرْعَوْنَ لَا يَتَّقُونَ ﴿١٠١﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿١٠٢﴾ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ ﴿١٠٣﴾ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿١٠٤﴾ قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ ﴿١٠٥﴾﴾<sup>(۱)</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم (و آنگاه که پروردگارت موسی را ندا داد: ای موسی، به سوی آن مردم ستمکار برو \* قوم فرعون. آیا نمی خواهند پرهیزگار شوند؟ \* گفت: ای پروردگار من، می ترسم دروغ گویم

خوانند \* و دل من تنگ گردد و زبانم گشاده نشود. هارون را پیام بفرست \* و بر من به گناهی ادعایی دارند، می ترسم که مرا بکشند \* گفت: هرگز. آیات مرا هر دو نزد آنها ببرید، ما نیز با شما هستیم و گوش فرامی دهیم<sup>۱</sup>.

فيا من تدعون الولاية لعلي بن أبي طالب وأبنائه عليه السلام، بم عرفتم حق علي بن أبي طالب؟! أرجعوا لأنفسكم وانظروا في الأدلة التي تحتجون بها على غيركم من أبناء العامة؟! أليست هي بعينها التي رفعها السيد أحمد الحسن (ع).  
ای کسانی که به ولایت علی بن ابی طالب و فرزندانش (علیهم السلام) فرامی خوانید، حق علی بن ابی طالب را با چه چیزی شناختید؟!  
به خویشان تان رجوع کنید و به دلایلی که با آنها بر اهل سنت احتجاج می کنید، بنگرید. آیا اینها دقیقاً همان مواردی نیست که احمد الحسن (ع) برافراشته است؟!

إنّ للرجل حقاً عظيماً، انظروا الأحاديث التي تكلمت عنه، ومنها حديث الأصبع بن نباته في حديثه مع أمير المؤمنين (ع)، فعلي وهو علي شغلته هذه الشخصية حتى أخذت له، وأجال فيها ذهنه، أنصت للحديث وتدبره جيداً فإنّك مسؤول عنه يوم القيامة.  
این مرد حقّی بس سترگ دارد، به احادیثی که در این خصوص صحبت می کنند بنگرید؛ از جمله حدیث اصبع بن نباته در گفت و گویش با امیرالمؤمنین (ع) که در حال صحبت درباره ی این شخصیت می باشند تا او جان مطلب را می گیرد و آن را در ذهنش می سپارد؛ در برابر حدیث سکوت پیشه می کنم تا در آن نیک، اندیشه کنید که شما روز قیامت در برابر آن پرسیده خواهید شد.

قال الأصبع بن نباته: أتيت أمير المؤمنين علياً (ع) ذات يوم فوجدته مفكراً ينكت في الأرض، فقلت: (يا أمير المؤمنين تنكت في الأرض أرغبة منك فيها؟ فقال: لا والله ما رغبت فيها ولا في الدنيا ساعة قط، ولكن فكري في مولود يكون من ظهر الحادي عشر من ولدي، هو المهدي الذي يملؤها قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، تكون له حيرة وغيبية، يضل فيها أقوام ويهتدي فيها آخرون، فقلت: يا أمير المؤمنين فكم تكون تلك الحيرة والغيبية؟ قال: ستة أيام أو ستة أشهر أو ست سنين، فقلت: إنّ هذا لكائن؟ فقال: نعم كما أنه مخلوق، قلت: أدرك ذلك الزمان؟ فقال: أنى لك يا أصبع بهذا الأمر،

أولئك خيار هذه الأمة مع أبرار هذه العترة، فقلت: ثم ماذا يكون بعد ذلك؟ قال: يفعل الله ما يشاء، فإنّ له إرادات وغايات ونهايات<sup>(۱)</sup>.

از اصبع بن نباته روایت شده است: خدمت امیرالمؤمنین علی (ع) آمدم، دیدم ایشان چوبی در دست گرفته است و متفکرانه به زمین می‌زند. به ایشان عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! چه شده که شما را می‌بینم متفکرانه سر چوب را بر زمین می‌زنید؟ آیا به این زمین علاقه‌ای دارید؟ حضرت فرمود: «خیر، به خدا قسم هیچ وقت رغبتی به زمین و دنیا نداشته‌ام، لکن در مورد مولودی فکر می‌کنم که از نسل فرزند یازدهم از فرزندانم می‌باشد، او همان مهدی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند چنان که از ظلم و جور پر شده است. حیرت و غیبتی برای او پیش می‌آید که در آن بعضی اقوام گمراه و بعضی دیگر هدایت می‌شوند». عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! حیرت و غیبت چه مدت خواهد بود؟ حضرت فرمود: «شش روز یا شش ماه یا شش سال». عرض کردم: آیا واقعاً این واقعه صورت می‌گیرد؟ فرمود: «آری، گویی او خلق شده است». عرض کردم: آیا من آن زمان را درک خواهم کرد؟ فرمود: «ای اصبع! تو را با این امر چه کار؟ آنها نیکان این امتند همراه با نیکان این عترت». عرض کردم: بعد از آن چه می‌شود؟ فرمود: «پس از آن، هر چه خدا خواهد می‌شود؛ زیرا خدا بدهاها، اراده‌ها و غایات و پایان‌هایی دارد (هر طور که خدای تعالی بخواهد عمل می‌کند)<sup>۲</sup>.

فاعودوا رشدکم وتفکروا فإنّ تفکر ساعة خیر من عبادة ألف عام.

پس به رشد و هدایت خویش بازگردید و اندیشه کنید که ساعتی تفکر، برتر از هزار سال عبادت است.

فأین یراد بکم، بل این تذهبون، کیف بکم غداً فی ساحة العرض علی الإمام المهدي (ع) فی القيامة الصغری، وما الجواب الذي تجیبونه به؟ کیف بکم عند الحسیب الرقیب یوم القيامة الكبرى، وما الحجة لديکم؟! أتقولون لم یصلکم حدیث أهل البيت فیہ! أم تقولون إنهم لم یصفوه أو یسموه! أم إنّه لم یدع إلی کتاب الله وسنة الأطهار من آل بيته ﷺ! أم تقولون أنّه لم یبلغ البلاغ التام ولم یخبر عن نفسه!

در چه اندیشه‌ای هستید و به کجا رهسپار؟ فردا در قیامت صغرا در میدان عرضه بر امام مهدی (ع) چگونه خواهید بود و چه پاسخی برایش خواهید داشت؟ هنگام حضور در برابر حسابرس مراقب در معرکه‌ی قیامت کبری، چگونه خواهد بود و چه دلیلی خواهید داشت؟! آیا خواهید گفت، سخن اهل بیت در مورد او به شما نرسیده بود؟! یا خواهید گفت ایشان (علیهم السلام) او را توصیف نکرده و یا به

۱- الکافی: ج ۱ ص ۳۳۸.

۲- کافی: ج ۱ ص ۳۳۸.

اسم نخوانده بودند؟! یا اینکه او به سوی کتاب خداوند و سنت پاکان از اهل بیت (علیهم السلام) فرانخوانده بود؟! یا خواهید گفت او رسالت را به تمامی ابلاغ نکرده و شما را از وجود خودش باخبر نساخته بود؟!

بم تعتذرون حينما يعيد عليكم ما قاله اليوم: (ووالله لولا أن الله كتب على المؤمنين إنكار المنكر، ولولا أني اطلعت على كثير من الحقائق التي ملأت كبدي قيحاً، سواء من الحكام المفسدين أم من علماء السوء الفاسدين - ﴿لَوْ أَطَّلَعْتُ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتُ مِنْهُمْ فِرَاراً وَوَلَّيْتُ مِنْهُمْ رُعباً﴾<sup>(۱)</sup> - لألقيت حبلها على غاربها، ولما اخترت هذه المواجهة الدامية، مع ألوف مؤلفة مسلحة، بكل أنواع الأسلحة المادية والعسكرية والإعلامية).

پس از این سخن امروز ایشان، به چه چیز عذرتراشی می کنید: «به خدا سوگند اگر نبود که خداوند بر مؤمنان انکار منکر را نوشته است و اگر نبود که من بر بسیاری حقایق که جگرم را به درد می آورد آگاه شده‌ام، چه در مورد حاکمان مفسد یا علمای فاسد بی عمل - (اگر از حال ایشان آگاه می شدی گریزان بازمی گشتی و از آنها سخت می ترسیدی)<sup>۲</sup> - افسارش را بر پشتش می افکندم. من این رویارویی دایمی را برگزیدم، با هزاران ترکیب تسلیحاتی شامل تمام انواع اسلحه‌های مادی، نظامی و تبلیغاتی».

نعم فإن رسول الله ﷺ بلغ بأوصيائه إلى قيام الساعة، ولكن لا بد من التمهيص. وكما قال سيدي ومولاي في هذا الكتاب: (هذا والنبى ﷺ لم يترك المسلمين في حياته دون أن يوجههم إلى القيادة من بعده، وإلى الأوصياء من ولده ﷺ حيث أمره الله سبحانه بذلك. ولكن لا بد من الفتنة للتمهيص، ولا بد من السامري، ولا بد من العجل).

آری، رسول خدا (ص) اوصیایش را تا بر پا شدن ساعت به ما معرفی کرد ولی گریزی از آزمون و ابتلا نیست؛ همان طور که سرور و مولایم در این کتاب می فرماید: «این پیامبر گرامی (ص)، بدون اینکه مسلمانان را متوجه رهبران پس از خودش کند، این دنیا را ترک نمود؛ به اوصیای پس از خودش از فرزندان (علیهم السلام) آن گونه که خداوند سبحان او را امر فرموده بود. اما از آزمون و ابتلا گریزی نیست، و همین طور از سامری و گوساله».

وفي الختام أقول: إن هذا الكتاب صرخة بوجه الأمة أن عودي لرشدك وانتبهي لأمرك، وارجعي لكتاب الله وسنة نبيه لتحظي بعيشة السعداء وميتة الشهداء كما ضمن الرسول ﷺ لنا ذلك،

<sup>۱</sup> - الكهف: ۱۸.

<sup>۲</sup> - كهف: ۱۸.

ودعی فراغت الزمان من حکام خونته وفقهاء فسقته ف مع الأسف کثیرون یعدون أنفسهم علماء مع أنهم لا یحسنون تفسیر سورتین من القرآن الکریم، علی ما ورد عن آل محمد علیهم السلام. ولم یقرؤوا إلا الیسیر من روایات المعصومین علیهم السلام مقتصرین علی بعض الروایات الفقهیة فی الغالب. فبماذا یعدون أنفسهم علماء، أبالمنطق الذی وضعه أرسطو قبل آلاف السنین، وربما یوجد من الملاحدة من هو أعلم به منّا، أم بالمجادلات والإشکالات المنطقیة و غیرها الخالیة من ثمرة علمیة أو عملیة، ولا تعدوا کونها ترفاً علمیاً و ضیاعاً للوقت؟! ألسنا نروی عن رسول الله صلی الله علیه و آله ما معناه: (إنّ المرء یحاسب عن عمره فیما أفناه) <sup>(۱)</sup>.

در پایان می گویم: این کتاب فریادی است بر امت تا به رشد و هدایتش بازگردد و از امرش آگاه گردد، به کتاب خدا و سنت فرستاده اش رجوع کند تا آن گونه که رسول خدا (ص) برای ما تضمین فرموده است، از زندگی سعادت‌مندان و مردن شهدا بهره‌مند گردد و فرعون‌های زمان را رها کند، چه حاکمان خائن و چه فقهای فاسق؛ که با کمال تأسف بسیاری از ایشان خود را عالم می‌پندارند در حالی که از تفسیر دو سوره از قرآن کریم آن گونه که از آل محمد (ص) روایت شده است، عاجزند. آنها جز اندکی از روایات معصومین (علیهم السلام) آن هم در اغلب موارد فقط در خصوص برخی روایات فقهی، چیزی نمی‌خوانند. بر چه اساسی خود را عالم می‌پندارند؟! آیا براساس منطقی که ارسطو هزاران سال پیش پایه‌ریزی نمود؟! و چه بسا دیده می‌شود ملحدان و بی‌خدایانی هستند که در این زمینه از ما عالم‌ترند! یا براساس مجادلات و اشکال تراشی‌های منطقی که از هیچ بهره‌ی علمی یا عملی برخوردار نیستند و چیزی جز بحث‌های بی‌فایده‌ی علمی و اتلاف وقت نمی‌باشند؟! آیا از رسول خدا (ص) به این معنا روایت نمی‌کنیم: «انسان از عمرش در آنچه آن را سپری کرده است، بازخواست می‌شود» <sup>(۲)؟!!</sup>

والحمد لله أولاً و آخراً، و ظاهراً و باطناً

خادم الأنصار الأحقر

ضیاء الزیدی

و حمد و سپاس تنها از آن خداوندی است که اول است، آخر است، ظاهر است و باطن

خادم کوچک انصار، ضیاء زیدی

<sup>۱</sup> - أمالی الصدوق: ص ۹۳.

<sup>۲</sup> - أمالی صدوق: ص ۹۳.



## الإهداء

إلى حملة كلمة لا إله إلا الله ...  
إلى من حملوا أكفانهم وساروا إلى الله ...  
إلى الأنبياء والمرسلين والأئمة عليهم السلام ...  
أيها السادة الكرام

هذا المسكين يهديكم السلام ويهديكم هذه البضاعة المزجاة  
ويقول وقلبه مفعم بتوحيد الله والتسليم لكم  
لقد مسنا وأهلنا الضر فتصدقوا علينا أن الله يجزي المتصدقين  
أحمد الحسن  
٢٧ شوال ١٤٢١ هـ . ق

### تقديم به

به حاملان كلمه لا اله الا الله....  
به آنان كه كفن پوش به ديدار پروردگار خویش شتافتند....  
به پیامبران، فرستادگان و امامان (ع)....  
ای سروران و گرامی!  
این مسکین به پیشگاهتان سلام تقدیم می کند و این بضاعت اندک را اهدا می نماید  
و با قلبی آکنده از توحید خداوند و تسلیم در برابر شما می گوید:  
به ما و خاندان ما، رنج و سختی رسید، صدقه ای دهید و از ما دستگیری کنید که  
خداوند صدقه دهندگان را پاداش می دهد.  
احمد الحسن  
٢٧ شوال ١٤٢١ هـ. ق<sup>١</sup>

<sup>١</sup> - ٤ بهمن ١٣٧٩ هـ ش (مترجم).



العجل (الجزء الأول)

گوساله (جلد اول)

## المقدمة

### مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والحمد لله، وصلى الله على محمد وآل محمد المعصومين، وصلى الله على مسك الختام نور الله وبقية في أرضه (روحي فداه).

حمد و ستایش تنها از آن خدا است، و سلام و صلوات خداوند بر محمد و آل پاک و معصوم محمد، و سلام خداوند بر مُشک ختام، نور خداوند و باقی مانده اش در زمینش؛ که جانم فدایش باد!

قال تعالى: ﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ \* يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ \* فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾<sup>(۱)</sup>.

خداوند متعال می فرماید: (روزی که مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده اند می گویند: برای ما درنگی کنید تا از نورتان فروغی گیریم. گفته شود: به پشت سرتان بازگردید و از آنجا نور بطلبید. میانشان دیواری برآورده شود که بر آن دیوار دری باشد که درون آن رحمت باشد و بیرون آن عذاب \* آنها ندایشان دهند: آیا ما با شما همراه نبودیم؟ گویند: بلی، اما شما خویشان را در بلا افکندید و به انتظار نشستید و در شک بودید و آرزوها شما را بفریفت تا آنگاه که فرمان خدا در رسید و شیطان شما را به خدا مغرورتان کرد \* پس امروز نه از شما فدیة ای پذیرند و نه از کافران، جایگاهتان آتش است، آتش سزاوار شما است و بد فرجامی است)<sup>(۲)</sup>.

<sup>۱</sup> - الحديد: ۱۳ - ۱۵.

<sup>۲</sup> - حديد: ۱۳ تا ۱۵.

في قصص الأنبياء السابقين وأممهم التي اتبعتهم تارة واتبعت السامريين تارة أخرى، ونصرت الأنبياء مرّة وخذلتهم ونصرت الطواغيت مرّات، عبرة لمعتبر، وذكرى لمذكّر.  
در داستان‌های پیامبران پیشین و امت‌هایشان که گاه پیرو پیامبران بودند و گاهی دیگر پیرو سامری‌ها، یک بار به یاری پیامبران می‌شتافتند و در بسیاری دیگر آنها را تنها می‌گذاشتند و ستمگران و طاغوت‌ها را یاری می‌کردند، عبرتی است برای عبرت‌گیرنده و پندی است برای پندگیرنده!

فالبحت فيها ضروري، والمرور من خلالها إلى ما حصل بعد وفاة النبي ﷺ من تنحية الوصي (ع) والاستيلاء على السلطة - وما جرّه هذا الحدث على الأمة من مآسي، لا نزال نعاني منها إلى اليوم أشدّ العناء - يساعد على فهم ما حدث بعد وفاة النبي ﷺ سواء مع أمير المؤمنين (ع)، أم مع ولده المعصومين ﷺ الذين عانوا من الطواغيت المتسلطين على دفعة الحكم بالقوة الغاشمة، كما عانوا الأمرين من السامريين أئمة الضلال، الذين حاولوا دائماً حرف الشريعة واستخفاف المسلمين. كما أنّ النظر إلى حالنا اليوم من خلال قصص الأنبياء السابقين وأممهم يساعد على قراءة المستقبل المرتقب فيه ظهور خاتم الأوصياء المهدي (ع)، وما سيلاقيه سواء من الطواغيت الذين سيستخفون المسلمين ويقاقلونه كالسفياني، أم من السامريين (علماء السوء غير العاملين).

تحقيق و بررسی در این خصوص ضروری است و مرور حوادث آن تا آنچه پس از وفات پیامبر (ص) از کنار زدن جانشین آن حضرت و استیلا یافتن بر حکومت — و فاجعه‌های غم‌انگیزی که این واقعه بر سر امت آورد که هنوزهم از عواقب آن به شدت در رنج به سر می‌بریم — حاصل شد، ما را در فهم آنچه پس از رحلت پیامبر (ص) رخ داد چه برای امیرالمؤمنین و چه برای فرزندان معصومش، یاری می‌دهد؛ همان کسانی که از طاغوتیانی که با تجاوزگری بر سکان حکومت مسلط شدند، رنج‌های بسیاری تحمل کردند، همان طور که امرا از سامری‌ها — امامان گمراهی — رنج‌هایی تحمل کردند؛ کسانی که پیوسته شریعت را تحریف و مسلمانان را خوار و خفیف می‌کنند. همان طور که بررسی وضعیت امروزین ما از طریق مطالعه‌ی داستان‌های انبیای پیشین و امت‌هایشان به ما کمک می‌کند تا آینده‌ای که در آن ظهور خاتم اوصیا امام مهدی (ع) و آنچه ایشان با آن رویارو خواهد شد چه از ناحیه‌ی طاغوتیانی که مسلمانان را خوار و خفیف و با حضرت پیکار می‌کنند مانند سفیانی و چه از سوی سامری‌ها (علمای بد نهاد بی‌عمل) اتفاق خواهد افتاد را مطالعه کنیم.

ولهذا ارتأيت أنا المسكين قليل العمل كثير الزلل، أن أكتب هذا البحث لعله يكون واقية لبعض المؤمنين من التردّي في الهاوية. فالوقاية خير من العلاج، بل إنّ الوقوف مع السفيناني أو علماء السوء الذين سيقاتلون المهدي (ع) لا علاج له إلاّ شرب الحميم ومعالجة الأغلال في الجحيم. ولعله يكون حافزاً لبعض المؤمنين للعمل على تهيئة الأرضية الملائمة لإقامة دولة لا إله إلاّ الله على الأرض، دولة الإمام المهدي (ع)، والحق والعدل في وقت خيم فيه الظلم على كل بقعة في هذه الأرض. فالطاغوت الأمريكي يضيّق الخناق يوماً بعد يوم على الشعوب المستضعفة، ويسير بأهل الأرض نحو الهاوية، والطواغيت المتسلطون على الشعوب الإسلامية إذا لم يكونوا عبداً لهذا الطاغوت الذي لم يعرف له تاريخ الإنسانية على الأرض مثيلاً، فهم يشتركون معه بعبادة الشيطان، والشعوب الإسلامية التي هي أكثر الشعوب استضعافاً في العالم، تعاني الأمرين:

به همين دليل اين بندهی ناچيز کم عمل پُر لغزش، تصميم گرفتم اين مبحث را به نگارش درآورم تا شاید مانعی برای برخی مؤمنان از فروافتادن و سقوط در آتش جهنم باشد. پیشگیری بهتر از درمان است و البته همراه شدن با سفینانی یا عالمان ناپاکی که با مهدی (ع) پیکار خواهند کرد، درمانی جز نوشیدن حمیم (آب داغ و جوشان) و بهره‌مندی از غل و زنجیرهای دوزخ ندارد. به علاوه شاید این کتاب برخی از مؤمنان را برانگیزاند تا برای ایجاد زمینه‌ی مناسب برای تشکیل و برپایی حکومت لا اله الا الله بر روی زمین، حکومت امام مهدی (ع) و دولت حق و عدالت تلاش کنند آن هم در زمانی که ظلمات و تاریکی بر جای جای این زمین خیمه زده است. طاغوت آمریکا هر روز عرصه را بر ملت‌های مستضعف تنگ و تنگ‌تر می‌کند و ساکنان کره‌ی خاکی را به سوی دوزخ رهسپار می‌سازد و طاغوت‌هایی که بر ملت‌های مسلمان تسلط دارند اگر بنده و خانه‌زاد طاغوت آمریکایی — طاغوتی که تاریخ همانندی برای وی به یاد ندارد — نباشند، در پرستش شیطان با او شریک می‌باشند، و ملت‌های مسلمان که مستضعف‌ترین ملت‌های جهان هستند از دو چیز رنج می‌برند:

أولاً: من مطارق الطاغوت الأمريكي والطواغيت المتسلطين عليها.

اول: تو سری خور طاغوت آمریکایی و طاغوت‌های مسلط بر کشورهای خویش اند.

وثانياً: من الطواغيت الموجودين داخل الإطار الإسلامي، - أعني بعض علماء الدين غير العاملين الذين يدعون تمثيل الإسلام - بل لعل بعضهم أستخف هذه الشعوب ووجد له كثيراً من الأتباع؛ ليعلمهم السكون والخضوع والاستسلام للطواغيت، وبالتالي القهر والجوع والذل.

دوم: از طاغوت‌هایی که درون جامعه‌ی اسلامی هستند یعنی آن دسته از علمای بی عمل که خود را تمثیلی از اسلام می‌دانند- در رنج می‌باشند؛ و چه بسا برخی از آنها ملت‌ها را بر پذیرفتن خویشتن مجاب کرده و پیروان بسیاری یافته‌اند تا به ایشان بی تحرکی، گرنش و تسلیم شدن در برابر طاغوت‌ها را بیاموزند و به دنبال آن استقرار یافتن سلطه‌ی طاغوت‌ها، گرسنگی و ذلت.

فهي أذن حرب مستمرة في الخارج والداخل. عدو كافر يضرب باستمرار، ومنافق ينخر في الداخل، فرعون والسامري، بيلاطس وعلماء بني إسرائيل غير العاملين.  
به این ترتیب پیکاری مستمر در درون و بیرون در جریان است. دشمن کافر به طور مرتب ضربه می‌زند و منافق، از درون می‌پوساند؛ فرعون و سامری، بیلاطس و عالمان بی عمل بنی اسرائیل.

فمن جانب طاغوت يشن حرباً لا هوادة فيها ضد الدين: تلفزيون يعرض آيات من القرآن الكريم ثم بعد قليل أغاني ونساء شبه عاريات ومسلسلات الغرض منها تفكيك البنية الإسلامية للمجتمع، أو قل ما بقي من البنية الإسلامية للمجتمع أن تحلق اللحية وتطيل الشارب كما يفعل المجوس في العصور الغابرة، هذا هو الإسلام في نظر هؤلاء!! وكل من يقول لا إله إلا الله يُقتل وتُسبى نساؤه، وتهدم داره!! والطامة الكبرى أنّ بعضهم يدّعون أنّهم عرب، ويفعلون هذا باسم العروبة، وهم يعتدون على النساء وينتهكون الأعراض، وسجونهم مليئة بالنساء والأطفال.

از سوی طاغوت، نبردی بی هیچ نرمش علیه دین آغاز شده است: تلویزیون آیاتی از قرآن کریم را پخش می‌کند، پس از لحظاتی کوتاه، ترانه‌ها و زنان نیمه‌عریان و سریال‌هایی به نمایش گذاشته می‌شود که سودایی جز از هم گسیختن ساختارهای اسلامی جامعه یا بهتر بگوییم آن اندک باقیمانده از ساختارهای اسلامی جامعه را در سر ندارند. تراشیدن محاسن و بلند کردن سیبل به همان شکلی که مجوس در ادوار پیشین معمول می‌داشت، در نظر اینان، اسلام محسوب می‌شود!! هر کس کلمه‌ی لا اله الا الله را بر زبان براند کشته، اهل بیتش به اسارت برده و خانه‌اش ویران می‌گردد!! مصیبت هولناک این است که برخی از ایشان خود را عرب می‌دانند و این اعمال را به اسم عربیت انجام می‌دهند؛ بر زنان ستم روا می‌دارند و به ناموس و شرف مردمان تجاوز می‌کنند و زندان‌هایشان آکنده از زنان و کودکان است؛

والحال أنّ العربي شريف، إذا عادى يعادي الرجال ولا يعتدي على النساء، فأى عروبة يدعون هؤلاء العجر، بقايا المغول والتتر!! لقد سودوا وجه الإنسانية، وارتكبوا جرائم وفضائح يندى لها جبين فرعون ونمرود (لعنهم الله) صاحبي موسى وإبراهيم (عليهما السلام).  
در حالی که یک عرب شرافتمند، وقتی مبارزه می کند با مردان درگیر می شود و به زنان تجاوز نمی کند! این وحوش، این باقی مانده های مغول و تاتار خود را به کدامین عرب بودن منتسب می دانند؟! اینان روی بشریت را سیاه کرده و جرایم و رسوایی هایی مرتکب شده اند که عرق شرم بر پیشانی فرعون و نمرود — که خداوند لعنتشان کند — هم دوره های موسی و ابراهیم (عليهما السلام) نشانیده است.

وفي الجانب الآخر السامري (العالم غير العامل) الذي يحاول حرف الشريعة، ولا يكلف نفسه الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، والجهاد في سبيل الله باللسان، بل واليد إن أمكن، متناسياً أنّ رسول الله ﷺ قال ما معناه: (لتأمرون بالمعروف ولتنهون عن المنكر، أو ليستعملن عليكم شراركم ثم فيدعو خياركم فلا يستجاب لهم)<sup>(۱)</sup>.  
در سوی دیگر سامری (عالم بی عمل) قرار دارد که در جهت منحرف ساختن شریعت می کوشد و خود را به امر به معروف و نهی از منکر، و جهاد در راه خدا با زبان و در صورت امکان با دست و شمشیر، موظف و مکلف نمی داند و این فرموده ی پیامبر را به دست فراموشی می سپارد که فرمود: «یا امر به معروف و نهی از منکر می کنید و یا بدترین شما بر شما مسلط خواهند شد، آنگاه نیکانتان دعا می کنند و دعایشان مستجاب نخواهد شد»<sup>۲</sup>.

وهل يوجد أشر من الطواغيت المتسلطين على الأمة الإسلامية اليوم؟ إنّ النتائج موجودة فحتماً إنّ المقدمات كانت موجودة، ولا تزال إلى اليوم.  
آیا پلیدتر و شریرتر از طاغوت هایی که امروز بر امت اسلامی تسلط دارند یافت می شود؟ نتایج اکنون موجود است پس به ناچار مقدمات نیز وجود داشته و پیوسته تا به امروز وجود داشته است.

۱- الكافي: ج ۵ ص ۵۶.

۲- کافي: ج ۵ ص ۵۶.

إذن فسبب التسلط الطاغوتي على المجتمعات الإسلامية اليوم هو: ترك هذه المجتمعات للأمر بالمعروف والنهي عن المنكر. وسبب ترك هذه المجتمعات لهذا الواجب هو: أنّ العلماء غير العاملين تاركون للأمر بالمعروف والنهي عن المنكر (إذا فسد العالم فسد العالم).

بنابراین آنچه امروزه سبب تسلط طاغوت بر جوامع اسلامی شده عبارت است از اینکه این جوامع «امر به معروف و نهی از منکر را ترک گفته‌اند»؛ و علت ترک گفتن این فریضه در این جوامع عبارت است از اینکه «علمای بی عمل، امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرده‌اند»؛ اگر عالم فاسد شود، عالم را به تباهی خواهد کشید.

حتى ترسخت اليوم في نفوس كثير من المسلمين جذور الذل والخضوع والاستسلام للطاغوت، وحب الدنيا وحب الحياة، والخوف من الموت بشكل غير طبيعي. وأصبحوا يرون الحياة مع الذل خير من الموت مع العز، وهكذا ينكس الإنسان ويمسي يرى المقاييس مقلوبة، وهذا هو أقصى ما يريده الشيطان (لعنه الله)، أن تبقى الشعوب الإسلامية المستضعفة ساكنة بين المطرقة والسندان، أو قل بين فرعون والسامري، بين طاغوت يفسد ويقتل وينهب وعالم دين (غير عامل) لا يأمر بالمعروف ولا ينهى عن المنكر، وخلف الستار أصابع الطاغوت الأمريكي تحرك الخيوط يميناً وشمالاً، وهكذا لا يبقى من الإسلام إلا اسمه.

کار به آنجا رسیده که امروز ریشه‌های ذلت، خضوع، تسلیم در برابر طاغوت، حب دنیا و حب زندگی و ترس از مرگ به طرز عجیب و غیر طبیعی در دل و جان بیش‌تر مسلمانان ریشه دوانیده است. به جایی رسیده‌اند که زندگی با ذلت را از مرگ با عزت برتر می‌شمارند و اینگونه است که انسان واژگون می‌گردد و به جایی می‌رسد که معیارها را واژگون می‌بیند و این همان نهایت آرزویی است که شیطان (لعنت الله) در سر می‌پروراند! اینکه ملت‌های مستضعف و مسلمان در گیر و دار چکش و سندان بی‌تحرك و حیران بمانند؛ یا به عبارت دیگر بین فرعون و سامری؛ میان طاغوتی که فساد می‌کند، می‌کشد و چپاول می‌کند، و عالم دینی (بی‌عمل) که نه امر به معروف و نه نهی از منکر می‌کند و در پس پرده، طاغوت آمریکا سر رشته‌ها را به دست دارد و عروسک‌ها را به چپ و راست هدایت می‌کند و به این ترتیب از اسلام جز نامش چیزی باقی نمی‌ماند.

إنّ واجب العلماء اليوم هو التصدي لإصلاح الأمة الإسلامية، واجبهم هو حمل ثقل الرسالة التي تصدوا لحملها. أنتم يا طلبة العلوم الدينية، ويا علماء الإسلام - الشيعة والسنة - هل تعتقدون أنّ

كل ما أنتم مكلفون به هو تحصيل العلوم العقلية والنقلية دون العمل، والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، ضمن تكليفكم الذي هو إصلاح الأمة وتبليغ وإنذار أبنائها، والجهاد في سبيل الله بالغالي والنفيس؟!

امروز واجب بر علما، مبارزه کردن در جهت اصلاح امت اسلامی است؛ آنچه بر ایشان واجب است پذیرفتن سنگینی رسالتی است که خود را در معرض آن قرار داده‌اند. شما ای طلبه‌های علوم دینی و ای علمای اسلام (چه شیعه و چه سنی) آیا بر این باورید که همهی آنچه شما به آن مکلفید همین تحصيل علوم عقلی و نقلی آن هم بدون هیچ عملی است؟! بدون امر به معروف و نهی از منکر؟! بدون تکلیفتان که اصلاح امت و تبليغ و انذار مردمان و جهاد در راه خدا با عزیزترین و نفیس‌ترین دارایی‌هایتان است؟!

إذا كنتم تعتقدون هذا فالحق أقول لكم: إنكم مخطئون.  
اگر چنین می‌پندارید باید به شما بگویم سخت در اشتباهید!

إنّ تحصيل العلوم العقلية والنقلية ليس بعسير، ولكن أن تعطي طعامك ثلاثة أيام لأسير وابن سبيل ومسكين وتطوي جائعاً. كما فعل الإمام علي (ع) هو الأمر العسير<sup>(۱)</sup>. أن تعيش حياتك من أجل إسعاد الناس ورفع الحيف والظلم عنهم هو الأمر العسير، أن تعطي في سبيل الله كما أعطى الإمام الحسين (ع) هو الأمر العسير.

<sup>۱</sup> - أخرج القندوزي في ينابيع المودة: عن ابن عباس في قوله تعالى: (يُؤْفُونَ بِالَّذِرِّ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا \* وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا) الدهر: ۷ — ۸. قال: (مرض الحسن والحسين (رضي الله عنهما) فعادهما جدهما [رسول الله] ﷺ وعادهما بعض الصحابة، فقالوا: يا أبا الحسن لو نذرت على ولدك [نذراً]. فقال علي (رضي الله عنه): إن براء ولداي مما بهما صمت لله ثلاثة أيام شكراً لله. وقالت فاطمة (رضي الله عنها) مثل ذلك. وقالت جارية [لهم نوبية] يقال لها (فضه) مثل ذلك. وقال الصبيان: نحن نصوم ثلاثة أيام. فألبسهما الله العافية، وليس عندهم قليل ولا كثير، فانطلق علي (رضي الله عنه) إلى رجل من اليهود يقال له شمعون بن حابا. فقال له: هل تأتيني جزة من صوف تغزلها لك بنت محمد ﷺ بثلاثة أصواع من شعير؟ قال: نعم، فأعطاه، ثم قامت فاطمة (رضي الله عنها) إلى صاح وطحنته واختبرت منه خمسة أقراص، لكل واحد منهم قرص، وصلى علي (رضي الله عنه) مع النبي ﷺ المغرب ثم أتى فوضع الطعام بين يديه إذ أتاهم مسكين فوق الباب، فقال: السلام عليكم يا أهل بيت محمد ﷺ أنا مسكين أطمعوني شيئاً، فأعطوه الطعام، ومكتوا يومهم وليلتهم لم يذوقوا شيئاً إلا الماء القراح، وفي الليلة الثانية أتاهم بيتيم، فقال: أطمعوني، فأعطوه الطعام. وفي الليلة الثالثة أتاهم أسير، فقال: أطمعوني، فأعطوه. ومكتوا ثلاثة أيام ولياليها لم يذوقوا شيئاً إلا الماء القراح، فلما أن كان في اليوم الرابع وقد قضاوا نذرهم، أخذ علي بيده اليمنى الحسن وبيده اليسرى الحسين (رضي الله عنهما) وأقبل نحو رسول الله ﷺ وهما يرتعشان كالفراخ من شدة الجوع، فلما بصرهم النبي ﷺ انطلق إلى ابنته فاطمة (رضي الله عنها) فانطلقوا إليها وهي في محرابها تصلى وقد لصق بطنها بظهرها من شدة الجوع وغارت عيناها، فلما رآها رسول الله ﷺ قال: واغوثاه! يا الله! أهل بيت محمد يموتون جوعاً؟! فهبط جبرائيل (ع)، فأقرأه: (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً) إلى آخر السورة. ينابيع المودة لذوي القربى: ج ۱ ص ۲۷۹، شواهد التنزيل للحاكم الحسكاني: ج ۲ ص ۴۰۳، تفسير ابن كثير: ج ۴ ص ۶۴۹، وغيرها.



تحصیل علوم عقلی و نقلی کار دشواری نیست، اما اینکه غذای خود را سه روز به اسیر و در راه مانده و مسکین بدهی در حالی که شکمت از گرسنگی به پشتت بچسبد - چنانکه امیرالمؤمنین عمل نمود - کاری است بس دشوار<sup>۱</sup>؛ اینکه عمرت را صرف نیک بختی مردمان و جلوگیری از تجاوز و ظلم در حق ایشان کنی، کاری است بس دشوار! اینکه در راه خدا همچون امام حسین (ع) همه چیزت را بدهی، کارس است بس دشوار!

السلام عليك يا أبا عبد الله، بأبي أنت وأمي أعطيت كل شيء ولم تبقِ حتى الطفل الرضيع والنساء، لم تبقِ لمتخاذل حجة.

سلام بر تو ای ابا عبد الله! پدر و مادرم به فدایت باد، همه چیزت را فدا کردی و هیچ باقی نگذاشتی حتی زنان و طفل شیر خوارت را، و برای آنان که تو را یاری نمودند، بهانه‌ای باقی نگذاشتی.

أيها السادة إذا اقتصرتم على تحصيل العلوم وعباداتكم، فأنتم بذلك تكونون قد أعطيتهم للطواغيت كل ما يريدون، أن يحولونكم إلى عباد لا علماء، بل إنَّ صفة العابد لا يمكن أن تخلع على العالم الذي لا يأمر بالمعروف ولا ينهاه عن منكر، هذا وإن المعنى الذي ورد عن المعصومين عليهم السلام أنَّ العالم أفضل من سبعين عابد؛ وذلك لأنَّ العالم همه خلاص الناس والعابد همه خلاص نفسه.

ای سروران! اگر شما صرفاً به تحصیل علوم و عبادات خود بسنده کنید، هرآنچه طاغوتیان

<sup>۱</sup> - قندوزی در منابع الموده روایت می‌کند: ابن عباس در تفسیر سخن خداوند متعال که فرمود: «(به نذر وفا می‌کنند و از روزی که شر آن همه جا را گرفته است می‌ترسند)\* و طعام را در حالی که خود دوستش دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می‌خورانند» (دهر: ۷ و ۸) گفته است: حسن و حسین بیمار شدند و جدشان پیامبر خدا و عده‌ای از صحابه، آن دو را زیارت کردند و گفتند: ای ابالحسن، خوب است برای دو فرزندت نذری کنی. علی فرمود: «اگر دو فرزندم از بیماری بهبود یابند، برای خداوند عزوجل سه روز به شکرانه روزه می‌گیرم». فاطمه نیز چنین گفت و کنیزی که به او فضا می‌گفتند، نیز چنین اظهار داشت. آن دو کودک نیز گفتند: «ما سه روز، روزه می‌گیرم». خداوند بر این دو کودک لباس عافیت پوشانید. آل محمد هیچ چیز کم یا زیادی نداشتند. علی سراغ شمعون بن حابا یهودی رفت و به او گفت: «آیا سه صاع جو را به پارچه‌ای پشمین که فاطمه دختر محمد (ص) برایت بیافد، به من می‌دهی؟» گفت: آری؛ و به او داد. سپس فاطمه یک صاع را آورد نمود، خمیرکرد و با آن پنج قرص نان پخت؛ برای هر کس، یک قرص نان. علی با پیامبر خدا نماز مغرب را خواند و به منزل آمد، غذا را جلوی او گذاشتند؛ که ناگاه مسکینی پشت در آمد و گفت: سلام علیکم، ای اهل بیت محمد (ص)، من مسکینی از مسلمانان هستم، مرا اطعام کنی. غذا را به او دادند و آن روز و آن شب جز آب چیز دیگری نخوردند. شب دوم یتیمی سراغشان آمد و گفت: مرا اطعام کنی. غذا را به او دادند. شب سوم اسیری آمد و گفت: مرا اطعام کنی؛ و غذا را به او دادند و سه روز و سه شب چیزی جز آب نخوردند. در روز چهارم که نذرشان را ادا کردند علی، حسن را با دست راست و حسین را با دست چپش گرفت و به سوی رسول خدا رهسپار شدند در حالی که آن دو کودک از شدت گرسنگی چون جوجه‌ی کوچکی می‌لرزیدند. چون پیامبر (ص) ایشان را ملاحظه فرمود به سوی فاطمه دخترش رهسپار شد و او را در محراب دید که نماز می‌خواند در حالی که از شدت گرسنگی شکمش به پشتش چسبیده و چشمانش گود افتاده بود. چون پیامبر (ص) او را چنین دید فرمود: «وا ویلا! ای خدا! اهل بیت محمد از گرسنگی می‌میرند!» جبرئیل (ع) نازل شد و به او گفت: «(هر آینه بر انسان مدتی از زمان گذشت و او چیزی در خور ذکر نبود)» تا انتهای سوره. منابع الموده لذوی القربی: ج ۱ ص ۲۷۹؛ شواهد التنزیل حاکم حسکانی: ج ۲ ص ۴۰۳؛ تفسیر ابن کثیر: ج ۴ ص ۶۴۹ و سایر منابع.

خواسته‌اند را به آنها بخشیده‌اید؛ چرا که آنان می‌خواهند شما را به مشتی عابد و نه عالم مبدل سازند؛ هر چند عالمی را که امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کند نمی‌توان آراسته به صفت عابد بودن دانست! آنچه از معصومین (علیهم السلام) وارد شده به این مضمون است که یک عالم از هفتاد عابد برتر است؛ چرا که هم و غم عالم این است که مردم را برهاند حال آنکه عابد تنها به رها کردن خویشتن می‌اندیشد.

روي عن الإمام الصادق (ع): (الراويّة لحديثنا یشد به قلوب شیعتنا أفضل من ألف عابد)<sup>(۱)</sup>.  
از امام صادق (ع) روایت شده: «آنکه حدیث ما را بسیار روایت می‌کند و با آن قلوب شیعیان ما را محکم و استوار می‌سازد از هزار عابد برتر است»<sup>۲</sup>.

وقال تعالى: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾<sup>(۳)</sup>. لیندروا قومهم، لا لیناموا .. او یندروا فرداً او فردین. فإذا كان همکم أيها السادة خلاص أنفسکم فلا تقولوا إننا طلبت علوم دینیة أو علماء، ولا تلبسوا ملابسهم لتخدعوا الناس. لا تكونوا ذئاباً ترتدي جلود حملان، كما هو حال الكثيرين اليوم، فهذا ليس موضعاً لطلب الدنيا، وليس هذا موضعاً لتنفیس الشهوات وقضاء الوطر، هذا موضع حمل ثقل رسالت الأنبياء والمعصومين ﷺ فكونوا على حذر، وإلا فهو خسران الدنيا والآخرة.  
خداوند متعال می‌فرماید: (و نتوانند مؤمنان که همگی به سفر روند. چرا از هر گروهی دسته‌ای به سفر نروند تا دانش دین خویش را بیاموزند و چون بازگشتند مردم خود را هشدار دهند؛ باشد که حذر کنند؟)؛ «تا مردم خود را لندار کنند» نه اینکه در خواب غفلت فرو روند... حتی نمی‌فرماید یک یا چند نفر را انداز کنند! ای سروران! اگر اندیشه‌ی شما فقط نجات و رهایی خودتان باشد، نگوئید ما طلبه‌ی علوم دینی یا عالم دینی هستیم، و لباس اهل علم را نپوشید تا مردم را بفریبید، گرگ‌هایی در لباس میش نباشید - چنانکه بسیاری امروزه چنین‌اند - این راه، راه دنیا طلبی و دستیابی

۱- الکافی: ج ۱ ص ۳۳.

۲- کافی: ج ۱ ص ۳۳.

۳- التوبة: ۱۲۲.

۴- توبه: ۱۲۲.

به شهوات و برآوردن خواسته‌ها و آرزوها نیست؛ این راه، راه به دوش کشیدن بار سنگین رسالت انبیا و امامان معصوم (علیهم السلام) است. برحذر باشید که در غیر این صورت، جز خسران دنیا و آخرت، نخواهد بود!

قال عیسی (ع): (مثل علماء السوء مثل صخرة وقعت على فم نهر، لا هي تشرب ولا هي تترك الماء يخلص إلى الزرع) <sup>(۱)</sup>.  
عیسی (ع) فرمود: «مثل علمای ناپاک همچون صخره‌ای می ماند که بر دهانه رودی قرار گرفته؛ نه خود از آب می نوشد و نه آب را رها می سازد تا به سوی کشتزار روانه گردد» <sup>(۲)</sup>.

في عام ۱۹۷۱ عندما كان السيد الخميني (رحمه الله) في النجف الأشرف وكان تلاميذه ينتظرون منه درساً في تهذيب النفس، بدأ السيد بالقول: (إنني أشعر بأنّ التكليف أن أذكر السادة في بعض المناسبات بما يتعلق بمصائب المسلمين ... ثم قال: والآن هل تريدونني أن أتحدث عن الأخلاق؟! إننا لن نكون مهذبين ما لم ن فكر بهذه الأحوال ولو كنا مهذبين لفكرنا بالأوضاع).  
در سال ۱۹۷۱ م<sup>۳</sup> که سید خمینی (رحمة الله عليه) در نجف اشرف حضور داشت و شاگردانش انتظار داشتند وی درسی در تهذيب نفس برایشان ارایه دهد ایشان چنین گفت: «احساس می کنم تکلیف است گاهی آقایان را به مصائبی که بر مسلمانان وارد آمده، متذکر سازم.» سپس ادامه داد: «حالا باز هم از من می خواهید از اخلاق صحبت کنم؟! ما تا وقتی به این اوضاع و احوال نیاندیشیم، آراسته به صفات اخلاقی نخواهیم شد که اگر آراسته می بودیم به طور قطع در مورد این اوضاع تفکر می کردیم».

فللعلماء غير العاملين أقول: اعرضوا عملكم على سيرة الأنبياء والمرسلين، والحمد لله في القرآن الذي بين أيدينا اليوم ما يكفي من قصصهم عليهم السلام، وستجدون أنّ سيرتكم مخالفة لهم تماماً، فأما أن تسيروا بسيرة الأنبياء والمرسلين، وأما أن تتنحوا عن هذا الطريق، فلا تكونوا قطاع الطريق إلى الله كما قال أمير المؤمنين (ع).

۱- فیض القدير: ج ۴ ص ۲۰۶، العلم والحكمة في الكتاب والسنة: ص ۴۴۶، موسوعة العقائد الإسلامية: ج ۲ ص ۴۸۶.

۲- فیض القدير: ص ۲۰۶؛ علم و حکمت در کتاب و سنت: ص ۴۴۶؛ دایرة المعارف عقاید اسلامی: ج ۲ ص ۴۸۶.

۳- ۱۳۵۰ هجری شمسی.

به علمای بی عمل می‌گوییم: اعمال خود را بر سیره‌ی انبیا و فرستادگان عرضه کنید. به حمد خدا در قرآنی که امروز در دسترس ما است به قدر کافی داستان‌ها و سرگذشت‌های ایشان (علیهم السلام) موجود می‌باشد؛ آنگاه خواهید دانست سیره و روش شما به طور کلی مخالف ایشان می‌باشد. پس یا به سیره و روش انبیا و فرستادگان بگرایید و یا از این مسیر به کناری روید و آن گونه که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید، از راهزنان راه خداوند متعال نباشید.

وأقول لكم ما قاله عيسى (ع) لعلماء اليهود غير العاملين المتكبرين: (الويل لكم أنتم تغلقون ملكوت السماوات في وجوه الناس، فلا أنتم تدخلون ولا تتركون الداخلين يدخلون)<sup>(۱)</sup>.  
من به شما همانی را می‌گوییم که عیسی مسیح (ع) به علمای بی عمل متکبر یهود فرمود: «وای بر شما! شما ملکوت آسمان را به روی مردمان می‌بندید؛ پس نه خود داخل می‌شوید و نه به آنها که می‌خواهند وارد شوند اجازه می‌دهید وارد شوند»<sup>۲</sup>.

أفيقوا قبل أن تبسل نفس بما كسبت، وقبل أن يأتي يوم تقولون يا حسرتنا على ما فرطنا في جنب الله.  
بیدار شوید پیش از آنکه گرفتار آنچه به دست آورده‌اید شوید و پیش از آنکه روزی برسد که بگویید و احسرتا از آنچه در پیشگاه پروردگار کوتاهی نمودیم!

إنّ جذور الإسلام والمسلمين تتعرض اليوم للإبادة، ثم تریدونني أن أجلس وأتحدث عن تهذيب النفس؟!  
امروز ریشه‌های اسلام و مسلمین در معرض نابودی است و شما از من می‌خواهید بنشینم و از تهذیب نفس سخن بگویم!؟

أفيقوا قبل أن يخرج سيف ابن فاطمة (ع) من غمده، وعندها ستندمون على أفعالكم التي وضعتكم اليوم في الخندق المقابل له، أفيقوا واعترفوا بخطئكم الفاحش، فالعار أولى من دخول النار.

۱- إنجيل متی: الاصحاح ۲۳ آیه ۱۳.

۲- إنجيل متی: اصحاح ۲۳ آیه ۱۳.

بیدار شوید پیش از آنکه شمشیر پسر فاطمه (ع) از نیام خارج گردد؛ آنگاه است که از کرده‌هایتان که شما را در برابر وی و دشمن وی قرار داده، پشیمان خواهید شد. بیدار شوید و به اشتباهات و گناهان خود اعتراف کنید؛ چرا که ننگ، از به دوزخ درافتن بایسته‌تر است.

وفي ذات الوقت فإني أشد على يد العلماء العاملين المجاهدين الزاهدين في الدنيا، الذين يدلونك ظاهراً على باطنهم، والذين يعملون ليلاً ونهاراً لنشر كلمة: (لا إله إلا الله)، ونشر العدالة في المجتمع الإسلامي. ومع أنهم شرذمة قليلون كما قال الإمام الصادق (ع)<sup>(۱)</sup>.  
در عین حال دست یاری به سوی علمای عامل، مجاهد و بی‌اعتنای به دنیا می‌گشایم؛ کسانی که ظاهرشان حکایت‌کننده‌ی باطنشان است؛ آنان که شب و روز برای انتشار کلمه‌ی «لا اله الا الله» و گسترش عدالت در جامعه‌ی اسلامی تلاش می‌کنند. با اینکه همان طور که امام صادق (ع) می‌فرماید، آنها گروهی اندک‌اند.<sup>۲</sup>

۱- عن محمد بن عبد الخالق وأبي بصير قال: قال أبو عبد الله (ع): (يا أبا محمد إن عندنا والله سرّاً من سر الله، وعلماً من علم الله، والله ما يحتمله ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان، والله ما كلف الله ذلك أحداً غيرنا، ولا استعبد بذلك أحداً غيرنا، وإن عندنا سرّاً من سر الله وعلماً من علم الله، أمرنا الله بتبليغه، فبلغنا عن الله عز وجل ما أمرنا بتبليغه، فلم نجد له موضعاً ولا أهلاً ولا حمالة يحتملونه حتى خلق الله لذلك أقواماً، خلقوا من طينة خلق منها محمد وآله وذريته (عليهم السلام)، ومن نور خلق الله منه محمداً وذريته، وصنعهم بفضل رحمته التي صنع منها محمداً وذريته، فبلغنا عن الله ما أمرنا بتبليغه، فقبلوه و احتملوا ذلك [فبلغهم ذلك] عنا فقبلوه واحتملوه] وبلغهم ذكرنا فمالت قلوبهم إلى معرفتنا وحديثنا، فلولا أنهم خلقوا من هذا لما كانوا كذلك، لا والله ما احتملوه، ثم قال: إن الله خلق أقواماً لجهنم والنار، فأمرنا أن نبلغهم كما بلغناهم واشمأزوا من ذلك ونفرت قلوبهم وردوه علينا ولم يحتملوه وكذبوا به وقالوا ساحر كذاب، فطبع الله على قلوبهم وأنسأهم ذلك، ثم أطلق الله لسانهم ببعض الحق، فهم ينطقون به وقلوبهم منكورة، ليكون ذلك دفعا عن أوليائه وأهل طاعته، ولولا ذلك ما عبد الله في أرضه، فأمرنا بالكف عنهم والستر والكتمان، فاكتموا عن أمر الله بالكف عنه، واستتروا عن أمر الله بالستر والكتمان عنه، قال: ثم رفع يده وبكى وقال: اللهم إن هؤلاء لشرذمة قليلون فاجعل محيياً محياهم ومماتاً مماتهم، ولا تسلط عليهم عدواً لك ففتجعنا بهم، فإنك إن أفجعتنا بهم لم تعبد أبداً في أرضك وصلى الله على محمد وآله وسلم تسليماً) الكافي: ج ۱ ص ۴۰۲.

۲- از محمد بن عبد الخالق و ابو بصیر روایت شده است که امام صادق (ع) فرمود: «ای ابا محمد! به خدا قسم نزد ما سزای از اسرار خدا و علمی از علم خدا وجود دارد که نه ملک مقرب و نه نبی مرسل و نه مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است، تاب آن را ندارد. به خدا قسم که خداوند به غیر از ما کسی را به آن مکلف ننموده و هیچ کس با آن به جز ما خداوند را عبادت نکرده است.

در نزد ما رازی است از رازهای خدا و علمی از علم خدا که خداوند ما را به تبلیغش امر فرموده است و ما آن را از جانب خدای عزوجل تبلیغ کردیم و برایش محلی و اهلی و مردمی که یارای تحمل آن را داشته باشند نیافتیم، تا اینکه خداوند برای پذیرش آن، اقوامی را از همان طینت و نوری که محمد و آل و ذریه‌ی او را آفرید، خلق کرد و آنها را از فضل و رحمت خود پدید آورد چنانکه محمد و ذریه‌ی او را پدید آورد. پس چون ما آنچه را از جانب خدا به تبلیغش مأمور بودیم تبلیغ کردیم، آنها پذیرفتند و تحمل کردند (تبلیغ ما به آنها رسید، ایشان هم پذیرفتند و تحمل کردند) و یاد ما به آنها رسید پس دل‌های ایشان به معرفت ما و به حدیث ما متمایل گشت؛ اگر آنها از آن طینت و نور خلق نمی‌شدند، اینچنین نبود، نه به خدا آن را تحمل نمی‌کردند.

سپس فرمود: خداوند مردمی را برای دوزخ و آتش آفرید و به ما دستور داد آنها را تبلیغ کنیم و ما هم تبلیغ کردیم ولی آنها چهره در هم کشیدند و دلشان نفرت پیدا کرد و آن را به ما برگرداندند و تحمل نکردند و تکذیب نمودند و گفتند: جادوگر و دروغ‌گو است. خدا هم بر دل‌هایشان مهر نهاد، و آن را از یادشان برد. سپس خداوند زبانشان را به قسمتی از بیان حق گویا ساخت که به زبان می‌گویند و به دل باور ندارند، تا همان سخن، دفاعی باشد از دوستان و فرمان‌برداران خدا و

إلا أن الله سيبارك عملهم ويجعل فيه الخير الكثير إن شاء الله، فلا تهنوا ولا تنكلوا وأنتم الأعلون إن شاء الله، طوبى للمعروفين في السماء، المجهولين في الأرض مع كثرة عملهم وقلّة ذات يدهم. أسأل الله أن يجعلني من خدمهم، وأن يحشرنني في زميرتهم، مع كثرة جهلي وقلّة علمي وقليل عملي بفضله ورحمته وعطائه الابتداء.

آگاه باشید خدا عمل آنها را مبارک خواهد گرداند و اگر خدا بخواهد خیر فراوان در آن قرار خواهد داد، پس سستی نکنید و نترسید که اگر خدا بخواهد شما برترید. خوشا آنان که شناخته شدگان آسمان اند در حالی که با وجود بسیاری عمل و خالی بودن دستشان، در زمین مجهول و گمنام. از خدا می خواهم با فضل و رحمت و عطایش مرا از خدمتکاران ایشان قرار دهد و در زمهری ایشان محشور فرماید با آنکه نادانی ام بسیار و علم و عملم اندک است.

هذا وما أردت إلا الإصلاح ما استطعت، متوسلاً بالحي الذي لا يموت أن أكون ممن لا يخشون في الله لومة لائم، وما توفيقى إلا بالله عليه توكلت وإليه أنيب، هو وليي وهو يتولى الصالحين وأعوذ بالله من الخزي في الدنيا والآخرة.

تا آنجا که در توان دارم خواسته ای جز اصلاح ندارم، تا با توسّل بر زنده ای که هرگز نمی میرد از کسانی باشم که در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای هراسی ندارد، و توفیقی ندارم جز به اراده ی خداوند. بر او توکل می کنم و به سوی او باز می گردم؛ او یاور من است و سرپرست شایستگان، و به خدا پناه می برم از خواری در دنیا و آخرت.

تحصنت بذي الملك والملكوت، واعتصمت بذي القدرة والجبروت، واستعنت بذي العزة واللاهوت، من كل ما أخاف وأحذر، وبمحمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين وعلي ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن ومحمد ﷺ، والحمد لله وحده.

(به صاحب ملک و ملکوت پناه می جویم و به دامان صاحب قدرت و جبروت چنگ می زنم و از

---

اگر چنین نبود، کسی در روی زمین خدا را عبادت نمی کرد. ما مأمور شده ایم که از آنها دست برداریم و حقایق را پوشیده و پنهان داریم. شما هم از آن که خدا به دست برداشتن از او امر فرموده است، پنهان دارید و از آن که به کتمان و پوشیدگی از او دستور داده است، پوشیده دارید. راوی گفت: سپس حضرت (ع) دستهای خود را در حالی که گریه می کرد (به دعا) بلند نمود و فرمود: بارخدا یا! ایشان مردمانی اندک و ناچیزند، پس زندگی ما را زندگی آنها و مرگ ما را مرگ آنها قرار ده و دشمنان را بر آنها مسلط نفرما که ما را به آنها مصیبت زده کنی، زیرا اگر ما را به غم و اندوه آنها مبتلا سازی هرگز در روی زمینت عبادت نخواهی شد و درود خدا بر محمد و آل او، و سلام خداوند بر آنان باد!». کافی: ج ۱ ص ۴۰۲.

صاحب عزت و لاهوت یاری می جویم، از هر آنچه از آن می ترسم و دوری می جویم، و یاری می جویم از محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و محمد (علیهم السلام) و حمد و ستایش تنها از آن خداوند یگانه است).

بسم الله الرحمن الرحيم ﴿وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۰﴾ قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ ﴿۱۱﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿۱۲﴾ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ ﴿۱۳﴾ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿۱۴﴾ قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ ﴿۱۵﴾﴾<sup>(۱)</sup>.

بسم الله الرحمن الرحيم (و آنگاه که پروردگارت موسی را ندا داد: ای موسی، به سوی آن مردم ستمکار برو \* قوم فرعون. آیا نمی خواهند پرهیزگار شوند؟ \* گفت: ای پروردگار من، می ترسم دروغ گویم خوانند \* و دل من تنگ گردد و زبانم گشاده نشود. هارون را پیام بفرست \* و بر من به گناهی، ادعایی دارند، می ترسم که مرا بکشند \* گفت: هرگز. آیات مرا هر دو نزد آنها ببرید، ما نیز با شما هستیم و گوش فرامی دهیم)<sup>۲</sup>.

\* \* \*

<sup>۱</sup> - الشعراء: ۱۰ - ۱۵.

<sup>۲</sup> - شعرا: ۱۰ تا ۱۵.

## ابلیس یتوعد

### ابلیس تهدید می‌کند

قال تعالی: ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ ﴿۱﴾ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿۲﴾ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿۳﴾ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۴﴾ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِيَّ اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ﴿۵﴾ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴿۶﴾ قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ﴿۷﴾ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ﴿۸﴾ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ ﴿۹﴾ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿۱۰﴾ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿۱۱﴾ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۱۲﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿۱۳﴾ قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ ﴿۱۴﴾ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۱۵﴾﴾<sup>(۱)</sup>.

حق تعالی می‌فرماید: (آن هنگام که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری را از گل می‌آفرینم \* چون تمامش کردم و در آن از روح خود دمیدم، همه سجده‌اش کنید \* همه‌ی فرشتگان سجده کردند \* مگر ابلیس که بزرگی فروخت و از کافران شد \* گفت: ای ابلیس! چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفریدم منع کرد؟ آیا بزرگی فروختی یا از عالی مقامان بودی؟ \* گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل \* گفت: از اینجا بیرون شو که تو مطرودی \* و تا روز قیامت لعنت من بر تو باد \* گفت: ای پروردگار من! مرا تا روزی که از نو زنده شوند مهلت ده \* گفت: تو از مهلت یافتگانی، \* تا آن روز معین معلوم \* گفت: به عزت تو سوگند که همگان را گمراه کنم، \* مگر آنها که از بندگان مخلص تو باشند \* گفت: حق است و آنچه می‌گویم راست است \* که جهنم را از تو و از همه‌ی پیروانت پُر کنم)<sup>(۲)</sup>.

خلق الله سبحانه وتعالى آدم (ع) وأمر الملائكة بالسجود له، فكان هذا السجود اعترافاً عملياً بأفضلية آدم (ع) على الملائكة عليهم السلام، قدمته هذه الكيانات القدسية بما يناسب شأنها وعالمها، ولم يكن هذا السجود لجسد آدم (ع)، إنما كان لروحه وحقيقته، بل كان من خلاله للحقيقة المحمدية والإنسان الكامل والحجاب الأقرب، ومن خلاله توجه إلى الحي الذي لا يموت، فلم يأمرهم

<sup>۱</sup> - ص: ۷۱-۸۵.

<sup>۲</sup> - ص: ۷۱ تا ۸۵.



سبحانه بالسجود إلا بعد أن يفيض الصورة المثالية على مادة آدم (ع) وينفخ فيه من روحه سبحانه، روي في الحديث عن النبي ﷺ ما معناه: (إن الله خلق آدم على صورته)<sup>(۱)</sup>، أي إن آدم (ع) أو الإنسان قابل لتحصيل الكمالات الإلهية بأقصى ما يمكن للممكن، أو قل المخلوق وإن لم يصل آدم ﷺ إلى القاب قوسين أو أدنى، فقد وصل من ذريته المصطفى المصطفى محمد ﷺ، والتفت إبليس (لعنه الله) إلى شيء من هذه الحقيقة، لكنه تمرد ولم يسجد مع الملائكة وأخذ إلى الأرض، فنظر إلى مادة آدم (ع) التي خلق منها جسمه وقاسها بالطاقة أو النار التي خلق هو منها، فاستنبط أن الطاقة أشرف من المادة، وتغافل عن حقيقة آدم (ع) وقربه من الله. فسقط إبليس في الهاوية مع علمه الواسع وعبادته الطويلة؛ لأنه لم يكن عابداً مخلصاً لله، بل كان عابداً مخلصاً لنفسه، وكان يطلب العلو والارتفاع بعبادته فحسب.

خداوند سبحان و متعال آدم (ع) را آفرید و ملائکه را امر فرمود بر او سجده کنند. این سجده اعترافی عملی بر برتر بودن آدم (ع) نسبت به ملائکه (علیهم السلام) بود و این موجودات قدسی متناسب با شأن و عالمی که در آن بودند، وی را مقدم داشتند. این سجده بر جسد آدم (ع) نبود بلکه فقط بر روح و حقیقت او بود و در واقع سجده بر آن حقیقت محمدی و انسان کامل و نزدیکترین حجاب بود، و از این طریق توجه بر زنده‌ای بود که هرگز نمی‌میرد. خداوند سبحان فرمان سجده را صادر نفرمود مگر پس از اینکه صورت مثالی بر ماده‌ی آدم (ع) افاضه فرمود و از روح خودش در او دمید. حدیثی از پیامبر اکرم (ص) به این معنی روایت شده است: «خداوند آدم را بر صورت خویش آفرید»<sup>۲</sup>؛ یعنی آدم (ع) یا انسان قابلیت به دست آوردن کمالات الهی را تا بالاترین حدی که برای ممکنات یا همان مخلوقات امکان دارد، دارا بود. هر چند آدم (ع) به مقام (فاصله‌ی دو کمان یا نزدیک‌تر) دست نیافت اما از فرزندان برگزیده‌اش، محمد مصطفی (ص) به آن مقام دست یافت. ابلیس که خداوند لعنتش کند، گوشه‌ای از این حقیقت را متوجه شد اما سرکشی کرد، همراه فرشتگان سجده نمود و به زمین گرایید؛ او به ماده‌ی آدم (ع) که جسمش از آن آفریده شده بود نگریست و آن را با انرژی یا آتشی که از آن خلق شده بود قیاس نمود و چنین استنباط کرد که انرژی برتر از ماده است و از حقیقت آدم (ع) و نزدیک بودنش به خداوند متعال غفلت ورزید. بنابراین ابلیس با آن علم بسیار و دامنه‌دار و آن عبادت طولانی‌اش در اعماق دوزخ سقوط کرد؛ چرا

<sup>۱</sup> - التوحید للشیخ الصدوق: ص ۱۵۲، عیون أخبار الرضا (ع) : ج ۲ ص ۱۱۰، مسند أحمد: ج ۲ ص ۲۴۴، صحیح البخاری: ج ۷ ص ۱۲۵.

<sup>۲</sup> - توحید صدوق: ص ۱۵۲؛ عیون اخبار الرضا (ع): ج ۲ ص ۱۱۰؛ مسند احمد: ج ۲ ص ۲۴۴؛ صحیح بخاری: ج ۷ ص ۱۲۵.

که او عابدی مخلص برای خداوند نبود، بلکه عابدی مخلص برای نفس خویشتن بود!! و با عبادتش در صدد ارتقای مقام و برتر شدن از دیگران بود؛ پس همین (برای سقوطش) کفایتش نمود!

ومن هنا كان الامتحان بالسجود لآدم (ع) طامة كبرى بالنسبة له، وصاعقة سقطت على أم رأسه، وحسد آدم (ع)، فلو مثلته لعقلك لوجدته في ذلك الوقت يقول: أبعد كل هذه المدة في العبادة، يخلق الله عبداً خيراً مني حال خلقه وعند نطقه؟ فيعلو ويرتفع لتمسي الملائكة دون درجته. فكان هذا الحجاب يمنعه من النظر إلى حقيقة آدم، ويدفعه إلى البحث عن عذر لامتناعه عن السجود يقنع به نفسه، ويجادل به ربه.

از همین رو امتحان سجده بر آدم (ع) برای ابلیس مصیبت بزرگ و صاعقه‌ای بود که بر فرق سرش فرو آمد و او بر آدم (ع) حسادت ورزید. اگر این رخداد را بتوانی به تصور بکشی خواهی دید که در آن هنگام ابلیس می‌گوید: آیا پس از این همه عبادت، خداوند بنده‌ای را می‌آفریند که از همان ابتدای آفرینشش از من برتر است؟ و به درجه و مقامی می‌رسد که ملائکه پایین‌تر از وی قرار می‌گیرند؟ و این حجاب مانع شد تا ابلیس حقیقت آدم (ع) را ببیند و به دنبال بهانه‌تراشی برای سجده نکردنش بیفتد تا خودش را با آن قانع سازد و با پروردگار خویش مجادله نماید.

ولم يكن ردّ الله سبحانه وتعالى عليه إلا بالطرد واللعن؛ لأنّه من الذين جحدوا بها واستيقنتها أنفسهم ظلماً وعلواً<sup>(۱)</sup>، قال تعالى: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾<sup>(۲)</sup>.

پاسخ خداوند سبحان و متعال جز لعن و طرد کردن وی نمی‌باشد؛ چرا که ابلیس از جمله کسانی است که انکار می‌کنند در حالی که خود یقین دارند که ستم روا می‌دارند و برتری جویی<sup>۳</sup> می‌کنند. حق تعالی می‌فرماید: (این سرای آخرت را از آن کسانی ساخته‌ایم که در این جهان نه خواهان برتری جویی هستند و نه خواهان فساد و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است)<sup>۴</sup>.

<sup>۱</sup> - قال عز وجل: (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ) النمل: ۱۴.

<sup>۲</sup> - القصص: ۸۳.

<sup>۳</sup> - «(با آنکه در دل به آن یقین آورده بودند، ولی از روی ستم و برتری جویی، انکارش کردند؛ پس بنگر که عاقبت تبهکاران چگونه بوده است)» (نمل: ۱۴).

<sup>۴</sup> - قصص: ۸۳.

فلم يكن إبليس (لعنه الله) جاهلاً يُعلم، ولا عاصياً يُؤنب ويؤدب، بل كان عالماً متكبراً، وطاغياً متعالياً لا يرتدع، وانطوت نفسه على بغض لهذا المخلوق الجديد، وجعله السبب في طرده من رحمة الله واتخذ ذريته أعداء؛ ولهذا طلب الإنظار والإمهال إلى يوم البعث للحساب، ليضلهم عن الصراط المستقيم، ولكن الله سبحانه أمهله إلى يوم الوقت المعلوم فتوعد اللعين أن يحرف بني آدم عن صراط الله المستقيم: ﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ۖ ثُمَّ لَا تَبِينَ لَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمَنْ خَلْفَهُمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾<sup>(۱)</sup>.

ابليس لعنه الله نادان و جاهل نبود تا تعليم گيرد، و خطا کار نبود تا توبيخ و ادب شود؛ بلکه عالمی بود متکبر، سرکش و برتری جو که از لجاجت دست بر نمی داشت و وجودش از بغض و کینه‌ی این آفریده‌ی جدید انباشته شده بود و وی را سبب طرد شدن خود از رحمت خدا می دانست و او و فرزندانش را دشمنان خویش قرار داد؛ از همین رو، تا روز برانگیخته شدن برای حسابرسی تقاضای مهلت کرد تا آنان را از صراط مستقیم گمراه سازد، اما خداوند سبحان وی را تا روز معلوم مهلت داد و آن ملعون نیز تهلیل می کند که بنی آدم را از صراط مستقیم خداوند منحرف سازد: (گفت: پس با آنچه مرا گمراه نمودی، به جهت (فریفتن) آنها بر راه راست تو می نشینم \* آنگاه از پیش و از پس و از چپ و از راست بر آنها می تازم و بیشترینشان را سپاس گزار نخواهی یافت)<sup>۲</sup>.

ويوم الوقت المعلوم هو يوم قيام الإمام المهدي (ع)، حيث ورد في الحديث عن اسحق بن عمار قال: سألته - أي الإمام (ع) - عن إنظار الله تعالى إبليس وقتاً معلوماً ذكره في كتابه، فقال: ﴿قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ۖ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾<sup>(۳)</sup>، قال (ع): (الوقت المعلوم يوم قيام القائم، فإذا بعثه الله كان في مسجد الكوفة، وجاء إبليس حتى يجثو على ركبتيه فيقول ويلاه من هذا اليوم، فيأخذ بناصيته فيضرب عنقه، فذلك يوم الوقت المعلوم منتهى أجله)<sup>(۴)</sup>.

روز وقت معلوم همان روز قیام امام مهدی (ع) است؛ چنانکه در حدیث آمده اسحاق بن عمار می گوید: از ایشان یعنی امام (ع) - در خصوص مهلت دادن خداوند به ابلیس تا وقت معلوم چنانکه در کتابش می فرماید پرسیدم. فرمود: (گفت: تو در شمار مهلت‌یافتگانی \* تا آن روزی که وقتش

۱- الأعراف : ۱۶-۱۷.

۲- اعراف: ۱۶ و ۱۷.

۳- الحجر : ۳۷-۳۸.

۴- منتخب الأنوار المضيئة : ص ۳۵۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۷۶.

معلوم است) <sup>۱</sup> و فرمود: «وقت معلوم، روز قیام قائم است. چون خداوند وی را برانگیزد در مسجد کوفه خواهد بود و ابلیس خواهد آمد تا اینکه او را بر زانوانش خواهد نشاند و خواهد گفت: ای وای از امروز! آنگاه حضرت موی پیشانی اش را می گیرد و گردنش را می زند. آن روز، همان وقت معلومی است که مهلت ابلیس به پایان می رسد» <sup>۲</sup>.

وفي الإنجيل أنّ الشيطان يقيد في الأغلال في القيامة الصغرى، أي في زمن قيام الإمام المهدي (ع)، جاء في رؤيا يوحنا: (... ثم رأيت ملاكاً نازلاً من السماء يحمل بيده مفتاح الهاوية، وسلسلة عظيمة، فامسك التنين تلك الحية القديمة أي إبليس أو الشيطان وقيده لألف سنة، ورماه في الهاوية، وأقفلها عليه وختمها. فلا يضل الأمام بعد حتى تتم الألف سنة، ولا بد من إطلاقه بعد ذلك لوقت قليل) <sup>(۳)</sup>.

در انجیل آمده است که شیطان در قیامت صغری یعنی زمان قیام امام مهدی (ع) به بند کشیده خواهد شد. در رویای یوحنا آمده است: «... آنگاه دیدم فرشته‌ای از آسمان نازل می شد که کلید دوزخ را حمل می کرد و زنجیری بزرگ در دست. آنگاه آن مار دیرین یعنی همان ابلیس یا شیطان را گرفت و برای هزار سال وی را در بند نمود و در دوزخش افکند و بر آن قفلی زد و پایانش بخشید. پس تا پایان پذیرفتن هزار سال دیگر مردمان را گمراه نخواهد کرد و سپس برای مدتی اندک دوباره آزاد می گردد» <sup>۴</sup>.

وعن السيد ابن طاووس (رحمه الله) قال: إني وجدت في صحف إدریس النبي (ع) عند ذكر سؤال إبليس وجواب الله له: (قال رب فأنظرنی إلى يوم يبعثون، قال: لا، ولكنك من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم، فإنه يوم قضيت وحتمت أن أظهر الأرض ذلك اليوم من الكفر والشرك والمعاصي. وانتخبْتُ لذلك الوقت عبداً لي امتحنت قلوبهم للأيمان، وحشوتها بالورع والإخلاص واليقين، والتقوى والخشوع والصدق، والحلم والصبر والوقار، والتقوى والزهد في الدنيا، والرغبة فيما عندي، وأجعلهم دعاة الشمس والقمر، وأستخلفهم في الأرض، وأمكن لهم دينهم الذي ارتضيته لهم ثم يعبدوني لا يشركون بي شيئاً، يقيمون الصلاة لوقتها ويؤتون الزكاة لحينها، ويأمرون بالمعروف وينهون عن

<sup>۱</sup> - حجر: ۳۷ و ۳۸.

<sup>۲</sup> - منتخب انوار المضيعة: ص ۳۵۷ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۷۶.

<sup>۳</sup> - الإصحاح: ۲۰.

<sup>۴</sup> - اصحاح: ۲۰.

المنكر، وألقي في ذلك الزمان الأمانة على الأرض، فلا يضر شيء شيئاً ولا يخاف شيء من شيء، ثم تكون الهوام والمواشي بين الناس فلا يؤذي بعضهم بعضاً، وأنزع حمة كل ذي حمة من الهوام وغيرها، وأذهب سم كل ما يلدغ، وأنزل بركات من السماء والأرض وتزهر الأرض بحسن نباتها، وتخرج كل ثمارها وأنواع طيبها. وألقي الرأفة والرحمة بينهم فيتواسون ويقتسمون بالسوية فيستغني الفقير، ولا يعلو بعضهم بعضاً، ويرحم الكبير الصغير ويوقر الصغير الكبير، ويدينون بالحق وبه يعدلون ويحكمون.

سید بن طاووس (رحمة الله عليه) می گوید: در صحف ادریس نبی ذیل درخواست ابلیس و پاسخ خداوند به او چنین یافتیم: «گفت: پروردگارا! مرا تا روزی که برانگیخته می شوند مهلت ده! فرمود: نه بلکه تو از مهلت داده شدگان تا روز معلوم هستی، و آن روزی است که حکم حتمی نموده‌ام که در آن روز، زمین را از کفر و شرک و معاصی پاک سازم. برای آن زمان بندگان را انتخاب نموده‌ام که قلب‌هایشان را برای ایمان آزموده‌ام و آن را انباشته‌ام از ورع، اخلاص، یقین، تقوی، خشوع، صدق، حلم، صبر، وقار، بی‌اعتنایی به دنیا و آرزومندی به آنچه نزد من است. ایشان را دعوت‌کنندگان به خورشید و ماه قرار می‌دهم و در زمین جانشینشان می‌گردانم و دینی را که برایشان پسندیده‌ام، تمکین خواهم داد؛ آنگاه مرا عبادت می‌کنند و چیزی را شریک من قرار نمی‌دهند. نماز را در وقت آن به پا می‌دارند، زکات را در هنگامش پرداخت می‌نمایند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. در آن روزگار اهلنت بر روی زمین قرار می‌گیرد؛ پس چیزی به چیزی آسیب نمی‌رسانند و چیزی از چیزی نمی‌هراسد. گزندگان و چرندگان در میان مردمان می‌آیند بی آنکه هیچ یک دیگری را بیازارد. زهر هر دارای زهری از خزندگان و غیره را از بین می‌برم و سم هر گزنده‌ای را از او می‌گیرم و بركات را از آسمان به زمین نازل می‌گردانم. زمین نیکوترین گیاهانش را خواهد رویاند و همه‌ی ثمره‌ها و پاکی‌هایش را نمایان خواهد ساخت. رأفت و رحمت را بین ایشان برقرار می‌کنم تا جایی که با یکدیگر با مواسات برخورد و نعمت‌ها را بطور مساوی تقسیم می‌کنند؛ پس فقیر بی‌نیاز می‌گردد و کسی بر دیگری برتری جویی نمی‌کند؛ بزرگ‌تر بر کوچک‌تر رحم می‌کند و کوچک‌تر احترام بزرگ‌تر را نگه می‌دارد. به دین حق می‌گروند و به آن رو می‌کنند و براساس آن حکم می‌رانند.

أولئك أوليائي، اخترت لهم نبياً مصطفي، وأميناً مرتضى، فجعلته لهم نبياً ورسولاً، وجعلتهم له أولياء وأنصار. تلك أمة اخترتها لنبي المصطفى، وأميني المرتضى، ذلك وقت حجته في علم غيبي ولا بد

أنه واقع. أبیدك يومئذٍ وخيلك ورجلك و جنودك أجمعين، فاذهب فإنك من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم<sup>(۱)</sup>.

آنان اند اولیای من. برایشان پیامبری برگزیده و جانشینی پسندیده اختیار نموده‌ام. وی را برایشان نبی و رسول قرار دادم و ایشان را برای او دوستان و یاران. اینان اند امتی که برای پیامبر فرستاده و جانشین مورد پسندم برگزیده‌ام. آن زمان را در علم غیب خود نهان داشته‌ام و ناگزیر واقع خواهد شد. آن روز تو، سوارانت، مردانت و سپاهیانت را نابود خواهم ساخت. پس برو که تو از مهلت یافتگانی! تا آن روز وقت معلوم<sup>۲</sup>.

هذه هي قصة إبليس العالم العابد الذي سقط في الهاوية، وأرداه تكبره في الحامية. وإن فيها لعبرة لمعتبر وذكري لمدكر، وأين هم المعتبرون والمتذكرون؟!  
این است داستان ابلیس؛ عالم عابدی که در دوزخ سقوط کرد و تکبرش وی را به جهنم واژگونه نمود. در این داستان عبرتی برای عبرت‌گیرندگان و پندی برای هوشیاران است؛ کجایند این پندگیرندگان؟!

قال أمير المؤمنين (ع): (فاعتبروا بما كان من فعل الله بإبليس، إذا أحبط عمله الطويل وجهده الجهد، وكان قد عبد الله ستة آلاف سنة لا يدرى أمن سني الدنيا أم سني الآخرة، عن كبر ساعة واحدة. فمن ذا بعد إبليس يسلم على الله بمثل معصية؟ كلا، ما كان الله سبحانه ليدخل الجنة بشراً بأمر أخرج به منها ملكاً إنَّ حكمه في أهل السماء وأهل الأرض لواحد. وما بين الله وبين أحد من خلقه هوادة، في إباحة حمى حرمه على العالمين.

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «پس عبرت‌گیرید از آنچه خداوند با ابلیس کرد: کار طولانی، تلاش سخت و بندگی شش هزار ساله‌اش را که روشن نیست بر حسب سال‌های این جهان برآورد شده است یا سال‌های جهان دیگر در برابر ساعتی تکبر و ورزیدن، پوچ ساخت. پس از ماجرای ابلیس، با گناهی همسنگ او، کیست که از عذاب الهی رهایی تواند؟ هیچ کس! خداوند سبحان هرگز انسانی را با گناهی که فرشته‌ای را با آن گناه بیرون راند، به بهشت اندرون نبرد. حکم خداوند در

۱- سعد السعود للسید ابن طاووس: ص ۳۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۸۵، إلزام الناصب: ج ۲ ص ۲۵۹، معجم أحاديث الإمام المهدي (ع): ج ۵ ص ۱۹۹.

۲- سعد السعود سيد بن طاووس: ص ۳۴؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۸۵؛ إلزام الناصب: ج ۲ ص ۲۵۹؛ معجم احاديث امام مهدي (ع): ج ۵ ص ۱۹۹.

میان اهل آسمان و زمین، یکسان است و بین خداوند و هیچ یک از مخلوقاتش دوستی و قرابتی وجود ندارد که به خاطر آن آنچه را که بر جهانیان حرام نموده، حلال نماید.

فاحذروا عباد الله أن يعديكم بدائه، وأن يستفزكم بدائنه، وأن يجلب عليكم بخيله ورجله. فلعمري لقد فوق لكم سهم الوعيد، وأغرق لكم بالنزع الشديد، ورماكم من مكان قريب. وقال: ﴿رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لِأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾<sup>(۱)</sup>، ... واستعيذوا بالله من لواقع الكبر، كما تستعيذونه من طوارق الدهر.

ای بندگان خدا، از دشمن خدا پرهیزید! مبادا شما را به بیماری خود مبتلا سازد و با ندای خود شما را به حرکت درآورد و با لشکرهای پیاده و سوارهی خود بر شما بتازد. به جانم سوگند شیطان تیر خطرناکی برای شکار شما بر چله نهاده، تا حد توان کشیده و از نزدیکترین مکان شما را هدف قرار داده و گفته است: (گفت: ای پروردگار من، با آنچه مرا گمراه نمودی، در زمین برایشان بیاریم و همگان را گمراه کنم)<sup>۲</sup>.... و از آثار زشتی که کبر و غرور بر دلها میگذارد به خدا پناه ببرید، همانگونه که از حوادث سخت به او پناه می‌برید.

فلو رخص الله في الكبر لأحد من عباده لرخص فيه لخاصة أنبيائه وأوليائه ... وكانوا أقواماً مستضعفين. وقد اختبرهم الله بالمخمصة، وابتلاهم بالمجهدة، وامتحنهم بالمخاوف، ومخضهم بالمكاره ... ولقد دخل موسى بن عمران ومعه أخوه هارون (ع) على فرعون وعليهما مدارع الصوف وبأيديهما العصي، فشرطاً له إن أسلم بقاء ملكه، ودوام عزه فقال: (ألا تعجبون من هذين، يشرطان لي دوام العز وبقاء الملك وهما بما ترون من حال الفقر والذل، فهلا ألقي عليهما أساورة من ذهب)، إعظاماً للذهب وجمعه، واحتقاراً للصوف ولبسه ... الله الله في عاجل البغي، وآجل وخامة الظلم، وسوء عاقبة الكبر، فإنها مصيدة إبليس العظمى، ومكيدته الكبرى التي تساور قلوب الرجال مساورة السموم القاتلة. فما تكدي أبداً، ولا تشوي أحداً، لا عالماً لعلمه، ولا مقلداً في طمره ... فإن الله سبحانه لم يلعن القرن الماضي بين أيديكم، إلا لتركهم الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، فلعن الله السفهاء لركوب المعاصي، والحلماء لترك التناهي ... ألا وقد قطعتم قيد الإسلام وعطلتم حدوده، وأمتم أحكامه ... وإني لمن قوم لا تأخذهم في الله لومة لائم. سيماهم الصديقين

<sup>۱</sup> - الحجر : ۴۹.

<sup>۲</sup> - حجر : ۳۹.

و کلامهم کلام الأبرار. عُمّار الليل و منار النهار، متمسكون بحبل القرآن، يحيون سنن الله و سنن رسوله لا يستكبرون ولا يعلون ولا يغلون ولا يفسدون قلوبهم في الجنان و أجسادهم في العمل<sup>(۱)</sup>. اگر خدا تکبر کردن را اجازه می فرمود حتماً به بندگان مخصوص خود از پیامبران و امامان اجازه می داد.... در حالی که ایشان از قشر مستضعف جامعه بودند. خداوند آنها را با گرسنگی آزمود و به سختی و بلا گرفتارشان ساخت و با ترس و بیم امتحانشان فرمود و با مشکلات فراوان خالصشان گردانید.... و هنگامی که موسی بن عمران و برادرش هارون (علیهما السلام) بر فرعون وارد شدند در حالی که جامه های پشمین بر تن و چوب دستی در دست داشتند و با فرعون شرط کردند که اگر تسلیم پروردگار شود حکومت و ملکش جاودانه بماند و عزتش برقرار باشد، فرعون گفت: «آیا از این دو نفر تعجب نمی کنید که دوام و جاودانگی حکومت را برای من مشروط می سازند در حالیکه در فقر و بیچارگی به سر می برند. اگر چنین است چرا دستبندهایی از طلا به همراه ندارند؟» این سخن را فرعون برای بزرگ شمردن طلا و تحقیر پوشیدن لباس پشمین بر زبان راند.... خدا را خدا را! که از تعجیل در عقوبت و کیفر سرکشی و ستم بر حذر باشی و از آینده ی دردناک ظلم و سرانجام زشت تکبر و خودپسندی که کمینگاه بزرگ ابلیس و جایگاه حيله و نیرنگ او است بترسید؛ حيله و نیرنگی که با دل های انسان ها چون زهری کشنده می آمیزد و هرگز بی اثر نخواهد بود و کسی از هلاکتش جان سالم به در نخواهد برد؛ نه دانشمند به خاطر دانشش و نه فقیر به جهت لباس کهنه اش در امان نمی باشد.... خدای سبحان مردم روزگاران گذشته را از رحمت خود دور نساخت مگر به جهت ترک گفتن امر به معروف و نهی از منکر؛ پس خداوند بی خردان را برای نافرمانی، و خردمندان را برای ترک بازداشتن دیگران از گناه لعنت فرمود.... آگاه باشیم! شما رشته ی پیوند با اسلام را قطع و اجرای حدود الهی را تعطیل کردید و احکام آن را به فراموشی سپردید.... و من از کسانی هستم که در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نمی ترسند؛ کسانی که سیمای آنها سیمای صدیقان و سخنانشان سخنان نیکان است؛ زنده داران شب و روشنی بخشان روزاند؛ به قرآن چنگ زده، سنت های خدا و رسولش را زنده می کنند؛ نه تکبر و خود پسندی دارند و نه برتری جویی می کنند، نه خیانتکارند و نه در زمین فساد می کنند. قلب هایشان در بهشت و پیکرهایشان مشغول اعمال پسندیده

۱- نهج البلاغة: الخطبة القاصعة، نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج ۲ ص ۱۸۳، بحار الأنوار: ج ۱۴ ص ۴۶۶.



است»<sup>۱</sup>.

---

<sup>۱</sup> - نهج البلاغه: خطبه‌ی قاصعه - نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۲ ص ۱۸۳ ؛ بحار الانوار: ج ۱۴ ص ۴۶۶.

# الصراط المستقيم

## صراط مستقيم (راه راست)

قال تعالى: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾<sup>(١)</sup>.

حق تعالی می فرماید: (و اینچنین روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم در حالی که تو نمی دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است؛ ولی ما آن را نوری ساختیم تا هر یک از بندگانش را که بخواهیم با آن هدایت کنیم و قطعاً تو به راه راست راه می نمایی \* راه آن خدایی که از آن او است هر آنچه در آسمانها و زمین است. آگاه باشید که همه ی کارها به خدا بازمی گردد)<sup>۲</sup>.

هو الحق أو الطريق الذي يرید الله سبحانه من عباده سلوكه، أو هو الطريق الموصل إلى الحي القيوم سبحانه، وبعبارة أخرى هو الاعتقادات والأحكام الشرعية الصحيحة الصادرة منه سبحانه والواصلت لعبادة بواسطة أنبيائه ورسوله وأوصيائهم ﷺ، ولا بد للعاقل من البحث عن الحق ليدفع عن نفسه العذاب وليتخذ إلى ربه المآب، سالکاً صراطه المستقيم، فالرضا بهذه الحياة المادية والاستغراق فيها أشد من الممات، بل هو شبه العدم، بل هو جهنم، قال تعالى: ﴿يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾<sup>(٣)</sup>، كما أن معرفة الحق والسير به وعليه وإليه هو الحياة الحقيقية؛ لأن في نهايته الوصول إلى عالم العقل والعودة إلى الحي الذي لا يموت، وهذه غاية فوق الجنة، قال تعالى: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾<sup>(٤)</sup>.

منظور، حق یا همان راهی است که خداوند سبحان از بندگانش خواسته تا آن را بپیمایند؛ یا همان راهی که بنده را به آن زنده ی پا بر جای سبحان (حی القيوم) می رساند؛ و یا به عبارت دیگر، مراد از صراط مستقیم همان اعتقادات و احکام شرعی صحیح است که از حضرت حق صادر گردیده و به

<sup>١</sup> - الشوری : ٥٢ - ٥٣.

<sup>٢</sup> - شوری : ٥٢ و ٥٣.

<sup>٣</sup> - العنکبوت : ٥٤.

<sup>٤</sup> - التوبة : ٧٣.

وسيله‌ی انبیا، فرستادگان و اوصیای آنها (علیهم السلام) به بندگان رسیده است. عاقل چاره‌ای ندارد جز اینکه در جست‌وجوی حق باشد تا عذاب را از خود دور کند و بازگشتی به پروردگار خویش بیابد در حالی که در راه مستقیم او گام برمی‌دارد. خورسند بودن به این زندگانی مادی و غوطه‌ور شدن در آن از مرگ بدتر است؛ حتی همسان نابودی است؛ و چه بسا خود جهنم باشد. حق تعالی می‌فرماید: (از تو به شتاب عذاب می‌طلبند، حال آنکه جهنم به راستی بر کافران احاطه دارد)<sup>۱</sup>. به همان صورت که شناختن حق و پیمودن راه با آن، بر آن و به سوی آن، همان زندگانی حقیقی است؛ چرا که فرجامش رسیدن به عالم عقل و بازگشت به سوی آن زنده‌ای است که هرگز نمی‌میرد؛ و این، غایتی است برتر از بهشت. حق تعالی می‌فرماید: (خداوند به مردان مؤمن و زنان مؤمن بهشت‌هایی را وعده داده است که از زیر آن نهرها جاری است، و در آن جاودانه خواهند بود و نیز خانه‌هایی نیکو در بهشت‌های جاوید، ولی خوشنودی خدا از آن برتر است؛ که این است همان کامیابی بزرگ)<sup>۲</sup>.

قال تعالی: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>(۳)</sup>، فالعاقل لا يضيع حظه من السير على هذا الطريق، فإن وصل فبرحمة الله، وإلا فهو يتقلب في الجنان بفضل الله و ببركة إجابة دعاء الحي الذي لا يموت: (أقبل)<sup>(۴)</sup>.

حق تعالی می‌فرماید: «(پس هیچ کس آنچه را که از روشنی بخش دیدگان به پاداش آنچه انجام می‌دادند برای‌شان پنهان شده است را نمی‌داند)»<sup>۵</sup>. بنابراین عاقل، کسی است که بهره‌ی خویش را از پیمودن این راه ضایع نسازد؛ اگر به سرمنزل رسید که به رحمت الهی نایل شده و گرنه به فضل الهی و به برکت پاسخ به ندای «پیش آی»<sup>۶</sup> زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد، در بهشت‌ها بازگشت خواهد

۱ - عنکبوت: ۵۴.

۲ - توبه: ۷۲.

۳ - السجدة: ۱۷.

۴ - یشیر (ع) بهذه الكلمة لما روي عن أهل البيت (ع)، فقد روى الشيخ الكليني بسنده: عن أبي جعفر (ع) قال: (لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال له: أقبل، فأقبل، ثم قال له: أدبر، فأدبر. ثم قال: وعزتي وجلالي ما خلقت خلقاً هو أحب إلي منك ولا أكملتك إلا فيمن أحب، أما إني إياك أمر، وإياك أنهى وإياك أعاقب، وإياك أئيب) الكاف: ج ۱ ص ۱۰. فالسعيد هو الذي لبي نداء الله عز وجل وأقبل عندما أمره تعالى أن يقبل.

۵ - سجده: ۱۷.

۶ - ایشان (ع) با این عبارت به حدیثی از اهل بیت اشاره می‌فرمایند. شیخ کلینی با سند خود از ابو جعفر (ع) روایت می‌کند که فرمود: «هنگامی که خداوند عقل را آفرید، او را به سخن درآورد. سپس به او فرمود: پیش آی؛ و او پیش آمد. سپس به او فرمود: برو؛ پس او رفت. خداوند فرمود: به عزت و جلالم سوگند، مخلوقی که در نظرم از تو محبوب‌تر باشد نیافریدم و تو را تنها به کسی می‌دهم که دوستش دارم. روی امر و نهی من تنها با تو است. و کیفر و پاداشم تنها به حساب تو است». کافی: ج ۱ ص ۱۰. بنابراین سعادت‌مند آن کسی است که به ندای خداوند عزوجل لبیک گوید و هنگامی که حق تعالی به او فرمان دهد پیش آی، پیش بیاید.

داشت.

قال تعالى: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخاً وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلاً مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾<sup>(۱)</sup>، أي إنّ الله خلقكم رجاء أن تصلوا إلى عالم العقل كما وصل الأنبياء والأئمة عليهم السلام، بل إنّ المطلوب الوصول إلى أعلى درجة في هذا العالم، وهي درجة المس بعالم اللاهوت أو درجة ألقاب قوسين أو أدنى. وصاحب هذا المقام المحمود من خلق لأجله الوجود (محمد صلى الله عليه وآله وعلي نفسه). ومع أي اخترت الاختصار والإشارة، ولكن لا بأس من التوضيح قليلاً لعل الله يرزقني دعاء من يقرأ هذه الكلمات.

حق تعالی می فرماید: (او همان کسی است که شما را از خاکی، سپس از نطفه‌ای، سپس از لخته‌ی خونی بیافرید. آنگاه شما را که کودکی بودید بیرون می آورد تا به کمال قوت خود برسید و سپس تا سالمندانی شوید. برخی از شما پیش از این بمیرید؛ تا همه‌تان به زمان تعیین شده برسید؛ و شاید به عقل درآید)<sup>۲</sup>؛ یعنی خداوند شما را به امید آنکه به عالم عقل برسید — به همان صورت که انبیا و ائمه رسیدند — آفریده است و حتی آنچه مطلوب است، رسیدن به بالاترین درجه‌ی این عالم می باشد؛ یعنی مقام و مرتبه‌ی تماس با عالم لاهوت یا همان مقام (به مقدار دو کمان یا نزدیک‌تر). صاحب این مقام محمود و پسندیده همان کسی است عالم وجود به خاطر او خلق شد؛ یعنی حضرت محمد (ص) و نفس و جان آن حضرت یعنی علی (ع). هر چند رویه‌ام در این کتاب خلاصه‌گویی و تنها اشاره کردن می باشد، اما اشکالی ندارد که قدری این مطالب را توضیح دهم شاید خداوند دعای خیر خواننده‌ی این عبارتها را روزی ام گرداند!

اعلموا أيها الأحبة من المؤمنين والمؤمنات إنّ المخلوق الأول هو العقل، وهو العالم الأول الروحاني وهو عالم كلي، الموجودات فيه مستغرقة بعضها في بعض ولا تنافي بينها. وأهله على درجات أعلاها المس بعالم اللاهوت سبحانه، وهي درجة خاصة بمحمد وعلي (ع).  
عزیزانم! برادران و خواهران مؤمن! آفریده‌ی نخستین، عقل می باشد، که همان اولین عالم روحانی و همان عالم کلی است که موجودات در آن برخی در برخی دیگر تنیده شده‌اند بی آنکه هیچ

۱ - غافر: ۶۷.

۲ - غافر: ۶۷.

تضاد و منافاتی بین آنها وجود داشته باشد. ساکنان آن عالم درجات و مراتب مختلفی دارند که بالاترین آن تماس با عالم لاهوت سبحان که درجه و مقامی مختص محمد و علی (علیهما السلام) است، می باشد.

فمحمد ﷺ ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴿<sup>(۱)</sup>﴾ وعلی (ع) نفسه، قال تعالی: ﴿وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ <sup>(۲)</sup>، وعلی ممسوس بذات الله كما ورد عنه ﷺ <sup>(۳)</sup>، ودونهما درجات، فهما (علیهما السلام) محیطان وبعلمان بكل من دونهما، ومن دونهما يعلم منهما بقدر درجته ولا يعرفهما أحد بتمام معرفتهما غیر خالقهما، كما لا يعرف الله سبحانه أحد غیرهما بتمام معرفته الممكنة للإنسان.

بنابراین محمد (ص) در مقام (سپس نزدیک شد و بسیار نزدیک شد \* تا به قدر دو کمان، یا نزدیک تر) <sup>۴</sup> است و علی (ع) نفس و جان محمد می باشد. حق تعالی می فرماید: «أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ» <sup>۵</sup> (از ما و از خودتان) و همان طور که از رسول خدا (ص) روایت شده، علی (ع) سرگشته و مجنون به ذات خداوند می باشد. <sup>۶</sup> فروتر از این مقام و درجات، درجاتی وجود دارد که این دو (علیهما السلام) برهمه‌ی آنها احاطه و علم دارند و آنها که در مراتب پایین تر از آن دو می باشند به اندازه‌ی مرتبه و درجه‌ی خویش از آن دو شناخت و معرفت دارند و کسی غیر از خالقشان به آن دو بزرگوار شناخت و معرفت تمام و کمال ندارد؛ همان طور که کسی غیر از آن دو به تمامی شناخت و معرفت خداوند سبحان که برای نوع انسان امکان پذیر می باشد، دست نیافته است.

ورد عن صاحب المقام المحمود ﷺ ما معناه: (یا علی ما عرف الله إلا أنا وأنت، وما عرفني إلا الله وأنت، وما عرفك إلا الله وأنا) <sup>(۷)</sup>.  
از صاحب مقام محمود و پسندیده (ص) چنین معنایی روایت شده است: «ای علی! کسی خدا

<sup>۱</sup> - النجم : ۸ - ۹.

<sup>۲</sup> - آل عمران : ۶۱.

<sup>۳</sup> - مناقب ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۳۱، المعجم الأوسط للطبرانی: ج ۹ ص ۱۴۲، کنز العمال: ج ۱۱ ص ۶۲۱، بحار الانوار: ج ۳۹ ص ۳۱۳.

<sup>۴</sup> - نجم: ۸ و ۹.

<sup>۵</sup> - آل عمران: ۶۱.

<sup>۶</sup> - مناقب ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۳۱؛ معجم اوسط طبرانی: ج ۹ ص ۱۴۲؛ کنز العمال: ج ۱۱ ص ۶۲۱؛ بحار الانوار: ج ۳۹ ص ۳۱۳.

<sup>۷</sup> - مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۲۵، موسوعة الإمام علي (ع) في الكتاب والسنة: ج ۸ ص ۱۸۵، مشارق أنوار اليقين: ص ۱۷۲.

را نشناخت جز من و تو، و مرا کسی نشناخت جز خدا و تو، و تو را کسی نشناخت جز خدا و من»<sup>۱</sup>.

أما العالم الثاني فهو عالم الملكوت، وهو عالم مثالي صوري، وهو عالم الأنفس شبيه بما يراه النائم. وذلك أن النائم غفل عن وجوده المادي فالتفت إلى وجوده الملكوتي، ولك أن تقول المثالي أو النفسي.

اما عالم دوم، عالم ملكوت است؛ عالمی است مثالی و صوری؛ عالم نفس‌ها؛ چیزی شبیه آنچه در خواب می‌بینیم. چرا که در هنگام خواب ما از وجود مادی مان غافل و به وجود ملکوتی مان توجه می‌کنیم؛ یا همان وجود مثالی یا نفسانی.

أما العالم الثالث فهو العالم المادي، وهو عالم شبيه بالعدم ليس له حظ من الوجود إلا قابليته للوجود، وهو آخر درجات التنزل. فإذا أفيضت الصورة على المادة تكوّن الجسم، وهو أول درجات الصعود أو العودة، ثم إن الأجسام تنقسم بحسب درجاتها الوجودية إلى جماد ونبات وحيوان وإنسان، والإنسان إما يرتقي ويعود إلى مبدئه سبحانه، فيسبح في عالم العقل والقرب من الحي الذي لا يموت، وإما يزري بنفسه ويدبر عن ربه، فلا يرى إلا المادة التي لا تكاد تدرك أو يحصل العلم بها إلا عند إفاضة الصورة المثالية عليها، وهكذا يصبح كالأنعام بل أضل سبيلاً؛ لأنه خلق ليقبل فأدبر، وخلق ليعقل فأبى إلا الجهل، وخلق ليحيا فأبى إلا الموت.

عالم سوم، عالم مادی است؛ عالمی شبیه به عدم و نیستی و هیچ بهره‌ای از وجود ندارد مگر قابلیت برای وجود داشتن، و این آخرین درجه‌ی تنزل می‌باشد. هنگامی که صورت بر ماده افاضه می‌شود، جسم تکوین می‌یابد و این اولین درجه از درجات صعود یا بازگشت می‌باشد. اجسام بر حسب درجات وجودی‌شان به جماد، نبات، حیوان و انسان تقسیم می‌شوند. انسان یا ارتقا می‌یابد و به سوی مبدأ سبحان خویش باز می‌گردد؛ که در این صورت، در عالم عقل و نزدیک به زنده‌ای که مرگی ندارد (حی لا يموت) شناور می‌گردد، و یا از ارزش خویش می‌کاهد و به پروردگار خود پشت می‌کند؛ که در این صورت، جز ماده‌ای که تقریباً هیچ درکی ندارد و علمی به واسطه‌اش فرا گرفته نمی‌شود مگر هنگامی که صورت مثالی بر آن افاضه گردد، چیزی نمی‌بیند؛ و به این ترتیب همچون چهارپایان می‌شود؛ و حتی گمراه‌تر! چرا که او آفریده شده است تا پیش آید، اما پشت کرد، و او

<sup>۱</sup> - مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۲۵. موسوعه (دایرة المعارف) امام علی (ع) در کتاب و سنت: ج ۸ ص ۱۸۵؛ مشارق انوار یقین: ص ۱۷۲.

آفریده شد تا به تعقل درآید اما نپذیرفت و جهل را برگزید، و او خلق شد تا زندگی کند اما چیزی جز مرگ و نیستی را برنگزید.

قال أبو عبد الله (ع): (إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ وَهُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ، فَقَالَ أَدْبَرَ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ. فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقْتُكَ خَلْقًا عَظِيمًا وَكَرَمْتُكَ عَلَيَّ جَمِيعَ خَلْقِي، قَالَ: ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأَجَاغِ ظُلْمَانِيًّا، فَقَالَ لَهُ أَدْبَرَ فَأَدْبَرَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَلَمْ يَقْبَلْ، فَقَالَ لَهُ اسْتَكْبَرْتَ فَلَعَنَهُ ...) (۱).

ابو عبد الله (ع) می فرماید: «خداوند عزوجل عقل را آفرید، و او اولین مخلوق از روحانیون از سمت راست عرش از نورش بود. به او فرمود: برو؛ و او پشت کرد. سپس فرمود: پیش آی؛ پس او پیش آمد. خداوند تبارک و تعالی فرمود: تو را بر خلقی عظیم آفریدم و بر تمامی مخلوقاتم برتری دادم. می فرماید: سپس جهل را از دریای شور تشنگی پدید آورد و به او فرمود: برو؛ پس او پشت کرد. سپس به او فرمود: پیش آی؛ و او پیش نیامد. پس به او فرمود: تکبر کردی؛ و لعنتش نمود...» (۲).

أما العقل كل العقل فهو محمد ﷺ ووصيه علي (ع)؛ لأنه نفسه كما في الآية وأنفسنا وأنفسكم (۳). وأما الجهل كل الجهل فهو الثاني، وهو مبدأ التكبر، وهو الذي أضل إبليس وأرداه في الهاوية. قال إبليس (لعنه الله): ﴿رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي﴾ (۴)، أي بالذي أغويتني به، أو بالنكرة التي تسببت بإغوائني. وهو في الآية النكرة الموصوفة؛ لأنه ظلماني لا هويته له، و (ما) التي تستعمل لـ (غير العاقل)؛ لأنه لا عقل له.

اما عقل و تمامی عقل، حضرت محمد (ص) می باشد و وصی او علی (ع)؛ چرا که او نفس آن حضرت (ص) می باشد، همان طور که در آیهی «أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ»<sup>۵</sup> آمده است. اما جهل و تمامی

۱- الكافي: ج ۱ ص ۲۱، الخصال للصدوق: ص ۵۸۹، تحف العقول: ص ۴۰۱، بحار الأنوار: ج ۷ ص ۳۱۶.

۲- کافی: ج ۱ ص ۲۱؛ خصال صدوق: ص ۵۸۹؛ تحف العقول: ص ۴۰۱؛ بحار الأنوار: ج ۷ ص ۳۱۶.

۳- يشير (ع) إلى قوله تعالى: (فَمَنْ حَاكَمَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) آل عمران: ۶۱، ونفس رسول الله ﷺ هو علي بن أبي طالب (ع)، والأبناء هما الحسن والحسين (عليهما السلام)، والنساء هي فاطمة (عليها السلام)، فراجع سبب نزول هذه الآية في تفسير مجمع البيان: ج ۲ ص ۳۰۹ وغيره.

۴- قال تعالى: (قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لِأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ) الحجر: ۳۹.

۵- ایشان (ع) به این سخن حق تعالی «(از آن پس که به آگاهی رسیده ای، هر کس که درباره ی او با تو مجادله کند، بگو: بیاید تا حاضر آوریم، ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خویشان مان را و شما خویشان تان را، آنگاه دعا وتضرع کنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم)» (آل عمران: ۶۱) اشاره می فرماید و مصداق نفس (خویش) رسول خدا (ص) علی بن ابی طالب (ع) می باشد و منظور از فرزندان حسن و حسین (عليهما السلام)، و زنان، حضرت فاطمه (س) می باشد. به شأن نزول این آیه در تفسیر مجمع البيان ج ۲ ص ۳۰۹ و سایر منابع مراجعه نمایید.

جهل، همان دومی می باشد؛ او مبدأ تکبر است و او همان کسی است که ابلیس را گمراه نمود و او را در «هاویه» (عمق دوزخ) تباه نمود. ابلیس لعنت الله می گوید: (ای پروردگار من، با آنچه مرا گمراه نمودی)<sup>۱</sup>؛ یعنی با آن کس که مرا با او گمراه نمودی؛ یا با همان «نکره ای» (انکاری) که سبب گمراهی من شد، و او در این آیه به صورت «انکار» توصیف شده است؛ چرا که ظلمتی است که هیچ هویتی ندارد و «ما» که در این آیه استفاده شده برای «غیرعاقل» به کار می رود؛ چرا که او هیچ بهره ای از عقل ندارد.

وهكذا فمن بني آدم (ع) من ارتقى بالعبادة والكمالات الأخلاقية، حتى وصل إلى القاب قوسين أو أدنى، فهو معلم الروحانيين والملائكة المقربين، وهو الإنسان الكامل أي محمد ﷺ، كما أن آدم (ع) علم الملائكة ما لم يكونوا يعلمون، قال أمير المؤمنين: (خلق الإنسان ذا نفس ناطقة، إن زكاها بالعلم والعمل فقد شابته جواهر أوائل عُللها، وإذا اعتدل مزاجها وفارقت الأضداد فقد شارك السبع الشداد)<sup>(۲)</sup>.

به این ترتیب، از بنی آدم، کسی هست که با عبادت و کمالات اخلاقی ارتقا می یابد تا آنجا که به مقام «قاب قوسین او ادنی» (فاصله ای دو کمان یا نزدیک تر) برسد؛ او معلم روحانیون و ملائکه می گردد، و او همان انسان کامل یا حضرت حضرت محمد (ص) می باشد؛ همان طور که آدم (ع) به ملائکه آموخت آنچه را که نمی دانستند. امیر المؤمنین می فرماید: (خداوند انسان را دارای نفس ناطقه آفرید؛ اگر آدمی آن را با علم و عمل تزکیه نماید و پیروانند، با گوهرهای اولیه علیت هایش همسان می گردد، و هرگاه ترکیب معتدل و از اضداد جدا گردد، او با آن، هفت آسمان قوی و محکم را شریک می شود)<sup>۳</sup>.

ومن بني آدم من أردى نفسه في الهاوية، فهو يسبح في بحر أجاج ظلمات بعضها فوق بعض، إذا أخرج يده لم يكد يراها، حتى أمسى ظلامياً لا نور فيه، وجهلاً لا عقل معه، واضطراباً لا استقرار له، وخوفاً لا طمأنينة فيه، ولا سكينته تنزل عليه. فلا يطمع في رحمة الله ويأس من روح الله مع أنّ إبليس (لعنه الله)، إذا قامت القيامة يطمع في رحمة الله كما ورد في الحديث، قال تعالى: ﴿وَإِذْ

۱ - «گفت: ای پروردگار من، با آنچه مرا گمراه نمودی، در زمین برایشان بیارایم و همگان را گمراه کنم». حجر: ۳۹.

۲ - مناقب آل ابي طالب: ج ۱ ص ۳۲۷، عيون الحكم والمواعظ: ص ۳۰۴، بحار الأنوار: ج ۴۰ ص ۱۶۵، میزان الحکمة: ج ۱ ص ۲۲۳.

۳ - مناقب آل ابي طالب: ج ۱ ص ۳۲۷، عيون الحكم والمواعظ: ص ۳۰۴، بحار الانوار: ج ۴۰ ص ۱۶۵، میزان الحکمت: ج ۱ ص ۲۲۳.



زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَآتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١﴾.

و از بنی آدم، کسی نیز هست که خود را در «هاویه» (اعماق دوزخ) تباه می‌کند؛ او در دریای تلخ تاریکی‌هایی که برخی بر برخی دیگر قرار دارند، غوطه‌ور می‌گردد، طوری که اگر دست خود را برآورد آن را نتواند ببیند تا آنجا که وجودی ظلمانی و تاریک که هیچ نوری در آن راه ندارد می‌گردد، جهلی که هیچ عقلی همراهی اش نمی‌کند، آشوبی که هیچ ثبات و استقراری ندارد، ترسی که در آن آرامش وطمأنینه‌ای نیست و هیچ وقار و متانی بر آن فرود نمی‌آید. چنین شخصی به رحمت خدا طمع و امیدی ندارد و از روح خداوندی ناامید است؛ با اینکه ابلیس لعنت الله — همان طور که در حدیث آمده — هنگام برپایی قیامت در رحمت خداوند طمع می‌کند. حق تعالی می‌فرماید: (شیطان کردارشان را در نظرشان بیاراست و گفت: امروز از مردم، کسی بر شما چیره نمی‌گردد و من پناه شما هستم؛ ولی چون دو گروه روبه رو شدند او به عقب بازگشت و گفت: من از شما بیزارم. من چیزهایی می‌بینم که شما نمی‌بینید. من از خداوند می‌ترسم که خداوند به سختی عقوبت می‌کند) ۲.

وهؤلاء يوحون لشیاطین الجن زخرف القول بأنفسهم الخبیثة المستکبرة. فشیاطین الجن من شیاطین الأنس تأخذ ومنهم تتعلم، قال تعالی: ﴿شَیَاطِینَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾ ۳.

اینها با نفس‌های خبیث متکبرشان سخنان فریبنده و دروغ‌آمیز خود را به شیاطین جن القا می‌کنند؛ شیطان‌های جن از شیطان‌های انسان برمی‌گیرند و از آنها تعلیم می‌بینند. حق تعالی می‌فرماید: (شیاطین انس و جن، برخی بر برخی دیگر برای فریب، سخنان فریبنده و دروغ‌آمیز القا می‌کنند. اگر پروردگارت می‌خواست، چنین نمی‌کردند. پس آنها را با آنچه دروغ و افترا می‌یافتند به حال خود واگذار) ۴.

وقال الحروري:

۱- الأنفال: ۴۸.

۲- انفال: ۴۸.

۳- الأنعام: ۱۱۲.

۴- انعام: ۱۱۲.

و كنت فتى من جند إبليس فارتقى ❖ بي الأمر حتى صار إبليس من جندي  
فلو مات قبلي كنت أحسن بعده ❖ طرائق فسق ليس يحسنها بعدي<sup>(۱)</sup>.

حروری چنین می سرايد:

يکى از سپاهيان ابليس بودم که کارم \* بالا گرفت تا آنجا که ابليس از لشکريانم شد  
اگر او پيش از من می مُرد پس از او به بهترين وجه \* راههای سرکشی را که برتر از آن پس از من  
نباشد، می پيمودم

وبقي شيء... ولسائل أن يسأل، فالذي عند الكفرة أليس بعقل فهم يخترعون به الطائرة وأجهزة  
الاتصال المتطورة؟! والجواب: سئل أبو عبد الله (ع) عن الذي كان عند معاوية فقال (ع): (تلك  
النكراء تلك الشيطنة، وهي شبيهة بالعقل وليست بالعقل)<sup>(۲)</sup>. فكل إنسان له نصيب في عالم  
الملكوت، ونصيبه نفسه وهي صورة مثالية وظل للعقل، وهذا الظل هو قوة الإدراك أو الناطقة  
المغروسة في الجنان. والحيوان الصامت يشاركنا فيها ولكن مرآة الإنسان أصفى، فإشراق العقل  
على نفسه أبهى وأوضح، فحظه من هذا الظل أكبر. ومن تتبع عالم الحيوان سيعلم أنه لبعض  
الحيوانات القدرة على اختراع بعض الآلات، كما ورد عن بعض علماء الأحياء. وكمثال القنادس  
تنصب السدود لترفع منسوب الماء، فليس للإنسان فضل على الحيوان إلا أن ينظر في هذا الظل ليرى  
الحقيقة والعقل، ويسير نحوها للتكامل بالعبادة والشكر والأخلاق الحميدة، وإلا فإن اكتفى  
بهذا الظل فهو كالأنعام، أي كالحيوان الصامت، وإن أزرى بنفسه بالأخلاق الذميمة فهو أضل  
سبيلاً<sup>(۳)</sup>.

مطلبی که باقی می ماند... اینکه کسی پرسد: آن کس که کافر است اگر بهره‌ای از عقل ندارد،  
چگونه می تواند تکنولوژی‌هایی نظیر هواپیما و تجهیزات ارتباطی پیشرفته را اختراع نماید؟! پاسخ: از  
ابو عبد الله امام صادق (ع) از آنچه معاویه انجام داد پرسیده شد. ایشان (ع) فرمود: «این نیرنگ و  
شیطنت بود که به عقل شباهت دارد، اما عقل محسوب نمی‌گردد»<sup>۴</sup>. هر انسانی نصیب و بهره‌ای از  
عالم ملکوت دارد؛ نصیب و بهره‌اش نفس او است که صورتی مثالی و سایه‌ای برای عقل می‌باشد.

<sup>۱</sup> - بحار الأنوار: ج ۱۲ ص ۳۳۰.

<sup>۲</sup> - الکافی: ج ۱ ص ۱۱، معانی الأخبار: ص ۲۴۰، الوسائل: ج ۱۵ ص ۲۰۶.

<sup>۳</sup> - یسیر (ع) إلى قوله تعالى: (أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرُهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا) الفرقان: ۴۴.

<sup>۴</sup> - کافی: ج ۱ ص ۱۱؛ معانی الخبر: ص ۲۴۰؛ وسایل: ج ۱۵ ص ۲۰۶.

این سایه، همان قوه‌ی ادراک یا همان ناطقه‌ای است که در بهشت‌ها کاشته شده است. حیوانات صامت نیز در این صفت با انسان شریک هستند اما آینه‌ی انسان صاف‌تر و صیقلی‌تر است. «اشراق» (نورافشانی) عقل بر نفس انسان روشن‌تر و واضح‌تر، و بهره‌ی او از این سایه بیش‌تر می‌باشد. اگر کسی دنیای حیوانات را مورد مطالعه قرار دهد خواهد دانست که برخی حیوانات قدرت اختراع برخی آلات و ادوات را دارند؛ چنانکه برخی دانشمندان جانورشناس چنین نظری را ابراز داشته‌اند؛ به عنوان مثال سگ‌های آبی سدهایی برای بالا آوردن آب می‌سازند. بنابراین انسان بر حیوان برتری ندارد مگر آنکه در این سلیه بنگرد و حقیقت و عقل را در آن مشاهده، و با عبادت و شکرگزاری و اخلاق پسندیده، برای کامل‌تر شدن به سوی آن حرکت کند؛ اما اگر به همین سایه اکتفا کند حیوانی بیش نخواهد بود؛ یعنی چون حیوانی صامت خواهد بود، و اگر با اخلاق نکوهیده نفسش را به قهقرا سوق دهد، به پست‌ترین و گمراه‌ترین راه‌ها کشیده شده است.<sup>۱</sup>

والحمد لله وحده، وما أوتینا من العلم إلا قليلاً، ربی أدخلنی والمؤمنین والمؤمنات فی رحمتک أنت ولی فی الدنيا والآخرة فنعم المولی ونعم النصیر.  
ستایش تنها از آن خداوند یگانه است، و از علم جز اندکی به ما داده نشده است. پروردگارا! مرا و مردان و زنان مؤمن را در رحمت خویش داخل فرما، که در دنیا و آخرت تو سرپرستی؛ و چه نیکو سرپرست و چه نیکویاری‌گری هستی!

<sup>۱</sup> - ایشان (ع) به این سخن حق تعالی اشاره می‌فرمایند: «(یا گمان کرده‌ای که بیشترشان می‌شنوند یا می‌فهمند؟ اینان چون چهارپایانی بیش نیستند، بلکه از چهارپایان هم گمراه‌ترند)» (فرقان: ۴۴).

# العقائد والأحكام

## عقاید و احكام

وتشمل:

که موارد زیر را شامل می شود:

### العقائد الصحيحة:

#### عقاید صحیح:

الإيمان بوجود خالق وتوحيده، والتصديق بأنبيائه ورسله وأوصيائهم عليهم السلام، والعدل والقضاء والقدر والبداء والجنة والنار، وعصمة خلفاء الله في أرضه عليهم السلام، والملائكة والغيب وكل ما أخبر به الأنبياء والمرسلون وأوصياؤهم عليهم السلام، ومالنا إلا التمسك بأذيالهم والاعتداء بآثارهم، قال تعالى: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾<sup>(۱)</sup>.

ایمان به وجود خالق و یکتا شمردن او (توحید)، اعتراف و تصدیق فرستادگان خدا و اوصیا و جانشینان ایشان (علیهم السلام)، و همچنین به عدل، قضا و قدر، بدا، بهشت و دوزخ و عصمت خلفا و جانشینان خداوند در زمینش، و همچنین تصدیق ملائکه، عالم غیب و همه‌ی آنچه انبیا و فرستادگان و اوصیای آنها (علیهم السلام) بیان فرموده‌اند، و ما چاره‌ای نداریم جز تمسک به دنباله‌ها و اعقاب ایشان و اقتدا به آثار و بقایای آنها (علیهم السلام). حق تعالی می فرماید: (اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید تا خداوند نیز شما را دوست بدارد)<sup>۲</sup>.

وعن زرارة، قال: سئل أبو عبد الله (ع) من بدء النسل من آدم كيف كان، وعند بدء النسل من ذرية آدم، فإن أناساً عندنا يقولون: إن الله عز وجل أوحى إلى آدم أن يزوج بناته ببنيه، وأن هذا الخلق كله أصله من الأخوة والأخوات.

<sup>۱</sup> - آل عمران : ۳۱

<sup>۲</sup> - آل عمران: ۳۱

از زراره روایت شده است: از ابو عبد الله امام صادق (ع) سؤال شد: «پیدایش نسل از آدم (ع) چگونه بود و نیز کیفیت تولید نسل از ذریه‌ی حضرت آدم (ع) به چه نحو صورت پذیرفت؟» سپس سؤال‌کننده گفت: «گروهی از مردم به می‌گویند خداوند عزوجل به آدم وحی فرمود دخترانش را به نکاح پسران خود در آورد و تمامی این مخلوقات در اصل از ازدواج خواهران و برادران می‌باشند. آیا این سخن صحیح است یا نه؟»

فقال أبو عبد الله (ع): (تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً، يقول: من قال هذا ... بأن الله عز وجل خلق صفوة خلقه وأحباءه وأنبياءه ورسله والمؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات من حرام؟!!! ولم يكن له من القدرة ما يخلقهم من حلال!!) وقد أخذ ميثاقهم على الحلال الطهر الطاهر الطيب، فوالله لقد تبينت أن بعض البهائم نُكرت له أخته، فلما نزا عليها ونزل كُشف له عنها، فلما علم أنها أخته أخرج عزموله ثم قبض عليه بأسنانه حتى قطعه فخر ميتاً. وآخر نُكرت له أمه ففعل هذا بعينه فكيف الإنسان في أنسيته وفضله وعلمه، غير أن جيلاً من هذا الخلق - الذي ترون - رغبوا عن علم أهل بيوتات أنبيائهم، وأخذوا من حيث لم يأمرُوا بأخذه، فصاروا إلى ما ترون من الضلال والجهل بالعلم، كيف كانت الأشياء الماضية من بدء أن خلق الله ما خلق، وما هو كائن أبداً.

امام صادق (ع) فرمودند: «خداوند منزّه و مبرّا از این گفتار است. کسی که چنین سخنی می‌گوید... در واقع می‌گوید حق عزوجل برگزیدگان از مخلوقات، دوستانش، لنبیایش، فرستادگانش، مردان و زنان مؤمن و مردان و زنان مسلمان را از حرام آفریده است و قدرت نداشته که آنها را از حلال خلق کند؟! با اینکه عهد و پیمان بسته و براساس آن ملزم شده است که خلق را از راه حلال ایجاد نماید و ایشان را پاک و پاکیزه و طیب و منزّه از هر آلودگی بیافریند! به خدا سوگند برایم نقل کردند چهارپایی به اشتباه روی خواهرش جست و پس از آنکه پایین آمد و معلوم شد او خواهرش بوده است، ذکر خود را بیرون آورد و با دندان‌هایش آن را گرفت و فشرد تا قطع نمود، سپس افتاد و مرد. و از چهارپای دیگری به من خبر دادند که به اشتباه با مادرش جمع شد و پس از معلوم شدن، آن حیوان نیز همان کرد که چهارپای مذکور انجام داده بود. وقتی حیوانات چنین باشند، انسان که واجد فضایل و علم و کمال است این طور نباشد؟! منتهی چنانچه می‌بینید گروهی از مردم روی از علم و دانش اهل بیت پیامبران خود برتافته و به کارهایی که به آن امر نشده‌اند پرداخته‌اند و با ارتکاب آن به ضلالت و گمراهی کشیده می‌شوند و با انجام اعمال شنیع و قبیح به انحطاط می‌گیرند و این انحراف از بدو پیدایش مخلوقات تا الآن ادامه داشته است و تا ابد نیز خواهد بود».

ثم قال: ويح هؤلاء أين هم عما لم يختلف فيه فقهاء أهل الحجاز ولا فقهاء أهل العراق، أن الله عز وجل أمر القلم فجرى على اللوح المحفوظ بما هو كائن إلى يوم القيامة قبل خلق آدم بألفي عام، وأن كُتب الله كلها فيما جرى فيه القلم في كلها تحريم الأخوات على الأخوة مع ما حرم. وهذا نحن قد نرى هذه الكتب الأربعة المشهورة في هذا العالم: التوراة والإنجيل والزبور والفرقان، أنزلها الله عن اللوح المحفوظ على رسله ﷺ منها التوراة على موسى، والزبور على داود، والإنجيل على عيسى، والقرآن على محمد، وعلى النبيين ﷺ وليس فيها تحليل شيء من ذلك حقاً. أقول ما أراد من يقول هذا وشبهه إلا تقوية حجج المجوس، فما لهم قاتلهم الله...<sup>(۱)</sup>.

سپس فرمودند: «وای بر اینان که اعتقادشان چنین است. ایشان چقدر بی خبرند از آنچه را که نه فقهای حجاز و نه فقهای عراق با هم در آن اختلافی ندارند. خداوند عزوجل دو هزار سال پیش از آفرینش آدم به قلم امر فرمود و آن بر لوح محفوظ جاری شد و حکم تحریم خواهران بر برادران و محرمات دیگر را تا روز قیامت ثبت و ضبط نمود. ما مشاهده می کنیم این کتب چهارگانه ی آسمانی مشهور در این عالم را که عبارتند از تورات، انجیل، زبور و فرقان، خداوند متعال مطالب لوح محفوظ را در این کتابها نهاد و آنها را بر انبیا و فرستادگانش - که سلام و صلوات خداوند بر همگی شان باد - نازل فرمود. تورات را بر موسی (ع)، زبور را بر داوود (ع)، انجیل را بر عیسی (ع) و قرآن را بر حضرت محمد (ص) و در هیچ یک از این کتب آنچه را که در لوح محفوظ حرام نموده، حلال قرار نداده است. شایسته و سزاوار است که بگویم: کسی که این مطالب و مانند آن را ایراد کرده، صرفاً قصدش تقویت حجج و براهین مجوس می باشد. چه می شود ایشان را، خدا هلاکشان گرداند...»<sup>۲</sup>.

فالحمد لله الذي فضحهم وأخزاهم بجهلهم وعنادهم للصادقين من آل محمد ﷺ حيث جعلوا الأنبياء ﷺ أولاد زنا، حاشاهم عن ذلك فسود الله وجه كل من تصدى أمام الصادقين من آل محمد ﷺ، وادعى أنه يعلم بسنة الرسول وبمحكم الكتاب ومتشابهه، ونصب نفسه إماماً يدعو إلى النار في أمور الدين، كما فعل الأمويون والعباسيون ومن تبعهم في أمور الدنيا ولم يبق عذر اليوم لأتباعهم إلا العناد والتكبر، وإلا أن يقولوا عنزة ولو طارت!

سپاس خدایی را که رسوایشان ساخت و به واسطه ی نادانی و دشمنی که با صادقان آل محمد (ص) داشتند خوارشان نمود، آنگاه که پیامبران را اولاد زنا قرار دادند؛ و چه دور است این نسبت

۱- علل الشرائع: ج ۱ ص ۱۹.

۲- علل الشرائع: ج ۱ ص ۱۹.

پلید از آن پاکان و برگزیدگان! خداوند سیاه گرداند روی همه‌ی آنها‌ی را که در برابر صادقان از آل محمد (ص) برای خود جایگاهی قرار دادند و ادعای آگاهی از سنت پیامبر و محکّمات و متشابهات قرآن را نمودند و خود را امامان و پیشوایانی قرار دادند که مردم را به سوی آتش رهنمون می‌سازند؛ چنانکه بنی امیه و بنی العباس و پیروان آنها در امور این دنیا چنین کردند و امروز برای پیروی از آنان هیچ عذر و بهانه‌ای وجود ندارد مگر سرکشی و تکبر، و بهانه‌هایی پوچ و بی‌معنی که بر زبان می‌رانند!

وعمدة العقائد التي يجب الإيمان بها هي ما جاءت في آخر سورة البقرة، وهي التي آمن بها النبي ﷺ، وهي:  
مهم ترین عقایدی که ایمان داشتن به آنها واجب است همانی است که در انتهای سوره‌ی بقره آمده؛ همان که پیامبر اکرم (ص) به آن ایمان داشت؛ یعنی:

الإيمان بالله وبالملائكة وبالكتب السماوية وبالرسل، سواء كانوا أنبياء أو أوصياء أو أي مرسل من الله سبحانه، حتى ولو كان مرسل للقيادة الدنيوية فقط كطالوت (ع).  
ایمان به خداوند، ملائکه، کتاب‌های آسمانی و فرستادگان؛ چه پیامبر باشند و چه جانشینان پیامبر و اوصیای آنها؛ یعنی هر فرستاده‌ای از سوی خداوند سبحان؛ حتی اگر همانند طالوت (ع) فقط برای امور دنیوی فرستاده شده باشد!

فعلى كل مسلم أن يؤمن بالله الواحد الأحد الفرد الصمد، وأن يؤمن بنبوّة محمد ﷺ، وأن يؤمن بالملائكة والكتب والأنبياء السابقين وأوصيائهم وشرائعهم، وأن يحترمها وإن نسخت؛ لأنها كانت شريعة الله في يوم من الأيام على هذه الأرض. وعلى المسلم أن يؤمن بأوصياء النبي محمد ﷺ الاثني عشر ﷺ، وأن يقبل كل ما صح من الأخبار عنهم ﷺ، كما على المسلم أن يؤمن أن الوصي الثاني عشر من أوصياء محمد ﷺ هو الإمام محمد بن الحسن المهدي (ع)، وهو حي يرزق إلى اليوم وسيقوم بالسيف كما قام جدّه ﷺ، وعلى المسلم موالاته والنصح له، وتقديمه على النفس والمال والولد، والعمل لإعلاء كلمته وإظهار أمره ومظلوميته، والتهيئة لدولته (ع)، ومعاداة عدوه من أئمة الجور المتسلطين على هذه الأمة، وأعاونهم وجنودهم الكافرين الخارجين من ولاية الله إلى ولاية إبليس (اللعين). وعلى المؤمن أن لا يخشى عددهم وعدتهم.

بر هر مسلمانی واجب است که به خداوند یکتای بی‌همتای یگانه‌ی بی‌نیاز ایمان آورد. همچنین به نبوت (ص)، و به ملائکه، کتاب‌ها، انبیای پیشین، و اوصیا و شرایع و دستورات آنها ایمان آورد و آنها را محترم بشمارد، حتی اگر منسوخ شده باشند؛ چرا که روزی روزگاری شریعت و آیین الهی بر این زمین محسوب می‌شده‌اند. بر مسلمان واجب است که به جانشینان دوازده‌گانه‌ی حضرت محمد (علیهم‌السلام) ایمان داشته باشد و تمامی اخبار صحیحی که از ایشان (علیهم‌السلام) رسیده است را پذیرا باشد. همچنین مسلمان باید ایمان داشته باشد که جانشین دوازدهم از اوصیای حضرت محمد (ص)، امام محمد بن الحسن مهدی (ع) است و اینکه او زنده‌ای است که تا به امروز روزی می‌خورد و همچون جدّش (ص) با شمشیر قیام خواهد نمود. بر مسلمان واجب است که وی را یاری دهد و در موردش اندیشه‌ی خیر داشته باشد، او را بر جان و مال و اولاد خود مقدّم بدارد، و در راه بلندای نام او و آشکارسازی امرش و مظلومیتش و زمینه‌سازی حکومت او (ع) فعالیت نماید، و همچنین باید با دشمنان وی از پیشوایان ستمگری که بر این امت مسلط شده‌اند و اعوان و انصار و لشکریان کافرشان که از ولایت خداوند به سوی ولایت ابلیس لعنت الله خارج شده‌اند، دشمنی ورزد؛ و بر مؤمن است که از عده و عده‌ی آنها نهراسد.

قال تعالی: ﴿وَمَكَرُوا مَكْرًا وَمَكَرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۵۰﴾ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ ﴿۵۱﴾ اَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۵۲﴾ فَتِلْكَ بَيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۵۳﴾<sup>(۱)</sup>.

حق تعالی می‌فرماید: (آنها حيله‌ای اندیشیده‌اند، ما نیز حيله‌ای اندیشیده‌ایم؛ در حالی که آنان خود، نمی‌فهمند \* پس بنگر که عاقبت مکرشان چه شد: ما آنها و قومشان را جملگی هلاک کردیم، \* آن خانه‌های آنها است که به کیفر ظلمی که می‌کردند خالی افتاده است؛ قطعاً در این، آنان را که می‌دانند عبرتی است)<sup>(۲)</sup>.

<sup>۱</sup> - النمل: ۵۰-۵۲.

<sup>۲</sup> - نمل: ۵۰ تا ۵۲.



## الأحكام:

### احكام:

أما الأحكام، فهي مجموع التشريعات التي يأتي بها الأنبياء والمرسلون منه سبحانه، والتي يكلف بها العباد وربما نسخ بعضها، أو زيدت تشريعات أخرى خلال مرور الزمن وفق علم الحكيم الخبير بما يصلح حال العباد والبلاد في كل زمن، ولا يصح النسخ والتغير والزيادة إلا ببعث نذير معصوم ناطق عن الله وعامل بأمره، ومن ابتغى وراء ذلك فقد ضل ضلالاً بعيداً، ولو نظرنا في الشرائع السماوية والأحكام الإلهية لوجدنا تطبيقها هو، وهو فقط المصلح للأرواح والأبدان والبلاد والاقتصاد، فمن شرّع أو غير ونسخ أو زاد في الشريعة من غير أولئك المعصومين الناطقين عن الله فقد ادّعى أنّه إله وعلى الخلق أن يعبدوه، وإن لم يصرح بهذا في قوله، فقد صرح القرآن أن اليهود كانوا يعبدون أحبارهم ورهبانهم من دون الله؛ لأنّهم كانوا يحلّون لهم الحرام ويحرمون الحلال فيطيعونهم، عن أبي جعفر (ع) في تفسير قوله تعالى: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾<sup>(۱)</sup>، قال (ع): (وأما أحبارهم ورهبانهم فإنّهم أطاعوهم وأخذوا بقولهم واتبعوا ما أمرهم به، ودانوا بما دعوهم إليه، فاتخذوهم أرباباً بطاعتهم لهم، وتركهم ما أمر الله وكتبه ورسله فنبذوه وراء ظهورهم، وما أمرهم به الأحبار والرهبان اتبعوه وأطاعوهم وعصوا الله، وإنّما ذكر هذا في كتابنا لكي نتعظ بهم...) (۲).

احكام، مجموعه‌ی تشريع‌هایی است که پیامبران و فرستادگان از سوی خداوند سبحان آورده و بندگان مکلف به اجرای آنها بوده‌اند و چه بسا برخی از آنها منسوخ شده، یا با گذشت زمان مطابق با علم حکیم خبير با توجه به آنچه به صلاح بندگان و سرزمین‌ها در هر زمانی بوده است، تشريعات و قوانین جدیدی به آن افزون شده باشد. هیچ نسخ کردن، تغییر یا افزون کردن صحیح نمی‌باشد مگر با بعثت‌گذار دهنده‌ی معصوم که از طرف خداوند صحبت و به فرمان او عمل می‌کند، و هر کس که جز این راهی در پیش گیرد، به گمراهی دور و درازی گرفتار شده است. اگر به شریعت‌های آسمانی و احکام الهی نظر بیفکنیم، این انطباق آنها خواهیم دید؛ اینکه تنها همین احکام و تشريعات به صلاح درآورنده‌ی ارواح، بدن‌ها، سرزمین‌ها و اقتصاد می‌باشند، و هر کسی غیر از آن

۱- التوبة: ۳۱.

۲- تفسیر القمي: ج ۱ ص ۲۸۹، بحار الأنوار: ج ۹ ص ۲۱۲.

معصومانی که از سوی خداوند سخن می‌گویند، از جانب خود تشریحی وضع یا تغییری ایجاد کند یا نسخی آورد یا زیادتی در شریعت انجام دهد، در واقع مدعی است که او خداوندگار است و خلاق بلید او را بپرستند؛ هر چند در گفتار به چنین چیزی تصریح نکرده باشد. قرآن تصریح می‌فرماید که یهود، احبار و راهبان خود را به جای خداوند عبادت می‌کردند؛ چرا که آنها حلال را برای مردم حرام و حرام را برایشان حلال می‌کردند و مردم نیز آنها را اطاعت می‌نمودند. از ابو جعفر امام محمد باقر (ع) در تفسیر سخن حق تعالی (آنها احبار و راهبان خویش را به جای الله به خدایی گرفتند)<sup>۱</sup> روایت شده است که فرمود: «آنها از احبار و راهبان‌شان اطاعت و به گفتارشان عمل می‌نمودند و به آنچه آنها را فرمان می‌دادند، عمل و به آنچه آنها دعوتشان می‌کردند، دین‌دار شدند؛ پس به واسطه‌ی آنکه از ایشان اطاعت می‌کردند و آنچه خداوند فرمان داده بود و کتاب‌ها و رسولانش را به کناری افکنده بودند، آنها را به پروردگاری گرفتند و هر آنچه احبار و راهبان فرمانشان می‌دادند پیروی و اطاعتشان می‌کردند و خداوند را نافرمانی می‌نمودند. این موضوع فقط به این دلیل در کتاب ما یاد شده است که از آنها پند گیریم...»<sup>۲</sup>.

إذن فكل عقيدة يعتقدها الإنسان إن لم يأخذها من معصوم جاء بها من الله فهي عبادة من دون الله، وكل حكم شرعي يتعبد به الإنسان إن لم يأخذه من معصوم جاء به من الله فهو عبادة لذلك الشخص الذي أفتى وشرع؛ لأنه ادعى أنه إله، حيث إن المعصومين أنفسهم ليس لهم إلا نقل الحكم الشرعي عن الله.

بنابراین هر عقیده‌ای که انسان به آن اعتقاد دارد، اگر آن را از معصومی که آن را از سوی خداوند آورده، نگرفته باشد، عبادت و پرستشی غیر از خداوند محسوب می‌گردد، و هر حکم شرعی که انسان به آن پایبند باشد، اگر از معصومی که آن را از جانب خداوند آورده، نباشد، پرستش و عبادتی برای آن شخص فتوا دهنده و قانون‌گذار می‌باشد؛ زیرا به این ترتیب وی ادعای الوهیت نموده است؛ در حالی که معصومین از خود چیزی نمی‌گویند و صرفاً نقل‌کننده‌ی حکم شرعی از طرف خداوند می‌باشند.

<sup>۱</sup> - توبه: ۳۱.

<sup>۲</sup> - تفسیر قمی: ج ۱ ص ۲۸۹؛ بحار الانوار: ج ۹ ص ۲۱۲.

قال الإمام الصادق (ع) في رسالته المشهورة إلى الشيعة: (أيتها العصابة المرحومة المفلحة، أن الله أتم لكم ما أتاكم من الخير، واعلموا أنه ليس من علم الله ولا من أمره أن يأخذ أحد من خلق الله في دينه بهوى ولا رأي ولا مقائيس، قد أنزل الله القرآن وجعل فيه تبيان كل شيء. وجعل للقرآن ولتعلم القرآن أهلاً، لا يسع أهل علم القرآن الذين أتاهم الله علمه أن يأخذوا فيه بهوى ولا رأي ولا مقائيس، أغناهم الله عن ذلك بما أتاهم من علمه أخصهم به، ووضعه عندهم كرامة من الله أكرمهم بها، وهم أهل الذكر الذين أمر الله هذه الأمة بسؤالهم، وهم الذين من سألهم - وقد سبق في علم الله أن يصدقهم ويتبع أثرهم - أرشدهم، أعطوه من علم القرآن ما يهتدي به إلى الله بإذنه، وإلى جميع سبل الحق، وهم الذين لا يرغب عنهم وعن مسألتهم وعن علمهم - الذي أكرمهم الله به وجعله عندهم - ألا من سبق عليه في علم الله الشقاء في أصل الخلق، تحت الأظلة، فأولئك الذين يرغبون عن سؤال أهل الذكر والذين أتاهم الله علم القرآن ووضعه عندهم وأمر بسؤالهم، وأولئك الذين يأخذون بأهوائهم وآرائهم ومقائيسهم حتى دخلهم الشيطان؛ لأنهم جعلوا أهل الإيمان في علم القرآن عند الله كافرين، وجعلوا أهل الضلالة في علم القرآن عند الله مؤمنين، وحتى جعلوا ما أحل الله في كثير من الأمر حراماً، وجعلوا ما حرّم الله في كثير من الأمر حلالاً.

امام صادق (ع) در نامه‌ی مشهورش خطاب به شیعیان می‌فرماید: «ای گروه رحمت شده‌ی رستگار! خداوند خیری را که به شما عنایت فرموده به کمال رسانیده است، و بدانید که نه در علم خدا و نه در فرمانش چنین نیست که یکی از مخلوقاتش حکم دین را به هوا و هوس یا با نظر شخصی یا با قیاس کردن‌ها دریافت کند. خداوند قرآن را فرو فرستاد و بیان هر چیز را در آن قرار داد، و برای قرآن و آموختن آن گروهی شایسته مشخص فرمود. آنان که اهل علم قرآن که خداوند آن علم را به آنان سپرده است، می‌باشند، نمی‌توانند براساس هوا و هوس، و رأی و نظر خود و یا براساس قیاس‌ها، آن را تفسیر کنند؛ چرا که خداوند با آنچه از علمش که مخصوص شان کرده، و آنها را در جایگاهی از کرامت که خداوند به ایشان ارزانی داده، قرار داده است، آنها را از چنین عملی بی‌نیاز فرموده است. اینها همان اهل ذکری می‌باشند که خدا به این امت فرمان داده است تا از آنها پرسند؛ همان کسانی هستند که هر که از آنها پرسد - با توجه اینکه در علم خداوند چنین مقرر شده که باید آنها را تصدیق و از آنها پیروی کند - او را هدایت و ارشاد می‌نمایند و از علم قرآن آنچه به اذن خداوند او را به خداوند و به سوی تمامی راه‌های حق و حقیقت هدایت می‌کند، به او عطا می‌نمایند. اینان همان‌هایی هستند که نباید از آنها و از پرسیدن از ایشان و از علمی که خداوند آنها را به آن گرامی داشته و نزد آنها سپرده است، روی گردانید. آگاه باشید کسانی هستند که در علم الهی

درباره‌شان در ریشه‌ی خلقت و سایه‌سار آن نوشته شده نگون‌بخت؛ اینان همان‌هایی هستند که از پرسیدن از اهل ذکر و از آنها که خداوند علم قرآن را به ایشان بخشیده و نزد آنها نهاده و پرسیدن از ایشان را واجب گردانیده است، روی گردانند. اینان همان‌هایی هستند که به دلخواه و رأی و نظر خود و براساس قیاس‌ها تفسیر می‌کنند تا آنجا که شیطان به درون آنها راه می‌یابد؛ چرا که آنان کسانی که در علم قرآن در نظر خداوند مؤمن می‌باشند را کافر، و کسانی که در علم قرآن در نظر خداوند گمراه می‌باشند را مؤمن قلمداد کرده‌اند؛ تا آنجا که بسیاری از امور حلالی که خداوند حلا فرموده را حرام، و بسیاری از اموری را که حرام فرموده، حلال کرده‌اند.

فذلك أصل ثمرة أهوائهم، وقد عهد إليهم رسول الله ﷺ قبل موته فقالوا: نحن بعد ما قبض الله عز وجل رسوله يسعنا أن نأخذ بما أجمع عليه رأى الناس، بعدما قبض الله عز وجل رسوله ﷺ ، وبعد عهده الذي عهدنا إلهنا وأمرنا به. مخالفاً لله ولرسوله ﷺ ، فما أحد أجراً على الله، ولا أبين ضلالة ممن أخذ بذلك، وزعم أن ذلك يسعه.

این اصل میوه‌ی هوی و هوس ایشان می‌باشد و حال آنکه رسول خدا (ص) پیش از وفاتش از آنها عهد و پیمان گرفت؛ اما آنها گفتند: پس از آنکه خداوند عزوجل فرستاده‌اش را قبض روح نمود ما می‌توانیم به آنچه رأی و نظر مردم بر آن اتفاق دارد عمل کنیم؛ پس از اینکه خداوند، فرستاده‌اش (ص) را برگرفت و پس از عهد او (ص) که از ما ستانید و ما را به آن فرمان داد؛ درست خلاف خواست خداوند و پیامبرش (ص)! هیچ کس بر خدا جسورتر و در گمراهی آشکارتری از آن کس نیست که چنین روش را در پیش بگیرد در حالی که چنین پندارد که این کار برای او روا است.

والله إن لله على خلقه أن يطيعوه ويتبعوا أمره في حياة محمد ﷺ، وبعد موته. هل يستطيع أولئك أعداء الله أن يزعموا أن أحداً ممن أسلم مع محمد ﷺ أخذ بقوله ورأيه ومقائيسه؟ فإن قال: نعم، فقد كذب على الله وضل ضلالاً بعيداً. وإن قال: لا، لم يكن لأحد أن يأخذ برأيه وهواه ومقائيسه، فقد أقر بالحجة على نفسه. وهو ممن يزعم أن الله يطاع ويتبع أمره بعد قبض رسول الله ﷺ، وقد قال الله وقوله الحق: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾<sup>(۱)</sup>.

وذلك لتعلموا أن الله يطاع ويتبع أمره في حياة محمد ﷺ، وبعد قبض الله محمداً ﷺ، وكما لم يكن لأحد من الناس مع محمد ﷺ أن يأخذ بهواه ولا رأيه ولا مقائيسه، خلافاً لأمر محمد ﷺ، فكذلك لم يكن لأحد من الناس بعد محمد ﷺ أن يأخذ بهواه ولا رأيه ولا مقائيسه<sup>(۱)</sup>.

به خدا سوگند حق خداوند بر خَلْقش این است که او را در زمان زندگانی محمّد و پس از مرگ او (ص) فرمانش برند و پیروی اش نمایند. آیا این دشمنان خدا می توانند چنین تصور کنند که کسی که به وسیله‌ی محمد (ص) اسلام آورده و از اصحاب او بوده، براساس سخن و رأی و نظر و قیاس هایش عمل کند؟ «آری» بر خدا دروغ بسته و در گمراهی ژرف و عمیقی گرفتار آمده، و اگر بگوید: «نه، هیچ کس نباید براساس رأی و دلخواه و قیاس های خود عمل کند»، علیه خویشتن دلیل آوری کرده و او از آن جمله است که می‌پندارد پس از مرگ رسول خدا (ص)، خداوند اطاعت و پیروی می‌شود و حال آنکه خداوند که سخنش حق می‌باشد، می‌فرماید: (جز این نیست که محمد، فرستاده‌ای است که پیش از او فرستادگانی دیگر بوده‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به آیین پیشین خود بازمی‌گردید؟ هر کس که به عقب بازگردد هیچ زبانی به خدا نخواهد رسانید و خداوند سپاس گزاران را پاداش خواهد داد)<sup>۲</sup>؛ این از آن رو است که بدانید خداوند در زمان زندگانی محمد (ص) و پس از اینکه خداوند محمد (ص) را برمی‌گیرد، اطاعت می‌شود و از فرمانش پیروی می‌شود؛ همان گونه که هیچ کس از مردم در زمان زندگانی محمّد (ص) نمی‌توانست براساس خواسته و رأی و نظر و قیاس هایش مخالفتی با دستور محمّد (ص) نماید، پس از محمد (ص) نیز هیچ یک از مردمان حق ندارد براساس خواست و نظر و قیاس های خود عمل کند»<sup>۳</sup>.

فإذا كان الأئمة عليهم السلام مع تمام عقولهم وعلمهم بمحكم الكتاب ومتشابهه، وتنزيله وتأويله، ليس لهم الفتوى، بل ينقلون عن الله وعن رسوله ﷺ، فكيف يكون لغيرهم مع نقصان عقولهم وجهلهم بالمحكم والمتشابه، والتنزيل والتأويل.

حال اگر ائمه (عليهم السلام) با تمامی عقل و علم‌شان به محکم و متشابه قرآن، و تنزیل و تأویل آن، اجازه فتوی دادن ندارند و تنها نقل کننده‌ای از خداوند و پیامبرش (ص) می‌باشند، چگونه غیر

۱- الكافي: ج ۸ ص ۵-۶، وسائل الشیعة: ج ۲۷ ص ۳۷، بحار الأنوار: ج ۷۵ ص ۲۱۳.

۲- آل عمران: ۱۴۴.

۳- کافی: ج ۸ ص ۵ و ۶؛ وسائل الشیعة: ج ۲۷ ص ۳۷؛ بحار الانوار: ج ۷۵ ص ۲۱۳.

از ایشان با وجود نقصان عقل شان و جهل و نادانی شان به محکم و متشابه و تنزیل و تأویل قرآن، شایسته‌ی چنین چیزی می‌باشد؟!!

قال الإمام الصادق (ع) لأبي حنيفة عندما دخل عليه: (يا أبا حنيفة، تعرف كتاب الله حق معرفته؟! وتعرف الناسخ والمنسوخ؟! قال: نعم، قال (ع): يا أبا حنيفة، لقد ادعيت علماً، ويليك ما جعل الله ذلك إلا عند أهل الكتاب الذين أنزل الله عليهم. ويليك ولا هو إلا عند الخاص من ذرية نبينا ﷺ، ما ورثك الله من كتابه حرفاً، فإن كنت كما تقول ولست كما تقول، فأخبرني...)<sup>(۱)</sup>

امام صادق (ع) به ابو حنیفه وقتی بر ایشان (ع) وارد شد می‌فرماید: «ای اباحنیفه! آیا قرآن را آن گونه که باید، می‌شناسی و ناسخ و منسوخش را می‌دانی؟». گفت: آری. امام (ع) فرمود: «ای اباحنیفه! ادعای علمی را نمودی. وای بر تو! خداوند این علم را نزد کسی جز اهل کتاب که خداوند آن را بر آنها نازل کرد قرار نداد. وای بر تو! و این علم جز نزد افراد خاصی از فرزندان پیامبر ما (ص)، نزد کس دیگری نیست و خداوند حرفی از کتابش را به تو ارث نداده است. اگر این گونه هستی که ادعا می‌کنی - که هرگز نیستی - مرا خبر ده...»<sup>(۲)</sup>.

\* \* \*

۱- علل الشرائع: ج ۱ ص ۹۰، وسائل الشیعة: ج ۲۷ ص ۴۸.

۲- علل الشرائع: ج ۱ ص ۹۰؛ وسائل الشیعة: ج ۲۷ ص ۴۸.

## إِنَّ فِي قِصَصِهِمْ لَعِبْرَةً

### در داستان‌های ایشان عبرتی است

قال تعالى: ﴿وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ ﴿ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ﴿﴾<sup>(۱)</sup>.

حق تعالی می‌فرماید: (به راستی ما در این قرآن برای مردم از هر گونه مثلی آورده‌ایم و چون آیه‌ای برایشان بیاوری آنان که کفر می‌ورزند خواهند گفت: شما جز بر باطل نیستید \* اینچنین خداوند بر دل‌های کسانی که از دانایی بی‌بهره‌اند، مهر می‌نهد \* پس صبر کن که وعده‌ی خدا حق است. مبادا آنان که به یقین نرسیده‌اند، تو را به خفت و سبکی کشانند)<sup>۲</sup>.

حریُّ بکل مسلم أن یدرس تاریخ بنی اسرائیل وسیرتھم مع موسی وهارون (علیھما السلام)، ثم مع عیسی (ع)؛ لأنّ بعث موسی وهارون (علیھما السلام) یکاد یکون بعث محمد وعلي (علیھما السلام)، وما حصل لموسی وهارون (علیھما السلام) لا یختلف کثیراً عمّا حدث لمحمد وعلي (علیھما السلام). وما فعله بنو اسرائیل فی فترات غیاب موسی (ع) أو بعد وفاة هارون وموسی (علیھما السلام)، لا یختلف کثیراً عمّا فعلته هذه الأمة بعد وفاة محمد ﷺ، ثم بعد وفاة علي (ع)، ثم بعد غیاب خاتم أوصیاء محمد ﷺ، كما أنّ بعث عیسی (ع) لبني اسرائیل یکاد یکون بعث محمد بن الحسن العسکري المهدي (ع) لهذه الأمة، وما سیلاقیه المهدي (ع) من هذه الأمة، ومن بعض علماء السوء (غیر العاملين) فی هذه الأمة لن یختلف کثیراً عما لاقاه عیسی (ع) من اليهود وعلمائهم غیر العاملين. ﴿فَأَقْصِبْ قَلْبُكَ لِغَيْرِكَ لَعَلَّكَ تَتَفَكَّرُونَ﴾<sup>(۳)</sup>.

شایسته است که هر مسلمانی تاریخ بنی اسرائیل و رفتار ایشان با موسی و هارون (علیھما السلام) و سپس با عیسی (ع) را مطالعه کند؛ چرا که برانگیخته شدن موسی و هارون (علیھما السلام) قرابت بسیاری با برانگیخته شدن محمد و علی (علیھما السلام) دارد، و آنچه برای موسی

<sup>۱</sup> - الروم : ۵۸ - ۶۰.

<sup>۲</sup> - روم: ۵۸ تا ۶۰.

<sup>۳</sup> - الأعراف: ۱۷۶.

و هارون (علیهما السلام) اتفاق افتاد با آنچه برای محمد و علی (علیهما السلام) رخ داد تفاوت چندانی ندارد، و آنچه بنی اسرائیل در فاصله‌ی زمان‌های غیبت موسی یا پس از وفات موسی و هارون (علیهما السلام) انجام دادند با آنچه این امت پس از ارتحال رسول اکرم (ص) و سپس بعد از وفات علی (ع) انجام دادند، و پس از آن بعد از غیبت خاتم اوصیای محمد (ص) انجام دادند تفاوت چندانی ندارد. همان طور که بعثت عیسی (ع) برای بنی اسرائیل به بعثت محمد بن الحسن العسکری المهدی (ع) برای این امت و آنچه مهدی (ع) از این امت خواهد دید، بسیار نزدیک می‌باشد؛ آنچه مهدی (ع) از برخی علمای بد نهاد (علمای بی عمل) در این امت خواهد دید تفاوت چندانی با آنچه عیسی (ع) از یهود و علمای بی عمل آنها دید، نخواهد داشت: (پس این داستان‌ها را حکایت کن، شاید به اندیشه درآیند)<sup>۱</sup>.

\*\*\*

<sup>۱</sup> - اعراف: ۱۷۶.



## بنو اسرائیل یترقبون ولادة موسى (ع)

### بنی اسرائیل چشم به راه ولادت موسى (ع)

كان بنو إسرائيل قبل بعث موسى (ع) في حالة ترقب لهذا النبي العظيم والمصلح المنتظر، وكانوا يتباشرون حتى بولادته والاستعداد لاستقبال هذا الوليد المبارك، الذي سيخلصهم من حكم الطواغيت والفراعنة، الذين كانوا بدورهم في حالة ترقب سلبية لهذا المولود المبارك للانقضاض عليه وقتله، والخلاص منه قبل أن يكبر ويقضي على الحكم الطاغوتي، ويفضح الفراعنة وادعاءاتهم الزائفة، ويقود بني إسرائيل للنجاة، ولحمل كلمة لا إله إلا الله إلى أهل الأرض، وجاءت سنين الولادة الموعودة فقتل فرعون مواليد بني إسرائيل في تلك السنين التي كانوا يترقبون ولادة موسى (ع) فيها ظناً منه أنه قادر على تغيير سنة الله، فشاء الله أن يخزيه ويبين له ضعفه أمام القدرة الإلهية والتدبير الرباني، فأنشأ سبحانه موسى في قصر فرعون بالذات، ولم يكن المربي لموسى إلا فرعون الطاغية، الذي كان يسعى الليل والنهار للقضاء على هذا المولود.

بنی اسرائیل پیش از بعثت موسى (ع) در وضعیت چشم انتظار بودن این پیامبر بزرگ و مصلح منتظر بودند؛ تا آنجا که ولادت او و آماده بودن برای استقبال از این مولود مبارک را به یکدیگر بشارت می دادند؛ مولودی که آنها را از حکومت طاغوتها و فرعونها رهایی می بخشد؛ همان فراعنه ای که به نوبه ی خود در سوی مقابل، در وضعیت چشم انتظاری این مولود مبارک بودند تا بر او یورش برند و او را به قتل برسانند، و پیش از آنکه بزرگ شود و حکومت طاغوتی شان را یکسره و فراعنه و ادعاهای پوچ و دروغین شان را مفتضح و بنی اسرائیل را به سوی نجات و رهایی و بردوش کشیدن کلمه ی لا اله الا الله به سوی اهل زمین راهبری نماید، از او رهایی یابند. سالهای آن ولادت وعده داده شده فرا رسید و فرعون در آن سالهایی که چشم انتظار ولادت موسى (ع) بودند نوزادان بنی اسرائیل را به قتل رسانید با این پندار که او توانایی تغییر سنت خداوندی را دارد؛ اما خداوند اراده فرمود تا او را خوار نماید و ضعف و ناتوانی او را در برابر قدرت الهی و تدبیر ربانی آشکار سازد؛ خداوند سبحانه موسى را در قصر خود فرعون پروراند و پروراننده ی موسى کسی جز همان فرعون سرکش نبود؛ همان کسی که شب و روز در پی فیصله دادن ماجرای همین مولود بود.

قال تعالى: ﴿فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ﴾ ❖ وَقَالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴿<sup>(۱)</sup>، بینما کان فرعون و جنوده یستضعفون بنی اسرائیل و یذولونهم و یقتلون أبناءهم و خیارهم، کان موسی یکبر فی قصر فرعون و یری ما یحدث خارج القصر من ظلم و اضطهاد للشعب المستضعف، و یری ما یحدث فی القصر من رسم خطط إرهابیة و إعلامیة الهدف منها استخفاف الشعب و حمله علی طاعة فرعون، أو علی الأقل التسلیم بالأمر الواقع، و ترک المقاومة، ﴿قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾<sup>(۲)</sup>.

حق تعالی می فرماید: (خاندان فرعون او را یافتند و برگرفتند تا دشمن شان و سبب اندوهشان گردد، که فرعون، هامان و لشکریان شان خطا کار بودند \* همسر فرعون گفت: این کودک نور چشم من و تو خواهد بود؛ او را مکشید، شاید به ما سودی رساند یا او را به فرزندی گیریم؛ در حالی که آنها نمی دانستند)<sup>۳</sup>. در آن هنگامه ای که فرعون و سپاهیانش بنی اسرائیل را به استضعاف می کشیدند و آنها را خوار و ذلیل می نمودند و پسران و بهترین ها و برگزیدگان شان را می کشتند، موسی در قصر فرعون رشد می کرد و بزرگ می شد و آنچه از ظلم و به بندگی کشیدن مردم مستضعف در خارج از قصر اتفاق می افتاد را نظاره می کرد و آنچه در داخل قصر از نقشه های رعب انگیز و تبلیغاتی که هدف از آنها به بندگی کشیدن مردم و وادار کردن آنها به فرمان برداری از فرعون و یا حداقل پذیرش تسلیم شدن در برابر وضع موجود و ترک مقاومت بود را به عینه می دید: (فرعون گفت: شما را جز آنچه مصلحت دیده ام راهی ننمایم و جز به راه صواب راهبری نکنم)<sup>۴</sup>.

وکان موسی (ع) یری سیاست فرعون و حزبه التي كانت تتمثل بمنع الدين الإلهي من الانتشار، ومنع الشعائر الدينية لبني إسرائيل، ونشر الفساد وبالتالي دفع الأجيال التي تنشأ في هذا الجو الفاسد إلى الفساد وترك التدين والالتزام بالشريعة الإلهية المقدسة. وهذا هو أهم العوامل التي يعتمد عليها الطاغية في حكمه، حيث يضمن أن الشعب قد تخلّى عن الله، عن القوة الحقيقية والناصر الحقيقي، القادر على القضاء على الطاغوت وعلى حزبه الشيطاني.

حضرت موسی (ع) سیاست فرعون و حزبش را از نزدیک ملاحظه می کرد؛ سیاستی که تمثیلی از

۱- القصص: ۸-۹.

۲- غافر: ۲۹.

۳- قصص: ۸ و ۹.

۴- غافر: ۲۹.

جلوگیری از انتشار دین خدا و بازداشتن بنی اسرائیل از تقييد به شعائر دينی و گسترش فساد و به دنبال آن هدايت نسل هايی که در چنين جو فاسدی نشو و نما می يافتند به سوی فساد و ترک دين داری و التزام به شريعت مقدّس الهی بود. اينها مهم ترين عواملی هستند که حکومت طاغوت بر آنها تکیه دارد؛ چرا که تضمین کنندهی خالی شدن جامعه از خداوند، از تنها قدرت حقیقی و یاری گر واقعی، از توانای به پایان رسانندهی حکومت طاغوت و حزب شیطانی اش، می باشند.

# موسی (ع) المجاهد في سبيل الله، المهاجر إلى الله، والنبی الداعي إلى الله

موسی (ع) مجاهد در راه خدا، مهاجر به سوی خدا، و

پیامبر دعوت‌کننده به سوی خدا

قال تعالى: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۝ وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَنَافَتْهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ ۝ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۝ قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ ۝ فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِحُهُ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُّبِينٌ ۝ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَىٰ أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ ۝ وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ ۝ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝ وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١﴾.

حق تعالی می‌فرماید: (چون به رشد و کمال رسید و برومند شد، او را حکمت و دانشی دادیم و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم \* بی‌خبر از مردم شهر، به شهر داخل شد. دو تن را دید که با هم نزاع می‌کنند، این یک از پیروانش بود و آن یک از دشمنانش. آن که از پیروانش بود علیه آن دیگر که از دشمنانش بود از او یاری خواست. موسی مشتکی بر او نواخت و او را کشت. گفت: این، از کارهای شیطان بود. او به آشکارا دشمنی گمراه‌کننده است \* گفت: ای پروردگار من! من به خود ستم کردم، مرا بیامرز؛ و خدایش بیامرزید؛ زیرا او آمرزنده و مهربان است \* گفت: ای پروردگار من! به پاس نعمتی که بر من عطا کردی هرگز پشتیبان گنهکاران نخواهم شد \* دیگر روز در شهر ترسان و چشم به راه حادثه می‌گردید. مردی که دیروز از او مدد خواسته بود باز هم از او مدد خواست. موسی

به او گفت: تو به آشکارا گمراه هستی \* چون خواست مردی را که دشمن هر دو آنها بود بزند، گفت: ای موسی! آیا می خواهی همچنان که دیروز یکی را کشتی مرا نیز بکشی؟ تو می خواهی در این سرزمین، جبار و زورگویی باشی و نمی خواهی که از مصلحان باشی \* مردی از دورترین جای شهر دوان دوان آمد و گفت: ای موسی! مهتران شهر درباره ی تو رأی می زنند تا تو را بکشند. بیرون برو که من از خیرخواهان تو هستم \* ترسان و نگران از آنجا بیرون شد. گفت: ای پروردگار من! مرا از گروه ستمکاران رهایی بخش \* چون به جانب مدین روان شد، گفت: امید است پروردگار من مرا به راه راست راهبری کند<sup>۱</sup>.

دخل موسى (ع) معترك الحياة، ليجد ظلم الطاغية فرعون للشعب المستضعف من بني إسرائيل والمصريين، وموسى (ع) الطاهر النقي، والنبي المخلص المنتظر الذي يعرفه بنو إسرائيل، كيف يبقى في قصر فرعون ظهيراً له، ولو بالسكوت على ظلمه ومكثراً لسواده؟ فشاء الله أن تقع تلك الحادثة، وهي قتل أحد زبانية فرعون وجنوده الظلمة، وكان لهذه الحادثة وقع كبير في نفس موسى (ع) حيث التجأ إلى الحق، يستغفره ويتوب إليه مما اعتبره ذنباً، وهو عيشه في قصر فرعون الطاغية والأب المربي لموسى (ع)، ولما غفر له ربه سبحانه وتعالى عاهد الله على ما آتاه من نعمة المغفرة على أن لا يكون ظهيراً لمجرم وظالم، ولو بمداهنته أو السكوت على ظلمه، فكان لا بد لموسى (ع) بعد هذه الحادثة أن يهاجر إلى الله، فخرج من المدينة خائفاً يترقب، وغاب عن بني إسرائيل عشر سنين، قضاها في أرض مدين يعيش حياة بسيطة وهادئة في أحضان نبي عظيم، وهو شعيب (ع)، يرعى قطعاً من الأغنام، ويتعلم الكثير ليعود بعد ذلك لبني إسرائيل قائداً ريانياً شجاعاً ونبياً يدعو إلى الله، فيقود المؤمنين للنجاة من بطش فرعون، والاستضعاف والهوان الذي كانوا يلاقونه في مصر. وعبر موسى (ع) والمؤمنون البحر، وأغرق الله فرعون وجنوده، ولكن بعد هذا العبور كان ما كان، فتمرد بنو إسرائيل على الأوامر الإلهية، وعصوا موسى وهارون (عليهما السلام)، وبعد أن رفض بنو إسرائيل الدخول إلى الأرض المقدسة وجهاد الجبابرة لنشر كلمة (لا إله إلا الله) والعبادة الخالصة لله، كتب الله عليهم التيه أربعين سنة في صحراء سيناء، وكم أودى موسى وهارون (عليهما السلام) خلال هذه المدة، فاعترض الكثير منهم على موسى (ع)، واستخفوا به واعترضوا على هارون وكونه نبياً وخليفة لموسى (ع)، فأمرهم الله أن يكتب كل رئيس سبط من أسباط بني إسرائيل اسمه على عصا يابسة، وكتب هارون اسمه، ووضع موسى (ع) العصي في خيمة الاجتماع، وشاء الله أن تخضر العصا التي كتب عليها اسم هارون (ع) لتكون معجزة تؤيد نبوته وحقه في خلافة موسى (ع).

لكنهم لم يتوقفوا عن إيذاء هارون (ع) والاستخفاف به، حتى إنهم لما صنعوا العجل وعبدوه واعترض عليهم هارون (ع) كادوا يقتلونه مع الفئة القليلة التي ناصرت الحق معه (ع)، ولم يكتف اليهود بهذا، بل حرّفوا التوراة بعد وفاة موسى وهارون (عليهما السلام)، وكتبوا بأيديهم الأثيمة فيها أن الذي صنع العجل وأضل بني إسرائيل هو هارون (ع)!!

موسى (ع) به آوردگاه زندگی قدم نهاد تا ظلم و ستم فرعون سرکش را بر مستضعفین بنی اسرائیل و مصریان ببیند. موسای درست کار پاک، آن پیامبر مخلص منتظر که بنی اسرائیل می شناختندش، چگونه می توانست در قصر فرعون باقی بماند تا یاری گری برای او باشد، حتی اگر این یاری کردن، با سکوت در برابر ظلم و ستم او و افزودن به سیاهی لشکر او باشد؟ پس این خواست خداوند بود تا آن واقعه یعنی کشته شدن یکی از سربازان فرعون و لشکریان ظلمت و سیاهی رُخ دهد، و این رویداد اثری عمیق در جان موسی (ع) نهاد تا آنجا که به حق پناه برد و از آنچه آن را گناه به حساب می آورد از او بخشش طلبید و به سویش توبه نمود؛ یعنی از زندگی کردنش در قصر فرعون سرکش؛ همان کس که پدر و پرورش دهنده ی موسی (ع) محسوب می شد. چون خداوند سبحان و متعال وی را پیامرید با خدا عهد کرد که به شکرانه ی نعمت آمرزش که ارزانی اش داشته بود هرگز پشتیبانی برای مجرم و ظالم نباشد؛ حتی اگر این پشتیبانی با سازش و سکوت در برابر ظلم او باشد. موسی (ع) پس از این رویداد ناگزیر از هجرت به سوی الله شد؛ پس ترسان و نگران از شهر خارج شد و ده سال از بنی اسرائیل غایب گردید و در این مدت در سرزمین مدین در آغوش پیامبری بزرگ یعنی شعیب (ع) زندگی ساده و آرامی را سپری کرد؛ رمه ای از گوسفندان را شبانی می کرد و بسیار می آموخت تا پس از آن، به صورت پیشوای الهی شجاع و پیامبری که به سوی خدا فرامی خواند به سوی بنی اسرائیل بازگردد؛ تا مؤمنان را برای رهایی از سلطه ی فرعون و از استضعاف و ذلتی که در مصر به آن مبتلا بودند، راهبری نماید. موسی (ع) و گروه ایمان آورندگان از دریا عبور کردند و خداوند فرعون و سپاهیان را غرق نمود اما پس از این عبور کردن، آنچه اتفاق افتادنی بود اتفاق افتاد؛ بنی اسرائیل از فرامین الهی تمرد و از موسی و هارون (عليهما السلام) سرپیچی نمودند و پس از آنکه بنی اسرائیل از وارد شدن به سرزمین مقدس و جهاد با ستمگران در راه نشر کلمه ی «لا اله الا الله» و عبادت خالص برای خداوند شانه خالی کردند، خداوند چهل سال سرگردانی در صحرای سینا را برای آنان مقرر فرمود و چه بسیار موسی و هارون (عليهما السلام) در این بازه ی زمانی آزار و

اذیت‌هایی را متحمل شدند؛ بسیاری از ایشان به موسی (ع) اعتراض می‌کردند و او را نادان می‌شمردند، و متعرض هارون (ع) و اینکه او پیامبر و جانشین موسی (ع) بود می‌شدند. پس خداوند امر فرمود که رئیس هر یک از طوایف بنی اسرائیل اسم خود را بر روی چوب‌دستی خشکی بنویسد و هارون (ع) نیز اسم خود را نوشت. موسی (ع) چوب‌دستی‌ها را در خیمه‌ی اجتماع قرار داد و خداوند چنین اراده فرمود تا آن چوب‌دستی که اسم هارون (ع) بر آن نوشته شده بود سبز و تازه گردد تا معجزه‌ای برای تأیید نبوت آن حضرت و حقانیتش برای خلافت و جانشینی موسی (ع) باشد. با این وجود آنها از آزار و اذیت هارون (ع) و توهین و بی‌احترامی به حضرتش دست برنداشتند تا آنجا که وقتی آن گوساله را ساختند و به عبادتش پرداختند و هارون (ع) بر ایشان اعتراض نمود، تا آستانه‌ی کشتن او و گروه اندکی که به همراه آن حضرت (ع) حق را یاری می‌داند، پیش رفتند. یهودیان به این هم اکتفا نکردند؛ بلکه پس از وفات موسی و هارون (علیهما السلام) اقدام به تحریف تورات نمودند و با داستان ناپاک و گناه‌آلود خود در آن چنین نوشتند: آن کس که گوساله را ساخت و بنی اسرائیل را گمراه نمود، هارون (ع) بود!!

فانظر إلى مظلومية هذا النبي العظيم هارون (ع)، وقارنها بمظلومية الوصي علي بن أبي طالب (ع)، سنة الله ولن تجد لسنة الله تبديلاً.

به مظلومیت هارون (ع) این پیامبر بزرگ بنگرید و آن را با مظلومیت وصی پیامبر (ص)، علی بن ابی طالب (ع) مقایسه نمایید؛ سنتی است الهی و هرگز در سنت الهی تغییر و تبدیلی نمی‌بینی.

# فتنة العجل

## فتنه گوساله

قال تعالى: ﴿وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾<sup>(۱)</sup>.

حق تعالی می فرماید: (بر اثر کفرشان گوساله در دل‌هاشان سرشته شد. بگو: ایمان‌تان شما را به چه بد چیزی فرمان می دهد، اگر از زمره‌ی مؤمنان می باشید!)<sup>۲</sup>.

وقال تعالى: ﴿وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلَمٌ يَرَوْنَ أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ﴿۱﴾ وَلَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۲﴾ وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۳﴾ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿۴﴾ إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّتْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتِرِينَ ﴿۵﴾ وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾<sup>(۳)</sup>.

و همچنین می فرماید: (قوم موسی پس از او از زیورهایشان تندیس گوساله‌ای ساختند که چون گاو بانگ برمی آورد. آیا نمی بینند که آن گوساله با آنها نه سخنی می گوید و نه ایشان را به هیچ راهی هدایت نمی کند؟ آن را پذیرا شدند و در زمره‌ی ظالمان درآمدند \* و چون از آن کار پشیمان شدند و دیلند در گمراهی افتاده‌لند، گفتند: اگر پروردگاران بر ما رحم نیاورد و ما را نیامرزد، به طور حتم در زمره‌ی زیان‌کردگان خواهیم بود \* چون موسی خشمگین و اندوهناک نزد قوم خود بازگشت، گفت: در غیبت من، چه بد جان‌شینانی بودید؛ چرا بر فرمان پروردگار خود پیشی گرفتید؟! و الواح را بر زمین افکند و سر برادرش را گرفت و به سوی خود کشید. هارون گفت: ای پسر مادرم! این قوم مرا زبون

۱- البقرة: ۹۳.

۲- بقره: ۹۳.

۳- الأعراف: ۱۴۸-۱۵۳.



یافتند و نزدیک بود مرا بکشند، مرا دشمن کام مکن و در شمارِ ستم‌کارانم میاور! \* گفت: ای پروردگار من! مرا و برادرم را بیمارز و ما را در رحمت خویش داخل فرما که تو مهربان‌ترین مهربانانی \* آنان که گوساله را برگزیدند به زودی به غضبی از جانب پروردگارشان و ذلت و خواری در زندگانی این دنیا گرفتار خواهند شد؛ دروغ‌گویان را اینچنین کیفر می‌دهیم \* آنان که مرتکب اعمال ناپسند شدند، آنگاه توبه کردند و ایمان آوردند، بدانند که پروردگار تو پس از آن، قطعاً آمرزنده‌ی مهربان است!¹.

وقال تعالی: ﴿قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أَوْزَاراً مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ ﴿۱﴾ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيءٌ ﴿۲﴾ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُ لَا يُرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلاً وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرّاً وَلَا نَفْعاً ﴿۳﴾ وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي ﴿۴﴾ قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ ﴿۵﴾ قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ﴿۶﴾ أَأَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ﴿۷﴾ قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ﴿۸﴾ قَالَ فَمَا حَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ ﴿۹﴾ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي ﴿۱۰﴾ قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِداً لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَىٰ إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفاً لَنْ نَحْرِقَ قَتَهُ ثُمَّ لِنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفاً ﴿۱۱﴾ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً ﴿۱۲﴾﴾.

و حق تعالی می‌فرماید: (گفتند: ما به اختیار خویش با تو حُلف وعده نکردیم؛ ولی بارهایی سنگین از زینت قوم بردوش داشتیم، آنها را در آتش بیفکنندیم و به این ترتیب سامری نیز بیفکند \* و برایشان تندیس گوساله‌ای که نعره‌ی گاوان را داشت بساخت و گفتند: این، خدای شما و خدای موسی است؛ پس فراموش نمود \* آیا نمی‌بینند که هیچ پاسخی به سخنان نمی‌دهد، و هیچ سود و هیچ زیانی برایشان ندارد؟ \* هارون نیز پیش از این به آنها گفته بود: ای قوم من! شما با این گوساله به فتنه و آزمایش درافتادید. پروردگار شما، خدای رحمان است. مرا پیروی کنید و فرمان‌بردار من باشید \* گفتند: ما هرگز از عبادت او دست برنمی‌داریم تا موسی به نزد ما بازگردد \* گفت: ای هارون! چه چیزی مانعت شد هنگامی که دیدی گمراه می‌شوند، \* چرا از من پیروی نکردی؟ آیا از

۱ - اعراف: ۱۴۸ تا ۱۵۳.

۲ - طه: ۸۷ - ۹۸.

فرمان من سرپیچی کرده بودی؟ \* گفت: ای پسر مادرم! نه ریش مرا بگیر و نه سرم را! ترسیدم که بگویی: میان بنی اسرائیل جدایی افکندی و گفتار مرا رعایت نکردی \* و تو ای سامری! این چه خطایی بود که کردی؟ \* گفت: من چیزی دیدم که آنها نمی‌دیدند. مشتی از خاکی که نقش پای آن رسول بر آن بود برگرفتم و در آن پیکر بیفکندم و نفس من این کار را در چشم من بیاراست \* گفت: برو، در زندگی این دنیا چنان شوی که پیوسته بگویی: به من نزدیک شوید، و نیز تو را وعده‌ای است که از آن رها نشوی و اینک به خدایت که پیوسته ملازمش بودی بنگر که می‌سوزانیمش و سپس خاکسترش را به دریایش افشانیم \* جز این نیست که خدای شما الله است که هیچ معبودی جز او نیست، و علم او همه چیز را در بر گرفته است).<sup>۱</sup>

حدثت فتنة العجل في سنين التيه الأربعين التي تاه فيها بنو إسرائيل في صحراء سيناء، عقوبة لتمردهم على الأوامر الإلهية، وإصلاحاً لما فسد في نفوسهم، حيث واعد الله سبحانه وتعالى موسى (ع) ثلاثين ليلة ثم أتمها بعشر، قال تعالى: ﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمَمِ مِيقَاتٍ رَبِّهِ﴾<sup>(۱)</sup>.

فتنه و آزمایش گوساله در دوران چهل ساله‌ی سرگردانی بنی اسرائیل در صحرای سینا رخ داد و عقوبتی برای تمرد و سرپیچی آنها از فرامین الهی و اصلاحی برای فسادی بود که در نفس‌هایشان ریشه دوانیده بود. خداوند سبحان و متعال سی شب با موسی (ع) وعده نمود و سپس ده شب به آن افزود؛ چنانکه می‌فرماید: (و سی شب با موسی وعده نهادیم و آن را با ده شب دیگر تمام کردیم تا وعده‌ی دیدار پروردگارش (به چهل شب) کامل شد)<sup>۳</sup>.

ولم يكن سبحانه وتعالى يجهل أنّ الميقات أربعين ليلة، ولم يكن سبحانه وتعالى يكذب على موسى سبحانه وتعالى علواً كبيراً، وإنما واعدته ثلاثين ليلة وكانت العشر التمام للأربعين معتمدة على أمر آخر لم يحدث بعد، كدعاء أو صدقة أو أي عمل يقوم به موسى (ع)، أو تقصير من جماعة بني إسرائيل يعاقبون عليه بغياب موسى (ع) عشر ليالي إضافية، ففي علم الله سبحانه أن موسى سيغيب أربعين ليلة، لكن في لوح المحو والإثبات أن موسى سيغيب ثلاثين ليلة، فإن حصل الأمر

۱ - طه: ۸۷ تا ۹۸.

۲ - الأعراف: ۱۴۳.

۳ - اعراف: ۱۴۲.

الفلاني من موسى (ع) أو بني إسرائيل فإنه سيتمها أربعين ليلة، قال تعالى: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾<sup>(۱)</sup>.

البته این طور نیست که خداوند به اینکه میقات چهل شب می باشد نا آگاه باشد و یا اینکه او سبحان و متعال به موسی (ع) دروغ گفته باشد؛ پاک و منزّه است او، بسیار برتر از چنین ظنیاتی است (سبحانه و تعالی علواً کبیراً). حق تعالی با موسی (ع) سی شب وعده گذاشت و ده شب بعدی برای کامل نمودن چهل شب منوط بر مسأله ای دیگر بود که پس از آن اتفاق بیفتد؛ مانند دعا، صدقه یا هر عملی که موسی (ع) به آن اقدام نماید، و یا تقصیر و کوتاهی که از جماعتی بنی اسرائیل سر بزند تا با ده شب دیگر با غایب شدن موسی مجازات شوند؛ البته در علم خدا مشخص بود که موسی (ع) چهل شب غیبت می کند اما در لوح محو و اثبات چنین مکتوب شده بود که موسی سی شب غیبت می کند و اگر فلان کار از موسی (ع) یا بنی اسرائیل سر بزند، با ده شب دیگر که بر آن افزوده اضافه می شود، تمام می گردد. حق تعالی می فرماید: (خداوند هر آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند؛ و امّ الكتاب نزد او است)<sup>(۲)</sup>.

وهذا يشبه دعاء أي منّا ليدفع الله عنه البلاء، أو يرزقه من رحمته ما يشاء، فلو كانت الأمور لا تتبدل لبطل الدعاء ولأمسى لغواً لا نفع فيه، لكن الله سبحانه قدر المقادير وبيداه مبسوطتان يوسع على من يشاء ويقتصر كيفما يشاء وهو أحكم الحاكمين، وهذا هو البدء الحق المبين في الذكر الحكيم الذي أنكره الجاهلون، وقالوا: إن الله فرغ من كل شيء، وجعلوا يديه مغلولتين يضاھون قول اليهود<sup>(۳)</sup>.

۱- الرعد : ۳۹.

۲- رعد: ۳۹.

۳- يزعم اليهود أنّ يد الله تعالی مغلولة، وأنّه تعالی فرغ من الخلق والأمر ولا يستطيع تغيير أي شيء! وقد ردّ الله سبحانه وتعالى على هذا القول فقال: (وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ) المائدة : ۶۴.

وقد وافق أكثر علماء السنة اليهود في هذا، فقالوا: إنّ الله تعالی قد فرغ من الأمر فلا يمكنه التغيير! ورووا في ذلك روايات، منها ما رواه أحمد في مسنده: عن ابن عمر قال: (قال عمر: يا رسول الله، أرايت ما نعمل فيه أفي أمر قد فرغ منه أو مبتدأ أو مبتدع، قال: فيما قد فرغ منه فاعمل يا ابن الخطاب، فان كلا ميسر، أما من كان من أهل العادة فإنه يعمل للسعادة، وأما من كان من أهل الشقاء فإنه يعمل للشقاء) مسند أحمد: ج ۲ ص ۵۲، ولاحظ صحيح البخاري: ج ۶ ص ۸۶، صحيح مسلم: ج ۸ ص ۴۸، تفسير ابن كثير: ج ۴ ص ۵۵۴، وغيرها.

فلهذه النصوص الصحيحة عندهم قالوا بالجبر على الله تعالی، كما قالوا به في أفعال الانسان! ونجد البخاري يحتمل الله تعالی مسؤولية خطيئة آدم (ع)، فقد روى عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله ﷺ: (احتج آدم وموسى، فقال له موسى: أنت آدم الذي أخرجتك خطيئتك من الجنة؟ فقال له آدم: أنت موسى

این به مانند دعایی از سوی هر یک از ما می باشد تا خداوند بلایی را از او دفع کند و یا به هر شکل که بخواهد رحمتش را روزی اش گرداند؛ که اگر در امور تغییر و تبدیلی نباشد دعا کردن عملی باطل، لغو و بیهوده خواهد بود که هیچ نفعی در بر نخواهد داشت؛ اما خداوند سبحان مقادیر را تقدیر می فرماید، و دستانش گشوده است تا بر هر که اراده فرماید گشایش حاصل و هر گونه بخواهد فقر و تنگ دستی حاصل نماید، که او حکم کننده ترین حکم کنندگان است. این همان «بدا» حق مبین در ذکر حکیم است که افراد جاهل و ناآگاه منکرش می شوند و می گویند: خداوند در هیچ کاری دخالت نمی کند، و در گفتاری همچون گفتار یهود، دستان خداوند را بسته قلمداد می کنند!<sup>۱</sup>

هذا، وهناك من علماء السنة من يثبت البداء كآبِن الْجَوْزِيَّةِ فِي كِتَابِهِ الْجَوَابُ الْكَافِي فِي فَصْلِ الدَّعَاءِ، وَهُوَ وَإِنْ لَمْ يَصْرَحْ بِاللَّفْظِ فَقَدْ أَثْبَتَ الْمَعْنَى سَوَاءً بِالرَّوَايَاتِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَوْ بِمُنَاقَشَتِهِ لِفَائِدَةِ الدَّعَاءِ.

این در حالی است که برخی علمای اهل سنت وجود دارند که بدا را اثبات می کنند، همچون ابن جوزی در کتاب کافی در فصل دعا. وی هر چند به طور صریح بیان نمی کند اما به طور ضمنی و معنوی چه براساس روایاتی که از پیامبر اکرم (ص) روایت می کند و چه با بحث و بررسی فایده‌ی دعا کردن، چنین نظری را به اثبات می رساند.

الذِّي اصْطَفَاكَ اللهُ بِرِسَالَاتِهِ وَبِكَلَامِهِ ثُمَّ تَلَوْنِي عَلَى أَمْرِ قَدْرِ عَلِيِّ قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: فَحَجَّ أَدَمُ مُوسَى مَرَّتَيْنِ (صحيح البخاري: ج ۳ ص ۱۳۱). فَأَنْكُرُوا الْبِدَاءَ جَهْلًا مِنْهُمْ بِحَقِيقَتِهِ.

<sup>۱</sup> - یهود چنین می پندارند که دست خداوند متعال بسته است و او متعال در خلقت و امور دخالتي نمی کند و توانایی تغییر دادن هیچ چیزی را ندارد! خداوند سبحان و متعال چنین گفتاری را پاسخ می گوید: «یهود گفتند: دست خدا بسته است؛ دست‌های خودشان بسته باد و با این سخن که گفتند لعنت بر آنها! دست‌های او گشاده است به هر سان که بخواهد انفاق می کند و آنچه بر تو از جانب پروردگارت نازل شده است، بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود، و ما تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکنده ایم؛ هر گاه که آتشی برای پیکار برافروختند خداوند خاموشش ساخت، و آنان در روی زمین به فساد می کوشند، در حالی که خداوند مفسدان را دوست نمی دارد» (مأئده: ۶۴).

بسیاری از علمای سنی با این گفتار یهود هم‌رأی می باشند و می گویند: خداوند متعال در امور دخالتي نمی کند و ممکن نیست تغییری ایجاد کند! و روایاتی در این خصوص روایت می کنند؛ از جمله این روایت که احمد در مُسندش روایت می کند: از ابن عمر روایت شده است: عمر گفت: ای رسول خدا! نظرتان درباره‌ی آنچه عمل می کنیم چیست؟ آیا نو و تازه است و یا پیش تر، مسلّم و قطعی شده؟ فرمود: «در آنچه پیش تر، مسلّم و قطعی شده است عمل کن، ای پسر خطاب! که همه مهیا شده اند. آن کس که اهل سعادت است، برای سعادت می کوشد و آن که اهل شقاوت و بدبختی است، برای بدبختی عمل می کند»: مسند احمد: ج ۲ ص ۵۲، و همچنین مراجعه نمایید به صحیح بخاری: ج ۶ ص ۸۶ و صحیح مسلم: ج ۸ ص ۴۸ و تفسیر ابن کثیر: ج ۴ ص ۵۵۴ و سایر منابع.

بنابراین با این متون صحیحی که در اختیار دارند معتقد به جبر برای خداوند متعال می باشند، همان طور که در مورد اعمال و کردار انسان نیز چنین نظری دارند! می بینیم که بخاری مسؤولیت خطای آدم (ع) را متوجه خداوند متعال می داند؛ از ابو هریره روایت می کند که رسول خدا (ص) فرمود: «آدم و موسی احتجاج کردند. موسی به او گفت: آیا تو همان آدمی هستی که گناهت تو را از بهشت راند؟ آدم به او گفت: و تو همان موسایی هستی که خداوند برای رسالت‌ها و کلامش برگزید و در عین حال مرا به خاطر چیزی که پیش از خلقت من مقدر شده بود، سرزنش می کنی؟». سپس رسول خدا (ص) فرمود: «آدم دو بار بر موسی احتجاج نمود». صحیح بخاری: ج ۳ ص ۱۳۱؛ و از روی جهل و ناآگاهی به حقیقت، «بدا» را انکار می کنند.

وفي هذه الليالي الأربعين استغل السامري غياب موسى (ع)، وقام بصياغة عجل من الحلي وألقى السامري في هذا العجل حفنة تراب أخذها من تحت حافر فرس جبرائيل (ع)، فخرج العجل الجسد له خوار، أي صوت كصوت العجل الحي. قال موسى (ع): (يا رب العجل من السامري فالخوار ممن؟ قال: مني يا موسى، إنني لما رأيتهم قد ولوا عني إلى العجل أحببت أن أزيدهم فتنة) (۱).

در این چهل شب سامری از غیبت موسی (ع) سوء استفاده کرد و اقدام به ساختن طلا از جواهرآلات نمود. سامری مستی از خاکی که از زیر سُم اسب جبرئیل برداشته بود را در این گوساله انداخت و مجسمه‌ی گوساله‌ای ساخت که بانگ برمی‌آورد؛ یعنی صدایی همچون صدای گوساله‌ی زنده داشت. موسی (ع) گفت: «پروردگارا! گوساله را سامری ساخت، از چه چیز بانگ برمی‌آورد؟ فرمود: از من، ای موسی! چون مردمان را دیدم که از من به سوی گوساله روی می‌گردانند، دوست داشتم بر فتنه و آزمایش‌شان بیفزایم» (۲).

وقال لهم السامري هذا إلهكم وإله موسى، أي إن إلهكم حل في هذا العجل!! وصدقه الكثير من بني إسرائيل بعد أن أعانوه على صناعة العجل!!

سامری به ایشان گفت این معبود شما و موسی است؛ یعنی معبود شما در این گوساله حلول کرده است! و بسیاری از بنی اسرائیل پس از آنکه در ساختن گوساله وی را یاری رسانیده بودند، او را تصدیق نمودند.

ويجدر بنا أن نتدبر هذه الحادثة في القرآن وندرسها، لعل الله يمن علينا بحياة السعداء وميتة الشهداء، كما وعدنا رسول الله ﷺ عند دراسة القرآن (۳).

شایسته است در مورد این واقعه که در قرآن آمده است تدبیر کنیم و درس بگیریم؛ شاید خدا با زندگی سعادت‌مندان و مرگ شهیدان بر ما منت نهد؛ همانطور که رسول خدا (ص) در مورد درس

۱ - تفسیر القمی: ج ۲ ص ۶۲، بحار الأنوار: ج ۱۳ ص ۲۱۰، قصص الأنبياء الجزائري: ص ۲۶۸.

۲ - تفسیر قمی: ج ۲ ص ۶۲؛ بحار الأنوار: ج ۱۳ ص ۲۱۰؛ قصص انبیا جزایری: ص ۲۶۸.

۳ - عن إسماعيل بن أبي زياد عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام قال: قال النبي صلى الله عليه وآله: (إن أهل القرآن في أعلى درجة من الآدميين ما خلا النبيين والمرسلين، ولا تستضعفوا أهل القرآن وحقوقهم، فإن لهم من الله لمكاناً) ثواب الأعمال للصدوق: ص ۹۹-۱۰۰.

گرفتن از قرآن چنین وعده‌ای به ما داده است.<sup>۱</sup>

فإذا قررتم أيها الأحبة دراسة هذه الحادثة فتعالوا معي نتساءل، من هو السامري؟ وهل كان عالماً من علماء بني إسرائيل؟ وهل كان متعبداً ناسكاً؟ حيث: ﴿قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً...﴾<sup>(۲)</sup>.

حال ای عزیزان! اگر بر درس گرفتن از این واقعه موافق هستید، بیایید همراه من بپرسیم، سامری که بود؟! آیا او یکی از علمای بنی اسرائیل بود؟! آیا فردی عابد و زاهد بود؟! می‌فرماید: (گفت: من چیزی دیدم که آنها نمی‌دیدند. مستی از خاکی که ....)<sup>۳</sup>.

یبدو من سیاق الآية أنه كان يري جبرائيل (ع) أو أموراً غيبية، لم يكن غيره يراها. از سیاق آیه چنین برمی‌آید که سامری، جبرئیل یا پاره‌ای امور غیبی را که کسان دیگری غیر از او نمی‌دیدند، می‌دیده است!

ثم هل كان السامري مجاهداً؟  
آیا سامری یک مجاهد بود؟!

ورد هذا المعنى في تفسير الآية: ﴿فَأَسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ﴾<sup>(۴)</sup>، أنه السامري فلو صح هذا لكان السامري مجاهداً، قاتل جنود الطاغية، فرعون في مصر قبل بعث موسى (ع)<sup>(۵)</sup>. چنین معنایی در تفسیر آیه‌ی (آن که از پیروانش بود از او یاری خواست)<sup>۶</sup> آمده که آن شخص، سامری بوده است؛ و حال که چنین معنایی صحیح می‌باشد، پس سامری مجاهدی بوده که با

<sup>۱</sup> - از اسماعیل بن زیاد از جعفر بن محمد از پدرش روایت شده است که فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: «اهل قرآن غیر از پیامبران و فرستادگان در بالاترین درجه از آدمیان هستند؛ پس اهل قرآن و حقوق آنها را کم مشمارید؛ چرا که ایشان نزد خداوند جایگاه رفیعی دارند». ثواب الاعمال صدوق: ص ۹۹ و ۱۰۰.

<sup>۲</sup> - طه: ۹۶.

<sup>۳</sup> - طه: ۹۶.

<sup>۴</sup> - القصص: ۱۵.

<sup>۵</sup> - في تفسير القمي: (.... وكان السامري على مقدمة موسى يوم أغرق الله فرعون وأصحابه، فنظر إلى جبرئيل وكان على حيوان في صورة رمكة، فكانت كلما وضعت حافرهما على موضع من الأرض تحرك ذلك الموضع، فنظر إليه السامري وكان من خيار أصحاب موسى ...) تفسير القمي: ج ۲ ص ۶۱ - ۶۳. وهذا يدل على أن السامري كان قائداً وعلى مقدمة أصحاب موسى (ع)، ولا أقل أن يكون من خيار أصحاب موسى (ع).

<sup>۶</sup> - قصص: ۱۵.

سپاهیان فرعون طاغوت در مصر پیش از بعثت موسی (ع) پیکار می کرده است.<sup>۱</sup>

ثم من الذي نسی؟ موسی (ع)، أي نسی إلهه هاهنا وذهب إلى الطور فيكون الكلام بلسان السامري. والحق أن هذا بعيد؛ لأنّ بني إسرائيل يعلمون أنّ موسی ذهب إلى الطور بأمر الله، إذن فيكون الناسي هو السامري، أي ترك الإيمان الحقيقي والمعبود الحق، فيكون الكلام من الله سبحانه. ثم ما الذي سولت له نفسه؟ الحق أنّ هذا هو أصل كل الفتنة، الهوى والأنا والشيطان وزخرف الدنيا، سولت له نفسه الأمانة بالسوء أنّه أفضل من هارون (ع)، وتمرد عليه ولم يطع أمره وتكبر، لقد سولت له نفسه أنّه عالم وعابد وناسك وربما مجاهد، وكشفت له بعض الأمور الغيبية، فهو أحق من هارون (ع) بقيادة بني إسرائيل في غيبة موسی (ع)، وحسد هارون و موسی (عليهما السلام) فأخذ التكبر منه كل مأخذ، وتمكن منه الهوى والأنا كل التمکن، وأرداه الشيطان في الهاوية وجعله يتكبر على الأنبياء العظام ﷺ كما تكبر هو على آدم (ع)، فاستفزه الشيطان بندائه وأغواه بغوايته وأصابه بدائه، فنزلت الحجب على مرآة الروح لما اشترى الضلالة بالهدى، فلم يعد يرى: ﴿وَتَرَاهُمْ يُنظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾<sup>(۲)</sup>.

حال (با توجه به متن قرآن) باید پرسید چه کسی فراموش کرد (نسی)؟ موسی (ع)؟ یعنی موسی معبودش را اینجا نهاد و فراموش کرد و به سوی طور رهسپار شد و این جمله از سامری می باشد؟ به واقع چنین احتمالی بعید می نماید؛ چرا که بنی اسرائیل می دانستند موسی (ع) به فرمان خدا به سوی طور رهسپار شده است، بنابراین شخص فراموشکار در این آیه سامری می باشد؛ یعنی وی ایمان حقیقی و معبود واقعی را رها کرد؛ پس این سخن از جانب حق تعالی می باشد. حال باید دید چه چیزی نفس سامری را برایش جلوه گر نمود؟ حقیقت آن است که آن چیز، اصل و ریشه‌ی هر فتنه‌ای است؛ یعنی هوای نفس، منیت، شیطان و ظواهر فریبنده‌ی دنیا. نفس امرکننده به بدی‌های او برای وی چنین آراست که او برتر از هارون (ع) می باشد؛ در نتیجه او را نافرمانی نمود و دستورش را گردن نهاد و تکبر ورزید. نفسش برایش چنین آراست که او عالم، علبد، زاهد و حتی مجاهد است و برخی امور غیبی برایش کشف شده است، پس در نبود موسی (ع) او برای رهبری بنی

<sup>۱</sup> - در تفسیر قمی: «... روزی که خداوند فرعون و یارانش را غرق نمود، سامری جلودار موسی بود. به جبرئیل نگاهی افکند که در حیوانی با هیبت مادیانی قوی هیکل بود که به هر مکانی از زمین که سمش را می کوبید آن مکان به حرکت درمی آمد. سامری به او نظر افکند و او از منتخبین موسی بود...». تفسیر قمی: ج ۲ ص ۶۱ تا ۶۳.

این متن بیان می‌دارد که سامری فرمانده و پیش‌قراول و طلایه‌دار یاران موسی (ع) و یا حداقل از منتخبین اصحاب موسی (ع) بود.

<sup>۲</sup> - الأعراف: ۱۹۸.

اسرائیل از هارون (ع) شایسته‌تر است؛ پس به موسی و هارون (علیهما السلام) حسادت ورزید و تکبر سراسر وجودش را فرا گرفت و هوای نفس و منیت اختیار از کفش ربود و شیطان وی را به اعماق دوزخ (هاویه) درافکند و او را تا مرتبه‌ی تکبر ورزیدن نسبت به پیامبران بزرگ (علیهم السلام) تنزل داد؛ همچنانکه خودش به حضرت آدم (ع) تکبر ورزید. شیطان او را با ندایش تحریک نمود و با گمراهی خودش، گمراهش نمود و او را به بیماری خودش گرفتار ساخت؛ و چون سامری گمراهی را به جای هدایت به جان خرید پرده‌های حجاب بر آینه‌ی روحش فرو افتاد و دیگر حقایق را نمی‌دید: (و می‌بینی که به تو می‌نگرند در حالی که نمی‌بینند)<sup>۱</sup>.

ونسي الحقيقة والمعبود الحق الذي لا يُرى بالأبصار ولا تدركه الأوهام، فعاد إلى أخس أنواع الشرك، إلى التشبيه. فأخرج ما انطوت عليه نفسه عجلا جسدا له خوار، يكون فتنة يفرح بها قوم انطوت عليها نفوسهم قبل ظهورها، وأشربوا العجل قبل صياغته، فكم اعترضوا على موسى وهارون (عليهما السلام)، وكم آذوا موسى (ع)، ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَتُذُنُونِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾<sup>(۲)</sup>.

او حقیقت و معبود حق را که با چشم دیده نمی‌شود و به وهم‌ها در نمی‌آید فراموش کرد و به پایین‌ترین مراتب شرک یعنی تشبیه، سقوط کرد. بنابراین آنچه در وجودش پیچیده شده بود را در قالب مجسمه‌ی گوساله‌ای که صدا می‌کرد نمایان ساخت و این فتنه و آزمایشی شد که قوم را به آنچه نفس‌هایشان پیش از ظاهر شدنش — در خود پیچیده بود، شادمان نمود و گوساله را پیش از ساخته شدنش به آنان نوشانید. اینان، چه بسیار بر موسی و هارون (علیهما السلام) اعتراض کردند و چه بسیار موسی (ع) را آزار و اذیت نمودند: (و آنگاه که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! چرا آزار می‌دهید، و حال آنکه می‌دانید من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم؟ چون روی‌گردان شدند خداوند نیز دل‌هاشان را بگردانید، و خدا مردمان فاسق و نافرمان را هدایت نمی‌کند)<sup>۳</sup>.

كان كثير من بني إسرائيل يرون أنهم خير من موسى (ع)، أما هارون (ع) فلم يكن له وزن عند كثير منهم، جاء في التوراة: (وأخذ قورح بن يصرهار بن فهات بن لاوي، ودathan وابرهم ابنا اليباب واون

۱ - اعراف: ۱۹۸.

۲ - الصف: ۵.

۳ - صف: ۵.



بن قالت بنوراوبین یقاومون موسی مع أناس من بني إسرائيل ... فاجتمعوا على موسى وهارون، وقالوا لهما كفاكما أن كل الجماعة بأسرها مقدسة وفي وسطها الرب فما بالكما ترتفعان على جماعة الرب. فلما سمع موسى سقط على وجهه، ثم كلم قورح وجميع قومه قائلاً غداً يعلن الرب من هو له ومن المقدس حتى يقربه إليه<sup>(۱)</sup>.

بسیاری از بنی اسرائیل خود را برتر از موسی (ع) می دیدند؛ اما هارون (ع)، برای بسیاری از آنان اصلاً ارزش و قیمتی نداشت. در تورات چنین آمده است: «۱ و قورح بن یصهار بن قهات بن لاوی و داتان و ابیرام پسران الیاب واون بن فالت پسران رؤیین (کسان) گرفته، ۲ با بعضی از بنی اسرائیل... ۳ و به مقابل موسی و هارون جمع شده، به ایشان گفتند: شما از حد خود تجاوز می نمایید، زیرا تمامی جماعت هر یک از ایشان مقدس اند، و پروردگار در میان ایشان است. پس شما را چه شده است که خویشان را بر جماعت خداوند برمی افرازید؟ ۴ و چون موسی این را شنید، به روی خود درافتاد ۵ سپس قورح و تمامی جمعیت او را خطاب کرده، گفت: بامدادان خداوند نشان خواهد داد چه کسی از آن وی و چه کس مقدس است، تا اینکه او را نزد خود آورد»<sup>۲</sup>.

(وکلم الرب موسی قائلاً کلم بني إسرائيل وخذ منهم عصا لكل بيت اب من جميع رؤسائهم حسب بيوت آبائهم اثنتي عشرة عصا، واسم كل واحد تكتبه على عصاه واسم هارون تكتبه على عصا لاوي، لأن لراس بيت آبائهم عصا واحدة. وضعها في خيمه الاجتماع أمام الشهادة حيث اجتمع بكم، فالرجل الذي اختاره تفرخ عصاه فاسكن عني تدمرات بني إسرائيل التي يتدمرونها عليكم، فكلم موسى بني إسرائيل، فأعطاه جميع رؤسائهم عصا لكل رئيس حسب بيوت آبائهم اثنتي عشرة عصا، وعصا هارون بين عصيهم. فوضع موسى العصي أمام الرب في خيمة الشهادة، وفي الغد دخل موسى إلى خيمة الشهادة، وإذا عصا هارون لبیت لاوي قد أفرخت وأخرجت فروخاً و أزهرت زهراً وانضحت لوزاً، فأخرج موسى جميع العصي من أمام الرب إلى جميع بني إسرائيل، فنظروا وأخذ كل واحد عصاه، وقال الرب لموسى رد عصا هارون إلى أمام الشهادة لأجل الحفظ، علامة لبني التمرد فتكف تدمراتهم عني لكي لا يموتوا ففعل موسى كما أمره الرب كذلك فعل)<sup>(۳)</sup>.

« ۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ با بنی اسرائیل سخن بگو و از ایشان عصاها بگیر،

<sup>۱</sup> - الكتاب المقدس - العهد القديم / الإصحاح السادس عشر : ص ۲۳۸.

<sup>۲</sup> - كتاب مقدس - عهد قديم - كتاب اعداد: اصحاح شانزدهم: ص ۲۳۸.

<sup>۳</sup> - الكتاب المقدس - العهد القديم / الإصحاح السابع عشر : ص ۲۴۱.

يك عصا از هر خاندان آبا، از جميع سروران ایشان دوازده عصا بر حسب خاندان آباي ایشان، و نام هرکس را بر عصایش بنویس ۳ و اسم هارون را بر عصای لاوی بنویس، زیرا که برای هر سرور خاندان آباي ایشان يك عصا خواهد بود. ۴ و آنها را در خیمه‌ی اجتماع پیش روی شهادت، جایی که من با شما ملاقات می‌کنم بگذار. ۵ و شخصی را که من اختیار می‌کنم، عصایش شکوفه خواهد آورد. پس همهمه‌ی بنی اسرائیل را که بر شما می‌کنند از خود ساکت خواهم نمود ۶ و موسی این را به بنی اسرائیل گفت. پس جميع سروران ایشان او را عصاها دادند، يك عصا برای هر سرور، یعنی دوازده عصا بر حسب خاندان آباي ایشان، و عصای هارون در میان عصاهای آنها بود. ۷ و موسی عصاها را به حضور پروردگار در خیمه‌ی شهادت گذارد. ۸ و در فردای آن روز چون موسی به خیمه‌ی شهادت داخل شد، اینک عصای هارون که به جهت خاندان لاوی بود شکفته بود، و شکوفه آورده و گل داده، و بادام رسانیده بود. ۹ و موسی همه‌ی عصاها را از حضور پروردگار نزد جميع بنی اسرائیل بیرون آورده، هر يك نگاه کرده، عصای خود را گرفتند. ۱۰ و پروردگار به موسی گفت: عصای هارون را پیش روی شهادت باز بگذار تا به جهت علامتی برای ابنای تمرد نگاه داشته شود، و همهمه‌ی ایشان را از من رفع نمایی تا نمیرند. ۱۱ پس موسی چنان کرد، و به نحوی که پروردگار او را امر فرموده بود، عمل نمود»<sup>۱</sup>.

(وارتحلوا من جبل هور في طريق بحر سوف ليدوروا بأرض أدوم، فضاقت نفس الشعب في الطريق، وتكلم الشعب على الله وعلى موسى قائلين لماذا أصدتمانا من مصر لنموت في البرية، لأنه لا خبز ولا ماء وكرهت أنفسنا الطعام السخيف)<sup>(۲)</sup>.

« ۴ و از کوه هور به راه دریای قُلْزَم کوچ کردند تا زمین ادوم را دور زنند. و دل قوم به سبب راه، تنگ شد. ۵ و قوم بر خدا و موسی شکایت آورده، گفتند: چرا ما را از مصر برآوردید تا در بیابان بمیریم؟ زیرا که نان نیست و آب هم نیست! و دل ما از این خوراک سخیف کراهت دارد!»<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> - کتاب مقدس - عهد قدیم - کتاب اعداد: اصحاح هفدهم: ص ۲۴۱.

<sup>۲</sup> - کتاب المقدس - العهد القديم / الإصحاح الحادي والعشرون: ص ۲۴۷.

<sup>۳</sup> - کتاب مقدس - عهد قدیم - کتاب اعداد: اصحاح بیست و یکم: ص ۲۴۷.

وهكذا كان السامري وعجله الجسد متنفساً لهؤلاء الفاسقين، ليخرجوا ما انطوت عليه نفوسهم من بغض وحسد لموسى وهارون (عليهما السلام)، ولهارون (ع) بالذات؛ لأنّ القدح بشخصه (ع) والطنن بنبوته وقيادته أيسر؛ وذلك لأنّ لموسى (ع) مكانة كبيرة وهيبة عظيمة في نفوس كثير من بني إسرائيل لما ظهر على يديه من المعجزات. وهكذا استضعف هؤلاء المنافقين الذين اتبعوا السامري هارون (ع) والجماعة الذين رابطوا معه على الحق، وحاولوا قتل هارون (ع)، ولكنه تعامل مع الفتنة بحكمة الأنبياء، ثم تربص حتى عاد موسى (ع)، ونصره الله وأظهر حقه وحكم العقيدة الفاسدة وأظهر مكانها العقيدة الصحيحة، والحق الذي يريده الله:

اینگونه سامری و مجسمه‌ی گوساله‌اش فرصتی برای این نافرمانان شدند تا آنچه نفس‌هایشان از کینه و حسادت به موسی و هارون (عليهما السلام) در خود پیچیده داشتند را بیرون بریزند؛ علی‌الخصوص نسبت به هارون (ع)؛ چرا که توهین به شخصیت وی (ع) و طعنه به نبوت و رهبری او (ع) آسان‌تر بود؛ از آن رو که موسی (ع) در نظر بسیاری از بنی اسرائیل جایگاهی بزرگ و هیبتی باشکوه داشت؛ چرا که معجزاتی به دستان او آشکار شده بود. به این ترتیب این جماعت نفاق‌پیشه که از سامری پیروی می‌کردند هارون (ع) و جمعیتی که همراه با آن حضرت در راه حق استوار مانده بودند را ضعیف شمردند و در صدد کشتن آن حضرت (ع) برآمدند؛ اما او با حکمت پیامبران با این فتنه و آشوب رویارو شد و سپس درنگ کرد تا موسی (ع) بازگشت و خداوند او را یاری نمود و حق او و حکم عقیده‌ی فاسد را آشکار، و به جای آن عقیده‌ی صحیح را ظاهر نمود. حقی که خواست خداوند بود:

﴿وَأَنْظُرْ إِلَىٰ إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُْحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا ۖ إِنَّمَا إِلَهِكُمْ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾<sup>(۱)</sup>.

(و اینک به خدایت که پیوسته ملازمش بودی بنگر که می‌سوزانیمش و سپس خاکسترش را به دریایش افشانیم \* جز این نیست که خدای شما الله است که هیچ معبودی جز او نیست، و علم او همه چیز را در بر گرفته است)<sup>(۲)</sup>.

<sup>۱</sup> - طه: ۹۷ - ۹۸.

<sup>۲</sup> - طه: ۹۷ و ۹۸.

## شبيه السامري

### شبيه سامري

قال تعالى: ﴿وَآتُلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾<sup>(١)</sup>.

(خبر آن مرد را برایشان بخوان که آیات خویش را به او عطا کرده بودیم و او از آن علم عاری گشت و شیطان در پی اش افتاد و در زمره‌ی گمراهان درآمد \* اگر خواسته بودیم به سبب آن علم که به او داده بودیم به آسمانش می‌بردیم، ولی او در زمین بماند و از پی هوای خویش رفت. مثل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آرد و اگر رهایش کنی باز هم زبان از دهان بیرون آرد؛ مثل آنان که آیات را دروغ انگاشتند نیز اینچنین است. پس این داستان‌ها را حکایت کن، شاید به اندیشه درآیند)<sup>۲</sup>.

بلعم بن باعوراء عالم وناسك كان يرى بعض الغيب، فاستدعاه أحد الملوك الطواغيت الكفرة ليدعو على موسى (ع) فدعا عليه، مع علمه أن موسى نبي عظيم، حسداً له، ومع علمه أن هذا الملك طاغوت كافر بالله وبرسله وبدينه في الحقيقة، وإن أظهر شهادة لا إله إلا الله؛ لأن محاربتة لأولياء الله ولدين الله دالّة على كفره. ولكن بلعم بن باعوراء وأمثاله يجعلون الشبهات عاذراً لسقطاتهم ولعلمهم يجعلون المحكم متشابهه والحق مشتبه؛ لينتهكوا حرم الله سبحانه.

بلعم بن باعوراء عالم و زاهدی بود که برخی امور غیبی را می‌دید. یکی از پادشاهان سرکش ستمگر از او خواست که موسی (ع) را نفرین کند و او با اینکه می‌دانست آن حضرت پیامبری بزرگ است از روی حسادت به او، وی را نفرین نمود. همچنین او می‌دانست که این پادشاه طاغوت و سرکش در حقیقت به خدا و فرستادگانش و به دینش کافر است هر چند در ظاهر کلمه‌ی «لا اله الا الله» را بر زبان می‌راند؛ چرا که دشمنی او با اولیای خدا و دین خداوند نشان از کفر وی می‌دهد. اما بلعم و

<sup>۱</sup> - الأعراف: ۱۷۶.

<sup>۲</sup> - اعراف: ۱۷۵ و ۱۷۶.

امثال او شبّهات را عُذر و بهانه‌ای برای لغزش‌های خود قرار می‌دهند، و چه بسا محکم را متشابه و حق را مشتبه می‌نمایند؛ تا حرمت‌های خداوند سبحان را بشکنند.

وفي التوراة الموجودة أن بلعم بن باعوراء لم يدع على موسى، والظاهر أنه من تحريف اليهود فيها، حيث جاء في رواية عن الإمام الرضا (ع): (أنه أعطى بلعم بن باعوراء الاسم الأعظم فكان يدعو به فيستجاب له، فمال إلى فرعون - وهذا غير فرعون مصر لعنهم الله - فلما مرّ فرعون في طلب موسى (ع) وأصحابه، قال فرعون لبلعم أَدْعُ الله على موسى وأصحابه ليحبسه علينا، فركب حمارته ليمر في طلب موسى (ع) فامتنعت عليه حمارته، فأقبل يضربها فأنطقها الله عز وجل، فقالت: ويلك على ما تضربني، أتريد أن أجيء معك لتدعو على موسى نبي الله وقوم مؤمنين؟ فلم يزل يضربها حتى قتلها، وانسلخ الاسم الأعظم من لسانه...<sup>(۱)</sup>.

در توراتی که در دسترس است آمده که بلعم بن باعورا موسی (ع) را نفرین نکرد و چنین برمی‌آید که این موضوع از تحریفات یهود باشد؛ چرا که در روایتی از امام رضا (ع) آمده است: «به بلعم بن باعورا، اسم اعظم داده شد. با آن دعا می‌کرد و مستجاب می‌شد؛ اما به سمت فرعون تمایل پیدا کرد - این فرعون غیر از فرعون مصر که لعنت خدا بر او باد می‌باشد - وقتی فرعون به دنبال موسی و یارانش افتاد، فرعون به بلعم گفت: خدا را دعا کن تا موسی و یارانش محبوس شوند تا به آنها برسیم. بلعم بن باعورا خرش را سوار شد تا به دنبال موسی برود. خرش از راه رفتن امتناع ورزید. شروع به شلاق زدنش نمود. خداوند عزوجل زبان حمار را گشود و او گفت: وای بر تو! چرا مرا می‌زنی؟ می‌خواهی با تو بیایم تا پیامبر خدا و قوم مؤمنان را نفرین کنی؟! او را آن قدر کتک زد تا خر بمرد. آنگاه اسم اعظم از زبانش گرفته شد...»<sup>(۲)</sup>.

إذن فهذا عالم واطلع على بعض الغيب، فهو على يقين، ولكن يقينه لم ينفعه بشيء؛ لأنه ركن للحاكم الجائر وأحب العلو والارتفاع، ولم يكن مخلصاً لله حيث انطوت نفسه على التكبر وحب الأنا والحسد لأولياء الله المصطفين!!

۱- تفسیر القمی: ج ۱ ص ۲۴۸، قصص الأنبياء للجزائري: ص ۳۵۲.

۲- تفسیر قمی: ج ۱ ص ۲۴۸؛ قصص الانبياء جزیری: ص ۳۵۲.

بنابراین، این شخص عالم بود و از برخی امور غیبی مطلع؛ پس او بریقین بود اما یقینش به او سودی نرساند؛ چرا که وی به حاکم ستمگر تمایل یافت و برتری جویی و رفعت مقام را برگزید و مخلصی برای خداوند نبود؛ تا آنجا که نفسش مالا مال از تکبر، حُب منیت و حسادت اولیای برگزیده‌ی الهی گردید!!

ولما تعرض لهذا الامتحان الإلهي انسلخ من آيات الله وأعرض عنها، وأظهر باطنه الأسود وظهرت حقيقته (كلب يلهث وراء الدنيا)، لكنه تسربل بلباس العالم العابد العامل لله. وهكذا أغواه الشيطان وأرداه فكان تابعاً مخلصاً له، بعد أن اقتفى أثره واتبعه، حيث كان الشيطان يعلم علم اليقين، ومع ذلك تكبر على آدم (ع) وتمرد على الله. وكذلك هذا اللعين فمع علمه ويقينه حسد موسى (ع) ودعا عليه، بدل أن ينظم تحت لوائه ويكون تابعاً له، وهكذا كان العلم لـ (بلعم بن باعوراء) سبباً للتكبر وحسد موسى (ع)!! فجعل بلعم بن باعوراء العلم نقمة أردته في الهاوية، مع أنه رحمة يصل العاملون بها إلى الله.

چون در معرض این آزمون الهی قرار گرفت از نشانه‌ها و آیات الهی عاری گشت و از آنها روی گردان شد و باطن تاریک و سیاه خود را آشکار نمود و حقیقتش یعنی سگی که به دنبال این دنیا له له می‌زند، اما در پوستین عالم عابد عامل برای خداوند بود، هویدا شد! و اینچنین شیطان، گمراه و تباهش نمود و او نیز پس از اینکه جا پای او نهاد و او را پیروی نمود، پیرو مخلصش گردید. شیطان با آنکه در مرتبه‌ی یقین بود، اما بر آدم (ع) تکبر ورزید و از فرمان خداوند سرپیچی نمود. به همین صورت، این ملعون هم با وجود علم و یقینش، به موسی (ع) حسادت ورزید و به جای آنکه زیر پرچم او درآید و پیرو او شود، او را نفرین نمود. به این ترتیب، این علم برای بلعم بن باعوراء، وسیله‌ای برای تکبر و حسادت نسبت به موسی (ع) شد!! و بلعم بن باعوراء این علم را تبدیل به نقمت و عذابی نمود که وی را به اعماق جهنم (هاویه) درانداخت؛ با وجود اینکه علم رحمتی است که عمل‌کنندگان به آن به خدا می‌رسند!

روي عن النبي ﷺ أنه قال: (العلماء كلهم هلکی إلا العاملون، والعاملون كلهم هالکون إلا المخلصون والمخلصون على خطر)<sup>(۱)</sup>.

۱- میزان الحکمة: ج ۱ ص ۷۵۶. کشف الخفاء للعجلوني: ج ۲ ص ۳۱۲. جامع السعادات للترقي: ج ۱ ص ۲۲۰.

از نبی مکرم (ص) روایت شده است که فرمود: «عالمان، جملگی هلاک می‌شوند مگر اهل عمل، و اهل عمل جملگی هلاک‌اند مگر مخلصان، و آنها که اخلاص دارند در خطرند»<sup>۱</sup>.

ومع الأسف كثيرون يعدون أنفسهم علماء مع أنهم لا يحسنون تفسير سورتين من القرآن الكريم، على ما ورد عن آل محمد عليهم السلام، ولم يقرؤوا إلا اليسير من روایات المعصومين عليهم السلام، مقتصرين على بعض الروایات الفقهيّة في الغالب. فبماذا يعدون أنفسهم علماء، بألمنطق الذي وضعه أرسطو قبل آلاف السنين، وربما يوجد من الملاحظة من هو أعلم به منّا. أم بالمجادلات والإشكالات المنطقيّة وغيرها الخاليّة من ثمرة علميّة أو عمليّة، ولا تعدوا كونها ترفاً علمياً وضياعاً للوقت<sup>(۲)</sup>.

متأسفانه بسيارند کسانی که خود را عالم می‌دانند با اینکه حتی تفسیر دو سوره از قرآن کریم را مطابق آنچه از اهل بیت (علیهم السلام) رسیده است، به درستی نمی‌دانند و از روایات معصومین (علیهم السلام) جز لندکی نخولنده و غالباً به برخی روایات فقهی اکتفا کرده‌اند. اینان از چه روی خود را عالم می‌پندارند؟ آیا با منطقی که ارسطو آن را هزاران سال پیش وضع نمود و چه بسا در میان ملحدان و بی‌خدایان کسانی باشند که این منطق را بهتر از ما بدانند، یا با مجادلات و اشکالات منطقی و نظایر آن که هیچ ثمره و بهره‌ی علمی یا عملی ندارند و چیزی فراتر از وقت‌گذرانی‌های علمی و اتلاف وقت محسوب نمی‌گردند<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> - میزان الحکمت: ج ۱ ص ۷۵۶؛ کشف الخفا عجلونی: ج ۲ ص ۳۱۲؛ جامع السعادتراقی: ج ۱ ص ۲۲۰.

<sup>۲</sup> - لقد وضعت الحوزات العلمية الشيعية اليوم منهجاً في دراساتها الدينية معتمداً على دراسة المنطق الأرسطي والفلسفة اليونانية وعلم أصول الفقه وعلم الرجال الموروثان من أهل السنة، وأصبحت هذه العلوم وما شابهها من العلوم العقلية آلات من خلالها يتوصل الطالب الحوزوي لمعرفة العقائد الدينية الإلهية والأحكام الفرعية العملية، فأصبحت هذه العلوم هي الحاكمة على كلام محمد وآل محمد عليهم السلام، وأخذوا يفسرون كلامهم طبقاً لتلك المناهج التي وضعها الملاحدة، مما أدى إلى سقوطهم في مخالفات كثيرة لكلام محمد عليه السلام وعترته عليهم السلام، ورفضوا الكثير من الروایات وأسقطوها نتيجة إيمانهم بهذا المنهج المبتدع. كما أن الكثير من القواعد في تلك العلوم إنما تدرس للترف العلمي فقط، إذ لا توجد ثمرة عملية ترتب عليها، وهم يقرون هذه الحقيقة إلا أنهم اعتادوا على هذا المنهج واعتبروه منهجاً مقدساً لا يمكن الخدشة فيه، إذ هو الميزان للمعرفة عندهم!! والحال أنه يُبعد الطالب عن أهل البيت (ع) فيفني الطالب ربعان شبابه في علوم الملاحدة ويترك الثروة العلمية والروحية التي ذكرها القرآن الكريم والرسول وعترته (ع)، فلا يدرس في الحوزات العلمية القرآن ولا روایات محمد وآله عليهم السلام، ولهذا تجد الكثير من الحوزويين لم يحفظوا إلا اليسير من آيات القرآن وروایات محمد وآله عليهم السلام. ومن أحب الاطلاع على هذه الحقيقة يمكنه ذلك من خلال التعرّف على ما يدرس في الحوزات العلمية.

<sup>۳</sup> - امروزه حوزه‌های علمی شیعه در درس‌های دینی‌شان روشی براساس تدریس منطق ارسطویی، فلسفه‌ی یونانی، علم اصول، فقه و علم رجالی که از اهل سنت به میراث برده‌اند، وضع نموده‌اند و این علوم و نظایرشان از علوم عقلی، تبدیل به ابزاری شده‌اند که از طریق آنها طلبه‌ی حوزوی به شناخت عقاید دینی و احکام فرعی عملی می‌رسد و این علوم تبدیل به سنگ محکی برای سخنان محمد و آل محمد گردیده‌اند و آنها سخنان این بزرگواران را براساس راه و روشی که ملحدان پایه‌ریزی کرده‌اند تفسیر می‌کنند تا آنجا که آنها را به ورطه‌ی سقوط در مخالفت با بسیاری از سخنان محمد (ص) و عترت او کشانیده است، بسیاری از سخنان ایشان را رد کرده‌اند و در نتیجه‌ی ایمان و اعتقادشان به این راه و روش ساختگی، سقوطشان را به دنبال داشته است. بسیاری از قواعدی که در این علوم پایه‌ریزی شده است چیزی جز وقت‌گذرانی‌های علمی که دربرگیرنده‌ی هیچ بهره و نتیجه‌ی علمی نیستند، نمی‌باشند. با اینکه آنها خود به این

ألسنا نروي عن رسول الله ﷺ ما معناه: (إنَّ المرءَ يحاسب عن عمره فيما أفناه) <sup>(۱)</sup>. أوليس الله سبحانه يقول: ﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا﴾ <sup>(۲)</sup>.

آیا از رسول خدا (ص) به این مضمون روایت نمی‌کنیم: «از انسان در مورد عمرش که آن را در چه کاری صرف نموده است، پرسیده می‌گردد» <sup>۳</sup>؟ آیا این خداوند سبحان نیست که می‌فرماید: (چون بخواهیم دیاری را هلاک کنیم، مرفهان و خوش گذرانان را فرماییم تا در آنجا تبهکاری کنند، تا عذاب بر آنها واجب گردد؛ پس آن را یکسره در هم فرو کوییم) <sup>۴</sup>؟

فليحذر أولئك الذين يجلسون الساعات في المساجد يتجادلون، ویتمارون ویملؤون المساجد بكلام بعيد كل البعد عن الحق والهدى الذي يریده الله.  
بنابراین آنهایی که ساعت‌ها در مساجد می‌نشینند و به جدال و گفت‌وگو می‌پردازند، مجادله می‌کنند و مسجدها را از گفتارهایی که فرسنگ‌ها از حق و از آنچه خواست خداوند می‌باشد، فاصله دارند، آکنده می‌گردانند، باید برحذر باشند!

لقد ابتعدنا كثيراً عن الطريق، ولهذا تسلط جالوت وأمثاله علينا، قال رسول الله ﷺ: (سيأتي زمان على أمتي لا يبقى من القرآن إلا رسمه، ولا من الإسلام إلا اسمه، يُسمون به وهم أبعد الناس منه،

حقیقت معترف می‌باشند، اما به این روش عادت کرده‌اند و آن را روشی مقدّس که هیچ خدشه‌ای نمی‌پذیرد، برشمرده‌اند؛ چرا که این روش، سنگ محک و میزان شناخت از دید آنها می‌باشد!! در حالی که این روش، طلبه را از اهل بیت دور می‌کند و بهترین سال‌های جوانی طلبه را در علوم ملحدانه تلف می‌کند و باعث ترک کردن آن انقلاب علمی و روحانی که قرآن کریم، پیامبر و اهل بیتهش یادآور شده‌اند می‌گردد. بنابراین، در حوزه‌های علمیه، نه قرآن تدریس می‌شود و نه روایات محمد و آل محمد و از همین رو، می‌بینیم که بسیاری از حوزوی‌ها جز لندکی از آیات قرآن و روایات محمد و آل محمد در خاطر ندارند. هر کس خواهان آگاهی حاصل کردن از این حقیقت باشد می‌تواند آن را با فهمیدن آنچه در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود، حاصل نماید.

۱- روی الشيخ الصدوق في الخصال والعلل: عن النبي (ع) أنه قال في تفسير قوله تعالى: (وَقَفُّوهُمْ إِنْهُمْ مُسْتَوْلُونَ)، (أنه لا يجاوز قدما عبد حتى يسئل عن أربع: عن شبابه فيما أبلاه، وعن عمره فيما أفناه، وعن ماله من أين جمعه وفيما أنفقه، وعن حبا أهل البيت) الخصال: ص ۲۵۳، علل الشرائع: ج ۱ ص ۲۱۸.

۲- الإسراء: ۱۶.

۳- شيخ صدوق در خصال و علل الشرائع روایت می‌کند: از پیامبر (ص) در تفسیر سخن حق تعالی «(متوقف‌شان بدارید، باید بازخواست شوند)» روایت شده است: «هیچ بنده‌ای قدم از قدم بر ندارد تا از چهار چیز پرسیده گردد: از جوانی اش که چگونه سپری کرده، از عمرش که در چه راهی فنا کرده، از مالش که از کجا به دست آورده و در چه راهی انفاق نموده، و از محبت و دوستی ما اهل بیت». خصال: ص ۲۵۳؛ علل الشرائع: ج ۱ ص ۲۱۸.

۴- الإسراء: ۱۶.



مساجدهم عامرة وهي خراب من الهدى، فقهاء ذلك الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء، منهم خرجت الفتنة وإليهم تعود<sup>(۱)</sup>.

به راستی که ما بسیار از راه مستقیم منحرف گشته‌ایم و به همین دلیل جالوت‌ها بر ما مسلط شده‌اند. رسول خدا (ص) می‌فرماید: «زمانی بر امت من خواهد رسید که از قرآن جز خطش و از اسلام جز نامش باقی نمی‌ماند، خود را منتسب به آن می‌دانند در حالی که دورترین مردم از آن هستند، مسجدهایشان آباد اما خالی از هدایت است، فقهای آن زمان شریرترین فقهای هستند که آسمان بر ایشان سایه انداخته است، از آنها فتنه خارج می‌شود و به آنها بازمی‌گردد»<sup>۲</sup>.

الحديث يدل على أن المساجد وإن كانت مليئة بالناس ولكنهم ليس على هدى آل محمد ﷺ

این حدیث بیان می‌دارد که هر چند مساجد مملو از جمعیت می‌باشد، اما از هدایت آل محمد (ص) خالی است.

وهل نعد أنفسنا عاملين ونحن لا نأمر بالمعروف ولا ننهى عن المنكر؟ حتى أصبح الناس يرون المنكر معروفاً والمعروف منكراً!! إن تكليف العالم هو إصلاح الأمة، قال تعالى: ﴿وَلْيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ﴾<sup>(۳)</sup>، لا فرد ولا فردين. وللأسف الشديد كثيرون هم الذين يقولون: الناس لا يريدون الدين، لكنهم لا يلتفتون إلى أن الناس واقعون بين المطرقة والسندان، فالطاغوت يمنع الدين الإسلامي الأصيل من الوصول لهم، وأنتم لا تكلفون أنفسكم العناء لإيصال الدين لهم بحجة التقية. قال الصادق (ع) ما معناه: (أما إنكم لو دُعيتم لتنصرونا، لكانت التقية أحب إليكم من آبائكم وأمهااتكم)<sup>(۴)</sup>.

آیا ما خود را عامل می‌دانیم یا اینکه امر به معروف نمی‌کنیم و نهی از منکر را ترک گفته‌ایم؟! حتی کار به آنجا رسید که مردم منکر را معروف، و معروف را منکر دیدند! وظیفه‌ی عالم اصلاح، امت

۱- الكافي: ج ۸ ص ۳۰۸، ثواب الأعمال: ص ۲۵۳، بحار الأنوار: ج ۲ ص ۱۰۹.

۲- کافی: ج ۸ ص ۳۰۸؛ ثواب الاعمال: ص ۲۵۳؛ بحار الأنوار: ج ۲ ص ۱۰۹.

۳- التوبة: ۱۲۲.

۴- روى الشيخ الطوسي في التهذيب: عن الإمام الصادق (ع)، قال: (لم تبق الأرض إلا وفيها منا عالم يعرف الحق من الباطل، قال: إنما جعلت التقية ليحقن بها الدم فإذا بلغت التقية الدم فلا تقية، وأيم الله لو دُعيتم لتنصرونا لقلتم لا نفعل إنما نتقي، ولكانت التقية أحب إليكم من آبائكم وأمهااتكم، ولو قد قام القائم (ع) ما احتاج إلى مسألتكم عن ذلك) تهذيب الأحكام: ج ۶ ص ۱۷۳، وسائل الشيعة: ج ۱۶ ص ۲۳۵، جواهر الكلام: ج ۲۱ ص ۳۹۲.

است. خداوند می فرماید: (تا مردم خویش را هشدار دهند)<sup>۱</sup>؛ نه یک نفر و نه دو نفر. و با تأسف بسیار، بسیاری کسانانی که می گویند: مردم دین را نمی خواهند؛ اما این عده توجه ندارند که مردم در میان چکش و سندان گیر افتاده اند؛ طاغوت مانع از رسیدن اسلام اصیل به آنان می گردند و شماها نیز با بهانه‌ی تقیه خود را برای رسانیدن حقایق دین به مردم به زحمت نمی اندازید! امام صادق (ع) به این مضمون می فرماید: «اما هنگامی که برای یاری ما خوانده می شوید، تقیه در نظرتان از پدران و مادرانتان هم دوست داشتنی تر می شود»<sup>۲</sup>.

فالجاهل ربما يعذر في كثير من الموارد، ولكن أنتم يا علماء الإسلام ما هو عذرکم؟  
چه بسا جاهل در بسیاری موارد بهانه تراشی کند، اما شما ای علمای اسلام، چه عذر و بهانه‌ای دارید؟

قال أمير المؤمنين (ع) ما معناه: (كان رسول الله كالطبيب الدوار بأدويته)<sup>(۳)</sup>.  
امیر المؤمنین (ع) می فرماید: «رسول خدا (ص) همچون طبیب دوره‌گردی همراه با داروهایش بود»<sup>(۴)</sup>.

فهل أنتم مقتدون بسنة نبيكم ﷺ؟!!!! الناس نيام إذا ماتوا انتبهوا<sup>(۵)</sup>.

۱ - توبه: ۱۲۲.

۲ - شیخ طوسی در تهذیب روایت می کند: از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «زمین باقی نمی ماند مگر اینکه از ما اهل بیت عالمی باشد که حق را از باطل می شناسد» و فرمود: «تقیه فقط به این منظور قرار داده شد تا خون محفوظ بماند، پس اگر تقیه به حد ریختن خون برسد دیگر جایی برای تقیه نیست. به خدا سوگند اگر برای یاری دادن ما خوانده شوید خواهید گفت: ما یاری نمی کنیم و فقط تقیه می کنیم؛ و حال آنکه تقیه از پدر و مادران برای شما دوست داشتنی تر است. آنگاه که قائم قیام کند دیگر احتیاجی به درخواست کردن از شما در این خصوص ندارد». تهذیب الاحکام: ج ۶ ص ۱۷۳؛ وسائل الشیعه: ج ۱۶ ص ۲۳۵؛ جواهر الکلام: ج ۲۱ ص ۳۹۲.

۳ - قال أمير المؤمنين في إحدى خطبه وهو يصف الرسول ﷺ: (طبيب دوار بطبه قد أحكم مرأهه، وأحمى مواسمه، يضع ذلك حيث الحاجة إليه من قلوب عمي، وأذان صم، وأسنه بكم، متبع بدوائه مواضع الغفلة ومواطن الحيرة) نهج البلاغه بشرح محمد عبده: ج ۱ ص ۲۰۷.

۴ - امیر المؤمنین (ع) در یکی از خطبه‌هایش که رسول خدا (ص) را توصیف می کرد، می فرمود: «او (پیامبر) پزشکی است که با طب خویش پیوسته در گردش است، داروها و مرهم‌های خود را به خوبی آماده ساخته و ابزار داغ کردن را (برای سوزاندن زخم‌ها) تفتیده و گداخته کرده است، تا بر هر جا که نیاز داشته باشد، بگذارد؛ بر دل‌های کور، بر گوش‌های کر، بر زبان‌های گنگ. او با داروهای خویش بیماران غفلت‌زده و سرگشته را رسیدگی و درمان می کند». نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۱ ص ۲۰۷.

۵ - روي ذلك عن رسول الله ﷺ. لاحظ: فيض الغدير للمناوي: ج ۵ ص ۷۲، كما أنه روي عن علي أمير المؤمنين (ع) كما جاء ذلك في بحار الأنوار: ج ۴ ص ۴۳.

آیا شما به سیره و روش پیامبرتان اقتدا نموده‌اید؟ «مردم در خوابند، چون بمیرند، بیدار شوند»<sup>۱</sup>.

---

<sup>۱</sup> - چنین مطلبی از رسول خدا (ص) روایت شده است: به فیض الغدیر منداوی ج ۵ ص ۷۲ مراجعه نمایید. همچنین این مطلب در بحار الانوار ج ۴ ص ۴۳ از امیر المؤمنین (ع) روایت شده است.

## طالوت (ع)

قال تعالى: ﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَتَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿ فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ كَمَا مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةً غَلَبَتْ فِتْنَةُ كَثِيرَةٍ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿ فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿<sup>(۱)</sup>

حق تعالی می فرماید: (آیا آن گروه از سران بنی اسرائیل را پس از موسی ندیدی آنگاه که به یکی از پیامبران خود گفتند: برای ما پادشاهی منصوب کن تا در راه خدا پیکار کنیم. گفت: آیا نپندارید که اگر قتال بر شما مقرر شود از آن سر باز خواهید زد؟ گفتند: چرا در راه خدا نجنگیم در حالی که ما از سرزمینمان بیرون رانده شده ایم و از فرزندانمان جدا افتاده ایم؟! و چون پیکار بر آنها مقرر شد جز اندکی از آن روی برتافتند؛ و خدا به ستمکاران آگاه است \* پیغمبرشان به آنها گفت: خداوند طالوت را به عنوان پادشاه شما برگماشت. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد؟! در حالی که ما سزاوارتر از او به پادشاهی هستیم و به او دارایی چندانی داده نشده است! گفت: خدا او را بر شما برگزیده و بر دانش و نیروی بدنی او بیفزوده است، و خداوند پادشاهیش را به هر که بخواهد می دهد، که خداوند گشایندهی دانا است \* پیغمبرشان به آنها گفت: نشان پادشاهی او این است که تابوتی که سکینه و آرامش از جانب پروردگارتان و باقی ماندهی میراث خاندان موسی و خاندان هارون در آن است و

فرشتگان حملش می‌کنند، نزد شما خواهد آمد. در این، برای شما نشانه و آیتی است، اگر مؤمن باشید! \* چون طالوت سپاهش را به راه انداخت، گفت: خداوند شما را به جوی آبی می‌آزماید؛ هر که از آن بخورد از من نیست و هر که از آن نخورد یا تنها کف دستی بیاشامد از من است. همه جز اندکی از آن نوشیدند. چون او و مؤمنانی که همراهش بودند از نهر گذشتند، گفتند: امروز ما را توان جالوت و سپاهش نیست. آنانی که یقین داشتند که با خدا دیدار خواهند کرد، گفتند: به خواست خدا، چه بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار غلبه کند، که خدا با کسانی است که صبر پیشه می‌کنند \* چون با جالوت و سپاهش روبه‌رو شدند، گفتند: ای پروردگار ما! بر ما شکیبایی فرو ریز و گام‌های ما را استوار بدار و ما را بر کافران پیروز فرما! \* پس به خواست خدا ایشان را شکست دادند و داوود، جالوت را بکشت و خداوند به او پادشاهی و حکمت ارزانی داد، و از آنچه می‌خواست به او پیاموخت، و اگر خدا بعضی از مردم را به وسیله‌ی بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، قطعاً زمین تباه می‌شد، ولی خداوند صاحب فضل و کرم بر جهانیان است \* اینها آیات خداوند است که به راستی بر تو می‌خوانیم، و به راستی تو از فرستادگان هستی!'.<sup>۱</sup>

بعد موسی (ع) بمدة لیست بقصیرة تسلط جالوت الکافر وجنوده علی بنی اسرائیل، واستضعفوه و أخرجوهم من دیارهم، ولم یکن هذا التسلط الطاغوتی علی بنی اسرائیل إلا بسبب ضعف الأیمان والتقوی، وترك الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر، والركون إلى الحیاة الدنیا، وترك الجهاد والتمرد علی الأنبیاء والأوامر الإلهیة. وعوامل كثيرة أدت ببني إسرائيل إلى الرجوع لحالة شبيهة بحالتهم قبل بعث موسی (ع)، وهي حالة الخضوع والتسليم للطاغوت التي كان علاجها التیه فی صحراء سیناء. فشاء الله سبحانه أن يتسلط علی بنی اسرائیل جالوت وجنوده، لعل بعضهم یثوب إلى رشفه ویتوب إلى ربه، وتحصل حالة إصلاح فی جماعة بنی اسرائیل، کالتي حدثت فی صحراء سیناء فی سنين التیه الأربعین عندما نشأ جیل فی تلك الصحراء، وحمل كلمة لا إله إلا الله إلى أهل الأرض، وبالفعل فقد نشأ هذه المرّة فی بنی اسرائیل جیل صالح، وأمة ربانیة مجاهدة، وهم الثلاثمائة والثلاث عشر رجلاً الذین عبروا مع طالوت النهر، الفتنة التي امتحنهم الله بها لیری مدى التزامهم بالأوامر الإلهیة وطاعتهم لنبيهم ولطالوت القائد المعین من الله. كما نشأ فی بنی اسرائیل جماعة هم أقل أیماناً من هؤلاء النخبة، وهم الذین اغترفوا غرفة من النهر، ومن الضروري أن نعرف أنّ فتنة النهر كانت ضروریة لتمحيص المؤمنین، وإبراز المقربین وأهل الإخلاص منهم، ثم إنّها

كانت كبيرة حيث كان جنود بني إسرائيل في حالة عطش شديدة عند وصولهم إلى النهر، فالذين شربوا من الماء كانوا لا يريدون الهلاك عطشاً حسب زعمهم، فكانت الحياة عندهم أهم من طاعة الله، أما الذين لم يشربوا من الماء فكانوا يرون الهلاك عطشاً في طاعة الله خير من البقاء أحياء في معصية الله، بل كانوا على يقين أنّ الله سبحانه الذي نهاهم عن الشرب من هذا النهر سيبدلهم خيراً منه، ولم يكن سبحانه ليتركهم يهلكوا عطشاً. وهكذا نرى أنّ هؤلاء الثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً انتصروا على جالوت وجنوده حال عبورهم النهر.

مدت زمانی نه چندان کوتاه پس از موسی (ع) جالوت کافر و سپاهیانش بر بنی اسرائیل تسلط یافتند و ایشان را خوار و ضعیف شمرده، از شهر و دیار خود بیرون راندند، و این تسلط یافتن طاغوت بر بنی اسرائیل صورت پذیرفت نشد مگر به خاطر ضعف ایمان و تقوا، ترک کردن امر به معروف و نهی از منکر، متمایل شدن به زندگی این دنیا، ترک جهاد و سرپیچی از پیامبران و دستورات الهی. عوامل بسیاری دست به دست هم دادند تا بنی اسرائیل به وضعیتی شبیه آنچه پیش از بعثت موسی (ع) داشتند بازگردند؛ وضعیت ذلت و خواری و تسلیم شدن در برابر طاغوت که راه علاج آن سرگردانی در صحرای سینا بود. خداوند سبحان چنین اراده فرمود که جالوت بر بنی اسرائیل مسلط شود تا شاید برخی از ایشان به رشد و کمال خویش بازگردند و به سوی پروردگار خود توبه کنند و اصلاح در بنی اسرائیل حاصل شود؛ چنانکه در دوران چهل ساله‌ی سرگردانی در صحرای سینا چنین شد؛ هنگامی که نسلی تازه در آن صحرا نشو نما یافتند و کلمه‌ی لا اله الا الله را به سوی سایر اهل زمین بر دوش کشیدند. در عمل، این بار، نسلی صالح و امتی ربّانی و مجاهد پرورش یافت؛ همان سیصد و سیزده نفری که به همراه طالوت از رود گذشتند؛ و آزمایشی که خداوند آنها را با آن آزمود، برای این بود که میزان التزام آنها به دستورات الهی و پیرویشان از پیامبر خویش و طالوت فرمانده منصوب شده از جانب خداوند دیده شود. البته در بنی اسرائیل عده‌ای با ایمانی در مرتبه‌ی پایین‌تر از این گروه برگزیده نیز پرورش یافتند؛ همان کسانی که یک کف دست از آب برگرفتند. باید توجه داشته باشیم که آزمون رودخانه بسیار ضروری بود تا مؤمنان در بوته‌ی آزمایش گذاشته شوند و مقربان و اهل اخلاص از میانشان برجسته گردند. این آزمونی بسیار خطیر و دشوار بود؛ چرا که سپاهیان بنی اسرائیل هنگامی که به رودخانه رسیدند در عطش و تشنگی بسیار شدیدی بودند. آنها که از آب نوشیدند به پندار خودشان نمی‌خواستند از تشنگی هلاک شوند و در نظر آنها، زندگی از اطاعت از خداوند مهم‌تر بود! اما آنان که آب ننوشیدند کسانی بودند که هلاک شدن از تشنگی در

راه اطاعت از خداوند را بهتر از زنده ماندن در حالت معصیت خداوند می‌دیدند، و حتی یقین داشتند که آن خدای سبحانی که آنها را از نوشیدن این نهر آب نهی فرموده است حتما در عوض، جایگزین بهتری برایشان قرار خواهد داد و اینگونه نیست که او سبحان آنها را رها سازد تا از تشنگی هلاک گردند. به این ترتیب می‌بینیم که این سیصد و سیزده نفر با این وضعیت عبورشان از نهر، بر جالوت و سپاهیان‌ش پیروز شدند.

أما أولئك الذين شربوا من النهر، فإنهم هُزِموا وأحسوا بالوهن والضعف حال معصيتهم لله وأطاعتهم للهوى والشيطان، فلم يكن قولهم: (لا طاقة لنا اليوم بجالوت وجنوده) إلا تحصيل حاصل و إبراز للهزيمة التي انطوت عليها نفوسهم. اما آنها که از آب نوشیدند با معصیت خداوند که انجام دادند و پیروی‌شان از خواست نفس و شیطان، در هم کوبیده شدند و دچار سستی و ضعف گردیدند. گفتار آنها جز این نبود که (امروز ما را توان رویارویی با جالوت و سپاهیان‌ش نیست)؛ و این، چیزی جز به دست آمدن نتیجه‌ی از پیش حاصل شده، و آشکار و برجسته شدن شکست و هزیمتی که بر نفس‌هایشان چیره شده بود، نبود.

والتقى الجمعان، حزب الله بقيادة طالوت، وحزب الشيطان بقيادة جالوت. وكان جيش جالوت متفوقاً عدّة وعدداً، ولم يكن مع طالوت إلا القليل من المؤمنين الذين لم يشربوا من النهر والذين اغترفوا غرقت، وكان معه المنافقون الذين شربوا من النهر، وقبل أن تبدأ المعركة التجأ النخبة الإلهية والأمة الربانية إلى الله، وطلبوا منه الصبر والثبات والنصر، فأيدهم الله بنصره: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾<sup>(۱)</sup>، فقتل أحد هؤلاء المؤمنين المخلصين لله جالوت، فهزم الجمع وولوا الدبر، ونكص الشيطان على عقبه، وقال: ﴿إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ﴾<sup>(۲)</sup>، ولم يكن هذا العبد الصالح الذي قتل جالوت إلا داود (ع) الذي اصطفاه الله سبحانه بعد ذلك وجعله نبياً عظيماً وملكاً عادلاً، بعد أن كان مؤمناً مخلصاً لله ومجاهداً شجاعاً لا يخشى إلا الله ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلاً يَا جِبَالُ أَوْبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ ❖ أَنْ أَعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾<sup>(۳)</sup>.

دو گروه با هم رویارو شدند؛ حزب خداوند به رهبری طالوت و حزب شیطان به رهبری جالوت.

۱- الأنفال : ۱۷.

۲- الأنفال : ۴۸.

۳- سبأ : ۱۱.

سپاه جالوت از نظر تعداد و ساز و برگ جنگی برتر بود و همراه طالوت جز اندک گروهی از مؤمنانی که از نهر نوشیده بودند و کسانی که کف دستی نوشیده بودند، نبود. البته منافقینی که از جوی آب نوشیده بودند نیز همراه او بودند. پیش از آنکه پیکار آغاز گردد آن گروه برگزیده‌ی الهی و امت ربانی به خداوند پناهنده شدند و از او صبر، پایداری و پیروزی درخواست نمودند؛ پس خداوند نیز ایشان را یاری فرمود: (و آن هنگام که تیر می‌انداختی، تو تیر نمی‌انداختی، این خدا بود که تیر می‌انداخت)<sup>۱</sup>. یکی از این مؤمنان مخلص خداوند جالوت را کشت و سپاهیان از هم پاشید و پا به فرار گذاشتند و شیطان به عقب بازگشت و گفت: (من چیزی می‌بینم که شما نمی‌بینید)<sup>۲</sup>. این بنده‌ی شایسته‌ای که جالوت را هلاک نمود کسی نبود جز حضرت داوود (ع) که پس از آن خداوند سبحان او را برگزید و او را پیامبری بزرگ و پادشاهی عادل و دادگستر قرار داد؛ پس از آنکه مؤمنی مخلص برای خداوند و مجاهدی شجاع که از هیچ چیزی جز خداوند نمی‌ترسید، گردید: (و به راستی داوود را از جانب خود فضیلتی عطا کردیم، که: ای کوه‌ها و ای پرندگان، با او هم‌صدا شوید و آهن را برایش نرم گردانیدیم، \* که زره‌های بلند بسازو در بافتن زره اندازه‌ها را نگه دار، و کارهای شایسته کنید، که قطعاً من به آنچه انجام می‌دهید بینا هستم)<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> - انفال: ۱۷.

<sup>۲</sup> - انفال: ۴۸.

<sup>۳</sup> - سبأ: ۱۰ و ۱۱.



## عیسی (ع)

قال تعالى: ﴿وَأذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ﴿۱۶﴾ فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿۱۷﴾ قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ﴿۱۸﴾ قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ﴿۱۹﴾﴾<sup>(۱)</sup>.

(در این کتاب مریم را یاد کن، آنگاه که از خاندان خویش به مکانی شرقی، دوری گزید \* میان خود و آنان حجابی کشید. ما روح خود را نزدش فرستادیم و چون انسانی کامل، بر او نمودار شد \* مریم گفت: از تو به خدای رحمان پناه می‌برم اگر پرهیزگار نباشی \* گفت: من فقط فرستاده‌ی پروردگار تو هستم تا تو را پسری پاکیزه ببخشم)<sup>۲</sup>.

أرسل الله سبحانه وتعالى أحد الملائكة - وروي جبرائيل (ع) (۳) - ليهب لمريم (ع) الصديقة الطاهرة المنقطعة إلى الله صبياً مباركاً، فنفخ الملك عليها نفخة شاء الله أن يجعلها سبباً في تكوّن ذلك الجنين في رحم مريم (ع)، وخرجت من الدير لتلد ذلك الجنين المبارك، وجاءت به إلى قومها امتثالاً لأمر الله، وتكلم الوليد وهو في المهده، لتكون هذه المعجزة إشارة إلى عظمة هذا الوليد وبراءة أمه الطاهرة من اتهامات اليهود، وروي (۴): أنّ أمه أخذته إلى الناصرة أو إلى مصر، ثم عادت إلى الناصرة؛ لينشأ هناك بعيداً عن الحاكم الطاغية هيرودس الذي كان يريد قتله.

خداوند سبحان و متعال یکی از ملائکه او روایت شده است جبرئیل (ع)<sup>۱</sup> - را فرستاد تا به مریم (س) آن صدیقه‌ی طاهره‌ای که به سوی خداوند بریده بود، نوزادی مبارک عطا نماید. آن ملک نفخه‌ای بر مریم دمید که خداوند چنین اراده فرمود تا این دمیدن را سببی برای شکل‌گیری آن جنین در رحم مریم (س) قرار دهد. مریم از دیر خارج شد تا آن فرزند مبارک را به دنیا آورد و آنگاه در جهت گردن نهادن به فرمان خداوند آن نوزاد را به سوی قوم خود برد. آن مولود در گهواره سخن

<sup>۱</sup> - مریم: ۱۶-۱۹.

<sup>۲</sup> - مریم: ۱۶ تا ۱۹.

<sup>۳</sup> - راجع ما قاله المفسرون عند تفسيرهم للآيات أعلاه.

<sup>۴</sup> - راجع تفسير الآلوسي: ج ۶ ص ۹۶.

<sup>۵</sup> - به آنچه مفسران در تفسیر این آیات بیان نموده‌اند مراجعه نمایید.

گفت تا این معجزه اشاره‌ای باشد بر عظمت این نوزاد و برائت مادر پاک‌نهادش از تهمت‌های یهود. روایت شده است که مادرش (مریم (س)) آن حضرت را به ناصره یا مصر برد و سپس به ناصره بازگشت؛ تا در آنجا به دور از حاکم ستمگر هیرودیس - که در پی به قتل رسانیدن آن حضرت بود، بزرگ شود<sup>۱</sup>.

## بعث عیسی (ع)

### بعثت عیسی

كان علماء بني إسرائيل يحبون المال والدنيا، ولذا انكب الناس على طلب الدنيا والمال، وبدؤوا يتركون وصايا الأنبياء ﷺ وراء ظهورهم (إذا فسد العالم فسد العالم)، وكل شيء يفسد يصلحه الملح، ولكن إذا فسد الملح؟!  
 علمای بنی اسرائیل دنیا و مال دنیا را دوست می‌داشتند؛ از همین رو مردم نیز به دنیا و مال دنیا متمایل شده بودند و رفته رفته سفارشات پیامبران را به کناری می‌نهادند؛ «چون عالم فاسد شود، عالم فاسد می‌شود». هر چه بگنجد نمکش می‌زنند وای به روزی که بگنجد نمک!

وهكذا ظهر في المجتمع طبقات مترفون يشبعون حتى التخمته، ومساكين يتضورون جوعاً طيلة أيام السنة، عمال ومزارعون أنهكتهم الضرائب، ومع أنهم كانوا يعملون كثيراً كانوا لا يكادون يأكلون إلا القليل. أناس يعملون ولا يأكلون، وآخرون يأكلون ولا يعملون، وعلماء مترفون لا يهتمون بتغيير تلك الأوضاع الفاسدة.  
 به این ترتیب در جامعه، طبقاتی مرفه و درناز و نعمت‌پدید آمدند که از فرط سیری به حد انفجار رسیده بودند، و در مقابل، بینوایانی که در طول سال از فرط گرسنگی به خود می‌پیچیدند. مالیات‌ها کمر کارگران و کشاورزان را شکسته بود؛ با اینکه بسیار کار می‌کردند جز اندکی نصیبشان نمی‌شد. گروهی کار می‌کردند و نمی‌خوردند و در مقابل، گروهی دیگر می‌خوردند و کار نمی‌کردند؛ و عالمان نازپرورده نیز برای تغییر این اوضاع فاسد تلاشی نمی‌کردند.

<sup>۱</sup> - مراجعه کنید به تفسیر آلوسی: ج ۶ ص ۹۶.

وفي ظل تلك الأجواء الملبدة بالغيوم بُعث عيسى (ع) ليقول للناس من كان يريد أن يتبعني فليستعد للموت والصلب، إنها دعوة إلى الثورة.  
در چنین فضای سست و رخوت آلودی عیسی (ع) برانگیخته شد تا به مردم بگوید: هر که می خواهد مرا پیروی آماده‌ی مرگ و به صلیب کشیده شدن باشد؛ و این، یعنی دعوت به قیام و انقلاب.

روي عنه (ع) أنه قال: (لا تخافوا الذين يقتلون الجسد، ولا يقدرّون أن يقتلوا النفس، بل خافوا الذي يقدر أن يهلك الجسد والنفس معاً في جهنم)<sup>(۱)</sup>. وكان (ع) يعلم أنه لا يستطيع تغيير كثير من الفساد في ذلك الوقت، ولكن ليس أقل من إيقاع صدمة في ذلك المجتمع، بل وفي تاريخ الإنسانية على هذه الأرض، وانتظار النتائج الكبيرة في المستقبل سواء القريب بعد رفعه إلى السماء أو البعيد بعد عودته في القيامة الصغرى، أي زمن ظهور الإمام المهدي محمد بن الحسن العسكري (ع).  
از عیسی (ع) روایت شده است که فرمود: «از کسانی که بدنتان را می‌کشند و توانایی کشتن نفس و جانتان را ندارند نهراسید! از کسی بترسید که می‌تواند جسم و جانتان را با هم در دوزخ هلاک سازد»<sup>۲</sup>. آن حضرت (ع) می‌دانست که در آن زمان نمی‌تواند بسیاری از امور فاسد را تغییر دهد، اما حداقل می‌توانست ضربه‌ای بر آن جامعه‌ی فاسد وارد کند، و حتی بر تاریخ انسانی در روی این زمین، و چشم انتظار نتایجی بزرگ در آینده باشد؛ چه در آینده‌ی نزدیک یعنی پس از صعودش به آسمان و چه آینده‌ی دور یعنی پس از بازگشتش در قیامت صغری، یعنی زمان ظهور امام مهدی محمد بن الحسن العسكري (ع).

بُعث عيسى (ع) إلى بني إسرائيل وغيرهم، ولكن شريعته لم تكن ناسخة إلا لشريعة موسى (ع)، وهناك عدّة أسباب لهذا النسخ.  
عیسی (ع) به سوی بنی اسرائیل و سایر مردمان مبعوث شد، ولی دینش فقط شریعت موسی (ع) را منسوخ نمود و این نسخ کردن دلایلی داشت؛

<sup>۱</sup> - إنجيل متى الإصحاح : ۲۸.

<sup>۲</sup> - إنجيل متى: اصحاح ۲۸.

منها: إِنَّ بَعْضَ الْأَحْكَامِ فَرَضْتُ عَلَى الْيَهُودِ بِمَا يَنْسَبُ حَالَهُمْ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ الَّذِي بَعَثَ فِيهِ مُوسَى (ع) إِلَى وَقْتِ بَعَثِ عِيسَى (ع)، كَمَا أَنَّ بَعْضَ الْمَحْرَمَاتِ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَتْ بِسَبَبِ ظَلْمِهِمْ وَجَرَّاتِهِمْ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَاسْتِخْفَافِهِمْ بِالتَّشْرِيْعِ، فَخَفَضْتُ عَنْهُمْ بَيْعَةَ عِيسَى (ع)، قَالَ تَعَالَى: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴾<sup>(۱)</sup>.

از جمله: برخی از احکام متناسب با شرایطی که یهود در زمان بعثت موسی (ع) تا هنگام بعثت عیسی (ع) داشتند بر آنها واجب شده بود همان طور که علت برخی محرمات بر بنی اسرائیل، ظلم و ستم آنها و جسارتشان بر پیامبران و کوچک شمردن شریعت بود، و با برانگیخته شدن عیسی (ع) در موردشان تخفیف داده شد: (و بر یهود حرام کردیم هر حیوان ناخن داری را، و از گاو و گوسفند پیه آن دو را جز آنچه بر پشت یا روده‌ی آنها است یا به استخوانشان چسبیده باشد. به سبب ظلم و ستمکاریشان اینچنین کیفرشان دادیم، و به راستی که ما راست گویانیم)<sup>۲</sup>.

ولعل أهم أسباب نسخ وتجديد شريعة موسى (ع)، أنّ علماء اليهود غيروا الشريعة وحرّموا ما أحل الله وأحلوا ما حرم الله، تبعاً لأهوائهم الشخصية وتخرصاتهم العقلية، وربما إرضاء لبعض الطواغيت الذين تسلطوا عليهم في بعض الأحيان كما جاء في بعض الروايات<sup>(۳)</sup>، فعاد السامري وعاد العجل، ولكن هذه المرة باسم جديد وهيئة جديدة، عاد السامري بعلماء بني إسرائيل، وعاد العجل بتحريف الأحكام الشرعية.

و شاید مهم‌ترین دلیل منسوخ و تجدید شدن شریعت موسی (ع) این بود که علمای یهود دین را تغییر داده، آنچه خدا حلال کرده بود را حرام و آنچه خدا حرام کرده بود را حلال نموده بودند؛ و این به سبب پیروی از خواست‌های نفسانی و بافته‌های عقلی‌شان و چه بسا در پاره‌ای موارد همان طور

۱- الأنعام: ۴۶.

۲- انعام: ۱۴۶.

۳- عن محمد بن منصور، قال: (سألته عن قول الله عز وجل: "وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ"، قال، فقال: هل رأيت أحداً زعم أن الله أمر بالزنا وشرب الخمر أو شئ من هذه المحارم؟ فقلت: لا، فقال: ما هذه الفاحشة التي يدعون أن الله أمرهم بها؟ قلت: الله أعلم ووليه، قال: فإن هذا في أئمة الجور، ادعوا أن الله أمرهم بالانتقام بقوم لم يأمرهم آل له بالانتقام بهم، فرد الله ذلك عليهم فأخبر أنهم قد قالوا عليه الكذب وسمى ذلك منهم فاحشة) الكافي: ج ۱ ص ۳۷۳ باب من ادعى الإمامة وليس لها بأهل ح ۹.

که در برخی روایات آمده است<sup>۱</sup> - برای راضی نگه داشتن طاغوت‌هایی که بر آنها مسلط شده بودند، بوده باشد. به این ترتیب سامری و گوساله دوباره پدیدار شدند؛ اما این بار با نام و سیمایی جدید: سامری در قالب علمای بنی اسرائیل و گوساله در قالب تحریف احکام شریعت، بازگشتند.

ومع أنّ كثيراً من الأنبياء ﷺ بعثوا للحفاظ على شريعة موسى (ع) وحفظها من التحريف لكن التيار المنحرف أو قل التيار السامري أخذ يسيطر على دفة القيادة وأقصى الأنبياء ﷺ، وطردها إلى البراري والقفار، وقتل كثير منهم قبل بعث عيسى (ع)، كزكريا (ع) الذي قتله اليهود أنفسهم، ويحيى (ع) الذي قتلوه بتركهم الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، وخضوعهم للطاغوت والركون له فقبض الحاكم الطاغية (هيرودس) على يحيى (ع) وسجنه مدة ليست بقصيرة قبل أن يقتله، ولم يحرك العلماء اليهود ساكناً، بل استقبل كثير منهم هذا الحدث بفرح كبير، ومع أنهم يرون في الحاكم الجائر طاغوتاً ورجساً، يتنجسون بمجرد الدخول في قصره كانوا لا يتورعون عن التعاون معه لقتل أحد الأنبياء ﷺ، أو العلماء العاملين المجاهدين؛ لأنّ الأنبياء ﷺ متى استتبت لهم الأمور لن يرضوا دون استئصال الطواغيت وإقامة الحكومة الإلهية على الأرض، وبالتالي ذهاب سلطة الطاغوت وحكومته وذهاب سلطة ومكانة العلماء غير العاملين الذين حرفوا الشريعة وصوروا أنفسهم ورثة الأنبياء والأوصياء ﷺ، طلباً لمكانتهم في قلوب الناس، ولهذا فمن الطبيعي أن يكون أول من يعادي عيسى (ع) الطواغيت وعلماؤ الدين في بني إسرائيل، الذين كانوا يدعون أنّهم ينتظرون بعثه لهم لينصروه، ولكن عندما بعث وجدوه يقول: (خادمي يداي، ودابتي رجلاي، وفراشي الأرض، ووسادي الحجر، ودفتي في الشتاء مشارق الأرض، وسراجي بالليل القمر، وإدامي الجوع، وشعاري الخوف، ولباسي الصوف، وفاكهي وريحانتي ما أنبتت الأرض للوحوش والأنعام، أبيت وليس لي شيء، وأصبح وليس لي شيء، وليس على وجه الأرض أحد أغنى مني)<sup>(۲)</sup>.

با وجود اینکه پیامبران بسیاری (علیهم السلام) برای محافظت از شریعت موسی (ع) و جلوگیری از تحریف آن مبعوث شدند اما مکتب انحرافی — یا همان مکتب سامری — رفته رفته زمام

۱ - از محمد بن منصور روایت شده است: از ایشان (امام صادق) (ع) در مورد این سخن خداوند متعال سؤال کردم: «وَأِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آيَاتَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحِشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (چون کار زشتی کنند، گویند: پدران خود را نیز چنین یافته‌ایم و خداوند ما را به آن فرمان داده است. بگو: خدا به زشت کاری فرمان نمی‌دهد! آیا آنچه از آن آگاهی ندارید به خداوند نسبت می‌دهید؟!)، فرمود: «آیا تا به حال کسی را دیده‌ای که بگوید خدا مرا به نوشیدن شراب و انجام زنا و اعمال حرامی از این دست امر کرده است؟» گفتم: خیر. فرمود: «پس این عمل زشتی که ادعا می‌کنند خدا آنان را به انجام آن فرمان داده است، چیست؟» گفتم: خدا و ولی او داناتر است. فرمود: «این آیه در مورد ائمه جور و ستم است. آنها ادعا می‌کنند که خدا آنها را به سرپرستی قومی گذاشته، در حالی که آنها را به سرپرستی منصوب نکرده است و خداوند اینگونه جواب‌شان را می‌دهد و این عمل آنها را فاحشه (عمل زشت) می‌نامد». کافی: ج ۱ ص ۳۷۳ باب «کسی که ادعای امامت کند در حالی که شایسته‌اش نباشد» ح ۹.

۲- قصص الأنبياء للجزائري: ص ۴۶۰، عدة الداعي: ص ۱۰۷، بحار الأنوار: ج ۱۴ ص ۲۳۹.

امور را به دست می‌گرفت و پیامبران الهی را از صحنه دور می‌ساخت و آنها را به بیابان‌ها و سرزمین‌های خشک و بی‌آب و علف طرد می‌نمود، و بسیاری از ایشان پیش از بعثت عیسی (ع) را به قتل رسانیدند؛ همچون زکریا (ع) که خود یهود وی را کُشتند و یحیی (ع) که آنها با ترک کردن امر به معروف و نهی از منکر و گُرنش در برابر طاغوت و متمایل شدن به سویش به کشتنش دادند؛ حاکم ستمگر (هیرودوس) یحیی (ع) را دستگیر و مدتی طولانی پیش از به قتل رسانیدنش به زندان انداخت؛ اما عالمان یهود هیچ حرکتی نکردند و حتی بسیاری از ایشان با شادی فراوان از این واقعه استقبال نمودند؛ با اینکه آنها آن حاکم ستمگر را طاغوت و نجس می‌دانستند و اعتقاد داشتند که به محض ورود به قصرش نجس می‌شوند! اما در عین حال از همکاری با او برای کشتن یکی از انبیا (علیهم السلام) یا عالمان عامل مجاهد، هیچ ایایی نداشتند! چرا که اگر شرایط برای پیامبران فراهم می‌شد جز به ریشه کن کردن طاغوت‌ها و برپایی حکومت الهی بر زمین رضایت نمی‌دادند، که در نتیجه، از بین رفتن سلطه‌ی طاغوت و حکومتش و از بین رفتن سلطه و جایگاه علمای بی‌عملی که دین و شریعت را تحریف نموده و برای کسب جایگاهی در دل‌های مردم، خود را وارثان انبیا و اوصیا جا زده بودند، به دنبال می‌داشت. پس طبیعی بود که اولین دشمنان عیسی (ع) طاغوتیان و عالمان بی‌عمل بنی اسرائیل که ادعا می‌کردند آنها منتظر بعثت او هستند تا یاری‌اش نمایند، باشند. اما هنگامی که آن حضرت (ع) مبعوث شد، او را چنین دیدند که می‌فرماید: «خدمتکارم دستانم، مرکبم پاهایم، زمین بسترم، و سنگ بالشم است. گرم کننده‌ام در زمستان قسمت‌های شرقی زمین، چراغم در شب، ماه، نان خورشتم، گرسنگی، جامه‌ی زیرینم، ترس، لباسم، پشمین، میوه و سبزی‌ام، آنچه زمین برای چهار پایان و وحوش می‌رویاند، می‌باشد. شب را به سر می‌آورم در حالیکه چیزی ندارم و صبح می‌کنم در حالیکه چیزی ندارم و حال آنکه بر روی زمین کسی از من بی‌نیازتر نیست»<sup>۱</sup>.

وجدوه يدعوهم للزهد في هذه الدنيا، وتحمل الدعوة إلى الله. وهذا يؤدي بهم إلى الاصطدام بالطواغيت وأعدائهم الذين يعارضون الدعوة إلى الله.  
 او را چنین دیدند که آنها را به زهد در این دنیا و بردوش کشیدن دعوت به سوی خدا فرامی‌خواند؛ که این، آنها را به رویارویی با طاغوت‌ها و اعدان و انصارشان که با دعوت به سوی خدا مخالفت

<sup>۱</sup> - قصص انبیا جزایی: ص ۴۶۰ ؛ عدة الداعی: ص ۱۰۷ ؛ بحار الانوار: ج ۱۴ ص ۲۳۹.

می‌ورزیدند، می‌کشاند.

وجدوه يدعو أتباعه للاستعداد للموت، وتحمل القتل في سبيل الله، وتحمل المصاعب في طريق الدعوة إلى الله.  
او را چنین دیدند که ایشان را به پیروی از خود با آمادگی برای مرگ و تحمل قتل در راه خدا و مصیبت‌ها در راه دعوت به سوی خدا، فرامی‌خواند.

وجدوه يجلس مع الخاطئين وجُبات الضرائب ليصلحهم، إذا فعيسى (ع) لم يأت ليعزز مكانة العلماء غير العاملين وسلطتهم ويعظم قدرهم ويمدهم في طغيانهم، بل جاء ليفضحهم بعلمه وزهده في هذه الدنيا.  
او را چنین دیدند که با خطاکاران و باجگیران همنشین می‌شد تا ایشان را اصلاح نماید؛ بنابراین عیسی (ع) نیامده بود تا عالمان بی‌عمل و سلطه‌شان را عزّت و منزلتشان را فزونی بخشد و آنها را در طغیان و سرکش‌ی‌شان یاری دهد، بلکه آمده بود تا با علم خود و زهد و بی‌رغبتی‌اش در این دنیا رسوایشان سازد.

فأخذ علماء بني إسرائيل يتكلمون عليه، ويتهمونه بشتى الاتهامات الباطلة، وجاءه تلاميذه وقالوا له: (أتعرف أنّ علماء اليهود استاءوا عندما سمعوا كلامك هذا)، فأجابهم (ع): (اتركوهم هم عميان قادة عميان، وإذا كان الأعمى يقود الأعمى سقطا معاً في حفرة)<sup>(۱)</sup>.  
پس علمای بنی اسرائیل شروع به بدگویی علیه وی نمودند و به او انواع تهمت‌های ناروا را روا داشتند. شاگردان آن حضرت به نزدش می‌آمدند و می‌گفتند: «آیا می‌دانی که علمای یهود چون این گفتار شما را می‌شنوند رنجیده و دلگیر می‌گردند؟» وی (ع) ایشان را پاسخ می‌فرمود: «رهایشان کنید! آنها کورانی هستند پیشوای کورانی دیگر! و چون کوری عصاکش کوری دیگر شود هر دو با هم در چاه سقوط خواهند نمود»<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> - إنجيل متى / الإصحاح : ۱۴ - ۱۵.

<sup>۲</sup> - انجيل متى - اصحاح ۱۴ و ۱۵.

وهكذا كانت جبهة الباطل المواجهة لعيسى (ع) واسعة تضم علماء بني إسرائيل والشعب اليهودي الذي استخفوه بادعاءاتهم الباطلة، والحاكم الكافر بيلاطس وجنوده، ولعل بعضهم يستغرب وله الحق في ذلك إذا علم أن عداء العلماء غير العاملين من بني إسرائيل لعيسى (ع) كان أشد من عداء بيلاطس الحاكم الجائر وجنوده، ولهذا أخذ عيسى (ع) يبين خطأ هؤلاء العلماء غير العاملين على رؤوس الأَشهاد.

و به این ترتیب جبهه‌ی باطل در مواجهه با عیسی (ع) بسیار گسترده بود؛ این جبهه علمای بنی اسرائیل، قوم یهود که با ادعاهای باطل او را کوچک می‌شمردند، و حاکم کافر پیلاطس و سپاهیانش را شامل می‌شد. چه بسا برخی متحیر می‌شدند و حق هم داشتند چرا که درمی‌یافتند دشمنی و عداوت عالمان بی‌عمل بنی اسرائیل با عیسی (ع) بسیار بیشتر از دشمنی پیلاطس — حاکم ستمکار — و سربازانش با آن حضرت بود؛ به همین دلیل عیسی (ع) در برابر دیدگان همگان شروع به بیان انحرافات این عالمان بی‌عمل می‌نمود.

قال (ع) مخاطباً الناس وتلاميذه: (معلمو الشريعة و الفريسيون على كرسي موسى جالسون، فافعلوا كل ما يقولونه لكم و اعملوا به، ولكن لا تعملوا مثل أعمالهم، لأنهم يقولون ولا يفعلون، يحزمون أحمالاً ثقيلة شاقة الحمل ويلقونها على أكتاف الناس، ولكنهم لا يحركون إصبعاً تعينهم على حملها، وهم لا يعملون عملاً إلا ليشاهدهم الناس، يجعلون عصائبهم عريضة على جباههم وسواعدهم ويطولون أطراف ثيابهم ويحبون مقاعد الشرف في الولايم ومكان الصدارة في الجامع والتحيات في الأسواق وأن يدعوهم الناس يا معلم ... الويل لكم يا معلمو الشريعة والفريسيون المرءون تغلقون ملكوت السماوات في وجوه الناس، فلا أنتم تدخلون ولا تتركون الداخلين يدخلون، الويل لكم يا معلمي الشريعة والفريسيون المرءون تأكلون بيوت الأراامل وأنتم تظهرون أنكم تطيلوا الصلاة سينالكم أشد العقاب، الويل لكم أيها القادة العميان! تقولون من حلف بالهيكل لا يلتزم بيمينه، ولكن من حلف بذهب الهيكل يلتزم بيمينه، فأیما أعظم أيها الجهال العميان الذهب أم الهيكل الذي قدس الذهب؟ ... الويل لكم يا معلمي الشريعة والفريسيون المرءون تعطون العشر من النعنع والصعتر والكمون ولكنكم تهملون أهم ما في الشريعة: العدل والرحمة والصدق ...) (١).

وی (ع) مردم و شاگردان خود را مخاطب قرار داده، فرمود: « ۲ کاتبان و فریسیان بر کرسی موسی



نشسته‌اند. ۳ پس هرآنچه به شما گویند، نگاه دارید و به جا آورید، لیکن مثل اعمال ایشان مکنید؛ زیرا آنها می‌گویند ولی انجام نمی‌دهند. ۴ زیرا بارهای گران و طاقت‌فرسا را می‌بندند و بر دوش مردم می‌نهند ولی خود نمی‌خواهند آنها را حتی به یک انگشت حرکت دهند. ۵ و عملی به جا نمی‌آورند مگر برای آنکه مردم آنها را ببینند. دستارهای خود را عریض بر پیشانی‌ها و بازوانشان می‌بندند و دامنه‌های قبای خود را پهن می‌سازند، ۶ و بالا نشستن در ضیافت‌ها و کرسی‌های صدر در کنیسه‌ها را دوست می‌دارند، ۷ و تعظیم‌ها در کوچه‌ها را و اینکه مردم ایشان را استاد و معلم بخوانند.... ۱۳ وای بر شما ای معلمان شریعت و فریسیان ریاکار که در ملکوت آسمان‌ها را به روی مردم می‌بندید؛ نه خود داخل می‌شوید و نه داخل شوندگان را رها می‌کنید تا داخل شوند. ۱۴ وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار؛ خانه‌های بیوه‌زنان را می‌بلعید و از روی ریا نماز را طولانی می‌کنید؛ از شدیدترین عذاب‌ها را خواهید چشید. ۱۶ وای بر شما ای راهنمایان کور دل! می‌گویید: هر که به هیكل قسم خورد سوگندش را اعتباری نیست، لیکن هر که به طلای هیكل قسم خورد باید وفا کند. ۱۷ ای نادانان و نابینایان! کدام برتر است؟ طلا یا هیکلی که طلا را مقدس می‌سازد؟! .... ۲۳ وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار! که نعناع، سَعتر و زیره را عَشْر می‌دهید، اما مهم‌ترین احکام شریعت، یعنی عدل، رحمت و صدق را اهمال می‌ورزید....»<sup>۱</sup>.

وحقیقٌ بنا أن نتدبر هذه الكلمات، فربما هي وجهت في يوم من الأيام إلى بني إسرائيل وعلماؤهم، ولعلها اليوم موجهة لنا.

شایسته است در این جملات تدبر و اندیشه کنیم؛ هر چند روزی روزگاری مخاطب آن بنی اسرائیل و علمایش بوده، اما چه بسا که امروز روی سخنش با ما باشد!

ومع الأيام كثر أتباع عيسى (ع)، وهم كأتباع أي نبي من الفقراء والمستضعفين، أو حسب ما يسميهم أعداء الأنبياء: ﴿أَرَأَيْتُمْ بَادِيَ الرَّأْيِ﴾<sup>(۲)</sup>.  
با گذشت روزها پیروان عیسی (ع) بیش تر شدند و آنها همانند پیروان سایر پیامبران، از بینوایان و

<sup>۱</sup> - انجیل متی - اصحاح ۲۳.

<sup>۲</sup> - قال تعالى مبيناً ما قيل لعبدہ ونبيہ نوح (ع): (فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ أَتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِرَأْيِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ) هود: ۲۷، وقال عز وجل: (قَالُوا أَنْؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ ... ) الشعراء: ۱۱۱.

مستضعفان بودند، یا همان گونه که دشمنان انبیا ایشان را می‌نامند: (فرومایگان قوم ما، افراد ضعیف‌الرأی)<sup>۱</sup>.

وأخذ علماء بني إسرائيل يتآمرون على قتل عيسى (ع) بحجة أنه يدعي الملك. وكثر أتباعه وهذا يؤدي إلى أن الرومان سيهاجمون الشعب اليهودي ويقضون عليه، وبالتالي قرّر رئيس علماء اليهود أن قتل عيسى (ع) وهلاكه أفضل من هلاك الشعب كلّ، فبحجة المحافظة على الشعب يجب أن يقتل عيسى (ع)!!

علمای بنی اسرائیل شروع به توطئه برای قتل عیسی (ع) نمودند با این بهانه که او مدعی پادشاهی است و پیروانش فراوان شده‌اند و این باعث می‌شود رومی‌ها قوم یهود را مورد هجوم قرار دهند و کار را بر ایشان یکسره نمایند. بنابراین بزرگ علمای یهود چنین مقرر داشت که کشته شدن عیسی (ع) و هلاکت او بهتر از کشته شدن همه‌ی مردم می‌باشد؛ پس به دلیل محافظت از مردم، واجب است عیسی (ع) کشته شود!!

وهذا هو الميزان العدل!! وهذا هو الحق بنظر هؤلاء المنكوسين الظلمة قتلت الأنبياء، الذين يرون المنكر معروفاً، فلكي لا يعكر صفو حياتهم الرومان، ولا تتعرض مصالحهم وحياتهم للخطر، يجب أن يقتل عيسى(ع) ويخنق الحق ويطفأ النور، وليستبد الطاغوت والظلم والظلام، فالمهم أن يبقى علماء بني إسرائيل غير العاملين أحياء، ﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمَنْ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْجَحِجِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾<sup>(۲)</sup>. وحاولوا بكل طريقة أن يغروا به لقيصر حاكم الرومان وعامله بيلاطس وأتباعه اللعناء ليقتلوه!! ولأنهم جنباء لم يكونوا أهلاً لاستيعاب شجاعة هذا النبي العظيم، جاء في الإنجيل: (حين أذن ذهب الفريسيون وتشاوروا لكي يصطادوه بكلمة فأرسلوا إليه تلاميذهم من الهيروديسيين، قائلين يا معلم نعلم إنك صادق، وتعلم طريق الله بالحق ولا تبالي بأحد لأنك لا تنظر إلى وجوه الناس، فقل لنا ماذا تظن أيجوز أن تعطى الجزية لقيصر أم لا؟ فعلم يسوع خبثهم وقال: لماذا تجبروني يا مرءون أروني معاملة الجزية فقدموا له ديناراً فقال: لهم لمن هذه الصورة والكتابة

<sup>۱</sup> - حق تعالی آنچه به بنده و پیامبرش نوح (ع) گفته شد را حکایت می‌فرماید: «(مهمتران قومش که کافر بودند گفتند: ما تو را جز انسانی همانند خویش نمی‌بینیم، و نمی‌بینیم که جز فرومایگان قوم ما، افراد ضعیف‌الرأی از تو متابعت کنند، و نمی‌بینیم که شما را بر ما فضیلتی باشد، بلکه شما را دروغ‌گو پنداریم)» هود: ۲۷. حق تعالی می‌فرماید: «(گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم و حال آنکه فرومایگان از تو پیروی کرده‌اند؟)» شعرا: ۱۱۱.

<sup>۲</sup> - البقرة: ۹۶.

قالوا له: لقيصر. فقال لهم أعطوا إذن مال قيصر لقيصر ومال الله لله، فلما سمعوا تعجبوا وتركوه ومضوا<sup>(۱)</sup>.

این همان میزان عدالت است!! در نظر این وارونه‌شدگان ظلمت و تاریکی به قتل رسانیدن انبیا، حق می‌باشد؛ همان کسانی که منکر را معروف می‌بینند. برای اینکه زندگی زیبایشان توسط رومی‌ها تیره و تار و به مصالح‌شان تعرّضی نگردد و زندگی‌شان به خطر نیفتد، باید عیسی (ع) کشته شود و حق از بین رود و نورش خاموش گردد و حکومت مستبدانه‌ی طاغوت و ظلم و سیاهی ادامه یابد. آنچه اهمیت دارد، زنده ماندن عالمان بی‌عمل بنی اسرائیل می‌باشد: (آنان را آزمندترین مردم به زندگی این جهانی، و حتی از مشرکان حریص‌تر خواهی یافت، و بعضی از کافران دوست دارند هزار سال در این دنیا زیست کنند، در حالی که حتی اگر چنین عمری به آنها داده شود، عذاب خدا را از آنان دور نخواهد ساخت، که خدا به آنچه انجام می‌دهند بینا است)<sup>۲</sup>. به هر طریقی که شده قیصر روم و عاملش پیلاطس ملعون و پیروانش را فریفتند تا آن حضرت را به قتل برسانند و از آنجا که جماعتی ضعیف النفس و ترسو بودند تاب مقابله‌ی مستقیم با شجاعت آن پیامبر بزرگوار را نداشتند. در انجیل آمده است: «۱۵ پس فریسیان رفته، شورا نمودند که چطور او را با گفتاری گرفتار سازند. ۱۶ و شاگردان خود را با هیرودیسیان نزد وی فرستاده، گفتند: استاد! می‌دانیم که صادق هستی و طریق خدا را به راستی تعلیم می‌نمایی و از کسی هراسی نداری؛ زیرا که به ظاهر مردم نمی‌نگری. ۱۷ پس به ما بگو رأی تو چیست: آیا جزیه دادن به قیصر روا است یا نه؟ ۱۸ عیسی خباثت ایشان را درک کرده، گفت: ای ریاکاران! چرا مرا وامی‌دارید؟ ۱۹ سگه‌ی جزیه را به من بنمایید. ایشان دیناری نزد وی آوردند. ۲۰ به ایشان گفت: این صورت و نوشته از آن کیست؟ ۲۱ به او گفتند: از آن قیصر. به ایشان گفت: مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا! ۲۲ چون ایشان شنیدند، متعجب شدند و او را واگذارده، برفتند»<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> - إصحاح متی : ۲۲.

<sup>۲</sup> - بقره: ۹۶.

<sup>۳</sup> - انجیل متی: اصحاح ۲۲.

وهكذا كانوا يريدون منه أن يقول بشكل صريح وعلى رؤوس الأَشهاد أنه يحرم دفع الضرائب لحكومة القيصر اللعين، ليقعوه بيد هذا الطاغوت وأرجاسه اللعناء. هذا وهم دفعوا الضرائب لقيصر وأفتوا للشعب بجواز دفعها لقيصر مع أنها تقوي حكومة الطاغوت، فكانوا عبيداً للطاغوت، وانطوت نفوسهم على الجبن بسبب حبهم للحياة وحرصهم عليها.

آنها چنین می خواستند که آن حضرت به صورت صریح و در برابر همگان پرداخت مالیات به قیصر ملعون را تحریم کند تا به این ترتیب وی را در چنگال طاغوت و یاران ملعونش گرفتار سازند.

این در حالی بود که آنها خودشان مالیات می دادند و به مردمان نیز فتوای جایز بودن پرداخت مالیات به قیصر را صادر کرده بودند؛ با اینکه این مالیات باعث تقویت حکومت طاغوت می شد. اینان بندگان حقیر طاغوت بودند و به خاطر دنیادوستی شان و حرصی که به دنیا داشتند، وجودشان مالا مال از ترس شده بود.

أما جواب عيسى (ع) فمعناه: لا تعطوا الجزية لقيصر؛ لأنَّ الصورة والكتابة على الدينار ليس لها قيمة إنما القيمة للذهب الذي سبك منه الدينار والذهب لله، وعلى كل حال في النهاية اعتقل علماء بني إسرائيل عيسى (ع).

اما معنای فرمایش حضرت عیسی (ع) این بود: به قیصر مالیات ندهید؛ چرا که نقش و نگاشته‌ای که بر روی سکه است ارزشی ندارد و تنها دلیل ارزشمند بودن سکه، طلائی است که از آن ضرب شده و طلا از آن خداوند است. به هر حال، در نهایت، علمای بنی اسرائیل، عیسی (ع) را دستگیر کردند.

وجاء في الإنجيل إتهم بصقوا في وجهه الشريف، وضربوه وأهانوه، واتهموه أنه يجدف ويكذب على الله سبحانه، ثم سلموه إلى بيلاطس، واتهموه أنه يدعي الملك ويهدد الإمبراطورية الرومانية، وطلبوا من بيلاطس قتله وصلبه وألحوا عليه بذلك.

در انجیل آمده است که آنها به صورت شریف آن حضرت آب دهان انداختند، او را مضروب ساختند، و به وی اهانت و او را متهم به کفرگویی و دروغ بستن به خدا نمودند و سرانجام به پیلاطس تحویل دادند. آن حضرت را متهم کردند که ادعای پادشاهی دارد و امپراطوری روم را تهدید می کند و از پیلاطس خواستند که وی را بکشد و بر صلیبش کشد، و بر این کار اصرار

ورزیدند.

ورد في الإنجيل: (وقام الحضور كلهم وجاءوا بيلاطس وأخذوا يتهمونه ويقولون: وجدنا هذا الرجل يثير الفتنة في شعبنا، ويمنعه أن يدفع الجزية إلى قيصر، ويدعي أنه المسيح الملك) فسأله بيلاطس (أنت ملك اليهود؟)، فأجاب: (أنت قلت)، فقال بيلاطس لرؤساء الكهنة والجموع: (لا أجد جرمًا على هذا الرجل)، لكنهم أصرّوا على قولهم: (أنه يثير الشعب بتعليمه في اليهودية كلها من الجليل إلى هنا)<sup>(۱)</sup>.

در انجيل آمده است: « ۱ پس تمام جماعت ایشان برخاسته، او را نزد پیلاطس بردند. ۲ و اتهام بر او آغاز نموده، گفتند: این شخص را یافته‌ایم که آشوبی در قوم ایجاد می‌کند و از دادن جزیه به قيصر منع می‌نماید و می‌گوید که خود، مسیح پادشاه است. ۳ پس پیلاطس از وی پرسیده، گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ او در جواب وی گفت: تو اینطور گفتی. ۴ آنگاه پیلاطس به رؤسای کهنه و جمیع قوم گفت: گناهی در این شخص نمی‌یابم. ۵ ایشان اصرار نموده، گفتند: او با تعلیماتش مردم را در تمام یهودیه می‌شوراند؛ از جلیل گرفته تا اینجا»<sup>۲</sup>

وعندما أراد بيلاطس الحاكم الجائر إطلاق صراحه في عيد الفصح، رفض علماء اليهود والشعب الذي استخفوه وطلبوا أن يطلق أحد القتلة بدلاً عنه وألحوا على قتل عيسى وصلبه، والغريب أنهم عندما جاءوا بعيسى (ع) لقصر بيلاطس ليسلموه لم يدخلوا القصر؛ لأنهم كانوا يعتقدون بكفر بيلاطس، وبالتالي فمن يدخل قصره منهم يتنجس، ومع ذلك فقد وضعوا أيديهم بيد بيلاطس للقضاء على عيسى (ع).

و هنگامی که پیلاطس — آن حاکم ستمگر — در عید فصح می‌خواست آن حضرت را آزاد کند علمای یهود و آن مردمانی که اغوایشان کرده بودن، به مخالفت برخاستند و درخواست کردند تا یکی از قاتلان به جای وی آزاد گردد و بر کشته و به صلیب کشیده شدن آن حضرت پای فشردند. جای شگفتی است که وقتی آنها عیسی (ع) را آوردند تا به پیلاطس تسلیم کنند وارد قصر نشدند؛ زیرا به کفر پیلاطس اعتقاد داشتند و در نتیجه هر که وارد قصر او شود نجس خواهد شد! با این وجود برای یکسره کردن کار عیسی (ع) دست در دست پیلاطس نهادند!!

<sup>۱</sup> - إصحاح لوقا : ۲۳.

<sup>۲</sup> - انجيل لوقا: اصحاح ۲۳.

آنظر كيف اجتمع اهل الباطل مع اختلافهم وتناحرهم للقضاء على الحق!!  
بنگرید چگونه اهل باطل با وجود همهی اختلافات‌ها و کشمکش‌هایی که با هم دارند برای  
یکسره کردن حق هم‌دست و متحد می‌گردند!!

وتدبر ولا تكن من الغافلين، فإنَّ اهل الباطل مهما اختلفت طرقهم وتعارضت عقائدهم وآراؤهم  
فإنَّ طاعة الشيطان تجمعهم، وحب الدنيا يوحدهم.  
بیندیشید و از غافلان مباشید! اهل باطل هر چقدر هم که رویه‌شان متفاوت، و آرا و عقایدشان  
در تعارض با یکدیگر باشد، اطاعت از شیطان، آنها را گرد می‌آورد و دوست داشتن دنیا متحدشان  
می‌نماید.

وعلى كل حال يمكرون و يمكر الله والله خير الماكرين، فلم يمكنهم الله من قتل عيسى  
(ع)، ولكن رفعه إلى السماء وشبهه لهم، وظنوا أنهم قتلوه، قال تعالى: ﴿ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ  
عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ  
مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتَّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ❖ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا  
❖ وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِدًا<sup>(۱)</sup>.  
در هر حال به مکر و حيله می‌پردازند و خداوند نیز مکر می‌کند؛ که خدا بهترین مکر کنندگان  
است. خداوند آنها را بر به قتل رسانیدن عیسی (ع) توانایی نبخشید؛ وی را به آسمان بالا برد و امر را  
بر آنان مشتبه فرمود و آنها چنین گمان کردند که وی را به قتل رسانیده‌اند. حق تعالی می‌فرماید: (و  
نیز به آن سبب که گفتند: ما مسیح پسر مریم فرستاده‌ی خدا را کشتیم؛ و حال آنکه آنان مسیح را  
نکشتند و بردارش نکردند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد. هر آینه آنان که درباره‌ی او اختلاف می‌کردند،  
خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند جز آنکه تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته  
بودند \* بلکه خداوند او را به نزد خود بالا برد، که خداوند پیرومند حکیم است \* و هیچ یک از اهل  
کتاب نیست مگر آنکه پیش از مرگش به او ایمان آورد و عیسی در روز قیامت به ایمانشان گواهی

خواهد داد)¹.

وادخر الله سبحانه عيسى (ع) حياً إلى آخر الزمان، وسينزل من السماء إلى الأرض إن شاء الله هادياً إلى الصراط المستقيم، ووزيراً لخاتم أوصياء النبي ﷺ المهدي (ع) عند قيامه بالحق وتطهيره الأرض من الشرك والإلحاد والظلم والفساد، ونشر التوحيد والعدل والرحمة بين العباد. خداوند سبحان عيسى (ع) را تا آخر الزمان زنده ذخیره نمود و آنگاه که خداوند اراده فرماید، آن حضرت برای هدایت مردم به صراط مستقیم از آسمان فرود خواهد آمد و آنگاه که خاتم اوصیای پیامبر (ص) حضرت مهدی (ع) به حق قیام می‌کند و زمین را از شرک و خداناباوری و ظلم و فساد پاک می‌سازد و توحید و عدل و رحمت را میان بندگان گسترش می‌دهد، آن حضرت (ع) وزیر و یاورش خواهد بود.

وحقيق بنا ونحن نستقرئ قصص هؤلاء الأنبياء العظام ﷺ أن نستيقن أن الباطل مهما علا فهو كالزبد يذهب جفاء، وإن الحق مهما حاول الباطل أن يغطيه يبقى وينفع الناس كالماء تحت الزبد، قال تعالى: ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾ (۲). ومهما تفرعت أغصان شجرة الباطل وتكاثفت وغطت بعض أغصان شجرة الحق، وحاولت خنقها فسيأتي يوم تقلع فيه شجرة الباطل، وترمى في الجحيم لإنهاء بلا أصل وبلا جذور ما لها من قرار، وشجرة الحق وإن بقي منها غصن واحد يرفرف بعيداً خلف السحاب فستنمو وتتفرع أغصانها وتكاثف حتى يستظل بها أهل الأرض جميعاً؛ لأن أصلها ثابت في الأرض وفرعها يرفرف في السماء، قال تعالى: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ۖ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ۖ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ ۖ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾ (۳).

حال که ما سرگذشت این پیامبران بزرگوار (علیهم السلام) را مورد بررسی قرار می‌دهیم، باید باور

۱- نسا: ۱۵۷ تا ۱۵۹.

۲- الرعد: ۱۷.

۳- ابراهیم: ۲۴ - ۲۷.

کنیم که باطل هر چقدر هم که برتر باشد همچون کف روی آب است و به کم‌ترین تلاطمی ناپدید خواهد شد و حق هر چقدر هم که باطل سعی در پوشانیدنش داشته باشد، باقی خواهد ماند و همچون آب زیر کف، مردم را بهره‌مند خواهد نمود. حق تعالی می‌فرماید: (و از آسمان آبی فرو فرستاد و هر رودخانه به اندازه‌ی خویش جاری شد، و آب روان کفی بلند بر سر آورد و از آنچه بر آتش می‌گدازند تا زیور و متاعی سازند نیز کفی همانند آن بر سر آید. خدا برای حق و باطل چنین مثل زند. اما کف به کناری افتد و نابود شود و آنچه برای مردم سودمند است، در زمین پایدار بماند. خدا اینچنین مثل می‌زند)<sup>۱</sup>، و هر قدر شاخه‌های درخت باطل بیش‌تر و انبوه‌تر گردد و برخی شاخه‌های درخت حق را بپوشاند و سعی در خفه کردنش نماید، روزی خواهد رسید که درخت باطل ریشه‌کن و در دوزخ پرتاب خواهد شد؛ چرا که نه اصل و منشائی دارد و نه ریشه‌ای که قرار و ثباتی داشته باشد؛ و درخت حق، حتی اگر تنها یک شاخه از آن باقی مانده باشد در پس ابر در دور دست به اهتزاز درمی‌آید، رشد می‌کند و شاخه‌های فراوان و انبوه ایجاد می‌کند تا آنجا که بر تمامی اهل زمین سایه افکند؛ چرا که اصل و ریشه‌اش در زمین استوار است و شاخه‌هایش در آسمان به اهتزاز درمی‌آید. حق تعالی می‌فرماید: (آیا ندیده‌ای که خداوند چگونه مثلی زده است؟ سخنی پاک چون درختی پاک است که اصلش (ریشه‌اش) استوار و فرعش (تنه و شاخه‌هایش) در آسمان است \* که به اذن پروردگارش هر زمان میوه‌اش را می‌دهد. خداوند برای مردم مثل‌ها می‌آورد، باشد که پند گیرند \* و مثل سخن ناپاک چون درختی ناپاک است، که از زمین کنده شده است و قرار و ثباتی ندارد \* خداوند آنان که ایمان آورده‌اند را در دنیا و آخرت با سخن استوار پایدار می‌دارد، و ظالمان را گمراه می‌سازد، و خداوند هر چه خواهد همان کند)<sup>۲</sup>.

\* \* \*

<sup>۱</sup> - رعد: ۱۷.

<sup>۲</sup> - ابراهیم: ۲۴ تا ۲۷.



## تحریف التوراة والإنجيل

### تحریف تورات و انجيل

الأدلة على تحريف اليهود والنصارى للتوراة والإنجيل كثيرة ولست بصدد استقصائها، فتحريفها لا يخفى على من قرأها بتدبر وهو صاحب فطرة سليمة وفكر مستقيم، وراجع ما كتبه أحد مفكريهم، وهو سبينوزا في كتابه (رسالة في اللاهوت والسياسة، الفصل الثامن)، وكمثال أنقل هذه الفقرات من كلامه، قال: (ولكي أسير في بحثي هذا بطريقه منظمة سأبدأ بالأحكام المسبقة المتعلقة بمن قاموا بتدوين الكتب المقدسة، وسأبدأ أولاً بمن قاموا بتدوين الأسفار الخمسة، لقد ظن الجميع تقريباً أنه موسى، بل إنَّ الفريسيين أيدوا هذا الرأي بإصرار شديد حتى إنَّهم عدّوا من يظن خلاف ذلك من المارقين، ولهذا السبب فإنَّ ابن عزرا وهو رجل كان فكره حرّاً إلى حدِّ ما، ولم يكن علمه يستهان به وهو أول من تنبه إلى هذا الخطأ - فيما أعلم - ولم يجرؤ على الإفصاح عن رأيه صراحة، واكتفى بالإشارة إليه بألفاظ مبهمّة. أمّا أنا فلن أخشى توضيحها وإظهار الحق ناصعاً، هذه هي أقوال ابن عزرا في شرحه على التثنية (فيما وراء نهر الأردن ... الخ، ولو كنت تعرف سر الاثنتي عشرة ... كتب موسى شريعته ...).

شواهد و دلایلی که نشان می دهد یهود و نصاری، تورات و انجيل را تحریف نموده اند بسیار است و من درصدد برشمردن آنها نیستم؛ هر کسی که دارای فطرتی پاک و فکری سلیم باشد و این دو کتاب را به دقت مطالعه کند، تحریف شدن آنها برایش پوشیده نخواهد ماند. در این خصوص می توانید به آنچه یکی از متفکرین ایشان نوشته است مراجعه کنید؛ کتاب اسپینوزا: رساله ای در باب لاهوت و سیاست، فصل هشتم. به عنوان مثال جملاتی از سخنان او را نقل می کنم:

برای اینکه به روشی حساب شده به تحقیق در این زمینه وارد شوم ابتدا می پردازم به احکام ابتدایی که به کسانی که به تدوین کتاب های مقدّس پرداخته اند، تعلق دارد. در ابتدا به آنها که اسفار پنج گانه را تدوین نمودند، خواهم پرداخت. تقریباً همگان بر این پندارند که این شخص، موسی (ع) می باشد، و حتی فرّیسیان با شدت این نظر را تأیید نموده اند تا آنجا که هر کس را که چنین باوری نداشته باشد، از دین خارج شمرده اند. به همین علت ابن عزرا که تا اندازه ای می توان وی را آزاد اندیش دانست، و کسی است که علمش را سبک و خفیف نمی شمارند و تا آنجا که من می دانم اولین کسی است که متوجه این انحراف گردید، جرأت

نکرد نظر خود را صریح و آشکارا بیان کند و تنها به اشاراتی آنها با الفاظی مبهم اکتفا نمود. اما من از روشن ساختن این مطلب و آشکار کردن حقیقت ناب بی‌می‌ندارم! این گفته‌های ابن عزرا در شرحی که بر کتاب «تثنیه» زده است، می‌باشد: «در آنچه پس از رود اردن واقع شد... تا انتها، و اگر سِرّ دوازده را می‌دانستی... موسی شریعت خود را نگاهت...».

بهذه الكلمات القليلة يبين ويثبت في الوقت ذاته أنّ موسى ليس هو مؤلف الأسفار الخمسة، بل إن مؤلفها شخص آخر عاش بعده بزمان طويل، وإنّ موسى كتب سفرًا مختلفاً وللهبهنّة على ذلك يذكر ١- أن موسى لم يكتب مقدمة التثنية؛ لأنه لم يعبر نهر الأردن. ٢- ... الخ) (١).  
با این کلمات اندک، بیان می‌کند و ثابت می‌کند که مؤلف «اسفار خمس» (کتاب‌های پنج‌گانه) موسی نبوده است، بلکه مؤلف آن شخص دیگری است که سالیانی دور پس از او می‌زیسته است؛ و اینکه موسی کتاب دیگری را به رشته‌ی تحریر درآورد و برای اثبات این مطالب، یاد آور می‌شود که: ١- موسی مقدمه‌ی «تثنیه» را نوشته است؛ زیرا وی از رود اردن عبور نکرد... ٢ - ....، تا انتها ٢.

وكيف كان فإنّ تحريف التوراة والإنجيل الموجودة اليوم أمر مقطوع به، أو على الأقل راجح عند كل مفكر حر كسر قيود التقليد الأعمى وأين هم هؤلاء؟! وإلا فكيف يحتمل مؤمن بالله سبحانه وتعالى أن تنسب تلك البذاءة والفحش إلى أنبياء الله ورسله ﷺ والتي اكتظت بها التوراة؟!.

تحريف شده بودن تورات و انجيل کنونی، مسلّم و قطعی است و یا حداقل از نظر هر متفکر آزاده‌ای که بندهای تقلید کورکورانه را از هم گسیخته باشد، نظریه‌ی برتر و غالب می‌باشد؛ اما این افراد چه کسانی هستند؟! در غیر این صورت چگونه کسی که به خداوند سبحان و متعال ایمان دارد می‌تواند در برابر این همه دشنام و سخنان ناشایست که به انبیای الهی و فرستادگانش (علیهم السلام) نسبت داده می‌شود، تاب بیاورد؟! مطالبی که تورات آکنده از آن است!!

١- رسالة في اللاهوت والسياسة: ص ٢٦٦.

٢- رساله‌ای در لاهوت و سیاست: ص ٢٦٦.

وعلى كل حال بقيت التوراة والإنجيل كنصوص تاريخية يمكن الاستفادة منها،  
 وكحكم إلهية وأخبار بالغيب يمكن ترجيح صدور بعضها من الأنبياء عليهم السلام، أو صدور معانيها  
 على الأقل كونها مطابقتاً للمعاني التي جاء بها القرآن وسنة النبي صلى الله عليه وآله وآل بيته المعصومين عليهم السلام.

به هر حال تورات و انجيل به عنوان متون تاريخي باقي مانده، قابل استفاده است و به عنوان حکم  
 الهی و اخبار غیبی می توان برخی قسمت های آن را صادر شده از انبیا (علیهم السلام) دانست و یا  
 حداقل برخی معانی موجود در آن را؛ البته تا آنجا که با آن معانی که قرآن و سنت پیامبر (ص) و اهل  
 بیت معصوم او (علیهم السلام) آورده اند، مطابقت داشته باشد.

\* \* \*

## الإسلام أحياء لشریعة إبراهيم (ع)

### اسلام، احیایی برای شریعت ابراهیم (ع)

قال تعالی: ﴿قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ ❖ قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ❖ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١﴾.

حق تعالی می فرماید: (بگو: پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده است، به دینی همواره استوار، آیین حنیف (یکتاپرستی) ابراهیم، و او از مشرکان نبود \* بگو: نماز من، زهد و عبادت‌های من، زندگانی من و مرگ من تنها برای خداوند، آن پروردگار جهانیان است \* او را شریکی نیست؛ به این، فرمان داده شده‌ام، و من نخستین مسلمانانم).<sup>۲</sup>

قبل بعث النبي محمد ﷺ كانت في الجزيرة العربية ثلاث ديانات سماوية هي: الحنفية واليهودية و النصرانية. وكانت جميعها محرّفة عن الصراط المستقيم، وبالتالي فإن أتباعها منحرفون عن الصراط، إلا القليل من المرابطين على الحق الذين لا تخلو منهم فترة من الفترات، وكان معظم أهل مكة يدينون بالحنفية التي حرّفها بعض أئمة الضلال لما جاءوا بتمثيل حجريّة وادعوا إنّ هذه التماثيل هي صور للملائكة، واستخفوا الناس وجعلوهم يقدّسونها ويتقربون لها بأنواع القربان، وجعلوا الناس يعتقدون أنّ الله يريد منهم أن يتقربوا له بواسطة هذه التماثيل، وجعلوهم يعتقدون إنّها تضر وتنفع من دون الله، بل جعلوها آلهة مع الله سبحانه وتعالى علواً كبيراً. پیش از بعثت حضرت محمد (عليهم السلام) به نبوت، سه دین آسمانی در جزیره العرب رواج داشت: دین حنیف ابراهیمی، دین یهود و دین نصرانیت؛ و هر سه از صراط مستقیم منحرف شده و در نتیجه پیروانشان نیز از راه راست منحرف شده بودند، مگر گروه اندکی که پاسداران حق بودند؛ کسانی که زمین هرگز و در هیچ زمانی از آنها خالی نیست. بیش تر اهل مکه پیرو دین حنیف بودند که البته توسط برخی پیشوایان گمراهی تحریف شده بود؛ به این صورت که تندیس‌های سنگی را رواج داده بودند و ادعا می‌کردند این تندیس‌ها صورت‌هایی از فرشتگان هستند، و مردم را به انحراف

<sup>۱</sup> - الأنعام: ۱۶۱ - ۱۶۳.

<sup>۲</sup> - انعام: ۱۶۱ تا ۱۶۳.

کشیده، آنها را وادار به تقدیس آنها و نزدیک شدن به آنها به روش‌های مختلف می‌کردند. به مردم چنین قبولانیده بودند که خداوند از ایشان می‌خواهد از طریق این تندیس‌ها به او نزدیکی جویند و چنین اعتقادی برایشان ایجاد کرده بودند که اینها بدون هیچ دخالتی از جانب خداوند، ضرر و نفع می‌رسانند و حتی آنها را معبودهایی در کنار خداوند قرار داده بودند؛ سبحانه و تعالی علواً کبیراً (خداوند سبحان و متعال بسی منزّه و بلند مرتبه‌تر است).

وكما حرقت العقائد في الشريعة الحنفية حرقت الأحكام الشرعية حيث إن تحريفها أسهل وأيسر.  
همانطور که عقاید در آیین حنیف تحریف شده بود، احکام شرعی نیز تحریف شده بودند؛ چرا که تحریفشان آسان‌تر و امکان‌پذیرتر بود.

روي أنّ رسول الله ﷺ قال للأكثم بن الجون: (إني رأيت عمراً يجرجر قصبته في النار، وكان أول من غير دين إبراهيم، وأول من حمى الحمى، وسيب السوائب، وبحر البحيرة، ووصل الوصيلىة، ونصب الأصنام، وغير دين إسماعيل فلم أر أحد أشبه به منك، قال: يا رسول الله هل يضرني ذلك شيئاً؟ قال: لا، لأنك مؤمن وهو كافر) (۱).  
روایت شده است که رسول خدا (ص) به اکثم بن جون فرمود: «عمر (بن عامر خزاعی) را دیدم که چون نی در آتش کشیده می‌شد. او اولین کسی بود که دین ابراهیم را تغییر داد. او اولین کسی بود در مورد حمی، سوائب، بحیره، وصیله قانون وضع کرد و بت‌ها را نصب نمود و دین اسماعیل را تغییر داد؛ و من کسی را از تو به او شبیه‌تر نیافتم». اکثم گفت: ای رسول خدا! آیا این (شباهت) به من ضرری می‌رساند؟ حضرت فرمود: «نه چون تو مؤمنی و او کافر بود» (۲).

وروي أنّ رسول الله ﷺ قال: (رأيت عمر بن عامر الخزاعي يجرجر قصبته من النار وكان أول من سيب السيب) (۳).  
از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود: «عمر بن عامر خزاعی را دیدم که همچون نی

۱- الأوائل لأحمد بن أبي عاصم: ص ۴۰، ولاحظ: مسند أحمد: ج ۲ ص ۳۶۶، صحيح البخاري: ج ۴ ص ۱۶۰.

۲- اوائل الاحمد بن ابى عاصم: ص ۴۰؛ و مراجعه کنید به: مسند احمد: ج ۲ ص ۳۶۶ و صحيح بخارى: ج ۴ ص ۱۶۰.

۳- الأوائل لأحمد بن أبي عاصم: ص ۲۶، ولاحظ المصادر في الهامش السابق.

در آتش کشیده می شد، و او اولین کسی بود که سوائب را مهمل گذاشت»<sup>۱</sup>.

ولم ينحرف جميع الأحناف في مكة، بل بقي منهم شذمة قليلون مرابطون على الحق، منهم عبد المطلب جدّ النبي ﷺ، وعبد الله والد النبي ﷺ، وأبو طالب عم النبي ﷺ، جاء في وصية النبي ﷺ لعلي (ع): (يا علي، إنّ عبد المطلب سن في الجاهلية خمس سنن أجزاها الله عز وجل له في الإسلام: حرم نساء الآباء، فأنزل الله عز وجل: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾<sup>(۲)</sup>، يا علي، أن عبد المطلب كان لا يستقسم بالأزلام، ولا يعبد الأصنام، ولا يأكل ما ذبح على النصب، ويقول أنا على دين أبي إبراهيم (ع) ...<sup>(۳)</sup>.

البته همهی پیروان دین حنیف در مکه منحرف نشده بودند بلکه گروه اندکی باقی مانده بودند که از حق پاسداری می کردند که عبد المطلب -جدّ پیامبر (ص)- عبد الله و ابو طالب -پدر و عموی ایشان (ص)- از این جمله بودند. در وصیت نبی اکرم (ص) به علی (ع) آمده است: «ای علی! عبدالمطلب پنج سنّت در جاهلیت وضع نمود که خداوند آنها را در اسلام رایج فرمود: حرام بودن زنان پدران بر فرزندان که خداوند عزوجل نازل فرمود: (با زنانی که پدرانتان به عقد خویش در آورده اند زناشویی مکنید)»<sup>۴</sup>... ای علی! عبدالمطلب با تیرهای قرعه (الزام) گوشت تقسیم نمی کرد و بتها را نمی پرستید و از ذبح شده به دست ناصبی، نمی خورد و می گفت: من بر دین پدرم، ابراهیم (ع) می باشم....»<sup>۵</sup>.

وفي كتب التاريخ إنّ السيد عبد المطلب عرف مكان زمزم بعد أن اندرس بالوحي الإلهي، بـ (الرؤيا)، فحضر في المكان الذي رآه فكان هو مكان زمزم<sup>(۱)</sup>، أمّا أبو طالب فهو سيد الأحناف ووصي

<sup>۱</sup> - اوائل الاحمد بن ابي عاصم: ص ۲۶؛ و مراجعه کنید به منابع پیشین.

<sup>۲</sup> - النساء: ۲۲.

<sup>۳</sup> - من لا يحضره الفقيه: ج ۴ ص ۳۶۶، مکارم الأخلاق: ص ۴۴۰.

<sup>۴</sup> - نسا: ۲۲.

<sup>۵</sup> - من لا يحضره الفقيه: ج ۴ ص ۳۶۶؛ مکارم الأخلاق: ص ۴۴۰.

<sup>۱</sup> - روی الشيخ الكليني، قال: علي بن إبراهيم وغيره رفعوه، قال: (كان في الكعبة غزالان من ذهب وخمسة أسياف، فلما غلبت خزاعة جرهم على الحرم ألقوا جرهم الأسياف والغزالين في بئر زمزم وألقوا فيها الحجارة وطموها وعموا أثرها، فلما غلب قضي على خزاعة لم يعرفوا موضع زمزم وعمي عليهم موضعها، فلما غلب عبد المطلب وكان يفرش له في فناء الكعبة ولم يكن يفرش لأحد هناك غيره فبينما هو نائم في ظل الكعبة فرأى في منامه آتاه آت، فقال له: احفر برة، قال: وما برة؟ ثم آتاه في اليوم الثاني، فقال: احفر طيبة، ثم آتاه في اليوم الثالث، فقال: احفر المصونة، قال: وما المصونة؟ ثم آتاه في اليوم الرابع، فقال: احفر زمزم لا تنزع ولا تدم سقي الحجيج الأعظم عند الغراب الأعصم عند قرية النمل، وكان عند زمزم حجر يخرج منه النمل فيقع عليه الغراب الأعصم في

من أوصياء إبراهيم (ع)، بل خاتمهم وهو الحجة على النبي قبل أن يبعث، ثم كان تابعاً لرسول الله ﷺ بعد البعثة، فهو سيد المسلمين في مكة، والقوم يروون الكثير في فضله، ويروون شعراً كثيراً له دلالة على إسلامه، ويروون مواقف كثيرة له في نصرته الإسلام، ومع هذا يقولون مات أبو طالب كافراً لا لشيء ولكن بغضاً لولده علي (ع)، الذي أطبق ذكره الخافقين ولم يجدوا مثبته ليعيبوه بها من خلق أو خلق أو دين، ولو لم يكن لأبي طالب إلا قوله:

ألم تعلموا أنا وجدنا محمداً نبياً كموسى خط في أول الكتب

در تاریخ آمده است که حضرت عبدالمطلب مکان آب زمزم را پس از آنکه ناپدید گردیده بود به وسیله وحی الهی و از طریق رؤیا دریافت و در همان مکانی که در روایا دیده بود حفاری نمود و آب زمزم هویدا شد.<sup>۱</sup> اما ابو طالب نیز آقا و بزرگ پیروان حنیف و از اوصیای حضرت ابراهیم (ع) بود؛ و آخرین آنها و پیش از آنکه پیامبر مبعوث شود، بر او حجت بود، و پس از بعثت، از پیروان رسول خدا (ص) گردید. او در مکه سید مسلمانان بود و روایات بسیاری در فضایل ایشان آمده، و اشعار بسیاری از ایشان مانده که بر مسلمان بودن وی دلالت دارد، و دریاری رسانیدن به اسلام فعالیت‌های بسیاری از ایشان نقل شده است، اما با این همه می‌گویند ابو طالب کافر مُرد! بی هیچ دلیلی و تنها به خاطر بغض و کینه نسبت به فرزندش علی (ع)! کسی که از او با فروتنی یاد می‌شود و هیچ چیزی که بتواند با آن از او، از کردارش، اخلاقش یا دینش، خرده بگیرند، نیافتند. اگر از او به

کل يوم يلتقط النمل، فلما رأى عبد المطلب هذا عرف موضع زمزم، فقال لقریش: إني أمرت في أربع ليال في حفر زمزم وهي مأثرتنا وعزنا فهلموا نحفرها، فلم يجيبوه إلى ذلك، فأقبل يحفرها هو بنفسه وكان له ابن واحد وهو الحارث وكان يعينه على الحفر، فلما صعب ذلك عليه تقدم إلى باب الكعبة ثم رفع يديه و دعا الله عز وجل ونذر له إن رزقه عشر بنين أن ينحر أحبهم إليه تقرباً إلى الله عز وجل، فلما حفر وبلغ الطوى طوى إسماعيل وعلم أنه قد وقع على الماء كبر وكبرت قریش، وقالوا: يا أبا الحارث هذه مأثرتنا ولنا فيها نصيب، قال لهم: لم تبتونني على حفرها هي لي ولولدي إلى آخر الأبد الكافي: ج ۴ ص ۲۱۹.

<sup>۱</sup> - شیخ کلینی روایت می‌کند: علی بن ابراهیم و سایرین نقل کرده‌اند: «در کعبه دو ریسمان طلایی و پنج شمشیر وجود داشت. وقتی خزاعه بن جرهم بر حرم استیلا یافت، جرهم شمشیرها و دو ریسمان را در چاه زمزم انداختند و در آن سنگ‌هایی انداختند و آن را پر کردند و آثارش را از بین بردند. وقتی قصی بر خزاعه غالب شد مکان زمزم را پیدا نکرد و موضعش از دید آنها پنهان ماند. وقتی عبدالمطلب غالب شد در حیاط کعبه برایش زیرانداز بهن می‌کردند و برای کسی غیر از او چنین نمی‌کردند. یک روز هنگامی که زیر سایه‌ی کعبه در خواب بود در خواب دید کسی به سوبیش آمد و به او گفت: چاه را حفر کن. پرسید: کدام چاه؟ سپس در روز دوم آمد و گفت: آن پاکیزه را حفر کن. سپس در روز سوم آمد و گفت: آن حفظ شده را حفر کن. پرسید: کدام حفظ شده؟ سپس در روز چهارم آمد و گفت: زمزم را حفر کن؛ چرا برای آب دادن به حجاج بزرگ در موضع کلاغ سفید و سیاه در مکان لانه‌ی مورچه آبی بر نمی‌داری؟! و در موضع زمزم سنگی بود که مورچه از آن خارج می‌شد و آنجا هر روز کلاغ سیاه و سفیدی مورچه برمی‌داشت. هنگامی که عبدالمطلب چنین دید مکان زمزم را دریافت. به قریش گفت: به من در چهار شب دستور داده شد تا چاه زمزم را حفر کنم، این میراث ما و مایه‌ی عزت و افتخار ما است، پس یاری کنی تا بکنیم؛ و کسی در این کار او را اجابت نکرد. بنابراین به تنهایی اقدام به کندن نمود. او یک پسر به نام حارث داشت که در حفر کردن به او کمک می‌نمود. وقتی این کار بر او سخت و دشوار آمد جلوی درب کعبه رفت، سپس دست‌هایش را بلند کرد و خداوند عزوجل را دعا نمود که اگر ده پسر به او روزی عطا فرماید برای نزدیکی و تقرب به خداوند عزوجل آنکه از همه بیش‌تر دوست می‌دارد را به درگاه الهی قربانی کند. هنگامی که حفر نمود و به آن گودال -گودال چاه اسماعیل- رسید و دانست که به آب رسیده است، تکبیر گفت و قریش نیز تکبیر سر دادند و به او گفتند: ای ابا حارث! این میراث ما است و ما نیز از آن بهره‌ای داریم. به آنها گفت: در کندن آن مرا یاری نرسانید. این چاه از آن من است و تا ابد از آن فرزندان من می‌باشد». کافی: ج ۴ ص ۲۱۹.

جز همین یک بیت چیز دیگری به ما نمی‌رسید:

آیا نمی‌بینید ما محمد را چنین یافته‌ایم پیامبری چون موسی، خطی در کتاب‌های

پیشین<sup>۱</sup>

لكفى به دليلاً على إسلامه فكيف ومواقفه في نصره الدين الإسلامي أبين من شمس في رابعة  
النهار وإن أخفى إسلامه مدّة من الزمن كمؤمن آل فرعون<sup>(۲)</sup>.

برای اثبات مسلمان بودنش کافی می‌بود؛ حال آنکه فعالیت‌های او دریاری رسانیدن به دین  
اسلام آشکارتر از خورشید میان روز است! هر چند وی همانند مؤمن آل فرعون مدت زمانی اسلام  
آوردنش را مخفی می‌نمود<sup>۳</sup>.

\* \* \*

<sup>۱</sup> - ألم تعلموا أنا وجدنا محمداً نبياً كموسى خط في أول الكتب

<sup>۲</sup> - عن الإمام الحسن بن علي العسكري عن أبيه عليه السلام: (إن الله تبارك وتعالى أوحى إلى رسوله صلى الله عليه وآله إني قد أيدتك بشيعة: شيعه تنصرك سرّاً، وشيعه تنصرك علانية، فأما التي تنصرك سرّاً فسيدهم وأفضلهم عمك أبو طالب، وأما التي تنصرك علانية فسيدهم وأفضلهم ابنه علي بن أبي طالب. ثم قال: وإن أبا طالب كمؤمن آل فرعون يكتنم إيمانهم الغدير: ج ۷ ص ۳۹۵، وراجع الكافي: ج ۱ ص ۴۴۸، بحار الأنوار: ج ۱۷ ص ۱۴۱، وغيرها.

<sup>۳</sup> - از امام حسن بن علی عسکری از پدران‌ش روایت شده است: «خداوند تبارک و تعالی به فرستاده‌اش (ص) وحی فرمود که من تو را با دو گروه یاری می‌دهم: گروهی که تو را پنهانی یاری می‌دهند و گروهی که آشکارا یاری‌ات می‌کنند. اما آن گروهی که پنهانی یاری‌ات می‌کنند، آقای و برترین‌شان عمویت عبدالمطلب است و آن گروهی که آشکارا یاری‌ات می‌کنند، آقا و برترین‌شان فرزندش علی بن ابی طالب می‌باشد» سپس فرمود: «جز اینکه ابو طالب همانند مؤمن آل فرعون ایمانش را پنهان می‌داشت». الغدير: ج ۷ ص ۳۹۵؛ و مراجعه نمایید به: کافی: ج ۱ ص ۴۴۸؛ بحار الانوار: ج ۱۷ ص ۱۴۱ و سایر منابع.



# الإسلام ثمرة الأديان الإلهية في الأرض

ومحمد هو عيسى وموسى وإبراهيم عليهم السلام

والقرآن هو التوراة والإنجيل وصحف إبراهيم

## اسلام، ثمره‌ی ادیان الهی در زمین

و محمد (ص)، همان عیسی، موسی و ابراهیم است،  
و قرآن، همان تورات انجیل و صحف ابراهیم است

قال تعالى: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾<sup>(١)</sup>.

حق تعالی می‌فرماید: (برای شما دین و آیینی مقرر کرد، از آنچه به نوح وصیت کرده بود و از آنچه بر تو وحی کرده‌ایم و به ابراهیم و موسی و عیسی وصیت کرده‌ایم که دین را بر پای نگه دارید و در آن فرقه فرقه مشوید)<sup>۲</sup>.

وقال تعالى: ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿١﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنْ لَمْ يَأْتِكُمْ مِنَ اللَّهِ لَآ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>(٣)</sup>، ﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ﴿٤﴾ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ﴾<sup>(٤)</sup>.

و همچنین: (بگو: من در میان فرستادگان بدعتی تازه نیستم و نمی‌دانم که بر من یا بر شما چه خواهد رفت. من از چیزی جز آنچه به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم و من جز بیم‌دهنده‌ای آشکار، نیستم \* بگو: چه می‌دانید اگر این قرآن از جانب خدا باشد و شما به آن کافر باشید؟ حال آنکه شاهی از بنی اسرائیل بر مثل آن شهادت داد و ایمان آورد، ولی شما گردن‌کشی می‌کنید؛ قطعاً

<sup>۱</sup> - الشوری: ۱۳.

<sup>۲</sup> - شوری: ۱۳.

<sup>۳</sup> - الأحقاف: ۹ - ۱۰.

<sup>۴</sup> - الأعلى: ۱۹.

خدا مردم ستم‌کار را هدایت نمی‌کند)<sup>۱</sup> و (قطعاً این سخن در صحیفه‌های نخستین هست: \* صحیفه‌های ابراهیم و موسی)<sup>۲</sup>.

الإسلام كدين إلهي لا يختلف عن الدين اليهودي أو النصراني أو الحنفي، وليس شيئاً مبتدعاً، بل ربما اختلفت بعض تفاصيل التشريع في هذه الأديان وجاء الإسلام ببعض التفاصيل المختلفة بما يناسب مسيرة الإنسانية التكاملية على هذه الأرض. فالعقائد الإلهية لجميع الأديان واحدة، وهي الإيمان بالله وملائكته وكتبه ورسله، فهم أمة واحدة ودعوتهم واحدة. اسلام به عنوان يك دين الهی تفاوتی با دین یهودی، نصرانی یا حنفی ندارد و چیزی جدید و خود ساخته نیست. البته در برخی تفاسیل تشریح اختلافاتی میان این ادیان وجود دارد و اسلام با برخی تفاسیل متفاوت در راستای حرکت تکاملی انسان بر روی این زمین آمد؛ اما عقاید الهی در تمامی ادیان یکسان است: ایمان به خدا، فرشتگانش، کتاب‌ها و فرستادگانش. آنها امتی یکسان هستند و دعوتشان نیز یکسان می‌باشد.

أما ما يدعيه بعض من أخطأ سماعاً فأساء إجابة بأنّ المسيحية أو غيرها هي دعوة للعزوف عن الحياة المادية والاهتمام بالحياة الروحية فقط، ولذلك فهي فاشلة، والإسلام هو دعوته لإصلاح الروح والجسد معاً ولذلك فهو أصلح. اما برخی که مطالب بد شنیده و بد پاسخ داده‌اند، ادعا می‌کنند که مسیحیت یا ادیان دیگر دعوت به روی گردانی از زندگی مادی و منحصرأ پرداختن به زندگی معنوی و روحانی کرده‌اند، و از همین رو عقیم و ناموفق می‌باشند، و حال آنکه اسلام فراخوانی برای اصلاح روح و جسم به طور همزمان است و از همین رو برتر می‌باشد.

أقول: في الحقيقة إنّ هذا ادعاء غير صحيح، وعلى من يريد نشر الإسلام أن يكون ناقداً موضوعياً لا أن يتخبط العشواء، ويسب أنبياء الله ورسله من حيث يعلم أو لا يعلم. بل وينسب إلى الله الجهل وعدم الحكمة بحجة أنّه يريد نشر الإسلام. فها نحن اليوم نسمع من بعض علماء المسلمين من يتكلم عن الصهاينة (لعنهم الله) فيقول سليمانهم وهيكلهم. كلا أيها العزيز بل

۱- احقاف: ۹ و ۱۰.

۲- اعلی: ۱۸ و ۱۹.

هو سليماننا وهيكلنا، فنحن المسلمين أولى بالأنبياء وآثارهم من اليهود وغيرهم، قال تعالى: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ❖ وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ❖ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ❖ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾<sup>(۱)</sup>.

می گویم: در واقع این ادعایی است نادرست. کسانی که در پی نشر اسلام اند باید به صورت موضوعی به نقد مباحث پردازند نه اینکه سخنان بی پایه و اساس بر زبان برانند و دانسته یا نادانسته، به پیامبران و فرستادگان خدا نسبت های ناروا دهند و حتی خداوند را به جهل و نداشتن حکمت متهم سازند!! آن هم با این استدلال که می خواهیم اسلام را گسترش دهیم! به عنوان مثال امروز می بینیم برخی علمای اسلام علیه صهیونیست های ملعون صحبت می کنند و می گویند: سلیمان آنها و هیکل آنها! نه عزیزان من! این درست نیست! بلکه باید بگوئیم: سلیمان ما و هیکل ما؛ چرا که ما مسلمانان نسبت به انبیا و آثارشان از یهود و غیر یهود سزاوارتریم!! حق تعالی می فرماید: (در حقیقت نزدیک ترین کسان به ابراهیم، پیروان او و این پیامبر و مؤمنان هستند؛ و خداوند یاور مؤمنان است \* طایفه ای از اهل کتاب دوست دارند شما را گمراه کنند، اما جز خویشن کس دیگری را گمراه نمی کنند، در حالی که خود نمی دانند \* ای اهل کتاب! چرا آیات خداوند را انکار می کنید، در حالی که خود گواهی می دهید؟! \* ای اهل کتاب! چرا به حق لباس باطل می پوشانید و حق را کتمان می دارید، در حالی که خود آگاهید؟!)\*<sup>۲</sup>.

فالإسلام والمسيحية واليهودية جميعها أديان سماوية، ومحمد وعيسى وموسى ﷺ جميعهم أنبياء، وجميع هؤلاء الأنبياء دعوتهم واحدة، فهم دعوا الناس إلى طريق الله سبحانه والسير عليه والتوجه إلى الكمالات الروحية والمعنوية، وشرائعهم (عليهم صلوات ربي) فيها كثير من أحكام المعاملات الشرعية التي من شأنها إصلاح العالم المادي وترفيه المجتمع الإنساني اقتصادياً واجتماعياً وسياسياً، أمّا ما يلاحظ من كلامهم من كثرة الدعوة إلى التوجه إلى الكمالات الروحية والمعنوية والإعراض عن العالم المادي، فهو ليس إلاّ قضية معادلة لما يرونه عن عزوف الناس عن كمالاتهم المعنوية وتوجههم إلى العالم المادي، وانقطاعهم إليه بشكل غير طبيعي، كما أننا اليوم لا نحتاج توجيه الناس في مجتمعا الإسلامي إلى العالم المادي وهم على طول الخط منقطعون إليه لا يكادون

<sup>۱</sup> - آل عمران : ۶۸ - ۷۱.

<sup>۲</sup> - آل عمران: ۶۸ تا ۷۱.

يبصرون ما وراءه، بل نحن بحاجة لأن ندعوهم إلى التوجه إلى الله، قال تعالى في توبيخ هذه الإنسانية المنقطعة إلى الماديات والعازفة عن الروحانيات: ﴿ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾<sup>(۱)</sup>، أي يلهمهم العمل والانغماس في الدنيا.

اسلام، مسيحيت و يهوديت همگی ادیان آسمانی اند، و محمد، عیسی و موسی (علیهم السلام) جملگی پیامبر هستند. دعوت همگی این انبیا یکسان است؛ آنها مردم را به راه خداوند سبحان و پیمودن آن و توجه به کمالات روحانی و معنوی فراخوانده‌اند. در شریعت‌های آنها که سلام و صلوات پروردگارم بر ایشان باد، احکام معاملات شرعی بسیاری دیده می‌شود که جایگاه این احکام، اصلاح عالم مادی و بالا بردن رفاه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه‌ی انسانی می‌باشد. اما مطالب بسیاری که در کلام انبیا دیده می‌شود که دلالت دارد بر دعوت به توجه به کمالات روحی و معنوی و روی‌گردانی از عالم مادی دارند، در واقع چیزی نیست جز سوی دیگر معادله! یعنی اینکه انبیا روی‌گردانی مردم از کمالات معنوی و توجهشان و اهتمامشان به این عالم مادی و حتی غرق شدن در آن به صورتی غیرعادی را می‌بینند. همان‌گونه که امروزه نیازی نیست ما در جامعه اسلامی مان مردم را به این دنیای مادی دعوت کنیم؛ چرا که آنها به طور کامل در مسیر آن قرار دارند و تقریباً چیزی فراتر از آن را نمی‌بینند. بلکه آنچه ما بلیده به انجام برسانیم این است که آنها را به سوی توجه به خداوند دعوت کنیم. حق تعالی در مذمت این انسانیتی که به طور کامل به سمت مادیات بریده و از مسایل روحانی روی‌گردان شده است، می‌فرماید: (واگذارشان تا بخورند و بهره‌مند گردند و آرزو به خود مشغول‌شان دارد؛ زودا که خواهند دانست)<sup>(۲)</sup>؛ یعنی اعمال، آنها را مشغول سازد و همچنین غوطه‌ور شدن در دنیا.

أما ما ورد في كلام الأنبياء ﷺ - وهو في الحقيقة قليل إذا قورن بما سواه - من توجيه بعض الفئات في المجتمع الإلهي إلى العمل والكسب والتمتع بما رزقهم الله، فهو لأن شردمتم قليلاً جداً من المؤمنين ربما يعتقدون أنّ الله سبحانه يكره لهم التمتع بما رزقهم من الطيبات المادية، كما أنّ بعض الطفيليين يريد أن يجلس ويتعبد - على ما يدعي - والناس تأتيه برزقه وتضعه في فمه،

<sup>۱</sup> - الحجر: ۲.

<sup>۲</sup> - حجر: ۲.

وهذا في الحقيقة ليس من الدين في شيء، فهذا طالب راحة يريد أن يجلس في مكان بارد ولا يتعب بدنه، والفلاح الذي تصهره الشمس يأتيه برزقه ويضعه في فمه.

اما آنچه در کلام انبیا (علیهم السلام) آمده که برخی گروه‌ها را در جامعه‌ی الهی به سوی کار و کسب درآمد و بهره‌مندی از نعمت‌های خداوند فراخوانده است — که در مقایسه با سایر سخنان ایشان، اندک می‌باشد — به این دلیل است که شاید گروه بسیار کوچکی از مؤمنان بر این اعتقاد باشند که خداوند سبحان از اینکه آنها از نعمت‌های پاک مادی بهره‌مند گردند خوشنود نمی‌باشد؛ همانند برخی که سربار و انگل می‌باشند و طبق ادعای خودشان، دوست دارند در گوشه‌ای بنشینند و عبادت کنند و سایر مردم متکفل مخارج ایشان گردند و لقمه در دهانشان بگذارند!! و صد البته این عده هیچ بهره‌ای از دین نبرده‌اند! این‌ها مستی راحت طلب‌اند که می‌خواهند در جای خنک بنشینند و جسم خود را به زحمت نیندازند اما آن کشاورز آفتاب‌سوخته روزی‌اش را بیاورد و در دهانش بگذارد!

\* \* \*

# قل ما كنت بدعاً من الرسل

## بگو من در میان فرستادگان بدعتی تازه نیستم

ومحمد ﷺ ليس بدعاً من الرسل، فدعوة جميع الأنبياء والأوصياء ﷺ لم تلاق القبول من علماء الدين، وكبراء المجتمعات التي بعثوا فيها، فمحمد ﷺ حاربه رؤساء مكة وعلماءها الذين حاربوا الشريعة، ولم يؤمن به علماء اليهود وعلماء النصارى ومن استخفوه من عوامهم، مع أنهم كانوا يبشرون به ويتقربون ظهوره<sup>(١)</sup>.

محمد (ص) بدعتی در میان فرستادگان نبود. دعوت همهی انبیا و اوصیا (علیهم السلام) با پذیرفته شدن از طرف علمای دین و بزرگان جامعه‌ای که در آن مبعوث شده بودند، مواجه نگردید. حضرت محمد (ص) نیز با جبهه‌گیری رؤسای مکه و علمایش که با شریعت سرستیز داشتند، رویارو گردید، و عالمان یهود و نصاری و مردمی که فریبشان را خورده بودند به آن حضرت (ص) ایمان نیاوردند؛ با وجود اینکه آنها به آمدنش بشارت می‌دادند و چشم انتظار ظهورش بودند!<sup>٢</sup>

<sup>١</sup> - روی العیاشی: عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (ع) في قوله: (وكانوا من قبل يستفتيخون على الذين كفروا) فقال: (كانت اليهود تجد في كتبها أن مهاجر محمد (عليه الصلاة والسلام) ما بين غير واحد، فخرجوا يطلبون الموضوع فمروا بجبل يسمي حداداً، فقالوا حداد واحد سواء، فتفرقوا عنده، فنزل بعضهم بفدك وبعضهم بخيبر وبعضهم بتيما، فاشتاق الذين بتيما إلى بعض إخوانهم فمر بهم إعرابي من قيس، فتكادوا منه، وقال لهم: أمر بكم ما بين غير واحد، فقالوا له: إذا مررت بهما فأرناهما، فلما توسط بهم أرض المدينة، قال لهم: ذاك غير وهذا أحد، فنزلوا عن ظهر إبله فقالوا له: قد أصبنا بغيتنا فلا حاجة لنا في إيلك، فذهب حيث شئت، وكتبوا إلى إخوانهم الذين بفدك وخيبر: إنا قد أصبنا الموضوع فهلموا إلينا، فكتبوا إليهم: إنا قد استقرت بنا الدار واتخذنا الأموال وما أقربنا منكم، وإذا كان ذلك فما أسرعنا إليكم، فاتخذوا بأرض المدينة الأموال، فلما كثرت أموالهم بلغ تبع فغزاهم فتحصنوا منه فحاصرهم، فكانوا يرقون لضعاء أصحاب تبع، فيلقون إليهم بالليل التمر والشعير، فبلغ ذلك تبع فرق لهم وأمنهم فنزلوا إليه، فقال لهم: إني قد استطبت بلادكم ولا أرى إلا مقيماً فيكم، فقالوا له: انه ليس ذلك لك، إنها مهاجر نبي وليس ذلك لأحد حتى يكون ذلك، فقال لهم: فاني مخلف فيكم من أسرتي من إذا كان ذلك ساعده ونصره، فخلف فيهم حين الأوس والخزرج فلما كثروا بها كانوا يتناولون أموال اليهود، فكانت اليهود تقول لهم: أما لو بعث محمد لنخرجنكم من ديارنا وأموالنا، فلما بعث الله محمداً (عليه الصلاة والسلام) آمنت به الأنصار وكفرت به اليهود، وهو قول الله (وكانوا من قبل يستفتيخون على الذين كفروا) "إلى" فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ) تفسير العیاشی: ج ١ ص ٤٩.

<sup>٢</sup> - عیاشی روایت می‌کند: از ابو بصیر از ابو عبد الله (ع) درباره‌ی سخن حق تعالی «(و با آنکه پیش از آن خواستار پیروزی بر کافران بودند)» روایت شده است که فرمود: «یهود در کتاب‌های خود خوانده بودند که هجرت محمد که سلام و صلوات بر او باد، ما بین دو کوه غیر و احد می‌باشد؛ پس، از سرزمین خود کوچ کردند تا آن محل را پیدا کنند، و به کوهی رسیدند که آن را حداد می‌گفتند. گفتند: «حداد و احد یکی هستند» و اطراف آن کوه پراکنده شدند. برخی از آنان در فدک، برخی در خیبر، و برخی دیگر در «تیما» منزل گزیدند، اینچنین بود تا هنگامی که بعضی از یهودیان تیما خواستند به دیدار بعضی از برادران خود بروند. در همین حین مردی اعرابی از قبیله‌ی قیس بر آنان عبور کرد. آنها شتران او را کرایه کردند. او به ایشان گفت: «من شما را از میان غیر و احد می‌برم.» گفتند: «هر وقت به آن محل رسیدی، به ما اطلاع بده». آن مرد اعرابی همچنان می‌رفت تا آنها را به وسط اراضی مدینه رسانید. به آنها گفت: «این کوه غیر است، و این هم کوه احد». یهودیان از پشت شترانش پیاده شدند و به او گفتند: «ما به آرزویمان رسیدیم، و دیگر نیازی به شتران تو نداریم. تو می‌توانی هر جا که می‌خواهی بروی». پس نامه‌ای به برادران یهود خود که در خیبر و فدک منزل گرفته بودند نوشتند، که ما به آن نقطه‌ای که بین غیر و احد است رسیده‌ایم، شما

وموسی (ع) لم یرض عنه کثیر من بنی اسرائیل، ووقف ضده بعض علمائهم وحاولوا حرف الشریعة واستخفاف الناس، کالسامری وبلعم بن باعوره<sup>(۱)</sup>.  
 بسیاری از بنی اسرائیل نیز از موسی (ع) راضی نشدند و برخی علمایشان در برابر آن حضرت (ع) ایستادند و به تحریف شریعت و فریفتن مردمان اقدام کردند؛ عالمانی همچون سامری و بلعم بن باعورا<sup>۲</sup>.

أما عیسی- (ع) فلم یرض عنه معظم علماء بنی اسرائیل وکبراًؤهم؛ لأنّ وجوده (ع) بینهم کان توبیخاً لهم، وزهد فضیحةً أخزتهم.  
 اما در مورد حضرت عیسی (ع) نیز بیش تر علمای بنی اسرائیل و بزرگان شان از وی راضی نشدند؛ چرا که وجود آن حضرت (ع) در میان ایشان، توبیخ و نکوهشی برایشان بود، و زهد و بی اعتنایی او به این دنیا، آنها را رسوا و خوار می ساخت.

ورد فی الإنجیل: (وحینئذٍ وبخ یسوع الشعب بأشدّ عنف؛ لأنهم نسوا کلمة الله، واسلموا أنفسهم للغرور فقط، ووبخ الكهنة لإهمالهم خدمة الله ولجشعهم، ووبخ الكتبة لأنهم علموا تعاليم فاسدة وترکوا شریعة الله، ووبخ العلماء لأنهم أبطلوا شریعة الله بواسطة تقالیدهم. وأثر کلام یسوع فی الشعب حتی إنهم بکوا جمیعهم من صغیرهم إلى کبیرهم یستصرخون رحمته ویضرعون إلى یسوع لكي یصلي لأجلهم ما خلا کهنتم ورؤسائهم، الذین أضمرُوا فی ذلك الیوم العداة لیسوع؛ لأنه تکلم ضد الكهنة والکتبة والعلماء فصمموا علی قتله، ولکنهم لم

هم نزد ما بیائید. در پاسخ نوشتند: «ما در اینجا خانه ساخته ایم، و آب و ملک و اموالی به دست آورده ایم، نمی توانیم اینجا را رها نموده، نزدیک شما منزل کنیم، ولی هر وقت آن پیامبر موعود مبعوث شد، به شتاب نزد شما خواهیم آمد». این عده از یهودیان که در مدینه یعنی میان عیر و احد منزل کردند، اموال بسیاری کسب کردند. تبع از بسیاری مال آنان خبردار شد و به جنگ با آنان برخاست. یهودیان متحصن شدند. تبع ایشان را محاصره کرد. افراد تبه نسبت به ضعیفان دل رحم بودند و به آنها شبانه خرما و جو می دادند. این خبر به تبع رسید، دلش بر ایشان به رحم آمد و امان شان داد، پس آنها بر او وارد شدند. تبع به ایشان گفت: «می خواهم در اینجا میان شما بمانم، برای اینکه مرا خیلی معطل کردید». گفتند: «تو نمی توانی در اینجا بمانی برای اینکه اینجا محل هجرت پیغمبری است، نه جای تو، و نه جای هیچ کس دیگر، تا آن پیغمبر مبعوث شود». تبع گفت: «حال که چنین است، من از خویشاوندان خودم کسانی را در اینجا می گذارم، تا وقتی آن پیغمبر مبعوث شد، او را یاری کنند» و تبع دو قبیله ی اوس و خزرج را که می شناخت در مدینه منزل داد. چون نفرات این دو قبیله بسیار شدند، اموال یهودیان را می گرفتند. یهودیان به آنان می گفتند: «اگر محمد ظهور کند، شما را از دیار و اموال خود بیرون می کنیم». اما وقتی خداوند محمد (ص) را مبعوث فرمود، انصار به وی ایمان آوردند، ولی یهودیان به او کافر شدند و این، همان سخن خداوند است که می فرماید: «(و با آنکه پیش از آن خواستار پیروزی بر کافران بودند، به او ایمان نیاوردند... که لعنت خدا بر کافران باد)». «تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۴۹.

<sup>۱</sup> - لقد أشار (ع) إلى مواقفهما المخزية فيما تقدم فراجع.

<sup>۲</sup> - پیش تر سید (ع) موضع گیری های ننگین آنها را بیان فرمود.

ينبسوا بكلمة خوفاً من الشعب، الذي قبله نبياً من الله. ورفع يسوع يديه إلى الرب الإله وصلى، فبكى الشعب وقالوا ليكن كذلك يا رب ليكن كذلك، ولما انتهت الصلاة نزل يسوع من الهيكل وسافر ذلك اليوم من أورشليم مع كثيرين من الذين اتبعوه وتكلم الكهنة فيما بينهم بالسوء في يسوع<sup>(۱)</sup>.

در انجیل آمده است: «در آن هنگام يسوع (مسیح) مردمان را با تندی تمام نکوهش نمود؛ زیرا ایشان خدا را فراموش و جان‌های خود را تنها برای فریفته شدن تسلیم کرده بودند، و کاهنان را به خاطر اهمال‌شان در خدمت به خداوند و حرص و طمع‌شان نکوهش نمود، و کاتبان را از آن رو که مطالب فاسد می‌آموختند و شریعت الهی را ترک نموده بودند توبیخ نمود، و عالمان را برای آنکه شریعت الهی را با سنت‌های خود باطل نموده بودند سرزنش نمود. سخنان يسوع در مردم اثر گذاشت تا آنجا که همگی از کوچک و بزرگ می‌گریستند و با فریاد از وی درخواست رحمت می‌نمودند و با تضرع از حضرت می‌خواستند برایشان دعا کند؛ به غیر از کاهنان و رؤسا که چنین نمی‌کردند؛ همان‌ها که در آن روزگار کینه و دشمنی يسوع را به دل گرفتند؛ چرا که وی بر ضد کاهنان، کاتبان و عالمان سخن می‌گفت، و ایشان بر کشتن وی مصمم شدند اما از ترس مردمی که او را به عنوان پیامبری از جانب خداوند پذیرفته بودند، لب به سخن نگشودند. يسوع دست‌هایش را به سوی پروردگار معبود بلند کرد و دعا نمود. مردمان گریستند و آمین گفتند و گفتند: پروردگارا چنین باد! پروردگارا چنین باد! چون دعا به پایان رسید يسوع از هیكل فرود آمد و آن روز به همراه عده‌ی بسیاری از پیروانش، از اورشلیم مسافرت نمود، و کاهنان در جمع خود شروع به بدگویی از آن حضرت نمودند»<sup>۲</sup>.

وسيلاقى المهدي (ع) ما لاقاه أسلافه من الأنبياء والأوصياء من علماء الدين والطواغيت، ولعل مصيبتة ستكون أكبر كما تدل عليه بعض الروايات. وسيأتي البحث في رواية تأول علماء الدين للقرآن واحتجاجهم على المهدي (ع) بآيات القرآن الكريم، بعد أن يفسروها بعقولهم الناقصة

<sup>۱</sup> - إنجيل برنابا: الفصل ۱۲.

<sup>۲</sup> - إنجيل برنابا: فصل ۱۲.



وأهوائهم الشخصية<sup>(۱)</sup>.

مهدی (ع) نیز هرآنچه پیشینیانش از انبیا و اوصیا از عالمان دین و طاغوت‌ها دیدند، خواهد دید و چه بسا مصیبت آن حضرت شدیدتر باشد — چنانکه در بعضی روایات آمده است — بحث در خصوص تأویل قرآن توسط علمای دین و احتجاجات آنها بر مهدی (ع) با آیات قرآن کریم، پس از آنکه این آیات را با عقل‌های ناقص‌شان و خواست و نظرات شخصی‌شان تفسیر نمودند، خواهد آمد<sup>۲</sup>.

\*\*\*

۱- عن الفضيل بن يسار، قال: (سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: إن قائمنا إذا قام استقبل من جهل الناس أشد مما استقبله رسول الله ﷺ من جهال الجاهلية. قلت: وكيف ذلك؟ قال: إن رسول الله ﷺ أتى الناس وهم يعبدون الحجارة والصخور والعيوان والخشب المنحوتة، وإن قائمنا إذا قام أتى الناس وكلهم يتأول عليه كتاب الله يحتج عليه به، ثم قال: أما والله ليدخلن عليهم عدله جوف بيوتهم كما يدخل الحر والقر) الغيبة للنعماني: ص ۳۰۷ باب ۱۷ ح ۱.

۲- از فضیل بن یسار روایت شده است: شنیدم ابا عبد الله (ع) می‌فرماید: «قائم ما چون قیام کند از جهل مردم شدیدتر از آنچه رسول خدا (ص) با آن از سوی نادانان جاهلیت روبه‌رو شد، رویارو خواهد شد». عرض کردم: این چگونه ممکن است؟ فرمود: «رسول خدا (ص) در حالی به سوی مردم آمد که آنان سنگ و کلوخ و چوب‌های تراشیده و مجسمه‌های چوبین را می‌پرستیدند، اما قائم ما چون قیام کند در حالی به سوی مردم می‌آید که همگی کتاب خدا را علیه او تأویل می‌کنند و با آن بر او احتجاج می‌نمایند». سپس فرمود: «بدانید که به خدا سوگند موج دادگستری او به آن گونه که گرما و سرما نفوذ می‌کند تا درون خانه‌های آنان راه خواهد یافت».

# محمد ﷺ الداعي إلى الله في مكة

## محمد (ص) دعوت‌کننده‌ی به سوی خدا در مکه

قال تعالى: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ ۖ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾<sup>(۱)</sup>.  
(هر آینه فرستاده‌ای از خود شما به سوی شما آمد، هر آنچه شما را رنج می‌دهد بر او گران می‌آید، و بر (هدایت) شما حریص، و با مؤمنان رئوف و مهربان است \* پس اگر روی برتافتند، بگو: خداوند مرا کافی است، هیچ معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم، و او پروردگار عرش عظیم است)<sup>(۲)</sup>.

كان المجتمع المكي ينقسم إلى فئتين أو ثلاث:  
جامعه‌ی مکه به دو یا سه گروه تقسیم می‌شد:

الأولى: هم الذين يقودون عملية الانحراف بالشريعة الحنيفية وأتباعهم. وهؤلاء قد تلبسوا بالعبادات الباطلة، سواء في عقائدهم كعبادة الأصنام أو أحكامهم الشرعية، كتحريم البحيرة والحام<sup>(۳)</sup>، وهؤلاء هم سادة القوم وعلماؤهم، فمن الطبيعي أن يكون أتباعهم معظم أهل مكة.  
گروه اول: کسانی که سردمدار منحرف کردن دین حنیف و یارانشان بودند. این عده در عبادت‌های باطل خود غوطه‌ور بودند؛ چه در عقاید مانند عبادت بت‌ها و چه در احکام شرعی همچون تحریم بحیره و حام<sup>(۴)</sup>. این جماعت از بزرگان قوم و علما بودند، پس طبیعی بود که بیش‌تر اهل مکه از پیروان

<sup>۱</sup> - التوبة: ۱۲۸ - ۱۲۹.

<sup>۲</sup> - توبه: ۱۲۸ و ۱۲۹.

<sup>۳</sup> - روی العیاشی: عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله (ع) في قول الله: (مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ)، قال: (وان أهل الجاهلية كانوا إذا ولدت الناقة ولدين في بطن قالوا: وصلت، فلا يستحلون ذبحها ولا أكلها، وإذا ولدت عشرًا جعلوها سائبة فلا يستحلون ظهرها ولا أكلها، والحام: فحل الإبل لم يكونوا يستحلون، فأنزل الله إن الله لم يحرم شيئاً من هذا) تفسير العیاشی: ج ۱ ص ۳۴۷.

<sup>۴</sup> - عیاشی روایت می‌کند: از محمد بن مسلم از ابا عبد الله (ع) درباره‌ی سخن خداوند «(خداوند درباره‌ی بحیره، سائبه، وصیله و حام قرار نداده است)» روایت شده است که فرمود: «اهل جاهلیت اگر شتری دو فرزند از یک شکم به دنیا می‌آورد، می‌گفتند: «وصلت» و ذبح کردن و خوردن آن شتر را حلال نمی‌دانستند،

آنها باشند.

أما الفئة الثانية: فهم الذين وجدوا آباءهم ضالين، أو الذين ضلوا في ذلك المجتمع المنحرف عن الصراط المستقيم، ولكنهم كانوا غير راضين عن حالهم المزري، بل إن بعضهم كان في حالة ثورة داخل نفسه على تلك الأوضاع الفاسدة.

گروه دوم: کسانی بودند که گذشتگان خویش را گمراه می دانستند یا کسانی که در آن اجتماع منحرف از راه راست، گرفتار شده بودند، ولی از وضعیت نابسامان و نکوهش بار خویش خوشنود و راضی نبودند و حتی برخی از آنان در درون خود حالتی از انقلاب و برانگیخته شدن نسبت به آن اجتماع فاسد را داشتند.

أما الفئة الثالثة: فهم شردمة قليلون مرابطون على الحق، أي الديانة الحنيفية الصحيحة، أو ما وصل لهم منها، وعلى أقل تقدير منهم موحدون. فلما بعث النبي ﷺ كان بشري بالنسبة لهؤلاء المؤمنين الذين كانوا يترقبون بعثه ويتضرعون إلى الله ليربهم مناسكهم، كما كان النبي ﷺ ملجأً حصيناً وكهفاً أميناً لكل ضال يتخبط في ظلمات الجاهلية، ويبحث عن نور الحق وميزان العدل والصراط المستقيم.

گروه سوم: عده‌ی بسیار کمی بودند که پاسدار و حافظ حق یا همان دین حنیف ابراهیمی یا آنچه از دین حنیف به دستشان رسیده بود، بودند و حداقل می توان گفت برخی از ایشان یکتاپرست بودند. وقتی پیامبر اکرم (ص) مبعوث شد بشارتی برای این مؤمنان بود؛ کسانی که چشم انتظار بعثت او بودند و به درگاه خداوند تضرع می کردند تا عبادات و فرایض صحیح شان را به ایشان بنمایاند. پیامبر (ص) پناهی قوی و پناهگاهی مورد اعتماد برای همه‌ی گمراهانی که در تاریکی های جاهلیت دست و پا می زدند و به دنبال نور حقیقت و ترازوی عدالت و صراط مستقیم می گشتند، بود.

وهكذا بعث النبي ﷺ في مكة أم القرى المدينة التي يحج إليها الناس، والمدينة التي تمثل المرجعية الدينية للأحناف، ليبدأ بالإصلاح من المركز الديني في الجزيرة العربية، المركز الذي طاله كثير من الفساد في العقائد والأحكام، وبعث النبي ﷺ بالشريعة الإسلامية المجددة

و اگر ده فرزند می زاید آن را «سائبه» (مهمل و بی استفاده) می دانستند و سوار شدن بر آن و خوردنش را حلال نمی شمردند؛ و «حام»: شتری حلالی بود که آن را حلال نمی دانستند. پس خداوند نازل فرمود: خداوند هیچ چیزی در این خصوص حرام نکرده است». تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۳۴۷.

للحنيفية والناسخة لبعض أحكامها. فشریعة إبراهيم (ع) هي الأقرب للنفوس والأوفر حظاً أن ينظم تحت لوائها اليهود والنصارى الذين يقصدون إبراهيم (ع) ويعتبرونه أباً للأنبياء العظام ﷺ، وبدأ النبي محمد ﷺ الشجاع الذي لا يخشى في الله لومة لائم بإنذار المنحرفين من عشيرته بأمر الله سبحانه، وكانت حادثة الدار المعروفة<sup>(۱)</sup>، وبلغ النبي ﷺ أقرباءه ببعثته ونبوته، كما عيّن في ذلك اليوم بأمر الله سبحانه وتعالى وصيه ووزيره وخليفته في حياته وبعد موته علي بن أبي طالب (ع)، وبدأت الدعوة إلى الله تنتشر في مكة وبدأ لسادة مكة أن مصالحهم مهددة، فأخذوا يخططون بشتى الطرق لإيذاء النبي ﷺ وقتله لو أمكن وضرب الإسلام، والنبي ﷺ ووصيه والمؤمنون يدعون إلى الله دون توقف، وهكذا أخذ عدد المسلمين بالازدياد. كما أن أذى المشركين اشتد وبدؤوا يعذبونهم ويمنعون النبي ﷺ من تبليغ رسالة السماء.

به این ترتیب پیامبر (ص) در مکه، شهر امّ القری مبعوث شد؛ شهری که مردم به سوش حج می گزارند؛ شهری که تمثیل مرجعیت دینی احناف (یکتاپرستان) به شمار می فت. او مبعوث شد تا اصلاح را از مرکز دینی در «جزیره العرب» آغاز کند؛ مرکزی که مدت های ملید دست به گریبان فساد در عقاید و احکام بود. پیامبر اکرم (ص) با شریعت اسلام که اصلاح کننده ای برای دین حنفیت و منسوخ کننده ای برای برخی احکامش بود، مبعوث گردید. شریعت و آیین ابراهیم (ع) مقبول ترین در نظر آن مردمان و دارای بیش ترین شاخصه ها برای اینکه یهود و نصاری را زیر پرچم خود سازمان دهد، بود؛ چرا که آنها ابراهیم (ع) را مقدّس می شمردند و وی را پدر پیامبران بزرگ (علیهم السلام) می دانستند. حضرت محمد (ص) آن پیامبر شجاع که در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای هراسی نداشت، به فرمان خداوند شروع به انذار منحرفین از نزدیکان خویش پرداخت؛ واقعه ای معروف «الدار = خانه»<sup>۲</sup> اتفاق افتاد و پیامبر (ص) بعثت و نبوت خود را به

<sup>۱</sup> - روی أحمد فی المسند وغيره: عن شريك بن الاعمش، عن المنهال، عن عباد بن عبد الله الأسدي، عن علي رضي الله عنه، قال: لما نزلت هذه الآية: (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)، قال: (جمع النبي ﷺ من أهل بيته فاجتمع ثلاثون فأكلوا وشربوا، قال: فقال لهم: من يضمن عنى ديني ومواعيدي ويكون معي في الجنة ويكون خليفتي في أهلي، فقال رجل لم يسمه شريك: يا رسول الله أنت كنت بحراً من يقوم بهذا!! قال: ثم قال الآخر، قال: فعرض ذلك على أهل بيته، فقال علي رضي الله عنه: أنا) ج ۱ ص ۱۱۱. وروى الصدوق في العلل: عن علي بن أبي طالب (ع) قال: لما نزلت (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَرَهْطَكَ الْمُخْلِصِينَ) دعا رسول الله ﷺ بني عبد المطلب وهم إذ ذاك أربعون رجلاً يزيدون رجلاً أو ينقصون رجلاً، فقال: أيكم يكون هذا أخي ووصيي ووارثي ووزيري وخليفتي فيكم بعدي؟ فعرض عليهم ذلك رجلاً: كلهم يأبى ذلك، حتى أتى عليّ، فقلت: أنا يا رسول الله، فقال: يا بني عبد المطلب هذا أخي ووارثي ووصيي ووزيري وخليفتي فيكم بعدي، فقام القوم يضحك بعضهم إلى بعض ويقولون لأبي طالب: قد أمرك أن تسمع وتطيع لهذا الغلام) ج ۱ ص ۱۷، ولاحظ: الإرشاد للشيخ المفيد: ج ۱ ص ۴۹، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۳۰۵، وغيرها.

<sup>۲</sup> - احمد در مستدش و سايرين روايت می کنند: از شريك بن اعمش، از عباد بن عبد الله اسدی، از علی روايت شده است که فرمود: «هنگامی که آیهی «(و) خوبشاوندان نزدیکت را هشدار ده» نازل شد، پیامبر (ص) کسانی از اهل بیتش را گرد آورد. سی نفر جمع شدند و خوردند و نوشیدند. سپس به آنها فرمود: چه

نزدیکانش ابلاغ و در همان روز به فرمان خداوند سبحان و متعال وصی و وزیر و جانشین خود را در زندگانی و پس از مرگش — علی بن ابی طالب (ع) — را معین فرمود و به این ترتیب دعوت به سوی خداوند در مکه شروع به گسترش یافت. بزرگان مکه دریافتند که منافعی که به خطر افتاده است؛ بنابراین با روش‌های مختلف شروع به نقشه کشیدن برای آزار و اذیت پیامبر (ص) و به قتل رسانیدنش و ضربه زدن به اسلام نمودند. اما پیامبر (ص) و وصیش و سایر مؤمنان بی‌وقفه به سوی خداوند فرامی‌خولندند و به این ترتیب تعداد مسلمانان رو به افزایش نهاد؛ و به همین ترتیب آزار و اذیت مشرکان نیز بیش‌تر می‌شد و شروع به شکنجه‌ی مسلمانان نمودند و مانع پیامبر (ص) از تبلیغ رسالت آسمانی می‌شدند.

وهكذا دُفِعَ النبي ﷺ إلى المرحلة الثانية (الهجرة إلى الله). قال تعالى: ﴿وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾<sup>(۱)</sup>.

به این ترتیب پیامبر (ص) به مرحله‌ی دوم کشانیده شد؛ هجرت به سوی خدا. حق تعالی می‌فرماید: (و آن کس که در راه خدا مهاجرت کند، روی زمین برخورداری‌های بسیار و گشایش‌ها خواهد یافت و هر کس که از خانه‌ی خویش بیرون آید تا به سوی خدا و رسولش مهاجرت کند و آنگاه مرگ او را دریابد، مزدش بر عهده‌ی خداوند است، و خداوند آمرزنده و مهربان است)<sup>۲</sup>.

وبدا النبي ﷺ يبحث عن قاعدة إسلامية ومدینه يهاجر إليها، وأخذ يلقي الناس في مواسم

کسی دین و وعده‌های مرا از من می‌پذیرد تا همنشین من در بهشت و جانشین من بین خانواده‌ام باشد؟ مردی که نامش شریک بود برخاست و گفت: ای رسول خدا! تو دریایی هستی، چه کسی می‌تواند چنین کند؟! سپس دوباره فرمود و آن را به اهل بیتش عرضه نمود. سپس علی ادامه داد: «آن، من بودم». ج ۱ ص ۱۱۱.

صدوق در علل الشرایع از علی بن ابی طالب (ع) روایت می‌کند که فرمود: «هنگامی که آیه‌ی «(و خویشاوندان نزدیکت را هشدار ده)» نازل شد رسول خدا (ص) پسران عبدالمطلب را دعوت نمود. آنان در آن هنگام چهل مرد بودند، یکی کمتر یا بیش‌تر. پس فرمود: کدام یک از شما قبول می‌کند که برادر، وارث و وزیر من، و وصی و جانشین من پس از من باشد؟ و این موضوع را بر یک‌یک آنان عرضه داشت؛ ولی همه رد کردند تا نوبت به علی (ع) رسید. من عرض کردم: من، ای پیامبر خدا! پس رسول الله (ص) فرمود: ای پسران عبدالمطلب! این برادر، وارث و وزیر من، و جانشین و خلیفه‌ی من بین شما پس از من خواهد بود. آن جماعت برخاستند در حالی که برخی بر برخی دیگر می‌خندیدند و به ابو طالب می‌گفتند: تو را فرمان داد که به حرف این پسر گوش کنی و فرمانش ببری». ج ۱ ص ۱۷. همچنین مراجعه نمایید به: ارشاد شیخ مفید: ج ۱ ص ۴۹؛ مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۳۰۵ و سایر منابع.

<sup>۱</sup> - النساء: ۱۰۰.

<sup>۲</sup> - نسا: ۱۰۰.

الحج، ويقول لهم: (هل من رجل يحملني إلى قومه، فإن قریش قد منعوني أن أبلغ كلام ربي)<sup>(۱)</sup>، وقریش لم يتركوه حتى في موسم الحج، بل كانوا يحملون الناس على تكذيبه والاستهزاء به، وهو يقابلهم بالتسامح والصبر.

پیامبر اکرم (ص) شروع کرد به جست و جو برای مرکز اسلامی و شهری که به آن مهاجرت کند. بنابراین اقدام به دیدار با مردم در موسم حج نمود و به آنها می فرمود: «آیا مردی هست که مرا به سوی قوم خویش ببرد؟ که قریش مرا از رسانیدن سخن پروردگارم منع می نمایند»<sup>۲</sup>. قریش حتی در موسم حج نیز آن حضرت را آسوده نمی گذاردند؛ بلکه مردمان را وادار به تکذیب و مسخره نمودن ایشان می کردند و آن حضرت با آنان با تسامح و صبر مقابله می نمود.

روي أنه كان يقول ما معناه: (ربي اغفر لقومي إنهم لا يعلمون)<sup>(۳)</sup>.

روایت شده است که پیامبر (ص) به طور مرتب چنین مضمونی را می فرمود: «پروردگارا! قوم مرا را بیامرز؛ اینان نمی دانند»<sup>۴</sup>.

وفي ظل تلك الظروف المؤلمة جاء لرسول الله ﷺ وفد من نصارى الحبشة مع جعفر بن أبي طالب (ع) عند عودته إلى مكة بعد هجرته، وجماعة من أصحاب رسول الله ﷺ إلى الحبشة، وكان النصارى بضعاً وثلاثين رجلاً: (فلما جلسوا إلى رسول الله ﷺ واطَّلَعُوا على صفاته وأحواله وسمعوا ما تلي عليهم من القرآن آمنوا كلهم، فلما علم بذلك أبو جهل اقبل إليهم قائلاً: ما رأينا ركبا أحقق منكم! .. أرسلكم قومكم تعلمون خبر هذا الرجل، فلم تطمئن مجالسكم عنده حتى فارقتم دينكم وصدقتموه فيما قال، فقالوا: سلام عليكم لا نجاهلكم، لنا ما نحن عليه، ولكم ما أنتم عليه، لم نأل أنفسنا خيراً، فنزل في حقهم قوله تعالى: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ❖ وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ ❖ أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَأُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ❖ وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي

۱- مسند احمد: ج ۳ ص ۳۹۰، وراجع: سنن الدارمي: ج ۲ ص ۴۴۰، سنن ابن ماجه: ج ۱ ص ۷۳، وغيرها.

۲- مسند احمد: ج ۳ ص ۳۹۰ ورجوع كنيد به: سنن درامي: ج ۲ ص ۴۴۰ و سنن ابن ماجه: ج ۱ ص ۷۳ و ساير منابع.

۳- إقبال الأعمال: ج ۱ ص ۳۸۴، بحار الانوار: ج ۹۵ ص ۱۶۷، مسند احمد: ج ۱ ص ۴۲۷، صحيح البخاري: ج ۴ ص ۱۵۱.

۴- إقبال الأعمال: ج ۱ ص ۳۸۴؛ بحار الانوار: ج ۹۵ ص ۱۶۷؛ مسند احمد: ج ۱ ص ۴۲۷؛ صحيح بخاري: ج ۴ ص ۱۵۱.

الْجَاهِلِينَ ﴿...﴾<sup>(۱)</sup> (۲).

در سایه‌ی چنین شرایط دشوار و دردآوری، گروهی از مسیحیان حبشه به همراه جعفر بن ابی طالب — هنگام بازگشتش به مکه پس از مهاجرتش به همراه گروهی از یاران رسول خدا (ص) به حبشه — نزد پیامبر آمدند. مسیحیان سی و اندی بودند:

وقتی آنها با رسول خدا (ص) همنشین و از ویژگی‌ها و احوال آن حضرت باخبر شدند و به آیاتی از قرآن مجید که برایشان تلاوت می‌فرمود گوش فرا دادند، همگی ایمان آوردند. وقتی ابوجهل از این ماجرا مطلع شد به سوی آنان شتافت و گفت: ما جماعتی احمق‌تر از شما ندیده‌ایم... قومتان شما را فرستاده‌اند تا در مورد این مرد تحقیق کنید، اما همنشینی شما با او نتیجه‌ای نداشت جز اینکه از دین خود خارج شدید و گفته‌های او را تصدیق می‌کنید. گفتند: سلام بر شما! ما با شما بی‌خردانه برخورد نخواهیم کرد؛ ما بر عقاید خود هستیم و شما نیز بر عقاید خود بمانید. ما خود را از دست‌یابی به خیر محروم نمی‌سازیم. پس این آیات در حق این عده نازل شد: (آنان که پیش از این کتاب، کتابشان داده بودیم، آنها به آن ایمان می‌آورند\* و چون بر آنان تلاوت شد، گفتند: به آن ایمان آوردیم، این حقی است از جانب پروردگار ما و ما پیش از آن تسلیم شدگان بوده‌ایم\* اینان کسانی هستند که به پاس صبوری که کرده‌اند و بدی را با نیکی دفع می‌کنند، و نیز از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند، دو بار پاداش می‌دهیم.\* و چون سخن لغوی بشنوند، از آن روی می‌گردانند و گویند: کردارهای ما از آن ما و کردارهای شما از آن شما. سلامی بر شما. ما خواستار جاهلان نیستیم) ۳... ۴.

\* \* \*

۱- القصص: ۵۲-۵۵.

۲- فقه السیره للبطوی: ص ۱۲۶، سیره ابن اسحاق: ج ۴ ص ۲۰۰، تفسیر القرطبی: ج ۶ ص ۳۵۶، تفسیر ابن کثیر: ج ۳ ص ۴۰۵، البدایة والنهایة: ج ۳ ص ۱۰۳.

۳- قصص: ۵۲ تا ۵۵.

۴- فقه سیره لبوطی: ص ۱۲۶؛ سیره ابن اسحاق: ج ۴ ص ۲۰۰؛ تفسیر قرطبی: ج ۶ ص ۳۵۶؛ تفسیر ابن کثیر: ج ۳ ص ۴۰۵؛ بدایت و نهایت: ج ۳ ص ۱۰۳.

# الهجرة إلى الله

## هجرت به سوی خدا

وعندما ألح أهل مكة وقريش بالأذى على رسول الله ﷺ، اضطروا إلى الهجرة، وهاجر أولاً إلى الطائف، إلى ثقيف الذين كان يأمل منهم الإيمان به ونصرته، ولكنهم خذلوه ولم يقبلوا دعوته، بل وآذوه فجلس يتحسر على قومه الذين يدعوهم إلى ما يحييهم، وهم يريدون هلاكه والقضاء عليه. ورفع رأسه إلى السماء وتفوه بتلك الكلمات المملوءة بالألم: (اللهم إليك أشكو ضعف قوتي، وقلة حيلتي، وهواني على الناس يا أرحم الراحمين، أنت رب المستضعفين وأنت ربي إلى من تكلني؟ إلى بعيد يتجهمني، أم إلى عدو ملكته أمري؟ إن لم يكن بك علي غضب فلا أبالي، ولكن عافيتك أوسع لي. أعوذ بنور وجهك الذي أشرقت له الظلمات، وصلح عليه أمر الدنيا والآخرة، من أن تنزل بي غضبك أو يحل علي سخطك، لك العتبى حتى ترضى ولا حول ولا قوة إلا بك) (١).

هنگامی که قریش و اهل مکه بر آزار و اذیت رسول خدا (ص) پافشاری کردند، آن حضرت ناگزیر به هجرت شد. در ابتدا به سوی طائف، قبیله‌ی ثقیف که امید داشت گروهی از ایشان به او ایمان می‌آورند و یاریش می‌کنند، هجرت نمود، اما آنها نه تنها یاریش نکردند و دعوتش را نپذیرفتند بلکه حضرت را آزار و اذیت نیز نمودند. آن حضرت به گوشه‌ای نشست و به حال قومش افسوس می‌خورد؛ قومی که آنها را به آنچه زندگی می‌بخشیدشان دعوت می‌نمود، در حالی که آنها هلاکت و نابودی او را خواستار بودند. سر به آسمان برداشت و این جملات مملو از درد را بر زبان راند:

خداوندا! تنها به تو شکایت می‌کنم از اندک بودن نیروی خود و کوتاه بودن چاره اندیشی‌ام و ناتوانی‌ام در برابر مردم. ای پروردگار ضعیفان! مرا به که وامی‌گذاری، درحالی که تویی پروردگار من؟ به فردی دور که بر من روی در هم کشد؟ یا به دشمن تا امر مرا مالک شود؟ اگر تو بر من خشمگین نباشی، هیچ هراسی ندارم، لیکن نعمت عافیت تو بر من وسیع‌تر است. خدایا! به روشنی رویت که تاریکی‌ها را زدوده و کار دنیا و آخرت را به سامان رسانیده است، پناه می‌برم، که مبادا غضبت را بر من فرود آوری یا خشمت را بر من رها سازی. عتاب و سرزنش من تنها از آن تو است تا تو خوشنود و راضی گردی، و هیچ تبدیل

۱- مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۶۱، وعنه: بحار الانوار: ج ۱۹ ص ۲۲، مجمع الزوائد للهيثمي: ج ۶ ص ۳۵.



و تغییر و هیچ قوتی نیست مگر به وسیله‌ی تو.<sup>۱</sup>

و شاء الله بعد هذه المدة أن يقبض لرسول الله ﷺ جماعة من الأوس والخزرج، ليحملوه إلى يثرب، المدينة التي أسست لانتظاره، مدينة اليهود الذين يترقبون ظهوره وقيامه. پس از این مدت خداوند گروهی از اوس و خزرج را برای رسول خدا (ص) مقدر فرمود، تا آن حضرت را به یثرب ببرند؛ به شهری که برای انتظار او بنا شده بود؛ شهر یهودیانی که چشم‌انتظار ظهور و قیامش بودند.

فهذه المدينة أسسها اليهود لينتظروا النبي الخاتم ﷺ الذي بشر به أنبياءهم، ولينصروه حسب زعمهم، فهاجروا من بلاد الشام إلى الجزيرة العربية بحثاً عن المكان الموعود الموصوف لهم بين جبلي أحد وعير، وأخيراً وجدوه واستقروا فيه وأسسوا مدينة يثرب، ولما جاءهم الملك اليميني تبع بجيشه سألهم عن سبب هجرتهم، فأخبروه أنهم ينتظرون نبي يبعث ويستقر في هذا المكان، فأبقى من ذريته في يثرب لينصروا النبي ﷺ عند بعثه، وهؤلاء هم الأوس والخزرج، فكان اليهود كل ما وقع خلاف بينهم وبين الأوس والخزرج هدوهم بالنبي الأمي ﷺ الذي سيبعث، وحسب زعمهم إنهم ينتظرونه وسيكونون أتباعه وأنصاره وحواريه.

این شهر را یهودیان تأسیس کردند تا در آن، پیامبر خاتمی را که پیامبرانشان به او بشارت داده بودند، به انتظار بنشینند و به گمان خویش وی را یاری نمایند. آنها از سرزمین شام به جزیره العرب مهاجرت نموده بودند تا آن مکان موعودی را که برایشان توصیف شده و منطقه‌ای بود میان دو کوه احد و ایر، جست‌وجو کنند و در نهایت آن را یافتند، در آنجا مستقر شدند و شهر یثرب را بنیان نهادند. وقتی تبع، پادشاه یمن به همراه سپاهیان به آنجا آمد، علت مهاجرتشان را پرسید؛ آنها وی را مطلع ساختند که در انتظار پیامبری هستند که مبعوث می‌شود و در این مکان مستقر خواهد گردید. پادشاه، برخی از فرزندان خود را در یثرب ساکن نمود تا هنگام بعثت آن پیامبر (ص)، او را یاری رسانند؛ که اینان، همان اوس و خزرج هستند. هر گاه اختلافی میان یهودیان و اوس و خزرج پدید می‌آمد یهودیان ایشان را با پیامبر امی که به زودی برانگیخته خواهد شد، تهدید می‌کردند. آنها به پندار خود انتظار آن حضرت را می‌کشیدند و خود را از پیروان و یاوران و حواریون وی می‌دانستند.

<sup>۱</sup> - مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۶۱ ؛ بحار الانوار: ج ۱۹ ص ۲۲ ؛ مجمع الزوائد هیثمی: ج ۶ ص ۳۵.

قال تعالى: ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾<sup>(۱)</sup>.

حق تعالی می‌فرماید: (و چون ایشان را از جانب خداوند کتابی آمد که آنچه نزدشان بود را تصدیق می‌کرد، و با آنکه پیش از آن خواستار پیروزی بر کافران بودند، به او ایمان نیاوردند، که لعنت خدا بر کافران باد)<sup>۲</sup>.

و هاجر المسلمون إلى المدينة بعد مرحلة عناء طويلة قضوها في مكة، وتبعهم النبي ﷺ وهو يحمل صورة مؤلمة ومزريّة لأهل مكة، قومه الذين كذبوه وآذوه ومن آمن معه وأخيراً أخرجوه خائفاً يترقب وتوجه تلقاء المدينة، وكان المفروض أن يكون اليهود أول المستقبليين له والمرحبين بقدومه المبارك إلى مدينتهم التي أسسوها لاستقباله، وأن يكونوا أول من يؤمن به وينصره، ولكنهم خذلوه وكذبوه علماؤهم وحاولوا استخفاف الناس وحملهم على الكفر به وبنبوته، فلم ينتفعوا بالعلم الذي كان عندهم، بل جعلوه سبباً لتكبرهم وتعاليمهم على النبي ﷺ، وضرب الله لهم بلعم بن باعورا مثلاً في القرآن<sup>(۳)</sup>؛ ليرتدعوا ويثوبوا إلى رشدهم ويتوبوا إلى ربهم، ولكنهم ازدادوا عناداً وتكبراً كالجيفة عندما ينزل عليها المطر الطاهر تزداد تنناً وعفونته.

مسلمانان پس از مرحله‌ی رنج و سختی طولانی که در مکه بر آنها گذشت، به مدینه مهاجرت کردند و پیامبر (ص) نیز در پی ایشان رهسپار شد در حالی که تصویری دردناک و تأسّف‌بار از اهل مکه را با خود به همراه داشت؛ از قوم خودش؛ کسانی که او و ایمان آورندگان به او را تکذیب کردند و آزار و اذیت نمودند و در پایان، وی را نگران و ترسان اخراجش کردند و او به سوی مدینه گریخت. آنچه انتظار می‌رفت این بود که یهودیان، اولین استقبال‌کنندگان از وی و خیر مقدم‌گویندگان قدوم مبارکش به شهرشان که برای استقبال از او تأسیس کرده بودند، می‌بودند. همچنین آنها می‌بایست نخستین گروندگان و یاری‌کنندگان آن حضرت می‌بودند؛ اما آنها وی را یاری نکردند و عالمانشان

۱- البقرة: ۸۹.

۲- بقره: ۸۹.

۳- یسیر (ع) إلى قول الله تبارك وتعالى في عالم بني إسرائيل بلعم ابن باعورا الذي جاء ذكره في سورة الأعراف: (وَأَثَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ \* وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرَكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) الأعراف: ۱۷۵-۱۷۶.

او را تکذیب و سعی در منحرف کردن مردم نمودند و درصدد برآمدند تا مردم را به کفر به او و نبوتش وادارند. آنها نه تنها از علمی که نزدشان بود بهره‌ای نبردند، بلکه آن را وسیله‌ای برای تکبر و برتری جویی‌شان بر پیامبر (ص) قرار دادند. خداوند در قرآن بلعم بن باعورا را به عنوان مثلی برایشان بیان داشت<sup>۱</sup> تا باز ایستند و از هدایت خویش بهره‌مند گردند و به سوی پروردگار خود بازگردند؛ اما آنها همچون لاشه‌ی بد بویی که چون باران پاک بر آن بیارد بوی تعفن و عفونتش بیش‌تر می‌گردد، دشمنی و تکبرشان فزونی یافت.

ولو أمعنا النظر في حال اليهود لو وجدناهم قد فوجئوا بأمور:  
اگر در وضعیت یهودیان دقت نظر به خرج دهیم در خواهیم یافت که آنها با چند نکته غافلگیر شدند:

الأول: إنَّ النبي ﷺ ليس إسرائيلياً، فإذا كانوا قد اعترضوا على طالوت (ع) لعدم كونه من ذرية يوسف بيت الملك ولا من ذرية لاوي بيت النبوة<sup>(۲)</sup>، مع أنَّ طالوت من ذرية بنيامين شقيق يوسف، أي: إنه إسرائيلي، فإنَّ اعتراضهم على النبي ﷺ أمر متوقع، قال تعالى: ﴿وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾<sup>(۳)</sup>.  
اول: پیامبر (ص) از بنی اسرائیل نبود. وقتی یهودیان بر طالوت به این بهانه که نه از فرزندان یوسف —محل پادشاهی— بود و نه از نسل لاوی —محل نبوت— بود اعتراض کردند با وجود اینکه وی از فرزندان بنیامین برادر تئی یوسف بود، یعنی به هر حال از بنی اسرائیل بود، اعتراض‌شان بر پیامبر (ص) دور از انتظار نبود. حق تعالی می‌فرماید: (و اهل کتاب راه خلاف نرفتند مگر از آن پس که

<sup>۱</sup> - سید (ع) به سخن خداوند تبارک و تعالی در مورد عالم بنی اسرائیل بلعم بن باعورا که در سوره‌ی اعراف آمده است، اشاره می‌فرماید: «(خبر آن مرد را برایشان بخوان که آیات خویش را به او عطا کرده بودیم و او از آن علم عاری گشت و شیطان در پی‌اش افتاد و در زمهری گمراهان درآمد \* اگر خواسته بودیم به سبب آن علم که به او داده بودیم به آسمانش می‌بردیم، ولی او در زمین بماند و از پی هوای خویش رفت. مَثَلُ او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آرد و اگر ره‌ایش کنی باز هم زبان از دهان بیرون آرد؛ مثل آنان که آیات را دروغ انگاشتند نیز چنین است. پس این داستان‌ها را حکایت کن، شاید به اندیشه‌ی درآیند)». اعراف: ۱۷۵ و ۱۷۶.

<sup>۲</sup> - روی الشیخ الكلینی: عن أبي بصير، عن أبي جعفر (ع) في قول الله عز وجل: (إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَلَيْسَ لَكَ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ) قال: (لم يكن من سبط النبوة ولا من سبط المملكة...) الكافي: ج ۸ ص ۳۱۶.

<sup>۳</sup> - آل عمران: ۱۹.

<sup>۴</sup> - کلینی روایت کرده است: از ابو بصیر از ابا عبد الله (ع) درباره‌ی سخن خداوند عزوجل «(خداوند طالوت را به عنوان پادشاه شما برگماشت. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد؟! در حالی که ما سزاوارتر از او به پادشاهی هستیم)» روایت شده است که فرمود: «یعنی او نه از ذریه‌ی نبوت است و نه از نسل پادشاهی...». کافی: ج ۸ ص ۳۱۶.

علم برایشان حاصل شد، و به دلیل حسدی که در بینشان بود)<sup>۱</sup>.

أما الأمر الثاني: فهو أنّ بعض العقائد والأحكام الشرعية التي أتى بها رسول الله ﷺ تختلف عن عقائدهم وأحكامهم الشرعية المحرّفة التي كانوا يدعون إنها شريعة موسى (ع)، مع أنّ علماءهم قد حرّفوا الكثير منها حتى قبل بعث عيسى (ع).

دوم: برخی عقاید و احکام شرعی که رسول خدا (ص) آورده بود با عقاید و احکام شرعی تحریف شده‌ای که آنها مدعی بودند شریعت موسی (ع) است متفاوت بود؛ با اینکه عالمان ایشان بسیاری از عقاید و احکام را حتی پیش از بعثت عیسی (ع) تحریف کرده بودند.

والثالث: إنّ رسول الله ﷺ سيسلب من علماء بني إسرائيل مكانتهم ورئاستهم الدينية الباطلة، كما أنّ عدالته في توزيع الأموال ستسلبهم الخصوصية التي كانوا يتمتعون بها، فإن اتبعوه لن يتمكنوا من الاستئثار بأموال الصدقات. ورد في تفسير: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾<sup>(۲)</sup>.

سوم: رسول خدا (ص) جایگاه اجتماعی و زعامت دینی دروغین و باطل را از علمای بنی اسرائیل می‌گرفت؛ همچنان که عدالت وی در توزیع اموال، آنها را از ویژگی خاصی که از آن بهره‌مند بودند محروم می‌ساخت. بنابراین اگر از وی پیروی می‌کردند دیگر نمی‌توانستند وجوهات و صدقات را مختصّ خود گردانند. در تفسیر آیه‌ی (آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید، با اینکه شما کتاب را می‌خوانید؟! آیا هیچ به عقل در نمی‌آیید؟!)<sup>۳</sup> آمده است:

عن الإمام العسكري (ع): (وكان هؤلاء قوم من رؤساء اليهود وعلمائهم احتجبوا أموال الصدقات والمبرّات، فأكلوها واقتطعوها ثم حضروا رسول الله ﷺ وقد حشروا عليه عوامهم، يقولون: أنّ محمد تعدّى طوره وادعى ما ليس له ...).

از امام حسن عسکری (ع) روایت شده است که فرمود: «مخاطب آیه، گروهی از رؤسا و علمای یهود بودند که وجوهات و صدقات را از مردم پنهان می‌نمودند و خود از آن استفاده می‌کردند، آنگاه

<sup>۱</sup> - آل عمران: ۱۹.

<sup>۲</sup> - البقرة: ۴۴.

<sup>۳</sup> - بقره: ۴۴.

در حالی که عامه‌ی یهودیان گرداگرد ایشان بودند نزد رسول خدا (ص) حاضر می‌شدند و می‌گفتند: محمد (ص) پای از گلیم خویش فراتر نهاده و چیزی را ادعا کرده که از آن بهره‌ای ندارد....

ثم قال الإمام العسكري (ع): (قال رسول الله ﷺ مخاطباً اليهود وعلماءهم: يا معاشر اليهود هؤلاء رؤساؤكم كافرون ولأموالكم محتجبون ولحقوقكم باخسون ولكم في قسمة ما اقتطعوه ظالمون يخفضون ويرفعون، فقالت رؤساء اليهود: حدثنا عن موضع الحجة بنبوتك ووصاية أخيك هذا، ودع دعواك الأباطيل وإغرائك قومنا بنا، فقال رسول الله ﷺ: لا، ولكن الله عز وجل قد آذن لنبيه أن يدع بالأموال التي خنتموها لهؤلاء الضعفاء ومن يليهم) <sup>(۱)</sup>.

سپس امام حسن عسکری (ع) ادامه می‌دهد: رسول خدا (ص) به یهود و عالمان آنها فرمود: ای جماعت یهود! این سردمداران شما کافرند، اموال شما را برای خود برمی‌دارند، حق شما را ادا نمی‌کنند و در آنچه بهره‌ی شما است در حالی که آنها آن را از آن خود ساخته‌اند، ظلم می‌کنند، از آن می‌کاهند و بر آن می‌افزایند. رؤسای یهود به حضرت گفتند: برای پیامبری خود و جانشینی برادرت دلیل بیاور و ادعاهای باطل و اینکه قوم ما را علیه ما تحریک کنی را رها کن. رسول خدا (ص) فرمود: هرگز ساکت نمی‌نشینم، بلکه خداوند عزوجل به پیامبر خویش اجازه داد تا خواستار بازگرداندن اموالی که شما در آن خیانت نموده‌اید، به ضعیفان و وابستگان ایشان باشد <sup>(۲)</sup>.

وكانت النتيجة أن أخذ حب الأنا واتباع الهوى من علماء بني إسرائيل كل مأخذ، ومنعهم التكبر من اتباع النبي الأمي ﷺ، ولم يؤمن بالنبي منهم إلا قليل. وهكذا فشل المنتظرون مرة أخرى في الانتظار، كما فشلوا في انتظار عيسى وموسى (عليهما السلام) من قبله. نتیجه این شد که منیت و پیروی از هوای نفس سراسر وجود علمای بنی اسرائیل را فراگرفت و تکبر، ایشان را از پیروی از پیامبر امّی (ص) بازداشت و از ایشان، جز عده‌ای اندک به آن حضرت ایمان نیاورد. به این ترتیب، منتظران، بار دیگر در انتظار شکست خوردند؛ همانطور که پیش از این در انتظار عیسی و موسی (علیهما السلام) ناکام و شکست خورده بودند.

والحقيقة التي يجب أن يلتفت إليها هي: أنّ هؤلاء اليهود الذين فشلوا في انتظار النبي محمد ﷺ

۱- تفسیر الإمام العسکری: ص ۲۳۵، بحار الأنوار: ج ۹ ص ۳۰۹.

۲- تفسیر امام عسکری: ص ۲۳۵؛ بحار الانوار: ج ۹ ص ۳۰۹.

هم ذراري أولئك الذين هاجروا في سبيل الله وأسسوا مدينة يثرب لانتظار النبي الخاتم ﷺ، قال تعالى: ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا﴾<sup>(۱)</sup>.  
حقیقتی که باید به آن توجه نماییم این است که این یهودیانی که در انتظار حضرت محمد (ص) شکست خوردند، فرزندان همان کسانی هستند که در راه خدا مهاجرت نمودند و شهر یثرب را به انتظار پیامبر خاتم (ص) بنیان نهادند. حق تعالی می فرماید: (آنگاه پس از آنان، جانشینانی بر جای ماندند که نماز را تباه ساختند و از هوس‌ها پیروی کردند، و به زودی به گمراهی درخواهند افتاد)<sup>۲</sup>.

أما النصراري، فقد كان لغلوهم بعيسى— (ع) ولتحريفهم لسيرته وتعاليمه، أو ما يسمي به (الإنجيل أو العهد الجديد)، كما كان لفهمهم الخاطئ في بعض الأحيان لكلامه (ع)، والأنبياء ﷺ يتكلمون أحياناً بالرموز والأمثال والحكم ليقربوا بعض الحقائق للناس.  
اما در مورد مسیحیان، عاملی که آنان را بازداشت، غلو کردن آنها در مورد حضرت عیسی (ع) و همچنین تحریفی که در سیرت و تعالیم آن حضرت یا آنچه «انجیل و عهد جدید» از آن نام برده می شود بود. فهم و درک اشتباه آنها از برخی فرمایشات عیسی (ع) نیز بی تأثیر نبود؛ پیامبران الهی (علیهم السلام) گاهی با استفاده از رمزها و مثل‌ها و از روی حکمت سخن می گویند تا برخی حقایق را برای مردمان قابل فهم سازند.

أقول: إنّ مجموع هذه الأمور تضافرت ليجد القوم في طياتها السبل للخروج عن جادة الصراط المستقيم، وتأليه عيسى (ع)، ثم عدم الإيمان بنبوته محمد ﷺ ووصاية علي (ع) مع أن بعضهم آمنوا بالنبي ﷺ كما مرّ أنّ أول وفد آمن بالنبي ﷺ هو وفد من نصارى الحبشة، وفي التوراة والأنجيل الأربعة الموجودة اليوم والمقبولة لدى النصاري توجد بعض الإشارات إلى النبي محمد ﷺ وعلي (ع)، وكثير من الإشارات إلى المهدي (ع) من ولده.

به نظر من همه‌ی این عوامل دست به دست هم دادند تا این قوم در اندرون خود راه‌هایی را برای خارج شدن از راه راست، خداوند خواندن عیسی (ع)، و سپس ایمان نیاوردن به نبوت محمد (ص) و وصایت علی (ع) بیابند، با وجود اینکه برخی از آنها به آن حضرت ایمان آوردند؛ چنانکه پیش‌تر گذشت اولین گروهی که به پیامبر (ص) ایمان آوردند هیأتی از مسیحیان حبشه بودند. در تورات و

<sup>۱</sup> - مریم: ۵۹.

<sup>۲</sup> - مریم: ۵۹.

انجیل‌های چهارگانه‌ای که امروز موجود و مورد قبول مسیحیان است، برخی اشارات به پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) و همچنین اشارات بسیاری در مورد مهدی (ع) از فرزندان ایشان وجود دارد.

أما في إنجيل برنابا فهناك تصريح من عيسى - (ع) أنه جاء ليبشر بمحمد ﷺ ورجل آخر رمز له بالمختار، أو واحد من المختارين والذي سيظهر دين محمد ﷺ، كما قال (ع) أنه جاء ليمهد الطريق لمحمد ﷺ، ولشريعته التي ستكون في زمن نزول عيسى (ع) شريعة أهل الأرض جميعاً. اما در انجیل برنابا، از جانب حضرت عیسی (ع) تصریح شده است که وی آمده تا به محمد (ص) بشارت دهد، و مردی دیگر که رمزگونه از وی با لفظ «برگزیده» یا «یکی از برگزیدگان» و «کسی که دین محمد (ص) را آشکار خواهد ساخت» یاد شده است. همان طور که خود آن حضرت (ع) می‌فرماید که او برای زمینه‌سازی راه محمد (ص) و شریعت او که در زمان فرود آمدن عیسی (ع) شریعت تمامی اهل زمین خواهد بود، آمده است.

قال تعالى: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾<sup>(۱)</sup>، ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيداً﴾<sup>(۲)</sup>، ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾<sup>(۳)</sup>.

حق تعالی می‌فرماید: (او کسی است که فرستاده‌ی خود را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه‌ی دین‌ها پیروز گرداند، هر چند مشرکان را خوش نیاید)<sup>۴</sup>، (او کسی است که فرستاده‌اش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن دین را بر همه‌ی ادیان پیروز گرداند و خداوند برای شهادت کافی است)<sup>۵</sup>، (می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند ولی خدا کامل‌کننده‌ی نورخویش است، اگر چه کافران را ناخوش آید \* او کسی است که فرستاده‌ی خود را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه‌ی دین‌ها پیروز گرداند، هر چند مشرکان را خوش نیاید)<sup>۶</sup>.

<sup>۱</sup> - التوبة: ۳۳.

<sup>۲</sup> - الفتح: ۲۸.

<sup>۳</sup> - الصف: ۸ - ۹.

<sup>۴</sup> - توبه: ۳۳.

<sup>۵</sup> - فتح: ۲۸.

<sup>۶</sup> - صف: ۸ و ۹.

وما بقاء عيسى - (ع) إلى اليوم إلا لنصرة دين الله عندما ينزل في زمن ظهور الإمام المهدي (ع) ويصلي خلفه وتعد شريعته الإسلامية الحنيفية السمحاء كما روى الفريقان عن صاحب الشريعة ﷺ.

باقی ماندن حضرت عیسی (ع) تا امروز تنها برای آن است که وقتی در زمان ظهور امام مهدی (ع) فرود می آید دین خدا را یاری کند و پشت آن حضرت نماز بگزارد و شریعت آن حضرت، اسلام حنیف سهل و آسان، خوانده شود؛ همان گونه که دو گروه (شیعه و سنی) از صاحب شریعت (ص) روایت نموده اند.

\* \* \*



# الاستبدال جایگزینی

كَذَّبَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَوْمُهُ وَعَشِيرَتُهُ وَأَهْلُ مَدِينَتِهِ وَعُلَمَاءُ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، وَلَمْ يُؤْمِنَ بِهِ الشُّيُوخُ وَرُؤَسَاءُ الْقَوْمِ، وَلَكِنْ آمَنَ بِهِ وَقَبِلَهُ الْغُرَبَاءُ أَهْلُ الْمَدِينَةِ الطَّيِّبَةِ الْمُبَارَكَةِ يَثْرِبَ، وَآمَنَ بِهِ الْفُقَرَاءُ وَالْمُسْتَضْعَفُونَ وَالشَّبَابُ، وَهَكَذَا اسْتَبَدَلَ اللَّهُ عُلَمَاءَ الدِّينِ وَرُؤَسَاءَ الْقَوْمِ وَبَعْضَ مَنْ كَانَ يَدْعِي أَنَّهُ يَنْتَظِرُ بَعَثَ مُحَمَّدٍ ﷺ بِآخِرِينَ هُمْ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ ﷺ الْمُنْتَجِبُونَ الَّذِينَ قَدِمَهُمْ أَمَامَهُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَقُتِلَ مَعْظَمُهُمْ فِي حَيَاتِهِ شُهَدَاءَ مُحْتَسِبِينَ، قَالَ تَعَالَى: ﴿مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾<sup>(١)</sup>.

رسول خدا (ص) را قوم، خاندان، طایفه، هم‌شهریانش و علمای یهود و نصاری تکذیب نمودند و بزرگان و رؤسای قوم به وی ایمان نیاوردند؛ اما غریبه‌های شهرپاک و مبارک یثرب به او ایمان آوردند و پذیرایش شدند و فقرا، مستضعفان و جوانان نیز به آن حضرت ایمان گرویدند. این ترتیب خداوند، علمای دین، سران قوم و برخی کسانی را که ادعا می‌کردند منتظر بعثت محمد (ص) می‌باشند را با کسان دیگر که همان یاران برگزیده‌ی حضرت محمد (ص) بودند جایگزین نمود؛ همان کسانی که نبی اکرم (ص) ایشان را پیشاپیش خود به بهشت فرستاد و بیش‌تر آنان در زمان زندگانی آن حضرت کشته شدند و به فیض شهادت نایل آمدند؛ استوار و مردانه جنگیدند و به شهادت رسیدند. حق تعالی می‌فرماید: (از مؤمنان، مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته بودند وفا کردند، برخی بر سر پیمان خویش جان باختند و برخی چشم به راهند و هیچ پیمان خود دگرگون نکرده‌اند)<sup>۲</sup>.

قال تعالى: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ

١- الأحزاب: ٢٣.

٢- احزاب: ٢٣.

بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا<sup>(۱)</sup>.  
 همچنین می فرماید: (محمد فرستاده‌ی خدا، و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیرند و با یکدیگر مهربان. آنان را بینی که رکوع می کنند، به سجده می آیند و جویای فضل و خوشنودی خدا هستند. نشانشان اثر سجده‌ای است که بر چهره‌ی آنها است. این است وصفشان در تورات، و مثل شان در انجیل، چون کشته‌ای است که جوانه بزند و آن را یاری دهد تا محکم شود و بر پاهای خود بایستد و کشاورزان را به شگفتی وادارد، تا آنجا که کافران را به خشم آورد. خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند به آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است)<sup>۲</sup>.

هؤلاء ثلثة غیروا وجه التاريخ وبيضوا وجه الإنسانية، جعفر بن أبي طالب، وأبو دجاجة الأنصاري، وحنظلة غسيل الملائكة، وزيد بن حارثة، وعبد الله بن رواحة، والمقداد، وعمار، وجندب بن جنادة، وسلمان المحمدي الفارسي الأصل وكثيرون غيرهم، ربما لم يذكر التاريخ لبعضهم اسماً ولا رسماً ممن حاربوا الفساد والمفسدين، ولم يطلبوا علواً في الأرض، معروفون في السماء مجهولون في الأرض، فطوبى لهم وحسن مآب وجزاهم الله عن الإسلام والمسلمين خير الجزاء لنصرهم دين الله في أرضه، ونصرتهم لسيد الأنبياء وسيد الأوصياء محمد وعلي عليهما وعلى آلهما صلوات ربي وسلامه.

این گروه، تاریخ را دگرگون و انسانیت را رو سفید نمودند؛ جعفر بن ابی طالب، ابو دجانه انصاری، حنظله غسیل ملائکه، زید بن حارثه، عبد الله بن رواحه، مقداد، عمار، جندب بن جناده، سلمان محمدی فارسی الاصل و بسیاری دیگر که چه بسا از برخی از ایشان هیچ اسم و رسمی در تاریخ نیامده باشد؛ کسانی که با فساد و فسادگران جنگیدند و در زمین به دنبال هیچ برتری جویی نبودند، شناخته شدگان در آسمان، گمنامان زمین، خوشا به حالشان و چه نیکو بازگشتی داشتند. خداوند به خاطر یاری دادن دین خدا در زمینش و یاری دادن سرور انبیا و سرور اوصیا، محمد و علی که سلام و صلوات پروردگارم بر ایشان باد، برترین پاداش اسلام و مسلمین را به ایشان عطا فرماید!

<sup>۱</sup> - الفتح : ۲۹.

<sup>۲</sup> - فتح : ۲۹.

وقريب من هذا ما حدث مع من سبق محمد ﷺ من الأنبياء كما مرّ علينا أنّ علماء اليهود لن يؤمنوا بعيسى- (ع)، ولم يؤمن بعيسى- أهل مدينته الناصرة التي تربي فيها، جاء في الإنجيل: (وخرج من هناك وجاء إلى بلدة يتبعه تلاميذه، وفي السبت أخذ يعلم في المجمع فتعجب أكثر الناس حين سمعوه وقالوا من أين له هذا؟ وما هذه الحكمة المعطاة له وهذه المعجزات التي تجري على يديه؟ أما هو النجار بن مريم، وأخو يعقوب ويوسي ويهوذا وسمعان؟ أما أخواته عندنا هنا ورفضوه. فقال لهم يسوع: لا نبي بلا كرامة إلا في وطنه، وبين أقربائه وأهل بيته. وتعدّر على يسوع أن يصنع أي معجزة هناك، سوى أنّه وضع يديه على بعض المرضى فشفاهم، وكان يتعجب من قلّة إيمانهم، ثم سار في القرى المجاورة يعلم<sup>(۱)</sup>.

قريب به همین اتفاق برای انبیای پیش از محمد (ص) نیز رخ داده بود و پیش تر گذشت که علمای یهود به عیسی (ع) ایمان نیاوردند و همچنین همشهریان آن حضرت یعنی ساکنان ناصره که ایشان در آن پرورش یافته بود، وی را پذیرا نشدند. در انجیل آمده است: « ۱ از آنجا روانه شده، به وطن خویش آمد و شاگردانش از عقب او می آمدند. ۲ چون روز سبت رسید، در کنیسه تعلیم دادن آغاز نمود و بسیاری چون شنیدند، حیران شده، گفتند: این از کجا برایش آمده؟ این حکمت ها که به او عطا شده است و این معجزات که از او صادر می گردد، چیست؟ ۳ مگر این همان نجار پسر مريم و برادر يعقوب و يوشا و يهودا و شمعون نيست؟ و آیا خواهران او اینجا نزد ما نمی باشند؟! و او را نپذیرفتند ۴ يسوع ایشان را گفت: هیچ نبی بی حرمت نباشد مگر در وطن خود و میان خویشان و اهل خانهی خود ۵ و در آنجا يسوع هیچ معجزه ای نتوانست نمود جز اینکه دست های خود را بر چند مريض نهاده، ایشان را شفا داد ۶ و از سستی ایمان ایشان در حیرت بود؛ سپس در قریه های آن حوالی گشته، تعلیم می داد»<sup>۲</sup>.

كما ورد في بعض الروايات أنّ بعض الشيعة لن يؤمنوا بالمهدي (ع)، كما لم يؤمن السنة بأبائه (ع)، (سنة الله ولن تجد لسنة الله تبديلاً).

در بعضی روایات آمده است که برخی شیعیان به مهدی (ع) ایمان نمی آورند همچنانکه اهل سنت به پدران آن حضرت (علیهم السلام) ایمان نیاوردند: «سنتی الهی است و در سنت های خداوند هرگز تبدیل و تغییری نمی یابی».

<sup>۱</sup> - إنجيل مرقس: إصحاح ۶.

<sup>۲</sup> - انجيل مرقس: اصحاح ۶.

بل إنّ بعض العلماء غير العاملين الذين يعتقد الجاهل أنّهم قريبون منه لن يؤمنوا به، قال الإمام الصادق (ع): (... وكذلك القائم فإنه تمتد أيام غيبته ليصرح الحق عن محضه، ويصفو الإيمان من الكدر بارتداد كل من كانت طينته خبيثة من الشيعة، الذين يخشى عليهم النفاق إذا أحسوا بالاستخلاف والتمكين ولهم الأمر المنتشر في عهد القائم ... وقال (ع): كل ذلك لتتم النظرة التي أوجبها الله لعدوه إبليس، إلى أن يبلغ الكتاب أجله، ويحق القول على الكافرين ويقرب الوعد الذي بينه الله في كتابه بقوله: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾<sup>(۱)</sup>، وذلك إذ لم يبق من الإسلام إلا اسمه ومن القرآن إلا رسمه، وغاب صاحب الأمر بإيضاح العذر له في ذلك لاشتمال الفتنة على القلوب، حتى يكون أقرب الناس إليه أشدهم عداوة له، وعند ذلك يؤيده الله بجنود لم تروها، ويظهر دين نبيه على يديه، ويظهره على الدين كله ولو كره المشركون<sup>(۲)</sup>.

حتی برخی از عالمان بی عمل که جاهلان، ایشان را نزدیک به آن حضرت می دانند، هرگز به او ایمان نمی آورند. امام صادق (ع) می فرماید: «.... قائم (ع) نیز چنین است؛ زیرا ایام غیبت او طولانی می شود تا حق محض آشکار شود و با از دین بیرون رفتن هریک از شیعیان که طینت ناپاکی دارد، ایمان صاف از کدر آن مشخص شود؛ همان کسانی که ممکن است چون استخلاف و تمکین و امنیت منتشر شده در عهد قائم (ع) به مشامشان رسد، نفاق پیشه کنند.... و ایشان (ع) ادامه داد: همه ی اینها برای آن است که مهلتی که خداوند به دشمنش ابلیس داده است به سر آید، تا آن کتاب به اجلس برسد و فرمان خداوند بر کافران محقق گردد و آن وعده ای که خداوند در کتابش با این سخن (خداوند به کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، وعده داد که در روی زمین جانشین شان کند، همچنان که مردمی را که پیش از آنها بودند جانشین نمود)<sup>۳</sup> از آن یاد کرده است، نزدیک گردد؛ و این، زمانی است که از اسلام جز نامش و از قرآن جز خطش باقی نماند. صاحب الامر غایب می شود تا عذری که دارد آشکار گردد؛ اینکه فتنه همه ی دلها را فرامی گیرد تا آنجا که نزدیکترین کسان به آن حضرت سر سختترین دشمنیها را با وی خواهند داشت و در آن هنگام خداوند وی را با سپاهییانی که نمی بینید یاری می فرماید و دین پیامبر خویش به دستان وی را

<sup>۱</sup> - النور : ۵۵.

<sup>۲</sup> - کمال الدین: ص ۳۵۶، غیبة الطوسی: ص ۱۷۲، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۲۲۲.

<sup>۳</sup> - نور: ۵۵.

آشکار می سازد و بر همه‌ی ادیان پیروزش می گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند»<sup>۱</sup>.

\* \* \*

---

<sup>۱</sup> - کمال الدین: ص ۳۵۶ ؛ غیبت طوسی: ص ۱۷۲ ؛ بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۲۲۲.

## ماذا بعد الهجرة؟

### پس از هجرت چه شد؟

في المدينة بدأ النبي ﷺ ببناء مجتمع إسلامي يتعامل وفق تعاليم شريعة الله المقدسة، بدأ النبي ﷺ في المدينة بكلمة لا إله إلا الله لينتهي إلى تدبير شؤون المجتمع وسياسة الناس لما فيه صلاحهم وكمالهم. وكان لخلق العظم وللمعجزات التي تظهر على يديه الكريمتين أثر كبير في الناس، وازدياد عدد المسلمين وتوجههم إلى كمالاتهم المعنوية والعزوف عن زخرف الدنيا، وهكذا بدأت تلك الصحراء المقفرة تخضر، ولو ترك محمد ﷺ يدعو الناس إلى الله سبحانه الرحمن الرحيم ولكن هيهات لو ترك القطا لنام.

پیامبر اکرم (ص) در مدینه اقدام به تشکیل جامعهی اسلامی مبتنی بر دستورات شریعت مقدّس خداوند نمود. پیامبر (ص) در مدینه از کلمه‌ی لا اله الا الله آغاز نمود تا به تدبیر مسایل جامعه و اداره‌ی مردم در آنچه صلاح و کمال ایشان در آن است، منتهی شد. اخلاق و سیره‌ی نیکوی آن حضرت و معجزاتی که به دستان مبارکش انجام می‌گرفت در مردم اثری بس عمیق بر جای گذاشت. شمار مسلمانان رو به افزایش نهاد و همچنین بر توجه آنها به کمالات معنوی و روی گردانی از ظواهر و زینت‌های دنیا افزوده می‌شد. به این ترتیب آن صحرای خشک و سوزان به سبزی گرایید و ای کاش محمد (ص) را آسوده می‌گذاشتند تا مردم را به سوی خداوند سبحان بخشاینده‌ی مهربان فراخواند؛ اما هیهات که او را آسوده گذارند!

ومن قبل ما ترك نمرود إبراهيم (ع)، ولا فرعون موسى (ع)، ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾ وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ ﴿١﴾.

پیش از این نیز نمرود، ابراهیم را و فرعون، موسی را آسوده نگذاشته بودند: (فرعون گفت: بگذارید موسی را بکشم و او پروردگار خود را به یاری طلبد؛ که من می‌ترسم دینتان را دگرگون کند یا در این سرزمین فساد برانگیزد \* موسی گفت: من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم؛ از

هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد)<sup>۱</sup>.

أنظر إلى منطق هذا الكافر المتكبر فهو ينشر الصلاح بخموره وفجوره، وموسى يفسد في الأرض بنشر كلمة لا إله إلا الله، وإقامة الحكم الإلهي في الأرض، وهذا هو منطق الفراعنة الذين تسلطوا على المسلمين اليوم.

منطق این کافر متکبر را بنگرید که با وجود میخوارگی و فسق و فجورش، اصلاح‌گر است، اما موسی که خواهان گسترش لا اله الا الله و برپایی حکومت الهی در زمین است، فسادگر می‌باشد!! این همان منطق فرعون‌های است که امروز بر مسلمانان تسلط یافته‌اند.

فإذا عرفنا هذا عرفنا أنّ الصدام المسلح أمر حتمي الوقوع، كما أنّ الجهاد لنشر كلمة لا إله إلا الله ضروري، ليكون الدين خالصاً لله وتكون كلمة الله هي العليا، ﴿الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفاً﴾<sup>(۲)</sup>.

حال که این مطالب را دریافتیم، برایمان مسلم خواهد شد که برخورد مسلحانه حتمی الوقوع و اجتناب‌ناپذیر است، همان طور که جهاد برای انتشار کلمه‌ی «لا اله الا الله» ضروری است تا دین، خالص برای خداوند بشود و کلمه‌ی الله، کلمه‌ی برتر گردد: (آنان که ایمان آورده‌اند، در راه خدا پیکار می‌کنند، و آنان که کافر شده‌اند در راه طاغوت می‌جنگند؛ پس با هواداران شیطان به نبرد برخیزید که نیرنگ شیطان ضعیف است)<sup>۳</sup>.

وبدأ المسلمون يدافعون عن كيانهم الإسلامي الذي بدأ صغيراً في المدينة ثم اتسع بفضل الله، وبعد أن استقرت الأمور هاجموا الحكومات الطاغوتية المتسلطة على رقاب الناس ليخلوا بعد ذلك الناس تحت ظل الدولة الإسلامية، دولة لا إله إلا الله يختارون الدخول في الإسلام أو البقاء على إحدى الديانات الإلهية السابقة مع دفع الجزية التي هي نظير الزكاة التي يدفعها المسلمون، هذا هو قانون الإسلام العادل في القرآن، ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾<sup>(۴)</sup>.

مسلمانان شروع به دفاع کردن از کیان اسلامی خود نمودند؛ همان کیان و وجودی که در مدینه از

<sup>۱</sup> - غافر: ۲۶ و ۲۷.

<sup>۲</sup> - النساء: ۷۶.

<sup>۳</sup> - نسا: ۷۶.

<sup>۴</sup> - البقرة: ۲۵۶.

وجودی کوچک شروع شد و سپس به فضل خداوند رشد کرد و پس از استقرار یافتن امور، به حکومت‌های طاغوتی مسلط بر مردم هجوم بردند تا بعد از آن اجازه دهند مردم زیر سایه‌ی دولت اسلامی زندگی کنند؛ حکومت و دولت لا اله الا الله؛ یا در اسلام داخل شوند یا بر یکی از دیانت‌های الهی پیشین خود باقی بمانند و جزیه — که معادل زکاتی است که مسلمانان می‌پردازند — بپردازند؛ این همان قانون عادلانه در قرآن می‌باشد: (هیچ اجباری در دین نیست)<sup>۱</sup>.

أما الذين لا يدينون للخالق جلّ وعلا، وليس لهم دين سماوي فهؤلاء يُقاتلون حتى يقولوا: لا إله إلا الله محمد رسول الله.

اما کسانی که برای خالق بزرگ و بلند مرتبه هیچ دیانتی ندارند، و بر هیچ دین آسمانی نمی‌باشند، با اینان پیکار می‌شود تا بگویند: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» (هیچ معبودی نیست جز خداوند، محمد فرستاده‌ی خداوند است).

وهكذا انتشر الإسلام بفضل الله وبجهاد النبي والوصي والمؤمنين، كان النبي ﷺ كالطبيب الدوار بأدويته كما وصفه أمير المؤمنين (ع)<sup>(۲)</sup>، كان يسير بين الناس يأمرهم بالمعروف وينهاهم عن المنكر، ويعمل ليلاً ونهاراً لنشر كلمة لا إله إلا الله، وهذه هي السيرة التي عمل بها الأئمة عليهم السلام بعده كما أنها كانت سيرة الأنبياء والمرسلين قبله، فعيسى (ع) كان سائحاً في الأرض يدعو الناس إلى الله، وهكذا بقية الأنبياء إبراهيم وموسى وغيرهم عليهم السلام.

اینگونه بود که اسلام به فضل خداوند و با جهاد پیامبر و وصی او و مؤمنان منتشر شد. پیامبر (ص) همچون طبیبی بود دوره‌گرد که داروهایش همراهش بود؛ همانگونه که امیر المؤمنین (ع) ایشان را توصیف می‌فرماید<sup>۳</sup>؛ ایشان (ص) میان مردم می‌گشت، آنها را امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد و صبح و شام برای گسترش کلمه لا اله الا الله تلاش می‌کرد. این همان سیره و رفتاری است

۱ - بقره: ۲۵۶.

۲ - قال أمير المؤمنين (ع) في وصف الرسول ﷺ: (طبيب دوار بطبه قد أحكم مراهمه، وأحمى مواسمه . يضع ذلك حيث الحاجة إليه من قلوب عمي، وأذان صم، وألسنة بكم . تتبع بدوائه مواضع الغفلة ومواطن الحيرة) نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج ۱ ص ۲۰۷.

۳ - أمير المؤمنين (ع) در وصف رسول خدا (ص) می‌فرماید: «طبيب دوار بطبه قد أحكم مراهمه و أحمى مواسمه يضع ذلك حيث الحاجة إليه من قلوب عمي و أذان صم و ألسنة بكم، مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ» (او (پیامبر) پزشکی است که با طب خویش پیوسته در گردش است، داروها و مرهم‌های خود را به خوبی آماده ساخته و ابزار داغ کردن را (برای سوزاندن زخم‌ها) تقطیده و گذاخته کرده است، تا بر هر جا که نیاز داشته باشد، بگذارد؛ بر دل‌های کور، بر گوش‌های کر، بر زبان‌های گنگ، او با داروهای خویش بیماران غفلت‌زده و سرگشته را رسیدگی و درمان می‌کند). نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۱ ص ۲۰۷.



که امامان (علیهم السلام) پس از او به آن عمل کردند؛ چنانکه سیره و رویه‌ی پیامبران و فرستادگان پیش از او بود؛ عیسی (ع) در زمین سفر می‌کرد و مردم را به سوی خدا فرامی‌خواند، و همینطور سایر انبیا: ابراهیم، موسی و دیگران (علیهم السلام).

فهذه قصصهم في القرآن تهتف بالعمل الجاد المتواصل لنشر كلمة لا إله إلا الله والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر.

این داستان‌های ایشان در قرآن است؛ که برای کار و تلاش مجدانه و پیوسته در جهت انتشار کلمه‌ی لا اله الا الله و امر به معروف و نهی از منکر، فریاد برمی‌آورد.

\* \* \*

## بعد وفاة النبي ﷺ

### پس از درگذشت پیامبر (ص)

قال تعالى: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾<sup>(۱)</sup>.  
حق تعالی می فرماید: (جز این نیست که محمد، فرستاده ای است که پیش از او فرستادگانی دیگر بوده اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به آیین پیشین خود بازمی گردید؟ هر کس که به پیشین خود بازگردد هیچ زبانی به خدا نخواهد رسانید و خداوند سپاس گزاران را پاداش خواهد داد)<sup>(۲)</sup>.

خیر من یصف ما حدث بعد وفاة النبي ﷺ هي الزهراء عليها السلام، أقرب الخلق إلى رسول الله ﷺ، حيث قالت في خطبتها في مسجد النبي ﷺ بعد وفاته: (... فلما اختار الله لنبيه دار أنبيائه، ومأوى اصفیائه، ظهر فيكم حسكة النفاق، وسمل جلباب الدين، ونطق كاظم الغاوين، ونبغ حامل الاقلين، وهدر فنيق المبطلين، فخطر في عرصاتكم، وأطلع الشيطان رأسه من مغرزه هاتفاً بكم، فألفاكم لدعوته مستجيبين، وللعزة فيه ملاحظين، ثم استنهضكم فوجدكم خفافاً، وأحشمكم فألفاكم غضاباً، فوسمتم غير إبلکم ووردتم غير مشربکم، هذا والعهد قريب والكلم رحيب، والجرح لما يندمل والرسول لما يقبر، ابتداراً زعمتم خوف الفتنة، ألا في الفتنة سقطوا وإن جهنم لمحيطة بالكافرين)<sup>(۳)</sup>.

بهترین کسی که حوادث پس از وفات پیامبر (ص) را توصیف می نماید حضرت زهرا (س) نزدیک ترین مردمان به رسول خدا (ص) است؛ آنجا که در خطبه اش در مسجد النبي (ص) پس از وفات آن حضرت (ص) می فرماید:

.... فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَمَأْوَى أَصْفِيَائِهِ ظَهَرَ فِيكُمْ حَسَكَةُ النَّفَاقِ، وَسَمَلُ جِلْبَابِ الدِّينِ، وَنَطَقَ كَاظِمُ الْغَاوِينَ، وَنَبَغَ خَامِلُ الْأَقْلِينَ، وَهَدَرَ فَنِيْقُ الْمُبْطَلِينَ، فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ، وَأَطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ هَاتِفًا بِكُمْ فَأَلْفَاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ، وَ لِلْغَرَّةِ

<sup>۱</sup> - آل عمران : ۱۴۴.

<sup>۲</sup> - آل عمران : ۱۴۴.

<sup>۳</sup> - الاحتجاج : ج ۱ ص ۱۳۶.

فِيهِ مُلَاطِطِينَ، ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِيفًا، وَأَحْمَشَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا، فَوَسَفْتُمْ غَيْرَ  
إِبِلِكُمْ، وَوَرَدْتُمْ غَيْرَ مَشْرَبِكُمْ، هَذَا وَالْعَهْدُ قَرِيبٌ وَالْكَلْمُ رَحِيمٌ وَالْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ، وَالرَّسُولُ لَمَّا  
يُقْبَرُ، إِبْتِدَارًا زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ! «أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»<sup>۱</sup>

.... تا آنگاه که خداوند برای پیامبرش سرای پیامبران و جایگاه برگزیدگانش را اختیار فرمود، در  
میان شما خار کینه‌ی نفاق آشکار شد، و ردای دین فرسوده گردید، و ساکت گمراهان گویا گشت،  
و گمنام‌ترین ارادل سر برآورد، و شتر باطل پیشگان به صدا درآمد و در میان شما دم برافراشت، و  
شیطان از سوراخ خویش سر برون کرد و شما را ندا داد و دید دعوتش را اجابت می‌کنید، و فریش  
را می‌پذیرید، پس آنگاه شما را تحریک کرد و دریافت که شتابان به سویش می‌روید، و شما را  
برافروخت و مشاهده کرد که به آسانی به فرمانش خشمگین می‌شوید، پس آنگاه شتر دیگران را  
داغ زدید و تصاحب کردید، و به آبشخور دیگران درآمدید، و اینچنین کردید در حالی که هنوز از  
زمان پیامبر چیزی نگذشته بود، و هنوز ما از خستگی مصیبت نیاسوده و زخم ما التیام نیافته بود،  
و رسول خدا هنوز به خاک سپرده نشده بود، و با حيله‌سازی و به بهانه‌ی اینکه از فتنه می‌ترسیم،  
اینچنین کردید و خلافت را غصب نمودید: «آگاه باشید که در فتنه سقوط کردند و همانا دوزخ  
دربرگیرنده‌ی کافران است»

ولما جاءت نساء المهاجرين والأنصار لعيادتها، قلن لها: كيف أصبحت عن علتك؟ فقالت:  
(أصبحت والله عائفة لندياكم قالية لرجالكم، لفظتهم قبل أن عجمتهم وشننتهم بعد أن  
سبرتهم، فقبحاً لفلول الحد، وخور القناة، وخطل الرأي، وبئس ما قدمت لهم أنفسهم، أن سخط  
الله عليهم وفي العذاب هم خالدون لا جرم لقد قلدتهم ربقته، وشننت عليهم عارها فجداً وعقراً  
وسحقاً للظالمين، ويحهم أني زحزحوها عن رواسي الرسالت، وقواعد النبوة، ومهبط الوحي  
الأمين، والطبين بأمر الدنيا والدين، ألا ذلك هو الخسران المبين. وما نقموا من أبي الحسن، نقموا  
والله منه نكير سيفه، وشدة وطأته، ونكال وقعته، وتنمره في ذات الله عز وجل.  
و چون زنان مهاجرین و انصار به عیادت آن حضرت رفتند و گفتند: چگونه صُبح کردی؟!  
حضرت (س) فرمود:

صبح کردم به خدا سوگند. در حالی که دنیای شما را نخواهم و از مردان شما بیزارم، پیش  
از آزمودن‌شان امیدی نداشتم و پی از امتحان بر آنها خشمگینم. زشت باد شمشیری که برای  
خدا بُرد و نیزه‌ای که بر سینه‌ی باطل فرو نرود و اندیشه‌ای که راه فساد را هموار سازد.

<sup>۱</sup> - احتجاج: ج ۱ ص ۱۳۶.

چه زشت است آنچه برای خود پیش فرستادند، (که خداوند بر آنان خشم گرفت و آنها در عذاب جاودانه‌اند). ناچار گناهش را به گردن آنها انداختم و رسوایی شان را بر آنان ریختم، پس مرگ و نابودی و بیچارگی بر ستمگران باد! چه بیچاره مردمی! خلافت را از ریشه‌گاه رسالت و تکیه‌گاه نبوت و فرودگاه وحی پروردگار و آزموده‌کار دنیا و دین، کجا بردند؟ بدانید که این همان زیان آشکار است. به خدا سوگند، ابو الحسن را عیبی جز این نبود که در راه خداوند، شمشیرش برهنه و برنده و قدمش ثابت و حمله‌اش خطرناک و مرگبار بود، و جز خداوند عزوجل از چیزی باک نداشت.

والله لو تكافوا عن زمام نبذه رسول الله ﷺ إليه لاعتلقه، ولسار بهم سيراً سجحاً، لا يكلم خشاشه، ولا يتعتع راكبه، ولأوردهم منهاً نميراً فضفاضاً تطفح ضفتاه. ولأصدرهم بطاناً قد تحير بهم الري غير متحل منه بطائل، إلا بغمر الماء وردعة شررة الساعب، ولفتحت عليهم بركات من السماء والأرض، وسيأخذهم الله بما كانوا يكسبون.

به خدا سوگند، اگر امت دست از مهاری که رسول خدا به علی سپرد، بازمی داشتند، علی آن را در میان پای و رکاب خویش می‌گرفت و به آسانی بی‌رنج و تعب آنان را به چشمه‌ی جوشنده‌ی سعادت می‌برد و شاداب و کامیاب بازمی‌گردانید، بی آنکه خود زیوری از دنیا و جز جرعه‌ی آبی و لقمه‌ی نانی برگیرد. برکات آسمان و زمین بر مردم گشوده می‌گشت، ولی اکنون چیزی نخواهد گذشت که خداوند آنها را به آنچه می‌کنند، خواهد گرفت.

ألا هلم فاسمع، وما عشت أراك الدهر العجب، وإن تعجب فقد أعجبك الحادث. إلى أي سناد استندوا وبأي عروة تمسكوا، استبدلوا الذنابي والله بالقوادم، والعجز بالكاهل. فرغما لمعاطس قوم يحسبون أنهم يحسنون صنعا، ألا إنهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون، أفمن يهدي إلى الحق أحق أن يتبع أمن لا يهدي إلا أن يهدى فما لكم كيف تحكمون.

هان! بیا و بشنو و تا زنده باشی از روزگار شگفتی بین، و هم اکنون جای شگفت است، به کدام تکیه‌گاه تکیه کردند و به چه دست‌آویزی چنگ زدند؟ به خدا سوگند سافل را به جای عالی گرفتند و عقب مانده را به جای جلوتاز پذیرفتند، پس خوار باد آن مردم گنه‌کاری که خود را نیکو پندارند، آنان تبه‌کارانند ولی نمی‌دانند. (آیا آن که به حق راه می‌نماید به متابعت سزاوارتر است یا آن که به حق راه نمی‌نماید و خود نیز نیازمند هدایت است؟ شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید؟)

أما لعمر الهك لقد لقت، فنظره ريثما تنتج، ثم احتلبوا طلاع القعب دماً عبيطاً، وذعافاً ممقراً، هنالك يخسر المبطون، ويعرف التالون غب ما سن الأولون، ثم طيبوا عن أنفسكم أنفساً، وطامنوا للفتنة جأشاً، وأبشروا بسيف صارم، وهرج شامل، واستبداد من الظالمين، يدع فيئكم زهيداً، وزرعكم حصيداً. فيا حسرتي لكم، وأنى بكم وقد عميت قلوبكم عليكم، أنلزمكموها وأنتم لها كارهون<sup>(۱)</sup>.

به خدا سوگند که فتنه‌ی آنان باردار شد، در انتظار باشید که تا چه اندازه نتیجه خواهد داد، سپس آن را نظیر یک قلع پر از خون تازه و زهر گُشنده کردند، در آن موقع است که اهل باطل دچار خسارت خواهند شد و بنیان‌گذار پیشینیان را خواهند شناخت، سپس از دنیای خود درگذرید و مطمئن باشید که گرفتار فتنه خواهید شد، مزده باد شما را به شمشیری برنده و ظلمی قوی و به فتنه‌ای عمومی و استبدادی از ستمکاران که اندکی شما را واگذار می‌نماید، آنگاه هستی شما را به یغما می‌برد، واحسرتا بر شما! به کجا هدایت می‌شوید؟ در صورتی که هدایت از شما ناپدید شد، آیا ما می‌توانیم شما را ملزم و مجبور نماییم، در حالی که شما از راه راست بیزارید؟!<sup>۲</sup>

وهكذا قدم المؤخر، وأخر المقدم بعد وفاة النبي ﷺ، واستولى أبو بكر وعمر وأشياعهم على السلطة، ونحي وصي رسول الله ﷺ علي بن أبي طالب (ع)، وأوذى هو والزهراء (عليهما السلام)، وماتت عليها السلام أثر اقتحام عمر وجماعة من المنافقين دارها لإجبار الإمام علي (ع) على مبايعة أبي بكر، وضربها بالسوط وضغطها بين الحائط والباب حتى كسر ضلعها ونبت المسمار في صدرها وأسقط جنينها. ووردت على أبيها مظلومة، مقهورة من قوم كانوا يسمعون النبي ﷺ يقول ما معناه: (إنَّ الله يغضب لغضب فاطمة)<sup>(۳)</sup>.

به این ترتیب پس از وفات پیامبر (ص)، پس افتاده، پیش افتاد و آنکه پیشتاز بود به کناری نهاده شد. ابوبکر، عمر و پیروان‌شان بر حکومت مستولی شدند و وصی رسول خدا (ص) علی بن ابی طالب (ع) به کناری گذاشته شد، و او و زهرا (علیهما السلام) را بسیار آزرده تا آنجا که زهرا (علیهما السلام) بر اثر هجوم آوردن عمر و عده‌ای از منافقان به خانه‌اش برای وادار کردن امام علی (ع) به بیعت با ابوبکر، به شهادت رسید. او را با تازیانه مضروب ساخت، و میان در و دیوار فشرده تا پهلویش شکست و میخ در سینه‌اش فرو نشست و جنینش را سقط نمود. مظلوم و از پای درآمده از

۱- معانی الأخبار: ص ۳۵۵، دلائل الإمامة للطبري: ص ۱۲۸، أمالي الطوسي: ص ۳۷۶، الاحتجاج: ج ۱ ص ۱۴۹، بحار الأنوار: ج ۴۳ ص ۱۵۹.

۲- معانی الأخبار: ص ۳۵۵؛ دلائل الإمامة طبری: ص ۱۲۸؛ أمالی طوسی: ص ۳۷۶؛ احتجاج: ج ۱ ص ۱۴۹؛ بحار الأنوار: ج ۴۳ ص ۱۵۹.

۳- ينابيع المودة للقندوزي: ج ۲ ص ۵۶، ذخائر العقبی: ص ۳۹، أمالي الشيخ الصدوق: ص ۴۶۷.

قومی که می شنیدند پیامبر چنین معنایی را می فرمود که «خداوند با خشم فاطمه، خشم می گیرد»<sup>۱</sup> بر پدر خویش وارد شد.

فتعساً للقوم لما انتهكوا من حرم الله، واستخفوا بخيرة خلقه: ﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾<sup>(۲)</sup>.  
تیره روزی و نابودی بر قومی که از حرم های خدا، حرمی را شکستند و بهترین بندگان را خوار و خفیف نمودند: (مثل آنان، مثل آن کسی است که آتشی برافروخت، چون پیرامونش را روشن ساخت، خداوند روشنایی شان را بازگرفت و در حالی که نمی بینند، در تاریکی رهاشان نمود)<sup>(۳)</sup>.

هذا والنبي ﷺ لم يترك المسلمين في حياته دون أن يوجههم إلى القيادة من بعده، وإلى الأوصياء من ولده ﷺ، حيث أمره الله سبحانه بذلك. ولكن لا بد من الفتنة للتمحيص، ولا بد من السامري، ولا بد من العجل، قال تعالى: ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ❖ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ❖ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾<sup>(۴)</sup>.

به این ترتیب، پیامبر (ص) در هنگام زندگانی خود، مسلمانان را بدون اینکه متوجه رهبری بعد از خودش و اوصیا از فرزندان (علیهم السلام) — آنگونه که خداوند سبحان به آن فرمان داده بود — کند، رها نفرمود؛ اما از فتنه و آزمایش دشوار برای پالایش، گریزی نیست، و از سامری و از گوساله نیز گریزی نیست. حق تعالی می فرماید: (آیا مردم پنداشته اند که چون گویند ایمان آوردیم، رها می شوند و آزموده نمی گردند؟ \* به یقین کسانی را که پیش از آنها بودند آزمودیم، تا خداوند کسانی را که راست گفته اند معلوم دارد و دروغ گویان را معلوم بدارد \* آیا آنان که مرتکب کارهای ناپسند می شوند پنداشته اند بر ما پیشی می گیرند؟ چه بد داوری می کنند!)<sup>۵</sup>.

وإني لما أردت أن أختار بعض الروايات عن النبي ﷺ الدالة على أنه أُرشد المسلمين إلى الصراط

<sup>۱</sup> - ينابيع المودة قندوزی: ج ۲ ص ۵۶ ؛ ذخایر عقیبی: ص ۳۹ ؛ امالی شیخ صدوق: ص ۴۶۷.

<sup>۲</sup> - البقرة: ۱۷.

<sup>۳</sup> - بقره: ۱۷.

<sup>۴</sup> - العنکبوت: ۲ - ۴.

<sup>۵</sup> - عنکبوت: ۲ تا ۴.

المستقیم، وإلى الأوصیاء من بعده وخلفاء الله في أرضه، احترت أيها أختار لكثرتها سواء في كتب الشيعة أو السنة. وإني وإن اقتصرت على القليل منها، ولكني أسأل الله أن يجعل فيها نصراً للدين، ونفعاً للمسلمين وتأييداً للمؤمنين:

وقتی می خواستم برخی روایات نبوی دال بر اینکه آن حضرت مسلمانان را به صراط مستقیم و اوصیای پس از خود و خلفای الهی در زمیانش هدایت و ارشاد نموده است برگزینم حیران ماندم؛ زیرا نمی دانستم در میان انبوه روایات چه در کتاب های شیعه و چه در کتاب های اهل سنت، کدام را برگزینم. به هر حال با اینکه به اندکی از آن روایات بسنده نمودم اما از خداوند درخواست می کنم که در همین اندک، یاری برای دین، بهره مندی برای مسلمانان و تأییدی برای مؤمنان قرار دهد!

روی الحافظ محب الدین أحمد الطبري، وهو من علماء السنة ومحدثيهم في كتاب ذخائر العقبي في مناقب ذوي القربى: عن أنس قال: (كان عند النبي ﷺ طير فقال: اللهم ائتني بأحب خلقك إليك ليأكل معي هذا الطير، فجاء علي بن أبي طالب فأكل معه) (۱).  
حافظ محب الدین احمد طبری یکی از علما و محدثین اهل سنت در کتاب «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی» از انس روایت کرده است: «پرنده ای نزد نبی اکرم (ص) بود. حضرت فرمود: خداوند! محبوب ترین بندگانت را نزدم بفرست تا با من این پرنده را بخورد؛ علی بن ابی طالب (ع) آمد و با هم مشغول خوردن شدند» (۲).

وعن معاذة الغفارية قالت: دخلت على النبي ﷺ في بيت عائشة وعلي خارج من عنده فسمعتة يقول: (يا عائشة، إن هذا أحب الرجال إلي وأكرمهم علي، فاعرفي له حقه وأكرمي مثواه) (۳).  
از معاذة غفاری نقل شده است که گفت: در خانه ای عایشه به محضر رسول خدا (ص) رسیدم در حالی که علی (ع) از نزد ایشان خارج می شد شنیدم؛ که می فرمود: «ای عایشه! این مرد محبوب ترین مردان و گرامی ترین آنان نزد من است؛ پس حق وی را بشناس و جایگاه او را گرامی بدار» (۴).

۱- ذخائر العقبی: ص ۶۱، سنن الترمذی: ج ۵ ص ۳۰۰، تحفة الأخوذی: ج ۱۰ ص ۱۵۳.

۲- ذخائر عقبی: ص ۶۱؛ سنن ترمذی: ج ۵ ص ۳۰۰؛ تحفة الأخوذی: ج ۱۰ ص ۱۵۳.

۳- ذخائر العقبی: ص ۶۲، بنبایع المودة: ج ۱ ص ۲۴۵، أسد الغابة: ج ۵ ص ۵۴۸.

۴- ذخائر عقبی: ص ۶۲؛ بنبایع المودة: ج ۱ ص ۲۴۵؛ أسد الغابة: ج ۵ ص ۵۴۸.

وعن البراء بن عازب قال: قال النبي ﷺ: (علي مني بمنزلة رأسي من جسدي) <sup>(۱)</sup>.  
از براء بن عازب روایت شده است: پیامبر (ص) فرمود: «علی نسبت به من همچون سرم به پیکرم می باشد» <sup>(۲)</sup>.

وعن المطلب بن عبد الله ابن حنطب قال: قال رسول الله ﷺ لوفد ثقیف حين جاءوا: (لتسلمن أو لأبعثن عليكم رجلاً مني - أو قال مثل نفسي - ليضربن أعناقكم وليسببن ذراريكم، وليأخذن أموالكم). قال عمر: فوالله ما تمنيت الأمانة إلا يومئذ، إذ فجعلت انصب صدري رجاء أن يقول هو هذا. قال: فالتفت إلى علي فاخذ بيده، وقال: هو هذا، هو هذا) <sup>(۳)</sup>.  
از عبد المطلب بن عبد الله بن حنطب نقل شده است: رسول خدا (ص) به هیأتی که از سوی قبیله ی ثقیف آمده بودند، فرمود: «یا اسلام می آورید و یا مردی از خودم - یا فرمود: همچون خودم - را به سوی شما گسیل می دارم تا گردن های شما را بزند، فرزندانتان را به اسارت بگیرد و اموالتان را تصاحب کند». عمر گفت: به خدا سوگند هرگز آرزوی فرماندهی نداشتم مگر همین روز. بنابراین سر خود را بالا می گرفتم به امید اینکه پیامبر (ص) بگوید این مرد، همان است. گوید: آنگاه حضرت (ص) به علی (ع) متوجه شد، دستش را گرفت و فرمود: «این مرد همان است، این مرد همان است» <sup>(۴)</sup>.

وعن أنس ابن مالك قال: قال رسول الله ﷺ: (ما من نبي إلا وله نظير في أمته وعلي نظيري) <sup>(۵)</sup>.  
انس بن مالک می گوید: رسول خدا (ص) فرمود: «هیچ پیامبری نیست مگر آنکه همتایی در امتش داشته باشد، و نظیر و همتای من، علی است» <sup>(۶)</sup>.

<sup>۱</sup> - ذخائر العقبی: ص ۶۳، ینابیع المودة: ج ۲ ص ۱۵۲.

<sup>۲</sup> - ذخایر عقبی: ص ۶۳؛ ینابیع المودة: ج ۲ ص ۱۵۲.

<sup>۳</sup> - ذخائر العقبی: ص ۶۴، المصنف لعبد الرزاق الصنعانی: ج ۱۱ ص ۲۲۶، بحار الأنوار: ج ۳۸ ص ۳۰۸، أعيان الشيعة: ج ۱ ص ۳۵۴، وغيرها.

<sup>۴</sup> - ذخایر عقبی: ص ۶۴؛ مصنف عبد الرزاق اصفهانی: ج ۱۱ ص ۲۲۶؛ بحار الأنوار: ج ۳۸ ص ۳۰۸؛ اعيان الشيعة: ج ۱ ص ۳۵۴ و سایر منابع.

<sup>۵</sup> - ذخائر العقبی: ص ۶۴، الغدير: ج ۳ ص ۲۳، جواهر المطالب في مناقب الإمام علي (ع): ج ۱ ص ۶۱.

<sup>۶</sup> - ذخایر عقبی: ص ۶۴؛ الغدير: ج ۳ ص ۲۳؛ جواهر مطالب در مناقب امام علی (ع): ج ۱ ص ۶۱.



وعن أبي أيوب قال: قال رسول الله ﷺ: (لقد صلت الملائكة عليّ وعلى علي؛ لأنّا كنا نصلي ليس معنا أحد يصلي غيرنا) (۱).

ابو ایوب می گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: «به راستی ملائکه بر من و بر علی درود فرستادند؛ زیرا ما هر دو نماز می خواندیم؛ زیرا هیچ کس دیگری غیر از ما همراه با ما نبود که نماز بخواند» (۲).

وعن أبي ذر قال: قال رسول الله ﷺ: (لما اسري بي مررت بملك جالس على سرير من نور، وإحدى رجليه في المشرق والأخرى في المغرب، وبين يديه لوح ينظر فيه والدنيا كلها بين عينيه والخلق بين ركبتيه ويده تبلغ المشرق والمغرب، فقلت: يا جبريل من هذا؟ فقال: هذا عزرائيل تقدم فسلم عليه، فتقدمت فسلمت عليه، فقال: وعليك السلام يا أحمد ما فعل ابن عمك علي. فقلت: هل تعرف ابن عمي علياً؟ قال: وكيف لا أعرفه، وقد وكلني الله بقبض أرواح الخلائق ما خلا روحك وروح ابن عمك علي بن أبي طالب فإنّ الله يتوفاك كما بمشيئته) (۳).

از ابوذر روایت شده است: پیامبر (ص) فرمود: «وقتی به معراج برده شدم، به فرشته ای برخوردیم که بر تختی از نور نشسته و یک پایش در مشرق و پای دیگرش در مغرب بود و میان دستانش لوحی بود که بر آن می نگرست و همه ی دنیا در مقابلش بود و تمام آفریدگان میان دو زانویش قرار داشتند و دستش به مشرق و مغرب می رسید. گفتم: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: عزرائیل است. پیش برو و بر او اسلام کن. پیش رفتم و بر او سلام کردم. گفت: و علیک السلام ای احمد! پسر عمویت علی چه می کند؟ گفتم: آیا تو پسر عمویم علی را می شناسی؟ گفت: چگونه شناسم در حالی که خداوند مرا مأمور قبض روح همه ی آفریدگان به جز تو و پسر عمویت علی ابن ابی طالب فرموده است و شما را با مشیت خویش قبض روح می فرماید» (۴).

وعن أم سلمه، عن رسول الله ﷺ قال: (من أحب علياً فقد أحبني، ومن أحبني فقد أحب الله، ومن

۱- ذخائر العقبی: ص ۶۴، الغدير: ج ۳ ص ۲۲۰، تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۳۹.

۲- ذخائر عقبی: ص ۶۴؛ الغدير: ج ۳ ص ۲۲۰؛ تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۳۹.

۳- مناقب آل أبي طالب: ج ۲ ص ۷۵، ذخائر العقبی: ص ۶۵.

۴- مناقب آل ابی طالب: ج ۲ ص ۷۵؛ ذخائر عقبی: ص ۶۵.

أبغض علياً فقد أبغضني، ومن أبغضني فقد أبغض الله عز وجل<sup>(۱)</sup>.  
 از امّ سلمه از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود: «هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است، و هر کس علی را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن بدارد خداوند عزوجل را دشمن داشته است»<sup>۲</sup>.

وعن ابن عباس، قال: (كنت أنا والعباس جالسین عند رسول الله ﷺ إذ دخل علي بن أبي طالب (ع) فسلم، رد عليه رسول الله ﷺ السلام وقام إليه وعانقه وقبله بين عينيه وأجلسه عن يمينه. قال العباس: يا رسول الله أتحب هذا؟ فقال رسول الله: يا عم والله، الله أشدّ حباً له مني، إن الله جعل ذرية كل نبي في صلبه وجعل ذريتي في صلب هذا)<sup>(۳)</sup>.

ابن عباس می گوید: من و عباس نزد رسول خدا (ص) نشسته بودیم که علی بن ابی طالب (ع) داخل شد و سلام کرد. رسول خدا (ص) سلامش را پاسخ گفت، به سویش برخاست، او را در آغوش گرفت، میان دو دیده اش را بوسید و سمت راست خودش نشانید. عباس گفت: ای رسول خدا! آیا او را دوست می داری؟ فرمود: «ای عمو! به خدا سوگند، به خدا سوگند که او را بسیار دوست می دارم. خداوند ذریه ی هر پیامبری را در پشت خودش قرار داد و ذریه ی مرا در پشت این مرد نهاد»<sup>۴</sup>.

وعن عمران ابن حصین عن النبي ﷺ، قال: (إنّ علياً مني وأنا منه، وهو ولي كل مؤمن بعدي)<sup>(۵)</sup>.  
 عمران بن حصین از پیامبر (ص) روایت می کند که فرمود: «علی از من است و من از اویم، و او پس از من ولی هر مؤمنی است»<sup>۶</sup>.

وعن أبي رافع قال: لما قتل علي أصحاب الألويتة يوم أحد، قال جبريل (ع): (يا رسول الله إنّ هذه

۱- مناقب آل أبي طالب: ج ۲ ص ۲۱۷، وراجع المستدرک للحاکم: ج ۳ ص ۱۳۰، وغيره.

۲- مناقب آل ابی طالب: ج ۲ ص ۲۱۷؛ ورجوع نمایند به: مستدرک حاکم: ج ۳ ص ۱۳۰ و سایر منابع.

۳- نیل الأوطار للشوکانی: ج ۶ ص ۱۳۹، تاریخ بغداد: ج ۱ ص ۳۳۳، تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۲۵۹، میزان الاعتدال: ج ۲ ص ۵۸۶.

۴- نیل اوطار شوکانی: ج ۶ ص ۱۳۹؛ تاریخ بغداد: ج ۱ ص ۳۳۳؛ تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۲۵۹؛ میزان الاعتدال: ج ۲ ص ۵۸۶.

۵- مناقب آل أبي طالب: ج ۲ ص ۵۹، ذخائر العقبی: ص ۶۸.

۶- مناقب آل ابی طالب: ج ۲ ص ۵۹؛ ذخایر عقبی: ص ۶۸.

لهي المواساة، فقال النبي ﷺ: إته مني وأنا منه، فقال جبريل: وأنا منكما يا رسول الله<sup>(۱)</sup>.  
 بو رافع می گوید: وقتی علی در روز اُحد پرچم داران را به قتل رسانید، جبریل (ع) گفت: «ای رسول  
 خدا! این مواسات (غمخواری و یاری رسانیدن) است». رسول خدا (ص) فرمود: «او از من است  
 و من از اویم». جبرئیل گفت: «و من نیز از شما دو تن هستم، ای رسول خدا!»<sup>(۲)</sup>.

وعن أبي الخميس، قال: قال رسول الله ﷺ: (أسري بي إلى السماء فنظرت إلى ساقى العرش  
 الأيمن، فرأيت كتاباً فهمته محمد رسول الله أيدته بعلي ونصرته به)<sup>(۳)</sup>.  
 ابو الخميس از پیامبر (ص) روایت می کند که فرمود: «مرا به آسمان بردند؛ پس چون به ساق  
 راست عرش نگاه کردم، نوشته ای دیدم؛ از آن چنان فهمیدم که محمد فرستاده ی خدا است، او را با  
 علی تأیید و با او یاری اش نمودم»<sup>(۴)</sup>.

وعن بريده، عنه ﷺ: (لكل نبي وصي ووارث وإنّ علياً وصيي ووارثي)<sup>(۵)</sup>.  
 بریده از پیامبر (ص) نقل می کند که فرمود: «هر پیامبری، وصی و وارثی دارد و علی وصی و وارث  
 من است»<sup>(۶)</sup>.

وعلق عليه الطبري واستدل بروايات أنّ المقصود بالوصاية هي أنّ النبي أوصى أن يلي غسله علي  
 (ع)<sup>(۷)</sup>.

۱- مناقب آل أبي طالب: ج ۲ ص ۳۱۶، ذخائر العقبی: ص ۸۶.

۲- مناقب آل ابی طالب: ج ۲ ص ۳۱۶؛ ذخایر عقبی: ص ۸۶.

۳- ذخائر العقبی: ص ۶۹، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۲۵۴، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۲۱، المعجم الكبير للطبراني: ج ۲۲ ص ۲۰۰.

۴- ذخایر عقبی: ص ۶۹؛ مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۲۵۴؛ مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۲۱؛ معجم كبير طبرانی: ج ۲۲ ص ۲۰۰.

۵- ذخائر العقبی: ص ۷۱، مناقب آل أبي طالب: ج ۲ ص ۳۵، ينابيع المودة: ج ۲ ص ۱۶۳.

۶- ذخایر عقبی: ص ۷۱؛ مناقب آل ابی طالب: ج ۲ ص ۳۵؛ ينابيع المودة: ج ۲ ص ۱۶۳.

۷- قال أحمد بن عبدالله الطبري في ذخائر العقبی بعد أن أورد الحديث المتقدم: وإن صح هذا الحديث فالتورث محمول على ما رواه معاذ بن جبل رضي الله  
 عنه، قال: قال علي: (يا رسول الله ما أرت منك؟ قال: ما يرث النبيون بعضهم من بعض كتاب الله وسنة نبيه). والوصية محمولة على ما رواه أنس: أن النبي  
 ﷺ قال: (وصيي ووارثي يقضى ديني وينجز مواعيدي علي بن أبي طالب رضي الله عنه). أخرجه أحمد في المناقب.... أخرجه أحمد في المناقب وخرجه ابن  
 السراج، أو على ما رواه حسين بن علي عن أبيه عن جده قال: أوصى النبي ﷺ علياً أن يغسله، فقال علي: (يا رسول الله أخشى أن لا أطيق ذلك، قال: إنك  
 ستعان علي، فقال علي رضي الله عنه: والله ما أردت أن أقلب من رسول الله ﷺ عضواً إلا قلب لي). وبعض هذا التأويل بما ورد من الأحاديث الصحيحة في

طبری بر این حدیث تعلیق زده و با روایاتی استدلال کرده که در اینجا مقصود از وصایت آن است که پیامبر (ص) به علی وصیت فرمود که علی ایشان را غسل بدهد!<sup>۱</sup>

وإن تعجب فمَنْ هؤلاء القوم، يروون كل هذه الروايات ثم يميلون يميناً وشمالاً!<sup>۱</sup>  
از این جماعت در شگفتم؛ همه‌ی این روایات را نقل می‌کنند اما باز به چپ و راست متمایل می‌گردند؟!

وروي عن أنس، قال: كنت عند النبي ﷺ فرأى علياً مقبلاً، فقال: (يا أنس، قلت: لبيك، قال: هذا المقبل حجتي على أمتي يوم القيامة)<sup>(۲)</sup>.  
انس می‌گوید: نزد پیامبر (ص) بودم. ایشان علی (ع) را دید که به نزدش می‌آید. فرمود: «ای انس!»  
عرض کردم: لبيك! فرمود: «این که می‌آید حجت من بر امتم در روز قیامت است»<sup>۲</sup>.

وعن البراء ابن عازب، قال: كنتا عند النبي ﷺ في سفر فنزلنا في غدیر خم، فنودي فينا الصلاة جامعة، وكسح لرسول الله ﷺ تحت شجرة فصلى الظهر وأخذ بيد علي، وقال: (ألستم تعلمون أني أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ قالوا: بلى، فأخذ بيد علي وقال: اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه وعادي من عاداه)، قال: فلقيه عمر بعد ذلك فقال: هنيئاً لك يا ابن أبي طالب أصبحت وأمست مولى كل مؤمن ومؤمنة)<sup>(۴)</sup>.  
از براء بن عازب روایت شده است: در سفری خدمت پیامبر (ص) بودیم. در غدیر خم فرود

نفي التورث والایصاء، وإنه لم يعهد إليهم عهداً غير ما في كتاب الله وما في صحيفة فيها شئ من أسنان الإبل ومن العقل على ما قرناه في كتاب الرياض النضرة في فضائل العشرة رضي الله عنهم . ذخائر العقبى: ص ۷۱.

<sup>۱</sup> - احمد بن عبد الله طبری در ذخایر عقبی پس از آوردن این حدیث می‌گوید: و اگر این حدیث صحیح باشد، منظور از وراثت آن چیزی است که معاذ بن جبل روایت می‌کند: علی گفت: «ای رسول خدا! از شما چه به ارث می‌برم؟» فرمود: «آنچه انبیا به یکدیگر میراث می‌دهند، کتاب خدا و سنت پیامبرش»؛ و وصیت نیز به معنای آنچه انس روایت می‌کند می‌باشد، که پیامبر (ص) فرمود: «وصی و وارث من. دینم را ادا می‌کند و وعده‌هایم را به انجام می‌رساند، علی بن ابی طالب». این را احمد در مناقب آورده... احمد در مناقب آورده و همینطور ابن سراج، یا آنچه حسین بن علی از پدرش از جدش روایت می‌کند: پیامبر (ص) علی را وصیت نمود تا غسلش دهد؛ علی گفت: «ای رسول خدا! می‌ترسم از عهده‌ی این کار برنایم». فرمود: «تو یاری می‌شوی». علی می‌گوید: «به خدا سوگند عضوی از رسول خدا (ص) را نخواستم بگردانم مگر اینکه آن عضو برایم گردانیده شد» و این معنی با آنچه در احادیث صحیح در نفي ارث‌بری و توصیه کردن آمده، تقویت می‌شود و او با آنها هیچ عهدی غیر از آنچه در کتاب خدا وجود دارد و صحیفه‌ای که ما در کتاب «الریاض النضرة فی فضائل الشعرة» بیان کردیم، نگذاشت. ذخایر عقبی: ص ۷۱.

<sup>۲</sup> - ذخائر العقبی: ص ۷۷، ینابیع المودة: ج ۲ ص ۱۷۰، جواهر الإمام علی بن ابی طالب (ع): ج ۱ ص ۱۹۳.

<sup>۳</sup> - ذخایر عقبی: ص ۷۷؛ ینابیع المودة: ج ۲ ص ۱۷۰؛ جواهر امام علی بن ابی طالب (ع): ج ۱ ص ۱۹۳.

<sup>۴</sup> - مسند أحمد: ج ۴ ص ۲۸۱، ذخائر العقبی: ص ۷۶.

آمدیم و برای نماز جماعت ندا داده شد. زیر درختی برای پیامبر (ص) جارو زده و تمیز شد و ایشان نماز ظهر را به جا آورد، دست علی را گرفت و فرمود: «آیا نمی‌دانید که من بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر هستم؟» گفتند: چنین است. پس دست علی را گرفت و فرمود: «خدایا! هر کس من مولای او هستم، علی مولای او است. خدایا! دوست‌دارانش را دوست بدار و دشمنانش را دشمن بدار». براء می‌گوید: پس از این، عمر، علی را دید و گفت: گوارا باد بر تو ای پسر ابو طالب! تو امروز مولا و سرپرست تمام مردان و زنان مؤمن شدی<sup>۱</sup>.

وفي المناقب زاد عليه: (وانصر من نصره وأحب من أحبه)<sup>(۲)</sup>.  
و در کتاب مناقب، این مطلب بر آن افزون شده است: «هر که یاریش می‌کند را یاری کن و هر که دوستش می‌دارد را دوست بدار»<sup>۳</sup>.

وهذا هو حديث الغدير أشهر من نار على علم، ومتواتر عن الفريقين، ولكن القوم يؤولون الولاية مع أنّ رسول الله ﷺ قرن ولاية علي (ع) بولاية ﷺ، وولاية ﷺ بولاية الله سبحانه. این همان حدیث غدیر است که از روز روشن‌تر و از شیعه و سنی به تواتر نقل شده است اما مردم ولایت را تأویل می‌کنند با وجود اینکه رسول خدا (ص) ولایت علی (ع) را به ولایت خودش (ص) و ولایت خداوند سبحان متصل فرمود.

وروی الطبري عن عمر أنّه: (قال لرجل ويحك ما تدري من هذا، هذا مولاي ومولى كل مؤمن ومن لم يكن مولاة فليس بمؤمن)<sup>(۴)</sup>.  
طبری از عمر نقل می‌کند: به مردی گفت: «وای بر تو! می‌دانی این شخص کیست؟ او مولای من و مولای هر مؤمنی است و هر که ولایت او را نداشته باشد مؤمن نیست»<sup>۵</sup>.

۱- مسند احمد: ج ۴ ص ۲۸۱؛ ذخایر عقیبی: ص ۷۶.

۲- مناقب آل أبي طالب: ج ۲ ص ۲۳۶.

۳- مناقب آل أبي طالب: ج ۲ ص ۲۳۶.

۴- بشارة المصطفى للطبري: ص ۳۶۲، ذخائر العقبی: ص ۶۸، شواهد التنزيل للحاکم: ج ۱ ص ۳۴۹، وفيه: ويلك بدل ويحك.

۵- بشارت مصطفی طبری: ص ۳۶۲؛ ذخایر عقیبی: ص ۶۸؛ شواهد تنزیل حاکم: ج ۱ ص ۳۴۹.

ولیت شعری إذا كنت تعترف أنه سيدك ومولاك فلماذا غصبتهم حقه أنت وصاحبك وأردت إحراق داره، بل تأمرتم على قتله، أحسداً كحسد السامري لهارون (ع)، وتكبراً كتكبر إبليس على آدم (ع)؟! ولیت شعری من علم إبليس التكبر، ومن أغواه؟! ای کاش می فهمیدم، اگر تو می دانی که او آقا و سرور تو و مولای تو است، چطور تو و دوست حق او را غصب نمودید و خواستید خانه اش را به آتش بکشید؟! تا آنجا که از روی حسادتی نظیر حسادتی که سامری به هارون (ع) داشت، و تکبری همانند تکبری که ابلیس نسبت به آدم (ع) داشت، با هم تباہی کردید که او با به قتل برسائید؟! و ای کاش متوجه می شدم، چه کسی تکبر را به ابلیس آموخت و چه کسی گمراهش نمود؟!!

وروی الطبري عن سعد بن أبي وقاص، أن النبي ﷺ قال لعلي: (أنت مني بمنزلة هارون من موسى، إلا أنه لا نبي بعدي) <sup>(۱)</sup>. وهذا الحديث أشهر من نار على علم. طبری از سعد بن ابی وقاص روایت می کند که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: «تو از منی، در مقام و منزلت هارون نسبت به موسی؛ جز اینکه پس از من، پیامبری نیست» <sup>۲</sup>؛ و این حدیث همچون آفتاب روز روشن تر و معروف تر می باشد!

أقول: إذا كنتم ترون أنه كهارون من موسى فهل عميت عليكم مكانة هارون من موسى؟! أليس القرآن يهتف بكم أن هارون خليفة موسى، ﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأْتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ﴾ <sup>(۳)</sup>.

می گویم: حال که شما می بینید جایگاه و منزلت او همانند منزلت هارون نسبت به موسی است، آیا جایگاه و منزلت هارون نسبت به موسی بر شما پوشیده است؟! آیا این قرآن نیست که فریاد برمی آورد که هارون، خلیفه و جانشین موسی است؟! (و سی شب با موسی وعده نهادیم و آن را با ده شب دیگر تمام کردیم تا وعده ی دیدار پروردگارش (به چهل شب) کامل شد؛ و موسی به برادرش

۱- ذخائر العقبی: ص ۶۳، صحیح ابن حبان: ج ۱۵ ص ۳۷۱، المعجم الأوسط للطبرانی: ج ۵ ص ۲۸۷، المعجم الصغیر: ج ۲ ص ۲۲.

۲- ذخائر عقبی: ص ۶۳؛ صحیح ابن حبان: ج ۱۵ ص ۳۷۱؛ معجم اوسط طبرانی: ج ۵ ص ۲۸۷؛ معجم صغیر: ج ۲ ص ۲۲.

۳- الأعراف: ۱۴۲.

هارون گفت: بر قوم من جانشین من باش و راه صلاح پیش گیر و طریق مفسدان را پیروی مکن<sup>۱</sup>.

فوالله إن وصايته ووصاية ولده من بعده وخلافتهم لرسول الله ﷺ أبين من الشمس في ما يروي السنة عن رسول الله ﷺ فضلاً عما يروي الشيعة، وما يصرح به القرآن في آيات كثيرة، بل إن ذكرهم موجود حتى في التوراة والإنجيل الموجودة حالياً، وإن حاول اليهود والنصارى طمس ذكرهم في ما مضى، كما حاول ويحاول اليوم بعض المسلمين مع الأسف الشديد مع أن القرآن أوصى بهم ورسول الله ﷺ أوصى بهم. ولكن يا قومي أنلزمكموها وأنتم لها كارهون، فانتظروا إننا منتظرون.

به خدا سوگند وصایت او و وصایت فرزندانش پس از خودش، و جانیشینی آنها برای رسول خدا (ص) در آنچه اهل سنت از رسول خدا روایت می کنند از خورشید روشن تر است؛ چه رسد به آنچه شیعیان روایت می نمایند. این موضوعی است که قرآن در آیاتی متعدد به آن تصریح می فرماید و یاد آنها حتی در همین تورات و انجیل موجود امروزی نیز وجود دارد؛ هر چند یهود و نصاری در گذشته کوشیده اند یاد آنها را محو کنند؛ همان طور که با تأسف بسیار برخی مسلمانان در گذشته کوشیدند و امروز نیز چنین می کوشند، با اینکه هم قرآن به آنها سفارش کرده و هم رسول خدا (ص) به آنها وصیت فرموده است. اما ای قوم! آیا ما شما را به این موضوع وادار کنیم در حالی که خود از آن روی گردانید؟! پس در انتظار بمانید که ما نیز منتظریم.

ومن أراد المزيد في كتب السنة فعليه مراجعة ذخائر العقبي للطبري، وينايع المودة، وفرائد السمطين، وسنن الترمذي، ومسند أحمد، والمناقب، ومطالب السؤل للشافعي، ومسند البخاري، ومسند مسلم أو ما يسمونهما بالصحيحين، وسنن أبي داوود، والنسائي، وابن ماجه، والحاكم النيسابوري، وكفاية الطالب، وغيرها.

هر کس خواهان مطالب بیش تری از کتب اهل سنت موجود می باشد می تواند به کتاب های ذخایر عقبی طبری، ینایع المودة، مسند بخاری و مسند مسلم یا آن گونه که نامش نهاده اند صحیحین، سنن ابی داوود، نسائی، ابن ماجه و حاکم نیشابوری، و کفاية الطالب و سایر منابع مراجعه نماید.

وروی العلامة الفقيه محمد بن علي بن عثمان الكراچكي (رحمه الله) وهو من صدور علماء الشيعة الإمامية ومن معاصري الشيخ المحقق الطوسي (رحمه الله)، وهو عند علماء الشيعة في الطبقة العليا من الاعتبار، واختياراته من الطراز الأول كما قيل عنه وفي كتابه الاستنصار، قال: أخبرني الشيخ المفيد وذكر السند إلى أبي جعفر الثاني (ع) عن آبائه عن أمير المؤمنين، قال: قال رسول الله ﷺ: (آمنوا بليلة القدر، فإنه ينزل فيها أمر السنة، وإن لذلك الأمر ولاة من بعدي علي ابن أبي طالب وأحد عشر من ولده عليه السلام)<sup>(۱)</sup>.

علامه شیعی فقیه محمد بن علی بن عثمان کراچکی (رحمة الله عليه) یکی از بزرگان علمای شیعه ای امامی و از معاصران شیخ محقق طوسی (رحمة الله عليه) می باشد و نزد علمای شیعه از علمای طراز اول به حساب می آید در کتابش استنصار می نویسد: شیخ مفید به من خبر داد و سند را تا ابو جعفر ثانی (ع) و از پدرانش به امیر المؤمنین (ع) رسانید که امیر المؤمنین (ع) فرمود: پیامبر خدا (ص) فرمود: «به شب قدر ایمان بیاورید که در آن امر آن سال نازل می گردد و آن امر پس از من والیانی خواهند داشت، که علی بن ابی طالب و یازده فرزند او (علیهم السلام) می باشند»<sup>۲</sup>.

وبإسناد عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر (ع)، عن جابر بن عبد الله الأنصاري، قال رسول الله ﷺ: (تمسكوا بليلة القدر، فإنها تكون بعدي لعلي بن أبي طالب وأحد عشر من ولده بعده عليه السلام)<sup>(۳)</sup>.

همچنین با رسانیدن سند به ابا جعفر امام محمد باقر (ع) از جابر بن عبد الله انصاری روایت می کند که رسول خدا (ص) فرمود: «به شب قدر متمسک شوید و آن پس از من برای علی بن ابی طالب و یازده فرزندش (علیهم السلام) بعد او خواهد بود»<sup>۴</sup>.

وعن أبي جعفر الأول - أي الباقر (ع) - عن أبيه عن جده، قال: قال رسول الله ﷺ: (إني واثنا عشر من أهل بيتي، أولهم علي بن أبي طالب أوتاد الأرض التي أمسكها الله بها أن تسيخ بأهلها،

۱- الاستنصار: ص ۸، الارشاد للمفيد: ج ۲ ص ۳۴۶، الكافي: ج ۱ ص ۵۳۳، مناقب آل أبي طالب: ج ۱ ص ۲۵۷

۲- استنصار: ص ۸؛ ارشاد مفید: ج ۲ ص ۳۴۶؛ کافی: ج ۱ ص ۵۳۳؛ مناقب آل ابی طالب: ج ۱ ص ۲۵۷.

۳- الاستنصار: ص ۸.

۴- استنصار: ص ۸.



فإذا ذهب الاثنا عشر من أهلي ساخت الأرض بأهلها ولم تنظروا<sup>(۱)</sup>.  
 از ابو جعفر اول یعنی امام باقر (ع) و ایشان از پدرش و جدش روایت کرده است که پیامبر (ص)  
 فرمود: «من و دوازده نفر از اهل بیتم که اولین شان علی بن ابی طالب است میخهای زمین هستیم که  
 خداوند به وسیلهی آنها زمین را نگه داشته تا اهالی خود را در خود فرو نبرد. وقتی دوازده نفر از  
 فرزندان من رفتند، زمین اهل خود را فرو می برد و به آنها فرصت داده نمی شود»<sup>۲</sup>.

وعن أبي جعفر (ع)، قال قال رسول الله ﷺ: (من أهل بيتي اثنا عشر نقيباً محدّثون مفهّمون،  
 منهم القائم بالحق يملأها عدلاً كما ملئت جوراً)<sup>(۳)</sup>.  
 ابو جعفر امام باقر (ع) فرمود: رسول الله (ص) فرمود: «از اهل بیت من، دوازده نَقِيبِ (پیشوا)  
 مُحَدِّثِ فهيم هستند. از جملهی آنها قائم به حق است که (زمین را) پر از عدل می کند همان طور که  
 از ستم پر شده است»<sup>۴</sup>.

وعن أبي عبد الله (ع)، عن آبائه، قال: قال رسول الله ﷺ: (إنّ الله اختار من الأيام يوم الجمعة،  
 ومن الشهور شهر رمضان، ومن الليالي ليلة القدر.  
 از ابا عبد الله (ع) از پدارنش روایت شده است: رسول خدا (ص) فرمود: «خداوند از میان روزها،  
 روز جمعه و از شبها، شب قدر و از ماهها، ماه رمضان را اختیار کرد؛

واختار من الناس الأنبياء، واختار من الأنبياء الرسل، واختارني من الرسل، واختار مني علياً،  
 واختار من علي الحسن والحسين (عليهما السلام)، واختار من الحسين الأوصياء، وهم تسعة من  
 ولد الحسين ينفون من هذا الدين تحريف الغالّيين وانتحال المبطلين وتأويل الجاهلين، تاسعهم  
 ظاهرهم ناطقهم قائمهم، وهو أفضلهم)<sup>(۵)</sup>.

و از میان مردم، انبیا و از انبیا، فرستادگان و از فرستادگان، من و از من، علی و از علی، حسن و  
 حسین (عليهما السلام) و از حسین، اوصیا را برگزید که آنها نه تن از فرزندان حسین هستند که

۱- الاستنصار: ص ۸، تقریب المعارف للحلبی: ص ۴۱۹.

۲- استنصار: ص ۸؛ تقریب معارف حلبی: ص ۴۱۹.

۳- الکافی: ج ۱ ص ۵۳۴، الاستنصار: ص ۸.

۴- کافی: ج ۱ ص ۵۳۴؛ استنصار: ص ۸.

۵- کمال الدین: ص ۲۸۱، مقتضب الأثر: ص ۱۰، الاستنصار: ص ۸.

ایشان این دین را از تحریف غلوکنندگان، و جعل فریبکاران، و تأویل جاهلان در امان نگه می‌دارند؛  
نهمین شان، ظاهرشان، ناطق شان و قائم شان است و او برترین شان می‌باشد»<sup>۱</sup>.

وما رواه الصادق (ع) عن آبائه، عن رسول الله ﷺ، قال: (ابشروا ثم ابشروا ثم ابشروا - ثلاث مرّات - إنما مثل أمّتي كمثل غيث لا يدري أوله خير أم آخره، إنما مثل أمّتي كمثل حديقة أطمع منها فوجاً ما لعل آخرها فوجاً يكون أعرضها بحراً وأعمقها طولاً وأطولها فرعاً وأحسنها جنى، وكيف تهلك أمه أنا فيها أولها، وإثنا عشر من ولدي من السعداء أولي الألباب، والمسيح ابن مريم آخرها، ولكن يهلك بين ذلك نتج الهرج ليس مني ولست منه)<sup>(۲)</sup>.

امام صادق (ع) از پدرانش از رسول خدا (ص) روایت می‌کند که فرمود: «بشارت بر شما، سپس بشارت بر شما، سپس بشارت بر شما سه مرتبه - مثل امّت من مثل باران است که دانسته نمی‌شود اولش خیر است یا پلیمان آن. مثل امّت من مثل باغی است که گروهی از آن می‌خورند و بهره‌مند می‌گردند و چه بسا گروهی دیگر بیابند و آن را عریض‌تر، طویل‌تر با شاخه‌هایی بلندتر و میوه‌ها و ثمراتی نیکوتر بیابند و چگونه امّتی هلاک گردد در حالی که من در اولش باشم و دوازده تن از فرزندانم از سعیدان و خردمندان باشند و مسیح پسر مريم آخرشان باشد؛ ولی در این میان مردم در نتیجه‌ی هرج و مرج هلاک می‌گردند؛ کسانی که از من نیستند و من نیز از آنها نیستم»<sup>۳</sup>.

وروی العلامة ابن عیاش (رحمه الله) في كتابه مقتضب الأثر بإسناده إلى سلمان الفارسي، قال: كنا مع رسول الله ﷺ والحسين بن علي (ع) على فخذ، إذ تفرس في وجهه، وقال له: (يا أبا عبد الله أنت سيد من السادة، وأنت إمام ابن إمام أخو إمام أبو أئمة تسعه، تاسعهم قائمهم إمامهم أعلمهم أحكمهم أفضلهم)<sup>(۴)</sup>.

علامه ابن عیاش (رحمة الله عليه) در کتاب خود مقتضب الاثر با رسانیدن سند به سلمان فارسی روایت کرده است: همراه رسول الله (ص) بودیم و حسین بن علی (ع) بران ایشان نشسته بود. پیامبر در صورت حسین (ع) با فراست نگریست و به او فرمود: «ای ابا عبد! تو بزرگواری هستی از

<sup>۱</sup> - کمال الدین: ص ۲۸۱؛ مقتضب الاثر: ص ۱۰؛ استنصار: ص ۸.

<sup>۲</sup> - الخصال: ص ۴۷۶، عیون أخبار الرضا (ع): ج ۲ ص ۵۶، کمال الدین: ص ۲۶۹.

<sup>۳</sup> - خصال: ص ۴۷۶؛ عیون أخبار الرضا (ع): ج ۲ ص ۵۶؛ کمال الدین: ص ۲۶۹.

<sup>۴</sup> - مقتضب الأثر: ص ۱۱، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۷۲، وجاء في الخصال باختلاف يسير: ص ۴۷۵، ولاحظ عیون أخبار الرضا (ع): ج ۲ ص ۵۶.

بزرگواران، و امامی فرزند امام، برادر امام و پدر نه امام که نهمین ایشان قائم‌شان، امامشان، عالم‌ترینشان، حکیم‌ترینشان و افضل ایشان می‌باشد»<sup>۱</sup>.

والأدلة على إمامة علي وولده الأحد عشر عليه السلام وخلافتهم لرسول الله صلى الله عليه وآله كثيرة جداً، ولعل أعظمها هو سورة: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾.

دلایل بر امامت علی و فرزندان یازده‌گانه‌اش (علیهم السلام) و جانشین بودن آنها برای رسول خدا (ص) به واقع بسیار است و چه بسا محکم‌ترین آنها سوره‌ی قدر باشد: (به راستی ما آن را در شب قدر نازل کردیم).

فهذه السورة دالة على أن الملائكة والروح تنزل بالأمر بعد النبي صلى الله عليه وآله على خلفائه المعصومين، وإلا لقليل بمضيها مع النبي صلى الله عليه وآله، مع أن المسلمين مجمعون على بقائها، وهامهم يطلبونها في العشر الأواخر من شهر رمضان كل عام، ومن أبي إلا العناد فليقل: عنزه ولو طارت!!  
این سوره دلالت دارد بر اینکه ملائکه و روح پس از پیامبر (ص) برای امر بر جانشینان معصومش فرود می‌آیند و اگر به این صورت نبود چنین گفته می‌شد که (این سوره) به همراه پیامبر (ص) از بین می‌رفت؛ در حالی که جمیع مسلمنان بر این باورند که این عمل ادامه دارد و همگی در دهه‌ی آخر ماه رمضان هر سال در طلب شب قدر برمی‌آیند؛ و کسی از این سر بازنمی‌زند مگر از روی لجاجت و سرکشی که در این صورت: بگذار به حال خودش باشد!!

قال الإمام الباقر (ع): (يا معشر الشيعة خاصموا بسورة ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ تفلحوا، فوالله إنها لحجة الله تبارك وتعالى على الخلق بعد رسول الله صلى الله عليه وآله، وإنها لسيدة دينكم، وإنها لغاية علمنا يا معشر الشيعة. يا معشر الشيعة خاصموا بـ ﴿حم﴾ ❖ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿فَإِنَّهَا لَوْلَا الأمر خاصة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله...﴾<sup>(۲)</sup>.

امام باقر (ع) فرمود: «ای جماعت شیعه! در مناظره با دشمن با سوره‌ی قدر استدلال کنید که پیروز خواهید شد: (به راستی ما آن را در شب قدر نازل کردیم). به خدا سوگند که این سوره پس از پیامبر (ص) حجت خداوند تبارک و تعالی است بر خلائق، و سرور دین شما و غایت علم ما است.

<sup>۱</sup> - مقتضب الاثر: ص ۱۱؛ بحار الانوار: ج ۳۶ ص ۳۷۲ و با اختلافی اندک در صفحه‌ی ۴۷۵؛ همچنین عیون اخبار الرضا (ع): ج ۲ ص ۵۶.

<sup>۲</sup> - الکافی: ج ۱ ص ۲۹۴، بحار الأنوار: ج ۲۵ ص ۷۲.

ای گروه شیعه! ای گروه شیعه! با دشمن به وسیله‌ی (حامیم \* سوگند به این کتاب روشنگر) احتجاج کنید که به طور خاص از آن والیان امر پس از رسول خدا (ص) می‌باشد....»<sup>۱</sup>.

وعن الصادق (ع)، عن آبائه، عن النبي ﷺ، قال: (لما اسري بي أوحى إلي ربي جل جلاله ..... وساق الحديث إلى أن قال: فرفعت رأسي فإذا أنا بأنوار علي وفاطمة والحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن والحجة ابن الحسن القائم في وسطهم كأنه كوكب درّی، قلت: يا رب من هؤلاء؟ قال: هؤلاء الأئمة، وهذا القائم الذي يحل حلالي ويحرم حرامی، وبه أنتقم من أعدائي، وهو راحة لأوليائي وهو الذي يشفي قلوب شيعتك من الظالمين والجاحدين والكافرين، فيخرج اللات والعزى - أي الأول والثاني - طريين فيحرقهما، فلفتنته الناس بهما يومئذٍ أشد من فتنة العجل والسامري)<sup>(۱)</sup>.

از امام صادق (ع) از پدراناش از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که فرمود: « وقتی مرا به آسمان بردند خداوند جل جلاله به من وحی فرمود: .... و حدیث را تا آنجا ادامه می‌دهد که فرمود: سرم را بالا گرفتم و خود را در برابر انوار علی، فاطمه، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و حجت بن الحسن قائم که در وسط آنها همچون ستاره‌ای درخشان بود دیدم. عرض کردم: پروردگارا! اینان چه کسانی هستند؟ فرمود: اینها امامان هستند و این قائمی است که حلالم را حلال و حرامم را حرام می‌کند و با او از دشمنانم انتقام می‌گیرم. او آرامش و آسودگی اولیای من است و او همان کسی است قلب‌های شیعیان تو را از ظالمان، منکران و کافران بهبود می‌دهد؛ لات و عزّی را تر و تازه خارج می‌کند - یعنی اولی و دومی - و می‌سوزاندشان. فتنه‌ی مردم با آن دو در آن زمان شدیدتر از فتنه‌ی گوساله و سامری است»<sup>۲</sup>.

وروی الصدوق في إكمال الدين وعيون أخبار الرضا (ع) معاً، قال: عن أبي وابن الوليد معاً، وأسند الحديث إلى الإمام الصادق، عن الإمام الباقر (ع)، عن جابر بن عبد الله الأنصاري أنه رأى في يد فاطمة عليها السلام لوحاً أهداه الله عز وجل إلى الرسول ﷺ، وأعطاه الرسول ﷺ لفاطمة عليها السلام، مكتوب فيه: (بسم الله الرحمن الرحيم، هذا كتاب من الله العزيز العليم لمحمد نوره وسفيره وحجابه

<sup>۱</sup> - کافی: ج ۱ ص ۲۹۴ ؛ بحار الأنوار: ج ۲۵ ص ۷۲.

<sup>۲</sup> - کمال الدین: ص ۲۵۳، غیبة الطوسی: ص ۱۷۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۷۹، إلزام الناصب: ج ۱ ص ۱۶۹.

<sup>۳</sup> - کمال الدین: ص ۲۵۳ ؛ غیبة طوسی: ص ۱۷۳ ؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۷۹ ؛ إلزام الناصب: ج ۱ ص ۱۶۹.

وولیه، نزل به الروح الامین من عند رب العالمین.

شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین و همچنین در عیون اخبار الرضا (ع) روایت نموده است: هم از پدرم و هم از ابن ولید با سند حدیث که به امام صادق می‌رسید (ع)، از امام باقر (ع) از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که او لوحی در دست فاطمه (س) دید که خداوند عزوجل آن را به پیامبر اکرم (ص) اهدا کرد و پیامبر (ص) آن را به فاطمه (س) بخشید. در آن لوح نوشته شده بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ، مُحَمَّدٍ نُورِهِ وَ سَفِيرِهِ وَ حِجَابِهِ وَ وَلِيِّهِ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

بسم الله الرحمن الرحيم

این کتابی است از سوی خداوند شکست‌ناپذیر دانا به محمد (ص) نورش و فرستاده‌اش و حجاب و دلیل و آیتش. این نوشته را جبرئیل روح الامین از جانب رب العالمین فرود آورده است.

عَظَّمُ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي وَ أَشْكُرُ نِعْمَائِي وَ لَا تَجْحَدُ آيَاتِي. إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَ مُبِيرُ الظَّالِمِينَ وَ مُذِلُّ الظَّالِمِينَ وَ دَيَّانُ الدِّينِ<sup>۱</sup>. إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي أَوْ خَافَ غَيْرَ عَدْلِي عَذَّبْتُهُ عَذَابًا لَا أَعْدَبُهُ<sup>۲</sup> أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ، إِنِّي لَمْ أْبْعَثْ نَبِيًّا فَأُكْمَلْتِ أَيَّامَهُ وَ انْقَضَتْ مَدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا، وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ، وَ فَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ، وَ أَكْرَمْتُكَ بِسِبْطِيكَ<sup>۳</sup> بَعْدَهُ وَ سِبْطِيكَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمِي، بَعْدَ انْقِضَاءِ مَدَّةِ أَبِيهِ، وَ جَعَلْتُ حُسَيْنًا خَازِنَ وَحْيِي، وَ أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ، وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ اسْتَشْهَدَ، وَ أَرْفَعُ الشُّهَدَاءَ دَرَجَةً، جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّائِمَةَ مَعَهُ، وَ حُجَّتِي الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ، بِعِزَّتِهِ أَثِيبُ وَ أَعَاقِبُ. أَوْلَهُمْ عَلَيَّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيَائِي الْمَاضِينَ<sup>۴</sup>، وَ ابْنُهُ سَمَى جَدَّهُ<sup>۵</sup> الْمُحْمُودُ مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ لِعِلْمِي، وَ الْمَعْدِنُ لِحِكْمِي. سَيَهْلِكُ الْمُزْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ، الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأُكْرِمَنَّ مَثْوَى جَعْفَرٍ، وَ لَأَسْرَتَنَّهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ. إِنْتَجَبْتُ بَعْدَهُ مُوسَى، وَ إِنْتَجَبْتُ<sup>۶</sup> بَعْدَهُ فِتْنَةُ عَمِيَاءِ جِنْدِسٍ؛ لِأَنَّ خَيْطَ فَرَضِي لَا يَنْقَطِعُ<sup>۷</sup>، وَ حُجَّتِي لَا

۱ - در کافی: مدیل المظلومین و دیان الدین.

۲ - در برخی نسخه‌های کافی: لا أعذب به.

۳ - در برخی نسخه‌های کافی: بسلیک.

۴ - در کافی: حسن و حسین.

۵ - در غیبت نعمانی: فهو أفضل من استشهد في و أرفع الشهداء درجة عندی، .... و حتی البالغة عنده.

۶ - در برخی نسخه‌های کافی: و زین اولیاء الله الماضین.

۷ - در برخی نسخه‌های کافی: شبیه جدّه.

۸ - در کافی: أیحت؛ و در برخی نسخه‌ها: أتیحت، و این در غیبت نعمانی موجود است.

۹ - در برخی نسخه‌های اکمال الدین: لأن خیط وصیتی؛ و در برخی نسخه‌های غیبت نعمانی: ألا إن خیط فرضی.

تَخْفَى، وَإِنَّ أَوْلِيَائِي يُشَقُّونَ، أَلَا وَ مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدَ جَحَدَ نِعْمَتِي، وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدِ افْتَرَى عَلَيَّ، وَ وَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَا حِدِينَ. عِنْدَ انْقِضَاءِ مَدَّةِ عَبْدِي مُوسَى وَ حَبِيبِي وَ خَيْرَتِي، (أَلَا) إِنْ الْمَكْذِبَ بِالثَّمَانِ مُكْذَبٌ بِكُلِّ أَوْلِيَائِي، وَ عَلَيَّ وَ لِيَّ وَ نَاصِرِي، وَ مَنْ أَضْعُ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ النَّبُوَّةِ وَ أَمْنَحُهُ<sup>۱</sup> بِالْأَضْطِلَاعِ بِهَا، يَقْتُلُهُ عَفْرِيْتُ مُسْتَكْبِرٌ، يُدْفَنُ بِالْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ، إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي. حَقُّ الْقَوْلِ مِنِّي لَأَقْرَنَ عَيْنِيهِ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ<sup>۲</sup>، وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، وَ وَارِثِ عِلْمِي، وَ مَعْدِنِ عِلْمِي، وَ مَوْضِعِ سِرِّي، وَ حُجَّتِي عَلَيَّ خَلْقِي (لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ إِلَّا)؛ جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ، وَ شَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ (أَلْفًا)<sup>۳</sup> مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ، وَ أَحْتَمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَ لِيَّ وَ نَاصِرِي، وَ الشَّاهِدِ فِي خَلْقِي، وَ أَمِينِي عَلَيَّ وَ خِي، أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي، وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ، ثُمَّ أَكْمِلُ ذَلِكَ بِابْنِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى، وَ بَهَاءُ عِيسَى، وَ صَبْرُ أَيُّوبَ<sup>۴</sup>.

ای محمد! اسماء من را بزرگ شمار، نعمت‌هایم را شکرگزار باش، هرگز نعمت و برکات مرا انکار نکن. من الله، هستم که هیچ معبودی جز من نیست؛ درهم کوبنده‌ی جباران و خوارکننده‌ی ستمگران و حسابرس روز جزا هستم. من همان الله و معبود شمایم که جز من هیچ معبودی نیست. هر که به فضل کسی جز من امیدوار باشد یا از چیزی جز عدل من خوف داشته باشد، او را به عذابی سخت گرفتار خواهم ساخت که احدی از جهانیان آن را نچشیده باشد. پس فقط مرا پرستش کن و فقط بر من توکل کن. من هیچ پیامبری را مبعوث نکردم و ایامش را تکمیل ننمودم و دوران او را به پایان نرسانیدم مگر اینکه برایش وصی قرار دادم. تو را بر تمام پیامبران برتری بخشیدم؛ و وصی تو را نیز بر تمام اوصیا برتری دادم. پس از وصی و جانشینت، تو را به وجود دو فرزند دلاور، حسن و حسین گرامی داشتم. حسن را پس از پایان دوران پدرش معدن علم خود، و حسین را نگهبان و حافظ وحی خود قرار دادم و او را با نعمت شهادت اکرام نمودم و پایانش را سعادت خواستم. حسین با فضیلت‌ترین کسی است که شهید شد و در بین شهیدان بالاترین درجه و مقام را دارا است؛ کلمه‌ی تامه‌ام را با او همراه کردم، و حجت بالغه‌ام را نزد او قرار دادم؛ با عترت و اهل بیت او پاداش می‌دهم و مجازات می‌کنم. اولین شان (عترت حسین) علی سید و سرور عبادت‌کنندگان و زینت دوستان پیشین من است. پس از او فرزندش که همنام جد محمودش (ستایش شده‌اش) است محمد، شکافنده‌ی علم من و معدن حکمت

۱- اینگونه در کمال‌الدین آمده است.

۲- در غیبت طوسی: و أمتعه؛ و در عوالم: و أمتنحه.

۳- باینه: «م ح م د».

۴- این عبارت در شرح اصول کافی مازندرانی: ج ۷ ص ۳۶۳ آمده است.

۵- این عبارت در غیبت طوسی ص ۱۴۶ و غیبت نعمانی ص ۷۱ آمده است.

۶- در هدایة الکبری خصیصی: علیه إكمال صفوة آدم و رفعة إدريس و سکينة نوح و حلم إبراهيم و شدة موسى و بهاء عيسى و صبر أيوب.

من است. به زودی تردید کنندگان در جعفر هلاک خواهند شد؛ بازگشت کننده به او، بازگشت کننده به من است. سخن حق از من است؛ که منزلت جعفر را گرامی بدارم، و محبت و عشق به او را در دل دوستان، شیعیان، پیروان و یارانش قرار خواهم داد. پس از او موسی را برگزیدم؛ و پس از او فتنه‌ی کور شب تاریک را برگزیدم؛ چرا که سیر فرمان و اطاعت من هرگز منقطع نخواهد شد و حجت و دلیل من از دید مردم پنهان نخواهد ماند و دوستانم هرگز تیره‌بخت نخواهند گردید. بدان که اگر کسی یکی از حُجّت‌های مرا انکار کند، نعمتی را که داده‌ام انکار نموده است و هر که آیه‌ای از کتابم را تغییر دهد بر من افترا بسته است. وای بر افترازنندگانِ انکارگر! آن زمان که دوران امامت بنده، دوست و برگزیده‌ام موسی به پایان رسد. آگاه باشید! هر که هشتمین حجت مرا دروغ شمارد، همه‌ی اولیای مرا انکار نموده است. علیّ، دوست و یاور من است و کسی است که ثَقَلِ نبوت را در او قرار دادم و توانمندی با آن را به او ارزانی داشتم. عفریت ستمگر و متکبر او را می‌کشد و در شهری که عبد صالح آن را بنا نهاد دفن می‌گردد؛ در کنار شریب‌ترین خَلْقَم. سخن حق از آن من است، که دیدگان او را به فرزندش محمد و جانشین پس از او، و وارث علمم، و معدن علمم، و جایگاه رازم و حَجَّتَم بر بندگانم، روشنی بخشیم. (هیچ بنده‌ای به او ایمان نمی‌آورد مگر اینکه) بهشت را جایگاهش قرار دادم و او را شفیع هفتاد (هزار) نفر از افراد اهل بیتش که همگی جهنم بر آنان واجب شده است، و او را به سعادت از فرزندش علی، دوست و یاورم، و شاهد من در میان خَلْقَم، و امین وحیم، ختم نمودم. مدعی توسط او به راه راست درخواهد آمد؛ و معدن و خازن علمم حسن. سپس حجت خویش را با فرزندش که رحمتی فراگیر برای جهانیان است تکمیل خواهم نمود. او کمال موسوی، عظمت عیسی و صبر ایوب را دارد.

سیدلّ اولیائی فی زمانه، و تتهادی رؤوسهم کما تتهادی رؤوس التّرك والدیلم، فیقتلون و یحرقون، و یكونون خائفین مرعوبین و جلین، تصبغ الأرض بدمائهم، ویفشوا الویل والرین<sup>(۱)</sup> فی نساءهم، أولئک اولیائی حقاً، بهم أذفع کل فتنة عمیاء حندس، و بهم أکشف الزلازل، و أرفع الأصار<sup>(۲)</sup> والأغلال ﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (۴).

۱- فی الکافی: الرنا. والرنة: هي الصباح في المصيبة.

۲- فی بعض نسخ کمال الدین: القيود.

۳- البقرة: ۱۵۷.

۴- إكمال الدین: ص ۳۰۸، عیون أخبار الرضا (ع): ج ۲ ص ۴۸، الکافی: ج ۱ ص ۵۲۷، الاختصاص للمفید: ص ۲۱۱، الاحتجاج: ج ۱ ص ۸۴، غیبة الطوسی:

ص ۱۴۵، غیبة النعمانی: ص ۷۱، مناقب آل أبي طالب: ج ۱ ص ۲۵۵.

سَيَذُلُّ أَوْلِيَاءِي فِي زَمَانِهِ، وَتَتَهَادَى رُؤُوسُهُمْ كَمَا تَتَهَادَى رُؤُوسُ التُّرُكِ وَالدَّيْلَمِ، فَيُقْتَلُونَ وَ يُحْرَقُونَ، وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَجِلِينَ، تُصْبَعُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ، وَ يَفْشُو الْوَيْلُ وَ الرِّينُ فِي نَسَائِهِمْ، أَوْلِيَّكَ أَوْلِيَاءِي حَقًّا، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حِنْدِسٍ، وَ بِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ، وَ أَرْفَعُ الْأَصَارَ ۲ وَ الْأَغْلَالَ «أَوْلِيَّكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أَوْلِيَّكَ هُمْ الْمُهْتَدُونَ» ۴.۳

در زمان او دوستان من خوار و خفیف خواهند شد و سرهایشان چون سرهای ترک و دیلم، هدیه داده می شود، و کشته و به آتش کشیده می شوند. ترسان، وحشت زده و لرزان می شوند. زمین از خون آنان رنگین و هلاکت و فریاد و شیون در بین زنانشان همه گیر می شود. آنان به حقیقت اولیای من هستند. به واسطه‌ی اینان هر فتنه‌ی کور و تاریک را از خلق دور خواهم ساخت و با آنها حرکت‌های ظریف و پنهان را آشکار می نمایم و قید و بندها را برمی دارم. «بر ایشان صلوات و رحمتی از پروردگارشان باد، و آنها هدایت یافتگان اند»

قال عبد الرحمن ابن سالم، قال أبو بصير: (لو لم تسمع في دهرك إلا هذا الحديث لكفأك فسنه إلا عن أهله) (۵).

عبد الرحمن بن سالم می گوید: ابو بصیر گفت: «اگر در تمام عمرت جز این حدیث را نشنوی برای تو کافی است؛ پس آن را حفظ کن و جز به اهلش مرسال» (۶).

وروي مثله عن رسول الله ﷺ بخط أمير المؤمنين في البحار (۷).

همانند این حدیث از رسول خدا (ص) به خط امیر المؤمنین (ع) در بحار روایت شده است (۸).

۱ - در کافی: الرنا. الرنة: فریاد زدن در مصیبت.

۲ - در برخی نسخه‌های کمال الدین: القيود.

۳ - بقره: ۱۵۷.

۴ - اکمال الدین: ص ۳۰۸ ؛ عیون اخبار الرضا (ع): ج ۲ ص ۴۸ ؛ کافی: ج ۱ ص ۵۲۷ ؛ اختصاص مفید: ص ۲۱۱ ؛ احتجاج: ج ۱ ص ۸۴ ؛ غیبت طوسی: ص ۱۴۵ ؛ غیبت نعمانی: ص ۷۱ ؛ مناقب آل ابی طالب: ج ۱ ص ۲۵۵.

۵ - عیون أخبار الرضا: ج ۲ ص ۵۰، کمال الدین: ص ۳۱۱، کافی: ج ۱ ص ۵۲۹.

۶ - عیون اخبار الرضا (ع): ج ۲ ص ۵۰ ؛ کمال الدین: ص ۳۱۱ ؛ کافی: ج ۱ ص ۵۲۹.

۷ - بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۰۰.

۸ - بحار الانوار: ج ۳۶ ص ۲۰۰.



ومع كل ما سمع الصحابة، وما رووا عن النبي ﷺ ومواقفه مع علي (ع) وتأكيده ﷺ على اتباعه، واتباع ولده الأحد عشر الأوصياء من بعده، فإن معظم المسلمين اختاروا اتباع أئمة الضلال، ووقعوا في فتنة العجل واتبعوا السامري!! وفعلا مع علي (ع) عند وفاة النبي كما فعل بنو إسرائيل مع هارون (ع) عند غيبة موسى، وهكذا حدثت الردة التي حذرهم الله من الوقوع فيها، قال تعالى: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾<sup>(۱)</sup>، وانقلب القوم على أعقابهم إلا نضراً قليلاً من أصحاب النبي هم عمار وأبو ذر والمقداد وسلمان. ثم أخذ كثير من الصحابة بالرجوع إلى الحق وإلى موالاة علي (ع) بعد أن خذلوه ولم ينصروا حقه في البداية، وبعد أن رأوا الظلم الذي أخذ يتزايد يوماً بعد يوم نتيجة لتسلط الجبت والطاغوت على دفعة القيادة وخلافة النبي ﷺ، وبدأت دواوين التمييز في العطاء من بيت المال حتى وصل الأمر إلى أن يعطي عثمان خمس أفريقيا لمروان ابن الحكم<sup>(۲)</sup>، ومعاوية الطليق عدو الإسلام يصبح والي بلاد الشام في عهد عمر، ويتحكم بأبي ذر (رحمه الله) ويهينه ويؤذيه ويطرده من بلاد الشام، بعد أن فضح أبو ذر ترف معاوية واستيلاءه على أموال المسلمين، وأخيراً يجهز عثمان على أبي ذر (رحمه الله) بنفسه إلى الربذة، وتركه يموت فيها وحيداً مقهوراً يعاني الفقر والجوع، في حين أن تركة عبد الرحمن بن عوف من الذهب تكسر بالفؤوس، وطلحة وعثمان وسعد وغيرهم يملكون الكثير الكثير، وإن لم أقل جميعه فمعظمه من بيت مال المسلمين.

با وجود همی آنچه صحابه شنیده و از پیامبر (ص) روایت کرده بودند و با وجود تمام موضع گیری های ایشان (ص) به همراه علی (ع) و تأکیده های ایشان (ع) در پیروی از علی (ع) و یازده تن از فرزندان او - اوصیای پس از وی -، بیش تر مسلمانان پیروی از پیشوایان گمراهی را برگزیدند، در فتنه ی گوساله فرو افتادند و پیرو سامری شدند!! و با علی (ع) پس از درگذشت پیامبر (ص) همان کردند که بنی اسرائیل در زمان غیبت موسی (ع) با هارون (ع) نمودند و اینچنین ارتداد و بازگشتی که خداوند آنها را از مبتلا شدن به آن بر حذر داشته بود، اتفاق افتاد. حق تعالی می فرماید: (جز این نیست که محمد، فرستاده ای است که پیش از او فرستادگانی دیگر بوده اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به آیین پیشین خود بازمی گردید؟ هر کس که به عقب بازگردد هیچ زبانی به خدا

۱- آل عمران: ۱۴۴.

۲- قال ابن أبي الحديد في شرح النهج: (وثالث القوم هو عثمان بن عفان بن أبي العاص بن أمية بن عبد شمس بن عبد مناف، كنيته أبو عمرو، وأمه أروى بنت كريب بن ربيعة بن حبيب بن عبد شمس. بايعه الناس بعد انقضاء الشورى واستقرار الأمر له، وصحت فيه فراسة عمر، فإنه أوطأ بني أمية رقاب الناس، وولاهم الولايات وأقطعهم القطائع، وافتتحت إفريقية في أيامه، فأخذ الخمس كله فوهبه لمروان، فقال عبد الرحمن بن حنبل الجمحي: ..... وأعطيت مروان خمس البلاد... فهيهات سعيك ممن سعى!) شرح نهج البلاغة: ج ۱ ص ۱۹۸.

نخواهد رسانید و خداوند سپاس گزاران را پاداش خواهد داد<sup>۱</sup>. همگان به پیشینیان خود بازگشتند مگر تعدادی اندک از اصحاب پیامبر؛ یعنی عمار، ابوذر، مقداد، سلمان. سپس بیش تر صحابه شروع به بازگشت به حق و یاری دادن علی (ع) نمودند؛ پس از آنکه وی را در ابتدا تنها گذاشتند و حقش را یاری نمودند؛ پس از آنکه ظلمی که روز به روز در حال ازدیاد و گسترش بود را مشاهده نمودند؛ ظلمی که ثمره‌ی تسلط جبت و طاغوت بر سکان رهبری مسلمانان و جانیشینی پیامبر (ص) بود. ناداوری‌ها در تقسیم بیت المال آغاز شد تا آنجا که کار به جایی رسید که عثمان خمس آفریقا را به مروان بن حکم می‌پردازد<sup>۲</sup>، معاویه دشمن آزاد شده‌ی اسلام— در زمان عمر والی سرزمین شام می‌شود، ابوذر (رحمة الله علیه) را مورد ظلم و توهین و آزار و ستم قرار می‌دهد و از سرزمین شام تبعید می‌نماید، پس از آنکه ابوذر خوشگذرانی‌های معاویه و چنگ‌اندازی‌اش بر اموال مسلمین رسوا نموده بود، و در پایان، عثمان، ابوذر (رحمة الله علیه) را به رِبْذَه تبعید می‌کند و او در آنجا تنها، بی چیز، مقهور و در قفر و گرسنگی جان می‌بازد؛ این در حالی بود که ماترک طلاهای عبد الرحمن بن عوف با تبر شکسته می‌شد، و طلحه، عثمان، سعد و دیگران اموال بی حد و حصری در تملک خود داشتند و اگر نگوییم همه‌ی این اموال، بیش ترشان از بیت المال مسلمین بود.

ومن أراد المزيد فليراجع تاريخ القوم في كتب التاريخ<sup>(۳)</sup>.

کسانی که خواهان اطلاعات بیش تری هستند به کتاب‌های تاریخ مراجعه نمایند<sup>۴</sup>.

ولو سألنا أبا ذر (رحمه الله) لماذا كل هذه الآلام والمصائب في حياتك يا أبا ذر؟  
اگر از ابوذر (رحمة الله علیه) بپرسیم این همه درد و مصیبت‌ها که در طول زندگی با آن مواجه بودی  
از چه رو بود؟

لقال ما معناه: قال لي حبيبي رسول الله ﷺ: قل الحق يا أبا ذر، وقد قلت الحق وما أبقى لي الحق

<sup>۱</sup> - آل عمران: ۱۴۴.

<sup>۲</sup> - ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌گوید: «و سومین آنها عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بود. کنیه‌اش ابو عمرو و مادرش اُروی دختر کریز بن ربیع بن حبیب بن عبد شمس بود. پس از خاتمه‌ی شورا، مردم با وی بیعت کردند و امارت وی مستقر گردید و کاردانی عمر درباره‌ی او استوار شد. او بنی امیه را بر مردم مسلط کرد، به آنها ولایت‌ها را داد و خراج‌ها را به آنها واگذار نمود. آفریقا در ایام او فتح شد و او خمس تمامی آن را به مروان بخشید. عبد الرحمن بن حنبل جمعی می‌گوید: .... و به مروان خمس سرزمین‌ها داده شد.... هیئات از این کار تو در حق چه کسی!»، شرح نهج البلاغه: ج ۱ ص ۱۹۸.

<sup>۳</sup> - راجع کتاب الغدیر للشیخ الأمینی: ج ۸ ص ۲۹۲ و ما بعدها، شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید المعتزلی: ج ۳ ص ۵۴، و غیرهما.

<sup>۴</sup> - مراجعه کنید به: غدیر شیخ الامینی: ج ۸ ص ۲۹۲ و پس از آن، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی: ج ۳ ص ۵۴ و سایر منابع.

من خلیل<sup>(۱)</sup>.

به این معنا خواهد گفت: حبیبم رسول خدا (ص) به من فرمود: ای ابوذر! حق را بگو! من حق را گفتم و حق برایم هیچ دوستی باقی نگذاشت<sup>۲</sup>.

طوبی لك يا ابا ذر فقد ذل سجانك، وما قتلوك ولكن قتلتهم، وهم ماتوا في حياتهم وأنت إلى اليوم حي في قلوب المؤمنين، بل أنت معنا ومثل أعلى في قلب كل إنسان حر شريف يطالب بحقوق الفقراء والمساكين والمستضعفين أينما كان.

خوشا به حالت ای ابوذر! زندان بان‌هایت خوار و ذلیل شدند. آنها تو را نکشتند بلکه تو ایشان را کشتی. آنها در زندگی، مردگانی متحرک بودند اما تو تا امروز در قلب‌های مؤمنان زنده‌ای، تو همراه مایی و حتی الگو و نمونه‌ای عالی در قلب هر انسان آزاده‌ی شریفی هستی که حقوق فقرا، مسکینان و مستضعفان را مطالبه می‌کند؛ هر جا می‌خواهد باشد.

ويكفيك قول سيد الموحدين بعد رسول الله ﷺ علي بن أبي طالب (ع): (يا ابا ذر، أنك غضبت لله فارح من غضبت له. إن القوم خافوك على دنياهم، وخفتهم على دينك فاترك في أيديهم ما خافوك عليه، واهرب بما خفتهم عليه، فما أحوجهم إلى ما منعتهم، وما أغناك عما منعوك، وستعلم من الراجح غداً، والأكثر حسداً. ولو إن السموات والأرض كانتا على عبد رتقاً ثم أتقى الله لجعل الله له منهما مخرجاً، لا يؤنسك إلا الحق ولا يوحشك إلا الباطل، فلو قبلت دنياهم لأحبوك ولو قرضت منها لأمنوك)<sup>(۳)</sup>.

و این گفته‌ی سرور توحیدگویان پس از رسول خدا (ص)، علی بن ابی طالب (ع) تو را کفایت می‌کند: «ای ابوذر! تو برای خدا به خشم آمدی؛ پس امید به کسی ببند که به خاطر او خشم گرفتی. این مردم بر دنیای خود از تو ترسیدند و تو بر دین خویش از ایشان بیمناک شدی؛ پس آن را که به خاطرش از تو ترسیدند، به ایشان واگذار و آنچه را که از آنان بر آن ترسیدی، بگیر و بگریز. اینان چقدر نیازمند به آن چیزی که تو آنها را از آن منع می‌کردی، و تو چه بی‌نیازی از آنچه تو را از آن منع کرده‌اند. فردا خواهی دانست چه کسی سود برده، و چه کسی فراوان رشک می‌برد. اگر درهای

۱- روي في وصايا الرسول محمد ﷺ لأبي ذر (ع): (... قلت: يا رسول الله، زدني. قال: قل الحق وإن كان مرأً. قلت: يا رسول الله، زدني. قال: لا تخف في الله لومة لائم...) الأمالي للطوسي: ص ۵۳۹ - ۵۴۱.

۲- در وصیت‌های فرستاده‌ی خدا حضرت محمد (ص) به ابوذر (ع) آمده است: .... عرض کردم: ای رسول خدا! بر من بیفزای. فرمود: «حق را بگو، حتی اگر تلخ باشد». گفتم: ای رسول خدا! بر من بیفزای. فرمود: «در راه خدا از ملامت ملامتگر مفراس...». امالی طوسی: ص ۵۳۹ تا ۵۴۱.

۳- نهج البلاغة: ج ۲ ص ۱۷.

آسمان و زمین را به روی بنده‌ای از بندگان خدا ببندند و سپس آن بنده از خدا هراسان باشد، قطعاً خداوند برایش راه خروجی خواهد گشود. پس جز حق، تو را مونسى نباشد، و جز باطل، تو را به وحشت نیفکند. اگر دنیایشان را می‌پذیرفتی تو را دوست می‌گرفتند، و اگر از دنیا چیزی برمی‌گرفتی تو را ایمن می‌داشتند»<sup>۱</sup>.

وقبل هذه الحادثة حوادث ومصائب نالت من الإسلام والمسلمين، فأبو بكر يرسل خالد ابن العتل الزنيم ليقتل مالك بن نويرة (رضي الله عنه) ويعتدي على زوجته في نفس الليلة التي قتله فيها، لماذا؟ لأن مالكاً رفض أن يدفع زكاة أموال بني تميم البطاح لأبي بكر؛ لأنه مغتصب لخلافة رسول الله من صاحبها الذي يعرفه المسلمون، ورأوا وسمعوا رسول الله ﷺ نصبه خليفة له في غدیر خم وفي غيره من المناسبات، وهو علي بن أبي طالب. والعجيب أن عباس محمود العقاد يمر على قول مالك بن نويرة:

فقلت خذوا أموالكم غير ناظر ولا خائف فيما يجيء من الغد  
فان قام بالأمر المخوف قائم منعنا وقلنا الدين دين محمد<sup>(۲)</sup>.

پیش از این رویداد، حوادث و مصیبت‌هایی گریبان‌گیر اسلام و مسلمین شده بود. ابوبکر، خالد بن ولید پست و فرومایه و تند خو را فرستاد تا مالک بن نویره (رضی الله عنه) را به قتل برساند و در همان شب که وی را به قتل می‌رساند، به همسرش تجاوز کند! چرا؟ چون مالک از پرداخت زکات بنی تمیم به ابوبکر خودداری نمود؛ چرا که او غصب‌کننده‌ی جانشینی رسول خدا از صاحبش بود؛ کسی که مسلمانان او را می‌شناختند، و دیده بودند و شنیده بودند که رسول خدا (ص) او را در غدیر خم و در سایر مناسبات به خلاف و جانشینی خودش منصوب فرموده بود؛ یعنی علی بن ابی طالب. عجیب این است که وقتی عباس محمود عقاد به این شعر مالک بن نویره برخورد می‌کند:

گفتم اموالتان را بی هیچ نگرانی برگزیدید\* و نه‌راسید از آنچه فردا پیش خواهد آمد

اگر کسی علیه‌مان با فرمانی ترسناک به پاخیزد \* منعی کنیم و گوئیم این دین، دین محمد است<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - نهج البلاغه: ج ۲ ص ۱۷.

<sup>۲</sup> - راجع ترجمة مالك بن نويرة في الإصابة: ج ۵ ص ۵۶۰. ووفيات الأعيان لابن خلكان: ج ۶ ص ۱۴، معالم المدرستين: ج ۲ ص ۸۲.

<sup>۳</sup> - فقلت خذوا أموالكم غير ناظر ولا خائف فيما يجيء من الغد  
فان قام بالأمر المخوف قائم منعنا وقلنا الدين دين محمد

مراجعة کنید به برگردان مالک بن نویره در اصابت: ج ۵ ص ۵۶۰ و «وفيات الأعيان» ابن خلكان: ج ۶ ص ۱۴ و معالم المدرستين: ج ۲ ص ۸۲.

فَيَقُولُ: (أغلب الظن أنه بدد ما جمع من الصدقات في حياته وملاهيه، ثم ليم في ذلك؟ فأجاب لائميّه بهذه الأبيات)!!  
 می گوید: «به احتمال زیاد مالک در زمان حیات خود آنچه از صدقات جمع شده بوده را صرف خوش گذرانی و لهو و لعب نموده بود. سپس در این خصوص مورد سرزنش قرار گرفت، و او با این ابیات سرزنش کننده اش را پاسخ می گوید»!!

وليت شعري كيف قرأت هذه الأبيات، وفهمت هذا المعنى؟! والحال أنّ الرجل يقول خذوا أموالكم، أي: إنه أعادها لهم. ثم بعد ذلك يحاول العقاد أن يجعل جريمة قتل مالك بن نويرة، والاعتداء على زوجته غامضة لا يتضح فيها جرم أبي بكر وخالد ابن العتل الزنيم، ليجعل بعد ذلك خالد بن الوليد عبقرياً فذاً، شغله الجهاد عن حفظ سورة واحدة من القرآن يقرأها في صلاته عندما يؤم المسلمين، ما هكذا الأنصاف يا عقاد، (وما هكذا يا سعد تورد الإبل).  
 ای کاش می دانستم این اشعار را چگونه خواندی تا به چنین معنایی رسیدی؟!!! در حالی که این مرد می گوید: «اموالتان را برگیرید» و این به آن معنا است که او اموالشان را به ایشان بازگردانیده است. سپس عقاد تلاش می کند جنایت قتل مالک بن نویره و تجاوز به همسرش را مبهم جلوه دهد تا در این واقعه ابوبکر و خالد بن ولید فرومایه و تند خو رسوا و مفتضح نشوند تا پس از آن بتواند خالد بن ولید را نابغه ای بی همتا معرفی کند؛ کسی که جهاد، وی را حتی از حفظ کردن یک سوره از قرآن که بتواند وقتی برای مسلمانان امام جماعت می شود، قرائت کند، بازداشته است! این چه انصافی است، ای عقاد؟ «ای سعد! شترها را اینچنین آب نمی دهند»!<sup>۱</sup>

فحسبنا الله ونعم الوكيل، وسيعلم الذين يحملون الناس على أكتاف آل محمد أي منقلب ينقلبون، والعاقبة للمتقين.  
 خداوند ما را کافی است و او چه نیکو و کیلی است؛ و کسانی که مردم را بردوش آل محمد (ص) سوار می کنند به زودی خواهند دانست به چه بازگشت گاهی باز خواهند گشت، و سرانجام نیک از آن پرهیزکاران است.

وعلى كل حال فالخطب جليل بعد وفاة النبي ﷺ والممارسات غير المشروعة والظلمة كثيرة جداً، ويكفي حادثة مالك بن نويرة لمن ألقى السمع وهو شهيد، وقد انتهكت فيها دماء وأموال

<sup>۱</sup> - ضرب المثلى عربى (مترجم).

وأعراض المسلمين فهل بقي شيء؟!  
 به هر حال اعمال ناگوار بسیار و فعالیت‌های نامشروع و ظالمانه‌ی بسیاری پس از وفات پیامبر (ص) روی داد. برای کسی که گوش شنوا دارد و بر حق گواهی می‌دهد، همین حادثه‌ی قتل مالک بن نویره کافی است؛ واقعه‌ای که در آن به جان و مال و ناموس مسلمانان تجاوز شد. آیا چیز دیگری هم باقی می‌ماند؟!!

ولسائل أن يسأل: لماذا لم يرفع علي بن أبي طالب سيفه؟ ولماذا طلب منه رسول الله ﷺ أن يصبر على الظلم من بعده؟!  
 خواننده حق دارد پرسد: چرا علی بن ابی طالب (ع) شمشیر برنکشید؟! و چرا رسول خدا (ص) از ایشان خواست بر ظلم‌هایی که پس از او روا می‌شود، صبر پیشه کند؟!!

ومع أنّ الإجابة فيما قدمت من البحث وفي قول أمير المؤمنين (ع): (فإن أقل يقولوا حرص على الملك، وإن أسكت يقولوا جزع من الموت، هيهات بعد اللتيا والتي، والله لابن أبي طالب أنس بالموت من الطفل بثدي أمه، بل أندمجت على مكنون علم لو بحت به لاضطربتم اضطراب الأرشية في الطوى البعيدة)<sup>(۱)</sup>.

هر چند این پرسش در آنچه پیش تر ارایه شد و در فرمایش امیر المؤمنین (ع)، پاسخ داده شده است: «فإن أقل، يقولوا: حرص على الملك، وإن أسكت يقولوا: جزع من الموت، هيهات بعد اللتيا والتي و الله لابن أبي طالب أنس بالموت من الطفل بثدي أمه، بل أندمجت على مكنون علم لو بحت به لاضطربتم اضطراب الأرشية في الطوى البعيدة»<sup>۲</sup> (اگر سخن بگویم، می‌گویند: بر حکومت حریص است، و اگر خاموش باشم، می‌گویند: از مرگ ترسید!! هرگز! من و ترس از مرگ؟! پس از آن همه (جنگ‌ها و حوادث)؟! به خدا سوگند، انس و علاقه‌ی فرزند ابی طالب به مرگ، از علاقه‌ی طفل به پستان مادر بیش تر است، بلکه من از علوم و حوادث پنهانی آگاهی دارم که اگر بازگویم به لرزه می‌افتید، چون لرزیدن ریسمان در چاه‌های عمیق!).

ولكن لا بأس من التوضيح قليلاً، وأذكر هنا سببين:  
 اما مانعی ندارد قدری مطلب را توضیح دهیم. در اینجا دو علت را متذکر می‌شوم:

۱- نهج البلاغة: ج ۱ ص ۳۶.

۲- نهج البلاغة: ج ۱ ص ۳۶.

الأول: إنَّ الإسلام لم يترسخ في نفوس الناس، فإسلامهم ظاهري وليس إيماناً حقيقياً راسخاً لا يخشى على أهله من الارتداد، فحالهم كحال التي نقضت غزلها من بعد قوة أنكاثاً، إلا القليل منهم، قال تعالى: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾<sup>(۱)</sup>.

اول: اسلام هنوز در جان مردم ریشه ندوانیده بود. اسلام آنها ظاهری بود و ایمان حقیقی راسخی نداشتند و بیم آن می‌رفت که به ارتداد کشیده شوند و وضعیت‌شان مانند آن زنی گردد که پشمی ریسیده، سپس بافته‌هایش را از هم بگسلانند! مگر عده‌ای اندک که استوار بودند. حق تعالی می‌فرماید: (اعراب گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید: اسلام آوردیم)<sup>۲</sup>.

وقال تعالى: ﴿وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا﴾<sup>(۳)</sup>.

و همچنین می‌فرماید: (و اگر از اطراف آن بر آنها وارد می‌شدند و سپس از آنها خواسته می‌شد که مرتد شوند، قطعاً می‌پذیرفتند و جز اندکی در آن، درنگ نمی‌کردند)<sup>۴</sup>.

وفي القرآن آيات كثيرة دالة على أنَّ حال كثير من المسلمين متزلزل ومع وجود المنافقين، لك أن تعرف النتيجة، وعلى هذا فعلى الوصي أن يرضى بالظاهر، ويصبر كما رضي رسول الله ﷺ بالظاهر وصبر على المنافقين، ومن يستمع لكلامهم. وإلا فسيهدم هذا البناء الذي أجهد رسول الله ﷺ ووصيه (ع) أكثر من عشرين سنة لتشييده. فالفائدة العظيمة المرجوة من هذا الدين وهي تمام نور الله في أرضه، وعبادة أهل الأرض لله ونشر كلمة لا إله إلا الله.

آیات بسیاری در قرآن وجود دارد که نشان می‌دهد بیش‌تر مسلمانان در دین خود متزلزل بودند و علاوه بر این، وجود منافقان را نیز نباید از نظر دور داشت. نتیجه مشخص است؛ در چنین شرایطی جانشین پیامبر باید به حفظ ظاهر رضایت دهد و صبر پیشه کند همان‌طور که پیامبر (ص) به ظاهر رضایت داد و بر اعمال منافقین و پیروانشان شکیبایی ورزید؛ کیست که از سخنان ایشان بهره‌ای گیرد! اگر چنین نمی‌کردند شالوده‌ی بنایی که رسول خدا (ص) و جانشینش (ع) بیش‌بست سال برای آن زحمت کشیده بودند منهدم می‌شد؛ در حالی که بهره و ثمره‌ی عظیمی از این دین انتظار

۱- الحجرات: ۱۴.

۲- حجرات: ۱۴.

۳- الأحزاب: ۱۴.

۴- احزاب: ۱۴.

می‌رود: پرتو افکنی کامل نور خدا بر زمینش، عبادت اهل زمین برای خداوند و انتشار کلمه‌ی لا اله الا الله.

ورفع راية الله أكبر على كل بقعة في الأرض لن تحقق في زمن النبي ﷺ أو الوصي، بل في زمن خاتم الأوصياء المهدي (ع)، وهذه سنة إلهية في الأمم السابقة، فقد أرسل موسى إلى قوم من بني إسرائيل وعبروا معه البحر، ولكن في صحراء سيناء تمردوا عليه ورفضوا قتال الجبابرة. برافراشته شدن پرچم الله اکبر در هر نقطه‌ای از این زمین در زمان پیامبر (ص) یا وصی او محقق نشد بلکه در زمان آخرین وصی، مهدی (ع) واقع خواهد شد و این سنتی است الهی که در امت‌های پیشین نیز برقرار بوده است. موسی به سوی قومی از بنی اسرائیل فرستاده شد که به همراه وی از دریا گذشتند اما در صحرای سینا از او سرپیچی نمودند و از جنگیدن با ستمگران سرباز زدند.

قال تعالى: ﴿قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾<sup>(۱)</sup>، وبالتالي رفضوا حمل كلمة لا إله إلا الله إلى الناس، وعاقبهم الله سبحانه وتعالى بالتيه في صحراء سيناء أربعين سنة. حق تعالی می‌فرماید: (گفتند: ای موسی! تا وقتی در آنجا هستند هرگز به آن داخل نشویم. ما اینجا می‌نشینیم، تو و پروردگارت بروید و با آنها نبرد کنید)<sup>۲</sup>؛ در نتیجه از به دوش کشیدن کلمه‌ی لا اله الا الله به سوی مردم، سرباز زدند و خداوند سبحان و متعال نیز ایشان را با چهل سال سرگردانی در صحرای سینا عقوبت نمود.

وكان نتيجة هذا التيه العقوبة الإصلاحية خروج أمة ربانية صالحة، وهم أبناء هؤلاء الفاسقين وأحفادهم، وقد حملوا كلمة لا إله إلا الله مع يوشع بن نون وصي موسى (ع)، وقاتلوا الجبابرة والطواغيت ونصروا دين الله في أرضه. نتیجه‌ی این سرگردانی، مجازاتی اصلاح‌گرلینه برای پرورش یافتن امتی ربّانی و صالح بود. این امت، فرزندان و نوه‌های همین گروه نافرمان بودند و کلمه‌ی لا اله الا الله را همراه با یوشع بن نون وصی موسی (ع) بر دوش کشیدند و با ستمگران و طاغوت‌ها پیکار کردند و دین خدا را در زمینش یاری نمودند.

<sup>۱</sup> - المائدة : ۲۴.

<sup>۲</sup> - مائده: ۲۴.



إذن فالنتيجة المرجوة من هذه الأمة هي في آخر الزمان، أي في زمن ظهور المهدي (ع)، ونرجوا من الله أن يكون زماننا كما يدل عليه كثير من الروايات، والله أعلم.

بنابراین نتیجه‌ی مورد انتظار از این امت در آخر الزمان حاصل خواهد شد؛ یعنی در زمان ظهور مهدی (ع) که از خداوند می‌خواهیم زمان ما باشد، چنانکه بسیاری از روایات چنین چیزی را نشان می‌دهند؛ و خداوند آگاه‌تر است.

وقد مر فيما سبق عن رسول الله ﷺ، قال: (.. إنما مثل أمتي كمثل حديقة أطعم منها فوجاً ما لعل آخرها فوجاً يكون أعرضها بحراً وأعماقها طويلاً وأطولها فرعاً وأحسنها جنأً...) (۱).

پیش‌تر از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود: «... مَثَلُ امَّةٍ مِنْ مَثَلِ باغِي است که گروهی از آن می‌خورند و بهره‌مند می‌گردند و چه بسا گروهی دیگر بیایند و آن را عریض‌تر، طویل‌تر با شاخه‌هایی بلندتر و میوه‌ها و ثمراتی نیکوتر بیابند...» (۲).

إذن فالرسول يرجو أن يكون آخر فوج من أمته هو أفضلها، بل لعل هذه الأمة أي أصحاب المهدي وأنصاره لا يقرون بمن سبقهم، سواء من هذه الأمة أو من سواها على طول مسيرة الإنسانية على الأرض، وقد مر وصفهم بالحديث القدسي: (وانتجبت لذلك الوقت عبداً لي امتحنت قلوبهم للأيمان، وحشوتها بالورع والإخلاص واليقين والتقوى والخشوع والصدق والحلم والصبر والوقار والتقى والزهد في الدنيا، والرغبة فيما عندي، وأجعلهم دعاة الشمس والقمر، واستخلفهم في الأرض... أولئك أوليائي، اخترت لهم نبياً مصطفى، وأميناً مرتضى، فجعلته لهم نبياً ورسول، وجعلتهم له أولياء وأنصار، تلك أمة اخترتها...) (۳).

بنابراین پیامبر انتظار دارد آخرین گروه از امتش برتر نشان باشد و چه بسا این امت یعنی اصحاب و انصار مهدی هیچ شباهتی به پیشینیان نداشته باشند؛ چه پیشینیان این امت و چه همه‌ی آنها که در طول تاریخ بشریت قدم بر این زمین نهادند. پیش‌تر توصیف آنها در حدیث قدسی اریله گردید: «برای آن زمان بندگان را انتخاب نموده‌ام که قلب‌هایشان را برای ایمان آزموده‌ام و آن را انباشته‌ام از ورع، اخلاص، یقین، تقوی، خشوع، صدق، حلم، صبر، وقار، بی‌اعتنایی به دنیا و آرزومندی به آنچه نزد من است. ایشان را دعوت‌کنندگان به خورشید و ماه قرار می‌دهم و در زمین جانشینشان

۱- الخصال: ص ۴۷۶، عیون أخبار الرضا (ع): ج ۲ ص ۵۶، کمال الدین: ۲۶۹.

۲- خصال: ص ۴۷۶؛ عیون أخبار الرضا (ع): ج ۲ ص ۵۶؛ کمال الدین: ص ۲۶۹.

۳- سعد السعود لابن طاووس: ص ۳۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۸۴، إلزام الناصب: ج ۲ ص ۲۵۹.

می گردانم... آنان اند اولیای من. برایشان پیامبری برگزیده و جانشینی پسندیده اختیار نموده‌ام. وی را برایشان نبی و رسول قرار دادم و ایشان را برای او دوستان و یاران. اینان اند امتی که برگزیدم...»<sup>۱</sup>.

والروایات عن أهل بيت العصمة في فضل أصحاب المهدي (ع) وأنصاره كثيرة، ولو لم يكن من فضلهم إلا إعلاء كلمة الله ونشر التوحيد في كل بقعة من بقاع الأرض لكفى.  
و روایاتی که از اهل بیت عصمت و طهارت در مورد فضیلت اصحاب مهدی (ع) وارد شده بسیار است و اگر از فضیلت‌های آنها جز اعتلای کلمه‌ی الله و گسترش توحید در جای جای این زمین نمی‌بود، ایشان را کفایت می‌نمود.

ثانياً: إنَّ صبر أمير المؤمنين (ع) كان حجةً بالغةً له، فهو قد بين حقه ثم أعرض عن منازعة القوم الإمارة والحكم، ليبين أنه (ع) زاهد بهذه الإمارة وإتّما طلبه لها لإقامة الحق ونشر العدل ونصرة الدين، وقد أبصر أمير المؤمنين (ع) عبر القرون بقيّة هذه الأمة وذرائعهم، وعلم أنهم سيعلمون ما جرّه عليهم تنحية الوصي عن الإمارة واغتصاب حقه من قبل الجبت والطاغوت، حتى وصل الأمر إلى تسلط أولاد البغايا والزانيات على هذه الأمة، وقد مر عليك هذا المعنى في خطبة الزهراء (ع) حيث قالت: (أما لعمر الهك لقد لقحت فنظرة ريثما تنتج، ثم احتلبوا طلاع القعب دماً عبيطاً وزعاقاً مرّاً هنالك يخسر المبطلون ويعرف التالون غب ما سن الأولون)<sup>(۲)</sup>.

دوم: صبر امیر المؤمنین (ع) حجتی بالغه و رسا برای او بود؛ چرا که ایشان (ع) حق خود را تبیین نمود و سپس از منازعات و کشمکش‌ها برای دستیابی به ریاست و حکومت روی گردانید؛ تا روشن شود که او (ع) به این ریاست اعتنایی ندارد و اگر درخواست آن را دارد تنها برای بر پا داشتن حق، گسترش عدالت و یاری دین می‌باشد. امیر المؤمنین (ع) با عبور از میان قرن‌ها، آیندگان این امت و فرزندان ایشان را دید و دانست که آنها آنچه از کنار زدن وصی پیامبر از حکومت و غصب نمودن حقش توسط جبت و طاغوت، بر آنها خواهد رفت را خواهند دانست؛ که در نهایت به سلطه یافتن فرزندان سرکشان و زناکاران بر این امت خواهد انجامید. چنین معنایی در خطبه‌ی حضرت زهرا (س) که پیش‌تر اریه گردید، آمده است؛ آنجا که حضرت (س) می‌فرماید: «به خدا سوگند که فتنه‌ی آنان باردار شد، در انتظار باشید که تا چه اندازه نتیجه خواهد داد، سپس آن را نظیر یک قدح پر

<sup>۱</sup> - سعد السعود سید بن طاووس: ص ۳۴؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۸۵؛ الزام الناصب: ج ۲ ص ۲۵۹.

<sup>۲</sup> - معانی الأخبار: ص ۳۵۵، دلائل الإمامة للطبري: ص ۱۲۸، أمالي الطوسي: ص ۳۷۶، الاحتجاج: ج ۱ ص ۱۴۹.

از خون تازه و زهر کُشنده کردند، در آن موقع است که اهل باطل دچار خسارت خواهند شد و بنیان‌گزار پیشینیان را خواهند شناخت»<sup>۱</sup>.

وفي النهاية رجعت الخلافة إلى الإمام علي (ع) بعد هن وهن، وحمل الناس على الحق واستقبل بهم القبلة والصراط المستقيم، ولكنهم لم يحتملوا مرارة الحق، وبعد أن قضوا وطراً في الانحراف عن صراط الله المستقيم لم يحتملوا عدالة علي (ع) ومساواته لهم بالعطاء، بعد أن اعتادوا التميّز والأثرة من الماضين فبعد أن اعتادوا عبادة العجل وطاعة السامري، لم يرق لهم طاعة علي وعبادة الله الواحد الأحد، وقبول شريعته التي أراد علي (ع) العمل بها في مجتمع مزّقه فساد الماضين، ومع هذا فقد رفع علي (ع) للحق راية وأرشد الناس إلى أتباعها، ولكنهم خذلوه وخذلوا ولده المعصومين من بعده الذين لم يدخروا جهداً للأمر بالمعروف والنهي عن المنكر في سبيل إرشاد المسلمين إلى الصراط المستقيم حتى قضوا بين مسموم ومقطع بالسيوف.

در نهایت پس از چنین و چنان‌ها خلافت به امام علی (ع) بازگشت. او مردم را به حق واداشت و آنها را رو به سوی قبله و صراط مستقیم نمود؛ اما ایشان تلخی حق را تاب نیاوردند و پس از آنکه مدتی در مسیری منحرف به کامیابی پرداخته بودند نتوانستند عدالت علی (ع) و مساواتش در بخشیدن را تحمل کنند؛ آن هم پس از آنکه به تبعیض و خودکامگی در زمان پیشینیان عادت کرده بودند؛ پس از آنکه به عبادت گوساله و اطاعت سامری عادت کرده بودند، دیگر نمی‌توانستند به اطاعت از علی و عبادت خداوند یکتای یگانه پردازند و در جامعه‌ای که فساد پیشینیان آن را از هم پاشیده بود، شریعتی که علی (ع) در پی عمل به آن بود را پذیرا شوند. با این وجود آن حضرت پرچمی برای حق برافراشت و مردم را به پیروی از آن راهنمایی و هدایت نمود، ولی آنها او را و پس از او فرزندان معصومش را نیز تنها نهادند؛ همان کسانی را که در راه امر به معروف و نهی از منکر در راه ارشاد مسلمانان به راه راست، از هیچ کوششی فروگذار نکردند، تا اینکه همگی با زهر یا با شمشیر به شهادت نایل شدند.

فعن أبي الهيثم ابن التيهان، إنّ أمير المؤمنين (ع) خطب الناس في المدينة فقال: (الحمد لله الذي لا إله إلا هو، أيها الأمة التي خدعت فانخدعت، وعرفت خديعة من خدعها فأصرت على ما عرفت، واتبعت أهوائها وضربت في عشواء غوائها، وقد استبان لها الحق فصدت عنه والطريق الواضح فتكبته، أما والذي فلق الحبة وبرأ النسمة، لو اقتبستم العلم من معدنه، وشربتم الماء بعدوبته،

<sup>۱</sup> - معانی الاخبار: ص ۳۵۵ ؛ دلائل الامامة طبری: ص ۱۲۸ ؛ امالی طوسی: ص ۳۷۶ ؛ احتجاج: ج ۱ ص ۱۴۹.

وادخرتهم الخیر من موضعه، وأخذتم الطريق من واضحه، وسلکتهم من الحق نهجه، لنهجت بکم السبل، وبدت لکم الأعلام، وأضاء لکم الإسلام، فأکلتم رغداً، وما عال فیکم عائل ولا ظلم منکم مسلم ولا معاهد، ولكن سلکتهم سبیل الظلام، فأظلمت علیکم دنیاکم برحبها، وسدت علیکم أبواب العلم، فقلتم بأهوائکم، واختلقتهم فی دینکم، فأفتیتهم فی دین الله بغير علم، واتبعتم الغواة فأغوتکم، وترکتهم الأئمة فترکوکم، فأصبحتهم تحکمون بأهوائکم، إذا ذکر الأمر سألتهم أهل الذکر، فإذا أفتوکم قلمت هو العلم بعینه، فكيف وقد ترکتموه ونبتتموه وخالفتموه؟ رويداً عمّا قليل تحصدون جميع ما زرعتم، وتجدون وخيم ما اجترتم، وما اجتلبتم.

ابو هيثم بن تيهان می گوید: امير المؤمنين (ع) در مدینه برای مردم خطبه خواند و فرمود:

حمد و ستایش تنها از آن خداوندی است که هیچ معبودی جز او نیست.

ای امتی که فریبش دادند و فریب خورد، نیرنگ مکاران را دریافت اما بر آنچه دریافته بود پای فشرد، از هوای نفسش پیروی نمود و در سایه‌ی گمراهی اش کورکورانه قدم برداشت، و حق برایش آشکار شد اما از آن روی برتافت و راه مشخص شد، اما آن را نپیمود. سوگند به آن که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، اگر علم را از معدنش برمی‌گرفتید، و از آب گوارای آن می‌نوشیدید و نیکی را از جایگاهش ذخیره می‌کردید و راه آشکار را برمی‌گرفتید و از حق، مسیرش را می‌پیمودید، راه‌های حقیقت در برابرتان قرار می‌گرفت و نشانه‌ها برایتان آشکار می‌شد و اسلام بر شما پرتو می‌افکند، روزیتان فراخ می‌شد و هیچ کدامتان دچار فقر و تهیدستی نمی‌شدید و هیچ مسلمان یا هم‌پیمانی از شما مورد ستم واقع نمی‌شد؛ اما راه تاریکی را برگزیدید و دنیا با همه‌ی وسعتش برایتان تیره و تاریک شد. درهای علم به رویتان بسته شد، پس به دل خواه خود سخن گفتید و در دین خود پراکنده شدید، بدون دانش در دین خدا نظر دادید و از گمراهان پیروی کردید، آنها نیز گمراهان کردند، و امامان را رها نمودند، آنها نیز رهایتان کردند؛ پس به آنجا رسیدید که به دل خواه خود حکم می‌کنید. چون مطلبی پیش آید آن را از اهل ذکر می‌پرسید و چون پاسختان را می‌دهند می‌گویید این همان حقیقت علم است. عجباً! چگونه اینچنین می‌گویید حال آنکه ایشان را رها کرده، پشت سر نهاده، با ایشان به مخالفت پرداخته‌اید؟! لختی درنگ کنید؛ دیری نمی‌گذرد که آنچه کاشته‌اید را درو خواهید کرد و عاقبت دردناک جرم‌هایی که مرتکب شده‌اید و آنچه حاصر آورده‌اید را درخواهید یافت.

والذي فلق الحبة وبرأ النسمة لقد علمتم إني صاحبكم، والذي به أمرتم، وإني عالمكم والذي به نجاتكم ووصي نبيكم، وخيرة ربكم ولسان نوركم، والعالم بما يصلحكم، فعن قليل رويداً ينزل بكم ما وعدتم، وما نزل بالأمام قبلكم، وسيسألکم الله عز وجل عن أئمتکم،

معهم تحشرون وإلى الله عز وجل غداً تصيرون، أما والله لو كان لي عدّة أصحاب طالوت أو عدّة أهل بدر وهم أعدادكم، لضربتكم بالسيف حتى تؤولوا إلى الحق، وتنيبوا للصدق، فكان أرتق للعتق، وأخذوا بالرفق، اللهم فاحكم بيننا بالحق وأنت خير الحاكمين<sup>(۱)</sup>.

سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید، که شما می دانید من آقای شما و آن کس که به فرمان برداری از او فرمان داده شده اید، هستم. من دانای شما هستم و همان که نجات شما به دست او است و وصی پیامبرتان، برگزیده‌ی پروردگارتان، زبان نورتان و آگاه به مصالحتان. قدری درنگ کنید! به زودی آنچه به شما وعده داده شده است بر شما فرود خواهد آمد، چنانکه بر امت‌های پیشین فرود آمد، و خداوند عزوجل از شما درباره‌ی امامانتان خواهد پرسید، با ایشان محشور خواهید شد و فردا به همراهشان به پیشگاه خداوند عزوجل حاضر خواهید شد. به خدا سوگند اگر به شمارِ اصحابِ طالوت یا اصحابِ بدر که با شمارِ گروهی از شما برابر است— یارانی داشتم با شمشیر با شما کارزار می کردم تا آنجا که به سوی حق و جایگاه صدق بازمی گشتید، که این برای اصلاح گذشته شایسته تر بود و آنگاه به مدارا عمل می شد. خدایا به حق در میان ما حکم کن که تو بهترین حکم کننده گانی!<sup>۲</sup>

\* \* \*

۱- الکافی: ج ۸ ص ۳۲.

۲- کافی: ج ۸ ص ۳۲.

## صلح الإمام الحسن (ع)، وولاية العهد للإمام الرضا (ع)

### صلح امام حسن (ع) و ولاية عهدي امام رضا (ع)

وأخيراً لابد لنا من المرور على حدثين مهمين في حياة أوصياء النبي الخاتم ﷺ الأئمة الاثنا عشر ﷺ، لارتباطهما بهذا البحث:

در پایان ناگزیر دو واقعه‌ی مهمی که در زندگی اوصیای پیامبر خاتم (ص) - ائمه‌ی دوازده‌گانه (علیهم السلام) - رخ داده است را بررسی می‌نماییم؛ چرا که با این مبحث در ارتباط می‌باشند:

الأول: هو صلح الإمام الحسن (ع) مع الطاغية معاوية ابن هند (لعنه الله)  
اول: صلح امام حسن (ع) با طاغوت، معاویه پسر هند که خداوند لعنتش کند!

وهو صلح ضروري، بعد أن أخذت دولة المنافقين التي يقودها معاوية بالاتساع والاستيلاء على الأرض الإسلامية، وبعد أن خذل المسلمون الإمام الحسن (ع). فهو إذاً كصلح النبي ﷺ للمشركين في الحديبية.

این صلح، پس از آنکه حکومت منافقین با سردمداری معاویه گسترش یافت و بر سرزمین اسلامی مسلط گردید، و پس از آنکه مسلمانان امام حسن (ع) را تنها گذاردند، صلحی بود لازم و ضروری. از این رو، صلحی همانند صلح پیامبر (ص) با مشرکین در حدیبیه بود.

وقد صرح الإمام الحسن (ع) بأنّ صلحه كان استبقاءً للشيعة، وهم أهل الحق وبقائهم يبقى الحق. وإذا نظرنا بعين البصيرة وجدنا أنّ صلح الإمام الحسن (ع) كان للتهيئة لثورة الإمام الحسين (ع)، التي هي بدورها تهيئة لثورة الإمام المهدي (ع)، فالإمام الحسن (ع) لما اضطر إلى تنحية السيف بدأ حرباً جديدة مع معاوية، هذه المرّة حرب إعلامية الهدف منها تهيئة الأمة لثورة الحسين (ع)، وعلى أقل تقدير أن تكون الأمة مستعدة لقبول هذه الثورة والتعاطف معها، بل والتفاعل معها ولو بعد قيامها، ومن اطلع على أحوال الأمة في زمن الإمام الحسن (ع) يعلم أن هذا هدف كبير يرجى من أمة نكس أبنائها وخذلوا قائدهم المعصوم، حتى أصبحوا يرون المنكر معروفاً، وكاد أن لا يبقى للتشيع اسم ولا رسم لولا الحركة الإعلامية للإمام الحسن (ع). فلم يكن صلح الإمام الحسن (ع) صلحاً بهذا المعنى، إنما كان هدنة اضطر لها الإمام الحسن (ع) ليتبعها أخيه الحسين

(ع) - الذي هو كنفسه - بثورة لا يزال صداها يهز الدنيا إلى اليوم، فكما أنّ الإمام أمير المؤمنين (ع) كان ينظر إلى المستقبل وإلى دولة لا إله إلا الله العالمية، كذلك كان الإمام الحسن (ع)، فجميع المعصومين عليهم السلام كانوا ينظرون إلى اليوم الذي يظهر فيه هذا الدين على الدين كله، فمسيرة الإنسانية هي مسيره تكاملية في الجملة وإن تعرّضت لبعض الانتكاسات، حيث إن نتيجتها هو صلاح معظم أهل الأرض في زمن ظهور الإمام المهدي (ع).

امام حسن (ع) به صراحت می فرماید که صلح او برای حفظ جان شیعیان که پیروان حقیقی اسلام اند و حق با بقای آنها باقی می ماند، بوده است؛ و اگر ما با چشم بصیرت به این قضیه نگاه کنیم در خواهیم یافت که صلح امام حسن (ع) در واقع برای زمینه سازی انقلاب امام حسین (ع) صورت گرفت که به نوبه ی خود، مقدمه ای برای قیام امام مهدی (ع) می باشد. هنگامی که امام حسن (ع) مجبور به کنار گذاشتن شمشیر می شود، جنگی نوین با معاویه آغاز می نماید؛ این بار جنگی فرهنگی؛ که هدف از آن آماده سازی امت برای قیام حسین (ع) و یا حداقل، آماده ساختن امت برای پذیرش این قیام و هم دلی با آن، و حتی اثر پذیرفتن از آن — حتی اگر پس از قیامش باشد — می باشد. هر کسی که بر وضعیت امت در زمان امام حسن (ع) آگاهی داشته باشد خواهد دانست که این هدفی بود بس سترگ که از امتی انتظار می رفت که فرزندان او وارونه گشته، پیشوای معصوم خود تنها گذارده بودند و تا آنجا رسیده بودند که زشت را زیبا می دیدند!! و اگر این حرکت فرهنگی امام حسن (ع) نمی بود نه هیچ اسمی و نه هیچ رسمی از شیعه باقی نمی ماند! بنابراین صلح امام حسن (ع) صلحی به معنای متعارفش نمی باشد، بلکه در واقع متارکه و آتش بسی بوده است که آن حضرت به آن مجبور شد و تا برادرش حسین (ع) — که مصداق خود امام حسن (ع) می باشد — با انقلابی که پژوهش تا همین امروز دنیا را به لرزه در آورده است، آن را دنبال نماید. همان طور که امام امیر المؤمنین (ع) به آینده و به حکومت عالم گیر لا اله الا الله می نگریست، امام حسن (ع) و همه ی معصومین (علیهم السلام) نیز به همین صورت چنین روزی را می نگریستند؛ روزی که در آن، این دین بر همه ی ادیان استیلا خواهد آمد. بنابراین سیر پیشرفت انسانی، به طور کلی سیری تکاملی است؛ حتی اگر پاره ای عقب گردها بر آن عارض شده باشد؛ به طوری که نتیجه ی این حرکت، اصلاح بیش تر اهل زمین در زمان ظهور امام مهدی (ع) می باشد.

والأئمة (ع) كانوا يفعلون كل ما من شأنه توجيه هذه الأمة لحمل الرسالة الإلهية في يوم من الأيام إلى أهل الأرض جميعاً، فكانوا عليهم السلام يؤثرون رضا الله ومصالحة الإنسانية على أنفسهم، ويتحملون أشد أنواع الأذى النفسي والجسدي في سبيل هذا الهدف العظيم، وهو إيمان أهل الأرض بلا إله إلا الله محمد رسول الله.

همه‌ی امامان به فراخور مقام و جایگاه خود در توجه دادن این امت به اینکه این امت روزی از روزها حامل رسالت الهی برای همه‌ی اهل زمین خواهند بود، تلاش می‌کردند و همگی آنها (علیهم السلام) رضایت خدا و مصلحت انسانیت را بر خود مقدم می‌داشتند و شدیدترین آزار و اذیت‌های جسمی و روحی را در راه این هدف عظیم متحمل می‌شدند؛ یعنی ایمان آوردن اهل زمین به لا اله الا الله، محمد رسول الله.

والثانی هو ولایة العهد التي قبلها الإمام الرضا (ع) بعد أن أجبره المأمون العباسي عليها، وهي نظير وزارة يوسف (ع) لملك مصر التي كانت بالإجبار، وإن كان فيها بعض النفع لعامة الناس، فهي إذن فتنة و امتحان للمؤمنين كما امتحن سبحانه بني إسرائيل عندما جعل موسى (ع) يترى ويعيش في قصر فرعون الطاغية (لعنه الله)، فهذه كتلك: ﴿أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ<sup>(۱)</sup>.

موضوع دوم، مسأله‌ی ولایت عهدی است که امام رضا (ع) پس از اینکه مأمون عباسی او را به آن کار وادار نمود، پذیرفت. این ولایت عهدی همانند وزارت یوسف (ع) در حکومت مصر می‌باشد که آن هم از سر اجبار بود؛ هر چند برای عموم مردم فایده‌هایی نیز در بر داشت. بنابراین ولایت عهدی امام رضا (ع) فتنه و امتحانی برای مؤمنان بود همان طور که خداوند سبحانه بنی اسرائیل را امتحان نمود؛ آنگاه که مقرر فرمود موسی (ع) در قصر فرعون طغیانگر که لعنت خدا بر او باد- پرورش یابد و زندگی کند. این مسأله نیز شبیه همان موضوع می‌باشد: (آیا مردم پنداشته‌اند که چون گویند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و آزموده نمی‌گردند؟ \* به یقین کسانی را که پیش از آنها بودند آزمودیم، تا خداوند کسانی را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغ‌گویان را معلوم بدارد)<sup>(۲)</sup>.

وفي نهاية المطاف سم المأمون العباسي الإمام الرضا (ع) بعد أن وجد المأمون نفسه غير قادر على تحجيم عمل الإمام الرضا (ع)، مع أنه كان في قصره وتحت يده. و در نهایت کار به جایی رسید که مأمون، امام رضا (ع) را مسموم نمود؛ پس از آنکه دریافت قادر به کنترل و محدود کردن عملکرد امام رضا (ع) نمی‌باشد؛ هر چند آن حضرت در قصر او و در اختیار وی بود.

<sup>۱</sup> - العنكبوت: ۲ - ۳.

<sup>۲</sup> - عنكبوت: ۲ و ۳.



وهكذا كانت حياة الأئمة عليهم السلام أوصياء النبي الخاتم عليه السلام صورة لحياة الأنبياء السابقين على هذه الأرض، فهم بين طاغوت متسلط مستببح لدمائهم المقدسة ومن تبعه أو ركن له من علماء السوء غير العاملين، وبين أمة خذلتهم واختارت عبادة العجل واتباع السامري إلا القليل ممن وفى بعهد الله، ولما وصل الأمر إلى خاتم الأوصياء عليهم السلام بقية الله في أرضه محمد بن الحسن المهدي (ع) شاء الله له الغيبة عن أنظار الناس والطواغيت، ليحفظ بحفظه القرآن والشريعة حتى يأذن له بالظهور وإظهار الحق عندما تنهيا الأمة لنصرته، وقد ورد عنه (ع): (وَأَمَّا عَلْتَا مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾) <sup>(۱)</sup>.

اینچنین زندگانی ائمه (علیهم السلام) - اوصیای پیامبر خاتم (ص) - جلوه ای از زندگانی انبیای پیشین (علیهم السلام) بر این زمین بوده است؛ همگی در میان طاغوت مسلطی که خون های مقدس شان را مباح می شمردند و پیروانش یا علمای بدکار بی عملی که به او تکیه می کردند، و امتی که آنها را تنها گذاردند و پرستش گوساله و پیروی از سامری را اختیار کرده بودند - مگر عده ای کمی که به عهد خداوند وفا کردند - گرفتار بودند. هنگامی که کار به آخرین اوصیا (علیهم السلام) باقی مانده ای خداوند در زمینش، محمد بن الحسن المهدي (ع) رسید، خداوند پنهان شدن ایشان را از دیدگان مردم و طاغوت ها اراده فرمود تا در پناه حفاظت از ایشان، از قرآن و شریعت پاسداری فرماید و این غیبت ادامه خواهد یافت تا زمانی که خداوند به آن حضرت اجازه ظهور و اظهار حق را عطا فرماید؛ تا آن هنگام که امت برای یاری اش مهیا گردند، به ظهور و ظاهر نمودن حق اجازه فرماید؛ از ایشان (ع) روایت شده است: «و اما اینکه چرا غیبت اتفاق افتاد، خداوند عزوجل می فرماید: (ای کسانی که ایمان آورده اید، از چیزهایی که چون برای شما آشکار شوند، اندوهگینتان می کنند، بپرسید)» <sup>(۲)</sup>.

والحر تكفيه الإشارة، والسلام على نور الله في أرضه وبقيته في عباده الذي سماه أباه عليه السلام المظلوم، وهو المظلوم حقاً حتى من شيعته الذين لا يكادون يذكرونه مع غيبته وشديد محنته. انسان آزاده را تنها اشارتی کافی است! سلام بر نور خدا در زمینش، و ذخیره اش در بین بندگان؛ همو که پدرانش (علیهم السلام) وی را مظلوم نامیدند، و او حقیقتاً مظلوم است، حتی در میان شیعیان خود؛ شیعیانی که با وجود اینکه از غیبت ایشان و رنج های شدیدی که می برد آگاهند، اما یادی از وی نمی کنند.

والسلام على المؤمنين والمؤمنات ورحمة الله وبركاته.

۱- کمال الدین: ص ۴۸۵، الغيبة للطوسي: ص ۲۹۲، الاحتجاج: ج ۲ ص ۲۸۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۹۲.

۲- کمال الدین: ص ۴۸۵؛ غیبت طوسی: ص ۲۹۲؛ احتجاج: ج ۲ ص ۲۸۴؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۹۲.

سلام بر مردان و زنان مؤمن، و رحمت خدا و برکاتش!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

﴿وَمَنْ لَّمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ﴾<sup>(۱)</sup>.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و آن کس که خدا نوری برایش قرار نداده باشد، نوری نخواهد داشت<sup>۲</sup>

\* \* \*

<sup>۱</sup> - النور: ۴۰.

<sup>۲</sup> - نور: ۴۰.



العِجْل (الجزء الثاني)

گوساله (جلد دوم)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## المقدمة

### مقدمه

والحمد لله رب العالمين، الذي قال: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾ \* إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ \* ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ \* وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ﴿١﴾

حمد و ستایش تنها از آن خداوند، پروردگار جهانیان است؛ که می فرماید: (و زندگان و مردگان یکسان نیستند. خدا هر که را خواهد شنوا سازد، و تو نمی توانی شنوا کننده ای آن کس باشی که در گور فرو رفته \* تو بیم دهنده ای بیش نیستی \* ما تو را به حق، مژده دهنده و بیم دهنده ای فرستادیم، و هیچ امتی نبوده مگر آنکه در میانشان بیم دهنده ای بوده است \* اگر تو را تکذیب می کنند، کسانی هم که پیش از اینان بوده اند نیز تکذیب کردند؛ فرستادگان نشان دلایل آشکار، نوشته ها و کتابی روشنایی بخش برایشان آورده بودند) ۲.

وصلی الله علی الأنبياء والمرسلین وعلی خاتمهم المبعوث رحمة للعالمین، وعلی آله الغر الميامین، وعلی خاتمهم الذی سیبعث نقمة علی الکافرین.  
و صلوات خداوند بر انبیا و فرستادگان و بر آخرین شان، آن برانگیخته شده، رحمتی بر عالمیان؛ و بر اهل بیت او، آن سپید رویان با برکت، و بر آخرین شان که -نقمت و عذابی است بر کافران- و برانگیخته خواهد شد.

۱- فاطر: ۲۲ - ۲۵.

۲- فاطر: ۲۲ تا ۲۵.

قدمت في الجزء الأول إن هذا البحث هو: نظرة من خلال قصص الأنبياء والمرسلين والأمم الغابرة إلى حال المسلمين في الحاضر وفي المستقبل المرتقب فيه ظهور الإمام المهدي (ع). كما أنه دعوة للإصلاح ولراجعة المسيرة، وخصوصاً لمن يدعون تمثيل الإمام المهدي . وهو دعوة للاستعداد لنصرة الإمام المهدي (ع) وتجنب الوقوف ضده، سواء مع الطواغيت كالسفياني، أو مع علماء السوء السامريين. وقد توخيت فيها أن ألزم جانب اللين والرحمة، قال تعالى: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾<sup>(۱)</sup>.

در جلد اول گفتم که این کتاب: نگاهی از میان داستان های پیامبران، فرستادگان و امت های پیشین تا وضعیت مسلمانان در حال حاضر و آینده ای که انتظار ظهور امام مهدی (ع) در آن وجود دارد، می باشد. این کتاب فراخوانی جهت اصلاح و بازگشت به مسیر می باشد؛ به خصوص برای آنان که ادعای نمایندگی امام مهدی را دارند. فراخوانی است جهت آمادگی برای یاری دادن امام مهدی (ع) و پرهیز از جبهه گیری علیه ایشان، چه به همراه طاغوت هایی نظیر سفياني و چه همراه علمای بد نهادی چون سامری ها! و در این فراخوان، در پی استوار ساختن جانب رفق و مدارا و رحمت می باشم؛ که حق تعالی می فرماید: «(به سبب رحمتی از جانب خدا است که تو با آنها اینچنین نرم خوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سخت دل می بودی قطعاً از گرد تو پراکنده می شدند. پس بر آنها بیخشای و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدای توکل کن، که خداوند توکل کنندگان را دوست دارد)»<sup>۲</sup>.

فالواقع الإسلامي اليوم مخزٍ، والحال مرير، ولا بدّ من الإصلاح، ولا بدّ أن يتصدّى مؤمنون لهذا الإصلاح. ومن الطبيعي أن تكون هناك توضيحات في صفوف السائرين على هذا النهج الشريف، الذي هو كالسير على الجمر.

اسلام امروز در وضعیتی شرم آور، تلخ و تأسف بار به سر می برد و از اصلاح گریزی نیست؛ از اینکه مؤمنانی به این اصلاح گری اقدام کنند، گریزی نیست، و طبیعی است که در صف های سیرکنندگان بر این طریق و آیین شریف، قربانیانی وجود خواهد داشت؛ طریقی که همچون رفتن بر روی اخگر گداخته است!

<sup>۱</sup> - آل عمران: ۱۵۹.

<sup>۲</sup> - آل عمران: ۱۵۹.

فعن الإمام الباقر (ع)، قال: (قال رسول الله ﷺ ذات يوم وعنده جماعة من أصحابه: اللهم لقني إخواني مرتين. فقال من حوله من أصحابه: أما نحن إخوانك يا رسول الله؟ فقال: لا، إنكم أصحابي، وأخواني قوم في آخر الزمان، آمنوا ولم يروني، لقد عرفنيهم الله بأسمائهم وأسماء آبائهم من قبل أن يخرجهم من أصلاب آبائهم وأرحام أمهاتهم، لأحدهم أشد بقية على دينه من خرط القتاد - أي الشوك - في الليلة الظلماء، أو كالقابض على جمر الغضا<sup>(۱)</sup>، أولئك مصابيح الدجى ينجيهم الله من كل فتنة غبراء مظلمة)<sup>(۲)</sup>.

از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود: «روزی رسول خدا (ص) در حالی که اصحابش نزدش بودند، دو بار فرمود: خداوندا! مرا به ملاقات برادرانم نایل گردان! اصحاب که اطراف ایشان بودند پرسیدند: یا رسول الله! آیا ما برادران شما نیستیم؟! حضرت فرمود: خیر، شما اصحاب من هستید. برادران من گروهی در آخرالزمان لند که بدون اینکه مرا دیده باشند به من ایمان می آورند. خداوند اسم خودشان و پدرانشان را به من معرفی کرده است، پیش از آنکه آنها را از اصلاب پدران و ارحام مادرانشان بیرون آورد. هر یک از ایشان بیش از (کسی که بر زجر) پوست کندن درخت خار<sup>۳</sup> با دست خالی در شب تاریک یا نگه داری آتش سوزان چوب درخت تاغ<sup>۴</sup> در کف دست (صبر می کند) در دین داری خود استقامت می ورزد. به راستی که آنها چراغهای هدایت اند و خدا ایشان را از هر فتنه‌ی سخت تیره و تاریک نجات می بخشد»<sup>۵</sup>.

فمن الصعب أن تقف بوجه الطواغيت و علماء السوء السامريين تقارعهم وتقائلهم ويدك خالية حتى من حجر تدافع به عن نفسك، ولا ناصر ولا معين. وفي أيديهم أسلحة ودبابات وصواريخ وآلة إعلامية ضخمة، وأسماء رنانة صرفت أموال طائلة لإحاطتها بهالة من القدسية الزائفة، وأموال طائلة تغدق على من يعبدهم من دون الله ويطلب ويزمر لهم ويسميهم زعماء وعلماء.

کاری است بس دشوار که در مقابل طاغوتیان و علمای بد نهاد سامری بایستی و در حالی که دستت خالی از قطعه سنگی باشد تا از خود دفاع کنی و هیچ یار و یآوری نداشته باشی، با آنها مبارزه و پیکار نمایی؛ و در مقابل، آنها انواع سلاح، تانک، موشک و بنگاه‌های عظیم تبلیغاتی و آوازه‌هایی بلند در هاله‌ای از قداست‌های دروغین که ثروت‌های فراوان برای به دست آوردنشان هزینه شده و همچنین عطایای بسیاری که به کسانی که آنها را به جای خداوند عبادت می‌کنند، برایشان

<sup>۱</sup> - شجرة جمرها شديد الحرارة ويبقى فترة طويلة لا ينطفئ.

<sup>۲</sup> - بصائر الدرجات: ج ۱، ص ۱۰۴، بحار الأنوار: ج ۵۲، ص ۱۲۴، مکیال المکارم: ج ۱، ص ۳۴۶.

<sup>۳</sup> - «خرط القتاد» یا «خرط الشوك»: پوست کندن درخت خار.

<sup>۴</sup> - اصل عبارت: «كالقابض على جمر الغضا» (مترجم). الغضا: درخت تنومندی است که آتش آن دیرزمانی بماند و خاموش نگردد.

<sup>۵</sup> - بصائر الدرجات: ج ۱، ص ۱۰۴؛ بحار الأنوار: ج ۵۲، ص ۱۲۳؛ مکیال المکارم: ج ۱، ص ۳۴۶.

مدیحه سرایی می کنند و آنها را بزرگان و علمای دین نام می نهد، صرف می شود را در اختیار داشته باشد.

ولكن لي وإخواني المؤمنين بموسى وهارون أسوة، عندما قارعا فرعون وهامان وقارون والسامري وبلعم بن باعورا (لعنه الله) الظاهر بلباس العالم العابد الناسك.  
اما برای من و برادران مؤمنم، اسوه ای همچون موسی و هارون وجود دارد، که با فرعون، هامان، قارون، سامری و بلعم بن باعورا - که لعنت خدا بر او باد - در پوشش عالم عابد زاهد بود به مبارزه برخاستند.

ولنا بعیسی (ع) عندما قارع قيصر وبيلاطس وجيوش الرومان وعلماء بني إسرائيل الضالين أسوة.  
ولنا بمحمد ﷺ عندما قارع الطواغيت وعلماء السوء أسوة. ولنا بآل محمد ﷺ عندما قارعوا طواغيت بني أمية وبني العباس وعلماء السوء السامريين في هذه الأمة أسوة.  
همچنین اسوه ای چون عیسی (ع) وجود دارد که با قیصر، پیلاطس، سپاهیان رومی و علمای گمراه بنی اسرائیل جنگید؛ و اسوه و الگویی چون محمد (ص) که با طاغوت ها و علمای بد نهاد به مبارزه برخاست؛ و همچنین الگویی همچون آل محمد (ص) که با طاغوت های بنی امیه و بنی عباس و علمای بد نهاد سامری، پیکار کردن.

ووالله لولا أن الله كتب على المؤمنين إنكار المنكر، ولولا أني اطلعت على كثير من الحقائق التي ملأت كبدي قيحاً، سواء من الحكام المفسدين أم من علماء السوء الفاسدين - ﴿لَوْ اِطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَاراً وَ لَلَّيْتُ مِنْهُمْ رُغْباً﴾<sup>(۱)</sup> - لألقيت حبلها على غاربها، ولما اخترت هذه المواجهة الدامية مع ألوف مؤلفة مسلحة بكل أنواع الأسلحة المادية والعسكرية والإعلامية. وليس بين يدي إلا أن أقول: ﴿أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ﴾<sup>(۲)</sup>.

به خدا سوگند اگر نبود که خداوند بر مؤمنان انکار منکر را نوشته است و اگر نبود که من بر بسیاری حقایق که جگرم را به درد می آورد آگاه بودم، چه در مورد حاکمان مفسد یا علمای فاسد شرور و بی عمل - (اگر حال ایشان آگاه می شدی گریزان بازمی گشتی و از آنها سخت می ترسیدی)<sup>۳</sup> - افسارش را بر پشتش می افکندم. من این رویارویی دایمی با هزاران ترکیب تسلیحاتی شامل تمام انواع

۱- الکهف: ۱۸.

۲- القمر: ۱۰.

۳- کهف: ۱۸.



اسلحه‌های مادی، نظامی و تبلیغاتی را برگزیدم، در حالی که هیچ چیزی ندارم جز اینکه بگویم: (من مغلوب شده‌ام؛ پس یاری‌ام کن)<sup>۱</sup>.

أيتها الأحبة إني لما تدبرت طويلاً وصية أمير المؤمنين (ع) وجدته يقول: (والله ما فاجئني من الموت وارد كرهته، ولا طالع أنكرته، وما كنت إلا كقارب ورد<sup>(۲)</sup>)، وطالب وجد، وما عند الله خير للإبرار<sup>(۳)</sup>.

ای عزیزان! هنگامی که در وصیت امیر المؤمنین (ع) بسیار اندیشیدم، دریافتم که ایشان می‌فرماید: «وَاللَّهِ مَا فَجَأَنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدٌ كَرِهْتُهُ وَ لَا طَالِعٌ أَنْكَرْتُهُ وَ مَا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدَ وَ طَالِبٍ وَجَدَ، وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْإِبْرَارِ»<sup>۴</sup> (به خدا سوگند مرگ ناگهانی بر من روی نیاورده است که از آن خوشنود نباشم، و نشانه‌ای نیست که آن را زشت بدانم، بلکه من چونان جوینده‌ی آب در شب هستم که ناگهان بر آن وارد شود، یا کسی که گمشده‌اش را بیاید، و آنچه نزد خدا است برای نیکان بهتر است).

ووجدت أنّ العاقل اللبيب المطيع لله الموت أحب إليه من الحياة. وما عند الله خير للإبرار. جعلني الله أنا الحقير المسكين ممن يتمرغون في تراب وطئوه، وممن يسلك الصراط المستقيم الذي سلكوه. وإني لما تدبرت طويلاً حال الأنبياء والأوصياء وعباد الله المخلصين في القرآن وفي سيرتهم، وجدتهم أصحاب غيرة وأنوف حمية، تأبى اختيار طاعة الطاغوت والخضوع له، بل وجدتهم يقتلون ويقطعون ويصلبون بعز وكرامة دونما لحظة خضوع أو مدهانة أو ركون لظالم.

و دریافتم که مرگ برای انسان عاقلِ فهیمِ مطیعِ خداوند، دوست داشتنی‌تر از زندگانی است، و آنچه نزد خداوند است برای ابرار و نیکوکاران، بهتر است. خداوند منِ حقیرِ مسکین را از کسانی قرار داد که از خاک پای اهل بیت (ص)، پاکی می‌جوید، و از کسانی که آن راه مستقیمی که آنها پیمودند را می‌پیماید. وقتی به وضعیت پیامبران، اوصیا و بندگان مخلص خداوند در قرآن، و راه و روش آنها بسیار اندیشیدم، آنان را افرادی غیرتمند، با حمیت و با تعصبی گران‌قدر یافتم، که از پذیرفتن اطاعت طاغوت و کُرنش در برابر آنها، سر باز زدند؛ و حتی آنها را چنین دیدم که کشته می‌شوند، قطعه قطعه می‌گردند و با عزّت و کرامت به صلیب کشیده می‌شوند بدون لحظه‌ای خضوع، سازش یا متمایل شدن به سوی ظالم.

<sup>۱</sup> - قمر: ۱۰.

<sup>۲</sup> - قارب ورد: يقال لطالب الماء ليلاً، ولا يقال لمن طلبه بالنهار.

<sup>۳</sup> - نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج ۳ ص ۲۱.

<sup>۴</sup> - نهج البلاغة با شرح محمد عبده: ج ۳ ص ۲۱.

وجدت إبراهيم (ع) يحمل فأساً ويكسر الأصنام، ولا يبالي بما سيفعله به الطواغيت وعلماء  
السوء، حتى يلقي في النار.

ابراهيم (ع) را اینگونه یافتیم که تبری در دست می گیرد و بتها را درهم می شکند و از اینکه طاغوتیان  
و علمای بد نهاد چه بر سرش خواهند آورد، هیچ واهمه ای ندارد؛ حتی اگر او را در آتش بیفکنند!

ووجدت يحيى (ع) يصرخ بوجه هيرودس: إنيك فاجر، حتى يقطع رأسه.  
يحيى (ع) را چنین دیدم که رو در روی هیروودس فریاد برمی آورد: تو پست و خبیث هستی؛ تا  
اینکه او سر از بدنش جدا می کند.

ووجدت الحسين (ع) يهتف بوجه يزيد (لعنه الله) إنيك كافر، حتى قتل صحبه وبنو عمه وإخوته  
وبنوه، فما خضع وما ركن للظالم حتى قتل، ورفع رأسه على رمح، وسييت نساؤه. فنصره الله لما  
نصر دين الله في أرضه.

و حسين (ع) را چنین یافتیم که رویارو با یزید -که خداوند لعنتش کند- بانگ برمی آورد: تو کافری!  
تا اینکه یاران، پسرعموها، برادران و فرزندان او به قتل رسیدند؛ بی آنکه تسلیم شود یا در برابر ظالم سر  
خم کند؛ تا آنجا که خود نیز کشته شد، سرش بر نیزه رفت و اهل بیتش به اسارت؛ و هنگامی که او  
دین خدا را در زمینش یاری نمود، خداوند نیز او را یاری فرمود.

ووجدت موسى بن جعفر (ع) يهتف بوجه طواغيت بني العباس المهدي والهادي والرشيدي الضالين:  
إنيكم كفرة، حتى نقلوه من سجن إلى سجن، ومن طامورة إلى طامورة، فما خضع وما استسلم  
حتى قتله الرشيد (لعنه الله) في السجن بالسم.

و موسى بن جعفر (ع) را دیدم که در برابر طاغوت های گمراه بنی عباس، مهدی، هادی و رشید  
فریاد می زند: شماها کافرید؛ تا آنجا که آنها او را از زندانی به زندان دیگر و از سلولی به سلولی دیگر  
منتقل می کنند، بدون اینکه گرنش کند و یا تسلیم شود؛ تا اینکه رشید لعنت الله او را در زندان به  
وسیله ی سم به قتل می رساند.

ووجدت موسى بن عمران (ع) يقارع فرعون (لعنه الله) وقواته المسلحة بأحدث أنواع الأسلحة في  
حينها، وليس معه إلا عصا شاء الله أن يجعلها آية من آياته.

موسی بن عمران (ع) را دیدم که با فرعون - که خداوند لعنتش کند - و نیروهایش که به انواع سلاح‌های آن روزگار مجهز بودند، به مبارزه برمی‌خیزد؛ در حالی که به همراهش چیزی جز یک عصا نبود؛ که خداوند چنین اراده فرمود آن عصا را آیه و نشانه‌ای از نشانه‌هایش قرار دهد.

ووجدت أمير المؤمنين (ع) تثخنه الجراح في أحد، فلا يزداد إلا يقيناً وقوة في دين الله، تزيده قوة في بدنه، يجندل بها صناديد قريش. و أمير المؤمنين (ع) را چنین یافتم که زخم‌ها و جراحات‌ها در احد، او را ضعیف و ناتوان می‌کند، اما چیزی جز یقین و استواری در دین خداوند بر وی نمی‌افزاید، و آنچنان نیرو و توانی در بدنش افزون می‌کند، که بزرگان و قهرمانان قریش را بر زمین می‌افکند.

ووجدت حبيب الله محمداً ﷺ بعد أن تثخنه الجراح، وتكسر ربايعيته في وقعتة أحد، يعود ويكر على المشركين بجمع من أصحابه، معظمهم جرحى يتكئون على قوائم سيوفهم ورماحهم، فيرحم الله سبحانه حالهم ويلقي الرعب في صفوف المشركين فيولون مدبرين بعد أن قرروا استئصال النبي ﷺ وأصحابه، فنصره الله دونما قتال. و حبيب خدا حضرت محمد (ص) را دیدم، پس از آن جراحاتی که در معرکه‌ی احد دید و دندان‌های رباعی‌اش شکست، با جمعی از یارانش بر مشرکان یورش می‌برد؛ یارانی که عمدتاً به قدری جراحت دیده بودند که بر غلاف شمشیرها و نیزه‌هایشان تکیه کرده بودند، و خداوند سبحان بر آنها رحم آورد و ترس و وحشت را در صفوف مشرکان افکند، و مشرکان پس از آنکه مصمم به ریشه‌کن کردن پیامبر (ص) و یارانش شده بودن، پشت کرده، فرار کردند؛ خداوند آنها را پیروز گرداند، بی آنکه نبردی کنند.

ثم نظرت إلى حالنا اليوم فوجدت الطواغيت المتسلطين على هذه الأمة، لم يبقوا من الدين إلا اسمهم، ومن القرآن إلا رسمه، ويا ليتهم تركوه على حاله، بل عمدوا إليه وأهانوه ونجسوه تقرباً للشيطان الرجيم، وامثالاً لأوامر السحرة والكهان (لعنهم الله وأخزاهم)، والمسلمون وعلمائهم صامتون، كأن على رؤوسهم الطير، وكان القرآن لا يعنيه بشيء<sup>(۱)</sup>.

<sup>۱</sup> - بشیر (ع) إلى ما فعله الطاغية صدام حسين حاكم العراق لعنه الله وأخزاه، حيث إنه نجس القرآن الكريم، وذلك حينما كتب القرآن بدمه النجس القذر. فلم يدافع المسلمون عن حرمة قرآنهم، كما لم يدافع العلماء عن حرمة القرآن الكريم الذي جعله الله تعالى هادياً للأمة ويمثل هويتهم الإسلامية، فانسلخوا عن مسؤوليتهم خوفاً من شوكة الطاغية الملعون، سواء في ذلك علماء السنة أم علماء الشيعة، فلم يعترض أحد منهم على هذه الجناية العظيمة بحق القرآن، بل

سپس به وضعیت امروزمان نگریم. طاغوت‌های مسلط و خودکامه‌ای را بر این امت دیدم، که از دین جز اسمش، و از قرآن جز خطش را باقی نگذاشته‌اند و ای کاش آن را به حال خودش رها می‌کردند، بلکه قصدش نمودند، به آن اهانت کردند و برای نزدیک شدن به شیطان رانده شده، با گردن نهادن با دستورات ساحران و کاهنان - که خداوند لعنتشان کند و خوارشان گرداند- آن را نجس نمودند؛ در حالی که مسلمانان و عالمان، ساکت و بی‌صدا ماندند؛ آنچنان که گویی بر سرشان پرنده‌ای نشسته، و گویی قرآن هیچ چیزی را برایشان تداعی نمی‌کند<sup>۱</sup>.

الويل لكم أيها الصامتون، هذا هو الكتاب الذي لا يمسه إلا المطهرون، هذا هو أحد الثقلين، فكيف خلفتم رسول الله فيه، كيف تسكتون على من ينجسه بدمه الخبيث، أخوفاً من الموت أو القتل؟! أذن لا تمتعون إلا قليلاً.

وای بر شما ای سکوت‌پیشگان! این کتابی است که جز پاکان بر آن دست نیازند، یکی از دو ثقل است! رسول خدا شما را چگونه در خصوص آن سفارش فرمود؟ چگونه در برابر کسی که آن را با خون کثیفش نجس می‌کند، سکوت پیشه می‌کنید؟ آیا به خاطر ترس از مرگ یا کشته شدن؟! که در این صورت، بهره‌ای نخواهید برد، جز اندکی!

أم تقولون تقيّة، ويحيى بن زكريا (ع) قُتل وقطع رأسه من أجل أمر أقل من هذا بكثير، من أجل زنا بمحرم<sup>(۲)</sup>.

أصبحوا لا يرغبون فيمن يعترض على ذلك!! فلم يقف أحد يدافع عن القرآن إلا السيد أحمد الحسن (ع).... وأنزل بيانا في ذلك، وكان بتاريخ: ۲۰ / جمادى الأولى / ۱۴۲۵ هـ. ق، مما جعل علماء السوء الذين يلهثون خلف الدنيا يتعدون عنه أبعدهم الله عن رضوانه، بل طرده بعضهم كما ذكر (ع) ذلك في كتاب الجواب المنير الجزء الثاني في جواب السؤال الثالث والعشرين من قسم الأسئلة العقائدية.

<sup>۱</sup> - ایشان (ع) به آنچه صدام حسین حاکم عراق که خداوند لعنتش کند و خوارش گرداند، انجام داد، اشاره می‌فرماید؛ هنگامی که قرآن کریم را نجس نمود؛ و این واقعه هنگامی بود که قرآن را با خون نجس کثیفش به نگارش درآورد، و مسلمانان از حریم قرآن دفاع نکردند، همان طور که علما از حریم قرآن کریمی که خداوند متعال آن را هدایت‌گری برای امت قرار داد و هویت اسلامی آنها را به تصویر می‌کشد، به دفاع برخواستند. از مسؤلیت‌شان به خاطر ترس از شوکت طاغوت ملعون شانه خالی کردند - چه علمای سنی و چه علمای شیعه- و نه تنها هیچ یک از آنها بر این جنایت عظیمی که در حق قرآن روا شد، اعتراضی نکرد، بلکه بر کسی که اعتراض نمود نیز متعصّ شدند!! هیچ کس هیچ موضع‌گیری در دفاع از قرآن نکرد مگر سید احمد الحسن (ع).... و ایشان بیانیه‌ای در این خصوص صادر فرمود، بیانیه‌ای در تاریخ ۲۰ جمادى الاول ۱۴۲۵ هـ ق (معادل ۱۸ تیر ۱۳۸۳ هـ ش - مترجم)؛ که این بیانیه علمای بد نهادی که پشت سر این دنیا له له می‌زنند تا آن حدی که خداوند آنها را از رضوان خودش دور می‌کند، از وی دوری جستندو حتی برخی از آنها وی را طرد نمودند؛ همان طور که ایشان (ع) این واقعه را در کتاب پاسخ روشنگر جلد دوم در پاسخ پرسش بیست و سوم بخش پرسش‌های عقایدی مطرح می‌فرماید.

<sup>۲</sup> - روی ابن شهر آشوب في المناقب: عن مقاتل، عن زين العابدين (ع)، عن أبيه الحسين (ع): (إن امرأة ملك بني إسرائيل كبرت وأرادت أن تزوج بنتها للملك فاستشار الملك يحيى بن زكريا فنهاه عن ذلك، فعرفت المرأة ذلك وزينت بنتها وبعثتها إلى الملك فذهبت ولعبت بين يديه، فقال لها الملك: ما حاجتك؟ قالت: رأس يحيى بن زكريا، فقال الملك: يا بنية حاجة غير هذه، قالت: ما أريد غيره، وكان الملك إذا كذب فيهم عزل عن ملكه فخبر بين ملكه وبين قتل يحيى فقتله، ثم بعث برأسه إليها في طشت من ذهب فأمرت الأرض فأخذتها، وسلط الله عليهم بخت نصر فجعل يرمي عليهم بالمجانيق ولا تعمل شيئاً.

و یا شاید بگویند از روی تقیه؛ این در حالی است که یحیی بن زکریا (ع) به خاطر چیزی بسیار کمتر از این، به قتل رسید و سر از بدنش جدا گردید؛ به خاطر زنا با محرم!<sup>۱</sup>

انتم یا علماء الإسلام، یا من تدعون تمثیل الأنبياء، ماذا بقي بعد الاستخفاف بكتاب الله وتنجيسه؟! ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿۱﴾

﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمْ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾ (۲).

شما ای علمای اسلام! شمایی که ادعای نمایندگی پیامبران را دارید! پس از این خوار و خفیف کردن کتاب خدا و نجس کردنش، دیگر چه باقی می ماند؟! (آیا ندیدی کسانی را که به آنها گفته شد اکنون از جنگ بازایستید و نماز را بر پا دارید و زکات بدهید. ولی چون جنگیدن بر آنان مقرر شد، به ناگاه گروهی از آنان چنان از مردم ترسیدند که باید از خدا می ترسیدند، حتی ترسی بیش تر از آن، و گفتند: ای پروردگار ما! چرا جنگ را بر ما مقرر نمودی؟ چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی؟ بگو: متاع این دنیا اندک است و آخرت برای آنکه پرهیزگاری پیشه کند برتر است و به شما حتی به قدر رشته ای در میان هسته ی خرما، ستم روا نمی شود \* هر کجا که باشید، مرگ شما را درمی یابد؛ حتی اگر در برج های استوار باشید؛ و اگر خیری به آنها رسد، گویند: این از جانب خداوند است، و اگر

فخرجت عليه عجز من المدينة فقالت: أيها الملك إن هذه مدينة الأنبياء لا نفتح إلا بما أدلك عليه، قال: لك ما سألت، قالت: ارمها بالخبث والعدرة، ففعلت ففقطعت فدخلها فقال: علي بالعجز، فقال لها: ما حاجتك؟ قالت: في المدينة دم يغلي فاقتل عليه حتى يسكن، فقتل عليه سبعين ألفاً حتى سكن، يا ولدي يا علي والله لا يسكن دمي حتى يبعث المهدي الله فيقتل علي دمي من المنافقين الكفرة الفسقة سبعين ألفاً) مناقب آل أبي طالب: ج ۳ ص ۲۳۷.

۱ - ابن شهر آشوب در کتاب مناقب روایت می کند: از مقاتل از زین العابدین (ع) از پدرش امام حسین (ع) روایت می کند که فرمود: «همسر پادشاه بنی اسرائیل به کهن سالی رسید و خواست دخترش را به عقد پادشاه درآورد. از یحیی بن زکریا مشورت خواست و او آن زن را از این کار بازداشت. آن زن که این را فهمید، دخترش را آرایش نمود و او را نزد پادشاه فرستاد و شروع به طنز برای پادشاه نمود. پادشان به او گفت: چه می خواهی؟ گفت: سر یحیی پسر زکریا را. پادشاه گفت: ای دختر، چیز دیگری جز این بخواه! در پاسخ گفت: چیزی جز این نمی خواهم. در آن روزگار چنین رسم بود که اگر پادشاه دروغ می گفت، از سلطنت خلع می شد. پس پادشاه بین سلطنتش و کشتن زکریا قرار گرفت. او یحیی را به قتل رسانید. سپس سر او را در طشتی از طلا نزد آن دختر فرستاد. آنگاه زمین مأمور شد و دختر را در خود فروگرفت. خداوند بخت النصر را بر آنها مسلط نمود و او هم منجنیقها را به سوی آنها روانه کرد ولی چیزی عایدش نشد. پیر زنی از شهر بر او وارد شد و به او گفت: ای پادشاه! اینجا شهر پیامبران است و با آنچه تو علیه آن استفاده کردی فتح نمی شود. به او گفت: هر چه بخواهی به تو می دهم. پیر زن گفت: کتافات و نجاست را بر آن بریز. پادشاه چنین کرد، شهر فرو ریخت و پادشاه به آن وارد شد. پیر زن را خواست و به او گفت: حاجت تو چیست؟ پیر زن گفت: در این شهر خونی است که می جوشد، آن قدر بکش تا این جوشش آرام گیرد. بخت النصر هفتاد هزار نفر را کشت تا آن جوشش آرام گرفت. (امام حسین رو به فرزندش فرمود) پس ای فرزندم، ای علی! خون من آرام نمی گیرد تا خداوند مهدی را مبعوث فرماید و او به خون خواهی من هفتاد هزار نفر از منافقان کافر فاسق را خواهد کشت» مناقب آل ابی طالب: ج ۳ ص ۲۳۷.

شَرِّی به آنها رسد، گویند: این از جانب تو بود. بگو: همه از جانب خداوند است. چه بر سر این قوم آمده است که نمی خواهند هیچ سخنی را دریابند؟<sup>۱</sup>.

قال عیسی (ع): (انکم علماء السوء الأجر تأخذون والعمل تضیعون. یوشك رب العمل أن یطلب عمله، وتوشکون أن تخرجوا من دنیا العریضة إلى ظلمة القبر و ضیقه)<sup>(۱)</sup>.  
عیسی (ع) می فرماید: «شما ای علمای بی عمل! مزد را می گیرید و عمل را ضایع می کنید؟ نزدیک است صاحب عمل، عملش را مطالبه کند و نزدیک است شما از دنیای فراخ به ظلمت قبر تاریک خارج شوید»<sup>۳</sup>.

لقد نبذ الكتاب حملته وتناساه حفظته، فكفروا به فسوف يعلمون. لقد شغلوا بدراسة المنطق والنحو وتدریسا عن دراسة كتاب الله وتدریسه، وشغلوا بتقدیس المنطق عن كتاب الله وتقديسه: ﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾<sup>(۴)</sup>.  
حاملان کتاب به کناری نهاده شدند و حافظانش فراموشش کردند و به آن کفر ورزیدند؛ پس به زودی خواهند فهمید! یادگیری علم منطق و علم نحو و تدریس آن، آنها را از یادگیری و تدریس کتاب خدا بازداشت؛ و مقدس شمردن علم منطق، آنها را از کتب خدا و مقدس شمردنش، بازداشت: (فرستاده گفت: ای پروردگار من! قوم من این قرآن را ترک گفتند)<sup>۵</sup>.

بماذا ستعتزون أمام الله عن خذلانكم لكتاب الله بالتقية؟! إذا لو كنتم في كربلاء لو قفتم مع جيش عمر بن سعد (لعنه الله) وقتلتم الحسين (ع) واعتذرتهم بالتقية، أو على الأقل لو قفتم جانباً واعتزلتم القتال، واعتذرتهم بهذا العذر القبيح، نعم فقتلتم الحسين كانوا يدعون أنهم شيعة وراسلوا الحسين (ع) وادعوا أنهم سينصرونه، فلما وجدوا أن نصرته ستفقدتهم حياتهم المادية قتلوه ونصروا أولاد البغايا! وخذلوا ابن فاطمة (ع) من خستهم والخبث والجبن الذي انطوت عليه نفوسهم. وهكذا أنتم لو خذلتهم كتاب الله اليوم، فحتماً ستخذلون غداً ابن الحسين (ع) الإمام المهدي (ع).  
فردا با کدام بهانه در برابر خداوند برای یاری نکردن کتاب خدا عذر خواهید آورد؟ با تقیه؟! بنابراین

<sup>۱</sup> - نسا: ۷۷ و ۷۸.

<sup>۲</sup> - بحار الأنوار: ج ۲ ص ۳۹، منية المرید: ص ۱۴۱، سنن الدارمی: ج ۱ ص ۱۰۳، الدر المنثور: ج ۲ ص ۲۹.

<sup>۳</sup> - بحار الانوار: ج ۲ ص ۳۹ ؛ منية المرید: ص ۱۴۱ ؛ سنن دارمی: ج ۱ ص ۱۰۳ ؛ دار المنثور: ج ۲ ص ۲۹.

<sup>۴</sup> - الفرقان: ۳۰.

<sup>۵</sup> - فرقان: ۳۰.

اگر در کربلا می بودید قطعاً با سپاه عمر بن سعد (لعنت الله) همراه می شدید، امام حسین (ع) را به قتل می رسانید و با تقيه عذر می آوردید! و یا حداقل به کناری می ایستادید و پیکار را ترک می گفتید و با این عمل قبیله، عذر می آوردید! آری، قاتلان حسین ادعا می کردند شیعه هستند، برای امام حسین (ع) نامه می نوشتند و ادعا می کردند که آنها او را یاری خواهند نمود؛ ولی به محض اینکه دانستند یاری دادن حسین (ع) زندگی مادی آنها را از آنها می گیرد، او را به قتل رسانیدند و زنا زادگان را یاری نمودند، و از سر پستی و ترس و خباتی که جان هایشان در بر گرفته بود، فرزند فاطمه (س) را وا نهادند. شما نیز چنین خواهید بود؛ اگر امروز کتاب خدا را یاری نکردید، به طور حتم فردا فرزند حسین (ع)، امام مهدی (ع) را تنها خواهید گذاشت.

بسم الله الرحمن الرحيم ﴿ المر ﴾ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿<sup>(۱)</sup>﴾. لا يؤمنون بالحق؛ لأنه مر. ولا يسلكون طريق الحق؛ لأنهم يستوحشون من السير فيه لقلته سالكيه، ويعجبهم الخبيث لكثرتيه، كأنهم لم يسمعوا قوله تعالى: ﴿ قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾<sup>(۲)</sup>.

به نام خداوند بخشنده‌ی بخشایش‌گر (الف، لام، میم، را؛ اینها آیات این کتاب است و آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده است حق است؛ ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند)<sup>۳</sup>. به حق ایمان نمی آورند؛ چرا که تلخ است. و مسیر حق را نمی پیمایند؛ چرا که به خاطر اندک بودن پیمایندگانش به وحشت می افتند، و خبیث و ناپاک به خاطر کثرت و فراوانی شان آنها را به شگفت وامی دارد؛ گویی این سخن حق تعالی را نشنیده‌اند که می فرماید: (بگو: ناپاک و پاک با هم برابر نیستند؛ هر چند فراوانی ناپاک تو را به شگفت وادارد. پس ای خردمندان! از خدای بترسید، باشد که رستگار گردید)<sup>۴</sup>.

<sup>۱</sup> - الرعد : ۱ .

<sup>۲</sup> - المائدة : ۱۰۰ .

<sup>۳</sup> - رعد : ۱ .

<sup>۴</sup> - مائده : ۱۰۰ .

بلى سمعوها ووعوها، ولكنهم كما قال أمير المؤمنين (ع): (حليت الدنيا في أعينهم وراقهم زيرجها) <sup>(۱)</sup>. واجتمعوا على جيفة أفتضحوا بأكلها، ومن حلي في عينه شيء أعشى بصره وأعماه <sup>(۲)</sup>. آرى، آن را شنيدند و درک کردند؛ ولى آنها همان طور که امير المؤمنين (ع) مى فرمايد: «دنيا در برابر دیدگانشان زيبا جلوه کرد و زينتشان آنها را فریفت» <sup>(۳)</sup>. بر لاشه‌ی مرداری جمع و باخوردن آن رسوا شدند، و هر کس که چیزی در دیدگانش زيبا جلوه کند، پرده‌ای روی دیدگانش کشیده و آن را ناپينا ساخته است <sup>(۴)</sup>.

قال تعالى: ﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾ <sup>(۵)</sup>.

حق تعالى مى فرمايد: (مثل آنان، مثل آن کسی است که آتشی برافروخت، چون پیرامونش را روشن ساخت، خداوند روشنایی‌شان را بازگرفت و در حالی که نمی بینند، در تاریکی رهايشان نمود) <sup>(۶)</sup>.

بلى مثلهم كالمنافقين في صدر الإسلام، أوقدوا شعلتة الإسلام مع الرسول ﷺ فلما أسلم الناس نافقوا هم وطلبوا الدنيا، فذهب الله بقشورهم الدينية التي غلفوا بها بواطنهم السوداء. آرى، مثل آنان همچون منافقين صدر اسلام است؛ همراه با رسول خدا (ص) شعله‌ی اسلام را برافروختند و آنگاه که مردم اسلام آوردند، آنها نفاق پیشه کردند و دنیا را درخواست نمودند؛ پس خداوند نیز پوسته‌های دینی‌شان را که باطن‌های سیاهشان را پوشانیده بود، زدود.

۱- نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج ۱ ص ۳۶.

۲- قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (ع): (أقبلوا على جيفة افتضحوا بأكلها، واصطلحوا على حبهها، ومن عشق شيئاً أعشى بصره وأمراض قلبه، فهو ينظر بعين غير صحيحة ويسمع بأذن غير سمیعة، قد خرقت الشهوات عقله وأماتت الدنيا قلبه، وولبت عليها نفسه، فهو عبد لها، ولمن في يده شيء منها، حيثما زالت زال إليها وحيثما أقبلت أقبلت عليها. ولا يزدجر من الله بزاجر، ولا يتعظ منه بواعظ) نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج ۱ ص ۲۱۱.

۳- نهج البلاغة با شرح محمد عبده: ج ۱ ص ۳۶.

۴- امير المؤمنين علي بن ابی طالب (ع) مى فرمايد: «أقبلوا على جيفة قد افتضحوا بأكلها و اضطلحوا على حبهها و من عشق شيئاً أعشى بصره و أمراض قلبه فهو ينظر بعين غير صحيحة و يسمع بأذن غير سمیعة قد خرقت الشهوات عقله و أماتت الدنيا قلبه و ولبت عليها نفسه فهو عبد لها و لمن في يده شيء منها حيثما زالت زال إليها و حيثما أقبلت أقبلت عليها لا يتزجر من الله بزاجر و لا يتعظ منه بواعظ» (روى نهج البلاغة به سوى مرداری که با خوردنش رسوا شدند، و بر عشق آن هم داستان شدند، و هر کس عاشق چیزی شد دیدگانش را پوشاند، و قلبش را بیمار کرد، پس او با چشمی ناسالم می‌نگرد و با گوشى ناشنوا می‌شنود. به راستی که خواست‌ها و شهوات، عقلش را تباہ نمود و دنیا قلبش را میراند، و حرص و ولعش او را دربرگرفت، پس او بنده‌ای برای دنیا و برای هر کس که بهره‌ای از آن داشت، گردید؛ به هر طرف که بگردد، او هم می‌گردد و به هر طرف رو کند، او نیز رو می‌کند، و با پندهای بازدارنده از جانب خدا باز نمی‌ایستد و از موعظه‌ها پند نمی‌پذیرد». نهج البلاغة با شرح محمد عبده: ج ۱ ص ۲۱۱.

۵- البقرة: ۱۷.

۶- بقره: ۱۷.



# الانحراف في الأمة الإسلامية عن الصراط المستقيم

## انحراف در امت اسلامی از راه راست

قال تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿الم﴾ أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ﴿ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿ مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿ وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿<sup>(۱)</sup>

حق تعالی می فرماید: به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، ((الف، لام، میم، \* آیا مردم پنداشته‌اند که چون گویند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و آزموده نمی‌گردند؟ \* به یقین کسانی را که پیش از آنها بودند آزمودیم، تا خداوند کسانی را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغ‌گویان را معلوم بدارد \* آیا آنان که مرتکب کارهای ناپسند می‌شوند پنداشته‌اند بر ما پیشی می‌گیرند؟ چه بد داوری می‌کنند! \* هر کس به دیدار خدا امید می‌دارد بداند که وعده‌ی خدا آمدنی است، و او شنوای دانا است \* هر کس که جهاد کند، قطعاً به سود خود کرده، زیرا خدا از همه‌ی جهانیان بی‌نیاز است)<sup>۲</sup>.

الانحراف عن الصراط المستقيم وقع حتماً في الأمة الإسلامية، سواء في العقائد أو الأحكام الشرعية: ﴿سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾<sup>(۳)</sup>، ﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبِقٍ﴾<sup>(۴)</sup>.

انحراف از راه راست (صراط مستقیم) به طور حتم در امت اسلامی -چه در عقاید و چه در احکام- صورت گرفته: (این سنت خداوند است که از پیش چنین بوده، و در سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت) و «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبِقٍ»<sup>۵</sup> (که قطعاً به حالی پس از حالی دیگر، برخواید نشست)<sup>۶</sup>.

<sup>۱</sup> - العنکبوت: ۱ - ۶.

<sup>۲</sup> - عنکبوت: ۱ تا ۶.

<sup>۳</sup> - الفتح: ۲۳.

<sup>۴</sup> - الانشقاق: ۱۹.

<sup>۵</sup> - انشقاق: ۱۹.

<sup>۶</sup> - فتح: ۲۳.

وقال رسول الله ﷺ: (والذي نفسي بيده لتركبن سنن من كان قبلكم حذو النعل بالنعل والقدمة بالقدمة، حتى لا تخطئون طريقهم ولا يخطئكم سنت بني إسرائيل)<sup>(۱)</sup>.  
رسول خدا (ص) می فرماید: (قسم به آنکه جانم در دست او است، دنباله روی سنت‌هایی پیش از خود خواهید بود؛ قدم به قدم و بدون هیچ انحرافی از راه و روش آنها جدا نمی شوید و سنت‌های بنی اسرائیل نیز از شما جدا نمی گردد)<sup>(۲)</sup>.

والمستفاد من الروايات أنّ أول ما سيقوم به المهدي (ع) عند ظهوره وقيامه هو تعديل هذا الانحراف، وإعادة الأمة إلى جادة الصراط المستقيم، وإعادة الإسلام غضاً طرياً كما كان في عهد رسول الله ﷺ، بعد أن حرّفه أئمة الضلال السامريون.  
از این روایات چنین برداشت می شود، اولین کاری که امام مهدی (ع) هنگام ظهور و اقدام به انجامش می رساند، اصلاح این انحراف، بازگردانیدن امت به «صراط المستقیم» (راه راست) و بازگردانیدن اسلام به همان شکل تر و تازه‌ی نخستین همان گونه که در زمان رسول خدا (ص) بود می باشد؛ آن هم پس از آنکه پیشوایان و سامری‌های گمراه آن را منحرف کرده‌اند.

عن أبي بصير، قال: قال الإمام الصادق (ع): (الإسلام بدأ غريباً وسيعود غريباً كما بدأ فطوبى للغرباء. فقلت: اشرح لي هذا أصلحك الله. فقال (ع): يستأنف الداعي متاً دعاءً جديداً كما دعا رسول الله ﷺ)<sup>(۳)</sup>.

از ابو بصیر روایت شده است: امام صادق (ع) فرمود: «اسلام غریبانه آغاز شد و همان گونه که آغاز شد، غریبانه باز خواهد گشت، پس خوشا به حال غریبان». به او گفتم: خدا تو را به صلاح برساند، این را برای من تشریح فرما! پس امام (ع) فرمود: «دعوت‌کننده‌ای از ما، دعوتی جدید می نماید همان گونه که رسول الله (ص) دعوتی جدید نمود»<sup>(۴)</sup>.

وعن الصادق (ع)، قال: (يصنع - أي القائم - ما صنع رسول الله ﷺ، يهدم ما كان قبله كما هدم رسول الله ﷺ أمر الجاهلية، يستأنف الإسلام جديداً)<sup>(۵)</sup>.

۱- تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۳۰۴، تفسیر الصافی: ج ۲ ص ۲۶، بحار الأنوار: ج ۱۳ ص ۱۸۰.

۲- تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۳۰۴؛ تفسیر صافی: ج ۲ ص ۲۶؛ بحار الأنوار: ج ۱۳ ص ۱۸۰.

۳- تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۳۰۳، غیبة النعمانی: ص ۳۳۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۶۶.

۴- تفسیر عیاشی: ج ۲ ص ۳۰۳؛ غیبة نعمانی: ص ۷۳۶؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۶۶.

۵- غیبة النعمانی: ص ۲۳۶ باختلاف یسیر جداً، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۵۳.

از امام صادق روایت شده است (ع) که فرمود: «او یعنی قائم- همان می کند که رسول خدا انجام داد؛ همانند رسول خدا (ص) آنچه پیش از خودش بوده را ویران، و اسلامی جدید را پایه گذاری می کند»<sup>۱</sup>.

وعن ابن عطاء، قال: (سألت أبا جعفر الباقر (ع) فقلت: إذا قام القائم (ع) بأي سيرة يسير في الناس؟ فقال (ع): يهدم ما قبله كما صنع رسول الله ﷺ، يستأنف الإسلام جديداً)<sup>(۲)</sup>.  
از ابن عطا روایت شده است: از امام باقر (ع) پرسیدم: هنگامی که قائم قیام کند به کدامین سیره و روش در بین مردم حکم می راند؟ فرمود: «همانند رسول خدا (ص) آنچه پیش از خودش بوده را ویران، و اسلامی جدید را پایه گذاری می کند»<sup>۳</sup>.

عن الباقر (ع)، قال: (إذا قام قائمنا دعا الناس إلى أمر جديد كما دعا رسول الله ﷺ، وإن الإسلام بدأ غريباً وسيعود غريباً كما بدأ، فطوبى للغرباء)<sup>(۴)</sup>.  
از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام کند، به امری جدید فرامی خواند، همان طور که رسول خدا (ص) چنین کرد؛ و اینکه اسلام، غریبانه آغاز شد و همان طور که آغاز شده بود، غریبانه بازخواهد گشت؛ پس خوشا بر غریبان»<sup>۵</sup>.

وربما يُظن إن الانحراف طال السُنَّة فقط، باعتبارهم تركوا التمسك بآل النبي الأئمة الاثني عشر ﷺ، مما أدى بهم في النتيجة إلى الانحراف سواء في العقائد أو الأحكام، ولكن الحقيقة إن الأحاديث الواردة عن أهل بيت النبوة صلوات الله عليهم دالت على أن الانحراف يطال الجميع قبل قيام الإمام المهدي (ع)، كما أن الخلافات في العقائد وفي الأحكام الشرعية وفي طرق استنباط الأحكام الشرعية بين علماء المسلمين سواء بين السنة والشيعة، أو بين علماء كل فرقة أنفسهم دالت على ذلك.

شاید چنین برداشت شود که انحراف فقط بر اهل سنت جاری شده است؛ چرا که آنها به دلیل ترک گفتن تمسک به آل پیامبر، امامان دوازده گانه (علیهم السلام)، در نهایت به انحراف کشده شدند، چه

۱- غیبت نعمانی: ص ۶۳۸، و با اختلاف بسیار کمی: بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۵۳.

۲- غیبة النعماني: ص ۲۳۸، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۵۴.

۳- غیبت نعمانی: ص ۲۳۸؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۵۴.

۴- غیبة النعماني: ص ۳۳۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۶۶.

۵- غیبت نعمانی: ص ۳۳۶؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۶۶.

در عقاید و چه در احکام؛ اما حقیقت آن است که احادیث وارد شده از اهل بیت نبوت که سلام و صلوات خدا بر ایشان باد، چنین دلالت دارند که پیش از قیام مهدی (ع) این انحراف بر همه عارض و به درازا کشیده شده است؛ همان طور که (هم اکنون) اختلافات در عقاید و احکام شریعی و در راه و روش‌های استنباط احکام شرعی بین علمای مسلمین، چه شیعه و چه سنی، یا بین علمای هر فرقه و گروه، گواه چنین مطلبی می‌باشد.

ولهذا فمن الضروري أن نعرف الأمور التي وقع فيها خلاف بين علماء المسلمين ولو بشكل موجز، لكي لا نقع غداً عند ظهور الإمام المهدي (ع) فريسة سهلة لأحد أئمة الضلال السامريين، فيصيرنا - بسبب جهلنا للحقائق - أعداء للإمام المهدي (ع) ونحن نظن أننا على الصراط المستقيم وأننا نحسن صنعا، ولهذا فسأحاول عرض بعض هذه الأمور وبشكل موجز، وربما مجمل في بعض الأحيان ومن الله التوفيق.

از همین رو، ضروری است مواردی که در آنها بین علمای مسلمین اختلافی واقع شده است را - هر چند به طور خلاصه و مختصر - بشناسیم تا هنگام ظهور امام مهدی (ع) شکاری سهل و آسان برای یکی از سامری‌های پیشوای گمراهی نشویم، که در نهایت به علت جهل و نادانی ما از حقایق، این موضوع ما را به دشمنی با امام مهدی (ع) نکشاند، در حالی که خود بر این گمان باشیم که بر صراط مستقیم و جاده‌ی صواب هستیم و جانب حق را اختیار کرده‌ایم. به همین جهت، سعی خواهیم نمود برخی از این امور را به شکلی موجز و مختصر و در پاره‌ای موارد، کلی، بیان کنیم. ومن الله التوفيق.

# أولاً: التحريف في القرآن الكريم

## اول: تحريف در قرآن

وردت روايات كثيرة عن أهل بيت النبي ﷺ دالّة على التحريف، كما وردت روايات عن صحابة النبي ﷺ عن طريق السنة في كتبهم دالّة على وقوع التحريف<sup>(١)</sup>.  
روايات بسیاری از اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) دالّ بر تحریف قرآن وارد شده است؛ همان طور که از صحابه‌ی پیامبر (ص) از طریق اهل سنت روایاتی در کتاب‌های شان مبنی بر واقع شدن تحریف روایت شده است<sup>٢</sup>.

والمقصود بالتحريف: أنّ القرآن الذي بين أيدينا غير كامل، وإنّ بعض كلماته تبدلت أو بُدلت بقصد. ورجح بعض علماء المسلمين وقوع التحريف كما رجح بعضهم عدم وقوع التحريف.  
و منظور از تحریف: اینکه قرآنی که هم‌اکنون در دستان ما است کامل نیست، و اینکه برخی از کلمات آن تغییر یافته و یا به عمد تغییر داده شده‌اند. برخی از علمای مسلمین واقع شدن تحریف را تأیید و برخی دیگر، رد کرده‌اند.

وَيَسْتَدِلُّ الْقَائِلُونَ بِعَدَمِ التَّحْرِيفِ بَعْدَةَ أُمُورٍ هِيَ:

کسانی که معتقد به عدم تحریف می‌باشند، به مواردی استدلال می‌کنند، از جمله:

١- آية الحفظ: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾<sup>(٣)</sup>.

<sup>١</sup> - راجع: مسند أحمد: ج ١ ص ٤٧، ٥٥، و ج ٦ ص ٦٧، صحيح البخاري: ج ٨ ص ٢٦، ٢٥، صحيح مسلم: ج ٥ ص ١١٦، سنن ابن ماجه: ج ٢ ص ٨٥٣، سنن أبي داود: ج ٢ ص ٣٤٣، عمدة القاري للعيني: ج ٢٤ ص ٢٤٧، البرهان للزركشي: ج ٢ ص ٣٦، الإتيان في علوم القرآن للسيوطي: ج ٢ ص ٦٩، سنن الدارمي: ج ١ ص ٣١٨، ومن مصادر الشيعة راجع: الكافي: ج ٢ ص ٦٣٤، مختصر البصائر: ج ٢ ص ٢٧٥، ٢١٣، غيبة النعماني: ج ٣ ص ٣٣٣، دلائل الإمامة: ص ١٠٦، المسائل السروية: ص ٧٩، بحار الأنوار: ج ٢٣ ص ٢٠٠، وغيرها.

<sup>٢</sup> - می‌توانید به منابع زیر مراجعه نمایید: مسند احمد: ج ١ ص ٤٧ و ٥٥، و ج ٦ ص ٦٧؛ صحيح بخاري: ج ٨ ص ٢٦ و ٢٥؛ صحيح مسلم: ج ٥ ص ١١٦؛ سنن ابن ماجه: ج ٢ ص ٨٥٣؛ سنن أبي داود: ج ٢ ص ٣٤٣؛ عمدة القاري عيني: ج ٢٤ ص ٢٤٧؛ برهان زركشي: ج ٢ ص ٣٦؛ الإتيان في علوم القرآن - سيوطي: ج ٢ ص ٦٩؛ سنن دارمي: ج ١ ص ٣١٨؛ و از منابع شيعة: كافي: ج ٢ ص ٦٣٤؛ مختصر بصائر: ج ٢ ص ٢٧٥ و ٢١٣؛ غيبة نعماني: ج ٣ ص ٣٣٣؛ دلائل الإمامة: ص ١٠٦؛ المسائل السروية: ص ٧٩؛ بحار الانوار: ج ٢٣ ص ٢٠٠، و ساير منابع..

<sup>٣</sup> - الحجر: ٩.

۱ - آیهی حفظ: (بی تردید ما قرآن را نازل کرده ایم، و قطعاً خود نگهبانش هستیم)¹.

وهذه الآية يمكن أن تفسر بحفظ القرآن من التحريف، وبقائه عند الأمة سالماً من الزيادة والنقص والتغيير، ومن أن تمتد يد أهل الباطل وأئمة الضلال إليه. این آیه می تواند به حفظ شدن قرآن از تحریف تفسیر شود و اینکه قرآن از کم و زیاد شدن و تغییر، نزد امت محفوظ و سالم مانده است و اینکه دستان پلید اهل باطل و پیشوایان گمراه به آن نمی رسد.

۲ - قال تعالى: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ (۲).  
 ۲ - حق تعالی می فرماید: (نه از پیش روی، باطل به سویس راه یابد و نه از پشت سرش. نازل شده ای است از حکیمی ستوده)³.

وهذه الآية يمكن أن تفسر بأن القرآن محفوظ من ولوج الباطل بين طياته، سواء أكان هذا الباطل بتبدل بعض الكلمات أو بزيادة أو نقص بعض السور والآيات. این آیه می تواند اینچنین تفسیر شود که قرآن حفظ شده از نفوذ باطل در زوایای درونی آن می باشد؛ چه این باطل با تبدیل برخی کلمات باشد و چه با افزودن یا با کاستن برخی سوره ها و آیات.

۳ - الروايات الدالة على التحريف يمكن حمل بعضها على أنها دالة على التحريف المعنوي، أي التحريف في التأويل لا التنزيل، وهذا أمر واقع يقره جميع المسلمين.  
 ۳ - می توان از برخی روایاتی که بر تحریف دلالت می کنند چنین برداشت نمود که منظور، تحریف معنوی می باشد؛ یعنی تحریف در تأویل و نه در تنزیل؛ و این نکته ای است که اتفاق افتاده است و همه ی مسلمانان به آن معترف می باشند.

۴ - إن بعض الروايات الدالة على التحريف ضعيفة السند.  
 ۴ - سند برخی از روایاتی که بر تحریف دلالت دارند ضعیف می باشد.

۱ - حجر: ۹.

۲ - فصلت: ۴۲.

۳ - فصلت: ۴۲.

۵- الروایات التي لا تقبل التأويل والدالة على التحريف اللفظي أو النقص يضرب بها عرض الجدار؛ وذلك لأنها مخالفة للقرآن، وقد ورد عن المعصومين عليهم السلام ما معناه: ما جاءكم عنا مخالف لكتاب الله فدعوه<sup>(۱)</sup>.

۵ - روایاتی که تأویل را بیان نمی‌کنند و بر تحریف لفظی یا بر وجود نقصانی دلالت می‌نمایند، ارزشی ندارند و اصلاً آنها را باید به دیوار کوبید! چرا که در تضاد با قرآن می‌باشند و از معصومین (علیهم السلام) چنین معنایی روایت شده است: هر چه از ما به شما رسید که مغایر با کتاب خدا باشد، رهاش کنید<sup>۲</sup>.

۶- القرآن المجموع في زمن النبي صلى الله عليه وآله هو الذي بين أيدينا؛ لأن من غير المعقول أن رسول الله صلى الله عليه وآله لم يهتم بكتابة وجمع القرآن في حياته.

۶ - قرآن گردآوری شده در زمان پیامبر (ص)، همانی است که هم‌اکنون در دستان ما است؛ چرا که به دور از عقل است که رسول خدا (ص) در زمان حیاتش به نوشتن و جمع آوری قرآن اهتمام نورزیده باشد!

ثم جاء بعده أبو بكر وعمر وزيد بن ثابت ليجمعوه، وجاء بعدهم عثمان ليجمع الناس على مصحف واحد ويحرق أو يتلف البقية التي تختلف عنه بشكل أو بآخر، فيكون الذي بين أيدينا هو المصحف العثماني كما يروي العامة والخاصة.

اما این در حالی است که پس از ایشان (ص) ابوبکر، عمر و زید بن ثابت آمدند تا قرآن را گردآوری کنند و پس از آنها عثمان آمد تا مردم را بر مصحفی یکسان متحد نماید و بقیه‌ی قرآن‌ها که به هر شکل یا صورتی با آن مصحف تفاوت داشت را آتش زد یا نابود کرد، که در نتیجه، قرآنی که اکنون در اختیار

<sup>۱</sup> - روی أحمد بن خالد البرقي: عن أيوب بن الحر قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: (كل شيء مردود إلى كتاب الله والسنة، وكل حديث لا يوافق كتاب الله فهو زخرف)، وعن كليب بن معاوية الأسيدي، عن أبي عبد الله (ع) قال: (ما أتاكم عنا من حديث لا يصدقه كتاب الله فهو باطل)، وعن ابن أبي عمير، عن الهشاميين جميعاً وغيرهما، قال: خطب النبي صلى الله عليه وآله فقال: (أيها الناس ما جاءكم عني يوافق كتاب الله فأنا قلته، وما جاءكم يخالف القرآن فلم أقله)، وعن أيوب، عن أبي عبد الله (ع) قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: (إذا حدثتم عني بالحديث فأتلوني أهنأه وأسهله وأرشدته فإن وافق كتاب الله فأنا قلته، وإن لم يوافق كتاب الله فلم أقله) المحاسن لأحمد بن محمد بن خالد البرقي: ج ۱ ص ۲۲۰.

<sup>۲</sup> - أحمد بن خالد روایت کرد: از ایوب بن حر: از ابا عبد الله (ع) شنیدم که می‌فرماید: «همه چیز به کتاب خدا و سنت بازگردانیده می‌شود، و هر حدیثی که با کتاب خدا موافق و هم‌خوان نباشد، بی‌هوده و باطل است» و از کلب بن معاویه اسدی از ابو عبد الله (ع) روایت شده است که فرمود: «هر حدیثی که از ما به شما رسید و کتاب خدا تصدیقش نمی‌کند، باطل است» و از ایوب ص بر از از معنی هاشمیان و کسان دیگر روایت شده است: پیامبر (ص) خطبه‌ای خواند و فرمود: «ای مردم! آنچه از من به شما برسد که موافق با کتاب خدا باشد، من گفته‌ام و آنچه مخالف قرآن به شما رسد، من نگفته‌ام» و از ایوب از ابو عبد الله (ع) روایت شده است: رسول خدا (ص) فرمود: «اگر از من برایتان حدیث روایت شد، گواراترین، آسان‌ترین و کامل‌ترین را به من نسبت دهید، اگر موافق با کتاب خدا بود من گفته‌ام و اگر موافق با کتاب خدا نبود، من نگفته‌ام». محاسن أحمد بن محمد بن خالد برقي: ج ۱ ص ۲۲۰.

ما است، همان طور که عامه و خاصه روایت می کنند، مصحف عثمانی می باشد.

۷- القول بتحريف القرآن يلزم هدم إثبات نبوة محمد ﷺ اليوم؛ لأن القرآن هو المعجز الذي جاء به النبي ﷺ.

۷ - امروزه لازمه‌ی سخن گفتن درباره‌ی تحریف قرآن ویران کردن اثبات نبوت محمد (ص) می باشد؛ چرا که قرآن، همان معجزه‌ی ای است که پیامبر (ص) به ارمغان آورد.

۸- مع القول بالتحريف لا يبقى للقرآن الذي بين أيدينا فائدة، ولا يمكن التعويل عليه في العقائد، فضلاً عن الأحكام الشرعية وغيرها.

۸ - با معتقد شدن به تحریف، دیگر این قرآنی که در اختیار ما قرار دارد هیچ فایده‌ای نخواهد داشت و نمی توان در عقاید به آن تکیه نمود، چه رسد به احکام شرعی و سایر موارد.

أما أدلة القائلين بالتحريف فهي:

اما دلائل معتقدین به تحریف قرآن، عبارت اند از:

۱- الروايات الدالة على التحريف، وهي كثيرة جداً عن طريق الشيعة والسنة، وكمثال على ما روي عن طرق السنة، إنّ رسول الله ﷺ قال: (من سرّه أن يقرأ القرآن غصاً كما نزل فليقرأه على قراءة ابن أم عبد) <sup>(۱)</sup>.

۱ - روایاتی که از طریق شیعه و سنی بر تحریف دلالت می کنند بسیار زیاد می باشند. به عنوان مثالی از آنچه از طریق اهل سنت نقل شده است: رسول خدا (ص) فرمود: (هر کس دوست دارد قرآن را تر و تازه، همان طور که نازل شده است قرائت کند، آن را مطابق قرائت ابن ام عبد (عبد الله بن مسعود) بخواند) <sup>۲</sup>.

وعلى هذا يكون ابن مسعود من خير الصحابة الذين حفظوا القرآن.

و بر این اساس ابن مسعود در جایگاه برترین صحابه‌هایی که قرآن را حفظ کرده‌اند، قرار می گیرد.

۱- مسند أحمد: ج ۱ ص ۷، سنن ابن ماجه: ج ۱ ص ۴۹، فضائل الصحابة: ص ۴۶ وفيه: رطباً بدل غصاً. المستدرک للحاکم: ج ۲ ص ۲۲۷، السنن الكبرى: ج ۱ ص ۴۵۲، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۲۸۷، وغيرها.

۲ - مسند أحمد: جلد ۱ صفحه ۷؛ سنن ابن ماجه: جلد ۱ صفحه ۴۹؛ مستدرک حاکم: ج ۲ ص ۲۲۷؛ سنن کبری: ج ۱ ص ۴۵۲؛ مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۲۸۷ و سایر منابع.



ثم إنهم يروون عن ابن مالك، قال: (أمر بالمصاحف أن تغير، قال: قال ابن مسعود: من استطاع منكم أن يغسل مصحفه فليغسله، فإن من غل شيئاً جاء به يوم القيامة، قال: ثم قال - أي ابن مسعود -: قرأت من فم رسول الله ﷺ سبعين سورة، أفأترك ما أخذت من في رسول الله ﷺ؟) (۱). وعندهم السند صحيح كما قال أحمد محمد شارح مسند أحمد.

به علاوه آنها از ابن مالک روایت می کنند که گفت: «دستور داده شد قرآن ها تغییر داده شوند. وی گفت: ابن مسعود گفت: هر کس از شما که می تواند قرآنش را مخفی دارد، چنین کند زیرا هر کس چیزی را پنهان دارد، آن را روز قیامت با خود خواهد آورد. سپس ابن مسعود گفت: از دهان رسول خدا (ص) هفتاد سوره قرائت کرده ام، آیا آنچه را که از دهان رسول خدا (ص) گرفته ام، ترک گویم؟»<sup>۲</sup> و همان طور که احمد محمد، شارح مسند احمد گفته است، سند این روایت نزد آنها صحیح می باشد.

ورواه أبو داود، وابن كثير في التفسير، وروى معناه ابن سعد في الطبقات (۳).  
ابو داوود و ابن كثير در كتاب تفسير، و همچنين چنين معنایی را ابن سعد در طبقات روایت نموده اند.<sup>۴</sup>

ومعنى الحديث واضح: إن ابن مسعود يرى أن القرآن الذي كتبه عثمان ناقص، أو حدث فيه بعض التغير على الأقل، فقولته: (أفأترك ما أخذت من في رسول الله ﷺ)، دال على أن ما أخذه يختلف بشكل أو بآخر عما كتبه عثمان. وابن مسعود (رحمه الله) ظل مصراً على رأيه ورفضه لما كتبه عثمان حتى قتله عثمان عندما أحرق المصاحف وأحرق مصحفه، وجلده حتى مات بعدها.

۱- مسند أحمد: ج ۶ ص ۴۱۴، فتح الباری: ج ۹ ص ۴۴، تاریخ دمشق: ج ۳۳ ص ۱۳۸، سیر أعلام النبلاء: ج ۱ ص ۴۸۶. ومسألة تعريض ابن مسعود بالقراءة المعتمدة في جمع القرآن رويت حتى في صحيح البخاري: عن شقيق بن سلمة قال: (خطبنا عبد الله بن مسعود فقال: والله لقد أخذت من في رسول الله صلى الله عليه وسلم بضعا وسبعين سورة، والله لقد علم أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم أنني من أعلمهم بكتاب الله وما أنا بخيرهم، قال شقيق: فجلست في الحلق اسمع ما يقولون فما سمعت راداً يقول غير ذلك) صحيح البخاري: ج ۶ ص ۱۰۲ باب الفراء ...

۲- مسند احمد: جلد ۶ ص ۴۱۴؛ فتح الباری: ج ۹ ص ۴۴؛ تاریخ دمشق: ج ۳۳ ص ۱۳۸؛ سیر أعلام النبلاء: ج ۱ ص ۴۸۶. مسأله‌ی به کنایه سخن گفتن ابن مسعود به قرائت قابل اعتماد در جمع قاریان، حتی در صحیح بخاری نیز روایت شده است: شقیق بن سلمه می گوید: «عبد الله بن مسعود ما را مخاطب قرار داد و گفت: به خدا سوگند از دهان رسول خدا (ص) هفتاد و اندی سوره شنیدم. به خدا سوگند اصحاب رسول خدا (ص) می دانند که من یکی از عالمان شان به کتاب خدا هستم و از نیکان آنها می باشم». شقیق گفت: «من در آن گروه نشستم و گوش فرا دادم که چه می گویند. شنیدم کسی چیزی خلاف سخن او بگوید». صحیح بخاری: ج ۶ ص ۱۰۲ باب قاریان.....

۳- مسند أبي داوود الطيالسي: ص ۵۴، تفسير ابن كثير: ج ۱ ص ۴۳۳، الطبقات الكبرى: ج ۲ ص ۳۴۲.

۴- مسند ابو داوود طيالسي: ص ۵۴؛ صحيح بخاری: ج ۱ ص ۴۳۳؛ طبقات كبرى: ج ۲ ص ۳۴۲.

معنای حدیث روشن است؛ ابن مسعود معتقد بود قرآنی که عثمان نوشته ناقص یا حداقل در آن برخی تغییرات روی داده است. این سخن او «آیا آنچه را که از دهان رسول خدا (ص) گرفته‌ام، ترک گویم؟» به این معنی است که آنچه او فرا گرفته به نحوی از انحا با آنچه عثمان به نگارش درآورده، متفاوت می‌باشد؛ در حالی که ابن مسعود (رحمة الله علیه) بر رأی و نظرش مُصِرِّ بود و آنچه عثمان نگاشته بود را نپذیرفت تا آن هنگام که عثمان مصحف‌ها و مصحف او را به آتش کشید، او را نیز به قتل رسانید؛ او را آنقدر تازیانه زد تا مُرد.

والروایات التي وردت في كتب السنة الدالة على نقص القرآن كثيرة، وقد اختاروا اسم نسخ التلاوة للسر والآيات التي وردت عندهم بالروایات، ولم تكتب بالمصحف الموجود اليوم<sup>(۱)</sup>.

۱- أخرج البخاري ومسلم بإسنادهما: عن ابن عباس، قال: خطب عمر بن الخطاب خطبته بعد مرجعه من آخر حجة حجها، قال فيها: إن الله بعث محمداً ﷺ بالحق وأنزل عليه الكتاب فكان مما أنزل عليه الله آية الرجم، فقرأناها وعقلناها ووعيناها، فلذا رجم رسول الله ﷺ ورجمنا بعده. فأخشى إن طال بالناس الزمان أن يقول قائل: والله ما نجد آية الرجم في كتاب الله فيضلوا بترك فريضة أنزلها الله. مسند أحمد: ج ۱ ص ۵۵، صحيح البخاري: ج ۸ ص ۲۵، صحيح مسلم: ج ۵ ص ۱۱۶، سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۸۵۳، سنن أبي داود: ج ۲ ص ۳۴۳، وغيرها.

وأخرج الصنعاني في المصنف: عن ابن عباس، قال: أمر عمر بن الخطاب منادياً، فنادى: أن الصلاة جامعة ثم صعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: يا أيها الناس لا تجزعن من آية الرجم فإنها آية نزلت في كتاب الله وقرأناها، ولكنها ذهبت في قرآن كثير ذهب مع محمد... المصنف: ج ۷ ص ۳۳، كنز العمال: ج ۵ ص ۴۳۱، الدر المنثور: ج ۵ ص ۱۷۹.

وروى البخاري: عن عمر قال: (لولا أن يقول الناس إن عمر زاد في كتاب الله لكتبت آية الرجم بيدي) صحيح البخاري: ج ۸ ص ۱۱۳، عمدة القاري للعيني: ج ۲۴ ص ۲۴۷. وهذا يعني أن عمر يقول بنقص القرآن، لعدم وجود آية الرجم فيه، ولا يقال كلامه كان في نسخ التلاوة؛ لأنه يريد أن يكتبها ولكن يخاف من قول الناس. ولذا قال الزركشي في كتابه البرهان أن ظاهر قوله: (لولا أن يقول الناس... الخ، إن كتابتها جائزة، وإنما منعه قول الناس، والجائز في نفسه قد يقوم من خارج ما يمنعه فإذا كانت جائزة لزم أن تكون ثابتة؛ لأن هذا شأن المكتوب) البرهان للزركشي: ج ۲ ص ۳۶، الإتيان في علوم القرآن للسيوطي: ج ۲ ص ۶۹. وروى أحمد والبخاري: عن عمر، قال: إنا كنا نقرأ فيما نقرأ من كتاب الله: (إن لا ترغبوا عن آياتكم فانه كفر بكم أن ترغبوا عن آياتكم). مسند أحمد: ج ۱ ص ۴۷، صحيح البخاري: ج ۸ ص ۲۶.

وهذا معناه أن عمر يقول بنقص آيات القرآن التي أنزلت على الحبيب محمد ﷺ.

وفي صحيح مسلم: ج ۳ ص ۱۰۰، باب تخوف ما يخرج من زهرة الدنيا: ... عن سويد بن سعيد، حدثنا علي بن مسهر، عن داود، عن أبي حرب بن أبي الأسود، عن أبيه، قال: (بعث أبو موسى الأشعري إلى قراء أهل البصرة فدخل عليه ثلاثمائة رجل قد قرأوا القرآن، فقال: أنتم خيار أهل البصرة وقراؤهم فاتلوه ولا يطولن عليكم الأمد فتقسو قلوبكم كما قست قلوب من كان قبلكم، وإنا كنا نقرأ سورة كنا نشبهها في الطول والشدة ببراءة فأنسيتها غير أني قد حفظت منها، لو كان لابن آدم واديان من مال لابتغى واديا ثالثاً ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب، وكنا نقرأ سورة كنا نشبهها بإحدى المسبحات فأنسيتها غير أني حفظت منها، يا أيها الذين آمنوا لم تقولون مالا تفعلون فتكتب شهادة في أعناقكم فتسألون عنها يوم القيامة).

صحيح مسلم: ج ۲ ص ۱۱۲، باب الدليل لمن قال الصلاة الوسطى هي صلاة العصر: عن زيد بن أسلم، عن القعقاع، بن حكيم، عن أبي يونس مولى عائشة، أنه قال: (أمرتني عائشة أن اكتب لها مصحفاً، وقالت: إذا بلغت هذه الآية فأذني حافظوا على الصلوات والصلاة الوسطى، فلما بلغت أذنتها فأملت علي: حافظوا على الصلوات والصلاة الوسطى وصلاة العصر وقوموا لله قانتين، قالت عائشة: سمعتها من رسول الله صلى الله عليه وسلم).

وفي صحيح ابن حبان: ج ۱ ص ۲۷۳، والمستدرک للحاکم النیسابوری: ج ۲ ص ۴۱۵: (... عن أبي بن كعب رضي الله عنه، قال: كانت سورة الأحزاب توازي سورة البقرة وكان فيها الشيخ والشيخة إذا زنيا فارجموهما البتة) قال الحاكم: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.

## روایاتی که در کتاب‌های اهل سنت وارد شده مبنی بر نقص در قرآن بسیارند، و حتی براساس آن روایات، اسم نسخه‌های تلاوت سوره‌ها و آیات را نیز انتخاب کرده‌اند، ولی در مصحف امروزی نوشته نشده است.<sup>۱</sup>

وفي صحيح ابن حبان: ج ۱۰ ص ۲۷۴، عن زر بن حبیش، قال: (لقیت أبي بن كعب فقلت له: إن بن مسعود كان يحك المعوذتين من المصحف ويقول إنهما ليستا من القرآن فلا تجعلوا فيه ما ليس منه، قال: أبي قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم، فقال لنا: فنحن نقول كم تعدون سورة الأحزاب من آية؟ قال: قلت: ثلاثاً وسبعين، قال أبي: والذي يخلف به إن كانت لتعدل سورة البقرة ولقد قرأنا فيها آية الرجم الشيخ والشيخة فارجمهما البتة نکالا من الله والله عزيز حكيم).

وفي مجمع الزوائد للهيثمي: ج ۷ ص ۲۸، سورة براءة: عن حذيفة قال: (التي تسمون سورة التوبة هي سورة العذاب وما يقرؤون منها مما كنا نقرأ إلا ربعها) رواه الطبراني في الأوسط ورجاله ثقات.

وفي المستدرک للحاکم النیسابوری: ج ۲ ص ۳۳۰ - ۳۳۱، عن حذيفة رضي الله عنه، قال: (ما تقرؤون ربعها یعنی براءة وإنکم تسمونها سورة التوبة وهي سورة العذاب) هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.

وغير ذلك أحاديث كثيرة يضيق المقام عن استقصائها.

<sup>۱</sup> - بخاری و مسلم با سندهایشان از ابن عباس نقل کرده‌اند: پس از بازگشتن عمر بن خطاب از آخرین حجی که به جا آورد، خطبه‌ای خواند و در آن گفت: «خداوند محمد (ص) را به حق مبعوث گرداند و بر او کتاب را نازل نمود و از جمله‌ی آنچه بر او نازل نمود آیه‌ی رجم (سنگسار) می‌باشد؛ آن را خواندیم و تدبر کردیم و نصب العیل خود نمودیم. از این رو، رسول خدا (ص) رجم نمود و ما نیز پس از او چنین کردیم. از این می‌ترسم که زمان بر مردم طولانی گردد و کسی بگوید: به خدا سوگند ما آیه‌ی رجم را در کتاب خدا نیافتیم؛ و با ترک گفتن واجبی که خداوند نازل فرموده است، گمراه شوندد.» مسند احمد: ج ۱ ص ۵۵؛ صحیح بخاری: ج ۸ ص ۲۵؛ صحیح مسلم: ج ۵ ص ۱۱۶؛ سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۸۵۳؛ سنن ابی داوود: ج ۲ ص ۳۴۳، و سایر منابع. صنعانی در مصنف به نقل از ابن عباس می‌گوید: عمر منادی را امر نمود؛ پس ندا درداد: وقت نماز جماعت است. سپس از منبر بالا رفت، خدا را حمد گفت و او را ستایش نمود. سپس گفت: «ای مردم! از آیه‌ی رجم شکوه نکنید چرا که آیه‌ای است که در کتاب خدا نازل شد و ما آن را خواندیم؛ اما بسیاری از مطالب در قرآن به همراه رفتن محمد، رفتند...». منصف: ج ۷ ص ۳۳؛ کنز العمال: ج ۵ ص ۴۳۱؛ در المنثور: ج ۵ ص ۱۷۹.

بخاری از عمر نقل می‌کند: «اگر مردم نمی‌گفتند عمر به کتاب خدا (چیزی) اضافه کرد، آیه‌ی رجم را با دستانم می‌نوشتم». صحیح بخاری: ج ۸ ص ۱۱۳ و عمدة القاری عینی: ج ۲۴ ص ۲۴۷؛ و این، یعنی عمر به ناقص بودن قرآن اعتراف می‌نماید چرا که آیه‌ی رجم در آن نیست، و نمی‌توان گفت که کلام او در خصوص نسخ تلاوت می‌باشد؛ چرا که او می‌خواست شخصاً آن را با نبوسد ولی از حرف مردم هراس داشت! به همین جهت زرکشی در کتابش «برهان» گفته است که براساس ظاهر سخن او «اگر اینگونه نبود که مردم بگویند... نوشتنش جایز می‌باشد و فقط سخن مردم او را از این کار باز داشته است. پس از نظر او جایز بود و آنچه مانع شد در خارج از او بود. جایز بودن، لزوم ثابت شدن را به دنبال دارد؛ یعنی این همان شأن و جایگاه نوشته شده می‌باشد. برهان زرکشی: ج ۲ ص ۳۶، اتقان در علوم قرآن سیوطی: ج ۲ ص ۲۹. همچنین احمد و بخاری از عمر نقل می‌کنند: یکی از آیاتی که در قرآن می‌خواندیم این آیه بود: «ان لا ترغبوا عن آياتكم فانه كفر بكم ان ترغبوا عن آياتكم او ان كفراً بكم ان ترغبوا عن آياتكم...» (مبادا از پدران خود روی بگردانید، زیرا این کفر است که از پدران خود روی بگردانید...). مسند احمد: ج ۱ ص ۴۷؛ صحیح بخاری: ج ۸ ص ۲۶.

و این، یعنی عمر به ناقص بودن آیات قرآنی که بر حبیب حضرت محمد (ص) نازل شده است، معتقد بود.

در صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۰۰ باب «تخوف ما يخرج من زهرة الدنيا...» از سوید بن سعید روایت می‌کند: علی بن مسهر، از داوود، از ابی حرب بن ابی اسود، از پدرش برای ما روایت کرد: «ابوموسی اشعری به سمت قاریان بصره فرستاده شد. او قاریان بصره را که حدود سیصد مرد بودند گرد آورد و به آنان گفت: شما برگزیدگان و قاریان اهل بصره هستید. قرآن را تلاوت کنید. مبادا زمان بر شما به درازا کشد و قلب‌هایتان را قساوت فراگیرد، همان طور که قلب‌های کسانی که پیش از شما بودند را قساوت فراگرفت. ما همواره سوره‌ای را که در طولانی بودن و شدت داشتن به سوره‌ی براءة شبیه می‌دانستیم قرائت می‌کردیم ولی شما آن را به فراموشی سپردید، و تنها از آن سوره این آیه را به یاد دارم: «لو كان لابن آدم واديان من مال لابتغى وادياً ثالثاً و لا يملأ ابن آدم الا تراباً» (اگر آدمی را دو دشت پر از مال بود، در پی دشت سوم می‌رفت؛ و درون آدمی را تنها خاک پُر می‌کند). ما سوره‌ای را قرائت می‌کردیم که آن را شبیه یکی از مسبحات می‌دانستیم و شما آن را فراموش کرده‌اید، و تنها از آن سوره این آیه را به خاطر دارم: «يا ايها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون فتكتب شهادة في اعناقكم فتسألون عنها يوم القيامة» (ای ایمان‌آوردگان! چرا آنچه را که به کار نمی‌بندید بر زبان می‌آورید تا بر گردن‌تان گواهی نوشته شود و به روز قیامت درباره‌ی آن مورد بازخواست قرار گیرید)).»

أما الروايات الواردة عن أهل البيت عليهم السلام فهي كثيرة، ولكنهم عليهم السلام أمرونا أن نقرأ كما يقرأ الناس، حتى يقوم القائم منهم صلوات الله عليه وعليهم<sup>(۱)</sup>.

اما روايات وارد شده در این زمینه از اهل بیت بسیار می باشند؛ ولی در عین حال آنها (علیهم السلام) به ما امر فرموده اند قرآن را همان طور که مردمان می خوانند بخوانیم تا آن هنگام که قائم آنها که صلوات خداوند بر او باد، قیام کند<sup>۲</sup>.

و صحیح مسلم ج ۲ ص ۱۱۲ باب «دلیل کسی که بگوید نماز وسط همان نماز عصر است»: از زید بن اسلم از قعقاع بن حکیم از ابو یونس غلام عایشه، روایت می کند: «عایشه مرا امر کرد مصحفی برایش بنویسم و گفت: اگر به این آیه رسیدی «(نمازها و نماز میانه را پاس بدارید)» مرا خبر ده. وقتی به آن آیه رسیدم، آگاهش نمودم و او به من چنین املا کرد: «حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلاة العصر و قوموا لله قانتین». عایشه ادامه داد: من اینگونه از رسول خدا (ص) شنیدم»..

و در صحیح ابن حبان: ج ۱۰ ص ۲۷۴ و مستدرک حاکم نیشابوری: ج ۲ ص ۴۱۲ آمده است:.... از ابی بن کعب روایت شده است: «سوره‌ی احزاب به اندازه‌ی سوره‌ی بقره بود و «الشیخ و الشیخة اذا زنيا فارجموهما البتة بما قضيا من اللذة» (اگر پیرمرد و پیرزن زنا کردند، حتماً سنگسارشان کنید چرا که این دو (به حرام) لذت برده اند) در آن بود». حاکم می گوید: سند این حدیث صحیح صحیح است؛ و آن را حذف نکرده است.

و در صحیح ابن حبان: ج ۱۰ ص ۲۷۴ از زر بن حبیش روایت شده است: «ابی کعب را دیدم و به او گفتم: ابن مسعود معوذتین را از مصحفها پاک می نمود و می گفت اینها از قرآن نیست؛ پس آنچه را که از آن نیست در آن جا ندهید. گفت: چنین از رسول خدا (ص) به ابی گفته شد. پس به ما گفت: ما می گوییم سوره‌ی احزاب را بر چند آیه می خوانید؟ گفت: هفتاد و سه. ابی گفت: به آن کس سوگند که شایسته‌ی سوگند خوردن است، این سوره معادل سوره‌ی بقره است و در آن آیه‌ی «الشیخ و الشیخة اذا زنيا فارجموهما البتة بما قضيا من اللذة نکالاً من الله و الله عزیز حکیم» (اگر پیرمرد و پیرزن زنا کردند، حتماً سنگسارشان کنید چرا که این دو (به حرام) لذت برده اند، عبرتی است از سوی خداوند که خداوند عزتمند حکیم است) در آن بود».

در مجمع الزوائد هیثمی: ج ۷ ص ۲۸، سوره‌ی برائت: از حزیفه روایت شده است: «آنچه سوره‌ی توبه می نامیدش، سوره‌ی عذاب است و آنچه شما از آن قرائت می کنید، یک چهارم آن چیزی است که ما می خواندیم». این حدیث را طبرانی در اوسط روایت کرده و رجالش ثقه (مورد اعتماد) هستند.

در مستدرک حاکم نیشابوری: ج ۲ ص ۳۳۰ و ۳۳۱ از حذیفه نقل شده است: «آنچه شما از آن یعنی از سوره‌ی برائت می خوانید، یک چهارم آن است و شما آن را سوره‌ی توبه می خوانید در حالی که نامش سوره‌ی عذاب است». سند این حدیث صحیح است؛ و آن را حذف ننموده است.

احادیث فراوانی در این زمینه وجود دارد که در این بحث نمی گنجد.

<sup>۱</sup> - روی الصفار فی بصائر الدرجات: عن سالم بن أبي سلمة، قال: قرأ رجل على أبي عبد الله (ع) وأنا اسمع حروفاً من القرآن ليس على ما يقرأها الناس، فقال أبو عبد الله (ع): (مه مه، كف عن هذه القراءة، اقرأ كما يقرأ الناس حتى يقوم القائم، فإذا قام فقرأ كتاب الله على حده وأخرج المصحف الذي كتبه علي (ع)، وقال: أخرجه علي (ع) إلى الناس حيث فرغ منه وكتبه، فقال لهم: هذا كتاب الله كما أنزل الله على محمد، وقد جمعته بين اللوحين، قالوا: هو ذا عندنا مصحف جامع فيه القرآن لا حاجة لنا فيه، قال: أما والله لا ترونه بعد يومكم هذا أبداً إنما كان علي أن أخبركم به حين جمعته لتقرؤه) بصائر الدرجات: ص ۲۱۳، مستدرک الوسائل: ج ۴ ص ۲۲۶، بحار الأنوار: ج ۸۹ ص ۸۸.

<sup>۲</sup> - صفار در بصائر الدرجات از سالم بن ابی سلمه روایت می کند: کسی خدمت امام صادق (ع) قرآن تلاوت نمود و من حروفی از قرآن را برخلاف آنچه عموم مردم می خواندند، شنیدم. امام صادق (ع) به وی فرمود: «باز ایست! باز ایست! از این قرائت دست بردار. آن گونه بخوان که مردم قرائت می کنند تا آنکه قائم بیاید. وقتی او قیام کند کتاب را به صورت واقعی اش خواهد خواند و مصحفی را که امام علی (ع) نوشت بیرون خواهد آورد. سپس فرمود: علی (ع) قرآن را برای مردم بیرون آورد پس از آنکه از آن فارغ شد و آن را کتابت فرمود و به مردم فرمود: این کتاب خدا است آن گونه که خداوند بر محمدص نازل فرمود و من آن را بین دو جلد جمع کرده ام. گفتند: ما مصحفی داریم که جامع قرآن است؛ ما به آن (مصحف تو) نیاز نداریم. حضرت علی (ع) فرمود: به خدا سوگند دیگر پس از امروز هیچ گاه آن را نخواهید دید. وظیفه‌ی من آن بود که وقتی قرآن را به طور کامل جمع کردم، به شما خبر دهم تا آن را بخوانید». بصائر الدرجات: ص ۲۱۳؛ مستدرک الوسائل: ج ۴ ص ۲۲۶؛ بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۸۸.

وسئل الشيخ المفيد (رحمه الله) في المسائل السرورية: ما قوله أدام الله تعالى حراسته في القرآن؟ أهو ما بين الدفتين الذي في أيدي الناس، أم هل ضاع مما أنزل الله تعالى على نبيه منه شيء أم لا؟ وهل هو ما جمعه أمير المؤمنين (ع)، أم ما جمعه عثمان على ما يذكره المخالفون؟

شيخ مفيد (رحمة الله عليه) در «مسائل سروریه» سؤالی را مطرح نموده است: معنی این سخن او (که خداوند حفظش نماید) مبنی بر حراست و حفاظت کردن او از قرآن، چیست؟ آیا منظور همین قرآنی است که میان دو جلد قرار دارد و در بین مردم رایج است، یا بخشی از آنچه خداوند متعال بر پیامبرش نازل فرموده است، از بین رفته، و یا چیزی دیگری است؟ و یا آن قرآنی است که امیر المؤمنین (ع) گردآوری فرمود، یا همان طور که مخالفان می گویند، قرآنی است که عثمان گرد آورد؟

فأجاب: (لا شك إن الذي بين الدفتين من القرآن جميعه كلام الله تعالى وتنزيله، وليس فيه شيء من كلام البشر، وهو جمهور المنزّل، والباقي مما أنزله الله تعالى (قرآناً) <sup>(۱)</sup> عند المستحفظ للشريعة، المستودع للأحكام - أي المهدي (ع) -، لم يضيع منه شيء، وإن كان الذي جمع ما بين الدفتين الآن لم يجعله في جملة ما جمع، لأسباب دعتة إلى ذلك، منها: قصوره عن معرفة بعضه. ومنها ما شك فيه. ومنها ما عمد بنضسه. ومنها ما تعمد إخراجه منه.

به این پرسش‌ها اینگونه پاسخ داده است: «تردید در این نیست که تمامی مطالب همین قرآن مکتوب، کلام خداوند متعال و نازل شده از جانب او است و در آن هیچ گونه کلام بشری وجود ندارد و مجموعه‌ای نازل شده می‌باشد. باقی آنچه خداوند متعال (از قرآن<sup>۲</sup>) نازل فرموده است نزد حافظ شریعت و به ودیعه نهاده شده برای احکام یعنی امام مهدی (ع) - می‌باشد و چیزی از آن گم نشده است. این قرآنی که هم‌اکنون در اختیار ما قرار دارد به دلایلی، همگی آن چیزی نیست که گردآوری شد؛ از جمله: کوتاهی از شناخت برخی از آن، آنچه در آن تردید داشتند، آنچه به عمد صورت پذیرفت و آنچه به عمد از آن حذف گردید.

وقد جمع أمير المؤمنين (ع) القرآن المنزل من أوله إلى آخره وألفه بحسب ما وجب تأليفه، فقدم المكي على المدني، والمنسوخ على الناسخ، ووضع كل شيء منه في حقه.

امیر المؤمنین (ع) قرآن نازل شده را از ابتدا تا انتهایش گردآوری نمود و آن را آنچنان که باید، تألیف فرمود: مکی را بر مدنی مقدم داشت، همچنین منسوخ را بر ناسخ و همه چیز را در جایگاه واقعی‌اش قرار داد.

<sup>۱</sup> - جاءت هذه الكلمة في بعض نسخ المسائل السرورية.

<sup>۲</sup> - این کلمه در برخی نسخه‌های مسایل سروریه آمده است.

فلذلك قال جعفر بن محمد الصادق (ع): (أما والله لو قرئ القرآن كما أنزل ألفيتمونا فيه مسمين، كما سمي من كان قبلنا) <sup>(۱)</sup>.

از همین رو جعفر بن محمد صادق (ع) فرموده است: «به خدا سوگند اگر قرآن همان طور که نازل شده است خوانده شود ما را در آن به نام می‌یافتید همان طور که پیشینیان ما در آن نام برده شده‌اند» <sup>۲</sup>.

وقال (ع): (نزل القرآن أربعة أرباع، ربع فينا، وربع في عدونا، وربع قصص وأمثال، وربع قضايا وأحكام، ولنا أهل البيت فضائل القرآن) <sup>(۳)</sup>.

همچنین ایشان (ع) فرموده‌اند: «قرآن بر چهار قسمت نازل شد؛ یک چهارم آن درباره‌ی ما، یک چهارم درباره‌ی دشمنان ما، یک چهارم داستان‌ها و امثال، و یک چهارم آن قضایا و احکام می‌باشد، و فضیلت‌های قرآن به ما اهل بیت تعلق دارد» <sup>۴</sup>.

۱- کذا جاء في المسائل السرورية: ص ۷۹، وفي بحار الأنوار: ج ۸۹ ص ۴۷، وفي تفسير العياشي: ج ۱ ص ۱۳، عن داود بن فرقد عن أخبره، عن أبي عبد الله (ع)، قال: (لو قد قرء القرآن كما أنزل لألفيتنا فيه مسمين — ثم ذكر بعده حديثاً فقال: وقال سعيد بن الحسين الكندي عن أبي جعفر (ع) بعد مسمين: (كما سمي من قبلنا) وعنه: بحار الأنوار: ج ۸۹ ص ۵۵.

۲- به این صورت در مسایل سرویه ص ۷۹ آمده است، و در بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۴۷ و تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۱۳ از داوود بن فرقد از کسی که به او خبر داد از ابا عبد الله (ع) روایت می‌کند که فرمود: «اگر قرآن آن گونه که نازل شده است خوانده شود ما را در آن به اسم می‌یابند» — سپس حدیثی ذکر می‌کند و می‌گوید: سعید بن حسن کندی از ابا جعفر پس از «به اسم» روایت می‌کند که فرمود: «همان طور که پیشینیان ما در آن نام برده شده‌اند» و بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۵۵.

۳- کذا في المسائل السرورية: ص ۷۹، وفي تفسير العياشي: ج ۱ ص ۹، عن أبي الجارود، قال: سمعت أبا جعفر (ع) يقول: (نزل القرآن على أربعة أرباع ربع فينا، وربع في عدونا، وربع في فرائض وأحكام، وربع سنن وأمثال، ولنا كرائم القرآن)، ورواه فرات ابن إبراهيم، عن الأصعب بن نباته، عن أمير المؤمنين علي (ع) بهذا اللفظ: (القرآن أربعة أرباع، ربع فينا وربع في عدونا، وربع فرائض وأحكام، وربع حلال وحرام، ولنا كرائم القرآن) تفسير فرات الكوفي: ص ۴۶، كما ورواه القاضي النعمان المغربي عن أمير المؤمنين (ع) بهذا اللفظ: (نزل القرآن أربعاً، ربعاً فينا، وربعاً في عدونا، وربعاً سيرة وأمثال، وربعاً فرائض وأحكام، لنا عزائم القرآن) شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۱.

۴- در مسایل سرویه: ص ۷۹ اینچنین روایت شده است. در تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۹: از ابو جارود: شنیدم ابا جعفر (ع) می‌فرماید: «قرآن بر چهار قسمت نازل شد؛ یک چهارم آن درباره‌ی ما، یک چهارم درباره‌ی دشمنان ما، یک چهارم داستان‌ها و امثال، و یک چهارم آن واجبات و احکام می‌باشد، و کرامت‌های قرآن به ما اهل بیت تعلق دارد». فرات ابراهیم از اصعب بن نباته از امیر المؤمنین (ع) با این لفظ روایت کرده است: «قرآن بر چهار قسمت نازل شد؛ یک چهارم آن درباره‌ی ما، یک چهارم درباره‌ی دشمنان ما، یک چهارم آن واجبات و احکام می‌باشد، یک چهارم آن درباره‌ی حلال و حرام است، و کرامت‌های قرآن مخصوص ما است» تفسیر فرات کوفی: ص ۴۶. قاضی نعمان مغربی از امیر المؤمنین (ع) با چنین لفظی روایت کرده است: «قرآن بر چهار قسمت نازل شد؛ یک چهارم آن درباره‌ی ما، یک چهارم درباره‌ی دشمنان ما، یک چهارم سیره و امثال، و یک چهارم آن واجبات و احکام می‌باشد، و عزایم قرآن به ما اهل بیت تعلق دارد». شرح الاخبار: ج ۳ ص ۱۱.

وقال المجلسي (رحمه الله): (غير أنّ الخبر قد صح عن أئمتنا عليهم السلام أنهم أمروا بقراءة ما بين الدفتين، وأن لا نتعدّها بلا زيادة فيه ولا نقصان منه حتى يقوم القائم (ع) فيقرئ الناس القرآن على ما أنزله الله تعالى، وجمعه أمير المؤمنين (ع))<sup>(۱)</sup>.

مجلسی (رحمة الله عليه) گفته است: «به جز آنکه خبر صحیح آن است که ائمه (علیهم السلام) به خواندن همین قرآنی که در اختیار ما است، ما را امر فرموده اند، بدون هیچ زیادت یا فروکاستی از آن؛ تا قائم (ع) به پا خیزد، در این هنگام مردم قرآن را همان گونه که خداوند متعال نازل فرمود و امیر المؤمنین (ع) گردآوری نمود، خواهند خواند»<sup>۲</sup>.

۲- قیام عثمان بإحراق المصاحف بعد أن اختار أحدها، مع وجود اختلاف بينها، بل وأحرق مصحف عبد الله بن مسعود وأنكر عليه قراءته، وضربه حتى مات، مع أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال - على ما روي عنه -: (من سرّه أن يقرأ القرآن غضاً كما أنزل فليقرأ على قراءة ابن أم عبد)<sup>(۳)</sup>.

۲ - اقدام عثمان به آتش کشیدن مصحفها پس از اینکه یکی از آنها را برمی گزیند، با وجود اختلافاتی که بین آنها وجود داشت و حتی مصحف ابن مسعود را نیز آتش زد و قرائت او را نپذیرفت و او را آن قدر تازیانه زد تا مرد؛ با وجود اینکه رسول خدا (ص) درباره‌ی او فرموده بود: «هر کس دوست دارد قرآن را تر و تازه، همان طور که نازل شده است قرائت کند، آن را مطابق قرائت ابن ام عبد (عبد الله بن مسعود) بخواند»<sup>۴</sup>.

۳- اقتفاء سنن الماضين، فاليهود حرفوا التوراة، والمسيح حرفوا الإنجيل، قال تعالى: ﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ﴾<sup>(۵)</sup>.

۳ - پیروی از سنت‌های گذشتگان: یهود، تورات را و مسیح، انجیل را تحریف کردند. حق تعالی می فرماید: (که قطعاً به حالی پس از حالی دیگر، برخوردار خواهید نشست)<sup>۶</sup>.

۱- بحار الأنوار: ج ۸۹ ص ۷۴.

۲- بحار الأنوار: ج ۸۹ ص ۷۴.

۳- مسند أحمد: ج ۱ ص ۷، سنن ابن ماجه: ج ۱ ص ۴۹، فضائل الصحابة: ص ۴۶، وفيه: رطباً بدل غضاً. مستدرک الحاكم: ج ۲ ص ۲۲۷، السنن الكبرى: ج ۱ ص ۴۵۲، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۲۸۷، وغيرها.

۴- مسند أحمد: ج ۱ ص ۷؛ سنن ابن ماجه: ج ۱ ص ۴۹؛ فضائل صحابه: ص ۴۶؛ مستدرک حاکم: ج ۲ ص ۲۲۷؛ سنن کبری: ج ۱ ص ۴۵۲؛ مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۲۸۷ و سایر منابع.

۵- الانشقاق: ۱۹.

۶- انشقاق: ۱۹.

وقد ورد حديث اقتفاء سنن الماضين عن النبي ﷺ وأهل بيته المعصومين عليهم السلام، والحديث صحيح مستفيض الرواية<sup>(۱)</sup>.

حديث دنباله‌روی از سنت‌های گذشتگان از پیامبر (ص) و اهل بیت معصوم (علیهم السلام) روایت شده، و حدیث، صحیح است و روایت از آن برگرفته می‌گردد<sup>۲</sup>.

ومعنى اقتفاء سنن الماضين موجود في أرض الواقع، وشيء حاصل بين لكل من تصفح التاريخ ولو إجمالاً<sup>(۳)</sup>.

معنای پیروی و دنباله‌روی سنت‌های گذشتگان به واقع اتفاق افتاده است و هر کس حتی اگر به صورتی اجمالی تاریخ را وروق بزند، می‌تواند نتایجش را ملاحظه نماید<sup>۴</sup>.

۴- آية الحفظ متشابهة، تحتمل وجوه كثيرة من التفسير والتأويل، ومنها: إنَّ القرآن محفوظ عند المعصوم (ع).

۴- آیه‌ی حفظ از آیات متشابه است و وجوه تفسیر و تأویل متعددی را در بر دارد؛ از جمله اینکه قرآن نزد معصوم (ع) محفوظ است،

وهذا الوجه في التفسير تدل عليه الروايات عنهم عليهم السلام<sup>(۵)</sup>.

<sup>۱</sup> - مسند أحمد: ج ۵ ص ۳۴۰، سنن الترمذي: ج ۳ ص ۳۲۱، مستدرک الحاکم: ج ۴ ص ۴۴۵، مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۲۶۱، تحفة الأحوذی: ج ۶ ص ۳۳۹، وغيرها، وأما ما رواه الخاصة، فلاحظ: اليقين لابن طاووس: ص ۳۳۹، علل الشرايع: ج ۱ ص ۲۴۵، کمال الدين: ص ۴۸۱، الاحتجاج: ج ۱ ص ۱۵۱، غاية المرام: ج ۲ ص ۱۲۰ و ج ۶ ص ۱۷۹، بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۳۸۷، وغيرها.

<sup>۲</sup> - مسند أحمد: ج ۵ ص ۳۴۰؛ سنن ترمزی: ج ۳ ص ۳۲۱؛ مستدرک حاکم: ج ۴ ص ۴۴۵؛ مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۲۶۱؛ تحفة الاحوذی: ج ۶ ص ۳۳۹ و سایر منابع. اما آنچه راویان خاص (شیعه) روایت نموده‌اند، می‌توانید مراجعه کنید به: یقین ابن طاووس: ص ۳۳۹؛ علل الشرايع: ج ۱ ص ۲۴۵؛ کمال الدين: ص ۴۸۱؛ احتجاج: ج ۱ ص ۱۵۱؛ غایت المرام: ج ۲ ص ۱۲۰ و ج ۶ ص ۱۷۹؛ بحار الانوار: ج ۲۲ ص ۳۸۷ و سایر منابع.

<sup>۳</sup> - روی الشیخ الكليني: عن زرارة، عن أبي جعفر (ع) في قوله تعالى: (لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبِقٍ)، قال: (يا زرارة، أو لم تركب هذه الأمة بعد نبیها طبقاً عن طبق في أمر فلان وفلان وفلان) الكافي: ج ۱ ص ۴۱۵.

<sup>۴</sup> - شیخ کلینی از زراره از ابو جعفر (ع) در مورد آیه‌ی «(که قطعاً به حالی پس از حالی دیگر، برخواید نشست)» روایت می‌کند که فرمود: «ای زراره! آیا این امت پس از پیامبر خود از حالی به حالی دیگر برنشستند؟ در کار فلانی، فلانی و فلانی؟» کافی: ج ۱ ص ۴۱۵.

<sup>۵</sup> - روی الكليني والصفار: عن أبي بصير، عن أبي جعفر (ع) أنه قرأ هذه الآية: (تَلْهُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي ضُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ)، ثم قال: (يا أبا محمد، والله ما قال بين دفتي المصحف، قلت: من هم جعلت فداك؟ قال: من عسى أن يكونوا غيرنا؟) الكافي: ج ۱ ص ۲۱۴، بصائر الدرجات: ص ۲۲۵، وسائل الشيعة طبعة آل البيت عليهم السلام: ج ۲۷ ص ۱۸۰، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۲۰۱. وعن جابر، قال: سمعت أبا جعفر (ع) يقول: (ما من أحد من الناس يقول إنه جمع القرآن كله كما أنزل الله إلا كذاب، وما جمعه وما حفظه كما أنزل الله إلا علي بن أبي طالب و الأئمة من بعده) بصائر الدرجات: ص ۲۱۳، عنه بحار الأنوار: ج ۸۹ ص ۸۸.



و روایاتی از معصومین (علیهم السلام) بر این تفسیر دلالت دارد.<sup>۱</sup>

وكذلك الآية الأخرى: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾<sup>(۲)</sup>، متشابهت تحتل وجوه. وضعیت آیهی دیگر نیز به همین صورت است (نه از پیش روی، باطل به او راه یابد و نه از پشت سر. نازل شده‌ای از جانب خداوندی حکیم و ستوده است)<sup>۳</sup>؛ متشابه است و صورت‌های متعددی دارد.

والعجیب أن يُرجع بعضهم روايات صحيحة السند محكمة الدلالة وردت عن أهل بيت العصمة إلى آيات متشابهة، وهم يدعون فقه القرآن والسنة. فليت شعري المحكم يرجع إلى المتشابه أم المتشابه إلى المحكم؟! و عجیب اینجا است که برخی از آنها این روایات صحیح السند محکم الدلاله‌ای که از اهل بیت عصمت روایت شده است را به متشابه برمی‌گردانند، و در عین حال ادعای فقه در قرآن و سنت را دارند! ای کاش می‌فهمیدم که محکم به متشابه برگردانیده می‌شود یا متشابه به محکم؟!

۵- لا سبيل لردّ الروايات الصحيحة؛ لأنّ بعضها محكمة في دلالتها على التحريف والنقص، والآيات السابقة متشابهة والمتشابه يرجع إلى المحكم ليفهم معناه لا العكس، كما أنّ تغيير حرف أو كلمة في آية لا يعد، وما في القراءات السبعة من الاختلاف.

۵ - راهی برای رد کردن روایات صحیح وجود ندارد؛ چرا که برخی از آنها که بر تحریف و وجود نقصان در قرآن دلالت می‌کنند، بسیار محکم هستند و آیاتی که پیش‌تر ارایه شد، متشابه می‌باشند، و این متشابه است که به محکم برگردانیده می‌شود تا معنایش فهمیده گردد و نه برعکس؛ همان طوری که اگر حرف یا کلمه‌ای در آیه تغییر کند به حساب نمی‌آورند و در قرائت‌های هفت‌گانه اختلافی وجود دارد.

۱ - کلینی و صفار از ابو بصیر از ابو جعفر (ع) نقل می‌کنند که این آیه را «(بلکه قرآن، آیاتی است روشن که در سینه‌ی اهل دانش جای دارد)» قرائت و سپس فرمود: «ای ابا محمد! به خدا قسم درباره‌ی همین قرآن مکتوب که بین دو جلد است نمی‌فرماید». عرض کردم: فدایتان شوم! آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: «به غیر از ما چه کسانی می‌توانند باشند؟!» کافی ج ۱ ص ۲۱۴، بصائر الدرجات ص ۲۲۵، وسایل الشیعه آل البيت: ج ۲۷ ص ۱۸۰، بحار الانوار: ج ۲۳ ص ۲۰۱. از جابر روایت شده است: شنیدم ابا جعفر (ع) می‌فرماید: «کسی از مردم نیست که بگوید او همه‌ی قرآن را هان گونه که نازل شده است، گردآورده مگر علی بن ابی طالب و ائمه‌ی پس از او». بصائر الدرجات: ص ۲۱۳؛ بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۸۸.

<sup>۲</sup> - فصلت: ۴۲.

<sup>۳</sup> - فصلت: ۴۲.

ومن هنا فإن قبول قراءة المعصوم أولى من قبول قراءة غيره، وعلى أقل تقدير فلتقبل قراءته كقراءة غيره، فلا وجه لحصر القراءات بسبعة مع أنه توجد قراءات مروية غيرها. بنابراین پذیرفتن قرائت معصوم برتر و بالاتر از پذیرفتن قرائت غیر از آنها می باشد، و حداقل باید این قرائت همانند سایر قرائت‌ها پذیرفته شود و دلیلی برای محدود کردن قرائت‌ها به قرائت‌های هفت‌گانه وجود ندارد؛ با وجود اینکه قرائت‌های غیر از آنها نیز روایت شده است.

۶- القرآن الذي بين أيدينا جمع في زمن أبي بكر وعمر، والدال عليه الروايات عن طريق السنة والشيعية، بل إن هذه الحادثة متواترة في التاريخ وكانت هناك عدة مصاحف أحرقها عثمان وجمع الناس على مصحف واحد<sup>(۱)</sup>.

۶ - قرآنی که امروزه در اختیار ما است در زمان ابوبکر و عمر جمع آوری شده است و روایاتی از اهل سنت و شیعه بر چنین مطلبی دلالت دارند؛ حتی این موضوع، واقعه‌ای است که به تواتر در تاریخ موجود است و اینکه چندین مصحف وجود داشت که عثمان همگی آنها را سوزانید و مردم را بر یک مصحف گرد آورد<sup>۲</sup>.

۱- ذکر السیوطی فی کتاب الإقتان فی علوم القرآن: عن الدير عاقولي في فوائده، حدثنا إبراهيم بن يسار، حدثنا سفیان بن عیینة، عن الزهري، عن عبيد، عن زيد بن ثابت، قال: قبض النبي صلى الله عليه وسلم ولم يكن القرآن جمع في شيء. قال الخطابي: إنما لم يجمع صلى الله عليه وسلم القرآن في المصحف لما كان يترقبه من ورود نسخ لبعض أحكامه أو تلاوته، فلما انقضى نزوله بوفاته ألهم الله الخلفاء الراشدين ذلك وفاء بوعده الصادق بضممان حفظه على هذه الأمة، فكان ابتداء ذلك على يد الصديق بمشورة عمر. ج ۱ ص ۱۶۰.

وفيه أيضاً: عن ابن أشتة في المصاحف عن الليث بن سعد قال: أول من جمع القرآن أبو بكر وكتبه زيد - وكان الناس يأتون زيد بن ثابت - فكان لا يكتب آية الا بشاهدي عدل، وان آخر سورة براءة لم يوجد إلا مع أبي خزيمة بن ثابت، فقال: اكتبوها فان رسول الله صلى الله عليه وسلم جعل شهادته بشهادة رجلين فكتب. وان عمر أتى بآية الرجم فلم يكتبها لأنه كان وحده. ج ۱ ص ۱۶۳.

وروى البخاري: عن زيد ابن ثابت رضي الله عنه، قال: أرسل إلي أبو بكر مقلتل أهل البمامة، فإذا عمر بن الخطاب عنده قال أبو بكر رضي الله عنه: إن عمر أتاني، فقال: إن القتل قد استحر يوم اليمامة بقراء القرآن وإني أخشى أن يستحر القتل بالقراء بالمواطن فيذهب كثير من القرآن، واني أرى أن تأمر بجمع القرآن، قلت لعمر: كيف تفعل شيئاً لم يفعله رسول الله ﷺ، قال عمر: هذا والله خير. فلم يزل عمر يراجعني حتى شرح الله صدري لذلك ورأيت في ذلك الذي رأى عمر. قال زيد: قال أبو بكر: انك رجل عاقل لا تنتهمك وقد كنت تكتب الوحي لرسول الله ﷺ ففتبع القرآن فاجمعه، فو الله لو كلفوني نقل جبل من الجبال ما كان أثقل على مما أمرني به من جمع القرآن، قلت: كيف تفعلون شيئاً لم يفعله رسول الله ﷺ؟ قال: هو والله خير، فلم يزل أبو بكر يراجعني حتى شرح الله صدري للذي شرح له صدر أبي بكر وعمر رضي الله عنهما فتتبع القرآن اجمعه من العسب واللخاف وصدور الرجال حتى وجدت آخر سورة التوبة مع أبي خزيمة الأنصاري لم أجدها مع أحد غيره، لقد جاءكم رسول من أنفسكم عزيز عليه ما عنتم حتى خاتمة براءة فكانت الصحف عند أبي بكر حتى توفاه الله، ثم عند عمر حياته، ثم عند حفصة بنت عمر رضي الله عنه. صحيح البخاري: ج ۶ ص ۹۸، وراجع: فتح الباري لابن حجر: ج ۹ ص ۱۳ باب جمع القرآن، البيان في تفسير القرآن للخوئي، القرآن في الإسلام وتفسير الميزان: ج ۱۲ للطباطبائي، بحوث في تاريخ القرآن وعلومه لمير محمدي زرندي، تدوين القرآن للكوراني، وغيرها.

۲ - سیوطی در کتاب خویش اقتان در علوم قرآن می گوید: از دیر عاقولی در فوائده: ابراهیم بن یسار برای ما روایت کرد، سفیان بن عیینة از زهری از عبيد از

أما القرآن الذي جمعه النبي ﷺ فهو عند علي (ع)، وقد عرضه على القوم ولم يقبلوه وهو عند الإمام الثاني عشر (ع) اليوم، والدال عليه روايات كثيرة وردت عن أهل البيت عليهم السلام.  
 اما قرآنی که پیامبر (ص) جمع کرد نزد علی (ع) بود که او آن را بر قوم عرضه داشت، ولی آنان نپذیرفتند و هم اکنون نزد امام دوازدهم (ع) می باشد. روایات بسیاری از اهل بیت (علیهم السلام) بر این مطلب دلالت می نمایند.

عن سالم بن سلمة، قال: قرأ رجل على أبي عبد الله (ع) وأنا استمع حروفاً من القرآن ليس على ما يقرؤها الناس، فقال أبو عبد الله (ع): (كف عن هذه القراءة، اقرأ كما يقرأ الناس حتى يقوم القائم، فإذا قام القائم (ع) قرأ كتاب الله (عزوجل) على حدّه، وأخرج المصحف الذي كتبه علي (ع)). وقال: (أخرجه علي (ع) إلى الناس حين فرغ منه وكتبه، وقال لهم: هذا كتاب الله (عزوجل) كما أنزله الله على محمد وقد جمعته من اللوحين، فقالوا: هو ذا عندنا مصحف جامع فيه القرآن لا حاجة لنا فيه، فقال: أما والله لا ترونه بعد يومكم هذا أبداً، إنما كان عليّ أن أخبركم حين جمعته لتقرؤوه) <sup>(۱)</sup>. وفي رواية أخرى عن النبي ﷺ قبل وفاته أعطى القراطيس التي كتب فيها القرآن لعلي (ع)، وأمر بجمعه وحفظه.

زید بن ثابت برای ما روایت کرد: پیامبر (ص) رحلت فرمودند و قرآن در یک جا جمع نگاشته بود. خطیبی گفت: از آن جهت که رسول خدا (ص) منتظر ورود ناسخی برای بعضی احکام یا تلاوت قرآن بود، پیامبر (ص) قرآن را در یک مصحف گرد نیاورد. هنگامی که نازل شدنش با وفات پیامبر (ص) پایان یافت، خداوند به خلفای راشدین در جهت به انجام رسانیدن وعده اش بر حفظ قرآن برای این امت الهام فرمود که شروع آن به دست صدیق (ابوبکر) با مشورت عمر بود. ج ۱ ص ۱۶۰.

همچنین در این کتاب (اتقان) از ابن اشته در مصاحف از لیث بن سعد نقل کرده است: اولین کسی که قرآن را جمع کرد ابوبکر بود و زید آن را نوشت مردم نزد زید بن ثابت می رفتند و آیه ای را نمی نوشت مگر با وجود دو شاهد عادل؛ و برای آیات پایانی سوره ی برائت کسی نبود مگر خزیمه بن ثابت که گفت: آن را بنویسید؛ چرا که رسول خدا (ص) گواهی دادن او را معادل شهادت دادن دو نفر بیان فرموده بود؛ پس آن را نوشتند، عمر آیه ی رجم (سنگ سار) را آورد اما آن را نوشت چرا که عمر تنها بود. ج ۱ ص ۱۶۳.

بخاری روایت می کند: از زید بن ثابت که گفت: ابوبکر مقتل اهل یمامه را نزد من ارسال نمود؛ در حالی که عمر بن خطاب نزدش بود. ابوبکر گفت: عمر نزد من آمد و گفت: قتل در روز یمامه با قرائت قرآن فریاد می زند و من می ترسم بین قاریان در بسیاری جاها چنین گردد و بیشتر قرآن از بین برود. صلاح می بینم به جمع آوری قرآن فرمان دهی. به عمر گفتم: چگونه کاری را انجام می دهی که رسول خدا آن را انجام نداده است؟! عمر گفت: به خدا سوگند که این کار، خیر است. با عمر در حال صحبت در این خصوص بودم تا اینکه خداوند سینه ام را بر این موضوع گشود و با عمر در این عمل، هم نظر شدم. زید گفت: ابوبکر گفت: تو جوان عاقلی هستی که وحی را برای رسول خدا (ص) می نگاشتی، پس همین کار را ادامه بده و قرآن را جمع کن؛ به خدا سوگند اگر مرا تکلیف می کردند که کوهی از کوهها جابه جا کنم برابم سنگین تر از تحمل کردن فرمان به جمع آوری قرآن نبود. گفتم: چگونه کاری را انجام می دهید که سول خدا (ص) به انجامش نرسانیده است؟! گفت: به خدا قسم که خیر است. ابوبکر پیوسته به من مراجعه می نمود تا اینکه خداوند سینه ی مرا بر آنچه سینه ی ابوبکر و عمر را گشوده بود، گشود. پس به دنبال قرآن رفتم و آن را از سینه ی مردان گرد آوردم تا آخر سوره ی برائت را نزد ابو خزیمه ی انصاری یافتیم و کسی دیگر غیر از او بر آن گواهی نداد «لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم...» تا انتهای سوره ی برائت. این مصحف نزد ابوبکر بود تا او مرد، سپس نزد عمر و پس از او نزد حفصه دختر عمر «صحیح بخاری: ج ۶ ص ۹۸. همچنین مراجعه کنید به: فتح الباری ابن حجر: ج ۹ ص ۱۳۱، باب جمع آوری قرآن، بیان در تفسیر قرآن خوبی، قرآن در اسلام و تفسیر المیزان: ج ۱۲ طباطبایی، تحقیق هایی در تاریخ قرآن و علومش - میر محمد زرنندی، تدوین قرآن کورانی و سایر منابع. ۱- بصائر الدرجات: ص ۲۱۳، مستدرک الوسائل: ج ۴ ص ۲۲۶، بحار الأنوار: ج ۸۹ ص ۸۸، أصول الكافي: ج ۲ ص ۶۳۳.

از سالم بن ابی سلمه نقل شده: «کسی خدمت امام صادق (ع) قرآن تلاوت نمود و من حرفی از قرآن را برخلاف آنچه عموم مردم می خواندند، شنیدم. امام صادق (ع) به وی فرمود: باز ایست! باز ایست! از این قرائت دست بردار. آن گونه بخوان که مردم قرائت می کنند تا آنکه قائم بیاید. وقتی او قیام کند کتاب را به صورت واقعی اش خواهد خواند و مصحفی را که امام علی (ع) نوشت بیرون خواهد آورد». سپس فرمود: «علی (ع) قرآن را برای مردم بیرون آورد پس از آنکه از آن فارغ شد و آن را کتابت فرمود و به مردم فرمود: این کتاب خدا است آن گونه که خداوند بر محمد (ص) نازل فرمود و من آن را بین دو جلد جمع کرده‌ام. گفتند: ما مصحفی داریم که جامع قرآن است؛ ما به آن (مصحف تو) نیاز نداریم. حضرت علی (ع) فرمود: به خدا سوگند دیگر بعد از امروز هیچ گاه آن را نخواهید دید. وظیفه‌ی من آن بود که وقتی قرآن را به طور کامل جمع کردم، به شما خبر دهم تا آن را بخوانید»<sup>۱</sup>. در روایتی دیگر از پیامبر (ص) پیش از وفاتش روایت شده است که ورقه‌هایی که قرآن را در آن نوشته بود را به علی (ع) بخشید و او را به جمع‌آوری و حفظ آنها دستور فرمود.

أما الإدعاء بأنّ القرآن الذي بين أيدينا جمع في زمن النبي ﷺ فهي دعوى جزافية لا دليل عليها، بل مردودة بما قدمت.

اما این ادعا که قرآنی که هم‌اکنون در اختیار ما است، همان قرآنی است که در زمان پیامبر (ص) جمع‌آوری شده است، ادعایی است گزاف و بیهوده که هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد و حتی طبق آنچه پیش‌تر ارایه گردید، مردود می‌باشد.

۷- إنّ إثبات النبوة لمحمد ﷺ بأخلاقه وأمانته وصدقته وسيرته قبل بعثته ومعجزات كثيرة القرآن أحدها. وقد نقل الكثير منها بشكل متواتر من جيل إلى جيل، وفي كتب التاريخ.

۷- اثبات نبوت حضرت محمد (ص) با اخلاق، امانت‌داری، راستگویی و سیره و رفتارش پیش از بعثتش و معجزات بسیاری که یکی از آنها قرآن است، صورت می‌پذیرد. بسیاری از این معجزات به تواتر سینه به سینه و در کتب تاریخ نقل شده است.

<sup>۱</sup> - بصائر الدرجات: صفحه ۲۱۳ ؛ مستدرک الوسائل: ج ۴ ص ۲۲۶ ؛ بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۸۸ ؛ اصول کافی: ج ۲ ص ۶۳۳.

ومنها ما كان في ليلة ميلاده كانشقاق إيوان كسرى، وهدم أربعة عشر شرفته من شرفاته، وخمود نيران فارس ولم تخمد قبل ذلك بألف عام، وغور بحيرة ساوة، وفيض وادي السماوة، وتهافت النجوم على الشياطين بالرجوم، ومنعها من السمع<sup>(۱)</sup>.

از جمله‌ی آنها می‌توان به شکافته شدن ایوان کسری، ویران شدن چهارده گنگره از گنگره‌هایش، و خاموش شدن آتشکده‌ی فارس که بیش هزار سال خاموش نشده بود، شور شدن دریای ساوه، فوران صحرای سماوه، حمله بردن ستارگان بر شیاطین با شهاب‌ها و منع کردن آنها از دزدیده گوش کردن آنها، اشاره نمود<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> - روی الشيخ الصدوق في الأمالي: عن أبي عبد الله الصادق (ع)، قال: (كان إبليس لعنه الله) يخترق السماوات السبع، فلما ولد عيسى (ع) حجب عن ثلاث سماوات، وكان يخترق أربع سماوات، فلما ولد رسول الله ﷺ حجب عن السبع كلها، ورميت الشياطين بالنجوم، وقالت قريش: هذا قيام الساعة الذي كنا نسمع أهل الكتب يذكرونه، وقال عمرو بن أمية، وكان من أجزر أهل الجاهلية: انظروا هذه النجوم التي يهتدى بها، ويعرف بها أزمان الشتاء والصيف، فإن كان رمي بها فهو هلاك كل شيء، وإن كانت ثبتت ورمي بغيرها فهو أمر حدث، وأصبحت الأصنام كلها صبيحة مولد النبي ﷺ ليس منها صنم إلا وهو منكب على وجهه، وارتجس في تلك الليلة إيوان كسرى، وسقطت منه أربعة عشر شرفة، وغاضت بحيرة ساوة، وفاض وادي السماوة، وخمدت نيران فارس ولم تخمد قبل ذلك بألف عام، ورأي المؤبدان في تلك الليلة في المنام إبلا صعبا تقود خيلاً عرباً قد قطعت دجلة وانسربت في بلادهم، وانقصم طاق الملك كسرى من وسطه، وانخرقت عليه دجلة العوراء، وانتشر في تلك الليلة نور من قبل الحجاز ثم استطار حتى بلغ المشرق، ولم يبق سرير لملك من ملوك الدنيا إلا أصبح منكوساً، والملك مخرساً لا يتكلم يومه ذلك، وانتزع علم الكهنة، وبطل سحر السحرة، ولم تبق كاهنة في العرب إلا حجبت عن صاحبها، وعظمت قريش في العرب، وسماو آل الله عز وجل). قال أبو عبد الله الصادق (ع): (إنما سماو آل الله عز وجل لأنهم في بيت الله الحرام . وقالت أمية: إن ابني والله سقط فاتقى الأرض بيده، ثم رفع رأسه إلى السماء فنظر إليها، ثم خرج مني نور أضاء له كل شيء، وسمعت في الضوء قائلاً يقول: إنك قد ولدت سيد الناس فسميه محمداً، وأني به عبد المطلب لينظر إليه وقد بلغه ما قالت أمه، فأخذ فوضعه في حجره، ثم قال:

الحمد لله الذي أعطاني هذا الغلام الطيب الأردان

قد ساد في المهدي على الغلمان

ثم عودته بأركان الكعبة، وقال فيه أشعاراً . قال: وصاح إبليس لعنه الله) في أبالسته، فاجتمعوا إليه، فقالوا: ما الذي أفرعك يا سيدنا؟ فقال لهم: ولبكم، لقد أنكرت السماء والأرض منذ الليلة، لقد حدث في الأرض حدث عظيم ما حدث مثله منذ رفع عيسى بن مريم، فاخرجوا وانظروا ما هذا الحدث الذي قد حدث، فافترقوا ثم اجتمعوا إليه، فقالوا: ما وجدنا شيئاً، فقال إبليس: أنا لهذا الامر . ثم انغمس في الدنيا، فجأها حتى انتهى إلى الحرم، فوجد الحرم محفوفاً بالملائكة فذهب ليدخل، فصاحوا به فرجع، ثم صار مثل الصر - وهو العصفور - فدخل من قبل حراء، فقال له جبرئيل: وراءك لعنك الله. فقال له: حرف أسألك عنه يا جبرئيل، ما هذا الحدث الذي حدث منذ الليلة في الأرض؟ فقال له: ولد محمد ﷺ. فقال له: هل لي فيه نصيب؟ قال: لا. قال: ففي أمته؟ قال: نعم. قال: رضيت) أمالي الشيخ الصدوق: ص ۳۶۰.

۲ - شيخ صدوق در کتاب امالی از ابا عبد الله امام صادق (ع) روایت می‌کند که فرمود: «ابليس — که لعنت خدا بر او باد— در آسمان‌های هفت‌گانه رفت و آمد می‌کرد. چون عیسی (ع) به دنیا آمد از سه آسمان منع شد و فقط در چهار آسمان گردش می‌کرد. هنگامی که رسول خدا (ص) ولادت یافت از تمام آسمان‌ها منع شد و شیاطین به وسیله‌ی ستارگان شهاب‌باران شدند. قریش گفتند: این همان برپایی ساعتی است که از زبان اهل کتاب می‌شنیدیم. عمرو بن امیه که یکی از بزرگ‌ترین پیش‌گویان جاهلیت بود، گفت: این ستارگانی را که از آنها راهنمایی گرفته می‌شود و اوقات زمستان و تابستان از آنها شناخته می‌شود، بنگرید؛ اگر آنها پرتاب شدند نابودی و هلاکت همه چیز خواهد بود. و اگر دیگر ستارگان پرتاب گردیدند و آنها ثابت ماندند دلیل بر اتفاق افتادن حادثه‌ای است. در روزی که پیامبر اکرم (ص) به دنیا آمد تمام بت‌ها با صورت بر زمین افتادند، ایوان کسری در آن شب به لرزه درآمد و چهارده کنگره‌ی آن فرو ریخت، دریاچه‌ی ساوه خشک و در بیابان سماوه سیل جاری شد. آتشکده‌ی فارس که هزار سال بود خاموش نشده بود، به خاموشی گرایید. موبد موبدان در آن شب در خواب شتران سرکشی را دید که اسبان عربی عالی نژادی را به دنبال داشتند؛ آنها از دجله گذشته و به سرزمین آنها وارد شدند. طاق کسری از میان شکافته شد و آب رودخانه‌ی دجله در آن کاخ نفوذ نمود. در همان شب نوری از حجاز تابید و تا مشرق ادامه پیدا کرد. تخت‌های پادشاهان جهان همگی در آن شب سرنگون شدند. آن روز همه‌ی پادشاهان خاموش بودند و صحبتی نمی‌کردند. علم کاهنان از آنان گرفته شد و جادوی جادوگران باطل گردید. هیچ پیش‌گویی در عرب

ومنها: المقرونة بدعوى النبوة والتحدّي، كانشقاق القمر، وانشقاق الشجر، وحنين الجذع، وتسبيح الحصى بيده، ونبع الماء من أنامله، ونطق الجمادات والحيوانات لأجله، وتسليم الغزال عليه، ونطق اللحم المسموم بين يديه، وكلام ذئب الفلاة لأجله، ودر شاة أم مُعبد، وبرق الصخرة يوم الخندق، وأكل الخلق الكثير من الطعام القليل<sup>(۱)</sup>.

از جمله‌ی مواردی که مقارن با ادعای نبوت و تحدی بود عبارتند از: شکافتن ماه، گرنش درختان، تسبیح گفتن سنگ‌ریزه‌ها در دست ایشان، جاری شدن آب از انگشتان دستش، به سخن درآمدن جمادات و حیوانات به خاطر او، تسلیم شدن آهو در برابر او، به سخن آمدن گوشت مسموم در پیشگاهش، به حرف آمدن گرگ بیابان به خاطر ایشان، شیر دادن گوسفند امّ معبد، برق زدن سنگ در روز خندق، و خوردن مردم بسیار با غذای اندک<sup>۲</sup>.

كما أنّ القرآن الذي بين أيدينا عند القائلين بالتحريف هو قرآن من عند الله ولكنّه ليس جميعه، وبهذا يبقى على إعجازه، ويعتمد عليه في العقائد والأحكام وغيرها، مع أنّ إعجاز القرآن مختلف فيه أصلاً كونه البلاغة أو الأسلوب أم الحكم والمواعظ أو الأخبار بالمغيبات أو سلامته من التناقض أو التشريع العادل؟

کسانی که به تحریف شدن قرآن معتقد می‌باشند چنین اعتقاد دارند که قرآنی که هم‌اکنون وجود

نماند مگر اینکه از یار و صاحبش بریده شد. قریشیان نزد اعراب عظمت یافتند و به نام «خاندان خداوند» (آل الله) خوانده شدند. امام صادق (ع) ادامه داد: «آنها به این دلیل آل الله نامیده شدند که در بیت الله الحرام به سر می‌بردند. آمنه گفت: به خدا سوگند فرزندم در حالی که با دست خویش از زمین خوردن خود جلوگیری می‌کرد، به دنیا آمد، سپس سر خود را به سوی آسمان بلند کرد و به آن نگریست. آنگاه نوری از من خارج شد که همه چیز را برایش روشن کرد. در آن روشنائی سخن کسی را شنیدم که می‌گفت: تو سرور آدمیان را به دنیا آوردی؛ او را محمد بنام. عبدالمطلب که سخنان آمنه به او رسیده بود برای دیدن نوزاد آمد. او را در بر گرفت و در دامان خود قرار داد و گفت:

سیاس تنها از آن خداوندی است که به من بخشید این کودک پاک پر برکت را

که در گاهواره سرور جوانان شد

آنگاه او را با ارکان کعبه تعویض کرد (به آنها مالید) و در حق او اشعاری سرود».

امام صادق (ع) اضافه فرمود: «ابلیس — که لعنت خدا بر او باد — در جمع شیاطینش فریاد برآورد. آنها گردش جمع شدند و گفتند: ای پیشوای ما، تو را چه شده است؟ گفت: وای بر شما! بدانید که از امشب زمین و آسمان دگرگون شده و حادثه و رویداد عظیمی بر روی زمین اتفاق افتاده که نظیر آن از زمانی که عیسی بن مریم به آسمان برده شد روی نداده است. بروید و ببینید این واقعه‌ای که روی داده است چیست؟ شیاطین متفرق شدند و سپس بازگشته، گفتند: چیزی نیافتیم! ابلیس — که لعنت خدا بر او باد — گفت: این کار خود من می‌باشد. سپس جهان را پوید تا به حرم رسید. آنجا را مملو از فرشتگان دید. خواست وارد شود؛ فرشتگان بر او بانگ زدند، و او بازگشت و خود را به گنجشکی مانند کرد و از جانب کوه حرا وارد شد. جبرئیل (ع) به او گفت: لعنت خدا بر تو باد! بازگرد! گفت: ای جبرئیل، پرسشی دارم؛ این اتفاق چیست که در این شب بر زمین روی داده است؟ جبرئیل گفت: محمد (ص) به دنیا آمد. گفت: آیا مرا در او بهره‌ای هست؟ گفت: خیر. گفت: در امت او چطور؟ گفت: آری. گفت: راضی شدم». امالی شیخ صدوق: ص ۳۶۰.

<sup>۱</sup> - راجع الكافي للحلي: ص ۷۶، الاقتصاد للشيخ الطوسي: ص ۱۷۹، بحار الأنوار: ج ۱۷ ص ۳۶۳ باب معجزات النبي ﷺ، صحيح البخاري: ج ۴ ص ۱۸۶.

<sup>۲</sup> - مراجعه نامیده به: کافی حلبی: ص ۷۶؛ اقتصاد شیخ طوسی: ص ۱۷۹؛ بحار الأنوار: ج ۱۷ ص ۳۶۳ باب معجزات نبی (ص)؛ صحيح بخاری: ج ۴ ص ۱۸۶.

دارد از جانب خداوند متعال است، اما تمام آن نیست، و به همین جهت بر اعجاز خود باقی است و می‌توان در عقاید، احکام و سایر موارد به آن اعتماد نمود؛ با اینکه در اصل چگونگی معجزه بودن قرآن اختلاف وجود دارد؛ اینکه بلاغتش می‌باشد، یا در اسلوب یا در حکمت و موعظه‌ها یا اخبار غیبی یا سالم بودن آن از تناقض‌گویی و یا تشریح آن در عدالت؟

وربما يقال: جميع هذه الأمور هي إعجاز القرآن. وربما قيل: إن إعجازه نفسي باطني. شاید گفته شود تمام این موارد، اعجاز قرآن می‌باشد، و چه بسا گفته شود اعجاز قرآن نفسانی و باطنی است

ویؤیده قوله تعالى: ﴿وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُتِبَ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا﴾<sup>(۱)</sup>، ویؤیده طمانینت نفس المؤمن عند قراءته، ویؤیده أنه شفاء للصدر، ویؤیده إن بعض آیاته إذا قرأت لها تأثير على الموجودات الملكوتية واللطيفة كالجن، بل المادية كجسم الإنسان.

و این گفتار حق تعالی آن را تأیید می‌کند: (و اگر قرآنی بود که کوه‌ها با آن به جنبش درآیند یا زمین پاره‌پاره شود یا مردگان را به سخن آورد، جز این قرآن نمی‌بود، که همه‌ی کارها از آن خدا است)<sup>۲</sup>. آرامش درونی مؤمن هنگام خواندن قرآن این موضوع را تأیید می‌کند؛ اینکه قرآن شفای سینه‌ها است و همچنین اینکه اگر بعضی از آیات آن خوانده شوند بر موجودات ملکوتی و لطیف، همانند جن، و حتی موجود مادی همانند جسم انسان، تأثیر می‌گذارد، این نظر را تأیید می‌نماید.

ورد عن المعصومين عليهم السلام ما معناه: (إن الفاتحة إذا قرأت سبعين مرة على ميت فلا تتعجبوا إذا قام حياً)<sup>(۳)</sup>، ﴿أَوْ كُتِبَ بِهِ الْمَوْتَى﴾.  
از معصومین (علیهم السلام) به این مضمون روایت شده است که: «اگر سوره‌ی فاتحه هفتاد بار بر مرده‌ای خوانده شود، اگر زنده شد تعجب نکنید»<sup>۴</sup>؛ و (مردگان با آن به سخن درآیند).

<sup>۱</sup> - الرعد: ۳۱.

<sup>۲</sup> - رعد: ۳۱.

<sup>۳</sup> - روی الشیخ الكلینی: عن معاوية بن عمار، عن أبي عبد الله (ع) قال: (لو قرأت الحمد على ميت سبعين مرة ثم ردت فيه الروح ما كان ذلك عجباً) الكافي: ج ۲ ص ۶۲۳، الدعوات لقطب الدين الراوندي: ص ۱۸۸.

<sup>۴</sup> - شیخ کلینی از معاویه بن عمار از ابا عبد الله (ع) روایت می‌کند که فرمود: «اگر حمد را هفتاد بار بر مرده‌ای بخوانی و سپس روح با آن بازگردد، عجیب نیست». کافی: ج ۲ ص ۶۲۳؛ دعوات قطب الدين راوندي: ص ۱۸۸.

وربما لن يظهر هذا الإعجاز بشكل واضح للجميع إلا في زمن ظهور القائم (ع)؛ حيث ورد أنّ أصحابه يسرون على الماء<sup>(۱)</sup>، بل لو تدبّرنا التحدي في القرآن لوجدناه شاملاً للجميع لأهل العربية وغيرهم، وللإنس والجن: ﴿قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً﴾<sup>(۲)</sup>. فلو كان الإعجاز في تركيب الألفاظ أي بالبلاغة أو الأسلوب أو غيرها، لكان التحدي لغير أهل العربية لا معنى له مع أنّ الآية تشملهم، فإذا كان الأمر كذلك أي إن إعجاز القرآن باطني نفسي كان بقاء آية واحدة من القرآن كافياً لبقاء إعجازه، بل جزء من آية كافٍ، مثل: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾<sup>(۳)</sup>، أو ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾، بل الباء في البسملة كافية لإثبات إعجازه.

چه بسا این اعجاز به شکلی واضح برای همگان آشکار نگردد، مگر در زمان ظهور قائم (ع)؛ آنجا که روایت شده است یارانش بر روی آب حرکت می‌کنند<sup>۴</sup> و اگر در تحدی و مبارزه طلبی قرآن نیک بنگریم، خواهیم دید که شامل همگان می‌باشد؛ چه عرب و چه غیر عرب، انسان و جن: (بگو: اگر جن و انس گرد آیند تا همانند این قرآن را بیاورند نمی‌توانند همانند آن را بیاورند، هر چند برخی یاری‌گر برخی دیگر باشند)<sup>۵</sup>. اگر اعجاز در ترکیب الفاظ، یا بلاغت، یا اسلوب و یا موارد دیگر باشد تحدی برای مردم غیر عرب با توجه به اینکه آیه آنها را هم شامل می‌شود- معنایی نداشت. اگر موضوع اینچنین باشد، یعنی اعجاز قرآن باطنی و نفسانی باشد، باقی ماندن یک آیه از قرآن برای برقرار بودن اعجازش کافی می‌باشد و حتی قسمتی از یک آیه؛ مانند: (الله خدایی است که هیچ خدایی جز او نیست)<sup>۶</sup> یا «بسم الله الرحمن الرحيم» و یا حتی «ب» در بسمله برای اثبات معجزه بودنش کفایت می‌نمود.

۱- روی الشيخ النعماني في الغيبة: عن عبد الله بن حماد الأنصاري، عن محمد بن جعفر بن محمد، عن أبيه (ع)، قال: (إذا قام القائم بعث في أقاليم الأرض في كل إقليم رجلاً يقول: عهدك في كفك، فإذا ورد عليك أمر لا تفهمه ولا تعرف القضاء فيه فانظر إلى كفك واعمل بما فيها، قال: وبعث جندا إلى القسطنطينية، فإذا بلغوا الخليج كتبوا على أقدامهم شيئاً ومشوا على الماء، فإذا نظر إليهم الروم يمشون على الماء قالوا: هؤلاء أصحابه يمشون على الماء، فكيف هو؟! فعند ذلك يفتحون لهم أبواب المدينة، فيدخلونها فيحكمون فيها ما يريدون) كتاب الغيبة للنعماني: ص ۳۳۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۶۵، إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب: ج ۲ ص ۲۵۱، مكيال المكارم: ج ۱ ص ۱۳۰.

۲- الإسراء: ۸۸.

۳- البقرة: ۲۵۵.

۴- شيخ نعماني در غيبت روایت می‌کند: از عبد الله بن حماد انصاری از محمد بن جعفر بن محمد از پدرش (ع) روایت شده است که فرمود: «هنگامی که قائم به پا خیزد، برای هر منطقه‌ای از زمین کسی را ارسال می‌کند و می‌گوید: عهد تو در دستت است؛ پس اگر موضوعی بر تو ارایه شد که آن را نفهمیدی و قضاوت در مورد آن را ندانستی به کف دستت نگاه کن و به آن عمل نما» فرمود: «سپاهی را به قسطنطنیه می‌فرستد. هنگامی که به خلیج می‌رسند چیزی بر پاهایشان می‌نویسد و آنها بر روی آب راه می‌روند. هنگامی که رومیان آنها را می‌بینند که بر روی آب راه می‌روند، خواهند گفت: اگر این یارانش باشند که بر آب راه می‌روند، پس خودش چگونه است؟ در آن هنگام درهای شهر را به رویشان می‌گشایند. آنان داخل می‌شوند و در آنچه می‌خواهند حکم می‌رانند». غيبت نعماني: ص ۳۳۴؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۶۵؛ إلزام الناصب در اثبات حجت غائب: ج ۲ ص ۲۵۱؛ مكيال المكارم: ج ۱ ص ۱۳۰.

۵- إسراء: ۸۸.

۶- بقره: ۲۵۵.



روي أنّ أمير المؤمنين (ع) تكلم في أسرار الباء في البسملة ليلة كاملة<sup>(۱)</sup>.  
روایت شده است که امیر المؤمنین (ع) درباره‌ی اسرار «باء» در بسمله یک شب کامل سخن  
گفت<sup>۲</sup>.

وقال تعالى: ﴿وَلْتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيَسِينَ  
وَرُهَبَانًا وَآتَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ۖ وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا  
عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾<sup>(۳)</sup>.

حق تعالی می‌فرماید: (و مهربان‌ترین کسان نسبت به آنان که ایمان آورده‌اند کسانی را می‌یابی که  
می‌گویند: ما نصرانی هستیم؛ زیرا بعضی از ایشان کشیشان و راهبانی هستند که تکبر نمی‌ورزند \*  
چون آنچه را که بر پیامبر نازل کرده‌ایم بشنوند، از آنچه از حق شناخته‌اند چشمانشان اشک‌بار  
می‌شود. می‌گویند: ای پروردگار ما، ایمان آوردیم، ما را نیز در زمره‌ی شاهدان بنویس)<sup>۴</sup>.

فلا تتوهم أنّ سبب إيمان هؤلاء العلماء الربانيين القسيسين والرهبان هو: البلاغة أو الأسلوب، بل  
الحقائق التي وراء تلك الألفاظ، والتي جعلت أعينهم تفيض من الدمع. وهؤلاء وأمثالهم هم الحجة  
في كشف إعجاز القرآن لبني آدم، لا من أقتصر علمه على القشور والألفاظ فقط.  
چنین میندارید که علت ایمان آوردن این علمای کشیش و راهبان ربانی، بلاغت یا اسلوب قرآن  
بوده است؛ بلکه حقایقی بود که ورای این الفاظ نهفته است که باعث شد چشم‌های آنان پر از اشک  
شود. این افراد و امثال آنها دلیلی بر آشکار شدن اعجاز قرآن برای بنی آدم هستند؛ نه آن کسی که  
علمش را فقط بر پوسته‌ها و الفاظ محدود کرده است.

قال تعالى: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْواتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي  
الْقُبُورِ﴾<sup>(۵)</sup>.

حق تعالی می‌فرماید: (و زندگان و مردگان یکسان نیستند. خدا هر که را خواهد شنوا سازد، و تو

<sup>۱</sup> - ذکر في الصراط المستقيم: قال ابن شهر آشوب: سمعت مذاكرة أنه (ع) تكلم لابن عباس في الباء من بسم الله إلى قرب الفجر وقال: (لو زادنا الليل لزدنا)  
الصراط المستقيم لعلي بن يونس العاملي: ج ۱ ص ۲۱۹.

<sup>۲</sup> - در صراط مستقيم این مطلب گفته شده است: ابن شهر آشوب می‌گوید: سخنان ایشان (ع) با ابن عباس را درباره‌ی «باء» بسمله تا نزدیک صبح شنیدم و  
فرمود: «اگر شب طولانی‌تر بود، ادامه می‌دادم». صراط مستقيم - علی بن یونس عاملی: ج ۱ ص ۲۱۹.

<sup>۳</sup> - المائدة: ۸۲ - ۸۳.

<sup>۴</sup> - مائده: ۸۲ و ۸۳.

<sup>۵</sup> - فاطر: ۲۲.

نمی‌توانی شنوا کننده‌ی آن کسانی باشی که در گور فرو رفته‌اند) ۱.

فمن كشف معجزة موسى (ع) لبني آدم؟! إنهم السحرة عندما عرفوا أنها ليست بوهم، بل حقيقة من رب العالمين فلم يستكبروا وخرؤا ساجدين.  
چه کسی معجزه‌ی موسی (ع) را برای بنی آدم آشکار نمود؟! آنها همان ساحران و جادوگرانی بودند که وقتی دانستند آن معجزه، توهم و خیال نبوده، بلکه حقیقتی از جانب پروردگار جهانیان بوده است، تکبر نورزیدند و به سجده درافتادند.

والخلاصة: إنَّ القول بالتحريف لا يعدو القول بالنقصان أو بتغيير بعض الكلمات اعتماداً على الروايات التي وردت عن المعصومين عليهم السلام وعن بعض الصحابة. وكلاهما - أي النقصان وتغيير بعض الكلمات - لا يقدح بكون الذي بين أيدينا قرآناً، حيث إنَّ القول بالنقصان يعني أن الذي بين أيدينا بعض القرآن، فلا إشكال في أنه من الله سبحانه.

خلاصه: بحث و گفت‌وگو درباره‌ی تحریف، از وجود نقصان و یا تغییر برخی از کلمات آن هم با توجه به روایاتی که از معصومین (علیهم السلام) و برخی صحابه وارد شده است، فراتر نمی‌رود. هر دوی این موارد - وجود نقصان یا تغییر برخی کلمات - در اعتبار قرآنی که هم‌اکنون در اختیار ما است خللی ایجاد نمی‌کند؛ چرا که معتقد بودن به وجود نقصان یعنی قرآنی که در اختیار ما است، قسمتی از قرآن است و اشکالی در اینکه از سوی خداوند سبحان است، وارد نمی‌کند.

أما القول بتغيير بعض الكلمات مثل: (أمة بـ أئمة)، و (اجعلنا بـ اجعل لنا)، و (طلع بـ طلع)، فهو شبيه بالقول بالقراءات السبعة أو العشر التي لاقت القبول من جميع المسلمين اليوم، وهم لا يخطئون من يقرأ بأي منها مع اختلاف بعض الكلمات من قراءة إلى أخرى، سواء باللفظ أو بالمعنى.  
اما صحبت در خصوص تغییر برخی از کلمات همانند «أمة» به جای «أئمة» و «اجعلنا» به جای «اجعل لنا» و «طلع» به «طلع»، شبیه به پایبند بودن به قرائت‌های هفت‌گانه و یا ده‌گانه‌ای است که مورد قبول همه‌ی مسلمانان امروزی است، و هر کسی که به یکی از این قرائت‌ها بخواند را با اینکه برخی کلمات در یک قرائت نسبت به دیگری متفاوت می‌باشد، چه در لفظ و چه در معنی - خطا محسوب نمی‌کنند.

هذا والحمد لله الذي رزقنا ذكره ومَنّ علينا بكتابه الكريم وقرآنه العظيم، والحمد لله وحده.  
حمد و سپاس تنها از آن خداوندی است که ذکرش را روزی ما فرمود و با کتاب کریم و قرآن عظیم  
بر ما مَنّت نهاد. والحمد لله وحده.

\* \* \*

## ثانياً: التشريع بدليل العقل

### دوم: تشريع (قانون‌گذاری) با برهان عقلی

بعد وفاة النبي ﷺ كان على المسلمين الرجوع إلى أوصيائه ﷺ؛ لمعرفة الأحكام الشرعية المشتبهة عليهم أو التي تستجد مع مرور الزمن، ولكن بما أن جماعة من المسلمين انحرفوا عن الأوصياء ﷺ، وتركوا الأخذ عنهم - وهم أهل السنة - فقد أدى مرور الزمن بهم إلى تأليف قواعد عقلية مستندة إلى القواعد المنطقية، اعتمدوا عليها في إصدار بعض الأحكام الشرعية، وسموها بـ (أصول الفقه)، وأعرض بعض علمائهم عنها والتزم بالقرآن وما صح عندهم أنه صدر عن النبي ﷺ. پس از رحلت پیامبر (ص) بر مسلمین واجب بود برای فهمیدن احکام شرعی که بر آنها مشتبه می‌شود یا آنهایی که به مرور زمان ایجاد می‌گردد، به اوصیای آن حضرت (علیهم السلام) مراجعه نمایند؛ اما از آنجا که جماعتی از مسلمانان از اوصیا (علیهم السلام) منحرف شدند و برگرفتن علم از آنها را به کناری نهادند یعنی همان اهل سنت - گذر زمان آنها را وادار به تألیف قواعد عقلی مستند به قواعد منطقی نمود که در صادر کردن برخی احکام شرعی بر آنها تکیه نویند و این قواعد را «اصول فقه» نامیدند. برخی از علمای شان از آن روی برگردانیدند و به قرآن و آنچه نزد آنها به عنوان سنت صحیح از پیامبر (ص) صادر شده است، پایبند شدند.

أما الشيعة فكانوا دائماً يرجعون إلى الإمام المعصوم (ع) بعد النبي ﷺ، ولما وقعت الغيبة الصغرى كانوا يرجعون إلى سفير الإمام (ع)، فلما وقعت الغيبة التامة كانوا يرجعون إلى الفقهاء الذين كانوا يروون عن المعصومين ﷺ، ومع مرور الزمن رجع بعض علماء الشيعة إلى القواعد العقلية التي بدأ بكتابتها علماء السنة. وقيل: إن أول من كتب في القواعد العقلية من الشيعة هو العلامة الحلي (رحمه الله)، حيث قام باختصار أحد كتب السنة في أصول الفقه. اما شیعه همواره پس از پیامبر (ص) به امام معصوم (ع)، و هنگامی که غیبت صغری اتفاق افتاد، به سفير امام (ع) مراجعه می‌کردند و هنگامی که غیبت تامه واقع شد نیز به فقهای که احادیث را از معصومین (علیهم السلام) را روایت می‌کردند رجوع می‌نمودند. با گذشت زمان برخی علمای شیعه به قواعد عقلی که علمای اهل سنت پایه‌گذارشان بودند، رجوع نمودند. گفته می‌شود اولین کسی از شیعیان که در باب قواعد عقلی مطلب نگاشت، علامه حلی (رحمة الله علیه) بود؛ هنگامی که وی اقدام به خلاصه کردن یکی از کتاب‌های اهل سنت در اصول فقه نمود.

وقع بعد ذلك خلاف كبير بين علماء الشيعة حول التوقف عند محكمات القرآن والروايات الواردة عن المعصومين عليهم السلام في تحصيل الحكم الشرعي أو تجاوز الأمر إلى دليل العقل، وزاد آخرون الإجماع. وكل استدلال على صحة طريقه بأدلة هي:

پس از آن اختلاف شدیدی بین علمای شیعه در مورد متوقف شدن در محکّمات قرآن و روایات وارد شده از معصومین (علیهم السلام) در به دست آوردن حکم شرعی، یا تجاوز از آن به استفاده از دلایل عقلی، به وجود آمد؛ دیگران اجماع را نیز بر آن (منابع تشریح) افزون نمودند. دلایل کلی بر صحت استفاده از روش ادله‌ی عقلی به شرح زیر می‌باشد:

#### ۱- الأدلة على أنّ دليل العقل من أدلة التشريع:

#### ۱ - دلایلی بر اینکه برهان عقلی از ادله‌ی تشریح می‌باشد:

وإنّه لا يجب التوقف عند محكمات الكتاب والروايات، ومنها:  
بر اینکه نباید بر محکّمات کتاب و روایات توقف نمود؛ از جمله:

أ- إنّ المشرّع سبحانه من جملة العقلاء - حسب ما قاله بعض الأصوليين - فما اتفق عليه العقلاء أقرّه المشرّع سبحانه <sup>(۱)</sup>.

الف: شارع سبحانه از جمله‌ی عقلا است - طبق آنچه برخی اصولیون می‌گویند - پس آنچه عاقلان بر آن اتفاق کنند، شارع سبحانه نیز تأیید می‌نماید <sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> - قال الشيخ المظفر في كتابه أصول الفقه: إن تطابق آراء العقلاء بما هم عقلاء في القضايا المشهورة العملية التي نسميها (الآراء المحمودة) والتي تتعلق بحفظ النظام والنوع يستكشف به الحكم الشرعي؛ لأنّ الشارع من العقلاء - بل رئيسهم وهو خالق العقل - فلا بد أن يحكم بحكمهم. أصول الفقه: ج ۳ ص ۱۰۴. وقد ناقش الشهيد محمد باقر الصدر في هذه المقالة في بحث كشف السيرة العقلانية عن الإمضاء، فقال: وعلى هذا يعرف إن كشف السيرة العقلانية عن إضاء الشارع، إنما هو بملاك دلالة السكوت عنها على الإضاء لا بملاك إن الشارع سيد العقلاء وطلبتهم، فما يصدق عليهم يصدق عليه كما يظهر من بعض الأصوليين، وذلك لأنّ كونه كذلك بنفسه يوجب احتمال تميزه عنهم في بعض المواقف، وتخطئته لهم في غير ما يرجع إلى المدركات السليمة القطرية لعقولهم كما واضح. دروس في علم الأصول: ج ۱ ص ۲۳۵. فنفس افتراض الشارع سيد العقلاء يوجب عدم تطابقه معهم؛ لاحتمال اختلافه عنهم.

۱- شيخ مظفر در کتابش اصول فقه می‌گوید: «بر اساس تطابق آرا و نظرات عقلا در قضایای مشهور علمی که آن را «آرای محمود» (آرای پسندیده) می‌نامیم که به حفظ نظام و نوع تعلق دارد، حکم شرعی کشف می‌گردد؛ چرا که شارع از عقلا است - حتی سرکرده‌ی آنها و خالق عقلا است - پس لاجرم، به حکم آنها حکم می‌کند». اصول فقه: ج ۳ ص ۱۰۴؛ و شهید محمد باقر صدر در این مقوله در زمینه‌ی «کشف روش عقلانی از امضا» به بحث می‌پردازد: «و بر این اساس می‌فهمیم که کشف روش عقلانی از امضای شارع فقط با ملاک دلالت سکوت کردن درباره‌ی آن از امضا می‌باشد نه با ملاک اینکه شارع، سرور عقلا و طلّیعه‌دار آنها است، پس آنچه بر آنها صادق است بر او نیز صادق می‌باشد - آن گونه که از برخی اصولیون چنین برآمده است - و این از آن جهت است که

ب- إنَّ الشريعة موافقة للعقل، فكل ما حسنه العقل حثت عليه الشريعة، وكل ما قبحه العقل نهت عنه الشريعة<sup>(۱)</sup>.

ب: شریعت موافق عقل است؛ هر آنچه عقل نیکو بداند، شریعت بر آن مهر تأیید می‌زند و هر آنچه عقل قبیله بداند، شریعت از آن نهی می‌کند.<sup>۲</sup>

ج- إنَّ التوقف عن الفتوى عند الشبهات يلزم العسر؛ لأنَّ العمل بالاحتياط قد يكون فيه عسر على المكلفين، كصلاة القصر والتمام أو صيام اليوم وقضاءه.

ج: متوقف شدن بر فتوی دادن در شبهات، سختی به دنبال دارد؛ چرا که عمل به احتیاط رنج و سختی برای مکلفین را در بر خواهد داشت؛ مانند نماز شکسته یا کامل، و روزهی یک روز و قضای آن.

د- إنَّ التوقف عن الفتوى عند عدم وجود رواية أو آية محكمة، يلزم جمود الشريعة وعدم مواكبتها للتطور. والمستحدثات أصبحت كثيرة خصوصاً في المعاملات، كأطفال الأنابيب والتلقيح الصناعي، والمعاملات المصرفية والمالية المتنوعة وتقنية الاستنساخ البشري والحيواني وغيرها.

د: متوقف شدن بر صدور فتوی وقتی روایت یا آیه‌ای محکم وجود نداشته باشد، جامد و ساکن شدن شریعت و عدم همراهی آن با پیشرفت‌ها را به دنبال دارد. امروزه موارد بسیاری مخصوصاً در معاملات پدید آمده است؛ مواردی مانند بچه‌های آزمایشگاهی، تلقیح مصنوعی، انواع معاملات مالی و بانکی، موضوع شبیه‌سازی انسانی و حیوانی و....!

بودن او به خودی خود، مستوجب جدا بودنش از آنها در برخی مواقف می‌باشد، و همان طور که واضح است، تخطئه کردن آنها توسط او در غیر از آنچه به ادراکات سلیم فطری مراجعه می‌شود را واجب می‌گرداند. دروسی در علم اصول: ج ۱ ص ۲۳۵. بنابراین نفس فرض گرفتن شارع به اینکه سرور عقلا است، عدم تطابق با آنها را واجب می‌گرداند؛ چرا که احتمال متفاوت بودن از آنها وجود دارد.

<sup>۱</sup> - وقع خلاف في مسألة الحسن والقبح، فقال الأشاعرة: بأنَّ الحسن ما حسنه الشرع والقبيح ما قبحه الشرع، فأنكروا التقييح والتحسين العقليين، في حين أنَّ المعتزلة والإمامية أثبتوا التحسين والتقييح العقليين، وقالوا: بأنَّ للأشياء قبح وحسن في ذاتها بغض النظر عن الشرع، فكل ما حسنه العقل حثت عليه الشريعة، وكل ما قبحه العقل نهت عنه الشريعة. وأنكر الأخباريون من الشيعة التلازم بين حكم العقل وحكم الشرع. لاحظ: خلاصة علم الكلام للفضلي: ص ۱۴۶، محاضرات في الإلهيات للسبحاني: ص ۱۵۵، وسيأتي منه (ع) الجواب على هذه القاعدة في النقطة (ج).

<sup>۲</sup> - در خصوص مسأله‌ی «حُسن و قُبُح» (درست و نادرست) اختلاف وجود دارد: اشاعره می‌گویند: حُسن آن است که شرع حُسن بداند و قُبُح آن است که شرع قُبُح بداند. آنها ملاک نادرست و درست عقلیون را رد می‌کنند؛ در حالی که معتزله و امامیه درست و نادرست عقلی را اثبات می‌کنند و می‌گویند: حُسن و قُبُح اشیا در ذات آنها است، بدون در نظر داشتن شرع؛ پس هر آنچه عقل نیکو بداند شرع تأیید می‌کند و هر آنچه عقل قبیله بداند شرع از آن نهی می‌کند. اخباریون شیعه ملازم بودن حکم عقلی و حکم شرعی را رد می‌کنند. مراجعه کنید به: علم کلام لفظی ص ۱۴۶؛ بحث‌هایی در باب الهیات سبحانی: ص ۱۵۵؛ و پاسخ در خصوص این قاعده در بند «ج» خواهد آمد.

۲- الأدلة على وجوب التوقف عند الروايات والآيات المحكمة:

۲- دلایلی بر وجوب توقف در برابر روایات و آیات محکم:

والتوقف عن الفتوى عند الشبهات والمستحدثات التي لا يوجد دليل نقلی عليها والعمل فيها بالاحتياط، ومنها:  
توقف بر صادر کردن فتوی بر شبّهات و پدیده‌ها و مسایلی جدید روز که دلیل نقلی برای آنها وجود ندارد و عمل به آن با احتیاط می‌باشد؛ از جمله‌ی آنها:

۱- إنّ العقل حجة باطنة، وهذا ورد في الروايات عنهم عليهم السلام (۱)، فبالعقل يستدل على وجود الخالق، ثم بالعقل تعارض الروايات وتُعرف دلالة كل منها، وبالعقل تُفهم الآيات ويُعرف المتشابه والمحكم. وهذا لا اعتراض عليه، إنّما الاعتراض على وضع قاعدة عقلية غير مروية يستنبط بواسطتها حكم شرعي (۲).

الف: اینکه عقل حجتی است باطنی و این مطلب را روایات اهل بیت (علیهم السلام) بیان کرده‌اند<sup>۳</sup>. با عقل به وجود خالق استدلال می‌شود، با عقل تعارض روایات و دلالت هر یک از آنها

۱- روى الشيخ الكليني: عن الإمام الكاظم (ع) في وصيته لهشام بن الحكم، قال: (يا هشام إنّ لله على الناس حجتين: حجة ظاهرة وحجة باطنة، فأما الظاهرة فالرسل والأنبياء والأئمة عليهم السلام، وأما الباطنة فالعقول) الكافي: ج ۱ ص ۱۶.

۲- من بين الدروس في الحوزات العلمية الشيعية اليوم هو درس أصول الفقه، أو ما يسمى بعلم الأصول، وهو علم موروث من أهل السنة؛ لأنهم احتاجوا إليه بسبب ابتعادهم عن أهل البيت عليهم السلام فاحتاجوا لمعرفة أحكام الشرع لهذه القواعد التي هي من نتاج الفكر البشري القاصر عن الوصول إلى علل التشريع و حكمه، فجعلوا هذه القواعد واسطة توصلهم للحكم الشرعي. ومن ثم انتقل هذا العلم إلى الشيعة لكن بحذف بعض مباحثه كالقياس الذي عُرف به أبي حنيفة، ومن المباحث المهمة التي يبحثونها في علم الأصول هي مباحث الدليل العقلي، وعرفوا الدليل العقلي بأنه الحكم العقلي المتوصل به إلى حكم الشرع، ويحتوي الدليل العقلي على جملة قواعد اجتهادية عقلية غير مروية عن الأئمة على شرع الله سبحانه وتعالى، وهم محمد عليه السلام والعترة الطاهرة عليهم السلام، بل من المؤسف جداً أنهم يقدمون هذه القواعد العقلية على النصوص الشرعية في أكثر الأحيان، ويردوا الروايات؛ لأنها مخالفة للقاعدة الأصولية العقلية!! فأصبحت هذه القواعد العقلية هي الميزان في تقييم كلمات الهادين عليهم السلام، وهذا يضاف إلى ظلامتهم عليهم السلام، ثم إنه حصل خلاف بين المدرسة الأخبارية والمدرسة الأصولية، فالأولى لا تسوغ العمل بالدليل العقلي والثانية تسوغ العمل به وتعتبر دراسته ضرورة لمن أراد الوصول لمعرفة أحكام الشريعة. وقد صرح الشهيد محمد باقر الصدر رحمه الله في مقدمة رسالته المعروفة بالفتاوى الواضحة بعدم الحاجة إلى الدليل العقلي مع إيمانه به، وذلك لأنّ نصوص الشريعة كافية في إثبات الأحكام الشرعية، فقال: (اختلف المجتهدون والمحدثون في أنه هل يسوغ العمل به أو لا فنحن وان كنا نؤمن بأنه يسوغ العمل به ولكننا لم نجد حكماً واحداً يتوقف اثباته على الدليل العقلي بهذا المعنى بل كل ما يثبت بالدليل العقلي فهو ثابت في نفس الوقت بكتاب أو سنة) الفتاوى الواضحة: ص ۱۵.

۳- شيخ كليني رواية می‌کند: از امام کاظم (ع) در وصیتش به هشام بن حکم روایت شده است که فرمود: «ای هشام! خداوند بر مردم دو حجت دارد: حجتی ظاهر و حجتی باطن؛ اما حجت ظاهر فرستادگان، انبیا و امامان هستند، حجت باطن، عقل می‌باشد». کافی: ج ۱ ص ۱۶.

شناخته می‌شود، و همین طور به وسیله‌ی عقل آیات فهمیده و متشابه و محکمه شناخته می‌شود و هیچ اعتراضی بر این موضوع وجود ندارد. مخالفت و اعتراض فقط بر پایه‌ریزی قاعده‌ای عقلی است که بر هیچ روایتی استوار نیست، و به واسطه‌ی آن حکم شرعی استنباط می‌گردد.<sup>۱</sup>

فهذه هي عبادة العباد للعباد<sup>(۲)</sup>، وهكذا نعود إلى الحام والبحيرة والسائبة<sup>(۳)</sup>، وعدنا إلى تحريم علماء اليهود بأهوائهم وتخرّصاتهم العقلية وتحليلهم المحرّمات، وهكذا نقرّ للطواغيت تشريعاتهم الوضعية الباطلة.

۲ - امروزه یکی از درس‌های حوزه‌های علمیه درس «اصول فقه» یا همان «علم اصول» است، که علمی به ارث رسیده از اهل سنت می‌باشد. آنها به علت دور بودنشان از اهل بیت به این علم نیازمند بودند و برای شناخت احکام شرعی نیازمند این قواعدی که ماحصل فکر بشری است، می‌باشند؛ فکری که از رسیدن به علت‌های تشریح و حکمت‌شان ناتوان است. آنها این قواعد را ابزار برای رسیدن به حکم شرعی قرار دادند. به این ترتیب این علم وارد شیعه شد اما با حذف کردن برخی مباحث آن مانند قیاس که با آن ابوحنیفه معروف شد. از مباحث مهمی که در علم اصول در خصوصش بحث و تحقیق می‌شود مباحث برهان عقلی است و برهان عقلی را به عنوان حکم عقلی که با آن به حکم شرعی رسیده می‌شود، می‌شناسند. برهان عقلی دارای مجموعه‌ای قواعد اجتهادی عقلی است که از امانت‌داران شرع خداوند سبحان و متعال یعنی محمد و آل محمد روایت نشده است و حتی با کمال تأسف آنها این قواعد عقلی را در بیش‌تر مواقع بر متون شرعی مقدّم می‌شمارند و روایات را رد می‌کنند؛ چرا که با قاعده‌ی اصولی عقلی ناسازگار می‌باشند!! و این قواعد عقلیه میزان ارزیابی کلمات ائمه‌ی هدایتگر شده است و این، بر ستمی که بر اهل بیت روا می‌شود، افزون می‌کند! سپس بین مدرسه‌ی اخباریون و اصولیون اختلاف واقع شد؛ گروه اول معتقد هستند که نباید بر اساس دلیل عقلی عمل نمود و گروه دوم معتقدند که عمل براساس آن جایز است و آموزش آن را برای کسی که می‌خواهد به شناخت احکام شرعی برسد، لازم می‌دانند. شیخ محمد باقر صدر در مقدمه‌ی رساله‌ی معروف به «فتاوی‌ی واضح» به عدم نیاز به دلیل عقلی با اینکه خود به آن ایمان داشت، تصریح می‌کند و این از آن رو بود که متون شرعی در اثبات احکام شرعی کفایت می‌کنند و چنین می‌گوید: «بین مجتهدان و محدثان اختلافی در اینکه آیا می‌شود به آن عمل نمود یا خیر وجود دارد؛ گر چه ما ایمان داریم که می‌توان به آن عمل نمود اما هیچ حکمی که اثباتش بر دلیل عقلی سبب این معنی- متوقف باشد را نمی‌بایم بلکه هر چه که با دلیل عقلی ثابت می‌شود، در عین حال با کتاب و سنت نیز اثبات می‌گردد». فتاوی‌ی واضح: ص ۱۵.

۲- قال تعالی: (اتَّخِذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ) التوبة: ۳۱. روی الشیخ الکلبینی: عن أبي بصير، قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن قول الله عز وجل: (اتَّخِذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ)، فقال: (أما والله ما دعوهم إلى عبادة أنفسهم، ولو دعوهم إلى عبادة أنفسهم لما أجابوهم، ولكن أحلوا لهم حراماً وحرّموا عليهم حلالاً فعبدوهم من حيث لا يشعرون).

وری أيضاً: عن ابن أبي عمير، عن رجل، عن أبي عبد الله (ع) قال: (من أطاع رجلاً في معصية فقد عبده) الكافي: ج ۲ ص ۳۹۸.

۲- قال تعالی: (مَا جَعَلَ اللَّهُ مِن بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِيَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْتَرَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ) المائدة: ۱۰۳. روی الصدوق في معاني الأخبار: عن محمد بن مسلم، عن أبي عبد الله (ع) في قول الله عز وجل: (مَا جَعَلَ اللَّهُ مِن بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِيَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ)، قال: (إنّ أهل الجاهلية كانوا إذا ولدت الناقة ولدين في بطن واحد قالوا: وصلت، فلا يستحلون ذبحها ولا أكلها، وإذا ولدت عشرة جعلوها سائبة ولا يستحلون ظهرها ولا أكلها، و "الحام" فحل الإبل لم يكونوا يستحلونه، فأنزل الله عز وجل أنه لم يكن يحرم شيئاً من ذلك).

قال الصدوق: (وقد روي أن البحيرة الناقة إذا أنتجت خمسة أبطن فإن كان الخامس ذكراً نحره فأكله الرجال والنساء، وإن كان الخامس أنثى بحروا أذننها أي شقوه وكانت حراماً على النساء والرجال لحمها ولبنها، وإذا مات حلت للنساء، والسائبة البعير بسبب بنذر يكون على الرجل إن سلمه الله عز وجل من مرض أو بلغه منزله أن يفعل ذلك، والوصيلة من الغنم كانوا إذا ولدت الشاة سبعة أبطن فإن كان السابع ذكراً ذبح فأكل منه الرجال والنساء، وإن كانت أنثى تركت في الغنم، وإن كان ذكراً وأنثى قالوا: وصلت أباها فلم تذبح وكان لحومها حراماً على النساء إلا أن يكون يموت منها شيء فيحل أكلها للرجال والنساء، والحام الفحل إذا ركب ولد ولده قالوا: قد حمى ظهره. وقد يروى أنّ الحام هو من الإبل إذا أنتج عشرة أبطن، قالوا: قد حمى ظهره فلا يركب ولا يمنع من كلاء ولا ماء) معاني الأخبار: ص ۱۴۸.



این همان عبادت بندگان توسط بندگان است<sup>۱</sup> و به این ترتیب به حام، بحیره و سائبه بازمی‌گردیم<sup>۲</sup> و به این صورت به تحریم‌های علمای یهود براساس خواست‌های نفسانی و ظنیات عقلی‌شان و حلال کردن محرمات توسط آنها بازمی‌گردیم، و به این ترتیب به تشریحات و قاون‌گذاری‌های وضعی باطل طاغوت‌ها گردن می‌نهم.

۳ - حق تعالی می‌فرماید: «(أخبار و راهبان خویش و مسیح پسر مریم را به جای الله به خدایی گرفتند و حال آنکه مأمور بودند که تنها یک خدا را بپرستند، که هیچ خدایی جز او نیست، منزّه است از آنچه شریکش می‌دارند)» (توبه: ۳۱).  
 کلینی روایت کرده است: از ابو بصیر نقل شده است: از ابا عبدالله (ع) در خصوص این سخن خداوند عزوجل پرسیدم: «(حبرها و راهبان خویش را به جای الله به خدایی گرفتند)؟ فرمود: «به خدا سوگند آنها را به عبادت خویشتن دعوت نکردند که اگر می‌کردند، مردم اجابتشان نمی‌نمودند ولی حلال را بر آنان حرام کردند و حرام را حلال و به این صورت، آنها را پرستیدند، به گونه‌ای که خود احساس نمی‌کردند».  
 همچنین از ابو بصیر از کسی از ابا عبد الله (ع) روایت شده است که فرمود: «کسی که شخصی را در معصیت اطاعت کند، او را عبادت کرده است». کافی: ج ۲ ص ۳۹۸.

۴ - حق تعالی می‌فرماید: «(خداوند درباره‌ی بحیره، سائبه، وصیله و حام، چیزی قرار نداده است، ولی کافران بر خدا دروغ می‌بندند و بیشترین‌شان تعقل نمی‌کنند)».  
 صدوق در معانی اخبار روایت می‌کند: از محمد بن مسلم از ابا عبد الله (ع) درباره‌ی سخن خداوند «(خداوند درباره‌ی بحیره، سائبه، وصیله و حام، چیزی قرار نداده است)» روایت شده است که فرمود: «اهل جاهلیت اگر شتری دو فرزند از یک شکم به دنیا می‌آورد، می‌گفتند: «وصلت» و ذبح کردن و خوردن آن شتر را حلال نمی‌دانستند، و اگر ده فرزند می‌زایید آن را «سائبه» (مهمل و بی‌استفاده) می‌دانستند و سوار شدن بر آن و خوردنش را حلال نمی‌شمردند؛ و «حام»: شتر حلالی بود که حلالش نمی‌شمردند. پس خداوند نازل فرمود: خداوند هیچ چیزی در این خصوص حرام نکرده است».  
 صدوق می‌گوید: «روایت شده است که بحیره، ماده شتری است که پنج شکم دنیا آورد و اگر پنجمی، نر بود آن را ذبح کرده، مرد و زن از آن می‌خوردند ولی اگر پنجمین ماده بود، گوشش را پاره می‌کردند یعنی آن را رها می‌کردند و گوشت و شیرش بر مرد و زن حرام می‌شد و اگر بمرید بر زنان حلال می‌گشت. سائبه شتری است که نذر می‌شود تا مردی از مرضی بهبود یابد یا برای خانه‌اش نذر شود. وصیله، در مورد گوسفندان است؛ اگر گوسفندی در شکم هفتم، نر به دنیا آورد ذبح می‌شد و زن از آن می‌خوردند و اگر ماده باشد بین گوسفندان رها می‌شد و اگر نر و ماده به دنیا می‌آورد می‌گفتند: برادرش رسید و ذبح نمی‌شد و خوردن گوشتش بر مرد و زن حرام می‌شد مگر اینکه مرگی در آن واقع شود که خوردن آن بر مرد و زن حلال می‌شد. حام، زینب‌ای است که بر پشت فرزند فرزندش سوار شود. می‌گفتند: پشتش را حمایت کرده؛ و نیز روایت می‌شود که حام، شتری است که ده شکم نتیجه دهد و می‌گویند پشتش را حمایت کرده که در این صورت سوارش نمی‌شدند و در هیچ جا از خوردن و آشامیدن منعش نمی‌کردند». معانی الاخبار ص ۱۴۸.

ب- اتفاق العقلاء المدعى غير موجود<sup>(۱)</sup>، ثم إنَّ بعض القواعد العقلية لم يتحرّر النزاع فيها في الأصول بين الأصوليين أنفسهم، فكيف يعتمد عليها في استنباط الأحكام الشرعية<sup>(۲)</sup>. هذا فضلاً عن إنَّ اعتبار المشرّع سبحانه من جملة العقلاء غير صحيح<sup>(۳)</sup>.

ب: اتفاق نظر عقلاي مورد ادعا وجود ندارد<sup>۴</sup>. نزاع و کشمکش در مورد اصول برخی از قواعد

۱- دليل اختلافهم في القاعدة الأولية الأساسية في حالة الشك، فقد ذهب مشهور الاصوليين بأن القاعدة الأولية هي قبح العقاب بلا بيان، وعليه فيكون المكلف غير مسؤولاً عن التكليف التي لم يقم عليها البيان، وعليه فالظن أو الشك أو الاحتمال بالتكليف لا يوجب الاحتياط فيه، بينما يعتقد الشهيد محمد باقر الصدر بأن القاعدة الأولية هي حق الطاعة، بمعنى إنَّ للمولى حق الطاعة في التكليف المحتملة والمشكوكة، فالظن أو الشك أو الاحتمال للتكليف يوجب امتثال التكليف، وهذا هو الاحتياط العقلي. نعم إن رخص الشرع في ترك الاحتياط فيقدم الترخيص الشرعي على القاعدة. فلاحظ عبارة الشهيد محمد باقر الصدر رحمه الله في بيان ما تقدم، قال: (والذي ندرکه بعقولنا أن مولانا سبحانه وتعالى له حق الطاعة في كل ما ينكشف لنا من تكليفه بالقطع أو بالظن أو بالاحتمال ما لم يرخص هو نفسه في عدم التحفظ) دروس في علم الأصول: ج ۱ ص ۱۵۶.

وقال: (والصحيح في رأينا هو أن الأصل في كل تكليف محتمل هو الاحتياط نتيجة لشمول حق الطاعة للتكليف المحتملة، فإن العقل يدرك أن للمولى على الإنسان حق الطاعة لا في التكليف المعلومة فحس، بل في التكليف المحتملة أيضاً، ما لم يثبت دليل أن المولى لا يهتم بالتكليف المحتمل إلى الدرجة التي تدعو إلى إلزام المكلف بالاحتياط. وهذا يعني أن الأصل بصورة مبدئية كلما احتملنا حرمة أو وجوباً هو أن نحتاط، فنترك ما نحتمل حرمة ونفعل ما نحتمل وجوبه،.... وبخلاف في ذلك كثير من الأصوليين إيماناً منهم بأن الأصل في المكلف أن لا يكون مسؤولاً عن التكليف المشكوكة، ولو احتمل أهميتها بدرجة كبيرة، ويرى هؤلاء الأعلام أن العقل هو الذي يحكم بنفي المسؤولية؛ لأنه يدرك قبح العقاب من المولى على مخالفة المكلف للتكليف الذي لم يصل إليه، ولأجل هذا يطلقون على الأصل من وجهة نظرهم اسم (قاعدة قبح العقاب بلا بيان) أو (البراءة العقلية) أي إن العقل يحكم بأن عقاب المولى للمكلف على مخالفة التكليف المشكوك قبح، وما دام المكلف مأموناً من العقاب فهو غير مسؤول ولا يجب عليه الاحتياط. ويستشهد لذلك بما استقرت عليه سيرة العقلاء من عدم إدانة الموالى للمكلفين في حالات الشك وعدم قيام الدليل، فإن هذا يدل على قبح العقاب بلا بيان في نظر العقلاء.... وأما ما استشهد به من سيرة العقلاء فلا دلالة له في المقام لأنه إنما يثبت أن حق الطاعة في الموالى العرفيين يختص بالتكليف المعلومة، وهذا لا يستلزم أن يكون حق الطاعة لله تعالى كذلك أيضاً؛ إذ أي محذور في التفكيك بين الحقيين والالتزام بأن أحدهما أوسع من الآخر. فالقاعدة الأولية إذن هي أصالة الاحتياط (دروس في علم الأصول: ج ۱ ص ۱۱۷).

۲- وهذه حقيقة واضحة وجلية لمن تتبع أرائهم في بحوثهم العقلية، وعلى سبيل المثال اختلافهم في مسألة الشرط المتأخر، فقد اختلفوا فيه اختلافاً كثيراً جداً كما يقول الشيخ محمد رضا المظفر، وإليك نص عبارته، قال: (وإنما وقع الشك في الشرط المتأخر، أي أنه هل يمكن أن يكون الشرط الشرعي متأخراً في وجوده زماناً عن المشروط أو لا يمكن؟ ومن قال بعدم إمكانه قاس الشرط الشرعي على الشرط العقلي، فإن المقدمة العقلية يستحيل فيها أن تكون متأخرة عن ذي المقدمة؛ لأنه لا يوجد الشيء إلا بعد فرض وجود علته التامة المشتتملة على كل ما له دخل في وجوده، لاستحالة وجود المعلول بدون علته التامة، وإذا وجد الشيء فقد انتهى، فأية حاجة له تبقى إلى ما سيوجد بعد. ومنشأ هذا الشك والبحث: ورود بعض الشروط الشرعية التي ظاهرها تأخرها في الوجود عن المشروط، وذلك مثل الغسل الليلي للمستحاضة الكبرى الذي هو شرط - عند بعضهم - لصوم النهار السابق على الليل. ومن هذا الباب إجازة بيع الفضولي بناء على أنها كاشفة عن صحة البيع، لا ناقلة. ولأجل ما ذكرنا من استحالة الشرط المتأخر في العقلية اختلف العلماء في الشرط الشرعي اختلافاً كثيراً جداً. فبعضهم ذهب إلى إمكان الشرط المتأخر في الشرعيات، وبعضهم ذهب إلى استحالة قياساً على الشرط العقلي كما ذكرنا آنفاً. والذاهبون إلى الاستحالة أولوا ما ورد في الشريعة بتأويلات كثيرة يطول شرحها) أصول الفقه: ج ۲ ص ۳۳۴.

۳- سيبطل (ع) هذا القول عند تعرضه للبحث الآتي، فانتظر.

۴- به دليل اختلافشان در قاعدهی اولیهی اساسی در وضعیتی مشکوک، افراد مشهور اصولیون به آنجا رفته‌اند که قاعدهی اولیه، «قبح عقاب بدون بیان» است و بر این اساس مکلف در برابر تکالیفی که هیچ بیانی برایشان اقامه نشده است، مسؤولیتی ندارد و بر او ظن، شک یا احتمال به تکلیف است که احتیاط در آن را واجب نمی‌داند؛ در حالی که شهید محمد باقر صدر اعتقاد دارد که قاعدهی اولیه، «حق طاعت است» به این معنی که برای بنده یا مولى حق طاعت در تکلیف محتمل و مشکوک وجود دارد پس ظن، شک یا احتمال تکلیف، گردن نهادن به تکلیف را واجب می‌گرداند، و این، همان احتیاط عقلی است. بله، اگر شرع به ترک احتیاط رخصت دهد، ترخیص شرعی بر قاعده مقدم است. به عبارت شهید محمد صدر (ع) در آنچه بیان داشت توجه کنید: «آنچه ما با

عقلی حتی بین خود اصولیون نیز وجود دارد، حال چگونه در استنباط احکام شرعی بر آن اعتماد می‌کنند؟!<sup>۱</sup> این علاوه بر آن است که شمردن تشریح‌کننده‌ی سبحان به عنوان یکی از عقلا، صحیح نمی‌باشد.<sup>۲</sup>

ج- إنّ بعض الأشياء التي نهى عنها الشارع قبحها بين، فالعقل يحكم بقبحها، ولكن هناك كثير من الأشياء غير بينة الصبح والحسن في الظاهر، فلا بدّ من الاطلاع على حقائق الأشياء لمعرفة الحسن من القبح. ولا يعرف حقائق الأشياء إلا خالقها أو من شاء الله اطلاعه عليها، ثم لعل بعض الأشياء نعتقد نحن بقبحها لعدم اطلاعنا على حقائقها وبواطنها، واكتفائنا بمنافاة ظاهرها لطباعنا وأحوالنا وتقاليدنا الاجتماعية التي عادة يعتبرها الناس نواميس إلهية يحرم خرقها. قال

عقل‌هایمان درک می‌کنیم این است که مولای ما سبحان و تعالی حق طاعت در همه‌ی چیزهایی از تکالیفش که با قطع یا ظن و گمان و یا با احتمال بر ما آشکار می‌نماید را دارد و آشکارا به خودی خود چیزی از ارزش آن کاسته نمی‌گردد». دروسی در علم اصول: ج ۱ ص ۱۵۶.

و نیز این گفته‌ی وی: «و صحیح در نظر ما آن است که اصل در تمامی تکالیف محتمل، احتیاط است که نتیجه‌ی شامل شدن حق طاعت بر تکالیف محتمل می‌باشد. پس اگر عقل درک کند که مولا بر انسان حق طاعت دارد نه فقط در تکالیف معلوم، بلکه در تکالیف محتمل نیز وضعیت همین گونه است، دلیلی وجود ندارد بر اینکه مولى به تکلیف محتمل اهتمامی نداشته باشد تا آن درجه‌ای که ملزم بودن مکلف به احتیاط ادعا شود و این یعنی اینکه اصل اولیه به این صورت است که هر جا احتمال حرمت یا وجوبی بدهیم، باید احتیاط کنیم و آنچه احتمال حرام بودنش است را ترک کنیم و آنچه احتما واجب بودنش را می‌دهیم به جا آوریم... در این خصوص بسیاری از اصولیون موافق نمی‌باشند، به این صورت که اصل برای مکلف آن است که در مورد تکالیف مشکوک، مسؤولیتی ندارد حتی اگر احتمال بدهد اهمیتش از درجه‌ی بالایی برخوردار باشد؛ این بزرگان اینگونه می‌بینند که عقل، چیزی است که به نفی مسؤولیت حکم می‌کند؛ چرا که او «قیح عقاب» (ناپسند بودن عقوبت) از طرف مولى برای مخالفت مکلف به تکلیفی است که به آن نرسیده است را درک می‌کند، و به این صورت از این نظر برای این قاعده نام «قاعده‌ی قیح عقاب بلا بیان» یا «برائت عقلی» را اطلاق می‌کنند؛ یعنی عقل اینگونه حکم می‌کند که عقوبت کردن توسط مولى برای مکلف به جهت مخالفت کردن با تکلیف مورد شک، قیح است و تا زمانی که مکلف از عقاب در امان است است، مسؤول نیست و احتیاط بر او واجب نمی‌باشد؛ و بر آن به آنچه سیره‌ی عقلا بر آن استقرار یافته است شاهد می‌گیرند؛ یعنی از عدم محکوم کردن مکلفین توسط مولى در وضعیت‌های مشکوک و نبودن دلیل بر آن، و این بر «قیح عقاب بلا بیان» در نظر عقلا دلالت می‌نماید... اما آنچه سیره‌ی عقلا به آن گواهی می‌دهد در این مقام و جایگاه دلالتی برای او نمی‌باشد؛ چرا که ثابت می‌کند حق طاعت در موالی به طور دایم مختص به تکالیف معلوم می‌باشد؛ و این مستلزم آن نیست که حق طاعت خداوند متعال نیز به همین صورت باشد؛ چرا که هر مشکلی در تکلیف بین بازداشتن و التزام به اینکه یکی از آن دو وسیع‌تر از دیگری است، می‌باشد. بنابراین قاعده‌ی اولیه، همان اصل در احتیاط می‌باشد». دروسی در علم اصول: ج ۱ ص ۱۱۷.

۱ - این حقیقت واضح و آشکاری برای هر کسی که نظرات آنها را در بحث‌های عقلی دنبال می‌کند، می‌باشد. به عنوان مثال اختلاف آنها در شرط متأخر: در این زمینه اختلاف نظر بسیاری بین آنها وجود دارد؛ همان طور که شیخ مظفر می‌گوید: «در شرط متأخر، شک واقع شده است؛ یعنی آیا می‌توان شرط شرعی متأخری نسبت به زمان مشروط در نظر گرفت، یا نه؟ کسی که به ممکن نبودن آن معتقد باشد شرط شرعی را با شرط عقلی قیاس کرده، و مقدمه‌ی عقلی غیر ممکن است متأخر از آنچه مقدمه‌اش می‌باشد، باشد؛ چرا که چیزی وجود نخواهد داشت مگر پس از فرض گرفتن وجود علت تامه که مشتمل بر هر آنچه بر وجودش دخیل است، می‌باشد، چرا که وجود معلول بدون علت تامه محال است، و اگر چیزی موجود باشد، پایان یافته است و چه نیازی برای چیزی که پس از آن موجود می‌شود، وجود خواهد داشت؟! و منشاء این شک و بحث: وارد شدن برخی شروط شرعی است که ظاهر آنها تاخرشان در وجود داشتن نسبت به مشروط می‌باشد و مثالی از این دست غسل شبانه برای حائضی است که از نظر برخی از آنها، برای روزه‌ی روز پیش از آن شب می‌باشد، و از این دست، اجازه‌ی معامله برای کسی است که آن کار به آن مربوط نمی‌شود بر اساس اینکه صحت فروش برایش روشن شده است، می‌باشد، نه ناقل آن و به دلیل آنچه در محال بودن شرط متأخر در عقلیات بیان کردیم، علما در شرط عقلی اختلافات بسیار شدیدی دارند؛ برخی از آنها تا به آنجا رفته‌اند که شرط متأخر در شرعیات را صحیح می‌دانند، و برخی همان طور که بیان کردیم، به محال بودن قیاس بر اساس شرط عقلی معتقد می‌باشند، و معتقدان به محال بودن به تأویلات بسیاری که در شریعت وارد شده است تمسک می‌جویند که شرح آن در این مبحث نمی‌گنجد». اصول فقه: ج ۲ ص ۳۳۴.

۲ - سید (ع) در بحثی که خواهد آمد این نظر را باطل خواهد نمود.

تعالی: ﴿فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾<sup>(۱)</sup>، وقال تعالی: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>(۲)</sup>.

ج: اینکه برخی چیزهایی که شارع از قبح آنها نهی فرموده، مشخص است، پس عقل نیز به قبیح بودن آنها حکم می‌کند، اما بسیاری از موارد وجود دارد که به ظاهر خوب یا بد بودنشان مشخص نمی‌باشد، پس گریزی نیست که برای تشخیص خوب یا بد بودنشان از حقیقت اشیاء اطلاع حاصل شود؛ و حقیقت اشیا را کسی نمی‌داند مگر به وجود آورنده‌شان یا کسی که خداوند او را به آن آگاه نماید. به علاوه چه بسا برخی چیزهایی باشند که ما با توجه به عدم اطلاع از حقایق و باطن‌شان و بسنده کردن به تضادهای ظاهری‌شان با توجه به طبیعت خودمان، احوال‌مان و عادات و رسوم اجتماعی که مردم آنها را نوامیس الهی که خرق‌شان حرام است، می‌دانند. به قبیح بودنشان اعتقاد داشته باشیم؛ در حالی که حق تعالی می‌فرماید (چه بسا چیزهایی که شما را از آن خوش نمی‌آید در حالی که خدا خیری فراوان در آن نهاده باشد)<sup>۳</sup> و (جنگ بر شما مقرر شد، در حالی که آن را ناخوش می‌داشتید، و چه بسا چیزی را ناخوش بدارید در حالی که در آن خیر شما باشد و چیزی را دوست داشته باشید در حالی که برایتان ناپسند افتد؛ خدا می‌داند و شما نمی‌دانید)<sup>۴</sup>.

وبعض الأشياء فيها حسن وقبح وملائمة ومنافاة ولكن أحدهما أرجح من الآخر، قال تعالی: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعَةٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾<sup>(۵)</sup>، فنحن وإن قلنا بأن الحسن والقبح مفهومان عقليان، ولكن تطبيق هذين المفهومين على الموجودات في الخارج - أي المصاديق - أمر متعسر؛ لأن بعض الموجودات متشابهة. و در برخی چیزها خوبی، بدی، تناسب و ناسازگاری وجود دارد، ولی یکی بر دیگران برتری دارد. حق تعالی می‌فرماید: (از تو درباره‌ی شراب و قمار می‌پرسند؛ بگو: در آن دو، گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است، و گناهشان از سودشان بزرگ‌تر است)<sup>۶</sup>. اگر بگویم حسن و قبح (خوبی و بدی) دو مفهوم عقلی هستند؛ تطبیق دادن این دو مفهوم بر موجودات یعنی مصادیق- کاری است بس دشوار؛ چرا که برخی موجودات، متشابه می‌باشند.

۱- النساء : ۱۹.

۲- البقرة : ۲۱۶.

۳- نسا: ۱۹.

۴- بقره: ۲۱۶.

۵- البقرة : ۲۱۹.

۶- بقره: ۲۱۹.

د- إنَّ في الشبهات حكمة إلهية، فالذي نزل القرآن قادر على أن يجعل جميع آياته محكمة - أي بينة المعنى - ، ولكنه سبحانه جعل فيه آيات متشابهات - أي مشتبهة على جاهلها وتحتمل أكثر من وجه في التفسير والتأويل - لحكمة، ولعلها - والله العالم - بيان الحاجة إلى المعصوم (ع) الذي يعلم تفسير وتأويل المتشابه.

د: در شبهات حکمت الهی نهفته است. آن کس که قرآن را فرو فرستاد این توانایی را دارد که همهی آیات آن را محکم یا با معنایی واضح- قرار دهد، اما خداوند سبحان در قرآن آیات متشابه یعنی بر نادان مشتبه می شود و بیش از یک صورت تأویل یا تفسیر را شامل می گردد- را از روی حکمت و چه بسا- خداوند داناتر است- جهت بیان کردن نیاز به معصومی (ع) که تفسیر و تأویل متشابه را می داند، قرار داده باشد.

فَعَن رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَا مَعْنَاهُ: (أمر بين رُشده فيتبع، وأمر بين غيه فيجتنب، ومتشابهات بين ذلك يرد حكمها إلى الله وإلى الراسخين في العلم العالمين بتأويله) (۱).

از رسول خدا (ص) چنین معنایی روایت شده است: «آنچه حق بودنش روشن است، باید پیروی شود، آنچه گمراهی اش روشن است، باید از آن دوری شود، و آنچه میان آنها متشابه است، حکمش به خدا و استواران در علم که به تأویلش دانا هستند، بازگردانیده می شود» (۲).

۱- عن أبي عبد الله الصادق (ع)، عن أبيه ﷺ، قال: قال رسول الله ﷺ: (... الأمور ثلاثة: أمر تبين لك رُشده فاتبعه، وأمر تبين لك غيه فاجتنبه، وأمر اختلف فيه فردّه إلى الله عز وجل) الأمالي للصدوق: ص ۳۸۱ - ۳۸۲، الخصال للصدوق: ص ۱۵۳.

وَعَن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: (حلال بين وحرام بين وشبهات بين ذلك، فمن ترك الشبهات نجا من المحرمات ومن أخذ بالشبهات ارتكب المحرمات وهلك من حيث لا يعلم) الكافي: ج ۱ ص ۶۸.

وَعَن النعمان بن بشير، قال: سمعت رسول الله ﷺ، يقول: (حلال بين، وحرام بين، وبينهما شبهات لا يعلمها كثير من الناس، فمن اتقى الشبهات فقد استبرأ لدينه وعرضه، ومن وقع في الشبهات وقع في الحرام، كالراعي حول الحمى يوشك أن يقع فيه، ألا إن لكل ملك حمى، وإن حمى الله تعالى محارمه) مستدرك الوسائل: ج ۱۷ ص ۳۲۳.

وَعَن رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: (حلال بين، وحرام بين، وشبهات تتردد بين ذلك، فمن ترك الشبهات نجا من المحرمات، ومن أخذ بالشبهات ارتكب المحرمات، وهلك من حيث لا يعلم ...) مستدرك الوسائل: ج ۱۷ ص ۳۲۱ - ۳۲۲.

وَعَن موسى بن جعفر، عن أبيه ﷺ، قال: قال رسول الله ﷺ، عند عد شروط الاسلام وعهده: (والوقوف عند الشبهة، والرد إلى الامام فإنه لا شبهة عنده) مستدرك الوسائل: ج ۱۷ ص ۳۲۲.

۲- از ابا عبد الله امام صادق (ع) از پدرانش روایت شده است: رسول خدا (ص) فرمود: «امور سه گونه اند: آنچه درستی اش روشن است که باید پیروی شود، آنچه گمراهی اش روشن است که باید از آن دوری شود، و آنچه در آن اختلاف وجود دارد که به خداوند عزوجل بازگردانیده می شود». امالی صدوق: ص ۳۸۱ و ۳۸۲؛ خصال صدوق: ص ۱۵۳.

إذن، ففي الشبهات إشارة إلى حاجة الأمة إلى الراسخين في العلم وهم الأئمة عليهم السلام بعد النبي صلى الله عليه وآله ، وفي زماننا صاحب الأمر (ع)، ولعل الذي يفتي في الشبهات يلغي هذه الإشارة، بل لعله يشير إلى الاستغناء عن المعصوم عندما يفتي فلا حاجة لنا بك، فقد أصبحنا بفضل القواعد العقلية نفتي في كل مسألة وما عدنا نتوقف وما عاد لدينا شبهات، ومع أننا فقدناك فإننا اليوم لا نواجه عسراً في تحصيل الحكم الشرعي!!

بنابراین، در شبهات اشاره ای به نیاز امت به استواران در علم وجود دارد؛ آنها همان امامان (علیهم السلام) پس از پیامبر (ص) هستند و در زمان ما صاحب الامر (ص) می باشد، و شاید کسی که در مورد شبهات فتوی می دهد، این اشاره را نادیده گرفته باشد و چه بسا وی، هنگامی که فتوی می دهد، اشاره به بی نیازی از معصوم می کند؛ یعنی ما به تو نیازی نداریم و به فضل قوانین عقلی توانسته ایم در مورد هر مسأله ای فتوی دهیم، و در هیچ مسأله ای توقف نداریم، و دیگر شبهه ای برای ما باقی نمانده است، و با اینکه ما تو را از دست داده ایم، امروز دیگر هیچ سختی و مشقتی برای به دست آوردن حکم شرعی نداریم!!

هـ- ربما يكون الفساد الذي يحصل من فتوى غير صحيحة مستندة إلى دليل العقل أكبر بكثير مما نعتقده جمود في الشريعة عند الاحتياط والتوقف عن الفتوى. ثم إن الدين لله فمتى أصبح هناك عسر في الدين والشريعة، فإنه سبحانه سيفرج هذا العسر حتماً وفق حكمته وعلمه بما يصلح البلاد والعباد. ثم إنه سبحانه وتعالى لم يكلفنا أمر التشريع، فما الذي يدفعنا للتصدي لهذا الأمر الخطير المحصور به سبحانه؟ ولم يتصد له الأنبياء والمرسلون والأئمة عليهم السلام مع تمام عقولهم، وانكشاف كثير من الحقائق لهم.

از ابا عبد الله (ع) روایت شده است: رسول خدا (ص) فرمود: «حلال، واضح است، و حرام نیز واضح است، و شبهه، بین آن دو است. هر کس از شبهات اجتناب ورزد از محرمات نجات یافته است و هر کس سراغ شبهات برود مرتکب محرمات شده است و از آنجایی که علمی ندارد، هلاک خواهد شد». کافی: ج ۱ ص ۶۸.

از نعمان بن بشیر روایت شده است: شنیدم رسول خدا (ص) می فرماید: «حلال، روشن است، و حرام نیز روشن است، و شبهات میان آن دو هستند که بسیاری از مردم از آنها آگاهی ندارند. هر کس از شبهات پرهیز کند دین و نظرش را از آلودگی حفظ کرده، و کسی که در شبهات گرفتار شود، در حرام افتاده است، همانند چوپانی که گرد حریمی مشغول چوپانی است و همیشه بیم ورود به آن برایش وجود دارد. بدانید هر مملکی حریمی دارد، و حریم خداوند، حرام هایش است». مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۳۲۳.

از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود: «حلال، روشن است و حرام نیز روشن، و شبهات بین آن دو در تردّد. پس هر کس شبهات را ترک گوید، از محرمات نجات یافته و هر کس شبهات را برگیرد، مرتکب حرام شده، و از جایی که نمی داند، هلاک گردیده است...». مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۳۲۱ و ۳۲۲.

از موسی بن جعفر از پدرش روایت شده است که فرمود: رسول خدا (ص) هنگامی که شروط اسلام و عهد هایش را برمی شمرد فرمود: «توقف بر شبهات، و بازگردانیدنش به امام که نزد او شبهه ای وجود ندارد». مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۳۲۲.

ه: چه بسا فسادی که از فتوی غیر صحیح مستند به برهان عقلی به دست می آید بسیار بیش تر از اعتقادمان به انجماد در شریعت به هنگام احتیاط و توقف در فتوی دادن باشد. به علاوه دین برای خداوند است پس هنگامی که در دین و شریعت سختی و مشکل پدید آید، قطعاً خداوند متعال در این سختی، فرج و گشایشی موافق حکمت و علمش به آنچه موجب صلاح سرزمین ها و بندگان است، قرار خواهد داد. در ضمن خداوند سبحان و متعال ما را بر تشریح مکلف نفرموده است، پس چه چیزی ما را به سوی تصدی گری این عمل خطیر که در محدوده ی او سبحان می باشد، سوق می دهد؟! کاری که حتی پیامبران، فرستادگان و ائمه (علیهم السلام) با تمام عقل شان و کشف و آشکار شدن بسیاری از حقایق برایشان، به آن اقدام نکردند.

بل لعله عندما يفتي في أي مسألة وإن لم يكن عليها دليل نقلي يقول بلسان الحال للإمام المهدي (ع): ارجع يا ابن فاطمة فلا حاجة لنا بك!!  
 چه بسا کسی که در مورد هر مسأله ای فتوا می دهد، اگر دلیل نقلی برای آن نداشته باشد با زبان حال خویش به امام مهدی (ع) می گوید: ای فرزند فاطمه! برگرد که ما به تو نیازی نداریم.

و- الروایات الدالّة علی وجوب التوقّف عند الأدلّة النقلیة:  
 و: روایاتی که بر واجب بودن توقف کردن در برابر ادله ی نقلی دلالت می کنند:

ومنها : قال أمير المؤمنين (ع): (واعلموا عباد الله إنّ المؤمن يستحل العام ما استحل عاماً أول، ويحرّم العام ما حرّم عاماً أول، وإنّ ما أحدث الناس لا يحل لكم شيئاً مما حرّم عليكم، ولكنّ الحلال ما أحلّ الله والحرام ما حرّم الله. فقد جربتم الأمور وضرستموها ووعظتم بمن كان قبلكم، وضربت الأمثال لكم ودعيتكم إلى الأمر الواضح، فلا يصم عن ذلك إلاّ أصم ولا يعمى عن ذلك إلاّ أعمى. ومن لم ينفعه الله بالبلاء والتجارب لم ينتفع بشيء من العظة وأتاه التقصير من أمامه حتى يعرف ما أنكر وينكر ما عرف. وإنما الناس رجلان: متبع شرعة ومبتدع بدعة، ليس معه من الله سبحانه برهان سنّة، ولا ضياء حجة، وإنّ الله سبحانه لم يعظ أحد بمثل هذا القرآن، فإنّه حبل الله المتين وسببه الأمين وفيه ربيع القلب وينايع العلم. وما للقلب جلاء غيره، مع أنّه قد ذهب المتذكّرون، وبقي الناسون والمتناسون، فإذا رأيتم خيراً فأعينوا عليه، وإذا رأيتم شراً فاذهبوا عنه، فإنّ رسول الله ﷺ كان يقول: يا بن آدم اعمل الخير ودع الشر، فإذا أنت جواد قاصد) (۱).

از جمله‌ی آنها: امیر المؤمنین (ع) فرمود: «و بدانید ای بندگان خدا! قطعاً مؤمن در امسال حلال می‌داند آنچه را سال اول حلال دانسته، و این سال حرام می‌داند آنچه را سال نخست حرام می‌دانسته، و آنچه مردم پایه‌گذاری کرده‌اند چیز حرام را بر شما حلال نمی‌کند، بلکه حلال همان است که خدا حلال کرده، و حرام همان است که خدا حرام نموده. به تحقیق امور را تجربه کردید و خوب آزمایش نموده‌اید، و از اوضاع گذشتگان پندتان داده‌اند، و برای شما مثل‌ها زده‌اند، و به آیینی واضح دعوت شده‌اید، از شنیدن آن کر نمی‌شود مگر بی‌گوش، و از دیدن آن کور نمی‌شود مگر بی‌چشم، آن که خداوند از آزمایش‌ها و تجربه‌ها سودش نرساند به موعظه دیگر سود نبرد، و او را از پیش رو و آشکارا کوته فکری درآید تا آنجا که آنچه را نمی‌شناخته پندارد که می‌شناسد، و آنچه را که می‌شناخته، ناشناخته انگارد. مردم بر دو دسته‌اند: تابع شریعت، و پدید آورنده‌ی بدعت، که او را از جانب خداوند سبحان نه برهانی است از سنت و نه نوری از دلیل و حجت. خداوند سبحان احدی را به مانند این قرآن پند نداده است، که قرآن رشته‌ی استوار خدا و وسیله‌ی امین او است، در آن بهار دل و چشمه‌های دانش است. دل را غیر از آن مایه‌ی جلا نیست، با آنکه پند پذیران از قرآن از دنیا رفتند، و فراموش کاران یا آنان که خود را به فراموش زده‌اند، ماندند. چون خیری دیدید آن را کمک کنید، و چون شری مشاهده نمودید از آن دوری جوید، که رسول خدا (ص) همواره می‌فرمود: ای فرزند آدم، نیکویی پیشه کن و از بدی بر حذر باش که در این صورت، در صراط مستقیم خواهی بود»<sup>۱</sup>.

وعن النبي ﷺ: (إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَخَذَ دِينَهُ عَنِ اللَّهِ، وَإِنَّ الْمُنَافِقَ نَصَبَ رَأْيًا وَاتَّخَذَ دِينَهُ مِنْهُ).  
از پیامبر (ص) روایت شده است: «به راستی که مؤمن دین خود را از خدا می‌گیرد و منافق دیدگاهی پایه‌گذاری می‌کند و دینش را از آن برمی‌گیرد».

وعن أمير المؤمنين (ع) أنه قال: (إِنَّ مِنْ أَبْغَضِ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِرَجُلَيْنِ: رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ فَهُوَ جَائِرٌ عَنِ قِصْدِ السَّبِيلِ، مَشْغُوفٌ بِكَلَامِ بَدْعَةٍ، قَدْ لَهَجَ بِالصُّومِ وَالصَّلَاةِ فَهُوَ فَتَنَةٌ لِمَنْ افْتَتَنَ بِهِ، ضَالٌّ عَنْ هَدْيٍ مِنْ كَانَ قَبْلَهُ، مُضِلٌّ لِمَنْ اقْتَدَى بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ، حَمَّالٌ خَطَايَا غَيْرِهِ، رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ. وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا فِي جَهَالِ النَّاسِ، عَانَ بِأَغْبَاشِ الْفِتْنَةِ، قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهَ النَّاسِ عَالِمًا وَلَمْ يَغْنِ فِيهِ يَوْمًا سَالِمًا، بَكَرَ فَاسْتَكْثَرَ، مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ، حَتَّى إِذَا ارْتَوَى مِنْ آجَنِ، وَاکْتَنَزَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِيًا ضَامِنًا لِتَخْلِيصِ مَا التَّبَسَّ عَلَى غَيْرِهِ وَإِنْ خَالَفَ قَاضِيًا سَبَقَهُ لَمْ يَأْمَنْ أَنْ يَنْقُضَ حُكْمَهُ مِنْ يَأْتِي بَعْدَهُ، كَفَعَلَهُ بِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ، وَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُبْهَمَاتِ

<sup>۱</sup> - نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۲ ص ۹۴ : مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۲۶۲ : بحار الانوار: ج ۲ ص ۳۱۲.



المعضلات هيا لها حشواً من رأيه ثم قطع به، فهو من لبس الشبهات في مثل غزل العنكبوت لا يدري أصاب أم أخطأ، لا يحسب العلم في شيء مما أنكر، ولا يرى أن وراء ما بلغ فيه مذهباً، إن قاس شيئاً بشيء لم يكذب نظره وإن أظلم عليه أمر اکتتم به، لما يعلم من جهل نفسه لكيلا يقال له: لا يعلم. ثم جسر فقضى، فهو مفتاح عشوات، ركاب شبهات، خبّاط جهالات، لا يعتذر مما لا يعلم فيسلم، ولا يعرض في العلم بضرر قاطع فيغنم، يذري الروايات ذرو الريح الهشيم، تبكي منه المواريث، وتصرخ منه الدماء، يستحل بقضائه الفرج الحرام، ويحرّم بقضائه الفرج الحلال، لا ملئ بإصدار ما عليه ورد، ولا هو أهل لما منه فرط من ادعائه علم الحق<sup>(۱)</sup>.

از امير المؤمنين (ع) روايت شده است که فرمود: «منفورترین مردم در نزد خداوند عزوجل دو کس باشند: کسی که خداوند او را به حال خود رها کرده باشد؛ او کسی است که از راه راست منحرف گشته و به سخنان بدعت آمیز دلبسته است؛ خود را به ظاهر به روزه و نماز مشغول می دارد اما فتنه و فریبی است برای کسی که به او فریفته شود؛ از هدایت کسی که پیش از او بوده، رخ برمی تابد، و کسانی را که در ایام حیاتش یا پس از مرگش به او اقتدا می کنند، گمراه می سازد؛ بار خطاهای دیگران را بر دوش می کشد و در گرو خطای خود می باشد. آن دیگری، کسی است که کوله بار نادانی بر پشت گرفته، در میان جماعت نادانان امت در تکاپو است. در ظلمت فتنه و فساد جولان دهد و همانند کوران، راه اصلاح و آشتی را نمی بیند. جمعی که به ظاهر آدمی اند او را دانشمند خوانند و حال آنکه در هیچ روزی از روزها دانشی نداشته است. آغاز کرده و گردآورده، چیزی را که اندکش از بسیارش بهتر است، تا آنجا که خویشتن را از آبی گندیده سیراب کرده و بسا چیزهای بی فایده که اندوخته است. در میان مردم به قضاوت نشست و بر عهده گرفت آنچه را که بر دیگری پوشیده مانده، برایش آشکار سازد. چه بسا با قاضی پیش از خود مخالفت کرده باشد و ایمن نباشد از اینکه بعد از خود، حکمش را نقض نماید؛ همان طور که او با پیش از خود چنین کرد. اگر با معضل و مبهمی رویاروی گردد، برای گشودن آن سخنانی بیهوده از رأی خویش مهیا کند، که آن را کلامی قاطع پندارد و بر قامت آن جامه ای می بافد، در سستی، چونان تار عنکبوت. نداند رأی که داده صواب است یا خطا. علم چیزی که نمی داند را به حساب نمی آورد و ورای آنچه به آن رسیده است، مذهبی نمی بیند. وقتی چیزی را با چیز دیگر مقایسه کند، نظر خود را تکذیب نمی کند و اگر چیزی بر او مبهم باقی ماند، پوشیده اش می دارد، به جهل خود آگاه نمی شود، تا کسی به او نگوید: نمی داند. سپس جسارت کرد و قضاوت کرد، که او آنگاه کلید نابسامانی ها است؛ سوار بر شبهات، و دیوانه‌ی جهالت‌ها. از آنچه نمی داند معذرت خواهی نمی کند و تسلیم نمی شود، و با قطعیت به سوی علم نمی رود تا بهره مند

گردد. روایت‌ها را چون پر کاه به باد می‌دهد. اشک وارثان از او روان، خون‌ها از او در فریاد. با قضاوتش فرج حرام را حلال و فرج حلال را حرام می‌سازد. نه در آنچه بر او وارد می‌شود در او دانشی هست، و نه شایسته‌ی آنچه بی‌رویه از ادعایش به داشتن علم حق سخن گفته است، می‌باشد»<sup>۱</sup>.

وروي أنّه ذكر عند عمر بن الخطاب في أيامه حلي الكعبة وكثرته، فقال قوم: لو أخذته فجهزت به جيوش المسلمين كان أعظم للأجر، وما تصنع الكعبة بالحلي؟ فهمّ عمر بذلك وسأل أمير المؤمنين، فقال (ع): (إنّ القرآن أنزل على النبي ﷺ والأموال أربعة: أموال المسلمين فقسمها بين الورثة في الفرائض، والفيء فقسمه على مستحقيه، والخمس فوضعه الله حيث وضعه، والصدقات فجعلها الله حيث جعلها، وكان حلي الكعبة فيها يومئذٍ فتركه الله على حاله. ولم يتركه نسياناً، ولم يخف عليه مكاناً فأقرّه حيث أقرّه الله ورسوله)، فقال عمر: لولاك لافتضحنا، وترك الحلي بحاله<sup>(۲)</sup>.

روایت شده است که در ایام حکومت عمر بن خطاب یادی از زیور آلات کعبه و بسیار بودن آن شد. گروهی گفتند: اگر اینها را برمی‌داشتی و لشکریان مسلمین را مجهز می‌کردی، اجرش عظیم‌تر بود؛ کعبه زیور آلات را می‌خواهد چه کند؟ عمر بر آن شد و از امیر المؤمنین (ع) سؤال کرد. امیر المؤمنین (ع) فرمود: «قرآن بر پیامبر (ص) نازل شد در حالی که چهار نوع مال وجود داشت: اموال مسلمانان که آنها را طبق دستورات بین ورثه تقسیم فرمود، «فیء» که آن را بر مستحقانش بخش نمود، خمس که خداوند آن را در جایگاه خودش قرار داد، و صدقات که خداوند آنها را نیز در جایگاه خودش قرار داد. در آن هنگام زیورهای کعبه در آن بود و خداوند آن را بر همان حال باقی گذاشت؛ نه اینکه از روی فراموشی آنها را رها کرده باشد و یا وجودش بر او مخفی باشد. پس آن را بر همان جایی که خدا و رسولش باقی گذاشتند، باقی بگذار.» عمر گفت: اگر تو نبودی قطعاً رسوا می‌شدیم؛ و زیورهای کعبه را به حال خود واگذاشت<sup>۳</sup>.

وعن أبي بصير، قال: قلت لأبي عبد الله (ع): ترد علينا أشياء ليس نعرفها في كتاب الله ولا سنّة فننظر فيها، قال: (لا، أما إنك إن أصبت لم تؤجر، وإن أخطأت كذبت على الله عزّ وجل)<sup>(۴)</sup>. عن

<sup>۱</sup> - کافی: ج ۱ ص ۵۵.

<sup>۲</sup> - نهج البلاغه: ج ۴ ص ۶۵، وسائل الشیعة: ج ۱۳ ص ۲۵۵، بحار الأنوار: ج ۳۰ ص ۶۹۵.

<sup>۳</sup> - نهج البلاغه: ج ۴ ص ۶۵؛ وسائل الشیعة: ج ۱۳ ص ۲۵۵؛ بحار الأنوار: ج ۳۰ ص ۶۹۵.

<sup>۴</sup> - کافی: ج ۱ ص ۵۶، المجاسن: ج ۱ ص ۲۱۳، وسائل الشیعة: ج ۲۷ ص ۴۰.

الصادق، عن أبيه، عن علي عليه السلام قال: (من نصب نفسه للقياس لم يزل دهره في التباس، ومن دان الله بالرأي لم يزل دهره في ارتماس) <sup>(۱)</sup>.

از ابو بصير روایت شده است: به ابا عبد الله (ع) عرض کردم: چیزهایی به ما ارجاع داده می شود که پاسخ آنها را نه در کتاب خدا می یابیم و نه در سنت پیامبر (ص). آیا در آن نظر بدھیم؟ فرمود: «خیر. اگر درست بگویی، پاداشی نداری و اگر خطا کنی، بر خداوند عزوجل دروغ بسته ای» <sup>۲</sup>. از امام صادق از پدرش از علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «کسی که سراغ قیاس برود پیوسته روزگارش در شک و تردید است و هر کس با رأی شخصی اش خداوند را کوچک کند روزگارش پیوسته در پستی و فرومایگی خواهد بود» <sup>۳</sup>.

قال: وقال أبو جعفر (ع): (من أفتى الناس برأيه فقد دان الله بما لا يعلم، ومن دان الله بما لا يعلم فقد ضاد الله حيث أحل وحرّم فيما لا يعلم) <sup>(۴)</sup>.  
ابو جعفر (ع) فرمود: «هر کس مردم را با رأی و نظر خود فتوی دهد خدا را به آنچه نمی داند متهم کرده است و هر کس خدا را به آنچه نداند متهم کند، علیه خداوند اقدام نموده، چرا که در آنچه نمی داند حلال و حرام کرده است» <sup>۵</sup>.

وعن أبي عبد الله (ع) في محاججته لأبي حنيفة في حديث طويل، قال: (يا أبا حنيفة، تعرف كتاب الله حق معرفته، وتعرف الناسخ والمنسوخ؟ قال: نعم. قال: يا أبا حنيفة، لقد ادعيت علماً!!)

<sup>۱</sup> - قال المازندراني في شرح أصول الكافي: (والمعنى من أقام نفسه للعمل بالقياس واستخراج الأحكام به كان مدة عمره في التباس الجهالات واختلاط الشبهات، أو كانت همته وإرادته منحصرة في التباس وتخليط بين الحق والباطل وجمع شبهات؛ لأن القياس لا يفيد إلا جهلاً مركباً. (ومن دان الله بالرأي لم يزل دهره في ارتماس)، أي: من أطاع الله وعبده بالرأي وتقرب إليه من جهة العمل بالأحكام القياسية والاستحسانات العقلية كان مدة عمره مرتسماً في بحار الظلمة والجهالة، ومنغمساً في أجن الشبهة والضلالة التي تحيط بها كإحاطة الماء بالغائص باعتبار استخراج الأحكام بالقياس؛ لأنه يلتبس عليه الأمور ويشبه عليه الحق والباطل، والارتماس باعتبار العمل بتلك الأحكام) شرح أصول الكافي: ج ۲ ص ۲۶۷.

<sup>۲</sup> - کافی: ج ۱ ص ۵۶؛ محاسن: ج ۱ ص ۲۱۳؛ وسایل الشیعه: ج ۲۷ ص ۴۰.

<sup>۳</sup> - مازندرانی در شرح اصول کافی گفته است: «و معنی آن این است که کسی که اقدام به عمل بر اساس قیاس و احکام شرعی را با آن استخراج کند، عمرش را در شک و تردید جهالت‌ها و اختلاط با شبهات سپری کرده، یا همت و اراده اش را محدود به شک و ظن و به هم آمیختن حق و باطل و گردآوری شبهات نموده است؛ چرا که قیاس نتیجه ای جز جهل مرکب نمی دهد. «و هر کس با رأی شخصی اش خداوند را کوچک کند روزگارش پیوسته در پستی و فرومایگی خواهد بود» یعنی: کسی که بر اساس رأی و نظر خودش خداوند را اطاعت و بندگی کند و با استفاده از عمل به احکام قیاسی و موافقت‌های عقلی به او تقرب جوید، عمرش را غوطه‌ور در دریای ظلمت و جهالت سپری کرده و در گنداب شبهه و گمراهی که او را احاطه کرده همان طور که آب غواص را در بر می گیرد غوطه‌ور بوده است؛ چرا که احکام را با قیاس استخراج نموده و قیاس امور را برایش مخدوش می کند و حق و باطل را شبیه یکدیگر و در نهایت با عمل به آن احکام، در گمراهی غوطه‌ور شده است». شرح اصول کافی: ج ۲ ص ۲۶۷.

<sup>۴</sup> - کافی: ج ۱ ص ۵۸، وسائل الشیعه: ج ۲۷ ص ۴۱، شرح اصول الكافي: ج ۲ ص ۲۶۷، الفصول المهمة: ج ۱ ص ۵۳۵، بحار الأنوار: ج ۲ ص ۲۹۹.

<sup>۵</sup> - کافی: ج ۱ ص ۵۸؛ وسایل الشیعه: ج ۲۷ ص ۴۱؛ شرح اصول کافی: ج ۲ ص ۲۶۷؛ فصول المهمة: ج ۱ ص ۵۳۵؛ بحار الأنوار: ج ۲ ص ۲۹۹.

ويملك ما جعل الله ذلك إلا عند أهل الكتاب الذين أنزل عليهم، ويملك ولا هو إلا عند الخاص من ذرية نبينا ﷺ، ما ورثك الله من كتابه حرفاً فإن كنت كما نقول ولست كما تقول ..... (۱).

از ابا عبد الله امام صادق (ع) در محاجه اش با ابوحنيفه در حديثي طولاني روايت شده است كه فرمود: «اي اباحنيفه! آيا قرآن را آن طور كه شايسته است بشناسي، مي شناسي؟! و مي داني كدام آيه ناسخ است و كدام منسوخ؟! گفت: بله مي دانم. حضرت فرمود: «اي اباحنيفه، ادعای علمی نمودی. وای بر تو! خدا این علم را فقط نزد افرادی قرار داده كه كتاب (قرآن) را بر آنها نازل فرموده است. وای بر تو! این علم فقط نزد افرادی مخصوص از ذريه‌ی پیامبر (ص) است. تو از قرآن حتی يك حرف آن را هم به ارث نبرده‌ای (وبه تو از قرآن چیزی نرسیده است). اگر این طور است كه مي گویی، در حالی كه چنین نیست، مرا آگاه كن كه .....»<sup>۲</sup>.

وعن عبد الله بن شبرمة، قال: ما ذكرت حديثاً سمعته من جعفر بن محمد (ع) إلا كاد أن يتصدع له قلبي، سمعته يقول: (حدثني أبي، عن جدي، عن رسول الله ﷺ، قال ابن شبرمة: - وأقسم بالله ما كذب أبوه على جدّه ولا جدّه على رسول الله ﷺ - قال: رسول الله ﷺ: (من عمل بالمقاييس فقد هلك وأهلك، ومن أفتى الناس وهو لا يعلم الناسخ من المنسوخ والمحكم من المتشابه فقد هلك وأهلك)<sup>(۳)</sup>.

از عبد الله پسر شبرمه روايت شده است: هرگاه حديثي كه از جعفر بن محمد (ع) شنیده‌ام به يادم می افتم، قلبم به درد می آید. شنیدم كه می فرماید: «پدرم به من از جدم از رسول خدا (ص) گفت:» ابن شبرمه می گوید: و به خدا سوگند پدرش هرگز بر جدش و جدش هرگز بر رسول (ص) خدا دروغ نبسته است، و گفت كه رسول خدا (ص) فرمود: «هر كس بر اساس قیاس‌ها عمل كند قطعاً هلاک شده و به هلاکت افكنده است و هر كس مردم را فتوی دهد در حالی كه ناسخ را از منسوخ و محكم را از متشابه نشناسد، قطعاً به هلاکت رسیده و به هلاکت رسانیده است»<sup>۴</sup>.

وعن الصادق (ع): (إيّاك وخصلتين ففيهما هلك من هلك، إيّاك أن تفتي الناس برأيك، وأن تدین بما لا تعلم)<sup>(۵)</sup>.

۱- علل الشرائع: ج ۱ ص ۸۹، الوسائل: ج ۲۷ ص ۴۸.

۲- علل الشرائع: ج ۱ ص ۸۹؛ وسایل: ج ۲۷ ص ۴۸.

۳- أمالي الصدوق: ص ۵۰۷، الكافي: ج ۱ ص ۴۳، مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۲۵۷.

۴- أمالی صدوق: ص ۵۰۷؛ كافي: ج ۱ ص ۴۳؛ مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۲۵۷.

۵- الكافي: ج ۱ ص ۴۲، الخصال: ص ۵۲، وسائل الشیعة: ج ۲۷ ص ۲۱.

از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «از دو خصلت بر حذر باش، که در آنها هلاک شد آن که به هلاکت رسید. بر حذر باش از اینکه مردم را با رأی و نظر خودت فتوی دهی، و با آنچه نمی دانی دین داری کنی»<sup>۱</sup>.

وعن الباقر (ع): (من أفتى الناس بغير علم ولا هدى من الله لعنته ملائكة الرحمة وملائكة العذاب ولحقه وزر من عمل بفتياه)<sup>(۲)</sup>.

از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود: «هر کس بدون علم و بدون هدایتی از سوی خدا مردم را فتوی دهد، ملائکه‌ی رحمت و ملائکه‌ی عذاب بر او لعنت می فرستند و گناه هر کسی که به رأی و نظر او عمل کند به او می رسد»<sup>۳</sup>.

وعن النبي ﷺ: (من عمل على غير علم كان ما يفسد أكثر مما يصلح)<sup>(۴)</sup>.  
از پیامبر (ص) روایت شده است: «هر کس بدون علم عمل کند، فسادی که می کند بیش تر از اصلاحی است که به انجام می رساند»<sup>۵</sup>.

وعن الصادق (ع): (العامل على غير بصيرة كالسائر على غير الطريق لا يزيد سرعة السير إلا بعداً)<sup>(۶)</sup>.

از امام صادق (ع) روایت شده است: «عمل کننده‌ی بدون بصیرت، مانند سیر کننده در مسیر اشتباهی است که سرعت حرکتش جز به دور شدن او نمی افزاید»<sup>۷</sup>.

وعن الصادق (ع): (إن أصحاب المقاييس طلبوا العلم بالمقاييس، فلم يزداهم المقاييس عن الحق إلا بعداً، وأن دين الله لا يصاب بالمقاييس)<sup>(۸)</sup>.

از امام صادق (ع) روایت شده است: «به درستی که اصحاب قیاس‌ها علم را با قیاس‌ها طلب

۱- کافی: ج ۱ ص ۴۲؛ خصال: ص ۵۲؛ وسائل الشیعه: ج ۲۷ ص ۲۱.

۲- کافی: ج ۱ ص ۴۲، التهذیب: ج ۶ ص ۲۲۳، وسائل الشیعه: ج ۲۷ ص ۲۰.

۳- کافی: ج ۱ ص ۴۲؛ تهذیب: ج ۶ ص ۲۲۳؛ وسائل الشیعه: ج ۲۷ ص ۲۰.

۴- کافی: ج ۱ ص ۴۴، تحف العقول: ص ۴۷، وسائل الشیعه: ج ۲۷ ص ۲۵.

۵- کافی: ج ۱ ص ۴۴؛ تحف العقول: ص ۴۷؛ وسائل الشیعه: ج ۲۷ ص ۲۵.

۶- کافی: ج ۱ ص ۳۴، أمالی الصدوق: ص ۵۰۷، من لا یحضره الفقیه: ج ۴ ص ۴۰۱.

۷- کافی: ج ۱ ص ۳۴؛ أمالی صدوق: ص ۵۰۷؛ من لا یحضره الفقیه: ج ۴ ص ۴۰۱.

۸- وسائل الشیعه: ج ۲۷ ص ۴۳، الفصول المهمة للعالمی: ج ۱ ص ۵۳۱.

نمودند و قیاس‌ها آنها را جز دور شدن از حق چیزی نیفزود و اینکه دین خدا با قیاس‌ها به دست نمی‌آید»<sup>۱</sup>.

وعن الكاظم (ع): (من نظر برأيه هلك، ومن ترك كتاب الله وقول نبيه كفر)<sup>(۲)</sup>.  
از امام کاظم (ع) روایت شده است: «هر کس به رأی و نظر خود نظر افکند هلاک می‌شود و هر کس کتاب خدا و گفتار پیامبرش را ترک گوید، کفر ورزیده است»<sup>۳</sup>.

وعن أمير المؤمنين (ع): (يا معشر شيعةنا والمنتحلين ولايتنا إياكم وأصحاب الرأي فأنهم أعداء السنن، تفلتت منهم الأحاديث أن يحفظوها، وأعييتهم السنة أن يعوها، فاتخذوا عباد الله خولاً، وماله دواً، فذلت لهم الرقاب وأطاعهم الخلق أشباه الكلاب، ونازعوا الحق وأهله فتمثلوا بالأئمة المعصومين الصادقين، وهم من الجهال الملاعين، فسألوا عن ما لا يعلمون، فأنفوا أن يعترفوا بأنهم لا يعلمون، فعارضوا الدين بآرائهم، وضلوا فاضلوا، أما لو كان الدين بالقياس لكان باطن الرجلين أولى بالمسح من ظاهرهما)<sup>(۴)</sup>.

و از امیر المؤمنین (ع) روایت شده است که فرمود: «ای جماعت شیعیان ما و کسانی که خود را منتسب به ولایت ما می‌دانید! شما را از اصحاب رأی برحذر می‌دارم، که آنان دشمنان سنت‌ها هستند. به جای حفظ احادیث آنها را پراکنده کرده‌اند، و سنت هم امکان نگه‌داری‌اش را به آنها نداده است. اینان، بندگان خدا را برده‌ی خویش می‌گیرند، و مالش را ملک خویش می‌پندارند، گردن‌ها برایشان خم شده، خوار و ذلیل می‌شوند، و خلقی چون سگان آنها را اطاعت می‌کنند. اصحاب رأی، با حق و اهلش به مبارزه برمی‌خیزند و خود را همانند امامان معصوم جلوه می‌دهند، در حالی که از نادانان ملعون هستند. اگر از آنها چیزی که نمی‌دانند پرسیده شود، ایا دارند از اینکه اعتراف به ندانستن کنند. با آرای خود در دین تصرف می‌کنند؛ پس گمراه شدند و گمراه نمودند. اگر دین براساس قیاس می‌بود هر آینه مسح به کف پاها شایسته‌تر از رویش می‌بود»<sup>۵</sup>.

<sup>۱</sup> - وسائل الشیعه: ج ۲۷ ص ۴۳؛ فصول المهمه عاملی: ج ۱ ص ۵۳۱.

<sup>۲</sup> - الکافی: ج ۱ ص ۵۶، وسائل الشیعه: ج ۲۷ ص ۴۰، الفصول المهمه للعاملی: ج ۱ ص ۱۲۶.

<sup>۳</sup> - کافی: ج ۱ ص ۵۶؛ وسائل الشیعه: ج ۲۷ ص ۴۰؛ فصول المهمه عاملی: ج ۱ ص ۱۲۶.

<sup>۴</sup> - الحدائق الناضرة: ج ۱۰ ص ۶۲، مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۳۰۱، بحار الأنوار: ج ۲ ص ۸۴.

<sup>۵</sup> - حدائق الناضرة: ج ۱۰ ص ۶۲؛ مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۳۰۱؛ بحار الأنوار: ج ۲ ص ۸۴.

وقال الصادق (ع): (أيتها العصابة المرحومة المفلحة، إن الله أتم لكم ما أتاكم من الخير، واعلموا أنه ليس من علم الله ولا من أمره أن يأخذ أحد من خلق الله في دينه بهوى ولا رأي ولا مقاييس، قد أنزل الله القرآن، وجعل فيه تبيان كل شيء، وجعل للقرآن ولتعليم القرآن أهلاً، لا يسع أهل علم القرآن - أي آل محمد ﷺ - الذين آتاهم الله علمه أن يأخذوا فيه بهوى ولا رأي ولا مقاييس. أغناهم الله عن ذلك بما آتاهم من علمه، وخصهم به، ووضعهم عندهم كرامة من الله أكرمهم بها، وهم أهل الذكر<sup>(۱)</sup>،<sup>(۲)</sup>).

امام صادق (ع) فرمودند: «ای جماعت مورد رحمت قرار گرفته‌ی رستگار! خداوند آنچه از خیر به شما بخشیده، برایتان کامل کرده است. و بدانید که نه از علم خدا است و نه از فرمان او است که احدی از خلق خدا دینش را به هوای نفس، و با رأی و نظر و با قیاس‌ها برگیرد. خداوند قرآن را فرو فرستاد و در آن بیان همه چیز را قرار داد، و برای قرآن و تعلیم دادن قرآن اهلی قرار داد. نَسَزَدَ که اهل علم قرآن یعنی آل محمد (ص) - همان کسانی که علمش را به آنها داده است، نه بر اساس خواست خود و نه با رأی و نظر خود و نه با قیاس‌ها برگیرند. خداوند آنها را با آنچه از علمش به آنها عطا فرموده و مخصوص آنها گردانیده، از چنین عملی بی‌نیاز نموده است؛ و اختصاص یافتن این علم در آنها، کرامتی از جانب خداوند است که آنها را با آن گرامی داشته است؛ و آنها همان اهل ذکر هستند<sup>(۳)</sup>»<sup>(۴)</sup>.

\* \* \*

<sup>۱</sup> - روی الشیخ الكلینی وغیره: عن عبد الرحمن بن كثير قال: قلت لأبي عبد الله (ع): (اسألوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون) النحل: ۴۳، قال: (الذكر محمد ﷺ) ونحن أهله المسؤولون، قال: قلت: قوله: (وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ) الزخرف: ۴۴، قال: (إيانا عنى، ونحن أهل الذكر ونحن المسؤولون) الكافي: ج ۱ ص ۲۱۰.

<sup>۲</sup> - الكافي: ج ۸ ص ۵، وسائل الشيعة: ج ۲۷ ص ۳۷، مستدرک الوسائل: ج ۷ ص ۳۴.

<sup>۳</sup> - کلینی و دیگران روایت کرده‌اند: از عبد الرحمن بن كثير روایت شده است: به ابا عبد الله (ع) عرض کردم: «(پس اگر خود نمی‌دانید، از اهل کتاب بپرسید)» (نحل: ۴۳). فرمود: «ذکر، محمد (ص) و ما اهل آن هستیم که مورد سؤال قرار می‌گیریم». به ایشان عرض کردم: «(و به راستی که آن، ذکرى برای تو و برای قوم تو است، به زودی پرسیده خواهید شد)» (زخرف: ۴۴). فرمود: «منظور فقط ما هستیم؛ ما اهل ذکر هستیم و ما مورد پرسش قرار می‌گیریم». کافي: ج ۱ ص ۲۱۰.

<sup>۴</sup> - کافي: ج ۸ ص ۵؛ وسائل الشيعة: ج ۲۷ ص ۳۷؛ مستدرک الوسائل: ج ۷ ص ۳۴.

## ثالثاً: العقائد

### سوم: عقاید

والخلاف فيها كبير بين علماء الإسلام السنّة والشيعة وغيرهم. كما أنّ السنّة افترقوا فيها إلى معتزلة وأشاعرة<sup>(۱)</sup>، واختلف علماء كل فرقة فيما بينهم، ولعل الخلاف الرئيسي بين فرق المسلمين يدور حول الإمامة والقيادة الدينية والدنيوية بعد النبي ﷺ لهذه الأمة. در عقاید اختلافات بسیاری بین علمای اسلام سنی و شیعه و دیگران وجود دارد؛ همان طور که در این زمینه، اهل سنت به معتزله و اشاعره تقسیم شدند<sup>۲</sup> و میان علمای هر فرقه نیز اختلافاتی پدید آمد. چه بسا اختلاف اصلی میان فرقه‌های مسلمین حول امامت و رهبری دینی و دنیوی این امت پس از پیامبر (ص) دور می‌زند.

ثم جرّ هذا الخلاف خلافاً عقائديّة أخرى كان سببها أنّ الشيعة يرجعون في عقائدهم إلى أوصياء النبي ﷺ المعصومين ﷺ، والسنّة يرجعون إلى استدلالات عقلية كما يدّعون والتي تعارضها عقول قوم آخرين. سپس این اختلاف به اختلافات عقیدتی دیگری کشیده شد و سبب آن این بود که شیعه در عقاید خود به اوصیای معصوم پیامبر (علیهم السلام) رجوع می‌کردند اما اهل سنت به استدلالات عقلی آن گونه که ادعا می‌کنند و با عقل‌های گروهی دیگر در تعارض بود، مراجعه می‌نمودند.

---

<sup>۱</sup> - قيل أن سبب تسميتهم بهذا الاسم - معتزلة - هو: إنّ واصل بن عطاء كان يجلس إلى الحسن البصري، فلما ظهر الاختلاف وقالت الخوارج بتكفير مرتكب الكبائر، وقال آخرون بأنهم مؤمنون وإن فسقوا بالكبائر، فخرج واصل بن عطاء عن الفريقين، وقال إنّ الفاسق من هذه الأمة لا مؤمن ولا كافر منزلة بين منزلتين، فطرده الحسن عن مجلسه فاعتزل عنه، وجلس إليه عمرو بن عبيد فقبل لهما ولأتباعهما معتزليون. لاحظ: أوائل المقالات للشيخ المفيد: ص ۱۴۶، وفيات الأعيان: ج ۶ ص ۸.

كما أنّ الأشاعرة سمّوا أشاعرة نسبة لأبي الحسن الأشعري المولود عام ۲۶۰ هـ والمتوفى عام ۳۲۴ هـ، وهو من أحفاد أبي موسى الأشعري، فالأشاعرة هم أتباعه. ظلال التوحيد للسبحاني: ص ۱۰۱.

<sup>۲</sup> - گفته می‌شود علت نام‌گذاری آنها به این نام معتزله آن است که واصل بن عطا در مجلس حسن بصری حضور می‌یافت. هنگامی که اختلافات بروز کرد و خوارج به تکفیر کسی که گناهان کبیره را انجام دهد، سخن راندند و دیگران حکم به مؤمن بودن آنها دادند حتی اگر با گناهان کبیره نافرمانی کرده باشند، واصل بن عطا از این دو دسته خارج شد و گفت: فاسق و خطاکار این امت نه مؤمن است و نه کافر، جایگاهی بین این دو دارد. حسن او را از مجلس بیرون راند و از او کناره گرفت (به عربی اعتزل عنه). عمر بن عبید با او نشست و به آنها و پیروانشان معتزلیون گفته شد. به ابتدای مقالات شیخ مفید ص ۱۴۶ مراجعه کنید و همچنین: وفيات الاعيان: ج ۶ ص ۸.

اشاعره به دلیل نسبت داده شدن به ابو الحسن اشعری متولد ۲۶۰ هـ متوفای ۳۲۴ هـ به این نام، نامیده شدند. او از نوادگان ابو موسی اشعری بود و اشاعره پیروان او هستند. ظلال التوحيد سبحاني: ص ۱۰۱.



كما حصل في مسألة الجبر والتفويض، التي وقع الخلاف فيها بين الأشاعرة والمعتزلة فجاء جواب آل النبي ﷺ بأنّه: (لا جبر ولا تفويض، ولكن أمر بين أمرين) <sup>(۱)</sup>. همان طور که در مساله ی جبر و اختیار چنین نتیجه ای به دست آمد. در این مساله اشاعره و معتزله دچار اختلاف شدند و پاسخ از آل پیامبر (علیهم السلام) به این صورت آمد: «نه جبر است و نه اختیار؛ امری است بین این دو امر» <sup>(۲)</sup>.

أو كقضية خلق القرآن، التي استغلها كفار بني العباس للخوض في دماء المسلمين وأعانهم على ذلك بعض أئمة الضلال السامريين <sup>(۳)</sup>.

۱- الكافي: ج ۱ ص ۱۶۰، الاعتقادات للصدوق: ص ۲۹، توحيد الصدوق: ص ۲۰۶، عيون أخبار الرضا (ع): ج ۲ ص ۱۱۴، بحار الأنوار: ج ۵ ص ۱۲. والحديث عن الإمام الصادق (ع).

۲- کافی: ج ۱ ص ۱۶۰؛ اعتقادات صدوق: ص ۲۹؛ توحيد صدوق: ص ۲۰۶؛ عيون اخبار الرضا (ع): ج ۲ ص ۱۱۴؛ بحار الانوار: ج ۵ ص ۱۶۰؛ و حديث از امام صادق (ع) است.

۳- من بين الأحداث المهمة التي عاصرها الإمام الرضا (ع) هي فتنة خلق القرآن، وهي مسألة عقائدية، نشأت في أواخر الدولة الأموية، وأول من أثارها هو الجعد بن درهم، معلم مروان بن محمد آخر خلفاء بني أمية، وأذاعها في دمشق فطلبته السلطة فهرب منها ثم نزل الكوفة فتعلم منه الجهم بن صفوان الذي تنسب إليه الطائفة الجهمية.

ويقول ابن الأثير: إن هشام بن عبد الملك قبض على الجعد وأرسله مخفوراً إلى خالد القسري أمير العراق وأمره بقتله، فحبسه خالد ولم يقتله فبلغ الخبر هشاماً فكتب إليه يلومه ويعزم عليه بقتله، فأخرجه خالد من الحبس في وثاقه، فلما صلى العيد يوم الأضحى قال في آخر خطبته: انصرفوا وضحوا يقبل الله منكم، فاني أريد أن أضحي اليوم بالجعد، فإنه يقول: ما كلم الله موسى، ولا اتخذ الله إبراهيم خليلاً، تعالى الله عما يقول الجعد، ثم نزل وذبحه الكامل في التاريخ: ج ۵ ص ۲۶۳.

وظلت هذه الفكرة بعد مقتل الجعد تحت الخفاء وفي طي الكتمان إلى دور هارون الرشيد، وعندما ظهر أمر المعتزلة، وانتشرت أفكارهم أعلنوا القول بخلق القرآن، ولما ولي الحكم المأمون نشطت الحركة وأخذت الفكرة بالنمو والانتساع وتبنى المأمون القول بخلق القرآن، وقرب المأمون أبا هذيل محمد بن الهذيل العلاف وهو من أئمة المعتزلة، كما وقرب أبي إسحاق إبراهيم بن سيار النظام وهو أيضاً أحد رؤوس المعتزلة المشهورين. وحمل المأمون الناس على القول بها فمن خالفها تعرض للتعذيب والعذاب. حيث كتب إلى نائبه ببغداد إسحاق بن إبراهيم بن مصعب صاحب الشرطة يأمره أن يدعو الناس إلى القول بخلق القرآن، وكان ممن تعرض للأذى من المأمون هو أحمد بن حنبل، فقد سيق مكبلاً بالأغلال للمثول بين يدي المأمون بطوس، ولكن بلغه في الطريق موت المأمون. وتولى المعتصم فسجن ابن حنبل ثمانية وعشرين شهراً لامتناعه عن القول بخلق القرآن، وأطلق سنة ۲۲۰ هـ ولم تكف الدولة عن إيذاء أحمد بن حنبل إلا في عهد المتوكل.

وعندما حقق المأمون بعض أهدافه السياسية البعيدة المدى، وصقّى وجود المخالفين للحكم العباسي وغيرهم بهذه الحجّة، ثم عاد إلى مذهب الآباء معتبراً الروافض والمعتزلة والخوارج من أعلام جهنم، ينقل ابن حجر في لسان الميزان: إنّ المأمون قال لحاجبه يوماً: انظر من الباب من أصحاب الكلام؟ فخرج وعاد إليه، فقال: بالباب أبو الهذيل العلاف، وهو معتزلي، وعبد الله بن أباض الأباضي، وهشام بن الكلبي الرافضي. فقال المأمون: ما بقي من أعلام جهنم أحد إلا حضر. قال ابن حجر: يعني أنّ الهذيل رأس المعتزلة، وهشاماً رأس الرافضة، وابن أباض رأس الخوارج. لسان الميزان لابن حجر: ج ۵ ص ۴۱۳.

وقد بين الإمام الرضا (ع) القول الفصل في هذه الفتنة، فقد روى الشيخ الصدوق: عن محمد بن عيسى بن عبيد اليقطيني، قال: كتب علي بن محمد بن علي بن موسى الرضا (ع) إلى بعض شيعته ببغداد: (بسم الله الرحمن الرحيم عصمنا الله وإياك من الفتنة، فإن يفعل فأعظم بها نعمة، وإن لا يفعل فهي الهلكة، نحن نرى أنّ الجدال في القرآن بدعة اشترك فيها السائل والمجيب، فيتعاطى السائل ما ليس له ويتكلف المجيب ما ليس عليه، وليس الخالق إلا الله

## و یا همانند قضیه‌ی خلق قرآن که کافران بنی عباس از آن به عنوان فرصتی برای ریختن خون مسلمانان سوء استفاده کردند و در این راستا برخی از علمای گمراه شبیه سامری نیز آنها را یاری نمودند<sup>۱</sup>.

عز وجل، وما سواه مخلوق، والقرآن کلام الله، لا تجعل له اسماً من عندک فتکون من الضالین، جعلنا الله وایاک من الذین یخشون ربهم بالغیب وهم من الساعه مشفقون) أمالی الصدوق : ص ۶۴۰، بحار الأنوار : ج ۸۹ ص ۱۱۸.

وعن سلیمان بن جعفر الجعفري : قلت لأبي الحسن موسى بن جعفر (عليهما السلام) : يا بن رسول الله، ما تقول في القرآن؟ فقد اختلف فيه من قبلنا، فقال قوم إنه مخلوق وقال قوم إنه غير مخلوق، فقال (ع) : (أما أنا لأقول في ذلك ما يقولون، ولكني أقول إنه كلام الله عز وجل) أمالی الصدوق : ص ۶۴۷، بحار الأنوار : ج ۸۹ ص ۱۱۸.

۱ - از وقایع مهمی که هم‌عصر امام رضا (ع) اتفاق افتاد فتنه‌ی خلق قرآن می‌باشد. این مسأله‌ای عقیدتی بود که در اواخر حکومت اموی آغاز شد و اولین کسی که آن را به جریان انداخت جعد بن درهم، معلم مروان بن محمد، آخرین خلیفه‌ی اموی بود. او این موضوع را در دمشق اعلان نمود، حکومت به دنبال او افتاد و او از آنجا گریخت. سپس وارد کوفه شد و جهم بن صفوان که طایفه‌ی جهمیه به او نسبت داده می‌شود، از او آموزش دید. ابن اثیر می‌گوید: هشام بن عبد الملک، جعد را دستگیر کرده، او را تحت الحفظ نزد خالد قسری امیر عراق فرستاد و دستور داد او را به قتل برساند. خالد او را زندانی کرد و به قتل نرساند و این خبر به هشام رسید. هشام برای وی نامه نوشت، او را نکوهش نمود و فرمان به قتل او داد. خالد با وثیقه او را از زندان آزاد نمود و در روز عید قربان در انتهای خطبه اش گفت: بروید و قربانی کنید، خداوند از شما قبول کند؛ من امروز می‌خواهم جعد را قربانی کنم؛ زیرا او می‌گوید خداوند با موسی تکلم نمود و ابراهیم را به دوستی خویش برنگرفت. خداوند از آنچه جعد می‌گوید بسی بلند مرتبه‌تر است. سپس پائین آمد و او را قربانی نمود.... کامل در تاریخ: ج ۵ ص ۲۶۳.

این تفکر پس از کشته شدن جعد به صورت مخفی باقی ماند تا زمان هارون رشید. هنگامی که موضوع معتزله آشکار و افکار آنها منتشر شد، اعتقاد به مخلوق بودن قرآن را اعلام نمودند و هنگام ولایت مأمون حرکت آنها جریان یافت و شروع به گسترش نمود. مأمون معتقد به عقیده‌ی خلق شدن قرآن شد و ابا هذیل محمد بن هذیل علاف که از پیشوایان معتزله بود را نزدیک خود نمود و نیز ابو اسحاق بن سيار که از بزرگان مشهور معتزله بود را نزدیک خویش ساخت. مأمون مردم را بر این اعتقاد وادار نمود و هر که با آن مخالفت می‌ورزید، دچار عذاب و شکنجه می‌شد؛ تا آنجا که برای نایب خود در بغدا اسحاق بن ابراهیم بن مصعب رئیس شرطه‌ها (پاسبانان) نامه نوشت که مردم را فرمان به پذیرش عقیده‌ی مخلوق بودن قرآن نماید. از جمله کسانی که به آزار و اذیت مأمون تن داد احمد بن حنبل بود؛ به طوری که او را کتف بسته با غل و زنجیر به پیشگاه مأمون در طوس می‌بردند که در راه، خبر مرگ مأمون به او رسید. معتصم حاکم شد و ابن حنبل را به خاطر نپذیرفتن اعتقاد به مخلوق بودن قرآن، هیجده ماه زندانی و او را در سال ۲۲۰ هـ آزاد کرد ولی حکومت از آزار و اذیت ابن حنبل دست نکشید مگر در زمان متوکل.

هنگامی که مأمون با این کار به برخی اهداف سیاسی دراز مدت خود رسید و مخالفین حکومت بنی عباس و سایرین را با این بهانه سرکوب نمود، پس از آن، به مذهب پدران خود بازگشت با این بهانه که رافضی‌ها، معتزله و خوارج از پیشوایان جهنم می‌باشند. ابن حجر در لسان میزان نقل می‌کند: مأمون به حاجبش گفت: از درب نگاه کن، آیا اصحاب کلام وجود دارند؟ او خارج شد و بازگشت و پاسخ داد: پشت در ابو هذیل علاف است، که معتزلی است، و عبد الله بن اباض الأباضی و هشام بن کلب رافضی، حضور دارند. مأمون گفت: از پرچمداران جهنم کسی باقی نماند مگر اینکه حاضر شده است. ابن حجر می‌گوید: یعنی هذیل سرکرده‌ی معتزله و هشام بزرگ رافضی‌ها و ابن اباض رئیس خوارج. لسان میزان ابن حجر: ج ۵ ص ۴۱۳.

امام رضا (ع) گفتار نهایی را در خصوص این فتنه بیان فرمود. شیخ صدوق روایت کرده است: از محمد بن عیسی بن عبید یقطنی روایت شده است: علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا (ع) به برخی شیعیانش در بغداد نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم. خداوند ما و شما را از هر فتنه‌ای مصون بدارد که اگر چنین کند، نعمت بزرگی خواهد بود و اگر چنین نکند، هلاکت و نابودی است. ما می‌بینیم که جدال در قرآن بدعتی است که پرسش‌گر و پاسخ‌گو، هر دو در آن شریک می‌باشند. پس پرسش‌گر دست به عملی می‌زند که به او مربوط نیست و پاسخ‌گو آنچه بر عهده‌اش نیست را بر عهده می‌گیرد. خالق، کسی جز خداوند عزوجل نیست و غیر او همه مخلوق است. قرآن کلام خداوند است؛ از جانب خود بر آن نامی نگذار که از گمراهان خواهی شد. خداوند ما و شما را از کسانی قرار دهد که در نهان از او پروا و از ساعت حذر می‌کنند و می‌ترسند». امالی صدوق: ص ۶۴۰؛ بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۱۱۸.

از سلیمان بن جعفر جعفری روایت شده است: به ابو الحسن موسی بن جعفر (ع) عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! نظر شما درباره‌ی قرآن چیست؟ زیرا پیش از ما در این خصوص، اختلاف بوده است. عده‌ای می‌گفتند مخلوق است و گروهی می‌گفتند، مخلوق نیست. فرمود: «من آنچه آنها می‌گویند را در این خصوص نمی‌گویم؛ اما می‌گویم که قرآن کلام خداوند است». امالی صدوق: ص ۶۴۷؛ بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۱۱۸.

فجاء ردّ أهل القرآن آل النبي المصطفى بأنّ القرآن كلام الله لا غير<sup>(۱)</sup>، ليدع الناس السفسطة والجدل الشيطاني الذي لا طائل وراءه إلا حب الظهور والعلو على الناس بلقب العالم. پاسخ اهل قرآن، آل پیامبر مصطفی (ص) اینگونه بود که قرآن، کلام خداوند است و نه چیز دیگر<sup>۲</sup>؛ تا مردم آن سفسطه و جدل شیطانی که پشت سرش چیزی جز حُب شهرت و برتری جویی بر مردم با لقب عالم و دانشمند بود را رها کنند.

كما وقع خلاف واسع في توحيد الخالق سبحانه وصفاته، أو ما سمّي به (علم الكلام). همان طور که اختلاف وسیعی در توحید خالق سبحان و صفاتش به وقوع پیوست، و آن را «علم کلام» نامیدند.

والحقيقة إنّ علم الكلام ما هو إلاّ شكل آخر من الفلسفة اليونانية المشائية أو الاستدلالية، فمن تتبع الفلسفة اليونانية القديمة يعلم أن فيها طريقتين رئيسيين، وإنّ كليهما يبحث في الوجود: در حقیقت علم کلام چیزی جز شکل دیگری از «فلسفه یونانی مشائی یا استدلالی» نیست و هر کس فلسفه یونانی دیرین را پیگیری کند، خواهد دانست که دو طریق اصلی در آن وجود دارد، که هر دو درباره ی وجود بحث می کنند:

الأول: الاستدلالي. أو ما يسمى به (المشائي)، ويعتمد على الأدلة العقلية. اول: استدلالی؛ یا آنچه مشائی نام گذاری شده، که بر دلایل عقلی استوار است.

والثاني: الإشراقي. ويعتمد على تصفية النفس من رذائل الأخلاق، وبالتالي يكون الإنسان أهلاً لإشراق الحقائق في نفسه. دومی: اشراقی؛ که بر تصفیه ی نفس از رذایل اخلاقی استوار گردیده، که به دنبال آن انسان را شایسته ی اشراق حقایق در نفس و وجودش می نماید.

وقد تأثر علماء المسلمين بالفلسفة اليونانية المشائية بعد ترجمتها، وأعادوا كتابتها كل بحسب ما يعتقد. وبدأ يظهر ما يسمى به (الفلسفة الإسلامية المشائية) أو (الاستدلالية) التي اشتق

<sup>۱</sup> - لاحظ قول الإمام الرضا (ع) في الهامش السابق.

<sup>۲</sup> - به گفتار امام رضا (ع) در پاورقی پیشین مراجعه نمایید.

منها علم الكلام، الذي يبحث في وجود الخالق وتوحيده وصفاته. وربما يلحق به مباحث العدل والمعاد والنبوة والإمامة وغيرها.

پس از ترجمه‌ی فلسفه‌ی یونانی مشائی، علمای مسلمان تحت تاثیر آن قرار گرفتند و هر کدام به اندازه‌ی اعتقادش شروع به نوشتن درباره‌ی آن نمودند؛ و آنچه به نام «فلسفه‌ی اسلامی مشائی» یا «استدلالی» نامیده شده است، و علم کلام از آن مشتق گردید، پا به عرصه‌ی ظهور گذاشت؛ علم کلامی که در وجود خالق و توحید و صفاتش بحث و گفت‌وگو می‌کند و چه بسا بحث‌هایی مانند عدل، نبوت، معاد، امامت و غیره به آن ملحق گردد.

وإنّ ما سمي بـ (علم الكلام) كونه يبحث حول أشرف موجود سبحانه، فالألف واللام لاستغراق الصفات، فلعلهم أرادوا القول إنّ هذا العلم فيه أشرف كلام، والله اعلم. آنچه «علم الكلام» نامیده می‌شود، به خاطر این است که درباره‌ی شریف‌ترین موجود سبحان، بحث و کنکاش می‌کند؛ «الف و لام» برای نشان دادن در بر گرفتن صفات و به همراه عبارت «علم» شاید می‌خواستند بگویند که در این علم شریف‌ترین کلام است؛ و خداوند داناتر است.

وكان لعلم الكلام أو لخوض علماء المسلمين في الفلسفة اليونانية دور كبير في تناحر فرق المسلمين، حتى وصل الأمر إلى تكفير بعضهم بعضاً، وأصبح علماء كل فرقة يتأولون آيات القرآن وفق أهوائهم لتوافق القواعد الفلسفية أو العقلية التي يعتقدونها. فجعلوا أنفسهم أئمة الكتاب لا أنّ الكتاب إمامهم، وتقدّموا الكتاب بعد أن تقدموا العترة<sup>(۱)</sup>، فضلوا.

علم کلام یا غوطه‌ور شدن علمای مسلمان در فلسفه‌ی یونانی، سهم به سزایی در رویارویی و ستیز فرقه‌های مسلمانان داشت تا کار به آنجا رسید که برخی، برخی دیگر را تکفیر کردند و علمای هر گروه شروع به تأویل آیات قرآن مطابق با خواست‌های خود که با قواعد فلسفی یا عقلی که به آن پایبند بودند، نمودند؛ به این ترتیب خود را پیشوایان کتاب گردانیدند نه اینکه کتاب، پیشوا و امام آنها باشد؛ و پس از اینکه از عترت پیشی جستند، از کتاب نیز پیشی گرفتند<sup>۲</sup>، و گمراه شدند.

<sup>۱</sup> - قال أمير المؤمنين (ع) في خطبة طويلة: (... وإنه سيأتي عليكم من بعدي زمان ليس فيه شيء أخفى من الحق ولا أظهر من الباطل ولا أكثر من الكذب على الله ورسوله. وليس عند أهل ذلك الزمان سلعة أبور من الكتاب إذا تلي حق تلاوته، ولا أنفق منه إذا حرف عن مواضعه، ولا في البلاد شيء أنكر من المعروف ولا أعرف من المنكر. فقد نبذ الكتاب حملته، وتناساه حفظته. فالكتاب يومئذ وأهله منفيان طريدان، وصاحبان مصطحبان في طريق واحد لا يؤويهما مؤو. فالكتاب وأهله في ذلك الزمان في الناس وليس فيهم، ومعهم وليس معهم، لأن الضلالة لا توافق الهدى وإن اجتمعوا. فاجتمع القوم على الفرقة، واختلفوا عن الجماعة، كأنهم أئمة الكتاب وليس الكتاب إمامهم، فلم يبق عندهم منه إلا اسمه، ولا يعرفون إلا خطه وزبره. ومن قبل ما مثلوا بالصالحين كل مثله، وسموا صدقهم على الله فرية، وجعلوا في الحسننة عقوبة السيئة وإنما هلك من كان قبلكم بطول أمالهم وتغيب آجالهم، حتى نزل بهم الموعد الذي ترد عنه المعذرة، وترفع عنه التوبة، وتحل معه القارة والنقمة) نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج ۲ ص ۳۰، الكافي: ج ۸ ص ۳۸۸.

<sup>۲</sup> - أمير المؤمنين (ع) می‌فرماید: «...و به زودی پس از من زمانی بر شما خواهد آمد که در آن زمان چیزی پوشیده‌تر از حق و آشکارتر از باطل و بیش‌تر از دروغ بستن بر خدای تعالی و رسولش نخواهد بود (ص)؛ و در نزد مردم آن زمان چیزی بی‌ارزش‌تر از کتاب خدا نخواهد بود، اگر آن طور که باید و شاید خوانده

وأي ضلال بعد أن عرضوا عن وصية رسول الله ﷺ في حديث الثقلين المشهور بأن لا نيتقدّموهما

(۱)

و کدام گمراهی از این بزرگ‌تر که از وصیت رسول خدا (ص) در حدیث شناخته شده‌ی ثقلین مبنی بر اینکه بر آن دو ثقل پیشی نجوید، روی گردانیدند!۲

شود، و هیچ متاعی پرمشتری‌تر و گران‌قیمت‌تر از آن نخواهد بود، اگر از جایگاه خود تحریف گردد، و در سرزمین‌ها چیزی منکرتر از معروف، و چیزی هم معروف‌تر از منکر نخواهد بود. حاملان کتاب (قرآن) آن را به کناری افکنده و حافظانش، فراموشش می‌کنند. در آن روز قرآن و پیروان مکتبش، هر دو از میان مردم رانده و تبعید می‌شوند و هر دو همگام و مصاحب یک‌دیگر و در یک جاده گام می‌نهند و کسی پناهشان نمی‌دهد. قرآن و اهلس در آن روز بین مردمند، اما میان آنها و همراهشان نیستند؛ چرا که گمراهی با هدایت هماهنگ نشود، گرچه کنار یکدیگر قرار داشته باشند. مردم در آن روز بر تفرقه و پراکندگی اتحاد می‌کنند و در اتحاد و یگانگی پراکندگی دارند، گویا این مردم پیشوایان قرآنند و قرآن پیشوای آنان نیست! پس، از قرآن، جز نامی نزدشان باقی نماند و جز خط و نوشتار آن، چیزی نشناسند! از دیر زمان افراد صالح و نیکوکار را کیفر می‌کردند، صدق و راستی آنان را افترا و دروغ بر خدا می‌نامیدند و در برابر اعمال نیک، کیفر گناه قرار می‌دادند. جز این نیست که پیشینیان شما به دلیل دراز بودن آرزوهایشان و فراموش کردن اجل‌هایشان هلاک شدند. تا آنجا که موعودی که از آن با عذرتراشی شانه‌خالی می‌کردند بر آنان فرود آمد، و توبه از آنان برداشته شد، و لایق بلا و عذاب گردیدند». نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۲ ص ۳۰؛ کافی: ج ۸ ص ۳۸۸.

۱- روی الطبرانی فی المعجم الکبیر: عن زید بن أرقم، قال: قال رسول الله ﷺ: (إني لكم فرط وإنكم واردون علي الحوض عرضه ما بين صنعاء إلى بصرى، فيه عدد الكواكب من قرحان الذهب والفضة فانظروا كيف تخلفوني في الثقلين. فقام رجل فقال: يا رسول الله وما الثقلان؟ فقال رسول الله ﷺ: الأكبر كتاب الله سبب طرفه بيد الله وطرفه بأيديكم فتمسكوا به لن تزالوا ولا تضلوا، والأصغر عترتي وإنهم لن يفترقا حتى يردا علي الحوض، وسألت لهما ذاك ربي، فلا تقدموهما فتهلكوا ولا تعلموهما فإنهما أعلم منكم) المعجم الکبیر: ج ۳ ص ۶۵، ولاحظ كنز العمال: ج ۱ ص ۱۸۸.

وروی العیاشی: عن أبي جميلة المفضل بن صالح عن بعض أصحابه قال: خطب رسول الله ﷺ يوم الجمعة بعد صلاة الظهر انصرف على الناس فقال: (يا أيها الناس إني قد نبأني اللطيف الخبير انه لن يعمر من نبي إلا نصف عمر الذي يليه ممن قبله، واني لأظنني أوشك أن ادعى فأجيب، واني مسؤول وإنكم مسؤولون، فهل بلغتكم فما إذا أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد بأنك قد بلغت ونصحت وجاهدت، فجزاك الله عنا خيراً، قال: اللهم اشهد، ثم قال: يا أيها الناس ألم تشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله وأن الجنة حق وأن النار حق وأن البعث حق من بعد الموت قالوا: [اللهم] نعم، قال: اللهم اشهد، ثم قال: يا أيها الناس إن الله مولاي وأنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ألا من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، واني مسؤول وإنكم مسؤولون، فأنظروا كيف تخلفوني فيهما حتى تلقوني، قالوا: وما الثقلان يا رسول الله؟ قال: الثقل الأكبر كتاب الله سبب طرفه بيدي الله وطرفه بأيديكم، فاستمسكوا به لا تضلوا ولا تدلوا والثقل الأصغر عترتي أهل بيتي فإنه قد نبأني اللطيف الخبير أن لا يفترقا حتى يلقيناني، وسئلت الله لهما ذلك فأعطانيه فلا تسبقوهم ففضلوا، ولا تقصروا عنهم فتهلكوا، فلا تعلموهم فهم أعلم منكم) تفسير العیاشی: ج ۱ ص ۴.

وروی الشيخ الطوسي في الأمالي: عن رافع مولى أبي ذر، قال: صعد أبو ذر (رضي الله عنه) على درجة الكعبة حتى أخذ بحلقة الباب، ثم أسند ظهره إليه، فقال: أيها الناس، من عرفني فقد عرفني ومن أنكرني فأنا أبو ذر، سمعت رسول الله ﷺ يقول: (إنما مثل أهل بيتي في هذه الأمة كمثل سفينة نوح، من ركبها نجا، ومن تركها هلك)، وسمعت رسول الله ﷺ يقول: (اجعلوا أهل بيتي منكم مكان الرأس من الجسد، ومكان العينين من الرأس، فإن الجسد لا يهتدي إلا بالرأس، ولا يهتدي الرأس إلا بالعينين) أمالي الشيخ الطوسي: ص ۴۸۲، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۱۲۱.

۲- طبرانی در معجم کبیر روایت می‌کند: از زید بن ارقم: رسول خدا (ص) فرمود: «من از شما پیشی می‌گیرم و شما در حوض بر من وارد می‌شود، که گستره‌اش از صنعا تا بصره است، و به شمار ستارگان در طرف‌هاش طلا و نقره قرار دارد. پس بنگرید پس از من درباره‌ی دو چیز گران‌بها چگونه رفتار می‌کنید». مردی برخاست و پرسید: ای رسول خدا! این دو چیز گران‌قدر چیست؟ رسول خدا (ص) فرمود: «ثقل بزرگ‌تر کتاب خدا است، که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن در دستان شما است؛ به آن چنگ زبید تا هرگز نلغزید و گمراه نشوید؛ و ثقل کوچک‌تر عترت من است. این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض

لقد ضيع المسلمون الحق المبين واتبعوا من لم يزده علمه إلاّ خساراً بعدم رجوعهم إلى آل النبي و اعتمادهم على الأدلة العقلية والفلسفية اليونانية، أو علم الكلام المستند إليها والمشتق منها، مع أنّ في الفلسفة كثيراً من السفسطة والمغالطات والمجادلات، وقالوا وقلنا التي لا تنتهي، والتي لا يعدو كثير منها اللغو، وليس وراءه طائل ولا ثمرة علمية أو عملية.

مسلمانان حق روشن و آشکار را از دست دادند و به دنبال کسانی که به علم آنها چیزی جز زیان افزون نمی کند، روان شدند؛ با عدم مراجعه به آل پیامبر (ص) و تکیه کردنشان بر دلایل و برهان های عقلی و فلسفه یونانی، یا همان علم کلامی که مستند به آن و از آن برگرفته شده است، با وجود اینکه در فلسفه، سفسطه ها، مغالطه ها و مجادلات بسیاری وجود دارد، و بگو مگوهایی که پایانی ندارد؛ سخنانی که بیش ترشان لغو و بیهوده اند، هیچ بهره و فایده ای و رایشان وجود ندارد و از هیچ ثمره ی علمی یا عملی برخوردار نمی باشند.

والحق أنه ليس لنا - ونحن المغروسين في المادة، وليس لكثير منا حظ من العقل إلاّ ظلت - أن نتكلم عن الحي القيوم جل شأنه، إلاّ بحدود ما ورد في القرآن وحديث النبي ﷺ وآله الأطهار ﷺ،

بر من وارد آیند، و این را برای آن دو، من از پروردگار خواسته ام. از این دو پیشی نگیرید که هلاک می گردید. و به آن دو چیزی نیاموزید که آنها عالم تر از شمایند».

عیاشی روایت می کند: از ابن جمیله بن مفضل بن صالح از بعضی اصحابش روایت شده است: رسول خدا روز جمع پس از نماز ظهر خطبه ای خواند. رو به مردم کرد و فرمود: «ای مردم! لطیف خبیر به من اینگونه خبر داد عمر هیچ پیامبر بیش از نصف پیامبری که پیش از او بود، به درازا نکشید. نزدیک است که من نیز خوانده شوم و اجابت نمایم. از من پرسیده خواهد شد و از شما نیز پرسیده خواهد شد. آیا به شما رسانیدم؟ شما چه می گوید؟». گفتند: گواهی می دهیم که تو رسانیدی، اندرز دادی و تلاش کردی، خداوند از ما به تو خیر دهد. فرمود: «خداوند آگاه باش». سپس فرمود: «ای مردم! آیا شهادت ندادم که معبودی نیست جز خداوند، و اینکه محمد، بنده و فرستاده اش است، بهشت حق است و آتش حق است، و برانگیخته شدن پس از مرگ، حق است؟» گفتند: آری. فرمود: «خداوند آگاه باش». سپس فرمود: «ای مردم! خداوند مولای من است و من نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارترم. آگاه باشید که هر کس من مولای او هستم، علی مولای او است. خداوند دوست بدار آن کس که او را دوست می دارد و دشمن بدار آن کس که او را دشمن می دارد». سپس فرمود: «ای مردم! من پیش از شما می روم و شما در حوض بر من وارد می شوید. وسعت حوض من به اندازه ی بصری تا صنعا است. در آن به تعداد ستارگان جام هایی از طلا وجود دارد. هنگامی که بر من وارد می شوید از شما از دو ثقل (گران قدر) پرسیده می شود. ببینید چگونه با آنها رفتار می کنید تا آن هنگام که بر من وارد شوید». گفتند: ای رسول خدا! این دو ثقل چیست؟ فرمود: «ثقل بزرگ تر کتاب خدا است که یک سوی آن به دستان خدا و سوی دیگرش در دستان شما است، به آن تمسک جوید تا گمراه نشوید و نلغزید؛ و ثقل کوچک تر عترت من، اهل بیت من است، و اینکه خداوند لطیف خبیر مرا آگاه نمود که این دو از هم جدا نمی گردند تا مرا ملاقات کنند و من نیز این را از خداوند درخواست نمودم و او نیز به من عطا فرمود؛ پس از آنها پیشی نگیرید که گمراه می شوید و از آنها عقب نمانید که هلاک می گردید و به آنها نیاموزید که آنها از شما عالم تر هستند». تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۴.

شیخ طوسی در امالی روایت کرده است: از رافع غلام ابوذر روایت شده است: ابوذر از پله ی کعبه بالا رفت تا حلقه ی در را گرفت. سپس به آن تکیه داد و گفت: ای مردم! آن کس که مرا می شناسد، می شناسد و آن کس که مرا نمی شناسد، بداند که من، ابوذر هستم. شنیدم رسول خدا (ص) می فرماید: «مَثَل اهل بین من در این اُمَّت مَثَل کشتی نوح است؛ هر کس سوارش شد نجات یافت و هر کس ترکش گفت، هلاک شد» و شنیدم رسول خدا (ص) می فرماید: «اهل بیت مرا در جایگاه سر نسبت به بدن قرار دهید، و همچنین جایگاه چشم در سر؛ جسد هدایت نمی شود مگر به واسطه ی سر، و سر هدایت نمی شود مگر به واسطه ی چشمان». امالی شیخ طوسی: ص ۴۸۲؛ بحار الانوار: ج ۲۳ ص ۱۲۱.

وهو عن الله سبحانه وتعالى وما هو إلا وحي يوحى، وقد صرح بهذا المعنى الملا صدرا (رحمه الله) في الشواهد الربوبية.

و در حقیقت ما - ما که در ماده کاشته شده ایم و از حقل بهره‌ی زیادی نبرده ایم مگر سایه‌ای - را نَسِزَد که در مورد حی قیومی که جایگاه و منزلتش پاک و منزّه است، سخنی بر زبان برانیم، مگر در محدوده‌ی آنچه در قرآن، گفتار پیامبر (ص) و آل اطهار (علیهم السلام) آمده است، که او (قرآن) از جانب خداوند سبحان و متعال است و چیزی نیست جز وحیی که وحی شده؛ و ملا صدرا (رحمة الله علیه) چنین معنایی را در «شواهد الربوبية» به صراحت بیان نموده است.

وليعلم أولئك الذين يدعون الحجج العقلية وهم مختلفون، أنهم لو كانوا عقلاء بالمعنى الحقيقي لما اختلفوا؛ لأنّ العقل واحد، وهو الحق المطلوب من ابن آدم الوصول إليه، ليعقل نفسه ويعرف ربه، وهو عالم كلي لا تنافي فيه. قال تعالى: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخاً وَمِنْكُمْ مَنْ يَتُوفَى مِنْ قَبْلٍ وَلِتَبْلُغُوا أَجْلاً مُسَمًّى وَلِعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾<sup>(۱)</sup>.

کسانی که مدعی حجت‌ها و برهان‌های عقلی هستند در حالی که خود، دچار اختلاف و جدایی می‌باشند باید بدانند که اگر آنها به معنای واقعی عاقل بودند، دچار اختلاف و چند دستگی نمی‌شدند؛ چرا که عقل، یگانه است، و همان حقی است که از فرزندان آدم انتظار می‌رود به آن برسند، تا نفسش را به عقل درآورد و پروردگارش را بشناسد که او عالم کلی است و هیچ منافات و ناسازگاری در آن وجود ندارد. حق تعالی می‌فرماید: (او همان کسی است که شما را از خاکی، سپس از نطفه‌ای، سپس از لخته‌ی خونی بیافرید. آنگاه شما را که کودکی بودید بیرون می‌آورد تا به کمال قوت خود برسید و سپس تا سالمندانی شوید. برخی از شما پیش از این بمیرید؛ تا همه‌تان به زمان تعیین شده برسید؛ و شاید به عقل درآید)<sup>۲</sup>.

أمّا اللّذي يشترك فيه جميع بني آدم فهو ظلّ لمنلك العقل، أو النفس الإنسانية لا العقل الحقيقي. وهذه النفس موجودة في عالم الملكوت وهو عالم متنافيات تماماً كعالم الشهادة، إلا أنه مجرد من المادة.

اما آنچه همه‌ی بنی آدم در آن مشترک هستند، سایه‌ای از آن عقل، یا همان نفس انسانی است و نه عقل حقیقی. این نفس در عالم ملکوت وجود دارد و آن عالم، همانند عالم شهادت، بطور کامل

<sup>۱</sup> - غافر: ۶۷.

<sup>۲</sup> - غافر: ۶۷.

عالم متنافیات است؛ با این تفاوت که مجرد از ماده می باشد.

قال المصطفی ﷺ ما معناه: (لولا إنَّ الشیاطین یحومون حول قلب ابن آدم لنظر إلى ملکوت السماوات) <sup>(۱)</sup>، أي إنَّ ابن آدم لو أخلص لله لنظر إلى ملکوت السماوات. حضرت مصطفی (ص) به این مضمون می فرماید: «اگر شیاطین اطراف قلب فرزند آدم نمی چرخیدن، نگاه او رو به ملکوت آسمانها بود» <sup>(۲)</sup>؛ یعنی اگر انسان خود را برای رضای خداوند خالص گرداند به ملکوت آسمانها نظر خواهد کرد.

وبما أنَّ اللب الذي بين جنبينا هو ظل للعقل، فيكون الإنسان قادراً على إدراك كثير من قوانين عالم المادة، وربما شيئاً من عالم الملكوت ولكنه غير قادر على معرفة عالم العقل؛ لأنَّه فوقه إلاَّ بالوصول إليه. ولا يصل إلاَّ العبد المخلص لله المجيب لدعاء (أقبل) بعد أن أدبر وغرس في عالم المادة <sup>(۳)</sup>، فإذا عرفنا هذا عرفنا خطأ من ادعى العقل ابتداءً لكل بني آدم، ثم جعل المشرع سبحانه من جملة العقلاء جل شأنه خالقنا وخالق عالم العقل الذي لا يصله إلاَّ المقربون، ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَىٰ ۖ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغَىٰ ۖ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ﴾ <sup>(۴)</sup>، مع أنَّ ما ادعاه عقلاً ما هو إلاَّ ظل له وصورة له تختلف باختلاف المرآة التي انعكست عليها والنفس التي انطبعت فيها، ففي النفوس المنكوسة تنطبع الصورة معكوسة، قال أمير المؤمنين علي (ع): (وسأجد في أن أظهر الأرض من هذا الشخص المعكوس والجسم المركوس حتى تخرج الدرة من بين حب الحصيد) <sup>(۵)</sup>.

و با توجه به اینکه جوهر و ذاتی که بین دو پهلوی ما است (در وجود ما است) تنها سایه ای از عقل می باشد و انسان را بر ادراک بسیاری از قوانین عالم ماده و چه بسا بخش کوچکی از عالم ملکوت توانا می سازد، اما بر شناخت عالم عقل توانایی ندارد؛ چرا که آن عالم، بالاتر از آن است و شناختش ناممکن می باشد؛ مگر با رسیدن به آن، و به آن نمی توان رسید مگر اینکه بنده می مخلص خداوند پس

۱- بحار الأنوار: ج ۵۶ ص ۱۶۳، مستدرک سفینه البحار: ج ۸ ص ۵۷۲، العلم في الكتاب والسنة: ص ۱۲۰.

۲- بحار الأنوار: ج ۵۶ ص ۱۶۳؛ مستدرک سفینه البحار: ج ۸ ص ۵۷۲؛ علم در کتاب و سنت: ص ۱۲۰.

۳- یشیر (ع) بهذه الكلمة لما روي عن أهل البيت (ع)، فقد روى الشيخ الكليني بسنده عن أبي جعفر (ع) قال: (لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال له: أقبل، فأقبل، ثم قال له: أدبر، فأدبر. ثم قال: وعزتي وجلالي ما خلقت خلقاً هو أحب إلي منك ولا أكملتك إلا فيمن أحب، أما إني لياك أمر، وياك أنهى وياك أعاقب، وياك أئيب) الكافي: ج ۱ ص ۱۰.

۴- العلق: ۶- ۸.

۵- نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج ۳ ص ۷۳، بحار الأنوار: ج ۳۳ ص ۴۷۵.



از آنکه پشت کرد و در عالم ماده کاشته شد، پاسخ گو به ندای «بازگرد» باشد<sup>۱</sup> و اگر این را درک کنیم، متوجه خطای کس که مدعی است عقل از همان ابتدا برای تمام بنی آدم وجود دارد، خواهیم شد؛ کسی که پس از آن، قانون گذار سبحان را از جمله‌ی عقلا می‌داند؛ شأن و جایگاه او بسی والا است؛ او خالق ما است و خالق عالم عقلی که جز مقرّبان به آن نرسند: (حقاً که انسان سرکشی می‌کند، \* آن گاه که خویشان را بی‌نیاز بیند \* به راستی که بازگشت به سوی پروردگارت است)<sup>۲</sup>؛ با وجود اینکه آنچه «عقل» ادعا می‌شود چیزی جز سایه و تصویری از عقل نمی‌باشد؛ تصویری که همانند آینه‌ای که تصویر را منعکس می‌کند، با آن متفاوت می‌باشد و همچنین با نفسی که در آن نقش بسته است؛ که در نفس‌های وارونه شده، تصویر به صورت وارونه نقش می‌بندد. امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید: «و به زودی تلاش خواهیم کرد که زمین را از این شخص وارونه و این جسم کج‌اندیش پاک سازم، تا اینکه مروارید را از بین دانه‌های خرمن درو شده جدا سازم»<sup>۳</sup>.

ومن هنا فإن اتفق عشرة على أمرٍ معين خالفهم عشرة آخرون، ولو رجعوا إلى كُنز التوحيد محمد وعلي وآلهما عليهما السلام وتدبروا كلامهم لأراحوا واستراحوا، فالصواب أن يكون علم الكلام في الإسلام مستنداً إلى القرآن والسنة الصحيحة عن النبي وآله الأطهار عليهم السلام. ولا بأس بالاستدلالات العقلية كسند ثانوي للعقائد الإسلامية المستقاة من القرآن والسنة الصحيحة. به این ترتیب، اگر ده نفر بر چیزی معین متفق و هم‌رأی گردند، ده نفر دیگر با آنها به مخالفت برمی‌خیزند، که اگر به گنج توحید - محمد و علی و آل آنها (علیهم السلام) - مراجعه می‌نمودند و در سخنان آنها نیک می‌اندیشیدند، آسوده و راحت می‌شدند. بنابراین درست آن است که علم کلام در اسلام مستند به قرآن و سنت صحیح از پیامبر و آل اطهار او (علیهم السلام) باشد و در اینکه استدلال‌ات عقلی سند ثانویه برای عقاید اسلامی برگرفته از قرآن و سنت صحیح باشد، اشکالی وارد نمی‌باشد.

روي أنّ الإمام الصادق (ع) قال ليونس بن يعقوب: (وددت أنك يا يونس تحسن الكلام. فقال له يونس: جعلت فداك، سمعتك تنهى عن الكلام وتقول ويل لأهل الكلام، يقول هذا ينقاد وهذا لا

<sup>۱</sup> - ایشان (ع) با این جملات به آنچه از اهل بیت روایت شده است، اشاره می‌فرماید: شیخ کلینی با سندش از ابا جعفر روایت می‌کند که فرمود (ع): «هنگامی که خداوند عقل را آفرید، با او سخن گفت. سپس به او فرمود: پیش آی. پس پیش آمد. سپس فرمود: برو. پس رفت. سپس فرمود: به عزّت و جلالم سوگند، خلقی که از تو برایم دوست داشتنی‌تر باشد نیافریدم، و تو را به کسی می‌دهم که دوستش می‌دارم، تنها به واسطه‌ی تو فرمان می‌دهم و نهی می‌کنم و تنها به واسطه‌ی تو پاداش و کیفر می‌دهم».

<sup>۲</sup> - علق: ۶ تا ۸.

<sup>۳</sup> - نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۳ ص ۷۳ : بحار الانوار: ج ۳۳ ص ۴۷۵.

ينقاد وهذا ينساق وهذا لا ينساق وهذا نعقله وهذا لا نعقله. فقال أبو عبد الله (ع): إنما قلت ويل لهم إذا تركوا قولي وصاروا إلى خلافه ... (۱).

روایت شده است که امام صادق (ع) به یونس بن یعقوب فرمودند: «دوست دارم که تو ای یونس، «کلام» را به خوبی بدانی». یونس به ایشان عرض کرد: فدایت شوم، شنیده‌ام شما از کلام نهی می‌نمایی و می‌فرمایی وای بر اهل «کلام»؛ کسانی که می‌گویند این پذیرفته است و آن نیست، این در آن جهت است و آن نیست، این را درک می‌کنیم و آن را نمی‌فهمیم! ابو عبد الله (ع) فرمود: «من فقط زمانی وای بر آنها گفتم که گفتار مرا ترک گویند و در جهت خلاف آن رهسپار گردند...»<sup>۲</sup>.

وقال الإمام الصادق (ع): (حاجوا الناس بكلامي، فإن حجوكم فأنا المحجوج) (۳).  
امام صادق (ع) می‌فرماید: «با سخن من بر مردم احتجاج کنید که اگر در حجت و استدلال بر شما غلبه کنند، بر من غلبه کرده‌اند»<sup>۴</sup>.

وقال الصادق (ع): (من أخذ دينه من أفواه الرجال أزالته الرجال، ومن أخذ دينه من الكتاب والسنة زالت الجبال ولم يزل) (۵).  
امام صادق (ع) می‌فرماید: «هر که دینش را از زبان مردمان بگیرد، آنها دین را از او دور می‌کنند، و کسی که دینش را از کتاب و سنت بگیرد، اگر کوه‌ها جابه‌جا شوند، او تکان نمی‌خورد»<sup>۶</sup>.

وقال (ع): (إياكم والتقليد، فإنه من قلّد في دينه هلك، إنّ الله تعالى يقول: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (۷)، فلا والله ما صلوا لهم ولا صاموا ولكنهم أحلوا لهم حراماً وحرّموا عليهم حلالاً، وقلدوهم في ذلك فعبدوهم وهم لا يشعرون) (۸).

۱- تصحيح الاعتقاد للمفيد: ص ۷۰، الكافي: ج ۱ ص ۱۷۱، وفيه: أن تركوا ما أقول وذهبوا إلى ما يريدون. وكذا في وسائل الشيعة: ج ۱۶ ص ۱۹۷. الإرشاد: ج ۲ ص ۱۹۴، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۹.

۲- تصحيح اعتقاد مفيد: ص ۷۰؛ كافي: ج ۱ ص ۱۷۱، و در آن چنین آمده است: «اگر گفتار مرا ترک گویند و آن سو که خود می‌خواهند برونند». همچنین در وسائل الشيعة: ج ۱۶ ص ۱۹۷؛ ارشاد: ج ۲ ص ۱۹۴؛ بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۹.

۳- تصحيح الاعتقاد للمفيد: ص ۷۰، الاعتقادات في دين الإمامية للصدوق: ص ۴۳، وفيه: فإن حجوكم كنت أنا المحجوج لا أنتم.

۴- تصحيح اعتقاد مفيد: ص ۷۰؛ اعتقادات در دين اماميه صدوق: ص ۴۳، که در آن اینگونه آمده است: «که اگر بر شما غلبه کنند، بر من غلبه کرده‌اند نه بر شما»..

۵- تصحيح الاعتقاد للمفيد: ص ۷۲، الفصول المهمة للعالمی: ج ۱ ص ۱۲۵، وفي الكافي: ج ۱ ص ۷ باختلاف يسير.

۶- تصحيح اعتقاد مفيد: ص ۷۲؛ فصول مهمه عاملي: ج ۱ ص ۱۲۵؛ كافي: ج ۱ ص ۷ با کمی اختلاف.

۷- التوبة: ۳۱.

۸- تصحيح الاعتقاد للمفيد: ص ۷۲، تفسير البرهان: ج ۱۰ ص ۱۲۰.

و همچنین امام صادق (ع) فرمود: «شما را از تقلید برحذر می دارم. قطعاً کسی که در دینش تقلید کند، هلاک می شود. خداوند متعال می فرماید: (احبار و راهبان خود را به جای الله به خدایی گرفتند)»<sup>۱</sup>؛ به خدا سوگند که آنها برایشان نماز نخواندند و روزه نگرفتند؛ ولی آنها حلال را حرام و حرام را حلال کردند، پس در این، از آنها تقلید نمودند؛ بنابراین بدون اینکه خود بفهمند آنها را بندگی نمودند»<sup>۲</sup>.

وقال (ع): (من أجاز ناطقاً فقد عبده، فإن كان الناطق عن الله تعالى فقد عبد الله، وإن كان الناطق عن الشيطان فقد عبد الشيطان)<sup>۳</sup>.

همچنین می فرماید: «هر کس گوینده ای را پاسخ گوید، او را عبادت کرده است؛ اگر گوینده از جانب خداوند متعال باشد خدا را عبادت کرده و اگر گوینده از شیطان باشد، شیطان را عبادت کرده است»<sup>۴</sup>.

أما العرفان في الإسلام، فقد أرجعه بعضهم إلى الفلسفة اليونانية الإشراقية، والعرفان عند الشيعة إلى السنة.

اما عرفان در اسلام، که برخی از آنها آن را به فلسفه اشراق یونانی، و عرفان شیعه را به اهل سنت، بازگردانیده اند.

وقالوا: إنّ أول من بحث في العرفان هو (ابن عربي) أو غيره من علماء السنة.

و گفته اند: اولین کسی که در عرفان کنکاش کرد «ابن عربی» یا شخص دیگری از علمای اهل سنت بوده است.

والحقيقة إنّ هذا خطأ ومغالطة، لا تنطلي على من تفحص الأديان الإلهية والشرائع السماوية، حيث إنّ السلوك العرفاني أو العمل لمعرفة الله هو الذي جاء به الأنبياء، بل هو الفطرة التي فطر عليها

<sup>۱</sup> - توبه: ۳۱.

<sup>۲</sup> - تصحيح اعتقاد مفيد: ص ۷۲ ؛ تفسير برهان: ج ۱۰ ص ۱۲۰.

<sup>۳</sup> - تصحيح الاعتقاد للمفيد: ص ۷۳، الكافي: ج ۶ ص ۴۳۴ باختلاف يسير.

<sup>۴</sup> - تصحيح اعتقاد مفيد: ص ۷۳ ؛ كافي: ج ۶ ص ۴۳۴، با کمی اختلاف.

الإنسان، قال تعالى: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾<sup>(۱)</sup>. وقال تعالى: ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ ۖ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾<sup>(۲)</sup>.

در حقیقت، این خطا و مغالطه است و بر کسی که در ادیان الهی و احکام آسمانی کنکاش و جست‌وجو کرده باشد، پوشیده نیست؛ چرا که سلوک عرفانی یا عمل و کار برای شناخت خداوند، چیزی است که پیامبران آورده‌اند و حتی فطرتی است که انسان بر آن سرشته شده است. حق تعالی می‌فرماید: (زودا که آیات و نشانه‌های خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نمایان خواهیم ساخت تا برایشان آشکار شود که او حق است)<sup>۳</sup> و همچنین: (و در زمین نشانه‌هایی برای اهل یقین است، \* و در وجود خودتان، آیا نمی‌بینید؟)<sup>۴</sup>.

فالأيات في الأنفس لمن زكّاهَا، وفي الأفاق لمن أراد الاستدلال بالعقل ولمن زكّى نفسه. كما أنّ النبي ﷺ والأوصياء عليهم السلام نهوا المؤمنين في أحاديث كثيرة إلى هذا الطريق وضرورة سلوكه وعدم التواني في تطبيق الشريعة، واجبها ومستحبها ومحرمها ومكروهها. والتي هي وهي فقط الطريق الموصل إلى الله لا الألفاظ ولا المصطلحات و تخيّرات بعض الذين كتبوا في العرفان وما يسمونه بمجاهدات ما أنزل الله بها من سلطان.

آیات و نشانه‌ها در نفس‌های کسانی است که تزکیه‌شان کرده‌اند، و در آفاق برای کسی است که خوهان استدلال با عقل است و نفسش را تزکیه نموده باشد؛ همان طور که پیامبر (ص) و اوصیا (علیهم السلام) در احادیث بسیاری بر این طریق و ضرورت سیر و سلوک در آن و سستی نکردن در پیاده کردن شریعت، واجبات، مستحبات، محرمات و مکروه‌ها، مؤمنان را خاطر نشان کرده‌اند. همان راه و طریقی که تنها راه رسیدن به خداوند است، نه الفاظ و نه اصطلاحات و ظنیات و گمان‌های برخی که در عرفان قلم‌فرسایی می‌کنند و آن را تلاش‌ها و مجاهدات نام می‌نهند، در حالی که خداوند هیچ دلیل و برهانی بر آن فرو نفرستاده است!

فمعرفة الله إنما تتم بتزكية النفس، وتزكية النفس لا تتم إلا بتطبيق الشريعة والزهد في الدنيا، والإنفاق في سبيل الله، والتحلي بمكارم الأخلاق، والحب في الله والبغض في الله، والشدة في ذات الله والغلظة مع الكافرين والمنافقين، والرحمة مع المؤمنين. قال تعالى: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ

۱- فصلت: ۵۳.

۲- الذاریات: ۲۰-۲۱.

۳- فصلت: ۵۳.

۴- ذاریات: ۲۰ و ۲۱.

وَالْأَرْضُ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱﴾.

بنابراین، شناخت و معرفت خدا تنها با تزکیه‌ی نفس حاصل می‌شود، و تزکیه‌ی نفس به دست نمی‌آید مگر با به کار بستن شریعت، زهد در دنیا، انفاق در راه خدا، آراسته شدن به مکارم اخلاق، دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای خدا، شدت در ذات خداوند و دشمنی با کافران و منافقان و رحیم و دلسوز بودن با مؤمنان. حق تعالی می‌فرماید: (خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی است که در آن، چراغی باشد، آن چراغ درون آبگینه‌ای و آن آبگینه چون ستاره‌ای درخشنده از روغن درخت پر برکت زیتونی که نه خاوری است و نه باختری افروخته باشد، روغنش نزدیک است روشنی بخشد هر چند آتشی به آن نرسیده باشد، نوری افزون بر نور دیگر. خدا هر کس را که بخواهد به آن نور راه می‌نماید و برای مردم مثل‌ها می‌آورد، زیرا بر هر چیزی آگاه است) ۲.

والحمد لله وحده، ﴿وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾ (۳).

و حمد و ستایش تنها از آن خداوند است، (و خداوند با کلمات خود حق را ثابت و پایدار می‌گرداند، گرچه مجرمان را خوش نیاید) ۴.

۱ - النور : ۳۵.

۲ - نور: ۳۵.

۳ - یونس : ۸۲.

۴ - یونس: ۸۲.

## رابعاً: الإعراض عن أوصياء النبي (ص)

### چهارم: روی گردانیدن از اوصیای پیامبر (ص)

وهذا بين، فقد أعرض السنّة عن الأئمّة عليهم السلام، وتركوا الأخذ منهم والرجوع إليهم في المتشابهات. این، واضح و آشکار است که اهل سنت، از ائمه (علیهم السلام) روی گردانیدند و برگرفتن از آنها و مراجعه کردن به آنها در مسایل متشابه را ترک گفتند.

أمّا بالنسبة للإمام المهدي (ع) فالأعراض عنه حاصل سواء في زمن الغيبة الصغرى أم في زمن الغيبة الكبرى، ويكاد الشيعة فضلاً عن غيرهم لا يذكرونه. اما در خصوص امام مهدی (ع)، روی گردانیدن از ایشان (ع) به وقوع پیوسته است، چه در دوران غیبت صغری و چه در طول غیبت کبری، و تقریباً شیعه نیز علاوه بر دیگران، از ایشان (ع) یاد نمی کنند.

وسیاتی البحث في إعراض الأمة عن قائدها خاتم أوصياء النبي صلى الله عليه وآله المهدي (ع). در بخش های بعدی بحث در خصوص روی گردانیدن امت از پیشوایشان، آخرین اوصیای پیامبر (ص) امام مهدی (ع) خواهد آمد.

## خامساً: الإعراض عن القرآن والسنة

### پنجم: روی گردانیدن از قرآن و سنت

والإعراض، إمّا بقلة دراسة القرآن وتفسيره وتدبر معانيه والبحث في القرآن وسنة النبي وآله المعصومين عليهم السلام.  
این روی گردانیدن، با کم مطالعه کردن قرآن، تفسیرش و تدبر در معانی اش و تحقیق در قرآن و سنت پیامبر و آل معصوم او (علیهم السلام) صورت گرفته است.

وأما بتفسير القرآن بعيداً عن روايات المعصومين عليهم السلام واعتماد القواعد النحوية والفلسفية في التفسير، والتي معظمها استقرائية وخلافية لم يتحرر النزاع فيها، ولن يتحرر.  
و با تفسیر قرآن به دور از روایات معصومین (علیهم السلام) و تکیه بر قواعد نحوی و فلسفی در تفسیر و قواعدی که استقرایی و مورد اختلاف می باشند به طور که همواره محل کشمکش و نزاع بوده، هستند و خواهند بود.

وأما بتفسير القرآن وفق الأهواء الشخصية، فكل يحاول أن يحمل القرآن على هواه، فلأن نفسه انطوت على جبن وخضوع للطاغوت لا يجد في القرآن دعوة لجهاد الطواغيت المتسلطين على هذه الأمة، بل يجد أن طاعتهم واجبة وإن التقية بلا حدود. فالمهم أن يبقى هو حيّاً، وإن لم يبق من الإسلام إلا اسمه!! ولأنه عبد لشهوته لا يجد في القرآن دعوة للزهد في هذه الدنيا، بل يجد فيه دعوة لإشباع شهواته من أموال المسلمين التي ائتمنوه عليها، ويقول من حرّم زينة الله ولا يقول إن كثيراً من الأحرار والرهبان أو العلماء غير العاملين وأعاونهم ليأكلون أموال الناس بالباطل.  
و همچنین با تفسیر کردن قرآن طبق خواست های نفسانی شخصی؛ همه درصدد هستند که قرآن را طبق خواست و هوای نفس خود تفسیر کنند؛ مثلاً فلان شخصی که نفسش ترس و خضوع در برابر طاغوت را دربرگرفته است، در قرآن دعوتی برای جهاد علیه طاغوت های مسلط بر این امت پیدا نمی کند، بلکه چنین می بیند که اطاعت از آنها واجب است و اینکه تقیه هیچ حد و مرزی ندارد. مهم این است که او زنده بماند، حتی اگر از اسلام جز اسمش باقی نماند! و از آنجا که او شهوت های خود را می پرستد، در قرآن هیچ دعوتی به زهد در این دنیا نمی بیند، بلکه آنچه در قرآن می بیند، دعوت به سیر شدن شهوت هایش از اموال مسلمانانی که او را امین بر آن قرار داده اند، می باشد و می گوید

چه کسی زینت خدا را حرام کرده است؟ و نمی‌گوید بسیاری از احبار و راهبان یا علمای بی عمل و اعوان و انصارشان اموال مردم را به باطل می‌خورند.

ولأنه تابع لإبليس إمام المتكبرين لا يجد في القرآن دعوة للتواضع، بل يجد فيه دعوة للتكبر على ضعفاء المؤمنين، واحتقارهم والاستخفاف بهم. و از آنجا که او از پیرو ابلیس، پیشوای متکبران است، در قرآن دعوتی برای تواضع و فروتنی نمی‌یابد، بلکه در آن فراخوانی جهت تکبر و برتری جویی بر ضعیفان مؤمن، و تحقیر و کوچک شمردن آنها می‌بیند.

وهكذا فهم يحملون القرآن على أهوائهم، والهدى على الهوى، والقرآن على الرأي: (كم من قارئ للقرآن والقرآن يلعنه) <sup>(۱)</sup> كما روي عنهم عليه السلام. و اینچنین است که آنها قرآن را بر خواست‌ها و هواهای نفسانی خود حمل می‌کنند، و هدایت را بر هوای نفس و قرآن را بر رأی و نظر خود می‌بینند؛ همان طور از معصومین روایت شده است: «چه بسیار قاریان قرآنی که قرآن، لعنتشان می‌کند»<sup>۲</sup>.

قال أمير المؤمنين (ع) في وصف حال القائم مع هذه الأمة وعلمائها عند ظهوره: (يعطف الهوى على الهدى إذا عطفوا الهدى على الهوى، ويعطف الرأي على القران إذا عطفوا القرآن على الرأي) <sup>(۳)</sup>. امیر المؤمنین (ع) در وصف حال قائم با این امت و علمای آنها هنگام ظهورش می‌فرماید: «عَطِفُ الْهُوَى عَلَى الْهُدَى إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهُوَى، وَيَعْطِفُ الرَّأْيُ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ»<sup>۴</sup> (هواى نفس را به هدایت برمی‌گرداند آن زمان که مردم مسیر هدایت را به هوا برگردانیده‌اند، و رأی مردم را تابع قرآن می‌کند آن وقتی که قرآن را پیرو رأی خود کرده‌اند).

وقال الصادق (ع): (ليس أبعد من عقول الرجال من القرآن) <sup>(۵)</sup>.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «هیچ چیز دورتر از قرآن از عقل‌های مردمان نمی‌باشد»<sup>۶</sup>.

<sup>۱</sup> - مستدرک الوسائل: ج ۴ ص ۲۵۰، بحار الأنوار: ج ۸۹ ص ۱۸۴، وفيه: (رب نال للقرآن والقرآن يلعنه).

<sup>۲</sup> - مستدرک الوسائل: ج ۴ ص ۲۵۰؛ بحار الأنوار: ج ۸۹ ص ۱۸۴، که در آن آمده است: «چه بسا تلاوت‌کننده‌ی قرآنی که قرآن لعنتش می‌کند».

<sup>۳</sup> - نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج ۲ ص ۲۱، بحار الأنوار: ج ۳۱ ص ۵۴۹.

<sup>۴</sup> - نهج البلاغة با شرح محمد عبده: ج ۲ ص ۲۱؛ بحار الأنوار: ج ۳۱ ص ۵۴۹.

<sup>۵</sup> - تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۱۸، مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۳۳۵، بحار الأنوار: ج ۸۹ ص ۱۱۱.

<sup>۶</sup> - تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۱۸؛ مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۳۳۵؛ بحار الأنوار: ج ۸۹ ص ۱۱۱.



وقال (ع): (من فسر برأيه آية من كتاب الله فقد كفر) <sup>(۱)</sup>.  
و نیز ایشان (ع) می فرماید: «هر کس آیه ای از کتاب خدا را با رأی و نظر خود تفسیر کند کفر ورزیده است» <sup>(۲)</sup>.

وقال (ع): (ما من رجل ضرب القرآن بعضه ببعض إلا وكفر) <sup>(۳)</sup>.  
و نیز ایشان (ع) می فرماید: «مَا مِنْ رَجُلٍ ضَرَبَ الْقُرْآنَ بَعْضَهُ بِبَعْضٍ إِلَّا كَفَرَ» <sup>(۴)</sup> (هیچ کس نیست که بخشی از قرآن را بر بخش دیگر بزند، مگر اینکه کافر شده باشد).

وقال (ع): (المتشابه ما اشتبه على جاهله) <sup>(۵)</sup>.  
همچنین می فرماید: «متشابه، آن چیزی است که بر نادان به آن مشتبّه می شود» <sup>(۶)</sup>.

وقال أبو جعفر (ع): (نحن الراسخون في العلم، ونحن نعلم تأويله) <sup>(۷)</sup>.  
ابو جعفر (ع) فرموده اند: «ما استواران در علم هستیم، و ما تأویل آن را می دانیم» <sup>(۸)</sup>.

وقال أبو عبد الله (ع): (من فسر القرآن برأيه فأصاب لم يؤجر، فإن أخطأ كان إثمه عليه) <sup>(۹)</sup>.  
و ابو عبد الله (ع) می فرماید: «هر کس قرآن را به رأی خود تفسیر کند، اگر درست باشد پاداشی نمی گیرد و اگر خطا کند، گناهش بر عهده اش خواهد بود» <sup>(۱۰)</sup>.

<sup>۱</sup> - تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۱۸، وسائل الشیعة: ج ۲۷ ص ۶۰، بحار الأنوار: ج ۸۹ ص ۱۱۱.

<sup>۲</sup> - تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۱۸؛ وسایل الشیعه: ج ۲۷ ص ۶۰؛ بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۱۱۱.

<sup>۳</sup> - ثواب الأعمال: ص ۲۸۰، بحار الأنوار: ج ۸۹ ص ۳۹۰.

<sup>۴</sup> - ثواب الاعمال: ص ۲۸۰؛ بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۳۹۰.

<sup>۵</sup> - تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۱۲، بحار الأنوار: ج ۶۶ ص ۹۳، میزان الحکمة: ج ۳ ص ۲۵۳۴.

<sup>۶</sup> - تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۱۲؛ بحار الانوار: ج ۶۶ ص ۹۳؛ میزان الحکمت: ج ۳ ص ۲۵۳۴.

<sup>۷</sup> - بصائر الدرجات: ص ۲۲۴، الکافی: ج ۱ ص ۲۱۳، ورواه عن الصادق (ع). وكذا في وسائل الشیعة: ج ۲۷ ص ۱۷۹ عنه (ع)، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۱۹۹.

<sup>۸</sup> - بصائر الدرجات: ص ۲۲۴؛ کافی: ج ۱ ص ۲۱۳ که آن را از امام صادق (ع) روایت کرده است. به همین صورت در: وسایل الشیعه ج ۲۷ ص ۱۷۹؛ بحار الانوار: ج ۲۳ ص ۱۹۹.

<sup>۹</sup> - تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۱۷، مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۳۳۷، بحار الأنوار: ج ۸۹ ص ۱۱۰.

<sup>۱۰</sup> - تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۱۷؛ مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۳۳۷؛ بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۱۱۰.

وقال أبو جعفر الباقر (ع) في حديث مع قتادة، وقد أخطأ قتادة في تفسير آية فقال (ع): (ويحك يا قتادة إنما يعرف القرآن من خوطب به) (۱).

ابو جعفر (ع) در گفت‌وگویی با قتاده در حالی که قتاده در تفسیر آیه‌ای خطا نموده بود، می‌فرماید: «وای بر تو ای قتاده! تنها کسی قرآن را می‌شناسد که مخاطبش باشد» (۲).

وقال أمير المؤمنين (ع): (إياك أن تفسر القرآن برأيك حتى تفقهه عن العلماء - أي الأئمة عليهم السلام - فإنه رب تنزيل يشبهه بكلام البشر وهو كلام الله وتأويله لا يشبهه كلام البشر، كما ليس شيئاً من خلقه يشبهه كذلك، لا يشبه فعله تبارك وتعالى شيئاً من أفعال البشر، ولا يشبه شيء من كلامه لكلام البشر، وكلام الله تبارك وتعالى صفته، وكلام البشر أفعالهم، فلا تشبهه كلام الله بكلام البشر فتهلك وتضل) (۳).

و امير المؤمنين (ع) می‌فرماید: «برحذر باش از اینکه قرآن را به رأی خویش تفسیر کنی، تا آنکه آن را از علما دریابی یعنی ائمه (علیهم السلام) - چه بسا آیه‌ای که به سخن بشر شباهت دارد ولی کلام خداوند است و تأویل آن به کلام بشر شباهت ندارد؛ همچنان که هیچ یک از آفریده‌های او به او شبیه نیست، به همین ترتیب فعل (عمل) خداوند تبارک و تعالی شباهتی به کردار و اعمال بشر ندارد و هیچ بخش از کلام خدا به کلام بشر شبیه نیست؛ چرا که کلام خداوند تبارک و تعالی صفت او است در حالی که کلام بشر فعل (عمل) او. پس هرگز کلام خدا را مانند کلام بشر بدان که در این صورت هلاک و گمراه می‌گردد» (۴).

وعن الإمام الحسين (ع) في كتابه لأهل البصرة، قال: (بسم الله الرحمن الرحيم، أما بعد فلا تخوضوا في القرآن ولا تجادلوا فيه بغير علم، فقد سمعت جدي رسول الله صلى الله عليه وآله يقول من قال في القرآن بغير علم فليتبوأ مقعده من النار) (۵).

از امام حسین (ع) در نامه‌اش به اهل بصره روایت شده است که فرمود: «به نام خداوند بخشنده‌ی و مهربان؛ و اما بعد.... بدون علم در قرآن وارد نشوید و در آن به جدال برنخیزید که شنیدم جدم رسول خدا (ص) می‌فرمود: هر کس بدون علم درباره‌ی قرآن صحبت کند، باید جایگاه خود را از

۱- الکافی: ج ۸ ص ۳۱۲، وسائل الشیعة: ج ۲۷ ص ۱۸۵، بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۲۳۸.

۲- کافی: ج ۸ ص ۳۱۲؛ وسائل الشیعة: ج ۲۷ ص ۱۸۵؛ بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۲۳۸.

۳- التوحید للصدوق: ص ۲۶۵، مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۳۲۶، مصباح البلاغة: ج ۳ ص ۶۹، بحار الأنوار: ج ۸ ص ۱۰۷.

۴- توحید صدوق: ص ۲۹۵؛ مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۳۲۶؛ مصباح البلاغة: ج ۳ ص ۶۹؛ بحار الأنوار: ج ۸ ص ۱۰۷.

۵- التوحید للصدوق: ص ۵۰، وسائل الشیعة: ج ۲۷ ص ۱۸۹، بحار الأنوار: ج ۳ ص ۲۲۳.

آتش را برگیرد»<sup>۱</sup>.

والمقصود بالعلم من الله كما هو للمعصومين عليهم السلام أو ما أخذ منهم .  
مقصود از علم، علم از جانب خداوند همان گونه که برای معصومین (ص) است- یا آنچه از آنها (ص) برگرفته می شود، می باشد.

وعن الإمام الرضا، عن آبائه، عن أمير المؤمنين (ع)، قال: (قال رسول الله صلى الله عليه وآله): قال الله جل جلاله: ما آمن بي من فسر برأيه كلامي، وما عرفني من شبهني بخلقي، وما على ديني من استعمل القياس في ديني)<sup>(۲)</sup>.

از امام رضا (ع) از پدرانش از امیر المؤمنین (ع) روایت شده است که فرمودند: «رسول خدا (ص) فرمود: خداوند بزرگ و بلند مرتبه می فرماید: کسی که سخن مرا براساس رأی و نظر خودش تفسیر کند، به من ایمان نیاورده، و کسی که مرا به خلقم تشبیه کند مرا نشناخته است و کسی که از قیاس در دینم بهره جوید، بر دین من نیست»<sup>۳</sup>.

وقال رسول الله صلى الله عليه وآله: (إنما أتخوف على أمتي بعدي ثلاث خصال؛ أن يتأول القرآن على غير تأويله، أو يتبعوا زلّة العالم، أو يظهر فيهم المال حتى يطغوا وبطروا، وسأنبئكم المخرج من ذلك، أمّا القرآن فأعملوا بمحكمه وآمنوا بمتشابهه، وأمّا العالم فانظروا فيه ولا تتبعوا زلته، وأمّا المال فإنّ المخرج شكر النعمة وأداء حقه)<sup>(۴)</sup>.

رسول خدا (ص) فرموده اند: «پس از مرگم از سه خصلت بر امتم بیمناکم: اینکه قرآن را بر غیر تأویلش، تأویل کنند، یا از لغزش و خطای عالم پیروی کنند، و یا مال و دارایی آنها آنچنان افزون شود که طغیان کنند و به خوش گذرانی پردازند؛ و راه خروج شما را به شما هشدار خواهم داد؛ اما در خصوص قرآن، به محکمش عمل کنید و به متشابهش ایمان بیاورید، اما عالم، به او بنگرید اما از خطا و لغزشش پیروی نکنید، و اما در خصوص مال، راه خروج از آن، شکر نعمت و پرداختن حقش است»<sup>۵</sup>.

<sup>۱</sup> - توحید صدوق: ص ۵۰؛ وسایل الشیعه: ج ۲۷ ص ۱۸۹؛ بحار الانوار: ج ۳ ص ۲۲۳.

<sup>۲</sup> - أمالی الصدوق: ص ۵۵، وسائل الشیعه: ج ۲۷ ص ۴۵، الاحتجاج: ج ۲ ص ۱۹۱، بحار الأنوار: ج ۲ ص ۲۹۷.

<sup>۳</sup> - أمالی صدوق: ص ۵۵؛ وسایل الشیعه: ج ۲۷ ص ۴۵؛ احتجاج: ج ۲ ص ۱۹۱؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۹.

<sup>۴</sup> - الخصال للصدوق: ص ۱۶۴، بحار الأنوار: ج ۲ ص ۴۲، معدن الجواهر للکراچکی: ص ۳۱.

<sup>۵</sup> - خصال صدوق: ص ۱۶۴؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۴۲؛ معدن جواهر کراچی: ص ۳۱.

وتأويل القرآن أو تفسيره لا يعلمه إلا الله والراسخون في العلم، وهم محمد وآل محمد عليهم السلام. وقد صرح القرآن بذلك، فالآيات المتشابهة تحكم بحديثهم ويعرف المراد بها منهم، وقد ورد عنهم عليهم السلام تفسير للقرآن الكريم فيجب الرجوع إلى حديثهم. وقد رسموا عليهم السلام جادة وصراطاً مستقيماً لمن تدبر آيات الكتاب الكريم. فعلى المفسر أو المتدبر أن لا يتجاوز هذا الصراط فتزل قدمه ويهوي في الجحيم، بل عليه أن لا يتعرض للتفسير ما لم يطهر نفسه. قال تعالى: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾<sup>(۱)</sup>.

تأويل یا تفسیر قرآن را کسی نمی داند مگر خداوند و استواران در علم که آنها محمد و آل محمد (ص) می باشند. در این مورد، قرآن به صراحت سخن گفته است؛ آیات متشابه با احادیث آنها (علیهم السلام) محکم می شوند و منظور آنها شناخته می گردد و تفسیر قرآن کریم از آنها (علیهم السلام) روایت شده، پس باید به احادیث آنها مراجعه شود؛ که آنها (علیهم السلام) جاده و صراط مستقیم را برای هر کس که در آیات کتاب کریم تدبر کند، ترسیم فرموده اند. پس بر مفسر یا اندیشمند واجب است که از این صراط تجاوز و تعدی نکند، که در این صورت، قدم هایش متزلزل می گردد و در دوزخ سقوط خواهد کرد. حتی بر او واجب است تا آن هنگام که نفسش را پاکیزه ننموده باشد، خود را در معرض تفسیر قرار ندهد. حق تعالی می فرماید: (جز پاکان بر آن دست نیازند)<sup>۲</sup>.

أما زلّة العالم؛ فلأنه إذا ضل يضل أمة تتبعه كما أضل السامري بني إسرائيل.  
اما خطا و لغزش عالم، که اگر او گمراه شود، امتی که پیروی اش می کنند را گمراه ساخته است؛ همانطور که سامری، بنی اسرائیل را گمراه نمود.

وأما المال؛ فلأن الإنسان الغني مادياً عادة يقل توجهه إلى الله لطلب الحوائج، ﴿كَأَنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَئِيمٌ﴾<sup>(۳)</sup>. فالفقر والبلاء عادة داعي إلى التوجه إلى الله والرجوع إليه.  
اما اموال، از آنجایی که انسان اگر از نظر مادی بی نیاز باشد به طور معمول توجهش به خداوند برای درخواست نیازهایش کم می شود: (حقاً که انسان سرکشی می کند، \* آن گاه که خویشتن را بی نیاز بیند)<sup>۴</sup>. بنابراین فقر و بلا به طور معمول دعوت کننده ی به توجه به خداوند و رجوع به او می باشد.

<sup>۱</sup> - الواقعة : ۷۹.

<sup>۲</sup> - واقعه: ۷۹.

<sup>۳</sup> - العلق : ۶ - ۷.

<sup>۴</sup> - علق: ۶ و ۷.

أما العلاج المصقى الذي أرشد إليه المصطفى ﷺ، فهو بالنسبة لمتشابه القرآن الإيمان به، وإنه نزل من الله ويجب الرجوع في تأويله إلى آل محمد ﷺ. فمتشابه الكتاب من أعظم الأدلة الدالة على إمامتهم وحاجة الأمة إليهم، ولعل اشتباه كثير من الأحكام اليوم وعدم معرفة الحلال من الحرام؛ لبيان الحاجة إلى خاتم الأوصياء المهدي (ع).

اما درمان و علاج درست و صحیح که حضرت مصطفی (ص) به آن ارشاد می فرماید، در خصوص متشابه قرآن، ایمان آوردن به آن و اینکه که از سوی خداوند فرو فرستاده شده و باید در تأویلش به آل محمد (ص) مراجعه شود، می باشد. پس متشابه کتاب از عظیم ترین دلایلی است که به امامت ایشان (علیهم السلام) و نیاز امت به آنها (علیهم السلام) دلالت می نماید؛ و چه بسا اشتباهات بسیاری که امروزه در احکام وجود دارد و عدم شناخت حلال از حرام، برای نشان دادن نیاز مردم به خاتم اوصیا، امام مهدی (ع) می باشد.

وبالنسبة إلى العلماء، فالنظر فيهم وفي أحوالهم فهم غير معصومين، وربما كان فيهم سامريون وأئمة ضلال. وإياك أن تكون مقلداً أعمى فتتبع من يحل لك الحرام ويحرم عليك الحلال، فتكون عابداً له لا لله.

و در خصوص علمای دین، باید به آنها و احوال ایشان نگریست که آنها معصوم نیستند، و چه بسا در بین شان سامری ها و پیشوایان گمراهی نیز باشند. بر حذر باش که مقلدی کور باشی؛ که در این صورت، از کسی پیروی خواهی کرد که حرام را بر شما حلال و حلال را حرام می کند؛ که در این صورت، او را به جای خداوند به عبادت برگرفته ای.

وقد حذروا ﷺ من علماء غير عاملين يحطمون رواياتهم ﷺ ويذرونها ذرو الريح للهشيم<sup>(۱)</sup>.

۱- یشیر (ع) إلى ما روي عن جده أمير المؤمنين (ع)، فقد روى الشيخ الكليني: عن أمير المؤمنين (ع) أنه قال: (إن من أبغض الخلق إلى الله عز وجل لرجلين، رجل وكله الله إلى نفسه فهو جائر عن قصد السبيل، مشغوف بكلام بدعة، قد لهج بالصوم والصلاة فهو فتنة لمن افتتن به، ضال عن هدي من كان قبله، مضل لمن اقتدى به في حياته وبعد موته، حمال خطايا غيره، رهن بخطيئته. ورجل قمش رجلا في جهال الناس، عان بأغباش الفتنة، قد سماه أشباه الناس عالما ولم يغن فيه يوما سالما، بكر فاستكثر، ما قل منه خير مما كثر، حتى إذا ارتوى من آجن واكتنز من غير طائل جلس بين الناس قاضيا ضامنا لتخليص ما التبس على غيره، وإن خالف قاضيا سبقه، لم يأمن أن ينقض حكمه من يأتي بعده، كفعله بمن كان قبله، وإن نزلت به إحدى المبهمات المعضلات هيا لها حشوا من رأيه، ثم قطع به، فهو من لبس الشبهات في مثل غزل العنكبوت لا يدري أصاب أم أخطأ، لا يحسب العلم في شيء مما أنكر، ولا يرى أن وراء ما بلغ فيه مذهبا، إن قاس شيئا بشئ لم يكذب نظره وإن أظلم عليه أمر اكتنم به، لما يعلم من جهل نفسه، لكيلا يقال له: لا يعلم، ثم جسر فقضى، فهو مفتاح عشوات، ركاب شبهات، خباط جهالات، لا يعتذر مما لا يعلم فيسلم ولا يعرض في العلم بضرر قاطع فيغتم، يذري الروايات ذرو الريح للهشيم تبكي منه

اهل بیت (علیهم السلام) ما را از علمای بی عمل که روایات آنها (علیهم السلام) را تباه می کنند و آنها را چون پَر کاهی بر باد می دهند، برحذر داشته اند.<sup>۱</sup>

وبالنسبة للمال فبشکر النعمة، وأداء حقه، أي: بالتوجه إلى الله بالعبادة والطاعة، وباستعمال هذا المال لنصرة الدين، وإعلاء كلمة لا إله إلا الله، ومواساة الفقراء.  
اما در خصوص اموال، راه حلش، شکر نعمت و ادای حقتش می باشد؛ یعنی با توجه به خدا با عبادت و اطاعت، و استفاده از این اموال برای یاری دین و بالا بردن کلمه‌ی لا اله الا الله و هم‌دردی با فقرا.

هذه هي أهم الانحرافات في الأمة الإسلامية وبشكل مجمل. ومن الطبيعي أن يكون بعضها بل ربما جميعها بفعل فاعل قاصد أن يضل الناس. ومن الطبيعي أن يكون من شياطين الأنس وعبد من عبید إبليس، وربما كان بعض هؤلاء الأئمة الذين يدعون إلى النار يظن أنه يحسن صنعاً.  
اینها به اختصار مهم‌ترین انحرافات در امت اسلامی است، و طبیعی است که برخی یا چه بسا همه‌ی آنها توسط عملکرد عاملی صورت می‌گیرد که نیتش گمراه کردن مردم می‌باشد، و طبیعی است که از ناحیه‌ی شیاطین انسانی و بنده‌ای از بندگان ابلیس باشد، و چه بسا برخی از این پیشوایانی که به

الموارث، وتصرخ منه الدماء، يستحل بقضائه الفرج الحرام، ويحرم بقضائه الفرج الحلال، لا ملئ يصادر ما عليه ورد. ولا هو أهل لما منه فرط، من ادعائه علم الحق الكافي ج ۱ ص ۵۵، وقد ذكره (ع) في بحث الأدلة على وجوب التوقف في الفتوى في ص ۳۶.

<sup>۱</sup> - ایشان (ع) به روایتی که از جدش امیر المؤمنین (ع) روایت شده اشاره می‌فرمایند: شیخ کلینی از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده است که فرمود: «منفورترین مردم در نزد خداوند عزوجل دو کس باشند: کسی که خداوند او را به حال خود رها کرده باشد، که او کسی است که از راه راست منحرف گشته، به سخنان بدعت‌آمیز دل بسته است؛ خود را به ظاهر به روزه و نماز مشغول می‌دارد اما فتنه و فریبی است برای کسی که به او فریفته شود؛ از هدایت کسی که پیش از او بوده، رخ برمی‌تابد، و کسانی را که در ایام حیاتش یا پس از مرگش به او اقتدا می‌کنند، گمراه می‌سازد؛ بار خطاهای دیگران را بر دوش می‌کشد و در گرو خطای خود می‌باشد. آن دیگری، کسی است که کوله‌بار نادانی بر پشت گرفته، در میان جماعت نادانان امت در تکاپو است. در ظلمت فتنه و فساد جولان دهد و همانند کوران، راه اصلاح و آشتی را نمی‌بیند. جمعی که به ظاهر آدمی‌اند او را دانشمند خوانند و حال آنکه در هیچ روزی از روزها دانشی نداشته. آغاز کرده و گردآورده، چیزی را که اندکش از بسیارش بهتر است، تا آنجا که خویشتن را از آبی گندیده سیراب کرده و بسا چیزهای بی‌فایده که اندوخته است. در میان مردم به قضاوت نشست و بر عهده گرفت تا آنچه را که از دیگری پوشیده مانده، برایش آشکار سازد. چه بسا با قاضی پیش از خود مخالفت کرده باشد و ایمن نباشد از اینکه پس از او، حکمش را نقض نماید؛ همان طور که او با پیش از خود چنین کرد. اگر با معضل و مبهمی رویاروی گردد، برای گشودن آن سخنانی بیهوده از رأی خویش مهیا کند، که آن را کلامی قاطع‌پندارد و بر قامت آن جامه‌ای می‌بافد، در سستی، چو نان تار عنکبوت. نداند رأیی که داده صواب است یا خطا. علم چیزی که نمی‌داند را به حساب نمی‌آورد و ورای آنچه به آن رسیده است، مذهبی نمی‌بیند. وقتی چیزی را با چیز دیگر مقایسه کند، نظر خود را تکذیب نمی‌کند و اگر چیزی بر او مبهم باقی ماند، پوشیده‌اش می‌دارد و به جهل خود آگاه نمی‌شود، تا کسی به او نگوید: نمی‌داند. سپس جسارت کرد و قضاوت کرد، که او آنگاه کلید نابسامانی‌ها است؛ سوار بر شبهات، و دیوانه‌ی جهالت‌ها. از آنچه نمی‌داند معذرت خواهی نمی‌کند و تسلیم نمی‌شود، و با قطعیت به سوی علم نمی‌رود تا بهره‌مند گردد. روایت‌ها را چون پر کاه به باد می‌دهد. اشک وارثان از او روان، خون‌ها از او در فریاد. با قضاوتش فرج حرام را حلال و فرج حلال را حرام می‌سازد. نه در آنچه بر او وارد می‌شود در او دانشی هست، و نه شایسته‌ی آنچه بی‌رویه از ادعایش به داشتن علم حق سخن گفته است، می‌باشد». کافی: ج ۱ ص ۵۵؛ و ایشان (ع) این حدیث را در قسمت «دلایلی بر وجوب توقف در فتوی‌ها» بیان فرمودند.

سوی آتش فرامی خوانند، گمان می کنند که کاری نیک انجام می دهند!

\* \* \*

# المحرّفون

## تحريف كندگان

وهم الحكام والمتظاهرون بالإسلام، وعلماء السوء غير العاملين.  
که حاکمان و تظاهر کنندگان به اسلام، و علمای بد نهاد بی عمل می باشند.

أما الحكام، فداعيتهم إلى تحريف الشريعة هو الملك لا غير. فكل معتقد أو حكم شرعي يتعارض وبقاءهم على كرسي الحكم يجب أن يحرف بحسب نظرهم الفاسد، بأي صورة كانت سواء بوضع أحاديث وإلصاقها بالرسول ﷺ، أم بحذف آيات أو سور من القرآن لو أمكن، أو بمنع رواية الأحاديث الصحيحة عن الرسول ﷺ، أو بمنع قراءة القرآن كما أنزل وتأويله كما يريد الله، أو بشراء مرتزقة يسمونهم علماء يحرفون القرآن ويؤولونه ويفسرونه على هوى الحكام الظلمة.

اما حاکمان، آنچه آنها را به شریعت فرامی خواند، حکومت و فرمانروایی است و نه چیز دیگر، و هر اعتقاد یا حکم شرعی که با باقی ماندن آنها بر مسند حکومت در تضاد و تعارض باشد، باید طبق نظر فاسدشان تحریف گردد؛ به هر صورت ممکن، چه از طریق ساختن احادیث و نسبت دادن آنها به رسول خدا (ص)، یا اگر بتوانند با حذف آیات و سوره‌هایی از قرآن، یا با جلوگیری از روایت احادیث صحیح از رسول خدا (ص)، یا با جلوگیری از قرائت قرآن به همان صورتی که نازل شده و بازداشتن از تأویل آن آنگونه که خداوند می خواهد، و یا با خریدن جیره‌خوارانی - که آنها را علما می نامند- تا قرآن را تحریف کنند و آن را بر میل حکام ظالم تأویل و تفسیر نمایند.

وطبعاً لو أمكنهم وضع تشريعات وقوانين مخالفة لشريعة الله، ولكنها تساعد على بقائهم في السلطة مدة أطول لسارعوا إلى وضعها، خصوصاً إذا أعانتهم ظروف الجهل الديني في المجتمع الإسلامي ووجود علماء سوء غير عاملين، كما هو حال البلاد الإسلامية اليوم.

و طبیعتاً اگر برایشان امکان پذیر باشد تشریعات و قوانینی مخالف شریعت خدا را نیز وضع خواهند کرد، که اگر در جهت بقای آنها در سلطه‌شان برای مدتی طولانی‌تر باشد، در وضع کردن آنها درنگ نخواهند کرد؛ علی‌الخصوص اگر ظرفیت‌های جهل دینی در جوامع اسلامی و وجود علمای بد نهاد بی عمل، به آنها کمک کند؛ همان گونه که امروز وضعین سرزمین‌های اسلامی چنین است.



وأما علماء السوء، فهم أخطر من الحكام الظلمة؛ لأنّ الحاكم الجائر يدلك كثير من تصرفاته وأعماله العلنية في محاربة أولياء الله على خروجه عن الشريعة ومحاربتها، أمّا العالم غير العامل فربما يتسربل بلباس العابد الناسك، فتجده مثلاً متماوتاً في مشييته، خاضعاً في كلمته، ولعله يظهر التذلل والخضوع ليصطاد الأتباع. ولكنك إذا سبرت غوره وجدته فاسداً متكبراً، يتصنّع الصلاح والتواضع، بل إنّ ظاهره يدلّك على باطنه، فتصدر منه كثير من الفلتات التي تفضح باطنه الأسود، ف (الإناء ينضح بالذي فيه).

اما علمای بد نهاد، خطرناکتر از حُکام ظالم هستند؛ چرا که حاکم ستمگر بسیاری از دخل و تصرفاتش را به شما می نمایاند و کردارش در جنگ با اولیای خدا با خارج شدنش از شریعت و جنگ با آنها، به طور علنی آشکار می باشد. اما در مورد عالم بی عمل، چه بسا لباس عابد گوشه نشین به تن کند، و او را چنین بیایی که به عنوان مثال در راه رفتن متواضع است، در گفتار خاضع، و گاهی تظاهر به شکسته نفسی و خضوع می نماید، تا پیروانی را با حيله گری شکار کند. حال آنکه اگر درونش را نیک بیازمایی، او را فاسدی متکبر می یابی که تظاهر به صلاح و تواضع می نماید و حتی ظاهرش او را به باطنش رهنمون می سازد و از او اشتباهات و ناهنجاری های بسیاری سر می زند که باطن سیاهش را رسوا می سازد؛ و «از کوزه همان برون تراود که در او است»<sup>۱</sup>.

وخطر علماء السوء یمتد حتی بعد موتهم، فتبقى مذاهبهم ومعتقداتهم الفاسدة وفتواهم غير الصحيحة، ويبقى لهم أتباع كما أنهم يمتازون بالنفاق وإخفاء بوطنهم الفاسدة، ودواعي هؤلاء للتحريف كثيرة، منها: طلب القيادة الدينية، وإرضاء الأهواء النفسية.

خطر علمای بد نهاد حتی پس از مرگ آنها نیز ادامه خواهد داشت. راه و روش شان، اعتقادات فاسدشان و فتوای نادرست شان بر جای می ماند، و پیروانی از آنها که به واسطه ی نفاق و مخفی بودن باطن های فاسدشان متمایز می باشند، باقی می مانند. انگیزه های چنین افرادی برای تحریف بسیار است؛ از جمله: درخواست رهبری دین، و ارضای خواست و هوای نفسانی.

ومنها: إنهم يأنفون من قول (لا أعلم)، ولهذا يدعون معرفة كتاب الله والعلم بالتنزيل والتأويل والمحكم والمتشابه، وإنّ لديهم فتوى لكل مسألة شرعية، وحل لكل معضلة عقائدية. وربما يأخذ التكبر منهم كل مأخذ، فيرون أنفسهم علماء وسواهم جهلاء. وإنهم خير من الجميع وأعلم من الجميع.

و از جمله: آنها از گفتن کلمه ی «نمی دانم» ایا دارند، و از همین رو، ادعای معرفت و شناخت کتاب خدا، علم تنزیل، تأویل و محکم و متشابه را دارند و به علاوه آنها برای هر مسأله ی شرعی

<sup>۱</sup> - اصل عبارت: «الإناء ينضح بالذى فيه» (ظرف هر چه در خودش است را تراوش می کند) (مترجم).

فتوایی و برای هر معضل عقیدتی، راه حلی دارند، و چه بسا تکبر همه چیزشان را از آنها بگیرد؛ آنها خود را عالم و دانشمند و غیر خود را جاهل و نادان می‌بینند، و اینکه آنها برتر و داناتر از همه می‌باشند.

وربما كان من دواعيهم إلى التحريف الخوف من الطاغوت الحاكم، فيفتون إرضاء له وتجنباً للاصطدام معه مثلاً بجواز الانخراط في صفوف قواته المسلحة، التي مهمتها الأساسية هي ضرب الشعوب الإسلامية، وإضعاف دين الله في أرضه والقضاء عليه إذا أمكن.

چه بسا یکی از انگیزه‌های آنها برای اقدام به تحریف، ترس از طاغوت حاکم باشد؛ در این صورت، آنها برای رضای او فتوی می‌دهند و از رویارویی و برخورد با او اجتناب می‌ورزند؛ به عنوان مثال با صادر کردن جواز پیوستن به صفوف نیروهای مسلحی که مهم‌ترین هدفش سرکوب ملت‌های اسلامی، تضعیف نمودن دین خدا در زمینش و در صورت امکان نابود کردن آن می‌باشد!

وربما كان بعضهم أخص من ذلك، فيكون داعيهم للتحريف إضافة إلى الجبن الدنيا والمال، فيداهنون الطاغوت، ويضلون المسلمين ويحرفون الشريعة.

و چه بسا برخی از آنها از این هم فرومایه‌تر باشند، و علاوه بر ترس، دنیا و مال و منال را هم به انگیزه‌های تحریف کردن خود افزون کنند؛ اینان، با طاغوت سازش می‌کنند، مسلمانان را گمراه می‌سازند و شریعت را تحریف می‌نمایند.

قال الإمام الصادق (ع): (إذا رأيتم العالم محباً للدنيا فاتهموه على دينكم، فإن كل محب يحوط ما أحب)<sup>(۱)</sup>.

امام صادق (ع) فرموده‌اند: «اگر عالم را دوست و محبی برای دنیا دیدید، او را بر دین خود متهم بدانید؛ زیرا دوست‌دار هر چیز، بر گرد آن حلقه می‌زند»<sup>۲</sup>.

وقال (ع): (أوحى الله تعالى إلى داود (ع)، لا تجعل بيني وبينك عالماً مفتوناً بالدنيا فيضلك عن طريق محبتي، فإن أولئك قطع طريق عبادي المريدین، إن أدنى ما أنا صانع بهم إن أنزع حلاوة مناجاتي من قلوبهم)<sup>(۳)</sup>.

همچنین امام صادق (ع) می‌فرمایند: «خداوند متعال به داوود (ع) وحی فرمود: بین من و خودت عالمی که شیفته‌ی دنیا باشد قرار مده؛ چرا که تو را از طریق محبت من گمراه می‌کند، که آنها راهزنان بندگان خواستار تقرب به من هستند و کم‌ترین مجازتی که برای آنها دارم این است که شیرینی و

۱- علل الشرایع: ج ۲ ص ۳۹۴، مشکاة الأنوار: ص ۲۴۵، بحار الأنوار: ج ۲ ص ۱۰۷.

۲- علل الشرایع: ج ۲ ص ۳۹۴؛ مشکاة الانوار: ص ۲۴۵؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۱۰۷.

۳- علل الشرایع: ج ۲ ص ۳۹۴، مشکاة الأنوار: ص ۲۴۵، ورواه في الكافي: ج ۱ ص ۴۶ عن النبي ﷺ.

حلاوت مناجاتم را از قلب هایشان جدا ساخته‌ام»<sup>۱</sup>.

ومن كلام عيسى (ع): (إنكم علماء السوء، الأجر تأخذون والعمل تضيعون، يوشك رب العمل إن يطلب عمله، وتوشكون إن تخرجوا من الدنيا العريضة إلى ظلمة القبر وضيقة)<sup>(۲)</sup>.  
و از سخنان عیسی (ع) است که می فرماید: «و شما ای علمای بی عمل! مزد را می گیرید و عمل را ضایع می کنید؟ نزدیک است صاحب عمل، عملش را مطالبه کند و نزدیک است شما از دنیای فراخ به ظلمت قبر تاریک خارج شوید»<sup>۳</sup>.

وكلاهما - أي علماء السوء غير العاملين، والحكّام الطواغيت الذين يحكمون البلاد الإسلامية اليوم - أخطر من الكافر الحربي كالصهاينة على الإسلام؛ وذلك لأنّ بقاء علماء السوء يعني بقاء الحكّام الظلمة متسلطين على المسلمين، وبقاء الحكّام الظلمة يعني بقاء الصهاينة يحتلون أرض المسلمين، وبقاء الأمريكان متسلطين على المسلمين يجرعونهم الويل والثبور؛ لأنّ هؤلاء الحكّام هم خدم للطاغوت الأمريكي سواء بعلمهم أم برعونتهم وتخبطهم الأهوج، كما أنّ الصهاينة وطيلة أشهر من الانتفاضة المباركة في أرض فلسطين لا يقتلون إلاّ مائة شخص أو أكثر بقليل. أمّا هؤلاء الحكّام الطواغيت فهم يقتلون في يوم واحد المئات، بل وآلاف المسلمين. كما أنّ الصهاينة يقتلون المسلمين ليحتفظوا بالأرض التي اغتصبوها، أمّا هؤلاء الحكّام الظلمة وأعوانهم فيقتلون المؤمنين؛ لأنهم يتلذذون بسفك الدماء. فهؤلاء الطواغيت وأعوانهم مسوخ شيطانية منكوسون لا يعرفون شيئاً من الخير، ﴿صُمَّ بَكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾<sup>(۴)</sup>.

و هر دوی آنها - علمای بد نهاد بی عمل و حکام طاغوتی که امروزه بر سرزمین های اسلامی حکومت می کنند - خطرناک تر از کافران جنگ افروز - همانند صهیونیست ها - بر ضد اسلام می باشند؛ این به آن دلیل است که بقای علمای بد نهاد، یعنی باقی ماندن حکام ظالم مستبد و مسلط بر مسلمانان، و بقای حکام ظالم، یعنی ماندن صهیونیست هایی که سرزمین مسلمین را به اشغال خود درمی آورند، و همچنین مسلط ماندن آمریکا بر مسلمین، که مصیبت و ویرانی و تباهی را به کام مسلمان می ریزد؛ چرا که این حاکمان، خود نوکر و خادم طاغوت آمریکا هستند، چه با علمشان و چه با سبک سری ها و خبط و خطاهای شتاب زده شان؛ کما اینکه صهیونیست ها، طی ماه ها انتفاضه ی مبارک در سرزمین فلسطین بیش از یک صد نفر یا کمی بیش تر را به قتل نمی رسانند، ولی این حاکمان

<sup>۱</sup> - علل الشرایع: ج ۲ ص ۳۹۴؛ مشکاة الانوار: ص ۲۴۵؛ و کافی: ج ۱ ص ۴۶ آن را از پیامبر (ص) روایت نموده است.

<sup>۲</sup> - منیة المرید: ص ۱۴۱، بحار الأنوار: ج ۲ ص ۳۹، سنن الدارمی: ج ۱ ص ۱۰۳، تاریخ دمشق: ج ۴۷ ص ۴۶۴.

<sup>۳</sup> - مدینة المرید: ص ۱۴۱؛ بحار الأنوار: ج ۲ ص ۳۹؛ سنن دارمی: ج ۱ ص ۱۰۳؛ تاریخ دمشق: ج ۴۷ ص ۴۶۴.

<sup>۴</sup> - البقرة: ۱۸.

طاغوتی در یک روز، صدها نفر و حتی هزاران مسلمان را می‌کشند. صهیونیست‌ها، مسلمانان را می‌کشند تا سرزمینی را که از آنها غصب کرده‌اند حفظ نمایند، اما این حاکمان ستم‌گر و اعوان و انصارشان، مسلمانان را به قتل می‌رسانند؛ چرا که آنها از ریختن خون‌ها لذت می‌برند. این طاغوت‌ها و اعوان و انصارشان، مسخ شدگان شیطانی و وارونه‌شدگانی هستند که هیچ خیری را نمی‌شناسند: (کرنند، لالند، کورند؛ پس آنها باز نمی‌گردند)<sup>۱</sup>.

ومعركة الإصلاح يجب إن تبدأ مع علماء السوء غير العاملين، ثم تنتقل إلى الطواغيت المتسلطين على البلاد الإسلامية، ثم من يليهم من الطواغيت المتسلطين على العالم، بل وقبل كل ذلك يجب أن نبدأ مع أنفسنا ونظيرها من جنود الشيطان. فرسول الله ﷺ بدأ حركته الإصلاحية في أم القرى في مكة، المدينة التي تمثل المرجعية الدينية للأحناف والمدينة التي يحج إليها الأحناف، ثم انتقل إلى ما حولها من القرى في الجزيرة العربية، ثم انتقل إلى الإمبراطوريات المحيطة به صلوات الله عليه وعلى آله.

پیکار اصلاحی، باید از علمای بد نهاد بی‌عمل آغاز گردد، سپس به طاغوت‌های مسلط شده بر سرزمین‌های اسلامی منتقل شود و پس از آن به هم‌های طاغوت‌های مستبد مسلط بر همه‌ی جهان کشیده شود؛ اما پیش از همه‌ی اینها، لازم است از خودمان شروع کنیم و وجودمان را از سربازان شیطان پاک کنیم. رسول خدا (ص) حرکت اصلاحی خود را از امّ القرى در مکه آغاز نمود؛ شهری که تمثیل مرجعیت دینی حنفی بود؛ شهری که در آن یکتاپرستان به سوی آن حج به جا می‌آوردند، سپس به اطراف آن -شهرها و روستاهای جزیره‌ی العرب- منتقل شد، و پس از آن به امپراطورهای مسلط بر آن؛ سلام و صلوات خداوند بر او و بر آل او!

ومن الطبيعي أنّ مواجهة التيارات الجاهلية جميعها ومواجهة قادتها صعبة تحتاج إلى شدة في ذات الله، وعزم وصبر على الملمات.

طبیعی است که رویارویی با همه‌ی آن جریان‌ها و جناح‌های جاهلیت و مواجهه با پیشوایان سرسخت آن، به شدت و جدیت در ذات خدا، و عزم و صبر بر وقایع ناگوار نیاز دارد.

وربما لن يقوى على القيام بها إلا معصوم مؤيد من الله سبحانه وتعالى وهو المهدي (ع)، فواجبنا اليوم هو التهيئة لدولته (ع)، إصلاح الانحرافات الموجودة ما أمكن أو على الأقل تعريفها للناس، لا أن نقف مكتوفي الأيدي ونقول لا حول ولا وقوة إلا بالله.

و چه بسا کسی قادر به اقدام به چنین عملی نباشد مگر معصومی که تأیید شده از جانب خداوند

سبحان و متعال باشد، و او همان مهدی (ع) است و تکلیف امروز ما زمینه‌سازی برای حکومت او (ع) و اصلاح انحرافات موجود تا جایی که امکان‌پذیر باشد، و یا حداقل، شناساندن آنها به مردم، می‌باشد؛ نه اینکه دست روی دست گذاشته، فقط بگوییم «لا حول ولا قوّة إلا بالله» (هیچ تغییر و قوتی نیست مگر با خداوند).

نعم، لا حول ولا قوّة إلا بالله، وإنا لله وإنا إليه راجعون، ولكن الله خلق الموت والحياة لیبلوکم أیکم أحسن عملاً. وأسألوا الله إن یعجل فرج مولانا المهدي (ع) ویمن علینا بفضله وعطائه الابتداء وجوده وکرمه بظهوره و قیامه، لیأخذ بأیدینا إلى الصراط المستقیم، ویخرجنا من الظلمات إلى النور، ویرینا مناسکنا والأحکام الشرعیة الصحیحة.

آری، «لا حول ولا قوّة إلا بالله» و «إنا لله وإنا إليه راجعون» اما خداوند مرگ و زندگی را آفرید تا بیازماید کدام یک از شما عملکرد بهتری دارید. از خدا بخواهید تا فرج مولای ما مهدی (ع) را تعجیل فرماید، و در وهله‌ی اول با فضل و بخشش خود، و با جود و کرمش با ظهور و قیام او بر ما منت نهد، تا دست‌های ما را بگیرد و به صراط مستقیم رهنمون سازد، ما را از تاریکی‌ها به نور خارج سازد، و عبادات و فرایض ما و احکام شرعی صحیح را به ما بنمایاند.

\* \* \*

## المصلح المنتظر (ع)

## مصلح منتظر (ع)

قال تعالى: ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ❖ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ❖ وَنَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾<sup>(۱)</sup>.

حق تعالی می فرماید: (فرعون در آن سرزمین برتری جست و مردمش را فرقه فرقه ساخت. فرقه‌ای را زبون می داشت، پسرانشان را سر می برید و زنانشان را زنده می گذاشت؛ به راستی که او از فساد کنندگان بود \* و ما بر آن هستیم که بر کسانی که روی زمین به استضعاف کشیده شدند منت گذاریم، و آنان را پیشوایان سازیم، و آنها را وارثان گردانیم \* و آنها را در آن سرزمین تمکین دهیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان، چیزی را که از آن می ترسیدند نشان دهیم)<sup>۲</sup>.

الإمام المهدي (ع) الوصي الثاني عشر من أوصياء النبي الخاتم ﷺ، الإمام حامل الذكر لسنين طويلة حتى بين شيعته الذين يقولون بإمامته وخلافته لله في أرضه. هو المصلح الذي تنتظره البشرية جمعاء، المسلمون وغيرهم، شيعته وأعداؤه. أناس ينتظرون ظهوره لنصرته، وآخرون يتربصون به الدوائر للقضاء عليه حال ظهوره وقيامه، ويظنون أنهم قادرون على تغيير سنة الله. امام مهدی (ع)، دوازدهمین وصی از اوصیای پیامبر خاتم (ص)، امامی که سال‌های طولانی یادش برده نشده است، حتی در بین شیعیانش؛ همان کسانی که به امامت و جانشینی اش برای خداوند در زمینش اقرار دارند. او همان مصلحی است که تمامی بشریت، منتظر قدوم مبارکش هستند؛ مسلمانان و سایرین، شیعیانش و دشمنانش. عده‌ای منتظر ظهورش هستند تا یاری اش کنند، و عده‌ای دیگر برای از بین بردن او هنگام ظهور و قیامش در پی زمینه‌سازی هستند، و چنین می‌پندارند که می‌توانند سنت الهی را تغییر دهند!

مؤمنون یهیئون لظهوره وآخرون یتهیئون لظهوره، وبعض المسلمین غافلین لا یکادون یعرفون عنه شیئاً، وبعض شیعته أو من یسمیهم الناس بشیعته لا یعرفونه إلا کرمز، یئسوا من ظهوره وقيامه وهذا الیأس ظاهر من أعمالهم، وإن لم یصرحوا به بأقوالهم.

<sup>۱</sup> - القصص : ۴ - ۶.

<sup>۲</sup> - قصص: ۴ تا ۶.

مؤمنانی برای ظهورش زمینه‌سازی می‌کنند و کسانی دیگر برای ظهورش آماده می‌شوند، و برخی از مسلمین غافلند و تقریباً چیزی از او نمی‌دانند، و برخی از شیعیانش یا همان کسانی که مردم آنها را شیعه‌ی او می‌نامند، او را سمبل و نمادی بیش نمی‌دانند؛ آنها از ظهور و قیام او مأیوس شده‌اند، و این یأس و ناامیدی از کردار آنها مشخص است؛ حتی اگر به صراحت بر زبان نیاورند.

وفي هذه اللحظات الحاسمة التي تقترب فيها من ساعة الصفر، نلاحظ أناساً بعیدین عن الحق بدؤوا يقتربون منه شيئاً فشيئاً حتى كأنهم دخلوا فيه، وآخرون في قلب دائرة الحق بدؤوا يبتعدون عنه شيئاً فشيئاً حتى كأنهم خرجوا منه. وهكذا أناساً في هوة الوادي بدؤوا يرتقون الجبل شيئاً فشيئاً، وآخرون وجدوا أنفسهم في القمة بدؤوا ينحدرون عنها حتى كأنهم قد سقطوا في الهاوية. در چنین لحظات حساسی که در حال نزدیک شدن به ساعت صفر آن هستیم، مردمانی را می‌بینیم که از حق دور هستند ولی کم کم شروع به نزدیک شدن به آن می‌نمایند تا آنجا که گویی در آن داخل می‌شوند، و عده‌ای دیگر که در قلب دایره‌ی حق می‌باشند، کم کم شروع به دور شدن از آن می‌کنند، تا آنجا که گویی از آن خارج می‌شوند؛ و همین طور مردمانی را می‌بینیم که در قعر دره قرار دارند ولی ذره ذره شروع به بالا رفتن از قله می‌کنند و کسانی دیگر که خود را در قله می‌بینند شروع به فرود آمدن از آن می‌کنند تا آنجا که در اعماق، ساقط می‌شوند.

وبعبارة أخرى: دنیا و آخره، ولكل أبناؤها، فمن اختار الحق احتضن الموت وسار إلى الآخرة، فلا يبالي سواء وقع على الموت أو وقع الموت عليه. ومن اختار الباطل حرص على الحياة وعبد الدنيا. وبين الفريقين قوم يترنحون كالسكارى، لا إلى هؤلاء ولا إلى هؤلاء، فهم يعرفون الحق ولا ينصرونه، ويكرهون الباطل ولا يعادونه. خسروا الدنيا والآخرة ذلك هو الخسران المبين، ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾<sup>(۱)</sup>.

به عبارت دیگر: دنیا و آخرت، هر کدام فرزندان خود را دارد؛ کسی که حق را برگزیند، مرگ را در آغوش گرفته، به سوی آخرت رهسپار می‌شود و هیچ هراسی ندارد از اینکه به مرگ برسد یا مرگ او را دریابد؛ و آن کس که باطل را برگزیند، بر زندگانی حریص می‌شود و دنیا را بندگی می‌کند. میان این دو گروه، قومی هستند که چون مستان تلو تلو می‌خورند، نه جزو این دسته هستند و نه جزو آن گروه؛ اینان، حق را می‌شناسند ولی یاری‌اش نمی‌کنند، و باطل را ناخوش می‌دارند ولی با آن ستیز نمی‌کنند! دچار خسران دنیا و آخرت شدند که این، همان خسران و زیان آشکار است: (کسانی هستند که

فرشتگان جانشان را می ستانند در حالی که بر خویشان ستم کرده بودند، از آنها می پرسند: در چه کاری بودید؟ گویند: ما در روی زمین مردمی بودیم مستضعف و زبون گشته. گویند: آیا زمین خدا پهناور نبود که در آن مهاجرت کنید؟ مأوی و جایگاه اینان جهنم است و چه بد سرانجامی است!<sup>۱</sup>

\* \* \*



# المهدي (ع) في الأديان الإلهية

## مهدی (ع) در ادیان الهی

الإمام المهدي (ع) كمصلح منتظر، وكمنقذ لشريعة الله في أرضه موجود تقريباً في جميع الأديان الإلهية السابقة للإسلام، كاليهودية والنصرانية. امام مهدی (ع) به عنوان مصلح منتظر، و به عنوان منجی شریعت خداوند در زمینش، تقریباً در همه ی ادیان الهی پیش از اسلام موجود بوده است؛ همانند یهودیت و مسیحیت.

ففي التوراة، مرّة تجده في (سفر دانيال في رؤيا بختنصر)، التي يُعبرها دانيال (ع) بعد أن يراها. ومرة تجده في (رؤيا دانيال للممالك والإمبراطوريات الكبرى) التي تقوم على الأرض من بعده (ع)، وتجده كذلك في غير هذا السفر من التوراة المتداولة اليوم. در تورات یک بار او را در سفر دانیال در رؤیای بخت النصر می یابی؛ رؤیایی که دانیال پس از اینکه (بخت النصر) آن را دید، تعبیر نمود، و بار دیگر او را در «رؤیای دانیال برای ممالک و امپراطوری های بزرگ» که پس از او (ع) بر روی زمین بر پا می شوند، می یابی، و همین طور در بخش های دیگر این سفر توراتی که امروزه متداول می باشد.

أما في الإنجيل، فهو (قديم الأيام) المصلح المنتظر الذي ينزل معه عيسى (ع) من السماء، فتجده في الإنجيل وفي (رؤيا يوحنا اللاهوتي). كما أنك تجد عيسى (ع) يذكر في الإنجيل علامات لعودته إلى الأرض، هي بعينها العلامات التي ذكرها النبي ﷺ والأئمة الأطهار عليهم السلام لظهور المهدي (ع) وقيامه، كخسوف القمر وكسوف الشمس، والحروب وأخبار الحروب. وذلك؛ لأنّ عيسى (ع) ينزل من السماء في زمن ظهور المهدي (ع)، وزيراً له ومؤيداً لحقّه.

در انجيل، او همان «قديم الايام» است؛ مصلح منتظری که عیسی (ع) به همراهش از آسمان فرود می آید. او را در انجيل در «رؤیای یوحنا لاهوتی» می یابی؛ همان طور که شما می بینی عیسی (ع) نشانه های بازگشتش به زمین را در انجيل ذکر می کند، به طوری که این نشانه های دقیقاً همان نشانه و علامت هایی هستند که پیامبر (ص) و ائمه ی اطهار (علیهم السلام) برای ظهور مهدی (ع) و قیامش ذکر می فرمایند؛ مانند خسوف ماه و خسوف خورشید، و جنگ ها و اخبار جنگ ها؛ چرا که عیسی (ع) در زمان ظهور مهدی (ع)، به عنوان یکی از وزیری او، و تأیید کننده ای برای حق او، از آسمان

فرود می آید.

أما عند المسلمين، فالمهدي (ع) من ضروريات الدين ومنكره منكر لنبوته محمد ﷺ، فقد جاء ذكره متواتراً عن النبي ﷺ، سواء عن طريق السنة أو الشيعة. ولكن السنة لما أعرضوا عن أوصياء النبي ﷺ وتركوا حديثهم وقعوا في شبهة، أنه سيولد في آخر الزمان، وإن اعترفوا أنه من ولد علي وفاطمة ﷺ.

اما از نظر مسلمانان مهدی (ع) از ضروریات دین است، و انکار کننده ی او، انکار کننده ی پیامبری محمد (ص) می باشد؛ چرا که یاد او به تواتر از پیامبر (ص) چه از طریق اهل سنت و چه از طریق شیعه، آمده است. اما اهل سنت هنگامی که از اوصیای پیامبر (ص) روی گردانیدند و احادیث آنها را ترک گفتند، در شبهه ای گرفتار شدند، که آن حضرت در آخر الزمان به دنیا خواهد آمد، با اینکه اعتراف می کنند که او از فرزندان علی و فاطمه (علیهما السلام) می باشد.

ثم جاء من علماء السنة في الغيبة الكبرى من اعترف بأن الإمام المهدي (ع) هو الإمام الثاني عشر من أئمة أهل البيت ﷺ، وإنه حي وغائب عن الأبصار كالخضر (ع).  
سپس کسانی از علمای اهل سنت در زمان غیبت کبری آمدند و اعتراف نمودند به اینکه امام مهدی (ع) همان امام دوازدهم از ائمه ی اهل بیت (علیهم السلام) می باشد، و اینکه او زنده و از نظرها پنهان است؛ همانند خضر (ع).

ومن هؤلاء، الشافعي في كتابه (مطالب السؤل)، حيث عقد فصلاً في نهاية كتابه المشار إليه للدفاع عن اعتقاده، إن الإمام المهدي هو محمد بن الحسن العسكري (ع).  
از جمله ی این افراد «شافعی» در کتابش «مطالب السؤل» برای دفاع از اعتقادش فصلی را در انتهای کتابش قرار داده که به او اشاره می نماید؛ اینکه امام مهدی (ع) همان محمد بن الحسن العسكري (ع) است.

أما الشيعة الإمامية الإثنا عشرية، فقد كانوا يرجعون إلى أوصياء النبي ﷺ من بعده وتابعوهم إمام تلو إمام، حتى وصلت الإمامة وخلافة النبي وخلافة الله في أرضه إلى خاتم الأوصياء الإمام محمد بن الحسن المهدي (ع)، ومع أنه كان غائباً عن أنظار العامة ويتصل مع شيعته عن طريق أحد خالص

المؤمنين، إلا إنَّ الشيعة تقبلوا هذا الوضع؛ لأنَّ النبي ﷺ والأئمة عليهم السلام من بعده مهدوا لغيبته (ع) وذكرها في أحاديثهم.

اما شيعه‌ی دوازده امامی پس از پیامبر (ص) به اوصیای پیامبر (ص) مراجعه می‌کردند و امامی پس از امامی دیگر پیرو آنها بودند، تا اینکه امامت و جانشینی پیامبر (ص) و جانشینی خدا در زمینش به خاتم اوصیا، امام محمد بن الحسن المهدي (ع) رسید؛ با وجود اینکه وی از دیدگان عامه‌ی مردم غایب بوده، و به وسیله‌ی یکی از مخلص‌ترین مؤمنان با شیعیان خود ارتباط برقرار می‌کرد، تا اینکه شیعه این وضعیت را پذیرفتند؛ چرا که پیامبر و امامان (علیهم السلام) پس از او برای غیبتش زمینه‌سازی کردند و این موضوع را در احادیثشان یادآور شدند.

وحياة الإمام المهدي (ع) قبل الغيبة تقريباً بخمس سنوات قضاها مع والده الإمام الحسن العسكري (ع)، فهو (ع) ولد يوم ١٥ شعبان سنة ٢٥٥ هـ. ق على بعض الروايات، وبدأت غيبته مع أول يوم من إمامته، وهو يوم تسعة ربيع الأول ٢٦٠ هـ. ق.

در مورد زندگانی امام مهدی (ع)، ایشان پیش از غیبت، تقریباً پنج سال را با پدرش امام حسن عسکری (ع) گذرانید. ایشان (ع) طبق برخی روایات در روز ۱۵ شعبان سال ۲۵۵ هـ. ق متولد شد، و غیبت او همراه با اولین روز امامتش آغاز گردید؛ روز نهم ربيع اول ۲۶۰ هـ. ق.

وفي هذه السنوات الخمس لم يعرف ولادته ولم يره إلا الخَلص من الشيعة. ربما أربعون أو أقل أو أكثر، فهو (ع) محجوب عن الناس منذ ولادته للحفاظ على حياته، وهذا لأنَّ أئمة الجور والضلال من العباسيين (لعنهم الله) كانوا يترقبون ولادته للقضاء عليه وقتله، كما كان فرعون (لعنه الله) يترقب ولادة موسى (ع) لقتله، وكما أراد الحاكم الروماني قتل عيسى (ع) عندما علم بولادته، وكانوا يريدون إن يطفئوا نور الله بأفواههم العفنة، ويأبى الله إلا أن يتم نوره ولو كره الأمويون والعباسيون وأئمة الضلال والطواغيت الذين يحكمون الأمة الإسلامية.

در مدت این پنج سال، کسی از ولادتش اطلاع نداشت و کسی او را نمی‌دید مگر برخی از شیعیان مخلص. شاید چهل نفر، کم‌تر یا بیش‌تر. بنابراین آن حضرت (ع) از بدو تولدش به جهت محافظت از زندگانی‌اش از مردم پنهان بود، و این، از آن رو بود که پیشوایان جور و گمراهی عباسی که لعنت خدا بر آنها باد، چشم به راه ولادتش بودند تا کار را بر او یکسره نمایند و او را به قتل برسانند؛ همان‌طور که فرعون که خداوند لعنتش کند، چشم انتظار ولادت موسی (ع) بود تا او را به قتل برساند؛ به همان صورتی که حاکم رومی پس از اینکه از ولادت عیسی (ع) آگاه شد، خواهان کشتن وی بود. آنها می‌خواستند نور خدا را با دهان‌های متعفن خود خاموش کنند، و خداوند ایبا دارد، جز از اینکه

نور خود را کامل گرداند، حتی اگر امویان، عباسیان، پیشوایان گمراهی و طاغوت‌هایی که بر امت اسلامی حکومت می‌کنند، خوش نداشته باشند!

ومن عظیم شأن هذا الإمام (ع) أنه قد جاء في أحاديث كثيرة عن النبي ﷺ في كتب السنة والشيعية، إن عيسى (ع) يصلي خلفه ويكون وزيراً له. ثم إن هذا العبد الصالح مدّخر لإقامة القسط والعدل في الأرض وحمل كلمة لا إله إلا الله محمد رسول الله ﷺ إلى أهل الأرض جميعهم. وقد اصطفاه الله سبحانه من جميع بني آدم لهذا الأمر، كما روي إن أول من يبايعه على هذا الأمر عند قيامه جبرائيل (ع)، وإنه عند قيامه يحقّه جبرائيل عن يمينه وميكائيل عن شماله. و از عظمت جایگاه این امام (ع) همین بس که در احادیث بسیاری از پیامبر (ص) در کتاب‌های اهل سنت و شیعه آمده است که عیسی (ص) پشت سر او (ص) نماز می‌خواند و یکی از وزیران او خواهد بود؛ و این بنده‌ی صالح برای برپایی قسط و عدل در زمین و بردن کلمه‌ی «لا اله الا الله، محمد رسول الله (ص)» به سوی همه‌ی اهل زمین ذخیره شده است و خداوند سبحان او را از بین همه‌ی فرزندان آدم برای این مهم انتخاب فرمود. همانطور که روایت شده است اولین کسی که در این زمینه به هنگام قیامش با او بیعت می‌کند جبرائیل (ع) می‌باشد، و اینکه آن حضرت را به هنگام قیامش، جبرائیل از سمت راست و میکائیل از سمت چپ احاطه می‌کنند.

عن سالم الأشل، قال: سمعت أبا جعفر يقول: (نظر موسى بن عمران في السفر الأول بما يعطى قائم آل محمد من التمكين والفضل، فقال موسى: ربي اجعلني قائم آل محمد، ف قيل له: إن ذلك من ذرية أحمد. ثم نظر في السفر الثاني فوجد فيه مثل ذلك، فقال مثله، ف قيل له مثل ذلك. ثم نظر في السفر الثالث فرأى مثله، فقال مثله، ف قيل له مثله)<sup>(۱)</sup>.

از سالم اشل روایت شده است: از ابا جعفر امام باقر (ع) شنیدم که می‌فرمود: «موسی بن عمران در «سفر اول» نظر کرد و آنچه از مکنّت و قدرت و فضیلت به قائم آل محمد داده می‌شود را مشاهده نمود و گفت: خدایا مرا قائم آل محمد گردان. به او گفته شد: قائم از فرزندان احمد است. سپس در سفر دوم نگرست و دوباره مانند همان مطلب را یافت و مانند آن را از خداوند درخواست کرد و همان پاسخ را شنید. سپس در سفر سوم نگرست و همان مطلب را دید و همان سخن را تکرار کرد و همان پاسخ را شنید»<sup>(۲)</sup>.

۱- غیبة النعمانی: ص ۲۴۶، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۷۷، معجم احادیث الإمام المهدي (ع): ج ۳ ص ۲۴۶.

۲- غیبة نعمانی: ص ۲۴۶؛ بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۷۷؛ معجم احادیث امام مهدی (ع): ج ۳ ص ۲۴۶.

وعن محمد بن علي (ع)، قال: (كان عصا موسى (ع) لآدم (ع)، فصارت إلى شعيب، ثم صارت إلى موسى بن عمران، وإنما لعندنا، وإنّ عهدي بها أنفأ، وهي خضراء كهيئتها حين انتزعت من شجرها، وإنما لتتلق إذا استنطقت، أعدت لقائنا، يصنع كما كان موسى يصنع بها، وإنما لتروع وتلقف ما يافكون، وتصنع كما تؤمر، وإنما حيث أقبلت تلقف ما يافكون، لها شفتان<sup>(۱)</sup>، أحدهما في الأرض والأخرى في السقف، وبينهما أربعين ذراعاً، وتلقف ما يافكون بلسانها)<sup>(۲)</sup>.

از محمد بن علی (ع) روایت شده است که فرمود: «عصای موسی (ع) برای آدم (ع) بود، سپس به شعیب رسید، سپس به موسی بن عمران رسید، و هم اکنون نزد ما است. عهد من بر آن تازه و سبز است، درست به همان صورت که از درخت کنده شد. اگر با آن سخن گفته شود، سخن می گوید. برای قائم ما آماده شده است، و او با آن همان می کند که موسی نمود. آن عصا خواهد ترساند و می خورد آنچه را که بدعت می کنند، و هر چه به آن امر شود انجام می دهد. آن هنگام که پیش برده شود آنچه را که بدعت کرده اند خواهد بلعید. دو لب<sup>۳</sup> دارد؛ یکی از آنها در زمین و دیگری در سقف، و بین آنها چهل ذراع فاصله وجود دارد و با زبان خود آنچه را بدعت کرده اند خواهد بلعید»<sup>۴</sup>.

وعن جابر الأنصاري، قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: (إنّ ذي القرنين كان عبداً صالحاً جعله الله حجة على عباده، فدعا قومه إلى الله عزّ وجل وأمرهم بتقواه، فضربوه على قرنه، فغاب عنهم زماناً حتى قيل مات أو هلك بأيّ وادٍ سلك؟ ثم ظهر ورجع إلى قومه فضربوه على قرنه، ألا وفيكم من هو على سنته، وإنّ الله عزّ وجل مكن له في الأرض وآتاه من كل شيء سبباً، وبلغ المشرق والمغرب، وإنّ الله تبارك وتعالى سيجري سنته في القائم من ولدي ويبلغه شرق الأرض وغربها، حتى لا يبقى سهل ولا موضع من سهل ولا جبل وطئه ذي القرنين إلاّ وطئه، ويظهر الله له كنوز الأرض ومعادنه، وينصره بالرعب، يملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً)<sup>(۵)</sup>.

از جابر بن عبد الله انصاری روایت شده است: شنیدم رسول خدا (ص) می فرمود: «ذو القرنین،

<sup>۱</sup> - في بعض نسخ الكافي: شعبتان.

<sup>۲</sup> - الكافي: ج ۱ ص ۲۳۱، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۱۹، و: ج ۵۲ ص ۳۱۸، ورواه كما هو الآن في المتن عن بصائر الدرجات، بينما رواه في بصائر الدرجات: ص ۲۰۳، وفي الإمامة والتبصرة: ص ۱۱۶، وفي كمال الدين: ص ۶۷۴، باختلاف في آخر الرواية. وقد ذكرت الزيادة في هامش مختصر بصائر الدرجات وأنها عن نسخة البحار.

<sup>۳</sup> - در برخی نسخه های کافی: «دو شاخه».

<sup>۴</sup> - کافی: ج ۱ ص ۲۳۱؛ بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۱۹ و ج ۵۲ ص ۳۱۸ و همان گونه که در متن بصائر الدرجات هم اکنون موجود است، روایت نموده. بصائر الدرجات: ص ۲۰۳؛ امامت و تبصره: ص ۱۱۶؛ کمال الدین: ص ۶۷۴ با مقداری اختلاف در پایان روایت، و در پاورقی مختصر بصائر الدرجات که از نسخه ای از بحار نقل کرده، زیادتی وجود دارد.

<sup>۵</sup> - کمال الدین: ص ۳۹۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۲۳، معجم أحاديث الإمام المهدي (ع): ج ۱ ص ۲۵۶.

بنده‌ای شایسته بود که خداوند عزّ و جلّ او را حجّت بر بندگان خود قرار داد. او قوم خویش را به سوی خداوند عزوجل دعوت و آنان را به تقوا و پرهیزگاری امر نمود. اما مردم بر شاخ سر او کوفتند. او مدتی از میان آنان ناپدید گشت، به طوری که گفته شد: او مُرد یا کشته شده، به کدام وادی درافتاده است؟ اما وی سپس آشکار شد و به میان مردم خود برگشت و این بار نیز مردم بر گوشه‌ی دیگر سر او ضربتی کوفتند. در میان شما نیز یک نفر هست که سنتی چون او دارد. خداوند عزّ و جلّ به ذوالقرنین در جهان تمکین داد و از هر چیزی برایش وسیله‌ای قرار داد و او به مغرب و مشرق رسید. خداوند تبارک و تعالی به زودی سنت و شیوه‌ی او را درباره‌ی قائم از فرزندان من نیز جاری خواهد ساخت و او را به شرق و غرب جهان خواهد رساند، به طوری که هیچ منزلگاه و دشت و کوهی نیست که ذوالقرنین زیر پا گذاشته باشد مگر اینکه قائم نیز آنها را زیر پا می‌گذارد و خداوند گنج‌ها و معادن زمین را برایش آشکار می‌سازد و به وسیله‌ی رعب و وحشت او را پیروز می‌گرداند و به واسطه‌ی او زمین را همان گونه که از جور و ستم پر شده است از عدل و داد پُر می‌کند»<sup>۱</sup>.

وسئل أبو عبد الله (ع): هل ولد القائم؟ فقال: (لا، ولو أدرکته لخدمته أيام حیاتی) (۲).  
 از ابو عبدالله (ع) سؤال شد: آیا قائم به دنیا آمده است؟ فرمود: «خیر، ولی اگر او را درمی‌یافتم، تمام روزهای زندگانیم را در خدمتش می‌بودم»<sup>۳</sup>.

فصلوات الله علی من یقول فیہ إمام معصوم: لو أدرکته لخدمته أيام حیاتی.  
 پس صلوات خداوند بر کسی که امامی معصوم در موردش می‌فرماید: «اگر او را درمی‌یافتم، تمام روزهای زندگانیم را در خدمتش می‌بودم».

\* \* \*

<sup>۱</sup> - کمال الدین: ص ۳۹۳ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۲۳ ؛ معجم احادیث امام مهدی (ع): ج ۱ ص ۲۵۶.

<sup>۲</sup> - غیبة النعمانی: ص ۲۵۲، بحار الأنوار: ج ۱۵ ص ۱۴۸، معجم أحادیث الإمام المهدي (ع): ج ۳ ص ۳۸۵.

<sup>۳</sup> - غیبة نعمانی: ص ۲۵۲ ؛ بحار الانوار: ج ۱۵ ص ۱۴۸ ؛ معجم احادیث امام مهدی (ع): ج ۳ ص ۳۸۵.

# الغيبۃ

## غيبۃ

عن أبي عبد الله (ع): قال رسول الله ﷺ: (لا بد للغلام من غيبۃ. فقليل: ولم يا رسول الله؟ قال: يخاف القتل)<sup>(۱)</sup>.

از ابا عبد الله (ع) نقل است که رسول خدا (ص) فرمود: «گریزی از غیب برای این جوان نیست». گفته شد: چرا ای رسول خدا؟ فرمود: «از بیم به کشته شدن»<sup>۲</sup>.

وقال أبو جعفر (ع): (إنَّ الله إذا كره لنا جوار قوم نزعنا من بين أظهرهم)<sup>(۳)</sup>.  
و ابو جعفر (ع) فرمود: «اگر خداوند مجاورت ما را با قومی ناپسند بدارد ما را از بین آنها بیرون می برد»<sup>۴</sup>.

وقال أبو عبد الله (ع): (للقائم غيبتان: إحداهما قصيرة، والأخرى طويلة، الغيبۃ الأولى لا يعلم بمكانه فيها إلا خاصة شيعته، والأخرى لا يعلم بمكانه فيها إلا خاصة موالیه)<sup>(۵)</sup>.  
و ابو عبد الله (ع) می فرماید: «قائم دو غیب دارد: یکی از آنها کوتاه و دیگری طولانی است. در غیب اول کسی از مکان و جای او خبر ندارد مگر از شیعیان خاصش، و در دیگری کسی از جای او اطلاع ندارد مگر کارگزاران خاص او»<sup>۶</sup>.

الإمام المهدي (ع) ليس بدعاً من الرسل والأنبياء الذين سبقوه، فقد غاب موسى (ع) عن قومه عشر سنين قضاها في مدين يرعى الأغنام لنبي الله شعيب (ع)، وغاب يوسف (ع) وغيرهم من الأنبياء. فغيبۃ الإمام (ع) عن أبصار الناس والطواغيت أمر طبيعي حصل للأنبياء السابقين ﷺ.  
امام مهدی (ع) بدعتی نوظهور از بین دیگر فرستادگان و پیامبران پیش از خود نیست؛ حضرت

۱- علل الشرائع: ج ۱ ص ۲۴۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۹۰، میزان الحکمة: ج ۱ ص ۱۸۴.

۲- علل الشرائع: ج ۱ ص ۲۴۳؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۹۰؛ میزان الحکمت: ج ۱ ص ۱۸۴.

۳- علل الشرائع: ج ۱ ص ۲۲۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۹۰.

۴- علل الشرائع: ج ۱ ص ۲۴۴؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۹۰.

۵- الکافی: ج ۱ ص ۳۴۰، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۵۵.

۶- کافی: ج ۱ ص ۳۴۰؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۵۵.

موسی (ع) ده سال از قومش غایب شد و این مدت را در مدین به چوپانی گوسفندان پیامبر خدا شعیب (ع) گذرانید. یوسف (ع) و دیگر پیامبران نیز غایب شدند؛ بنابراین غیبت امام از انظار مردم و طاغوت‌ها، مسأله‌ای است طبیعی که میان پیامبران پیشین نیز وجود داشته است.

أما حول عمره الشريف ، فهو ليس بأطول من عمر الخضر (ع).  
اما در مورد عمر شریف آن حضرت (ع) باید گفت که عمر او از عمر خضر (ع) طولانی‌تر نیست.

وفي بداية غيبة الإمام (ع) كان له نواب أو سفراء أو أبواب سمّهم ما شئت، المهم أنهم جماعة من خلّص المؤمنين، كانت مهمتهم إيصال كتب المؤمنين ومسائلهم الشرعية للإمام (ع)، وإيصال أجوبة الإمام (ع) عليها، وإيصال توجيهاته إلى المؤمنين. وسفراؤه هم:

- عثمان بن سعيد <sup>(۱)</sup>.

- ومحمد بن عثمان <sup>(۲)</sup>.

- والحسين بن روح <sup>(۳)</sup>.

- وعلي بن محمد <sup>(۴)</sup>.

در ابتدای غیبت، امام (ع) نواب، سفیران یا باب‌هایی داشت؛ هر طور که می‌خواهی آنها را نام

<sup>۱</sup> - عثمان بن سعید العمري، یکنی ابا عمرو السمان ويقال له الزيات الأسدي، وهو جليل القدر، له منزلة عظيمة عند الأئمة عليهم السلام، فحظي برضى الأئمة وتوثيقهم له عند توكيله من قبلهم عليهم السلام. والسمان: قيل إنه كان يتجر بالسمن تغطية على الأمر؛ لأنه كان ينقل الأسئلة من الشيعة ويوصلها للأئمة عليهم السلام ويأتيهم بأجوبة الرسائل توجيهات أئمتهم عليهم السلام، فكان الشيعة يرسلون رسائلهم وغيرها عبر عثمان بن سعيد، وهو يخفيها في جراب السمن، ويحمله إلى أبي محمد (ع) تقيه وخوفاً. وقد توكل للأئمة الهادي والعسكري والمهدي عليهم السلام، وقام بدور الوساطة بينهم وبين قواعدهم الشعبية الموالية. وقبره على ما جاء في غيبة الشيخ الطوسي بالجانب الغربي من مدينة السلام - يعني بغداد - وهو يزار ويقع في منطقة الميدان في أول الموضع المعروف بدرب جبلة ببغداد. ومدة سفارته للإمام المهدي (ع) حوالي خمس سنوات، توفي سنة ۲۶۶ هـ راجع غيبة الشيخ الطوسي: ص ۳۵۳ وما بعدها.

<sup>۲</sup> - محمد بن عثمان بن سعید العمري: یکنی ابا جعفر، له منزلة جلیلة بعد أبيه عند الإمام المهدي (ع). حيث استلم الشيخ العمري السفارة بعد وفاة أبيه وقام مقامه بناءً على كتاب التعزية والتولية الصادر عن الإمام المهدي (ع). ومدة سفارته حوالي الخمسين سنة، توفي سنة ۳۰۵ هـ. وقبره عند والدته في شارع باب الكوفة في الموضع الذي كانت دوره ومنازله فيه. راجع غيبة الطوسي: ص ۳۶۶.

<sup>۳</sup> - أبو القاسم الحسين بن روح النوبختي: توفي الحسين بن روح في شعبان سنة ست وعشرين وثلاثمائة هـ، وله قبر يزار في النوبختية في الدرب الذي كانت فيه دار على بن أحمد النوبختي النافذ إلى التل، منطقة سوق الشورجة بجانب الرصافة ببغداد، الحسين بن روح النوبختي، ومدة سفارته حوالي الواحد وعشرين عاماً، توفي ۳۲۶ هـ. راجع ترجمته في غيبة الشيخ الطوسي: ص ۳۶۷ وما بعدها.

<sup>۴</sup> - علي بن محمد السمری: یکنی بأبي الحسن، تولى السفارة من حين وفاة أبي القاسم بن روح عام ۳۲۶ إلى أن لحق بالرفيق الأعلى عام ۳۲۹ في النصف من شعبان، فتكون مدة سفارته ثلاثة أعوام، وقبره يزار في منطقته سوق السراي في جانب الرصافة ببغداد. راجع غيبة الطوسي: ص ۳۹۳ وما بعدها.



بگذار، مهم این است که آنها جماعتی از مؤمنان مخلص بودند که مأموریت‌شان رسانیدن نامه‌های مؤمنان و مسایل شرعی‌شان به امام (ع)، و رسانیدن پاسخ‌های امام به آنها و همچنین توجیهات آن حضرت (ع) به مؤمنان بود. سُفرای امام (ع) عبارتند:

- عثمان بن سعید<sup>۱</sup>.
- محمد بن عثمان<sup>۲</sup>.
- حسین بن روح<sup>۳</sup>.
- علی بن محمد<sup>۴</sup>.

وانقطعت السفارة واتصال المؤمنین بالإمام (ع) بموت علی بن محمد السمری (رحمه الله)، ووقعت الغیبة التامة.

سپس با مرگ علی بن محمد سَمُرِی (رحمة الله علیه) سفارت و اتصال مؤمنین با امام (ع) قطع و غیبت کامل (کبری) واقع شد.

\* \* \*

۱ - عثمان بن سعید عمری: کنیه‌ی وی ابا عمر سَمَان و به او زیات اسدی نیز گفته می‌شد. او جلیل القدر بود و نزد ائمه جایگاهی عظیم داشت. از رضایت ائمه برخوردار بود و آنها برای وکیل کردن او از جانب خودشان به او اعتماد می‌کردند. به او «سَمَان» گفته می‌شد زیرا وی از تجارت روغن (سَمَن) به عنوان پوششی برای کار خود استفاده می‌کرد؛ زیرا وی مسایل را از شیعیان منتقل می‌کرد و به ائمه می‌رسانید و نامه‌های پاسخ و توجیهات را از امامان‌شان به آنها می‌رسانید. شیعیان مسایل خود و موارد دیگر را از طریق عثمان بن سعید ارسال می‌نمودند و او نیز به خطر ترس و تقیه آنها را داخل مشک‌های روغن مخفی می‌نمود و برای ابا محمد (ع) می‌برد. او وکیل امام هادی، عسکری و امام مهدی بود و نقش واسطه‌ی بین سران موالی شیعه و ائمه را عهده‌دار بود. قبر ایشان همان گونه که شیخ طوسی گفته در سمت غربی مدینه السلام - بغداد - می‌باشد و ایشان در میدانی در ابتدای مکانی معروف به «درب جبله‌ی بغداد» زیارت می‌شود. مدت سفارت ایشان برای امام مهدی (ع) پنج سال بود و در تاریخ ۲۶۶ هـ فوت نمود. به غیبت طوسی ص ۳۵۳ و پس از آن مراجعه نمایید.

۲ - محمد بن عثمان بن سعید عمری، با کنیه‌ی ابا جعفر، وی پس از پدرش داری منزلتی گران‌قدر نزد امام مهدی (ع) بود تا آنجا که پس از پدرش سفارت به شیخ عمری تسلیم شد و جایگاه او در رسانیدن نامه‌های امام مهدی (ع) را عهده‌دار شد. مدت سفارت ایشان حدود پنج سال بود و در سال ۳۰۵ هـ فوت نمود و قبر مبارکش نزد مادرشان در خیابان دروازه‌ی کوفه در مکانی که خانه‌اش در آنجا بود، می‌باشد. به غیبت طوسی ص ۳۶۶ مراجعه نمایید.

۳ - ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی: وفات وی در شعبان سال سیصد و بیست شش هجری است و قبر مبارکش در نو بختیه در جایی که خانه‌ی علی بن احمد نوبختی در منطقه‌ی بازار عطاران در شورجه‌ی بغداد است، زیارت می‌شود. مدت سفارت ایشان تقریباً بیست و یک سال بود. شرح حال ایشان را در کتاب غیبت طوسی ص ۳۶۷ به بعد ببینید.

۴ - علی بن محمد سَمُرِی: کنیه‌ی وی ابو الحسن، سفارت را پس از وفات ابو القاسم بن روح در سال ۳۲۶ تا هنگام وفاتش نیمه‌ی شعبان سال ۳۲۹ هـ عهده‌دار شد. مدت سفارت او سه سال و قبر ایشان در منطقه‌ی بازار در سمت شمالی بغداد زیارت می‌شود. به غیبت طوسی ص ۳۹۳ و پس از آن مراجعه نمایید.

# أسباب الغيبة

## علل و اسباب غيبت

الإمام (ع) لطف إلهي بالمؤمنين، ووجوده ظاهراً بينهم فيه حثّ كبير لهم على الالتزام الديني، فإذا امتنع ظهوره لخوف القتل مثلاً، فإنّ وجود سفير له (ع) أفضل بكثير من غيبته التامة؛ لأنّ السفير هو القائد البديل للإمام (ع) الذي ينقل أوامره (ع)، فوجوده - أي السفير - كذلك لطف إلهي؛ لأنّ وجوده شبه وجود المعصوم، حيث بوجود السفير يمكن الاتصال بالإمام ومعرفة الأحكام الشرعية الصحيحة، وخصوصاً ما يستجد منها مع مرور الزمن، وإذا كان الأمر كذلك فما هو سبب الغيبة التامة؟!!

امام (ع) لطف إلهي بر مؤمنين است، و در آشکار او در بین آنها بهره‌ای بس سترگ در التزام دینی برایشان در بر دارد اگر به عنوان مثال به خاطر ترس از کشته شدن از آشکار شدن خود داری کند، وجود سفیری برای او (ع) بسیار بهتر و بافضیلت‌تر از غیبت تامه است؛ چرا که سفير همان پیشوای بدل از امام (ع) می‌باشد؛ او کسی است که فرامین او (ع) را منتقل می‌کند، پس وجود او یعنی سفير- نیز لطفی إلهي است؛ چرا که وجود او شبیه به وجود معصوم است؛ زیرا با وجود سفير، امکان اتصال به امام و شناخت احکام شرعی صحیح و خصوصاً مسایلی که به مرور زمان پدید می‌آیند وجود خواهد داشت. حال که وضعین چنین است، علت و سبب غیبت تامه چیست؟!!

وللإجابة هناك عدّة فروض منها:

در پاسخ به این پرسش، چندین نظریه وجود دارد، از جمله:

۱- الخوف من اغتiale من قبل الطواغيت:

۱ - ترس از ترور و سوء قصد به وی توسط طاغوت‌ها:

وهذا يمكن أن يكون صحيحاً إذا كان الإمام ظاهراً للجميع، أمّا إذا كان غائباً غيبة غير تامة، أي بوجود سفير فيكون الإمام (ع) بعيد عن أعين الطواغيت ومكرهم السيئ، خصوصاً أنّه

(ع) مؤید من الله. وفي نفس الوقت يتصل بالمؤمنين ويوصل إليهم الأحكام الشرعية والتوجيهات التي يحتاجونها، إذن للتخلص من خطر الطواغيت يكفي الغيبة غير التامة مع السفارة، فلا داعي للغيبة التامة، والله أعلم.

این فرضیه هنگامی می تواند صحیح باشد که امام برای همه آشکار بوده باشد، اما اگر با غیبتی که تامة نیست غایب باشد، یعنی با وجود سفیران، امام (ع) از برابر دیدگان طاغوتیان و مکر و فریب آنها دور خواهد بود، به خصوص اینکه او (ع) یاری شده توسط خداوند می باشد و در همان حین، با مؤمنان ارتباط برقرار می نماید، و احکام شرعی و توجیهاتی که به آن نیاز دارند را به آنها می رساند. بنابراین، برای رها شدن از خطر طاغوت ها، با وجود سفارت، غیبت ناکامل کفایت می کند و دلیلی برای غیبت تامة باقی نمی ماند؛ و خداوند داناتر است.

۲- عدم وجود شخص مؤهل للسفارة والنيابة الخاصة عن الإمام (ع):

۲- عدم وجود شخصی که شایستگی سفارت و نیابت خاص امام (ع) را داشته باشد:

حيث إنّ السفير عند الإمام يجب أن يتمتع بكثير من صفات الإمام (ع)، فلا أقل من درجة عالية من الزهد والتقوى والورع ومخافة الله والمقدرة على إدارة شؤون الأمة سياسياً واقتصادياً واجتماعياً، وأن يكون فقيهاً، أي: إنه على دراية بحديث المعصومين (ع)، لا أن يكون فقيهاً بالمعنى المتعارف اليوم.

زیرا سفیر امام باید از بسیاری از صفات امام (ع) برخوردار باشد، و حداقل به درجه‌ی بالایی از زهد، تقوا، پرهیزگاری و ترس از خدا رسیده و توانایی اداره کردن شئون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی امت را داشته باشد؛ یعنی فقیه باشد؛ یعنی دارای فهم و درک احادیث معصومین (علیهم السلام) باشد، نه فقیه به معنای متعارف امروزی!

فالسفير لا يقوم باستنباط الأحكام الشرعية، بل هو مؤمن مخلص يقوم بنقل الأحكام الشرعية من الإمام (ع) إلى الأمة، كما أنه مع وجود سفير للإمام (ع) لا يجوز لأحد استنباط حكم فقهي برأيه، وإن كان فقيهاً جامعاً للشرائط المتعارفة اليوم.

سفیر به استنباط احکام شرعی نمی پردازد، بلکه او مؤمنی است مخلص که احکام شرعی را از امام (ع) به امت منتقل می کند، و با وجود سفیری برای امام (ع) هیچ کس اجازه‌ی استنباط حکم فقهی بر اساس رأی و نظر خودش را ندارد، حتی اگر فقیهی جامع شرایط به معنای متعارف امروزی آن

باشد.

وهذا يمكن أن يكون سبباً للغيبة التامة، ولكن عدم وجود شخص واحد مؤهل للسفارة أمر بعيد، هذا وقد ورد في حديثهم عليهم السلام ما معناه: إنَّ الإمام لا يستوحش من وحدته (ع) في زمن الغيبة مع وجود ثلاثين مؤمن من الصالحين<sup>(۱)</sup>.

این، می تواند سبب و علتی برای غیبت تامه باشد؛ اما وجود نداشتن شخصی معین که شایستگی سفارت او را داشته باشد بعید می باشد؛ چرا که به این معنا در احادیث از معصومین (علیهم السلام) روایت شده است که امام (ع) در دوران غیبت با وجود سی مؤمن از صالحین، از تنها بودنش احساس تنهایی نمی کند<sup>۲</sup>.

۳- إعراض الأمة عن الإمام (ع):  
۳- روی گردانیدن امت از امام (ع):

وعدم الاستفادة منه استفادة حقيقية، وعدم التفاعل معه كقائد للأمة، فتكون الغيبة التامة عقوبة للأمة، وربما يكون من أهدافها إصلاح الأمة بعد تعرضها لنكبات ومآسي بسبب غياب القائد المعصوم. فتكون الغيبة الكبرى شبيهة بتيه بني إسرائيل في صحراء سيناء، أي: إنها عقوبة إصلاحية، الهدف منها خروج جيل من هذه الأمة مؤهل لحمل الرسالة الإلهية إلى أهل الأرض، جيل لا يرضى إلا بالمعصوم قائداً، ولا يرضى إلا بالقرآن دستوراً وشعاراً ومنهاجاً للحياة.

و عدم بهره مندی حقیقی از ایشان، و عدم تعامل با ایشان به عنوان رهبری برای امت! پس غیبت تامه، عقوبتی برای امت خواهد بود، و چه بسا یکی از اهداف آن اصلاح امت پس از قرار گرفتن امت در برابر پیشامدهای ناگوار و مصیبت‌ها به سبب غیبت رهبر معصومشان- باشد. پس غیبت کبری شبیه به سرگردانی بنی اسرائیل در صحرای سینا می باشد؛ یعنی اینکه این غیبت، عقوبتی است اصلاحی، که هدف از آن متولد شدن نسلی از این امت می باشد که شایستگی به دوش کشیدن رسالت الهی به سوی اهل زمین را داشته باشند؛ نسلی که جز به رهبری معصوم رضایت نمی دهد، و به جز قرآن به

۱- روی الشیخ کلینی: عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (ع) قال: (لا بد لصاحب هذا الأمر من غيبة، ولا بد له في غيبته من عزلة، ونعم المنزل طيبة، وما بثلاثين من وحشة) الكافي: ج ۱ ص ۳۴۰، غيبة النعماني: ص ۱۹۴، غيبة الطوسي: ص ۱۶۲. وما في غيبة الطوسي فيه اختلاف يسير.

۲- شیخ کلینی روایت کرده است: از ابو بصیر از ابا عبد الله (ع) روایت شده است که فرمود: «گریزی از غیبت برای صاحب این امر نیست، و در دوران غیبتش، چاره‌ای از کنار گرفتن و گوشه نشینی وی نیست، و البته در بهترین منزل پاک و طیب، و با وجود سی نفر، احساس تنهایی نمی کند». کافی: ج ۱ ص ۳۴۰؛ غیبت نعمانی: ص ۱۹۴؛ غیبت طوسی: ص ۱۶۲ که در آنچه در غیبت طوسی روایت شده، اختلافی اندک وجود دارد.

چیز دیگری به عنوان دستور، تمثیل و روشی برای زندگی راضی نمی‌گردد.

قال أمير المؤمنين (ع) في وصف إعراض هذه الأمة عن الإمام والقرآن: (وإنه سيأتي عليكم من بعدي زمان ليس فيه شيء أخفى من الحق ولا أظهر من الباطل، ولا أكثر من الكذب على الله ورسوله!! وليس عند أهل ذلك الزمان سلعة أبور من الكتاب إذا تلي حق تلاوته، ولا أنفق منه إذا حرّف عن مواضعه، ولا في البلاد شيء) [۱] أنكر من المعروف ولا أعرف من المنكر، فقد نبذ الكتاب حُمَلته، وتناساه حفظته، فالكتاب يومئذٍ وأهله منفيان طريدان وصاحبان مصطحبان في طريق واحد لا يؤويهما مؤو!! فالكتاب وأهله في ذلك الزمان في الناس وليسا فيهم، ومعهم وليسا معهم؛ لأنّ الضلالة لا توافق الهدى وإن اجتمعا، فاجتمع القوم على الفرقة وافترقوا عن الجماعة، كأنهم أئمة الكتاب وليس الكتاب إمامهم! فلم يبق عندهم منه إلا اسمه، ولا يعرفون إلا خطه وزبره!! ومن قبل ما مثلوا بالصالحين كل مثله، وسمّوا صدقهم على الله فريته، وجعلوا في الحسنه عقوبته السيئة<sup>(۱)</sup>.

امير المؤمنين (ع) در توصیف روی گردانیدن این امت از امام و قرآن می‌فرماید: «که به زودی پس از من زمانی بر شما بیاید که در آن زمان چیزی پوشیده‌تر از حق و آشکارتر از باطل و بیش‌تر از دروغ بر خدای تعالی و فرستاده‌اش (ص) نیست!! و در نزد مردم آن زمان بی‌ارزش‌ترین متاع کتاب خدا است، اگر آن طور که باید و شاید خوانده شود، و هیچ متاعی هم پرمشتری‌تر و گران‌قیمت‌تر از همان کتاب خدا نیست، اگر آیاتش از جای خود تحریف و تغییر یابند، و در میان بندگان و در میان شهرها در آن زمان چیزی از کار خیر بیش‌تر مورد تنفر و انکار، و چیزی هم از منکر و کار زشت مرغوب‌تر نیست. حاملان کتاب (قرآن) آن را به کناری افکنده‌اند و حافظانش، فراموشش می‌کنند. در آن روز قرآن و پیروان مکتبش، هر دو از میان مردم رانده و تبعید می‌شوند و هر دو همگام و مصاحب یک‌دیگر و در یک جاده گام می‌نهند و کسی پناهشان نمی‌دهد!! کتاب و اهلس در آن زمان بین مردمند، اما میان آنها و همراهشان نیستند؛ چرا که گمراهی با هدایت هماهنگ نشود، گرچه کنار یک‌دیگر قرار داشته باشند. مردم در آن روز بر تفرقه و پراکندگی اتحاد می‌کنند و در اتحاد و یگانگی پراکندگی دارند، گویا این مردم پیشوایان قرآنند و قرآن پیشوای آنان نیست! پس، از قرآن، جز نامی نزدشان باقی نماند و جز خط و نوشتار آن، چیزی نشناسند! از دیر زمان افراد صالح و نیکوکار را کیفر می‌کردند، صدق و راستی آنان را افترا و دروغ بر خدا می‌نامیدند و در برابر اعمال نیک، کیفر گناه قرار می‌دادند»<sup>۲</sup>.

۱- نهج البلاغه بشرح محمد عبده: ج ۲ ص ۳۱، بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۲۳۳.

۲- نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۲ ص ۳۱ : بحار الانوار: ج ۳۴ ص ۲۳۳.

والدال على أنّ سبب الغيبة التامة هو إعراض الأمة عدّة أمور، منها:  
دلایلی بر اینکه علت غیبت تامه، روی گردانیدن امت می باشد، وجود دارد، از جمله:

أ- التوقيعات الصادرة عنه (ع) عن طريق سفرائه قليلة جداً، مما يدل على أنّ الأسئلة الموجهة إليه قليلة أيضاً.

الف: توقيعات و نامه های صادر شده از ناحیهی امام (ع) که توسط سفرايش عرضه شده اند، بسیار اندک می باشد، که این، خود نشان می دهد پرسش هایی که متوجه ایشان شده بسیار کم بوده است.

ولعل قائل يقول: إنّ التوقيعات كثيرة، ولكن لم يصل لنا منها إلا هذا العدد الضئيل.  
شاید کسی بگوید: توقيعات بسیارند، اما به ما جز همین تعداد ناچیز نرسیده است!

والحق: إنّ هذا الاعتراض لا ينطلي على من تدبر قليلاً، فلو كانت التوقيعات كثيرة لوصل لنا منها الكثير وإن ضاع منها شيء، فحتماً أنّ أحاديث الرسول ﷺ والإمام الصادق والإمام الرضا (عليهما السلام) لم تصل لنا جميعها، ولكن وصل لنا منها الكثير، وأحاديث الإمام (ع) ليست ببدع من أحاديث الأئمة ﷺ، والظروف التي أحاطت بها ليست بأعظم من الظروف التي أحاطت بخطب الإمام أمير المؤمنين (ع) حتى وصل لنا منها كتاب نهج البلاغة.

در حقیقت این استدلال برای کسی که اندکی تدبر و تفکر کرده باشد، محلی ندارد؛ چرا که اگر توقيعات بسیار بوده باشند، حتی اگر بخشی از آنها گم شده باشد، باید تعداد بسیاری از آنها به ما می رسید. قطعاً تمام احادیث رسول خدا (ص) و امام صادق و امام رضا (عليهما السلام) به طور کامل به ما نرسیده اند، امام می بینیم که بسیاری از آنها به ما رسیده است و احادیث امام مهدی (ع) چیزی جدا از احادیث امامان (عليهم السلام) نمی باشد و شرایطی که امام در آن قرار داشت نیز بدتر از شرایطی که امیر المؤمنین (ع) در آن قرار داشت، نمی باشد؛ با این حال می بینیم کتاب نهج البلاغه به دست ما رسیده است.

كما أنّ علماء الشيعة في زمن الغيبة الصغرى كانوا يهتمون في كتابة أحاديث الأئمة ﷺ، وعرض كتبهم على الإمام (ع) عن طريق السفراء، ومن هذه الكتب الكافي للكليني (رحمه الله)، فلماذا لم يهتم أحد منهم بكتابة التوقيعات الصادرة منه (ع)؟!  
با وجود اینکه علمای شیعه در زمان غیبت صغری به نوشتن احادیث ائمه (عليهم السلام) و

عرضه‌ی آنچه به نگارش درآورده‌اند به امام از طریق سفیران، اهتمام می‌ورزیدند، که از جمله‌ی این کتاب‌ها، کتاب «کافی کلینی (رحمة الله عليه)» می‌باشد؛ پس، از چه روی، حتی یکی از آنها به نگارش توقیعات صادره از ناحیه ایشان (ع) اهتمام نورزیده باشد؟!

والحقیقة أنهم اهتموا بكتابتها، ولكنها قليلة.  
حقیقت این است که آنها در نگارش توقیعات جدیت داشتند، ولی این توقیعات، اندک بودند.

ويدل على إعراض الناس عن العلم والإمام ما قدم الكليني في كتابه الكافي. هذا والكليني عاش

في زمن الغيبة الصغرى، ومات في نهاية أيامها على الأصح، فقد مات في شعبان سنة ۳۲۹ هـ ق، أي في نفس الشهر والسنة التي مات بها علي بن محمد السمری، آخر السفراء الأربعة.  
که این اندک بودن، خود نشان دهنده‌ی روی گردانیدن مردم از علم و امام (ع) می‌باشد؛ همان طور که کلینی در کتاب خود -کافی- آورده است. کلینی در زمان غیبت صغری می‌زیست و در روزهای پایانی آن در سلامتی از دنیا رفت. وی در شعبان سال ۳۲۹ هجری قمری از دنیا رفت؛ یعنی در همان ماه و سالی که علی بن محمد سمری آخرین سفیر از سفرای چهارگانه از دنیا هجرت نمود.

قال الكليني (رحمه الله): (أما بعد، فقد فهمت ما شكوت اصطلاح أهل دهرنا على الجهالة، وتوازرهم وسعيهم في عمارة طرقها، ومباينتهم العلم وأصوله، حتى كاد العلم معهم إن يأزر كلاً، وينقطع مواده، لما قد رضوا إن يستندوا إلى الجهل، ويضيعوا العلم وأهله) <sup>(۱)</sup>.  
کلینی که خداوند رحمتش کند، گفته است:

و اما بعد.... متوجه شدم، آنچه از آن شکایت داشتم، متفق شدن اهل روزگار ما بر جهالت و همیاری و تلاش آنها در بنا نهادن راه آن، و مخالفت آنها با علم و ریشه‌هاش، می‌باشد تا آنجا که تقریباً علم به طور کامل از آنان پوشیده می‌شود و مباحثش قطع می‌گردد، چرا که آنها به استناد و تکیه بر جهل رضایت، و علم و اهلش را از دست دادند <sup>۲</sup>.

۱- الکافی: ج ۱ ص ۵.

۲- کافی: ج ۱ ص ۵.

وقال: (فمن أراد الله توفيقه وأن يكون إيمانه ثابتاً مستقراً سبب له الأسباب التي تؤديه إلى أن يأخذ دينه من كتاب الله وسنة نبيه ﷺ بعلم يقين وبصيرة، فذاك أثبت في دينه من الجبال الرواسي، ومن أراد الله خذلانه وأن يكون دينه معاراً مستودعاً - نعوذ بالله منه - سبب له الأسباب للاستحسان والتقليد والتأويل من غير علم وبصيرة، فذاك في مشيئة الله إن شاء الله تبارك وتعالى أتم إيمانه وإن شاء سلبه إياه، ولا يؤمن عليه إن يصبح مؤمناً ويمسي كافراً ويمسي مؤمناً ويصبح كافراً؛ لأنه كلما رأى كبيراً من الكبراء مال معه، وكلما رأى شيئاً استحسنت ظاهره قبله. وقد قال العالم (ع) <sup>(۱)</sup>: (إنَّ الله عزَّ وجلَّ خلق النبيين على النبوة فلا يكونون إلا أنبياء، وخلق الأوصياء على الوصية فلا يكونون إلا أوصياء، وأعار قوماً الإيمان فإن شاء أتمه لهم، وإن شاء سلبهم إياه، قال: وفيهم جرى قوله: ﴿فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ﴾ <sup>(۲)</sup>).

همچنین می‌گوید: پس هر کس که خداوند توفیق را برایش بخواهد و اینکه بخواهد ایمانش ثابت و پابرجا باشد، برای او اسبابی قرار می‌دهد تا او را تا آنجا پیش برد که دینش را از کتاب خدا و سنت پیامبرش (ص) با علم یقین و بصیرت برگردد. پس او در دینش استوارتر از کوه‌های پابرجا است؛ و هر کسی که خداوند پستی و خواریش را بخواهد و اینکه دینش به صورت عاریتی و ناپایدار پناه بر خدا از چنین چیزی - باشد، برایش اسبابی را برای خودپسندی، تقلید و تأویل بی‌هیچ علم و بصیرتی، مهیا می‌کند. این در مشیت و خواست خداوند است که هر کس که خداوند تبارک و تعالی بخواهد ایمانش را کامل می‌گرداند، و اگر بخواهد، ایمانش را از او می‌گیرد. بر هیچ کس ایمنی وجود ندارد که صبح مؤمن باشد و شب کافر، یا شب را در ایمان بگذراند در حالی که صبح کافر برخیزد؛ چرا که او هرگاه بزرگی از بزرگان را ببیند، به او متمایل می‌گردد و هرگاه چیزی را ببیند که ظاهرش را نیکو پندارد، آن را خواهد پذیرفت. عالم (ع) <sup>(۳)</sup> فرموده است: «خداوند انبیا را بر نبوت خلق کرد و آنها جز نبی نخواهند شد، و اوصیا را بر وصایت حلق کرد و آنها جز وصی نخواهند شد، و ایمان را به گروهی عاریت داد که اگر بخواهد برایشان تمام می‌کند و اگر بخواهد از آنها می‌گیرد» سپس فرمود: «و این سخن حق تعالی بر آنها جاری شد (قرارگاهی است و و دیعت جایی است) <sup>(۴)</sup>».

<sup>۱</sup> - المقصود به الإمام موسى بن جعفر الكاظم (ع)، فهذا أحد ألقابه .

<sup>۲</sup> - الأنعام : ۹۸ .

<sup>۳</sup> - منظور از عالم، امام موسی بن جعفر کاظم (ع) است و عالم، یکی از لقب‌های ایشان (ع) می‌باشد.

<sup>۴</sup> - انعام: ۹۸ .



فاعلم يا أخي أرشدك الله أنه لا يسع أحد تمييز شيء مما اختلف الرواية فيه عن العلماء عليهم السلام برأيه، إلا على ما أطلقه العالم بقوله: (اعرضوها على كتاب الله فما وافق كتاب الله عز وجل فخذوه، وما خالف كتاب الله فردوه)، وقوله (ع): (دعوا ما وافق القوم، فإن الرشد في خلافهم)، وقوله (ع): (خذوا بالمجمع عليه فإن المجمع عليه لا ريب فيه). ونحن لا نعرف من جميع ذلك إلا قلت، ولا نجد شيئاً أحوط ولا أوسع من ردّ علم ذلك كله إلى العالم (ع) <sup>(۱)</sup>، وقبول ما أوسع من الأمر فيه بقوله: (بأيهما أخذتم من باب التسليم وسعكم) <sup>(۲)</sup>.

پس بدان ای برادرم - خداوند تو را ارشاد فرماید - که هیچ کس توانایی تشخیص و تمییز دادن روایات اهل بیت (علیهم السلام) با رأی و نظر خودش را ندارد، مگر آنچه این گفتار عالم بر آن منطبق گردد: «بر کتاب خداوند عرضه بدارید، پس آنچه موافق کتاب خداوند عزوجل است برگزید و آنچه مخالف کتاب خداوند است، رد کنید» و این سخن ایشان (ع): «آنچه مردم با آن موافقند را رها کنید که راه درست در مخالفت با آنها است» و همچنین این سخن ایشان (ع): «آنچه همگی در موردش اجماع کرده اند را برگزید که در آنچه همه بر آن اتفاق کنند، شکی نیست». و ما از همه‌ی این موارد جز اندکی نمی دانیم، و چیزی قابل اعتمادتر و فراگیرتر از این نمی بینیم که تمامی علم را به عالم (ع) <sup>۳</sup> ارجاع دهیم، و آنچه بهتر و فراگیرتر است را بپذیریم، با توجه این سخن: «به هر کدام که تمسک جویی از باب اینکه می خواهی نسبت به دستورات الهی تسلیم باشی، اشکالی ندارد» <sup>۴</sup>.

ب- ورد عنهم عليهم السلام إنه مظلوم، وإنه أخملهم ذكراً:

ب: احادیث زیادی از اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده مبنی بر اینکه او مظلوم است و از همه‌ی آنها (علیهم السلام) کمتر یاد می شود:

قال الباقر (ع): (الأمر في أصغرنا سناً، وأخملنا ذكراً) <sup>(۵)</sup>.

امام باقر (ع) فرموده اند: «این امر در کوچک ترین ما از نظر سن و سال، و کمترین ما از نظر یاد

<sup>۱</sup> - أي الإمام صاحب الأمر، منه (ع).

<sup>۲</sup> - الكافي: ج ۱ ص ۸.

<sup>۳</sup> - یعنی امام صاحب امر (از ایشان (ع)).

<sup>۴</sup> - کافي: ج ۱ ص ۸.

<sup>۵</sup> - غيبة النعماني: ص ۱۹۱، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۴۳.

شدن است»<sup>۱</sup>.

فخمول ذکره بین الشيعة دال على أعراضهم عنه (ع).  
یاد نشدن از ایشان در میان شیعه، دلالت بر روی گرداندن آنها از او (ع) دارد.

ج - خرج منه (ع) توقيع إلى سفيره العمري، جاء فيه: ( ... وأما علت ما وقع من الغيبة، فإنّ الله عزّ وجل قال: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾<sup>(۲)</sup> (۳).

ج: توقیعی از امام (ع) به سفیرش «عمری» صادر شده که در آن آمده است «... و اما علت واقع شدن غیبت، که خداوند عزوجل می فرماید: (ای کسانی که ایمان آورده اید، از چیزهایی که چون برای شما آشکار شوند، اندوهگیتان می کنند، میرسید)»<sup>۴</sup>.

وربما يفهم من هذا الحديث أنكم سبب من أسباب الغيبة، والحر تكفيه الإشارة.  
و چه بسا از این حدیث فهمیده می شود که خود شما علتی از علت های غیبت می باشد. آزاده را تنها اشارتی کافی است.

وبعد جوابه على مسائل الحميري التي سألتها، قال (ع): (بسم الله الرحمن الرحيم، لا لأمره تعقلون ولا من أوليائه تقبلون، ﴿حِكْمَةٌ بِاللَّغَةِ فَمَا تُغْنِ التُّذْرُ﴾<sup>(۱)</sup>، السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين)<sup>(۷)</sup>.

و پس از پاسخش به مسایلی که حمیری از ایشان پرسیده بود، امام (ع) می فرماید: «بسم الله الرحمن الرحيم. نه بر فرمانش می اندیشید و نه از اولیایش می پذیرید (حکمتی است تمام، ولی بیم دهندگان سودشان ندهند)<sup>۸</sup>. سلام بر ما و بر بندگان صالح خداوند»<sup>۹</sup>.

<sup>۱</sup> - غیبت نعمانی: ص ۱۹۱ ؛ بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۴۳.

<sup>۲</sup> - المائدة: ۱۰۱.

<sup>۳</sup> - کمال الدین: ص ۴۸۵، غیبة الطوسي: ص ۲۹۲، الاحتجاج: ج ۲ ص ۲۸۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۹۲.

<sup>۴</sup> - مائدة: ۱۰۱.

<sup>۵</sup> - کمال الدین: ص ۴۸۵ ؛ غیبت طوسی: ص ۲۹۲ ؛ الاحتجاج: ج ۲ ص ۲۸۴ ؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۹۲.

<sup>۶</sup> - القمر: ۵.

<sup>۷</sup> - الاحتجاج: ج ۲ ص ۳۱۶، بحار الأنوار: ج ۹۱ ص ۲، معجم أحاديث الإمام المهدي (ع): ج ۴ ص ۳۴۹.

<sup>۸</sup> - قمر: ۵.

<sup>۹</sup> - الاحتجاج: ج ۲ ص ۳۱۶ ؛ بحار الأنوار: ج ۹۱ ص ۲ ؛ معجم احاديث امام مهدي (ع): ج ۴ ص ۳۴۹.

ولا يخفى ما في كلامه (ع) من ألم سببه إعراض هذه الأمة عن الحق وعنه (ع)، ونحن أيها الأحبة لو كنا موقنين أنه حجة الله علينا لعلنا لعلنا ليلاً ونهاراً لتعجيل فرجه، ولقدّمناه على النفس والمال والولد.

آلامی که در کلام ایشان (ع) است پوشیده نیست، که علت و سبب آن روی گردانیدن این امت از حق و از ایشان (ع) می‌باشد؛ و ما-ای عزیزان!- اگر یقین داشته باشیم که او حجت خداوند بر ما است، شب و روز برای تعجیل فرجش تلاش می‌نماییم و او را بر جان و مال و فرزند خودم مقدم خواهیم داشت.

د- ركون الأمة للطاغوت وإعانتة بأي شكل كان ولو بالأعمال المدنية التي يعتقد الناس إباحتها، وهذا بين لمن تصفح التاريخ وخصوصاً في زمن الغيبة الكبرى. فقد أعان الطاغوت كثير من العلماء والجهلاء على السوء، مع أنّ الإمام الكاظم (ع) اعترض على صفوان (رضي الله عنه)؛ لأنّه أجزّ جماله للطاغوت العباسي هارون ليذهب بها إلى الحج.

د: متمایل شدن امت به طاغوت و یاری رسانیدن او به هر شکل که ممکن باشد، حتی اگر با وظایف شهروندی که مردم اعتقاد به مباح بودن آنها دارند؛ و این موضوع برای کسی که تاریخ را ورق بزند واضح و آشکار است، علی الخصوص در زمان غیبت کبری. بسیاری از عالمان و جاهلان هر کدام به سهم خود به طاغوت کمک کرده‌اند، با اینکه امام کاظم (ع) بر صفوان شتربان (رضی الله عنه) خرده می‌گیرد؛ چرا که او شترهایش را به طاغوت عباسی-هارون- اجاره داده بود تا با آنها به حج برود.

قال تعالى: ﴿وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾<sup>(۱)</sup>.

حق تعالی می‌فرماید: (به ستمکاران میل نکنید که آتش به شما رسد و شما را در برابر خدا هیچ دوستی نباشد و سپس یاری نخواهید شد)<sup>(۲)</sup>.

قال الشيخ محمد رضا المظفر (رحمه الله): (هذا هو أدب القرآن الكريم وهو أدب آل البيت ﷺ)، وقد ورد عنهم ما يبلغ الغاية من التنفير عن الركون إلى الظالمين الاتصال بهم ومشاركتهم في أي

<sup>۱</sup> - هود: ۱۱۳.

<sup>۲</sup> - هود: ۱۱۳.

عمل كان ومعاونتهم ولو بشق تمرّة، ولا شك أن أعظم ما مني به الإسلام والمسلمون هو التساهل مع أهل الجور والتغاضي عن مساوئهم والتعامل معهم، فضلاً عن ممالئتهم ومناصرتهم وإعانتهم على ظلمهم، وما جر الويلات على الجامعة الإسلامية إلا ذلك الانحراف عن جدد الصواب والحق، حتى ضعف الدين بمرور الأيام فتلاشت قوته ووصل إلى ما عليه اليوم فعاد غريباً وأصبح المسلمون أو ما يسمون أنفسهم بالمسلمين وما لهم من دون الله أولياء، ثم لا ينصرون حتى على أضعف أعدائهم وأرذل المجترئين عليهم كاليهود الأذلاء فضلاً عن الصليبيين الأقوياء.

شيخ محمد رضا مظفر که رحمت خدا بر او باد، می گوید: این، ادب قرآن کریم است که همان ادب آل البيت (علیهم السلام) می باشد و از آنها بیشترین حد تنفیری که از متمایل شدن به سوی ستم گران روایت شده است همراهی با آنها و مشارکت با آنها در هر گونه عملی، و معاونت و هم یاری با آنها می باشد، حتی اگر شکافتن خرمایی باشد، و شکی نیست، عظیمترین چیزی که اسلام و مسلمین مبتلا به آن شده اند، نرمش و تساهل با اهل جور و ستم و چشم پوشی از تندى و تعامل و همکاری با آنها می باشد؛ چه رسد به میل کردن به سوی آنها و یاری و کمک رسانیدن به آنها در ظلم و ستم شان، و سبب آنچه از ویرانی ها که بر جامعه ی اسلامی وارد شده، جز این انحراف از جاده های صواب و حق نبوده است؛ تا آنجا که دین با گذشت روزها به ضعف گرایید و قوت و توانش از هم فرو پاشید و رسید به جایی که ما هم اکنون در آن قرار داریم. اسلام غریب شد و مسلمانان یا کسانی که خود را مسلمان می نامند در برابر خداوند هیچ یاری گری ندارند؛ حتی در برابر ضعیفترین دشمنان شان و فرومایه ترین گستاخ شده های چون یهودیان ذلیل هیچ یاری نمی شوند چه رسد به صلیبیان نیرومند.

لقد جاهد الأئمة عليهم السلام في إبعاد من يتصل بهم عن التعاون مع الظالمين، وشددوا على أوليائهم في مسأيرة أهل الظلم والجور وممالئتهم، ولا يحصى ما ورد عنهم في هذا الباب ومن ذلك ما كتبه الإمام زين العابدين إلى محمد بن مسلم الزهري بعد أن حذره عن إعانة الظلمة على ظلمهم: (أو ليس بدعائهم إياك حين دعوك جعلوك قطباً أداروا بك رحى مظلّمهم، وجسراً يعبرون عليك إلى بلاياهم وسلماً إلى ضلالتهم، داعياً إلى غيهم سالكاً سبيلهم، يدخلون بك الشك على العلماء ويقتادون بك قلوب الجهال إليهم، فلم يبلغ أخص وزرائهم ولا أقوى أعوانهم إلا دونما بلغت من إصلاح فسادهم واختلاف الخاصة والعامة إليهم، فما أقل ما أعطوك في قدر ما اخذوا منك، وما أيسر ما عمروا لك

في جنب ما خربوا عليك، فانظر لنفسك فإنه لا ينظر إليها غيرك، وحاسبها حساب رجل مسؤول<sup>(۱)</sup>.

ائمه (عليهم السلام) در دور کردن تمام کسانی که با ستم‌گران همکاری می‌کردند از متصل شدن به آنها، تلاش می‌کردند و بر نزدیکان خود از همراهی با اهل ظلم و ستم و متمایل شدن به آنها، شدت به خرج می‌دادند و در این خصوص آنچه از آنها روایت شده، از شماره بیرون است. از این جمله آنچه امام زین العابدین به محمد بن مسلم زهری پس از اینکه او را از کمک به ظالمان بر ظلم‌شان برحذر فرموده است، می‌باشد: «آیا چنین نبود که وقتی آنها تو را به خودشان نزدیک کردند، تو را محور و قطبی قرار دادند تا آسیای ستم‌هایشان را بر آن بچرخانند و پلی قرار دادند تا از روی تو به آرزوها و تمایلات‌شان گذر کنند، و نردبانی برای بالا رفتن به گمراهی‌شان، که مردم را به گمراهی بخوانند و آنها راهشان را بیمایند؟! به وسیله‌ی تو در اندیشه‌ی مردم بد دلی و شک نسبت به علما را وارد می‌کنند، و قلب جاهلان به وسیله‌ی تو به آنها متمایل و اقتدا می‌کند. هیچ یک از وزرا و خواص دربار به اندازه‌ی تو به فساد آنها کمک نکرده و دامن نزده، و هیچ کس به اندازه‌ی تو باعث نشده که خاص و عام مردم با آنها رفت و آمد کنند. در برابر آنچه از تو ستانده‌اند، چه اندک به تو داده‌اند! و در برابر آنچه از تو خراب کرده‌اند چه کم برایت آباد کرده‌اند! به نفس خودت بنگر که جز تو کسی به آن نمی‌نگرد و او را چون مردی مسؤول مورد حساب و کتاب قرار بده».<sup>۲</sup>

وقال: (وأبلغ من ذلك في تصوير حرمة معاونة الظالمين حديث صفوان الجمال مع الإمام موسى الكاظم (ع)، وقد كان من شيعته ورواة حديثه الموثوقين، قال - حسب رواية الكشي في رجاله - بترجمة صفوان، دخلت عليه فقال لي: (يا صفوان كل شيء منك حسن جميل خلا شيئاً واحداً، قلت: جعلت فداك أي شيء؟ قال (ع): إكراك جمالك من هذا الرجل - يعني هارون - قلت: والله ما أكريته أشراً ولا بطراً ولا للصيد ولا للهو، ولكن أكريته لهذا الطريق - يعني مكة - ولا أتولاه بنفسي، ولكن أبعث معه غلماني، قال: يا صفوان أيقع كراك عليهم؟ قلت: نعم، جعلت فداك. قال (ع): أتحب بقاءهم حتى يخرج كراك؟ قلت: نعم، قال (ع): فمن أحب بقائهم فهو منهم، ومن كان منهم فهو كان ورد النار، قال صفوان: فذهبت وبعثت جمالي عن آخرها)<sup>(۳)</sup>.

وی ادامه می‌دهد:

۱- عقائد الإمامية: ص ۱۱۳.

۲- عقاید امامیه: ص ۱۱۳.

۳- اختیار معرفة الرجال: ج ۲ ص ۴۷۰، وسائل الشیعة: ج ۱۷ ص ۱۸۲.

و رساتر از همه در مورد حرام بودن کمک به ظالمان گفت و گوی صفوان شتربان با امام موسی کاظم (ع) می باشد. صفوان که از شیعیانش بود و راویان حدیث نیز موثق می باشند، طبق روایت کشی در کتاب رجالش در شرح حال صفوان، می گوید: بر او داخل شدم و به من فرمود: «ای صفوان! همه چیز تو زیبا است مگر یک چیز». عرض کردم: فدایت شوم! چه چیزی؟ ایشان (ع) فرمود: «کرایه دادن شترها به این مرد»؛ یعنی هارون. گفتم: به خدا برای کاری شتر، یا خوش گذرانی، یا شکار یا لهو لعب کرایه ندادم؛ بلکه برای این مسیر یعنی مکه- کرایه دادم و خودم کاروان سالاری را بر عهده نگرفتم ولیکن غلامانم را با او فرستادم. امام (ع) فرمود: «ای صفوان! آیا کرایه‌ی شترها به تو نمی رسد؟» عرض کردم: آری، فدایت شوم. فرمود: «آیا دوست نداری آنها زنده بمانند تا کرایه‌ات را به تو بپردازند؟» گفتم: آری. فرمود: «کسی که زنده ماندن آنها را دوست بدارد جزو آنها خواهد بود و کسی که جزو آنها باشد به آتش وارد خواهد شد». صفوان گفت: رفتم و شترهایم را تا آخرین نفر فروختم.<sup>۱</sup>

فإذا كان نفس حب حياة الظالمين وبقائهم بهذه المنزلة! فكيف حال من يدخل في زمرةهم أو يعمل بأعمالهم أو يواكب قافلتهم أو يأتمر بأمرهم. إذا كان معاونة الظالمين لو بشق تمرّة بل حب بقائهم من أشد ما حذر عنه الأئمة عليهم السلام، فما حال الاشتراك معهم في الحكم والدخول في وظائفهم وولايتهم، بل ما حال من يكون من جملة المؤسسين لدولتهم، أو من كان من أركان سلطنتهم والمنغمسين في تشييد حكمهم (وذلك إن ولاية الجائر دروس الحق كله وإحياء الباطل كله وإظهار الظلم والجور والفساد كما جاء في حديث تحف العقول)<sup>(۲)</sup>.

اگر صرفاً دوست داشتن زندگی ظالمان و بقای آنها چنین جایگاه و منزلتی داشته باشد، پس وضعیت کسی که در زمره‌ی آنها قرار گیرد، یا با آنها همکاری کند یا با کاروان آنها همراه شود و یا به فرمان آنها گردن بسپارد، چگونه خواهد بود؟! اگر یاری رسانیدن به ظالم حتی به اندازه‌ی شکافتن دانه‌ی خرمایی و یا حتی تمایل داشتن به زنده بودن آنها از شدیدترین مواردی باشد که از طرف اهل بیت (علیهم السلام) نهی شده باشد، پس حال و روز کسی که با آنها در حکومت مشارکت می کند و در ادارت و ولایت‌های آنها وارد می شود چگونه خواهد بود؟ و یا حتی وضعیت کسی که از بنیان‌گزاران حکومت آنها می باشد، یا کسی که خود از ارکان سلطه‌شان و از غوطه‌ور شدگان در برافراشتن حکومت‌شان می باشد، چگونه خواهد بود (و این، از آن رو است که ولایت ستم‌گر، محو کننده‌ی همه‌ی حق و احیای همه‌ی باطل و آشکار کردن ظلم و جور و

<sup>۱</sup> - اختیار معرفة الرجال: ج ۲ ص ۴۷۰؛ وسائل الشیعه: ج ۱۷ ص ۱۸۲.

<sup>۲</sup> - عقائد الأمامیة: ص ۱۱۴.

فساد است؛ همان طور که در حدیث تحف العقول آمده است).<sup>۱</sup>

إنَّ العمل في الدوائر المدنية فضلاً عن الحربية في دولة الطاغوت إعانة للطاغوت على البقاء في الحكم، وبالتالي فهي إعانة لأعداء الإمام المهدي (ع)، ولا تستهينوا بهذا الأمر ففي الدول التي تتمتع شعوبها بشيء من الحرية إذا أراد جماعة معينة الضغط على حكومة ذلك البلد لتحقيق مطالب معينة أعلنوا إضراباً عن العمل.

کار کردن در ادارات اجتماعی در حکومت طاغوت یاری رسانیدن به طاغوت برای باقی ماندن در حکومتش می باشد، چه رسد به کار در ادارات جنگی و نظامی! و در نتیجه کمکی به دشمنان امام مهدی (ع) می باشد. این را دست کم نگیرید؛ در حکومت هایی که ملت های آنها اندکی آزادی دارند، اگر گروه معینی بخواهند بر حکومت آن کشور برای تحقق خواسته هایی معین فشار وارد کنند، دست به اعتصاب می زنند.

فالحكومات الطاغوتية متقومة بكم أيها العمال والمهندسون والموظفون، أنتم العمود الرئيسي الذي يرتكز عليه الطاغوت.

پس ای کارگران، مهندسان و کارمندان! حکومت های طاغوتی با شما قوام می یابند و شما همان ستون اصلی هستید که طاغوت بر آنها استوار است.

ولعل بعضكم يقول: ماذا نفعل؟ والحال اليوم أنهم متسلطون على رقابنا.

شاید بعضی از شما بگویند: ما چه می توانیم بکنیم؟ در حالی که امروز آنها بر ما تسلط دارند!

أقول: إنهم متسلطون على رقابنا منذ وفاة رسول الله ﷺ لا لعيب في الأوصياء - الإمام علي وولده ﷺ - ، ولكن العيب فينا نحن إننا دائماً متخاذلون عن نصره الحق، وربما عند ظهور الإمام المهدي (ع) سيقول كثيرون هذا ليس المهدي (ع)؛ ليعطوا أنفسهم عذراً لتركهم نصره الإمام المهدي (ع) كما فعل أهل مكة واليهود مع رسول الله ﷺ، مع أنهم يعرفونه كما يعرفون أبناءهم في خلقه العظيم وأمانته وصدقته وتنزهه عن الكذب في أمور الدنيا، فكيف يكذب على الله سبحانه؟! كما أنهم عرفوه بالآيات والمعجزات التي أيده الله بها، ولكنهم وجدوه يمثل جبهة الحق التي

تصطدم بمصالحهم، ووجوده يدعوهم إلى الجهاد في سبيل الله مما يعرض حياتهم للخطر، فخذلوه ونصره الله سبحانه. وسيخذل كثيرون الإمام المهدي (ع) وسينصره الله سبحانه.

باید بگویم که آنها از زمان وفات رسول خدا (ص) بر گرده‌های ما مسلط شده‌اند، و در این خصوص، عیب و ایرادی بر اوصیا - امام علی و فرزندان (علیهم السلام) - وارد نیست، بلکه ایراد در خود ما است؛ ما همیشه در یاری رسانیدن به حق کوتاهی می‌کنیم، و چه بسا هنگام ظهور امام مهدی (ع) افراد زیادی بگویند این مهدی (ع) نیست؛ تا برای نفس‌های خود عذری بتراشند و یاری رسانیدن به امام مهدی (ع) را ترک گویند، همان طور که اهل مکه و یهودیان با رسول خدا (ص) چنین کردند؛ با اینکه آنها رسول خدا (ص) را می‌شناختند همان گونه که فرزندان خود را می‌شناختند؛ از خلق و خوی عظیمش، امانتداری و صداقتش، و دور بودنش از دروغ در امور دنیوی؛ پس چگونه بر خداوند سبحان دروغ می‌بستند؟! همان طور که آنها او را با آیات و معجزاتی که خداوند به وسیله‌ی او به انجام‌شان رسانید، می‌شناختند؛ ولی او را جبهه‌ی حقی دیدند که با مصالح دنیوی‌شان در تضاد بود. او را چنین دیدند که آنها را به جهاد در راه خدا که زندگانی‌شان را به خطر می‌انداخت فرامی‌خواند؛ پس آنها او را تنها گذاردند و خداوند سبحان او را یاری و پیروز نمود. به همین صورت، بسیاری، امام مهدی (ع) را تنها خواهند گذارد و خداوند وی را یاری و پیروز خواهد نمود.

فعلن الإمام الصادق (ع): (لينصرن الله هذا الأمر بمن لا خلاق له، ولو قد جاء أمرنا لقد خرج منه من هو اليوم مقيم على عبادة الأوثان)<sup>(۱)</sup>.

از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «خداوند این امر را با کسانی که جایگاهی در آن ندارند یاری خواهد رسانید، و اگر امر ما آید آن کس که امروز به عبادت بتان مشغول است، از آن بیرون خواهد رفت»<sup>۲</sup>.

وعبادة الأوثان، أي طاعة الطواغيت ومسايرتهم، بل واتباع الهوى.  
و عبادت بت‌ها یعنی اطاعت طاغوت و همراه شدن با آنها؛ و حتی پیروی از هوای نفس.

و عن الإمام الصادق (ع): (إذا خرج القائم، خرج من هذا الأمر من كان يُرى أنه من أهله، ودخل فيه شبه عبدة الشمس والقمر)<sup>(۳)</sup>، أي: يخرج من نصرة الإمام (ع) بعض الذين يدعون التشيع ويرون

۱- غيبة الطوسي: ص ۴۵۰، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۲۹، معجم أحاديث الإمام المهدي (ع): ج ۳ ص ۴۲۳.

۲- غيبة طوسی: ص ۴۵۰؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۲۹؛ معجم احاديث امام مهدی (ع): ج ۳ ص ۴۲۳.

۳- غيبة النعماني: ص ۳۳۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۶۴، معجم أحاديث الإمام المهدي (ع): ج ۳ ص ۵۰۱.



أنهم من أنصار الإمام المهدي (ع)، ويدخل في صفوف أنصاره قوم من غير الشيعة، بل لعلهم من غير المسلمين بعد أن يعرفوا الحق ويشايعوا آل محمد ﷺ. قال تعالى: ﴿لَوْ كَانَ عَرَضاً قَرِيباً وَسَفَرًا قَاصِداً لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾<sup>(۱)</sup>.

از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «آنگاه که قائم خروج کند، کسی که گمان می شد اهل این امر است از آن بیرون می رود و کسانی شبیه خورشیدپرستان و ماهپرستان وارد آن می شوند»<sup>۲</sup>؛ یعنی: برخی از کسانی که ادعای تشیع می کنند و خود را از یاران امام مهدی (ع) می پندارند از یاری دادن امام (ع) خارج می شوند، و در صفوف انصار قائم کسانی دیگر از غیر شیعیان وارد می گردند، و چه بسا از غیر مسلمانان باشند، پس از آنکه حق را شناختند و آل محمد (ص) را همراهی نمودند. حق تعالی می فرماید: (اگر متاعی دست یافتنی و یا سفری بود نه چندان طولانی می بود، قطعاً از پی تو می آمدند، ولی آن راه پر مشقت بر آنها دور می نماید، و به خدا سوگند یاد خواهند کرد که اگر می توانستند حتما همراه شما بیرون می آمدند. اینان خود را به هلاکت می کشانند و خدا می داند که که آنها سخت دروغ گویند)<sup>۳</sup>.

وفي واقعة كربلاء وقف عمر بن سعد (لعنه الله) بين يدي الإمام الحسين (ع) يعتذر عن بقائه مع الطاغوت، بأنه يخاف القتل ويخاف أن تهدم داره ويخاف أن تسبى نساؤه ويخاف ... ويخاف ... ويخاف.

در واقعه کربلا عمر بن سعد که لعنت خدا بر او باد، در برابر امام حسین (ع) قرار می گیرد و برای باقی ماندنش با طاغوت عذر و بهانه می آورد که او از کشته شدن و ویران شدن خانه اش و اینکه زنانش به اسارت برده شوند می ترسد... و می ترسد... و می ترسد.

فلنحذر جميعاً أن نكون اليوم وغداً كعمر بن سعد (لعنه الله)، نخذل الحق ونعتذر بأعذار قبيحة وحجج واهية.

پس باید برحذر باشیم که امروز و فردا همانند عمر بن سعد (لعنت الله) نباشیم، که حق را تنها گذاریم و با بهانه هایی زشت و دلایلی واهی عذرآوری کنیم.

<sup>۱</sup> - التوبة: ۴۲.

<sup>۲</sup> - غیبت نعمانی: ص ۳۳۲؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۶۴؛ معجم احادیث امام مهدی (ع): ج ۳ ص ۵۰۱.

<sup>۳</sup> - توبه: ۴۲.

وأكتفي بهذا القدر، على أن سبب الغيبة هو: تقصير الأمة، وإلا فالأدلة أكثر مما ذكرت. فإذا عرفنا أنّ أهم أسباب الغيبة التامة هو إعراض الأمة عن الإمام (ع) أصبح واجبنا جميعاً العمل لظهوره ورفع أسباب غيبته التامة، بإعلاء ذكره وإظهار حقه وتهيئة الأمة للاستعداد لنصرته عند ظهوره وقيامه، ونشر الدين وطمس معالم الضلال والشرك، والقضاء على الطواغيت وأعدائهم، الذين يمثلون أهم أعداء الإمام المهدي (ع)<sup>(۱)</sup>.

به همین مقدار کفایت می‌کنم؛ به اینکه علت و سبب غیبت، کوتاهی امت است، وگرنه دلایل بیش‌تر از آنچه گفتم وجود دارد. اگر متوجه شویم که مهم‌ترین علت و سبب غیبت تامه روی برگردانیدن امت از امام (ع) است، پس واجب اصلی برای همگی ما عمل در جهت ظهور ایشان و برداشتن اسباب غیبت تامه خواهد بود؛ با بالا بردن یادش، آشکار کردن حقیقت و آماده کردن امت برای یاری رسانیدن به او هنگام ظهور و قیامش، انتشار دین، از بین بردن آثار و قراین گمراهی و شرک، و یکسره کردن کار طاغوت‌ها و اعوان و انصارشان؛ همان کسانی که تمثیل مهم‌ترین دشمنان امام مهدی می‌باشند.<sup>۲</sup>

\* \* \*

<sup>۱</sup> - عن مروان الأنباري قال: خرج من أبي جعفر (ع): (إن الله إذا كره لنا جوار قوم نزعنا من بين أظهرهم) علل الشرائع: ج ۱ ص ۲۴۴.

<sup>۲</sup> - از مروان بن انباری روایت شده است: ابا جعفر (ع) فرمود: «اگر خداوند مجاورت ما را با قومی ناپسند بدارد ما را از بین آنها بیرون می‌برد». علل الشرائع: ج ۱ ص ۲۴۴.

## العمل لتعجيل فرج الإمام المهدي (ع)

## عمل برای تعجيل فرج امام مهدی (ع)

قال تعالى: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾<sup>(١)</sup>.

حق تعالی می فرماید: (ما این امانت را بر آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن را بردوش گرفت؛ به راستی او ستمکاری نادان بود)<sup>۲</sup>.

عن الفضل بن قرة، عن أبي عبد الله (ع)، قال: (أوحى الله إلى إبراهيم (ع) أنه سيولد لك، فقال لسارة، فقالت: ألد وأنا عجوز؟ فأوحى الله إليه أنها ستلد ويعذب أولادها أربعمئة سنة بردها الكلام عليّ. قال: فلما طال على بني إسرائيل العذاب ضجوا وبكوا إلى الله أربعين صباحاً، فأوحى الله إلى موسى وهارون يخلصهم من فرعون فحط عنهم سبعين ومئة سنة. قال: فقال أبو عبد الله (ع): هكذا أنتم لو فعلتم لفرج الله عنا، فأما إذ لم تكونوا فإن الأمر ينتهي إلى منتهاه)<sup>(٣)</sup>.

از فضل بن قره از ابا عبد الله (ع) روایت شده است که فرمود: «خداوند به ابراهیم (ع) وحی فرمود که او برایت به دنیا خواهد آمد. ابراهیم این را به ساره خبر داد. ساره گفت: من بزم در حالی که پیر زنی هستم!؟ پس خداوند به او وحی فرمود که او (ساره) خواهد زایید و به خاطر رد کردن این سخن من، فرزندانش چهار صد سال عذاب خواهند شد». حضرت ادامه داد: «هنگامی که عذاب بر بنی اسرائیل طولانی شد چهل روزه درگاه خداوند متعال ضجّه زدند و گریه کردند. پس خداوند به موسی و هارون وحی فرمود تا آنها را از فرعون رهایی بخشند و صد و هفتاد سال از آنها فرو کاست». روای گفت: ابو عبد الله (ع) فرمود: «شما هم اگر اینچنین عمل کنید، خداوند فرج ما را می آورد و اگر چنین نکنید، امر به پایان و سرانجام خود خواهد رسید».

وهذا العمل مسؤولية الجميع، علماء الدين والشعوب الإسلامية المستضعفة، فعلماء الدين قدّموا أنفسهم في موضع قيادة الأمة سواء صرّحوا بذلك أم لا؛ لأنّهم تصدّوا أمام الله سبحانه وتعالى

<sup>١</sup> - الأحزاب: ٧٢.

<sup>٢</sup> - احزاب: ٧٢.

<sup>٣</sup> - تفسير العياشي: ج ٢ ص ١٥٤، بحار الأنوار: ج ٤ ص ١١٨، مستدرک الوسائل: ج ٥ ص ٢٣٩.

ووقفوا في باب ملكوته متمثلين بالأنبياء والمرسلين. فعليهم إن يسيروا بسيرتهم ويعملوا، فمن لم يكن منهم أهلاً لذلك كان عليه إن لا يضع نفسه في هذا الموضع الخطير فيكون من قطاع طريق الله سبحانه وتعالى، فيؤول به الأمر إلى خسران الدنيا والآخرة وذلك هو الخسران المبين، إذن فعالم الدين قائد للأمة ومصالح الأمة ﴿وَلْيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ﴾<sup>(۱)</sup>، وهو سائر في طريق الله سبحانه وداع إلى الله بأذنه فلا يطلب الدعة والراحة في هذا الطريق، وإذا وجدها في يوم من الأيام قبل دولة الحق فليتهم نفسه وليراجع مسيرته.

انجام این عمل، مسؤولیتی برعهدهی همگان است، هم علمای دین و هم ملت‌های مستضعف اسلامی. اما علمای دین که خود را در جایگاه رهبری امت قرار داده‌اند چه به این موضوع تصریح کنند یا نکنند، تفاوتی نمی‌کند، چرا که آنها در پیشگاه خداوند سبحان متعال قبول مسؤولیت کرده و در برابر درب ملکوتش به عنوان تمثیلی از انبیا و فرستادگان ایستاده‌اند، بر آنها واجب است که در مسیر پیامبران طی طریق و همانند آنها عمل کنند، و اگر در میان آنها کسی باشد که شایستگی چنین عملی را نداشته باشد، بر او است که خود را در چنین جایگاه خطیری قرار ندهد، که در این صورت از راهزنان طریق خداوند سبحان و متعال محسوب خواهد شد، و این وضعیت، او را به سوی از دست دادن دنیا و آخرت که همان زیان آشکار است، سوق خواهد داد. بنابراین عالم دین، پیشوا و اصلاح‌گری برای امت می‌باشد (تا مردم خود را هشدار دهند)<sup>۲</sup> و او سیر کننده‌ای در مسیر خداوند سبحان و دعوت کننده‌ای به سوی خداوند با اذن و اجازه‌ی او می‌باشد، پس راحتی و آسایش را درخواست نمی‌نماید، و اگر روزی روزگاری راحتی و آسایش را پیش از دولت حق بیابد، باید خود را متهم نماید و سیر حرکت خویش نیک بنگرد.

قال الإمام علي (ع): (لو أحبني جبل لتهافت) <sup>(۳)</sup>، فعالم الدين يجب إن يفكر ويعمل ليلاً ونهاراً للتهيئة لإقامة دولة الحق، وللنصح لقائد هذه الدولة الوصي الخاتم (ع).  
امام علی (ع) می‌فرماید: «لَوْ أَحَبَّنِي جَبَلٌ لَتَهَافَتَ»<sup>۴</sup> (اگر کوهی مرا دوست بدارد ویران خواهد شد)؛ پس بر عالم دین واجب است تفکر نماید و شب و روز برای زمینه‌سازی برپایی دولت حق و برای صلاح رهبری این دولت، دولت آخرین وصی (ع)، تلاش کند.

<sup>۱</sup> - قال تعالى: (وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ) التوبة: ۱۲۲.

<sup>۲</sup> - حق تعالی می‌فرماید: «(و نتوانند مؤمنان که همگی به سفر روند. چرا از هر گروهی دسته‌ای به سفر نروند تا دانش دین خویش را بیاموزند و چون بازگشتند مردم خود را هشدار دهند؛ باشد که حذر کنند؟)». توبه: ۱۲۲.

<sup>۳</sup> - نهج البلاغه بشرح محمد عبده: ج ۴ ص ۲۶، بحار الأنوار: ج ۴ ص ۲۸۴، میزان الحکمة: ج ۱ ص ۵۲۰.

<sup>۴</sup> - نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۴ ص ۲۶ : بحار الانوار: ج ۴ ص ۲۸۴ ؛ میزان الحکمت: ج ۱ ص ۵۲۰.

أما الشعوب الإسلامية المستضعفة فعليها العودة إلى الإسلام والقرآن بعد أن انسلخت منه ولم يبق فيها من الإسلام إلا اسمه، ومن القرآن إلا رسمه. فهي مكلفة بعملية التهيئة لدولة الحق أفراداً وجماعات وخصوصاً النخبة المؤمنة المثقفة فيها، حيث يقع على عاتقهم جزء كبير من عملية إصلاح الأمة وتهيئتها لنصرة الحق وأهله، ومقارعة الباطل ورموزه الشيطانية من الأنس والجن. واما ملت های مستضعف اسلامی، پس از آنکه اسلام و قرآن آن تهی گشتند و در بین شان از اسلام جز اسمی و از قرآن جز نوشتاری باقی نماند، بر آنها واجب است که به اسلام و قرآن بازگردند. ملت های مستضعف اسلامی مکلف به زمینه سازی برای دولت حق می باشند؛ چه به صورت انفرادی و چه به صورت گروهی، علی الخصوص نخبگان مؤمن روشنفکری که در میان آنها قرار دارند؛ چرا که بخش بزرگی از عملیات اصلاح امت و زمینه سازی برای یاری دادن حق و اهلش و مقابله با باطل و سران شیطانی از انس و جن، بر عهدهی آنها نهاده شده است.

والحمد لله الذي منّ علينا بمحمد وآل محمد ﷺ قادة نقتفي أثرهم. فهم ﷺ نصرُوا الحق وقارعوا الباطل، وكانوا يعملون ليلاً ونهاراً لنشر كلمة لا إله إلا الله، مرّة بالإعلام وبسيوف من الكلام كان لها أثرها الواضح في القضاء على دولتي بني أمية وبني العباس، ولا تزال إلى اليوم تأخذ أثرها في النفوس كسلاح قوي لهدم دولة الطاغوت والقضاء عليه، كما فعل الإمام الحسن (ع). حمد و سپاس تنها از آن خداوندی است که به واسطه‌ی محمد و آل محمد (ص) بر ما منت نهاد تا به عنوان پیشوایانی راه آنها را دنبال کنیم. آنان (علیهم السلام) حق را یاری کردند و در مقابل باطل ایستادند، و شب و روز برای نشر کلمه‌ی لا اله الا الله عمل می کردند؛ یک بار با آگاهی دادن و با شمشیری از کلام، که اثری واضح و آشکار در پایان دادن حکومت های بنی امیه و بنی عباس داشت و پیوسته تا امروز اثر خود را در جانها به عنوان سلاحی قدرتمند برای نابود کردن حکومت طاغوت و یکسره کردن کارش باقی گذارده؛ همان گونه که امام حسین (ع) عمل نمود.

ومرّة أخرى عندما تتوفر الظروف الملائمة يجاهد آل محمد ﷺ بالثورة المسلحة، وبالسيوف وإراقة الدماء في سبيل الدين، كما فعل الإمام الحسين (ع). وهكذا كانوا ﷺ أعلاماً للجهاد والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر يقتدي بهم الثائرون، فلم يهنوا ولم ينكلوا في مقارعة الطواغيت حتى قضاوا بين مسموم ومقطّع بالسيوف، فعلينا جميعاً اليوم أن نقتفي أثرهم ﷺ في نشر الدين ومقارعة الظالمين والقضاء عليهم والتهيئة لدولة الحق، وإعلاء كلمة لا إله إلا الله في الأرض، ونشر عبادة العباد لخالقهم، والقضاء على عبادة العباد للعباد وما يرافقها من الفساد.

و بار دیگر هنگامی که ظرفیت‌های مناسب آن ایجاد شود، آل محمد (ص) انقلابی مسلحانه و با شمشیر و با تقدیم خون‌ها در راه دین، خواهد نمود، همان طور که امام حسین (ع) انجام داد. به این ترتیب آنها (علیهم السلام) پرچم‌هایی برای جهاد و امر به معروف و نهی از منکر بوده‌اند که انقلابیون به آنها اقتدا می‌کنند. آنها در مقابله با طاغوت سستی نوزیدند و کوتاهی نکردند تا آنجا که کارشان با مسموم شدن یا قطعه قطعه شدن با شمشیر، به پایان رسید. امروز بر ما واجب است که راه آنان (علیهم السلام) را در نشر دین، مقابله با ظالمان و یکسره کردن کارشان، زمینه‌سازی برای حکومت حق و برافراشتن کلمه‌ی لا اله الا الله در زمین، انتشار آیین عبادت بندگان برای خالق‌شان، و پایان دادن به عبادت بندگان برای بندگان، و هر آنچه از فساد به بار آمده است، بپیماییم.

كما يجب فضح أئمة الفساد الذين يسمون أنفسهم علماء، الذين يحاولون فصل الحسن عن الحسين (عليهما السلام)، ويقولون إنّ الإمام الحسن (ع) صامت ويَدعون أنهم يتابعون سيرته، فتعساً لهم. ولو كان آل محمد ﷺ صامتين لما قطعت السموم أحشاءهم!! إنّ آل محمد ﷺ قوم القتل لهم عادة وكرامتهم من الله الشهادة، وما منهم إلا مقتول كما ورد عنهم ﷺ<sup>(۱)</sup>، فلا ألفين خسيماً يحمل جنبه عليهم ليعتذر عن خذلانه للحق، والله إني لأستعظم تقريع الجبناء.

همان طور که رسوا کردن رهبران فاسدی که خود را علما می‌نامند، واجب می‌باشد؛ همان کسانی که سعی می‌کنند حسن را از حسین (علیهما السلام) جدا کنند و می‌گویند امام حسن (ع) سکوت کرد، و ادعا می‌کنند که آنها از سیره و روش او پیروی می‌کنند؛ بدا به حالشان! اگر آل محمد (ص) ساکت و صامت می‌بودند، سم جگرشان را تکه تکه نمی‌کرد!! آل محمد (ص) قومی هستند که کشته شدن برای آنها عادت، و شهادت، برایشان کرامتی از جانب خداوند است، و همان طور که از آنها (علیهم السلام) روایت شده است کسی از آنها نیست مگر اینکه به قتل برسد<sup>۲</sup>، و هیچ پست و فرومایه‌ای که ترسش را در سینه پنهان دارد، عذر و بهانه‌ای در برابر آنان برای یاری ندادن حق، نمی‌تواند بیاورد؛ و به خدا سوگند که من توبیخ کردن این ترسوها را عظیم می‌دانم.

\* \* \*

<sup>۱</sup> - روي عن رسول الله ﷺ: (ما منّا إلا مقتول أو مسموم) كفاية الأثر: ص ۱۶۳، بحار الأنوار: ج ۲۷ ص ۲۱۷، ميزان الحكمة: ج ۲ ص ۱۵۱۸.

<sup>۲</sup> - از رسول خدا (ص) روایت شده است: «هیچ یک از ما نیست مگر اینکه مقتول یا مسموم باشد». کفایت الاثر: ص ۱۶۳؛ بحار الانوار: ج ۲۷ ص ۲۱۷؛ ميزان الحكمت: ج ۲ ص ۱۵۱۸.

# أهم الأعمال لتعجيل فرج الإمام (ع)

## مهم ترین اعمال برای تعجيل فرج امام (ع)

أما أهم الأعمال لتعجيل فرج الإمام فهي:  
مهم ترین اعمال برای تعجيل فرج امام (ع) عبارتند از:

### ۱- التفقه في الدين:

#### ۱ - تفقه در دين:

ويشمل:

که شامل:

أ- قراءة القرآن وتفسيره:  
الف - خواندن و تفسير قرآن:

قال رسول الله ﷺ: (أيها الناس إنكم في زمان هدنة، وأنتم على ظهر سفر والسير بكم سريع، فقد رأيتم الليل والنهار والشمس والقمر يبليان كل جديد، ويقربان كل بعيد، ويأتیان بكل موعود، فأعدّوا الجهاز لبعث المفاض. فقام المقداد، فقال: يا رسول الله ما دار الهدنة؟ قال: دار بلاء وانقطاع، فإذا التبتت عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن، فإنه شافع مشفع وماحل<sup>(۱)</sup> مصدق، من جعله أمامه قاده إلى الجنة، ومن جعله خلفه ساقه إلى النار، وهو الدليل على خير سبيل، وهو كتاب فيه تفصيل وبيان وتحصيل، وهو الفصل ليس بالهزل، له ظهر وبطن، فظاهره حكمة، وباطنه علم، ظاهره أنيق وباطنه عميق، له تخوم وعلى تخومه تخوم<sup>(۲)</sup>، لا تحصى عجائبه، ولا يبلى غرائبه، فيه مصابيح الهدى، ومنار الحكمة، ودليل على المعروف لمن عرفه<sup>(۳)</sup>.  
رسول خدا (ص) فرمود: «ای مردم! شما در هنگامه‌ی صلح و آرامش کم‌دوام هستید و در انتظار

<sup>۱</sup> - يقال: محل به إلى السلطان محلاً، أي: كاده بسعاية إليه. فالقرآن محل مصدق إذا سعى برجل إلى الله صدقه عز وجل.

<sup>۲</sup> - الأنيق: هو الحسن. والتخوم جمع تخم بالفتح، وهو: منتهى الشيء.

<sup>۳</sup> - تفسير العياشي: ج ۱ ص ۳، بحار الأنوار: ج ۸۹ ص ۱۷.

سیر و سفری که به زودی خواهید داشت. می بینید که شب و روز و چرخش آفتاب و ماه هر تازه‌ای را کهنه می‌کند و هر دوری را نزدیک می‌سازد و هر وعده‌ای را وفا می‌نماید. پس توشه و زاد را آماده سازید که راه بس طولانی است. در این هنگام مقداد بن اسود برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! دوران آرامش و کم‌دوام (هُدنة) چیست؟ پس آن حضرت فرمود: خانه‌ی آزمون‌ها و دل‌بریدن‌ها. پس اگر فتنه‌ها همانند پاره‌های شب تار شما را فرا گرفت، بر شما باد که به قرآن پناه برید که شفاعت آن پذیرفته شده است و شکایتش مورد قبول واقع می‌گردد. کسی که آن را رهبرش قرار دهد، به بهشتش خواهد برد و آن که جلوتر از قرآن حرکت کند و آن را پشت سر خود قرار دهد، به دوزخش اندازد. قرآن، راهنمایی است که به بهترین راه رهبری می‌کند و کتابی است که تفصیل معارف و بیان حقایق و تحصیل امور را باید از آن جست. قرآن جدا کننده‌ی حق و باطل است و کلامی از روی لغو مزاح نیست. ظاهر و باطن دارد، ظاهرش حکم و درونش دانش ژرف است، برونش زیبا و شگفت‌انگیز و درونش عمیق است. قرآن کرانه‌هایی دارد و کرانه‌هایش خود دارای کرانه‌هایی می‌باشند. مسایل اعجاب‌انگیزش به شماره درنیاید و غرایب و عجایبش فرسوده نگردد. چراغ‌های هدایت و مشعل‌های فروزان حکمت در آن است و برای آن کس که با حقایقش آشنا باشد، هدایت به سوی معرفت وجود دارد»<sup>۱</sup>.

وعن أمير المؤمنين (ع)، قال: (سمعت رسول الله ﷺ يقول: أتاني جبرائيل فقال: يا محمد سيكون في أمتك فتنة. فقلت: فما المخرج منها؟ فقال: كتاب الله، فيه بيان ما قبلكم من خبر وخبر ما بعدكم وحكم ما بينكم، وهو الفصل ليس بالهزل، من وليه من جبار فعمل بغيره قصمه الله، ومن التمس الهدى في غيره أضله الله، وهو حبل الله المتين وهو الذكر الحكيم، وهو الصراط المستقيم، لا تزيغه<sup>(۱)</sup> الأهوية، ولا تلبسه الألسنة، ولا يخلق على الرد<sup>(۲)</sup>، ولا ينقضي عجائبه ولا يشبع منه العلماء، وهو الذي لم تكنه<sup>(۳)</sup> الجن إذ سمعه إذ قالوا إنا سمعنا قرآناً عجياً يهدي إلى الرشد. من قال به صدق، ومن عمل به أجر، ومن اعتصم به هدي إلى صراط مستقيم، هو الكتاب العزيز الذي لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد)<sup>(۴)</sup>.

و از امیر المؤمنین (ع) روایت شده است که فرمود: «شنیدم رسول خدا (ص) می‌فرماید: جبرئیل

۱- تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۳ ؛ بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۱۷.

۲- فی بعض نسخ تفسیر العیاشی: لا تذيقه.

۳- فی بعض نسخ تفسیر العیاشی: عن كثرة الرد.

۴- فی بعض نسخ تفسیر العیاشی: تلبث. وفي بعضها: تناه.

۵- تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۳، بحار الأنوار: ج ۸۹ ص ۲۴.



نزد من آمد و گفت: ای محمد! در امت تو فتنه‌ای واقع خواهد شد. گفتم: راه خروج از آن چیست؟ گفت: کتاب خدا که در آن بیان کسانی که پیش از شما بودند و خیر کسانی که پس از شما می‌آیند و حکم بین شما می‌باشد. قرآن جدا کننده‌ی حق و باطل است و کلامی از روی لغو و مزاح نیست. هر کس دوستی غیر از جبار برگزیند و به غیر آن عمل کند، خداوند او را در هم می‌شکند و هر کس که از غیر آن هدایت جوید، خداوند گمراهش کند. قرآن همان ریسمان استوار الهی و ذکر حکیم است، و همان صراط مستقیم. با خواست‌های نفسانی منحرف نمی‌شود، و زبان‌ها آن را نپوشانند و پاسخ‌هایش پوسیده نگردد، عجایب پایانی ندارد و علما از آن اشباع نگردند. قرآن همانی است که اگر جنیان آن را بشنوند تحملش نکنند و گویند ما قرآنی عجیب شنیدیم که به رشد و تعالی، هدایت می‌کند. هر کس براساس قرآن بگوید تصدیق شود و هر کس به آن عمل کند اجر گیرد و هر کس به آن چنگ زند به صراط مستقیم هدایت شود. کتاب عزیزی است که نه از پیش روی و نه از پشت سرش باطل به آن راه ندارد. فرستاده‌ای است از سوی حکیم ستوده»<sup>۱</sup>.

وورد في الحديث أنّ ثلاثة يشتكون إلى الله يوم القيام للحساب، فعن النبي ﷺ قال: (يجيء يوم القيامة ثلاثة يشتكون: المصحف والمسجد والعترة. يقول المصحف: يا رب حرّفوني ومزقوني. ويقول المسجد: يا رب عطلوني وضعوني. وتقول العترة: يا رب قتلونا وطرّدونا وشردونا. فأجثوا للركبتين في الخصومة، فيقول الله (عزوجل) لي: أنا أولى بذل)<sup>(۲)</sup>.

در حدیث آمده است که در روز برپا شدن حساب، سه چیز به درگاه خداوند شکایت می‌کنند. از پیامبر (ص) روایت است که فرمود: «سه چیز روز قیامت می‌آیند و شکایت می‌کنند: مُصحف، مسجد و عترت. مصحف (قرآن) می‌گوید: پروردگارا! مرا تحریف کردند و پاره پاره نمودند. مسجد می‌گوید: پروردگارا! مرا تعطیل و ضایع کردند، و عترت می‌گوید: پروردگارا! ما را کشتند، آوره کردند و تار و مار نمودند پس برای ریشه‌کن کردن ما در دشمنی پای فشرند. خداوند جل جلاله به من می‌فرماید: من به خوار شدن سزاوارترم»<sup>۳</sup>.

القرآن والعترة والمسجد. فهل أنتم أيها الأخوة مستعدون لمواجهة هؤلاء الخصوم الثلاثة بين يدي الله (عزوجل)؟.

<sup>۱</sup> - تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۳ ؛ بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۲۴.

<sup>۲</sup> - الخصال للشیخ الصدوق: ص ۱۷۵، بحار الأنوار: ج ۷ ص ۲۲۳، وسائل الشیعة (طبعة آل البيت): ج ۵ ص ۲۰۲ وفیه: أولى بذلك منك.

<sup>۳</sup> - خصال شیخ صدوق: ص ۱۷۵ ؛ بحار الانوار: ج ۷ ص ۲۲۳ ؛ وسائل الشیعة (چاپ آل البيت): ج ۵ ص ۲۰۲ که در آن آمده است: «از شما به اینها سزاوارترم».

قرآن، عترت و مسجد. ای برادران! آیا شما آماده‌ی رو در رو شدن با این سه دشمن در پیشگاه خداوند متعال در روز قیامت هستید؟

والأول: هو كتاب الله الماحل المصدق. والثاني: هو خليفة الله في أرضه. والثالث: هو بيت الله. أولى، كتاب خدا است که شکایتش پذیرفته است؛ و دومی، خلیفه و جانشین خداوند بر زمینش، و سومی، خانه‌ی خداوند است.

والحق أنّ أهل الأرض جميعاً لا يقوون على هذه المواجهة، فإذا كان الأمر كذلك فلنعمل جميعاً للنصح لهؤلاء الثلاثة، لنلتقي بهم يوم القيامة وهم راضون عنا، فلنعيد للمسجد مكانته الحقيقية ونبث فيه ومنه علوم القرآن وحديث أهل البيت عليهم السلام، ولنتذكر الإمام صاحب الزمان (ع) في كل الأحوال، وهو الذي يمثل العترة اليوم، ولنقدّم قضيته على جميع القضايا، ولنقرأ القرآن ولا أعني الألفاظ فحسب، بل تدبر معانيها واستقرأ مداليلها والعمل بها، والتخلق بأخلاق القرآن، ونشرها في المجتمع بعد العمل بها، فالذي يأمر الناس بمكارم الأخلاق ولا يطبقها لا يكون له أي تأثير فيهم، بل ربما تكون النتيجة عكسية. وقد ورد عنهم عليهم السلام ما معناه: (كونوا لنا دعاة صامتين)<sup>(۱)</sup>، أي: بالعلم والعمل والسيرة الحسنة بين الناس لا بالقول فقط الذي هو أداة التعبير والدعوة الأساسية، وجاء في الكتاب الكريم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ❖ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾<sup>(۲)</sup>.

در حقیقت هیچ یک از اهل زمین، توانایی چنین مواجهه‌ای را ندارد؛ حال که چنین است، پس همگی باید برای صلاح این سه، عمل کنیم، تا در روز قیامت در حالی با آنها ملاقات کنیم که از ما راضی باشند. پس باید به مسجد جایگاه حقیقی‌اش را برگردانیم، و در آن و از آن، علوم قرآن و حدیث اهل بیت (علیهم السلام) را منتشر کنیم. باید امام صاحب زمان (علیهم السلام) را در همه حال یاد کنیم؛ چرا که امروز او تمثیل عترت می‌باشد، و باید موضوع امام را بر همه‌ی قضایا مقدّم بدانیم. باید قرآن بخوانیم، و منظورم فقط در لفظ نیست، بلکه تدبر معانی‌اش، مستقر کردن آثارش و عمل به آن می‌باشد. باید خود را به اخلاق قرآن بیاریم و پس از عمل به آن، آن را در جامعه نشر دهیم، چرا که کسی که مردم را به مکارم اخلاق دعوت می‌کند در حالی که خود بر آنها منطبق نباشد، هیچ تأثیری بر دیگران نخواهد داشت، و حتی چه بسا نتیجه‌ی عکس حاصل کند. از اهل بیت (علیهم السلام) به

<sup>۱</sup> - دعائم الإسلام: ج ۱ ص ۵۷، شرح الأخبار: ج ۳ ص ۵۰۶، مستدرک الوسائل: ج ۱ ص ۱۱۶، والحديث عن الإمام الصادق (ع).

<sup>۲</sup> - الصف: ۲ - ۳.

این معنا روایت شده است: «برای ما دعوت کنندگانی خاموش باشید»<sup>۱</sup>؛ یعنی با علم، عمل و سیره‌ی حسنه در بین مردم، و نه فقط با گفتار؛ که بهترین ادای تعبیر و دعوت اساسی، همان عمل به آن می‌باشد. در کتاب کریم آمده است: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا سخنانی بر زبان می‌رانید که به کارشان نمی‌بندید؟ \* بر خداوند سخت ناپسند است، که بگویند و به جای نیاورید!)<sup>۲</sup>.

وأخلاق القرآن تؤخذ من القرآن ومن أهل القرآن محمد وآل محمد ﷺ. والحمد لله ورد عنهم في الحديث والدعاء والتفسير كثير جداً، وهو ثروة أخلاقية لا تنضب، ومع الأسف القرآن اليوم مهجور وميت في الحوزة العلمية في النجف الأشرف فضلاً عن غيرها، فالبحث يدور في المساجد التي أنشأها القرآن حول الكتب المنطقية والفلسفية والكلامية والنحوية، التي يدعون دراستها وتدریسها لفهم القرآن والسنة، في حين أنك لا تجد من يهتم بدراسة كتاب الله والبحث في تفسيره، وإذا وجد مثل هذا الاهتمام من قبل بعض المؤمنين فهو قليل يكاد لا يذكر!

اخلاق قرآن، از قرآن و اهل قرآن - محمد و آل محمد (ص) - برگرفته می‌شود، و به شکر خداوند که از آنها در قالب حدیث، دعا و تفسیر در این باب بسیار آمده است، و این ثروت، اخلاقی عظیمی است که پایانی ندارد. ولی با کمال تأسف امروز قرآن در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف اشرف مهجور و مرده است، چه رسد به سایر جاها، و در مساجدی که قرآن آنها بنیان نهاد، بحث بر سر منطق، فلسفه، کلام و نحو جریان دارد؛ موادی که آنها ادعای خواندن و تدریسش را به قصد فهمیدن قرآن و سنت می‌کنند، در حالی که شما کسی را نمی‌یابید که به تدریس کتاب خدا و تفسیرش اهتمام ورزد و اگر چنین اهمتامی را از سوی برخی مؤمنان ببینی، آنها به قدری اندک هستند که قابل ذکر نمی‌باشند!

قال تعالى: ﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾<sup>(۳)</sup>. وقال رسول الله ﷺ في وصف حالنا اليوم: (مساجدهم عامرة وهي خراب من الهدى)<sup>(۴)</sup>، أي عامرة بالناس ولكنهم ليسوا على الطريق الذي رسمه القرآن ومحمد وآل محمد ﷺ.

حق تعالی می‌فرماید: (و فرستاده گفت: ای پروردگار من! قوم من این قرآن را ترک گفتند) ° و رسول خدا (ص) در وصف وضعیت امروز ما می‌فرماید: «مسجدهاشان آباد ولی از هدایت، تهی است»<sup>۶</sup>؛

۱ - دعائم اسلام: ج ۱ ص ۵۷؛ شرح الاخبار: ج ۳ ص ۵۰۶؛ مستدرک الوسائل: ج ۱ ص ۱۱۶؛ و حدیث از امام صادق (ع) می‌باشد.

۲ - صف: ۲ و ۳.

۳ - الفرقان: ۳۰.

۴ - الکافی: ج ۸ ص ۳۰۸، ثواب الأعمال: ص ۲۵۳، بحار الأنوار: ج ۲ ص ۱۰۹.

۵ - فرقان: ۳۰.

۶ - کافی: ج ۸ ص ۳۰۸؛ ثواب الاعمال: ص ۲۵۳؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۱۰۹.

یعنی با حضور مردم آباد است ولی بر طریقی که قرآن و محمد وآل محمد (ص) ترسیم نموده‌اند، نمی‌باشند.

وقال أمير المؤمنين (ع) في وصف معظم أهل العلم في زماننا هذا: (نبذ الكتاب حملته وتناساه حفظته)<sup>(۱)</sup>، أي المفروض أنهم حملته وحفظته، وهم طلبة العلوم الدينية والعلماء. امير المؤمنين (ع) در توصیف بیشتر اهل علم در این زمانه می‌فرماید: «حاملان کتاب (قرآن) آن را به کناری افکنده و حافظانش، فراموشش می‌کنند»<sup>۲</sup>؛ یعنی از آنها خواسته شده که حملش کنند و حفظش نمایند، و منظور از اینان، طلبه‌های علوم دینی و علما می‌باشد.

هذا، وإن وُجِدَ بحث في الكتاب الكريم فهو يدور حول آراء المفسرين التي لا يعدو كثير منها محاولات لصب آيات القرآن ضمن مجال القواعد النحوية والفلسفية وغيرها، مع أنّ كثيراً منها استقرائية تحتمل الخطأ وكثيراً منها خلافية لم يتحرّر النزاع فيها. ولو أنهم فسّروا الكتاب على ما ورد في روايات أهل بيت العصمة ولم يتعدّوا الصراط المستقيم الذي رسمه أهل البيت ﷺ لتدبر القرآن وتفسير آياته لكان خيراً لهم وأقرب للتقوى. ولكن أتى لهم ذلك. آنها حتی کنکاش و تحقیق در کتاب کریم را اینگونه یافتند که گرد آرا و نظرات مفسرینی که بسیاری از آنها سعی دارند آیات قرآنی را در ضمن عرصه‌های قواعد نحوی، فلسفی و غیره بیامیزند، با وجود اینکه بیشتر قواعد استقرائی است و احتمال خطا در آنها وجود دارد و همچنین در بیشتر آنها ناسازگاری‌هایی وجود دارد که نزاع در موردشان هرگز پایان نیافته است. اما اگر آنها کتاب را بر اساس آنچه در روایات اهل بیت عصمت (علیهم السلام) وارد شده تفسیر می‌کردند، و از آن صراط مستقیمی که اهل بیت (علیهم السلام) برای تدبّر در قرآن و تفسیر آیتش ترسیم نموده‌اند، عدول نمی‌کردند، برای آنها بهتر و به تقوی نزدیک‌تر بود؛ اما آنها را چه به این کارها!

قال أمير المؤمنين (ع) في وصف حال أهل هذا الزمان مع القرآن: (وليس عند أهل ذلك الزمان سلعة أبور من الكتاب إذا تلي حق تلاوته، ولا أنفق منه إذا حرف عن مواضعه)<sup>(۳)</sup>. امير المؤمنين (علیهم السلام) در وصف حال اهل این زمان با قرآن می‌فرماید: «و در نزد مردم آن زمان چیزی بی‌ارزش‌تر از کتاب خدا نخواهد بود، اگر آن طور که باید و شاید خوانده شود، و هیچ

۱- نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج ۲ ص ۳۱، الكافي: ج ۸ ص ۳۸۷، بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۲۳۳.

۲- نهج البلاغة با شرح محمد عبده: ج ۲ ص ۳۱ : كافي: ج ۸ ص ۳۸۷ : بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۲۳۳.

۳- نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج ۲ ص ۳۰، الكافي: ج ۸ ص ۳۷۸ باختلاف يسير، بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۲۳۳.

متاعی پرمشتری تر و گران قیمت تر از آن نخواهد بود، اگر از جایگاه خود تحریف گردد»<sup>۱</sup>.

و يجب الالتفات إلى أنّ معرفة تفسير كتاب الله غير مقتصرة على طلبة الحوزة العلمية فقط، بل على كل مسلم معرفة تفسير كتاب الله ما أمكن. ومهمة طلبة الحوزة هي تعلم التفسير الصحيح وتعليمه للناس في المساجد وفي غيرها، ويجب أن تفتح دورات لتعليم تفسير كتاب الله في كل مكان.

باید توجه داشت که شناخت تفسیر کتاب خداوند فقط مختص به طلبه‌های حوزه‌ی علمیه نیست، بلکه بر هر مسلمانی واجب است در حدّ امکان تفسیر کتاب خدا را بشناسد. وظیفه‌ی طلبه‌ی حوزه‌ی علمیه فراگرفتن تفسیر صحیح و تعلیم دادن آن به مردم در مساجد و سایر مکان‌ها می باشد، و باید مجالسی برای تعلیم تفسیر کتاب خدا در هر مکانی گشایش یابد.

فالعقائد الإسلامية الصحيحة كلّها في كتاب الله وبمعرفة تفسيره وتأويله الصحيح وبمباحثة كتاب الله باستمرار، وإدراك معانيه ومفرداته ينكشف للمجتمع الإسلامي كله مغالطات أئمة الضلال، أمثال ابن تيمية، وابن عبد الوهاب، واتهاماتهم الباطلة للمسلمين بالشرك، كما وينكشف الطواغيت وأعدائهم وخططهم الشيطانية التي يهدفون من ورائها تضليل المجتمع الإسلامي.

تمامی عقاید اسلامی صحیح در کتاب خدا وجود دارد، و با شناخت آن و تفسیر و تأویل صحیح و با مباحثه‌ی مستمر در کتاب خدا و درک معانی و واژگانش، تمامی مغالطه‌گری‌های پیشوایان گمراهی، امثال ابن تیمیه و عبد الوهاب و اتهام‌زنی‌های باطل آنها به مسلمانان بر شرک، آشکار می‌گردد؛ همان طور که طاغوت‌ها و اعوان و انصارشان و برنامه‌های شیطانی‌شان که هدف از آنها پس پرده، به گمراهی کشانیدن جامعه‌ی اسلامی می باشد، آشکار خواهد شد.

ب - العقائد الإسلامية الصحيحة تعلمها وتعليمها:

ب - تعلیم و تعلّم عقاید صحیح اسلامی:

<sup>۱</sup> - نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۲ ص ۳۰ : کافی: ج ۸ ص ۳۷۸ با اختلافی اندک : بحار الانوار: ج ۳۴ ص ۲۳۳.

وهي العقائد المستقاة من الآيات القرآنية المحكمة والسنة. أمّا الآيات القرآنية المتشابهة فيجب إحكامها ومعرفة تفسيرها وتأويلها من الروايات التي وردت عن النبي وآله الأطهار عليهم السلام، لا أن يؤولها كل بهواه ويعتقد ما يشاء.

که عقاید برگرفته شده از آیات محکم قرآنی و سنت می باشد؛ اما در مورد آیات متشابه باید محکم کردن و شناخت تفسیر و تأویل شان از طریق روایاتی که از پیامبر و آل اطهارش (علیهم السلام) وارد شده است، صورت پذیرد، نه اینکه هر کس طبق خواست های نفسانی خود و آنچه خود اعتقاد دارد، آنها را تأویل نماید.

ونصیحتی لإخوانی المؤمنین:  
و نصیحتی برای برادران مؤمنم:

تحصیل العقائد من القرآن المفسّر بروایات أهل البيت عليهم السلام وبثها في المجتمع الإسلامي؛ ليكون مجتمعاً دينياً عقائدياً تزول الجبال ولا يزول عن عقائده القرآنية الصحيحة؛ ليكون بذلك المجتمع الإسلامي مستعداً لاستقبال ونصرة الإمام المهدي (ع).  
به دست آوردن عقاید از قرآن تفسیر شده با روایات اهل بیت (علیهم السلام) و انتشار آن در جامعه ی اسلامی؛ تا اینکه تبدیل به جامعه ی دینی عقیدتی گردد، که اگر کوه ها فرو ریزند، جامعه از عقاید قرآنی صحیحش کوتاه نیاید؛ تا به این ترتیب این جامعه ی اسلامی برای استقبال و یاری دادن امام مهدی (ع) آماده گردد.

ج- الأحكام الشرعية:  
ج - احكام شرعی:

وتعلّمها واجب على كل مسلم؛ لأنّه مبتلى بها في حياته كمعاملات ومكّلف بأدائها كعبادات، بل إنّ واجب كل مسلم بعد أن يتعلّمها أو يتعلّم بعضها أن يعلم إخوانه المسلمين.  
یادگیری احکام بر هر مسلمانی واجب است؛ زیرا در زندگی به آنها مبتلا -نظیر معاملات- و مکلف به ادای آنها -همچون عبادات- می باشد، و حتی بر هر مؤمنی واجب است که آنها یا برخی از آنها را به برادران مؤمن مسلمانش بیاموزاند.

والحقیقت آنّ الموجود في معظم كتب الفقه اليوم هو فتاوى وأحكام شرعية كلية تنطبق على مصاديق كثيرة في الخارج، أي: في مجتمعنا الإسلامي وتطبيقها على مصاديقها ليس بأقل أهمية منها، بل دون تطبيقها على مصاديقها لا تكون لها أي فائدة عملية، فواجب طلبية الحوزة العلمية العاملين حفظهم الله من كل سوء هو تطبيق هذه الأحكام الكلية على مصاديقها في مجتمعهم الإسلامي، وتنبیه الناس إلى المحرّمات الكثيرة التي استهانوا بها، بل على بعض طلبية الحوزة العاملين أن يتصدّوا لكتابة تطبيق الأحكام الشرعية على مصاديقها في المجتمع الإسلامي، وهذا واجب كفائي ربما يآثم بتركه الجميع.

در حقیقت آنچه در پیش تر کتاب های فقهی امروزی وجود دارد، فتواها و احکام شرعی کلی است، که بر موارد بسیاری در خارج یعنی در جامعهی اسلامی ما- منطبق می گردد و تطبیق دادن آنها بر مصادیق شان دارای اهمیت کمتری از خود آنها نیست، و حتی بدون تطبیق دادن آنها بر مصادیق شان هیچ فایدهی عملی در بر نخواهند داشت. پس بر طلبه های عامل حوزهی علمیه که خداوند از هر شری حفظشان کند، واجب است این احکام کلی را بر مصادیق شان در جامعهی اسلامی شان انطباق دهند و مردم را از محرّمات و گناهان بسیاری که آنها کوچک شان می شمارند بر حذر دارند؛ حتی بر برخی طلبه های عامل حوزهی علمیه واجب است که اقدام به تدوین و نوشتن تطبیق احکام شرعی بر مصادیق آن در جامعهی اسلامی نمایند، و این یک واجب کفایی است؛ شاید با ترک گفتن آن همهی جامعه در گناه گرفتار شوند.

## ۲- العمل بالشریعة الإسلامیة المقدّسة:

### ۲ - عمل به شریعت مقدّس اسلامی:

وطبعاً المهم من الشریعة هو العمل بها، حیث بدونه تكون معطلّة. والعمل مرّة یختص بالفرد، ومرّة یختص بعلاقته بالمجتمع. فعلى كل مسلم بعد أن یعرف ما له وما علیه بالشریعة المقدّسة أن یؤدی ما علیه ویطالب بما له دون زیادة. وله أن یعف ویتسامح مع الناس فی حقوقه، طلباً لرضا الله سبحانه.

طبیعتاً آنچه در شریعت مهم است عمل به آن می باشد؛ چرا که بدون عمل، شریعت کارکرد خود را از دست خواهد داد. گاهی عمل مختص به فرد می باشد و گاهی به ارتباطش با جامعه اختصاص دارد. بر هر مسلمانی واجب است پس از اینکه بداند شریعت مقدّس چه حقوقی برای او و چه تکالیفی بر گردنش قرار داده است، آنچه بر عهده دارد را به انجام برساند و حقوقش را بدون هیچ زیادتی مطالبه

نماید، و از جمله حقوق او است که در حقوقش در جهت رضای خداوند سبحان با مردم آسان گیرد یا بر آنها بیخشاید.

والعاقل لا یضییح حظّه من هذه الدنيا وفرصته فيها من السير إلى الله، ولا أعني فقط بأداء الواجبات، بل المستحبات وأهمّها الدعاء وصلاة الليل، بل النوافل اليومية جميعها، والصيام وزيارة الأنبياء والأئمة عليهم السلام والصالحين والشهداء والاعتبار بأعمالهم واقتفاء آثارهم، وقضاء حوائج المؤمنين والنصح لهم وإرشادهم والرحمة والرفقة بهم، وبغض الطواغيت وأعدائهم ومزايلتهم، فهم ينصبون العداة لآل محمد عليهم السلام وخصوصاً لخاتمهم المهدي (ع). وأفعال هؤلاء الطواغيت وأعدائهم دالت على أنّهم نواصب فيجب إجراء أحكام النواصب عليهم، فليس العمل بالشریعة هو العبادة فقط، بل المعاملة الحسنة مع الناس وليست المعاملة الحسنة باللين والرحمة فقط، بل وبالشدّة والغلظة أحياناً ولكل أهل، فمع المؤمنين يتعامل المؤمن بالرحمة واللين، قال تعالى: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾<sup>(۱)</sup>. ومع الطواغيت وأعدائهم يتعامل بالشدّة والغلظة، قال تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَيَبْسُ الْمَصِيرُ﴾<sup>(۲)</sup>.

عاقل، کسی است که بهره‌اش از این دنیا و فرصتی که در آن برای سیر به سوی خداوند در اختیار دارد را تباه نسازد. منظور من فقط در ادای واجبات نیست، بلکه آنچه در مستحبات است نیز شامل می‌شود؛ و مهم‌ترین آنها یعنی دعا و نماز شب، و حتی همه‌ی نوافل روزانه، روزه و زیارت پیامبران و ائمه (علیهم السلام) و صالحین و شهدا، توجه به کردار آنها و پیروی از آثارشان، برآوردن نیازهای مؤمنان و خیرخواهی برایشان و ارشاد آنها و رحمت و رأفت نسبت به آنان، دشمنی با طاغوت‌ها و اعوان و انصارشان و نابودی آنان که آنها جنگ و دشمنی با آل محمد (ص) و به خصوص با خاتم آنها امام مهدی (ع) را به پا کرده‌اند؛ و رفتار و کردار این طاغوت‌ها و اعوان و انصارشان گواه بر ناصبی بودن آنها (دشمنی آنها با اهل بیت (علیهم السلام)) دارد، پس باید احکام ناصبی‌ها (دشمنان اهل بیت (علیهم السلام)) بر آنها جاری شود. بنابراین عمل به شریعت، فقط به جا آوردن عبادات نیست، بلکه رفتار نیکو با مردم را نیز دربر می‌گیرد، و رفتار نیکو با مردم فقط رفتار ملایم و با عطوفت و مهربانی نیست، بلکه گاهی اوقات باید شدت و جدیت به خرج داد، و هر رفتار، مخاطب خودش را دارد؛ بنابراین مؤمن با مؤمنان با رحمت و نرمش رفتار می‌کند، که حق تعالی می‌فرماید: (به سبب رحمتی

<sup>۱</sup> - آل عمران : ۵۹ .

<sup>۲</sup> - التوبة : ۷۳ .



از جانب خدا است که تو با آنها اینچنین نرم خوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سخت دل می بودی قطعاً از گرد تو پراکنده می شدند. پس بر آنها ببخشای و برایشان آموزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدای توکل کن، که خداوند توکل کنندگان را دوست دارد<sup>۱</sup> و با طاغوت ها و همدستانشان با شدت و تندی؛ حق تعالی می فرماید: (ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر، جایگاهشان جهنم است و چه بد سرانجامی است)<sup>۲</sup>.

وفي الكافي عن أبي عبد الله (ع)، قال: (قال رسول الله ﷺ لأصحابه: أي عرى الإيمان أوثق؟ فقالوا: الله ورسوله أعلم، وقال بعضهم: الصلاة، وقال بعضهم: الزكاة، وقال بعضهم: الصيام، وقال بعضهم: الحج والعمرة، وقال بعضهم: الجهاد، فقال رسول الله ﷺ: لكل ما قلتم فضل، ولكن ليس به. ولكن أوثق عرى الإيمان الحب في الله والبغض في الله، وتولي أولياء الله، والتبري من أعداء الله)<sup>(۳)</sup>.

در کتاب کافی از ابو عبد الله (ع) روایت شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) رو به یارانش فرمود: کدام یک از ریسمان های ایمان محکم تر و مطمئن تر است؟ گفتند: خدا و فرستاده اش آگاه تر است؛ برخی گفتند: نماز؛ برخی گفتند: زکات؛ برخی گفتند: روزه؛ برخی گفتند: حج و عمره؛ و برخی گفتند: جهاد! رسول خدا (ص) فرمود: همه ی آنچه را که گفتید فضیلتی است ولی پاسخ، هیچ کدام نبود؛ محکم ترین و مطمئن ترین ریسمان ایمان، دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای خداوند است، و دوست داشتن اولیای خدا و دوری جستن از دشمنان خدا»<sup>۴</sup>.

وعن علي بن الحسين قال: (إذا جمع الله (عز وجل) الأولين والآخرين قام مناد فنادي ليسمع الناس، فيقول: أين المتحابون في الله، يقوم عنق من الناس. فيقال لهم: اذهبوا إلى الجنة بغير حساب، فيقول الملائكة: فأی ضرب أنتم من الناس؟ فيقولون: نحن المتحابون في الله.

و از علی بن حسین (ع) روایت شده است که فرمود: «هنگامی که خداوند عزوجل پیشینیان و آیندگان (همگی) را گرد آورد، منادی برمی خیزد و ندا می دهد تا مردم بشنوند؛ می گوید: کجایند دوست دارندگان در را خدا؟ عده ای از مردم برمی خیزند. پس به آنها گفته می شود: بدون حساب به بهشت بروید. پس فرشتگان به آنها گویند: شما کدامین گروه از مردم می باشید؟ گویند: ما

<sup>۱</sup> - آل عمران: ۱۵۹.

<sup>۲</sup> - توبه: ۷۳.

<sup>۳</sup> - الکافی: ج ۲ ص ۱۲۵، المحاسن: ج ۱ ص ۲۶۴، وسائل الشیعة: ج ۱۶ ص ۱۷۷، بحار الأنوار: ج ۶۶ ص ۲۴۲.

<sup>۴</sup> - کافی: ج ۲ ص ۱۲۵؛ محاسن: ج ۱ ص ۲۶۴؛ وسائل الشیعة: ج ۱۶ ص ۱۷۷؛ بحار الأنوار: ج ۶۶ ص ۲۴۲.

دوست دارندگان در راه خدا هستیم.

قال: فيقولون: وأي شيء كانت أعمالكم؟ قالوا: كنا نحب في الله ونبغض في الله. فيقولون: نعم أجر العاملين<sup>(۱)</sup>.

امام فرمود: می گویند: اعمال شما کدامین است؟ گویند: ما در راه خدا دوست و در راه خدا دشمن می داریم. آنگاه گویند: برترین پاداش عمل کنندگان ارزانی تان باد<sup>(۲)</sup>.

وعن أبي جعفر (ع)، قال: (قال رسول الله ﷺ: ودُّ المؤمن للمؤمن في الله من أعظم شعب الإيمان، ألا ومن أحب في الله وأبغض في الله وأعطى في الله ومنع في الله، فهو من أصفياء الله)<sup>(۳)</sup>.  
از ابا جعفر (ع) روایت شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده اند: اینکه مؤمن، مؤمنی را به خاطر خدا دوست بدارد از عظیم ترین شاخه های ایمان است. آگاه باشید هر کس به خاطر خدا دوست بدارد و به خاطر خدا دشمن بدارد، در راه خدا ببخشاید و در راه خدا منع کند، او از برگزیدگان خداوند است»<sup>(۴)</sup>.

وليست الشريعة الإلهية داعية للتميع أو دافعة للتخثت. فباسم الدين تجد من يتماوت في مشيته ويخفض صوته حتى لا يكاد يُسمع. وباسم العرفان والأخلاق تجد من يسمي نفسه عالماً أو يسميه الجهال عالماً وهو تارك لأهم واجب في الإسلام الذي به تقام الفرائض وتأمين المذاهب وتحل المكاسب، وهو الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر. وعجيب أمر هؤلاء!! والأعجب أمر من يحترم هذه النماذج السلبية ويقدّسها!! والحال إنّ رسول الله ﷺ كان رؤوفاً رحيماً بالمؤمنين شديداً مع الكافرين، حتى ورد عن أمير المؤمنين (ع) ما معناه أنهم يحتمون به في المعارك<sup>(۵)</sup>.

۱- الكافي: ج ۲ ص ۱۲۶، المحاسن: ج ۱ ص ۲۶۳، وسائل الشيعة: ج ۱۶ ص ۱۶۷، بحار الأنوار: ج ۶۶ ص ۲۴۵.

۲- كافي: ج ۲ ص ۱۲۶؛ محاسن: ج ۱ ص ۲۶۳؛ وسائل الشيعة: ج ۱۶ ص ۱۶۷؛ بحار الأنوار: ج ۶۶ ص ۲۴۵.

۳- الكافي: ج ۲ ص ۱۲۵، المحاسن: ج ۱ ص ۲۶۳، وسائل الشيعة: ج ۱۶ ص ۱۶۶، بحار الأنوار: ج ۶۶ ص ۲۴۰.

۴- كافي: ج ۲ ص ۵۲۶؛ محاسن: ج ۱ ص ۲۶۳؛ وسائل الشيعة: ج ۱۶ ص ۶۶۷؛ بحار الأنوار: ج ۶۶ ص ۲۴۰.

۵- يقول أمير المؤمنين (ع): (كنا إذا اشتد البأس لذنابنا برسول الله ﷺ الرسالة السعدية للعلامة الحلي: هامش ص ۷۸، وروى أحمد في مسنده: عن علي (ع) قال: (لقد رأيتنا يوم بدر ونحن نلوذ برسول الله ﷺ وهو أقربنا إلى العدو وكان من أشد الناس يومئذ بأساً) مسند أحمد: ج ۱ ص ۸۶، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۲، وروى الطبري، قال: قال أبو جعفر: (فلما انتهى رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى أهله ناول سيفه ابنته فاطمة، فقال: اغسلي عن هذا دمه يا بنية، فو الله لقد صدقتي اليوم، وناولها علي بن أبي طالب سيفه، فقال: وهذا أيضاً فاغسلي عنه دمه فو الله لقد صدقتي اليوم، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: لئن كنت صدقت القتال، لقد صدق سهل بن حنيف وأبو دجانة) تاريخ الطبري: ج ۲ ص ۲۱۰، وروى ابن سعد: (عن جابر عن محمد بن علي قال: كان رسول الله ﷺ شديد البطش) الطبقات الكبرى: ج ۱ ص ۴۱۹.

شریعت الهی دعوتی برای فساد و رذیلت اخلاقی، یا محرکی برای سستی و خنثی بودن نیست. کسانی را می بینیم که به اسم دین در راه رفتن، خود را متواضع جلوه می دهند و صدای خود را به قدری پایین می آورند که تقریباً صدایی از آنها شنیده نمی شود و به اسم عرفان و اخلاق کسانی را می بینیم که خود را عالم و دانشمند نام می نهند و یا برخی افراد نادان او را دانشمند می نامند، در حالی که آنها مهم ترین واجب در اسلام که به واسطه‌ی آن فرایض و واجبات بر پا، مذاهب ایمن، و درآمدها حلال می گردد را ترک گفته اند؛ یعنی امر به معروف و نهی از منکر. وضعیت این عده بسیار عجیب است!! و عجیب تر از این، وضعیت کسانی است که اینها را سمبل قرار داده، مقدّس شان می شمارند!! و حال آنکه رسول خدا (ص) در عین حال که نسبت به مؤمنان رئوف و رحیم بوده است، با کافران با شدت برخورد می کرد، تا آنجا که از امیر المؤمنین (ع) با این مضمون وارد شده است که آنها در میادین نبرد به ایشان (ص) پناه می بردند<sup>۱</sup>.

ثم إنَّ امیر المؤمنین (ع) کان یصفه بأنّه کالطیب الدوار بأدویته<sup>(۲)</sup>، أي: إنّّه شدید الاهتمام بالأمر بالمعروف والنهی عن المنکر وبتبلیغ الناس. فأی عرفان هذا، وأی أخلاق هذه التي تأمر صاحبها أن یسیر عکس مسیره رسول الله ﷺ؟

سپس امیر المؤمنین (ع) او را به مانند پزشکی دوره گرد همراه با داروهایش توصیف می فرمود<sup>۳</sup>؛ یعنی: او به امر به معرف و نهی از منکر و تبلیغ مردم اهتمام بسیار داشت. پس این چه عرفانی است و این چه اخلاقی است که به صاحب خود امر می کند بر خلاف روش رسول خدا (ص) حرکت کند؟!

۱ - امیر المؤمنین (ع) می فرماید: «هرگاه نبرد بر ما شدت می گرفت به پیامبر پناه می بردیم». الرسالة السعدیة علامه حلی: پاورقی ص ۷۸. احمد در مسندش روایت می کند: از علی (ع) روایت شده است که فرمود: «ما را در روز بدر دیدید در حالی که ما به رسول خدا (ص) پناه می بردیم و او نزدیک ترین ما به دشمن بود و از جنگ آوثرترین مردم در آن روز». مسند احمد: ج ۱ ص ۸۶، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۲. طبری روایت کرده است: ابو جعفر (ع) فرمود: «وقتی رسول خدا (ص) به خانه ی خویش رسید، شمشیرش را به دخترش فاطمه داد و فرمود: خونس را از این شمشیر پاک کن ای دخترم که به خدا سوگند امروز او مرا باور نمود. و علی بن ابی طالب نیز شمشیرش را به او داد و همین سخن را گفت: خونس را از این شمشیر پاک کن که به خدا سوگند امروز او مرا باور نمود. پس رسول خدا (ص) فرمود: از آنجا که تو جنگ را پذیرفتی و باور نمودی، سهل بن حنیف و ابو دجانة نیز باور کردند». تاریخ طبری: ج ۲ ص ۲۱۰؛ و ابن سعد روایت کرده است: از جابر از محمد بن علی: «رسول خدا (ص) سخت حمله ور می شد». طبقات کبری: ج ۱ ص ۴۱۹.

۲ - قال امیر المؤمنین (ع) واصفاً رسول الله ﷺ: (طیب دوار یطبه قد أحکم مراهمه، وأحمی مواسمه. یضع ذلك حیث الحاجة إلیه من قلوب عمی، وأذان صم، وألسنة بکم. متبع بدوائه مواضع الغفلة ومواطن الحیرة) نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج ۱ ص ۲۰۷.

۳ - امیر المؤمنین (ع) در حالی که رسول خدا (ص) را توصیف می کرد، فرمود: «طیب دوار یطبه قد أحکم مراهمه و أحمی مواسمه یضع ذلك حیث الحاجة إلیه من قلوب عمی و أذان صم و ألسنة بکم، متبّع بدوائه مواضع الغفلة و مواطن الحیرة» (او پیامبر) پزشکی است که با طب خویش پیوسته در گردش است، داروها و مرهم های خود را به خوبی آماده ساخته و ابزار داغ کردن را (برای سوزاندن زخم ها) تفتیده و گذاخته کرده است، تا بر هر جا که نیاز داشته باشد، بگذارد؛ بر دل های کور، بر گوش های کر، بر زبان های گنگ. او با داروهای خویش بیماران غفلت زده و سرگشته را رسیدگی و درمان می کند. نهج البلاغه شرح محمد عبده: ج ۱ ص ۲۰۷.

آیها المؤمنون والمؤمنات: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ (ع) حمل فأساً وكسّر الأصنام فتابعوا هذه المسيرة المشرفة، مسيرة الأنبياء والمرسلين التي تقرؤونها في القرآن. وإياكم ومسيرة أمثال السامري وبلعم بن باعوراء. ای برادران و خواهران مؤمن! ابراهیم (ع) تبری برداشت و بتها را شکست، پس از این سیره و روش شریف پیروی کنید، روش پیامبران و فرستادگان خدا که آنها را در قرآن می خوانید، و بر حذر باشید از روش و آیین امثال سامری و بلعم بن باعورا.

احملوا الفؤوس وحطّموا الأصنام والعجول<sup>(۱)</sup>، وليبدأ كلٌّ منّا بنفسه، وبالناس المحيطين به. ولا تخافوا فأنتم الأعلون أن كنتم مؤمنين: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ﴾ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿ قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ﴾<sup>(۲)</sup>.

تبرها را بردارید و بتها و گوساله‌ها<sup>۳</sup> را بشکنید و پیش از هر چیز هر کدام از ما باید از خویشان آغاز کند و سپس مردم اطراف خودش، و نه‌راسید که شما پیروزید، اگر ایمان داشته باشید: (آیا خدا کفایت کننده‌ی بنده‌اش نیست؟ در حالی که آنها تو را از آنچه غیر او است، می ترسانند! و هر کس را که خدا گمراه سازد برایش هیچ راهنمایی نخواهد بود \* و هر کس را که خدا راهنمایی کند، برایش گمراه کننده‌ای نیست. آیا خداوند پیروزمند انتقام گیرنده نیست؟ \* و اگر از آنها بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ قطعاً خواهند گفت: خداوند. بگو: پس اینهایی را که غیر از خداوند می پرستید چگونه می بینید؟ اگر خداوند بخواهد به من آسیبی برساند آیا اینان می توانند دفع کننده‌ی آسیب او باشند؟ یا اگر بخواهد به من رحمتی ارزانی دارد، آیا آنها می توانند بازدارنده‌ی رحمتش باشند؟ بگو: خداوند مرا کفایت می کند، و توکل کنندگان فقط بر او توکل می کنند \* بگو: ای قوم من! شما بر حسب امکان خود عمل کنید و من نیز عمل کننده‌ام، پس به زودی خواهید دانست \* چه کسی به عذابی که خوارش می سازد گرفتار می شود و عذاب جاوید بر او فرود می آید)<sup>۴</sup>.

<sup>۱</sup> - العجول التي تعبد من دون الله، كعجل السامري.

<sup>۲</sup> - الزمر: ۳۶ - ۴۰.

<sup>۳</sup> - گوساله‌هایی که به جای خداوند پرستیده می‌شوند، مانند گوساله‌ی سامری.

<sup>۴</sup> - زمر: ۳۶ - ۴۰.

وعلى طلبية الحوزة أن يعوا أنّ تكليف العالم بالأمر بالمعروف والنهي عن المنكر خاص وأكبر من غيره؛ لأسباب كثيرة، منها: إنّه وضع نفسه في مكان الأنبياء والمرسلين، ووقف في باب الملكوت، وادعى أنّه من إلقاء الطريق إلى الله بلسان الحال، وإن لم يصرّح بالمقال.

طلبه‌های حوزهی علمیه باید به یاد داشته باشند که تکلیف عالم به طور خاص در امر به معروف و نهی از منکر است و این تکلیف، از سایر تکالیف بزرگ‌تر می‌باشد؛ به دلایل بسیار، از جمله: اینکه او خود را در جایگاه پیامبران و فرستادگان قرار داده، در دروازه‌ی ملکوت ایستاده، و با زبان حال خود ادعا می‌کند که او یکی از نشانه‌های راه رسیدن به خداوند است، حتی اگر به صراحت بر زبان نیاورد.

فالعالم يجب أن ينهي عن المنكر الذي يحاول الطواغيت وأتباعهم نشره في المجتمع الإسلامي، وبكل الوسائل المتاحة له. ويجب عليه مراقبة المجتمع الإسلامي وتقويم الانحرافات فيه، وإلا فهو يصبح قاطعاً لطريق الله سبحانه وتعالى وجندياً من جنود إبليس. فالطواغيت ينشرون المنكر بأيديهم وألسنتهم، والأئمة والعلماء غير العاملين ينشرون المنكر بترك النهي عنه بإهمالهم توجيّه المجتمع الإسلامي وإصلاحه. فمثلهم كمثل الذي تصدّى لعمل معين ولم يؤدّه فلا هو قائم به ولم يترك غيره يقوم به.

عالم باید با همه‌ی امکاناتی که در اختیار دارد از منکری که طاغوت‌ها و پیروانشان سعی در انتشار آن در جامعه‌ی اسلامی دارند، نهی کند و بر او مراقبت از جامعه‌ی اسلامی و اصلاح انحرافات در آن، واجب می‌باشد، که در غیر این صورت او نیز راهزنی از راهزنان طریق الی الله و سربازی از سربازان ابلیس خواهد بود. طاغوت‌ها منکر را با دست و زبان خود، و پیشوایان و علمای بی‌عمل، با ترک نهی از آن، با اهمال و غفلت خود از رهنمون کردن جامعه‌ی اسلامی و اصلاحش، منتشر می‌کنند. مثل آنان همانند مثل کسی است که به انجام عملی معین متعهد شود و آن را به انجام نمی‌ساند؛ پس نه خود آن کار را انجام می‌دهد و نه اجازه می‌دهد کسی غیر از خودش به انجامش مبادرت ورزد.

كما يجب الالتفات إلى أنّ هناك تقصيراً كبيراً في المجتمعات الإسلامية، وخصوصاً النخبة المؤمنة المثقفة فيها. فهؤلاء يجب أن يتصدّوا للنهي عن المنكر كل حسب علمه وتكليفه، كما يجب الالتفات حول العلماء العاملين المخلصين لله الأمرين بالمعروف الناهين عن المنكر والمجاهدين في سبيل الله والدفاع عنهم. فليس من المعقول أن ينهض هؤلاء العلماء العاملون بعبء المسؤولية، والمجتمعات الإسلامية لاهية في متابعة الطواغيت وعلماء السوء غير العاملين.

باید توجه داشت که در این خصوص کوتاهی بزرگی در جامعه‌ی اسلامی رخ داده است، به

خصوصاً از طرف نخبگان مؤمن فرهیخته‌اش. پس بر آنها واجب است که مسؤولیت نهی از منکر را هر کس به اندازه‌ی علم و تکلیفش بر عهده گیرد، همان طور که گرد آمدن بر گرد علمای باعمل مخلص برای خدا، واجب است؛ همان امر کنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکر، مجاهدین در راه خدا و دفاع کنندگان از او. از عقل به دور است که این علمای باعمل بار انجام این مسؤولیت را بر دوش کشند در حالی که جوامع اسلامی در پی پیروی از طاغوتیان و علمای بد نهاد بی عمل، در غفلت و فراموشی به سر برند.

ولیحذر أفراد المجتمع الإسلامي، فإنّهم يوم القيامة مسؤولون عن العالم العامل ومدى تجاوبهم معه، فعن أبي عبد الله (ع)، قال: (ثلاثة يشكون إلى الله عزّ وجل، مسجد خراب لا يصلّي فيه، وعالم بين جهال، ومصحف معلق قد وقع عليه الغبار لا يقرأ فيه)<sup>(۱)</sup>.  
افراد جامعه‌ی اسلامی باید بر حذر باشند، چرا که آنها در روز قیامت در برابر عالم عامل و اینکه چقدر با آنها هم‌صدا شدند، مسؤول خواهند بود. از ابو عبد الله (ع) روایت شده است که فرمود: «سه چیز به خداوند عزوجل شکایت می‌کنند: مسجد ویرانی که در آن نماز خوانده نشود، عالم میان نادانان، و مصحف بسته شده‌ای که بر آن غبار نشسته باشد و آنچه در آن است قرائت نگردد»<sup>(۲)</sup>.

نعم أيها الأحبة، أيها المؤمنون والمؤمنات إنّ واجبكم نصرّة العالم العامل المخلص لله المجاهد في سبيل إعلاء كلمة لا إله إلاّ الله، لا الابتعاد عنه وخذلانه وتركه في النهاية يذهب إلى ربّه مههوراً مظلوماً متشحطاً بدمه يشكو إلى الله خذلان الناصر بعد أن كان دليلاً إلى صراط الله المستقيم.

آری ای عزیزان، ای مردان و زنان مؤمن! واجب شما، یاری رسانیدن به عالم عامل مخلص برای خداوند و مجاهد در راه اعتلای کلمه‌ی لا اله الا الله است، نه دوری گزیدن از او، تنها گذاردن و ترک گفتنش تا در نهایت، او به سوی پروردگارش مههور، مظلوم و با چهره‌ای خونین روانه گردد، تا پس از اینکه نشانه و راهنمایی برای راه مستقیم خداوند بود به درگاه خداوند از نبود یار و یاور شکایت کند.

قال أمير المؤمنين (ع): (إنّ الله سبحانه وتعالى جعل الذكر جلاءً للقلوب، تسمع به بعد الوقرة، وتبصر به العشوة، وتنقاد به بعد المعاندة، وما برح لله عزّت آلاؤه في البرهته بعد البرهته، وفي أزمان

۱- الكافي: ج ۲ ص ۶۱۳، الخصال: ص ۱۴۲، وسائل الشیعة: ج ۵ ص ۲۰۲، بحار الأنوار: ج ۲ ص ۴۱.

۲- کافی: ج ۲ ص ۶۱۳؛ خصال: ص ۱۴۲؛ وسائل الشیعة: ج ۵ ص ۲۰۲؛ بحار الأنوار: ج ۲ ص ۴۱.

الفرات عباد ناجاهم في فكرهم وكلمهم في ذات عقولهم، فاستصبحوا بنور يقظتة في الأبصار والأسماع والأفئدة، يذكرون بأيام الله ويخوفون مقامه، بمنزلة الأدلة في الفلوات، من أخذ القصد حمدوا إليه الطريق وبشروه بالنجاة، ومن أخذ يميناً وشمالاً ذموا إليه الطريق وحذروه من الهلكة، وكانوا كذلك مصابيح تلك الظلمات، وأدلت تلك الشبهات، وإن للذكر لأهلاً أخذوه من الدنيا بدلاً، فلم تشغلهم تجارة ولا بيع عنه يقطعون به أيام الحياة، ويهتفون بالزواج عن محارم الله في أسماع الغافلين، ويأمرون بالقسط و يأتَمرون به، وينهون عن المنكر ويتناهون عنه، فكأنما قطعوا الدنيا إلى الآخرة وهم فيها، فشاهدوا ما وراء ذلك، فكأنما اطلعوا غيوب أهل البرزخ في طول الإقامة فيه، وحققت القيامة عليهم عداتها، فكشفوا غطاء ذلك لأهل الدنيا، حتى إنهم يرون ما لا يرى الناس ويسمعون ما لا يسمعون ... (١).

خداوند سبحان و متعال ذکر را روشنی دلها قرار داد تا در پرتو آن پس از سنگینی بشنود و پس از کم سویی ببیند و پس از لجاجت و دشمنی، رام گردد؛ و خداوند - که نعمت هایش بزرگ باد - در هر عصر و زمانی همواره بندگانی داشته که به فکر آنها الهام می کرده و در وادی عقل و اندیشه با آنان سخن می گفته است. پس آنها نور بیداری را در دیدگان، گوشها و دلها روشن می ساخته اند. روزهای خدای را به یاد می آورند و مردم را از جلال و بزرگی خدا می ترسانند. آنان نشانه های روشن خدا در بیابان هایند. که هر که از راه میانه رود طریقه اش را بستایند و او را به رهایی مژده دهند و هر که به راه راست یا چپ رود طریقه اش را نکوهش کنند و از هلاکتش بر حذر دارند و در این حال، چونان چراغ هایی هستند که تاریکی ها را روشن می سازند و راهنمایی که دیگران را از گرفتار شدن در شبهه ها باز می دارند. یاد خدا اهلی دارد که آن را به جای زرق و برق دنیا برگزیده اند و هیچ تجارت و داد و ستدی آنها را از یاد خدا باز نداشته است و با همین وضع، زندگی خود را ادامه می دهند و غافلان را با فریادهای خود متوجه کیفر محرمات الهی می کنند، به عدالت فرمان می دهند و خود به آن عمل می نمایند و مردم را از بدی باز می دارند و خود به گرد آن نمی چرخند. با اینکه در دنیا زندگی می کنند گویا آن را رها کرده، به آخرت پیوسته، سرای دیگر را مشاهده کرده اند، گویا از مسایل پنهان برزخیان و مدت طولانی اقامت شان آگاهی دارند، و گویا قیامت، وعده های خود را برای آنان تحقق بخشیده است. آنان پرده ها را برای مردم دنیا برداشته اند، تا آنجا که می بینند آنچه را که مردم نمی نگرند، و می شنوند آنچه را که مردم نمی شنوند.

ومع الأسف هناك من يترك الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر هذا الواجب العظيم بحجة التقية، فلم أجد بدءاً من توضيحها قليلاً.

و با کمال تأسف کسانی هستند که امر به معرف و نهی از منکر- این واجب عظیم- را به بهانه‌ی تقيه ترک می‌گویند، و گریزی از ارابه‌ی اندکی روشنگری در این خصوص نمی‌بینم.

## التقية

### تقیه

التقية هي: تجنب الضرر المادي. والحيوانات تتجنب الضرر عادةً فضلاً عن الإنسان، وعادةً معظم بني آدم يميلون عن الحق إلى الباطل إذا كانت متابعة الحق تسبب لهم ضرراً اقتصادياً أو بدنياً ولو كان يسيراً، وهذه مسيرة الإنسانية بين يديك في كتب التاريخ تصفحها ستجد أنّ قلّة هم الذين تحملوا تلف أموالهم وأنفسهم في سبيل إعلاء كلمة الحق.

تقيه عبارت است از اجتناب از ضرر مادی. حیوانات به طور غریزی بهتر از انسان از ضرر و زیان دوری می‌جویند و به طور معمول، انسان‌ها اگر همراه شدن با حق برای شان ضرر و زیان اقتصادی یا جسمی هر چند اندک- به همراه داشته باشد، از حق به سوی باطل متمایل می‌گردند، و این سیر حرکت انسانی در کتاب‌های تاریخی پیش روی شما قرار دارد، آنها را ورق بزنید؛ خواهید دید کسانی که از دست دادن اموال و جان‌هایشان را در راه برافراشتن کلمه‌ی حق تحمل کرده‌اند، اندک افرادی بیش نبوده‌اند.

إذا فمعظم الناس يمارسون التقية، بل ويأفراط وبشكل دائم، فإذا انتقلنا إلى المسلمين وجدناهم فرقتين، فرقة صامتة وموافقة أو مدهنة للطواغيت الذين يحكمون البلاد الإسلامية، مع أنّهم يحكمون بالقوة العاشمة ويستخفون بالشرعية والقرآن وجميع النواميس الإلهية ويحكمون بغير ما أنزل الله ويستحلون دماء المؤمنين، فضلاً عن اغتصابهم قيادة الأمة من المعصومين عليه السلام.

از سوی دیگر بخش اعظم مردم تقيه را در پیش می‌گیرند، حتی به صورت افراطی و به شکلی همیشگی. حال اگر به مسلمانان پردازیم آنها را دو گروه خواهیم یافت: گروهی خاموش، و موافق یا سازش‌کار با طاغوت‌هایی که بر سرزمین‌های اسلامی حکومت می‌کنند، با وجود اینکه آنها با بی‌داد



و ستم بسیار حکومت می کنند و شریعت، قرآن و همه‌ی حدود الهی را سبک می شمارند، براساس غیر از آنچه خداوند نازل فرموده است، حکم می رانند و خون مؤمنان را مباح می شمارند و همه‌ی اینها، سوای غصب کردن رهبری امت توسط آنها به جای معصومین (علیهم السلام) می باشد.

وهذه الفرقة هي معظم أهل السنّة، إذاً فهؤلاء يمارسون التقيّة وبشكل مفرط، إلا أن يقولوا إنّ مذاهبهم توجّب طاعة الحاكم الجائر وإن عطّل الشريعة وسفك الدم الحرام، وقام بحركة إعلامية عظيمة لطمس الإسلام، ونشر الخمر والفجور والملاهي والأغاني وما يعرضه تلفزيون الدول الإسلامية من فساد وإفساد للمجتمع<sup>(۱)</sup>.

عمده‌ی اهل سنت در این دسته جای می گیرند؛ بنابراین، اینان تقيه را به شکلی افراطی به کار می گیرند تا آنجا که معتقدند به اینکه مذاهب آنها اطاعت و پیروی از حکومت ستمگر را واجب می داند، حتی اگر شریعت تعطیل و خون‌های حرام ریخته شود و جنبش تبلیغاتی بزرگی برای محو کردن اسلام به حرکت درآید؛ با وجود شیوع می خوارگی، فسق و فجور، بی بند و باری و موسیقی‌های مستهجن و هر آنچه از فساد و به فساد کشانیدن جامعه که از تلویزیون حکومت‌های اسلامی پخش

<sup>۱</sup> - وإليك كلام بعضهم: قال النووي في شرحه على صحيح مسلم باب لزوم طاعة الأمراء في غير معصية: قال جماهير أهل السنة من الفقهاء والمحدثين والمتكلمين: لا ينزع الخليفة بالفسق والظلم وتعطيل الحدود وتضييع الحقوق، ولا يخلع ولا يجوز الخروج عليه بذلك، بل يجب وعظه وتخويله للأحاديث الواردة في ذلك. شرح صحيح مسلم: ج ۱۲ ص ۲۲۹.

وقال القاضي أبو بكر الباقلاني: إن قال قائل ما الذي يوجب خلعه الإمام عندكم قيل له: يوجب ذلك أمور، منها كفر بعد الإيمان، ومنها تركه إقامة الصلاة والدعاء إلى ذلك، ومنها عند كثير من الناس فسقه وظلمه بغصب الأموال وضرب الأبخار وتناول النفوس المحرمة وتضييع الحقوق وتعطيل الحدود. وقال الجمهور من أهل الإثبات وأصحاب الحديث: لا ينخلع بهذه الأمور ولا يجب الخروج عليه، بل يجب وعظه وتخويله وترك طاعته في شيء مما يدعو إليه من معاصي الله، واحتجوا في ذلك بأخبار كثيرة متظاهرة عن النبي ﷺ وعن أصحابه في وجوب طاعة الأئمة وإن جاروا واستأثروا بالأموال وأنه قال ﷺ: (اسمعوا وأطيعوا ولو لعبد أجدع ولو لعبد حبشي، وصلوا وراء كل بر وفاجر)، وروي أنه قال: (أطعمهم وإن أكلوا مالك وضربوا ظهرك، وأطيعوهم ما أقاموا الصلاة) في أخبار كثيرة وردت في هذا الباب تمهيد الأوائل وتلخيص الدلائل: ص ۴۷۸.

والمقصود بالأخبار والروايات التي ذكرها النووي والباقلاني هو ما رواه البيهقي ومسلم وغيرهما، وإليك بعضاً مما رووه في المقام: روى البيهقي: عن يزيد بن سلمة الجعفي أنه قال: يا نبي الله أرأيت إن قامت علينا أمراء يسألوننا حقهم، ويمنعوننا حقنا، فما تأمرنا؟ فقال ﷺ: (اسمعوا وأطيعوا، فإنما عليهم ما حملوا، وعليكم ما حملتم) السنن الكبرى: ج ۸ ص ۱۵۸.

وروى مسلم: عن حذيفة بن اليمان، قال: قلت: (يا رسول الله، إنا كنا بشر فجاء الله بخير فنحن فيه، فهل من وراء هذا الخير شر؟ قال ﷺ: نعم. قلت: كيف؟ قال ﷺ: يكون بعدي أئمة لا يهتدون بهدائي، ولا يستنون بسنتي، وسيقوم فيهم رجال قلوبهم قلوب الشياطين في جثمان إنس، قال حذيفة: قلت: كيف أصنع يا رسول الله إن أدركت ذلك؟ قال: تسمع وتطيع للأمير، وإن ضرب ظهرك وأخذ مالك، فاسمع وأطع) صحيح مسلم: ج ۶ ص ۲۰، السنن الكبرى للبيهقي: ج ۸ ص ۱۵۷، المعجم الأوسط للطبراني: ج ۳ ص ۱۹۰. وللقارئ الكريم أن يطلع على ما ذكرناه وغيره في مظانه.

می‌گردد<sup>۱</sup>.

ولا أظن أن من علماء السنة اليوم من يقول هذا، وإلا لكان بهذا القول محارباً لمحمد ﷺ وشريعته وناصرأ لكفار قريش وأشياعهم اليوم.  
گمان نمی‌کنم کسی از علمای سنت امروز چنین چیزی بگوید، که در این صورت دشمن محمد (ص) و شریعتش و یآوری برای کفار قریش و پیروان امروزی آنها خواهد بود.

إذن، فيما أنهم لا يقولون بوجوب طاعة الحاكم الجائر، بل ما أظنه أن كل مسلم يحرم طاعة الحاكم الجائر؛ لأنه محارب لله ولرسوله، وبما أنهم لا يثرون على الحكام الظلمة، بل ويدهنونهم في الغالب، فبماذا نصف حالهم هذا غير أنهم يمارسون التقية وبشكل مفرط وليسمونها ما يشاؤون، فالهم المعنى لا اللفظ.

بنابراین، با توجه اینکه آنها به صراحت اطاعت از حاکم ستمگر را واجب نمی‌دانند و حتی گمان نمی‌کنم هیچ مسلمانی اطاعت از حاکم ستمگر را حرام نداند؛ چرا که در این صورت محارب با خداوند و رسولش می‌باشد. و با توجه اینکه آنها علیه حاکمان ظالم قیام نمی‌کنند، بلکه در بیش‌تر

۱ - سخن برخی از ایشان خدمتتان عرضه می‌گردد: نوی در شرح خود بر صحیح مسلم باب لزوم اطاعت اُمرأ در غیر معصیت، گفته است: «عمده‌ی اهل سنت از فقها، محدثین و متکلمین می‌گویند: خلیفه با فسق، ظلم، تعطیل کردن حدود و از بین بردن حقوق، معزول نمی‌شود و خلع نمی‌گردد و جایز نیست به این علت‌ها بر وی خروج نمود، بلکه باید براساس احادیث وارد شده، او را نصیحت نمود و بیم داد». شرح صحیح مسلم: ج ۱۲ ص ۲۲۹.  
قاضی ابوبکر باقلانی می‌گوید: و اگر کسی از شما در مورد آنچه که خلع کردن امامی را واجب می‌گرداند بپرسد، به او گفته می‌شود: با مواردی واجب می‌گردد، از جمله: کفر پس از ایمان، ترک کردن اقامه‌ی نماز و دعوت به آن، و شهره شدن نزد بیش‌تر مردم به فسق و ظلم با غصب کردن اموال، ضرب و شتم مردمان، دست‌داری به نفوس حرام، ضایع کردن حقوق و تعطیل نمودن حدود؛ و حال آنکه عموم استدلال‌گرایان و اصحاب حدیث گفته‌اند: با این امور، وی خلع نمی‌گردد و خروج بر وی واجب نمی‌شود، بلکه باید او را نصیحت کنیم و بیم دهیم و از آنچه از معاصی خداوند و گناهان که وی به آن دعوت می‌کند، او را اطاعت نکنیم؛ و برای این موضوع به اخبار بسیار ظاهر شده از پیامبر (ص) و صحابه‌اش مبنی بر واجب بودن اطاعت از پیشوایان حتی اگر ستم کنند و اموال را به انحصار خود درآورند، استناد می‌کنند، که پیامبر (ص) فرموده است: «گوش فرا دهید و اطاعت کنید حتی اگر غلامی حلقه به گوش و برده‌ای حبشی باشد و پشت سر هر فاجری نماز بخوانید» و روایت شده است که فرمود: «آنها را اطاعت کن حتی اگر مالت را بخورند و پشتت را تازیانه زنند. آنها را اطاعت کنید حتی اگر نماز را به پا ندارند». در این باب اخبار بسیاری وارد شده است. تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل: ص ۴۷۸.  
منظور از اخبار و روایاتی که نووی و باقلانی به آن اشاره می‌کنند، آنچه بی‌هقی، مسلم و سایرین روایت کرده‌اند می‌باشد. برخی از آنچه آنها روایت کرده‌اند خدمتتان تقدیم می‌گردد:

بی‌هقی روایت کرده است: از یزید بن سلمه‌ی جعفی که گفت: ای پیامبر خدا! اگر امرایی بر ما حکومت کردند که حق خود را از ما طلب کنند و حق ما را بر ما دریغ دارند، ما را به چه فرمان می‌دهید؟ ایشان (ص) فرمود: «بشنوید و اطاعت کنید؛ کرده‌ی آنها بر عهده‌ی خودشان و کرده‌ی شما بر عهده‌ی شما است». سنن کبری: ج ۸ ص ۱۵۸.

و مسلم روایت می‌کند: از حذیفه بن یمان: عرض کردم: ای رسول خدا! ما بشری بودیم که خداوند خیری را بر ایمان آورد و اکنون در آن هستیم. آیا پشت سر این خیر، شرّی وجود دارد؟ فرمود: «بله». گفتیم: چگونه؟ فرمود: «پس از من پیشوایانی خواهند بود که به هدایت من هدایت نخواهند شد و بر سنت من نخواهند بود. در میان آنها مردانی قیام خواهند کرد که قلب‌هایشان قلب شیطان و جسم‌شان جسم انسان است». حذیفه گفت: عرض کردم: اگر آن زمان را درک کردیم، چه کنیم، ای رسول خدا؟! فرمود: «گوش بسیار و امیر را اطاعت کن، حتی اگر تازیانه‌ات بزند و مالت را بگیرد. پس بشنو و اطاعت کن». صحیح مسلم: ج ۶ ص ۲۰؛ سنن کبری بی‌هقی: ج ۸ ص ۱۵۷؛ معجم اوسط طبرانی: ج ۳ ص ۱۹۰. خواننده‌ی محترم برای اطلاع از آنچه گفته شد می‌تواند به این منابع مراجعه نماید.

موارد با آنها همکاری و سازش می نمایند، وضعیت آنها را با چه چیزی می توانیم توصیف کنیم؛ به غیر از اینکه آنها به صورتی افراطی به تقیه مبادرت می ورزند! هر نامی که بخواهند بر آن بنهند، مهم معنی است نه لفظ.

وطبعاً هناك قلّة من علماء السنّة لا يمارسون التقية بشكل مفرط، بل وقفوا يقارعون الطواغيت والحكّام الظلمة، ومن هؤلاء سيد قطب. ولا بأس أن نستعرض بعض كلامه في قصة أصحاب الأخدود، يقول: (إنّها قصة فئمة آمنت بربها واستعلنت حقيقة إيمانها، ثم تعرّضت للفتنة من أعداء جبارين بطاشين مستهترين لحق الإنسان في حرية الاعتقاد بالحق والإيمان بالله العزيز الحميد، وبكرامة الإنسان عند الله عن أن يكون لعبّة يتسلّى الطغاة بالآم تعذيبها ويتلهون بمنظرها في أثناء التعذيب بالحريق! وقد ارتفع الإيمان بهذه القلوب على الفتنة وانتصرت فيها العقيدة على الحياة، فلم ترضخ لتهديد الجبارين الطغاة ولم تفتن عن دينها وهي تحرق بالنار حتى الموت... ثم يقول: إنّ الناس جميعاً يموتون وتختلف الأسباب ولكن الناس جميعاً لا ينتصرون هذا الانتصار ولا يرتفعون هذا الارتفاع ولا يتحرّرون هذا التحرّر ولا ينطلقون هذا الانطلاق إلى هذه الآفاق، إنّما هو اختيار الله وتكريمه لفئمة كريمة من عباده؛ لتشارك الناس في الموت، وتتفرد دون الناس في المجد، المجد في المملأ الأعلى وفي دنيا الناس أيضاً. إذا نحن وضعنا في الحساب نظرة الأجيال بعد الأجيال، لقد كان في استطاعة المؤمنين أن ينجو بحياتهم في مقابل الهزيمة لإيمانهم، ولكن كم كانوا يخسرون هم أنفسهم، وكم كانت البشرية كلها تخسر، كم كانوا يخسرون وهم يقتلون؟ هذا المعنى الكبير، معنى زهادة الحياة بلا عقيدة وبشاعتها بلا حرية، وانحطاطها حين يسيطر الطغاة على الأرواح بعد سيطرتهم على الأجساد، إنّ معنى كريم جدّاً ومعنى كبير جدّاً، هذا الذي ربحوه وهم بعد في الأرض، ربحوه وهم يجدون مس النار فتحترق أجسادهم الفانية، وينتصر هذا المعنى الكريم الذي تزكّيه النار!)<sup>(۱)</sup>.

طبیعتاً تعداد کمی از علمای سنت هستند به صورت افراطی به تقیه نمی پردازند، و حتی در برابر طاغوتیان و حاکمان ستمکار ایستاده، به مبارزه برمی خیزند؛ از جمله ای این افراد سید قطب می باشد. مانعی ندارد که برخی سخنان او را درباره ی داستان اصحاب اخدود بازگو نمایم:

این ماجرای عده ای است که به پروردگار خود ایمان آوردند و حقیقت ایمان شان آشکار شد. سپس در معرض فتنه ای توسط عده ای از دشمنان ستمکار ددمنش که حقی برای انسان در آزاد بودن اعتقاد به حق و ایمان به خداوند عزیز حمید، و برای کرمات انسان نزد خداوند قایل نمی باشند، قرار گرفتن؛ تا ابزاری برای تسلّی سرکشان با دردها و رنجهایی که بر آنها

وارد می‌کنند باشند و آنها با نظاره کردن درد و رنج سوزانیدن آنها سرمست شوند. اما با این فتنه ایمان در این قلب‌ها استوار و به واسطه‌ی آن، عقیده بر زندگی پیروز شد. هیچ گاه در برابر تهدید این ستمکاران سرکش سر فرود نیاوردند و هرگز دینشان در این فتنه گرفتار نشد تا جایی که در آتش سوختند و جان به جان آفرین تسلیم کردند....

سپس ادامه می‌دهد:

همه‌ی مردم می‌میرند اما علت و اسباب فرق می‌کند، در حالی که همه‌ی مردم به این شکل پیروز نمی‌شوند و تا این حد ارتقا نمی‌یابند و به این درجه از آزادی نمی‌رسند و به این صورت به چنین افق‌هایی رهسپار نمی‌شوند، که چیزی جز برگزیدن خداوند و گرامی داشتن او توسط عده‌ای از بندگان بزرگوارش می‌باشد؛ تا آنجا که در مرگ با دیگر مردمان شریک می‌شوند اما سوای مردم به تنهایی در این مجد و شکوه قرار می‌گیرند، مجد و شکوه در ملاء اعلی و همچنین در دنیای این مردم. اگر نگاهی حسابگرانه به نسل‌ها پس از نسل‌ها بیندازیم، خواهیم دید در مؤمنان چنین توانایی وجود دارد که زندگانی خود را در برابر شکست ایمانشان نجات بخشند، اما آنها تا چه اندازه به خویشتن خسارت وارد کرده‌اند و تمام بشریت چه خسارت‌ها دیده است؟ چه بسیار خسارت می‌بینند و کشته می‌شوند؟ این معنایی است بزرگ؛ معنای روی گردنیدن از زندگی بدون عقیده و زشت شمردن آن در صورت نبود آزادی و به پستی کشیده شدنش آن هنگام که سرکشان پس از اینکه بر جسم‌ها مسلط شدند، بر ارواح نیز مسلط شوند. این واقعاً معنایی کرامند و معنایی بزرگ می‌باشد. این همان چیزی است که منفعتش عاید آنها شد، پس از آنکه در زمین پیروز شدند، و آنها سود جستند در حالی که گرمای آتش را حس می‌کردند و بدن‌های فانی‌شان می‌سوخت، و این همان معنای کرامندی است که آتش آن را تزکیه می‌نماید.<sup>۱</sup>

ویقول: (وتتبدل الأحوال، ویقف المسلم موقف المغلوب المجرد من القوة المادية، فلا يفارقه شعوره بأنه الأعلى، وينظر إلى غالبه من على مادام مؤمناً، ويستيقن أنها فترة وتمضي، وإن للإيمان كزة لا مفر منها، وهبها كانت القاضية فإنه لا يحني له رأساً. إن الناس كلهم يموتون، أما هو فيستشهد وهو يغادر هذه الأرض إلى الجنة وغالبه يغادرها إلى النار، وشتان شتان، وهو يسمع نداء ربّه الكريم: ﴿لَا يَغُرَّتْكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ ❖ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ❖ لَكِنَّ الَّذِينَ

<sup>۱</sup> - معالم فی الطريق: ص ۲۳۲ تا ۲۳۶.

اتَّقُوا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ ﴿۱﴾.

وی می گوید: وضعیت‌ها دگرگون می‌شود و مسلمان در جایگاهی مغلوب بدون داشتن هیچ گونه توان مادی می‌ایستد در حالی که این احساسش که در ملاء اعلی قرار دارد، از او جدا نمی‌گردد و با ایمان همیشگی که دارد به کسی که بر او چیره شده نظر می‌افکند و یقین می‌دارد که این، کوتاه مدتی بیش نیست و سپری می‌گردد، و اینکه ایمان را یورشی است که گریزی از آن نمی‌باشد، که آن دوران گذران به او اعطا می‌کند، که هیچ سری برای آن خم نمی‌گردد. همه‌ی مردم می‌میرند، اما او شهید می‌شود در حالی که این زمین را به قصد بهشت ترک می‌گوید و دشمن با ظاهری پیروز شده بر او، آن را به سوی جهنم ترک خواهد نمود؛ در حالی که او ندای پروردگار کریمش را می‌شنود که می‌فرماید: (مبادا جولان کافران در سرزمین‌ها تو را فریب دهد \* این برخورداری اندکی است، پی از آن، جایگاهشان جهنم است و چه بد آرامگاهی است \* اما برای آنان که تقوای پروردگارشان را پیشه کردند، بهشت‌هایی است که در آن نهرها جاری است، در آنجا جاودانند، عطایی است نازل شده از جانب خداوند، و آنچه نزد خدا است برای نیکان بهتر است)<sup>۲</sup>.

ثم يقول: وقدیماً قص علينا القرآن الكريم قول الكافرين للمؤمنين: ﴿وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَاماً وَأَحْسَنُ نَدِيّاً﴾<sup>(۳)</sup>. أي الفريقين؟ الكبراء الذي لا يؤمنون بمحمد، أم الفقراء الذين يلتفون حوله؟ أي الفريقين، النظر بن الحارث وعمرو بن هشام والوليد ابن المغيرة وأبو سفيان بن حر، أم بلال وعمار وصهيب وخباب؟ أفلو كان ما يدعو إليه محمد خيراً أفكان أتباعه يكونون هم هؤلاء النفر الذين لا سلطان لهم في قريش ولا خطر؟ وهم يجتمعون في بيت متواضع كدار الأرقم، ويكون معارضوه هم أولئك أصحاب الندوة الفخمة الضخمة والمجد والجاه والسلطان؟!

سپس ادامه می‌دهد: و قرآن کریم سخن کافران به مؤمنان در روزگارهای پیشین را چنین حکایت می‌فرماید: (چون آیات روشنگر ما را بر آنان خوانده شود، کافران به مؤمنان گویند: کدام یک از دو گروه را جایگاه بهتر و محفل نیکوتر است؟)<sup>۴</sup>؛ به راستی کدام یک از دو گروه؟ بزرگانی که به محمد (ص) ایمان نمی‌آورند؟ یا فقیرانی که گرد او هستند؟ کدام یک از دو گروه؟! نظر بن حارث و عمرو

<sup>۱</sup> - آل عمران: ۱۹۶ - ۱۹۸.

<sup>۲</sup> - آل عمران: ۱۹۶ تا ۱۹۸.

<sup>۳</sup> - مریم: ۷۳.

<sup>۴</sup> - مریم: ۷۳.

بن هشام و ولید بن مغیره و ابوسفیان بن حرب؟ یا بلال و عمار و صهیب و خباب؟ اگر آنچه را که محمد (ص) به آن دعوت می نمود بهتر و نیکوتر بود، آیا پیروانش همان کسانی نبودند که نه جایگاهی و نه منسبی در قریش داشتند و نه خطری؟ آنها در خانه ای معمولی همانند خانه ای ارقم تجمع می کردند در حالی که آیا معارضین و دشمنان شان همان اصحاب آن مجلس بزرگان نیرومند و دارای شکوه و جلال و تسلط نبودند؟!

إنه منطلق الأرض، منطلق المحجوبين عن الآفاق العليا في كل زمان ومكان، وإنها لحكمة الله أن تقف العقيدة مجردة من الزينة والطلاء، عاطلة من عوامل الإغراء، لا قربي من حاكم ولا اعتزاز بسلطان، ولا هتاف بلذّة، ولا دغدغة لغريزة، إنّما هو الجهد والمشقة والجهاد والاستشهاد... ليقبل عليها من يقبل وهو على يقين من نفسه إنّه يريد لها لذاتها خالصة لله من دون الناس، ومن دون ما تواضعوا عليه من قيم ومغريات، ولينصرف عنها من يبتغي المطامع والمنافع، ومن يشتهي الزينة والأُبّهة، ومن يطلب المال والمتاع، ومن يقيم لاعتبارات الناس وزناً حين تخف في ميزان الله.

این، منطق زمین است؛ منطق پوشیده شدگان از افق های بالا، در هر زمان و مکان، و این از حکمت خداوندی است که عقیده به دور از هرگونه زینت و نگارگری است، و خالی از هرگونه تطمیع و اغواگری؛ نه هیچ گونه نزدیکی به حاکمی، نه عزتمندی نزد سلطانی، نه هلهله‌ی لذتی و نه دغدغه‌ی غریزه‌ای، بلکه فقط تلاش، مشقت، جهاد، شهادت و .... تا کسی که آن را می پذیرد، بپذیرد در حالی که او بریقینی از سوی خویشتن قرار دارد که لذت هایش را خالص برای خداوند می خواهد و نه برای مردم، سوای هر چیزی که دیگران در اثر جاذبه هایش تواضع و گرنش می کنند، تا هر کسی که پی مطامع و منافع است از آن روی گرداند؛ هر کسی که خواستار زینت و شکوهی است، هر کسی که در جست و جوی مال و متاع است، هر کسی که برای اعتبارات مردمی وزنی قایل است در حالی که این اعتبارات در کفه‌ی ترازوی الهی بی ارزش می باشند!

إنّ المؤمن لا يستمد قيمه وتصوراته وموازينه من الناس حتى يأسى على تقدير الناس. إنّما يستمدّها من ربّ الناس وهو حسبه وكافيه. إنّه لا يستمدّها من شهوات الخلق حتى لا يتأرجح مع شهوات الخلق، إنّه يستمدّها من ميزان الحق الثابت الذي لا يتأرجح ولا يميل. إنّه لا يتلقاها من هذا العالم الفاني المحدود، إنّما تنبثق في ضميره من ينابيع الوجود. فأتى يجد في نفسه وهنا أو يجد في قلبه حزناً، وهو موصول برّب الناس وميزان الحق وينابيع الوجود؟

مؤمن ارزش‌ها و تصورات و موازینش را از مردم نمی ستاند، تا آنجا که از تقدیر مردم مأیوس و ناامید می گردد؛ بلکه آن را فقط از پروردگار مردمان می ستاند که او را کافی است و کفایتش

می‌کند. او ارزش‌ها و معیارهایش را از شهوات مردم برنمی‌گیرد، تا همراه با شهوات خلائق بلغزد؛ او آنها را از میزان حق ثابتی که نه لغزشی دارد و نه هیچ میلی می‌کند، اقتباس می‌نماید. او اینها را از این عالم فناپذیر محدود دریافت نمی‌کند، بلکه آنها را فقط از سرچشمه‌های وجود در ضمیرش برمی‌گیرد. پس چگونه در خود سستی ببیند و یا در قلبش اندوهی بیاید، در حالی که او متصل شده به پروردگار مردم، میزان حق و سرچشمه‌های وجود می‌باشد؟!

إنَّه على الحق، فماذا بعد الحق إلا الضلال. وليكن للضلال سلطانه، وليكن له هيله وهيلمانه، ولتكن معه جموعه وجماهيره، إنَّ هذا لا يغيّر من الحق شيئاً، إنَّه على الحق وليس بعد الحق إلا الضلال، ولن يختار مؤمن الضلال على الحق - وهو مؤمن -، ولن يعدل بالحق الضلال كائنته ما كانت الملابس والأحوال ... (۱).

او بر حق است؛ و پس از حق، چه چیز دیگری جز گمراهی وجود دارد؟ لاجرم گمراهی را حجت و دلیلی است، مال و منال فراوان دارد، و آن را جماعت و گروه‌هایی است. اما همه‌ی اینها چیزی از حق را تغییر نمی‌دهد؛ چرا که او بر حق است و پس از حق، چیزی جز گمراهی نیست و هیچ مؤمنی در حالی که مؤمن باشد- گمراهی را بر حق برنمی‌گزیند، حق با گمراهی تغییر نمی‌کند؛ چیزی که هیچ شبهه و پوششی بر آن نمی‌نشیند...<sup>۲</sup>

أما الفرقة الأخرى من المسلمين، فمنهم الذين رفضوا حكم الطواغيت ولم يقبلوا تسلطهم على الحكم واستيلائهم على دقة القيادة، ورفضوا حكمهم بغير ما أنزل الله وإفسادهم في الأرض، حتى سقاهم الناس رافضة وهذا الاسم فخر لهم ووسام شرف يميّزهم، وهم معظم الشيعة. اما گروه دیگر مسلمانان، از جمله‌ی آنها کسانی هستند که حکومت طاغوت‌ها را نپذیرفتند و تسلط آنها بر حکومت و استیلای‌شان بر سکان رهبری را پذیرا نگشتند و حکومت‌داری‌شان به دور از آنچه خداوند نازل فرموده است و فساد کردنشان در زمین را رد کردند، تا آنجا که مردم اینان را رافضی (خارج از دین) نامیدند، در حالی که این اسم، مایه‌ی فخر آنها و نشان شرافت آنها است که آنها را متمایز می‌سازد، و اینان، عمدتاً از شیعیان می‌باشند.

۱- معالم في الطريق : ص ۲۲۶ - ۲۳۰.

۲- معالم في الطريق: ص ۲۲۶ تا ۲۳۰.

ومن الطبيعي أنّ هؤلاء وهم الثلثة المؤمنة التي تمثّل دين الله في أرضه، إذا لم يضع لهم أئمتهم ﷺ قوانين تضمن بقاءهم وبقاء مذهبهم الحق فإنهم سيُستأصلون ويُستأصل دين الله في أرضه، ويكون مصيرهم كمصير أصحاب الأخدود وهو مصير مشرّف. ولكن المسألة إنّ هذه الأمة أراد الله بقاءها حتى آخر الزمان؛ لتحمل كلمة التوحيد لأهل الأرض جميعاً، ولهذا أكد أهل البيت ﷺ على ممارسة التقية وتجنب الضرر لكن ليس بشكل سلبى وترك العمل والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، بل العمل وتجنب الضرر معاً، كمن يحترق بيته فهو لا يتركه يحترق ولا يلقي نفسه في النار، ولكن يطفئ النار ويتجنّب ضررها ما أمكن، هذه هي التقية التي أرادها أهل البيت وتدل عليه سيرتهم وحديثهم وتوجيههم لأصحابهم، وهذه هي التقية في القرآن في سورة غافر، رجل مؤمن من آل فرعون يكتُم أيمانه عن فرعون تقية، وفي نفس الوقت يدعو إلى دين الله والإيمان بموسى والكفر بفرعون وحزبه الشيطاني.

طبیعی است که این عده - اندک مؤمنانی که تمثیل دین خدا در زمینش می باشند - اگر امامان شان (علیهم السلام) برایشان قوانینی باقی نمی گذاشتند که بقایشان و بقای مذهب حقشان را تضمین کند، آنها مستأصل و درمانده می شدند و دین خدا نیز در زمینش مستأصل می گردید، و فرجام شان همانند فرجام اصحاب اخدود می شد، که فرجامی شریف می باشد. اما مسئله این است که خداوند بقای این امت را تا آخر زمان اراده فرمود تا کلمه‌ی توحید را به سوی همه‌ی اهل زمین بر دوش کشند، و از همین رو اهل بیت (علیهم السلام) بر استفاده از تقیه و اجتناب از ضرر تأکید داشته‌اند؛ اما نه به شکل منفی و ترک عمل و ترک امر به معروف و نهی از منکر، بلکه انجام عمل و اجتناب از ضرر، توأم؛ همانند کسی که خانه‌اش آتش گرفته است اما خانه را ترک نمی‌کند تا آتش نگیرد، و خود را نیز آتش نمی‌افکند، اما تا آنجا که ممکن باشد، آتش را خاموش می‌کند و از زیان آن دوری می‌جوید؛ این همان تقیه‌ای است که اهل بیت (علیهم السلام) آن را اراده فرموده‌اند و سیره و گفتار و روشنگری‌های شان به یارانشان گواه بر آن می‌باشد. این همان تقیه‌ای است که در قرآن در سوره‌ی غافر آمده است: مؤمنی از آل فرعون که با تقیه ایمانش را از فرعون پنهان می‌دارد و در همان حین به دین خدا و ایمان آوردن به موسی و کفر به فرعون و گروه شیطانی‌اش فرامی‌خواند.

أما خضوع بعض العلماء غير العاملين ومن يتبعهم للطاغوت وصمتهم وتركهم الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، فهو تصرّف شخصي وليس من التقية في شيء. وإنما هو جبن انطوت عليه نفوسهم، وحب للحياة والدنيا اکتظت به صدورهم، حتى أصبحوا يسرون في طريق معاكس لطريق الأنبياء والأوصياء ﷺ، ومخالف للصراط المستقيم الذي يرسمه القرآن، وأمسوا أئمة ضلال



یعلمون الناس الخضوع والمداهنة والركون للطاغوت حتى ظهرت غلبة الجهال ودول الضلال، ولولا رحمة الله ووجود بعض العلماء العاملين لما أبقى الطاغوت من الدين اسماً ولا رسماً. اما خضوع و کرنش برخی از علمای بی عمل و پیرو نشان در برابر طاغوت‌ها، و سکوت‌شان و ترک گفتن امر به معروف و نهی از منکر توسط آنها، تصرف و استنباطی شخصی است و هیچ ارتباطی با مقوله‌ی تقيه ندارد. این فقط ترسی است که بر نفس‌های آنها مستولی شده، و حبّ زندگی و دنیا است که سینه‌هایشان از آن مملو گشته است، تا آنجا که آنجا رسیده‌اند که در راهی بر خلاف راه و روش پیامبران و اوصیا (علیهم السلام) سیر می‌کنند؛ راهی مخالف با صراط مستقیمی که قرآن ترسیم نموده است، و کار به آنجا رسید که پیشوایان گمراهی مردم را به خضوع، سازش و تسلیم و متمایل شدن به طاغوت‌ها فرامی‌خوانند تا آنجا که جاهلان و حکومت‌های گمراهی پیروز شدند؛ و اگر رحمت خداوند و وجود برخی علمای عامل نبود، طاغوت نه اسمی و نه رسمی از دین بر جای نمی‌گذاشت.

### ۳- معرفة الإمام المهدي (ع):

### ۳- شناخت امام مهدی (ع)

وهي إضافة إلى معرفة اسمه وولادته وغيبته الصغرى وسفرائه فيها وغيبته الكبرى إلى يومنا هذا، أو أحاديثه وأحاديث آبائه التي وردت فيه وفي غيبته وظهوره وقيامه، تشمل معرفة علامات ظهوره وسيرته بعد ظهوره. فبمعرفة علامات ظهوره نعرف قرب زمان ظهوره فنستعد لنصرته. این، علاوه بر دانستن اسم، ولادتش، غیبت صغری او و سفرای حضرت در آن، و غیبت کبری تا به امروز، یا احادیث ایشان و احادیث پدرانش (علیهم السلام) که در مورد غیبت، ظهور و قیامش وارد شده، است که شامل شناخت علامات ظهور ایشان و روش آن حضرت پس از ظهورش می‌باشد. با شناخت علامات ظهورش نزدیکی زمان ظهورش را شناخته، خود را مهیای یاری رسانیدن به ایشان (ع) خواهیم نمود.

وبمعرفة سيرته بعد ظهوره (ع) نستعد لتقبلها، فلا نكون - والعياذ بالله - ممن يلتوون عليه ويعترضون على سياسته وقراراته، وقد روي عن الإمام الصادق (ع)، أنه قال: (إذا خرج القائم خرج من هذا الأمر من كان يرى أنه من أهله)<sup>(۱)</sup>.

با شناخت سیره‌ی ایشان (ع) پس از ظهورش خود را برای پذیرش آن آماده می‌کنیم تا خدای ناکرده

<sup>۱</sup> - غيبة النعماني: ص ۳۳۲، معجم أحاديث الإمام المهدي (ع): ج ۳ ص ۵۰۱، ميزان الحكمة: ج ۱ ص ۱۸۶.

از کسانی که بر آن حضرت خرده می‌گیرند و بر سیاست‌ها و تصمیم‌گیری‌های حضرت اعتراض می‌کنند نباشیم. از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «هنگامی که قائم خروج کند کسانی که خود را از یاران حضرت می‌دیدند، از این امر خارج می‌شوند»<sup>۱</sup>.

فعلى المؤمنين الالتفاف حول العلماء العاملين السائرين على نهج الأنبياء والمرسلين والأئمة عليهم السلام.  
والحذر من متابعة علماء سوء غير العاملين، الذين لا يغضبون لغضب الله عندما يهان كتابه القرآن الكريم<sup>(۲)</sup>، والذين سيقف كثير منهم ضد الإمام المهدي (ع)، وربما سيقاتلونهم.  
پس بر مؤمنین است که همواره پیرو علمای عاملی باشند که بر راه پیامبران، فرستادگان و ائمه (علیهم السلام) سیر می‌کنند، و از دنباله‌روی از علمای بد نهاد بی‌عمل بر حذر باشند؛ همان کسانی که برای خشم خداوند هنگامی که کتاب قرآن کریمش مورد اهانت قرار می‌گیرد خشمگین نمی‌شوند<sup>۳</sup> و کسانی که بسیاری از آنها در مقابل امام مهدی (ع) خواهند ایستاد و چه بسا با او پیکار کنند.

روي عن رسول الله ﷺ، قال: (سيأتي زمان على أمتي لا يبقى من القرآن إلا رسمه، ولا من الإسلام إلا اسمه، يسمون به وهم أبعد الناس منه، مساجدهم عامرة وهي خراب من الهدى، فقهاء ذلك الزمان شرّ فقهاء تحت ظل السماء، منهم خرجت الفتنة واليهم تعود)<sup>(۴)</sup>.  
از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود: «زمانی بر امت من خواهد رسید که از قرآن جز خطش و از اسلام جز نامش باقی نمی‌ماند، خود را منتسب به آن می‌دانند در حالی که دورترین مردم از آن هستند، مسجدهایشان آباد اما خالی از هدایت است، فقهای آن زمان شریرترین فقهای هستند که آسمان بر ایشان سایه انداخته است، از آنها فتنه خارج می‌شود و به آنها بازمی‌گردد»<sup>۵</sup>.

وعن رسول الله ﷺ في المعراج، قال: (... قلت إلهي فمتى يكون ذلك؟ فأوحى إليّ (عزوجل): يكون ذلك إذا رفع العلم وظهر الجهل، وكثر القراء وقل العمل وكثر الفتك، وقل الفقهاء الهادون

<sup>۱</sup> - غيبت نعماني: ص ۳۳۲ ؛ معجم احاديث امام مهدي (ع): ج ۳ ص ۵۰۱ ؛ ميزان الحكمت: ج ۱ ص ۱۸۶.  
<sup>۲</sup> - يشير (ع) إلى ما فعله الطاغية صدام من تنجيسه للقرآن، وتخاذل الحوزة العلمية عن نصره القرآن والدفاع عنه، وقد تقدّم في الهامش توضيح ذلك في الجزء الأول من الكتاب فراجع.

<sup>۳</sup> - ایشان (ع) به آنچه صدام در نجس کردن قرآن انجام داد اشاره می‌فرمایند و اینکه حوزه‌ی علمیه از یاری دادن به قرآن و دفاع از آن شانه خالی کرد. این ماجرا در پاورقی در جلد اول این کتاب توضیح داده شد؛ مراجعه فرمایید.

<sup>۴</sup> - الكافي: ج ۸ ص ۸۰۱، ثواب الأعمال: ص ۲۵۳، الفصول المهمة في أصول الأئمة: ج ۱ ص ۶۱۰، بحار الأنوار: ج ۲ ص ۱۰۹.

<sup>۵</sup> - کافی: ج ۸ ص ۸۰۱ ؛ ثواب الاعمال: ص ۲۵۳ ؛ فصول مهم در اصول مهم: ج ۱ ص ۶۱۰ ؛ بحار الأنوار: ج ۲ ص ۱۰۹.

وكثر فقهاء الضلالة الخونة وكثر الشعراء، واتخذ أمتك قبورهم مساجد، وحليت المصاحف، وزخرفت المساجد، وكثر الجور... (۱).

رسول خدا (ص) در حدیث معراج فرموده‌اند: «... گفتم: خداوند! آن موقع (یعنی قیام قائم (ع)) چه وقت خواهد بود؟ خداوند عزوجل به من وحی فرمود: هنگامی که علم برداشته شود و جهل ظاهر گردد، قاریان فراوان شوند و عمل اندک، کُشت و کشتار فراوان شود و فقهای هدایت‌گر اندک در حالی که فقهای گمراهی خیانت‌کار فراوان گردند. شاعران فراوان گردند و امت تو قبرهایشان را به عنوان مسجد برگیرند، مصحف‌ها آراسته گردد و مسجدها مزین گردند، ظلم و ستم بسیار گردد...»<sup>۱</sup>.

وعن الباقر (ع): (إذا قام القائم (ع) سار إلى الكوفة، فيخرج منها بضعة ألف نفس يدعون البتريّة عليهم السلاح، فيقولون له: إرجع من حيث جئت فلا حاجة لنا في بني فاطمة!! فيضع فيهم السيف حتى يأتي على آخرهم، ثم يدخل الكوفة فيقتل بها كل منافق مرتاب ويهدم قصورها ويقتل مقاتليها حتى يرضى الله عزّ وعلا)<sup>(۳)</sup>.

از امام باقر (ع) روایت شده است: «هنگامی که قائم (ع) به پا خیزد به سوی کوفه می‌رود. چند ده هزار نفر از بتریه که با خود سلاح دارند به او می‌گویند: به همان جا که آمده‌ای برگرد، ما به فرزندان فاطمه نیازی نداریم. پس شمشیر را در میانشان قرار می‌دهد و تا آخرینشان را می‌کشد. سپس به کوفه داخل شده، تمام منافقین شکاک را از بین می‌برد، کاخ‌هایشان را ویران می‌کند و مبارزینشان را می‌کشد تا خداوند عزوجل راضی گردد»<sup>۴</sup>.

وعن الباقر (ع): (يدخل الكوفة وبها ثلاثا رايات قد اضطربت فتصفو له، ويدخل حتى يأتي المنبر ويخطب...)<sup>(۵)</sup>.

امام باقر (ع) می‌فرماید: «وارد کوفه می‌شود در حالی که در آنجا سه پرچم با هم درآمیخته‌اند، اما با ورود امام مطیع فرمان او می‌شوند. او داخل می‌شود، از منبر بالا می‌رود و خطبه می‌خواند...»<sup>۶</sup>.

۱- مختصر البصائر: ص ۲۴۸، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۷۰، غاية المرام: ج ۲ ص ۷۳، تفسير نور الثقلين: ج ۳ ص ۱۲۴.

۲- مختصر بصائر: ص ۲۴۸؛ بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۷۰؛ غاية المرام: ج ۲ ص ۷۳؛ تفسير نور الثقلين: ج ۳ ص ۱۲۴.

۳- الارشاد: ج ۲ ص ۳۸۴، الصراط المستقيم: ج ۲ ص ۲۵۴، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۳۸، معجم أحاديث الإمام المهدي (ع): ج ۳ ص ۳۰۸.

۴- ارشاد: ج ۲ ص ۳۸۴؛ صراط مستقيم: ج ۲ ص ۲۵۴؛ بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۳۸؛ معجم احاديث امام مهدي (ع): ج ۳ ص ۳۰۸.

۵- الارشاد: ج ۲ ص ۳۸۰، غيبة الطوسي: ص ۴۶۸، الصراط المستقيم: ج ۲ ص ۲۵۱، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۳۱.

۶- ارشاد: ج ۲ ص ۳۸۰؛ غيبة طوسي: ص ۴۶۸؛ صراط مستقيم: ج ۲ ص ۲۵۱؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۳۱.

وعن أمير المؤمنين (ع): (يا مالك بن ضمرة، كيف أنت إذا اختلفت الشيعة هكذا؟ وشبك أصابعه وادخل بعضها في بعض، فقلت: يا أمير المؤمنين، ما عند ذلك من خير. قال (ع): الخير كله عند ذلك، يقوم قائمنا فيقدم عليه سبعون، فيقدم سبعين رجلاً يكذبون على الله ورسوله فيقتلهم، فيجمع الله الناس على أمر واحد)<sup>(۱)</sup>.

اميرالمؤمنين (ع) فرمود: «ای مالک بن ضمیره! چگونه خواهی بود وقتی شیعیان این گونه اختلاف می کنند»، و حضرت انگشتان دو دست مبارکش را در هم کردند. عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! در آن زمان هیچ خیری وجود ندارد. حضرت فرمود: «تمام خیر در آن زمان است. ای مالک! آن موقع قائم ما قیام می کند. سراغ هفتاد نفر که به خدا و پیامبرش دروغ می بنند می رود و آنها را می کشد و سپس خداوند شیعیان را بر یک امر (امام زمان) متحد می سازد»<sup>۲</sup>.

ويقدم سبعين رجلاً يكذبون على الله ورسوله، أي: علماء غير عاملين. وربما يفتون الناس بغير ما أنزل الله على رسوله وفق تخرّصاتهم العقلية وأهوائهم الشخصية.

«سراغ هفتاد نفر که به خدا و پیامبرش دروغ می بندند می رود»؛ یعنی علمای بی عمل، و چه بسا مردم را بر اساس غیر از آنچه خداوند بر فرستاده اش نازل فرمود فتوا می دهند؛ طبق ظنّیات عقلی و خواست های شخصی شان.

وعن أبي جعفر (ع)، أنه قال: (لتمخضن يا معشر الشيعة، شيعة آل محمد كمخيض الكحل في العين؛ لأنّ صاحب الكحل يعلم متى يقع في العين ولا يعلم متى يذهب، فيصبح أحدكم وهو يرى أنّه على شريعة من أمرنا فيمسي وقد خرج منها، ويمسي وهو على شريعة من أمرنا فيصبح وقد خرج منها)<sup>(۳)</sup>.

از ابا جعفر (ع) روایت شده است که فرمود: «ای گروه شیعه، ای پیروان آل محمد (ص)! همانگونه که سرمه در چشم زیر و رو می شود، شما هم، هر آینه، به شدت زیر و رو خواهید شد؛ زیرا صاحب سرمه، می داند کی سرمه را در چشم خواهد کرد ولی نمی داند کی این سرمه از چشم بیرون می رود. پس هر کدام از شما ممکن است صبح، خود را در راه ما ببیند در حالی که شب از آن خارج

۱- غيبة النعماني: ص ۲۱۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۱۵، معجم أحاديث الإمام المهدي (ع): ج ۳ ص ۳۰.

۲- غيبة نعماني: ص ۲۱۴؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۱۵ غ معجم احاديث امام مهدي (ع): ج ۳ ص ۳۰.

۳- غيبة الطوسي: ص ۳۳۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۰۱.

شده است، و ممکن است شب در مسیر ما باشد و صبح از آن خارج گردد»<sup>۱</sup>.

وعن أبي عبد الله (ع): (كيف أنتم إذا بقيتم بلا إمام هدى ولا علم يري، يبرأ بعضكم من بعض، فعند ذلك تميزون وتمحصون وتغربلون، وعند ذلك اختلاف السنين<sup>(۲)</sup>، وأمارة من أول النهار وقتل وقطع في آخر النهار)<sup>(۳)</sup>.

از ابا عبد الله امام صادق (ع) روایت شده است: «چگونه خواهید بود هنگامی که بدون امام هدایت گر بمانید؟ و بدون پرچمی برافراشته که آن را ببینید؟ برخی از برخی دیگر تبری و بیزاری جویند! در آن هنگام متمایز شده، امتحان می شوید و غربال می گردید و پس از آن اختلاف سالها است؛ پادشاهی در اول روز، و کشتن و بریده شدن در انتهای روز است»<sup>۴</sup>.

وعن البيزنطي، قال: سألت الرضا (ع) عن مسألة الرؤيا، فأمسك ثم قال (ع): (إنا لو أعطيناكم ما تريدون لكان شراً لكم، وأخذ برقبة صاحب هذا الأمر. وقال: وأنتم في العراق تروون أعمال هؤلاء الضاعنة وما أمهل لهم بتقوى الله، ولا تغرنكم الدنيا ولا تغتروا بمن أمهل له، فكأن الأمر قد وصل إليكم)<sup>(۵)</sup>.

بیزنطی می گوید: از امام رضا (ع) در مورد مسئلهی رؤیا پرسیدیم. ایشان درنگی نمود و فرمود: «اگر آنچه را که می خواهید به شما بدهیم، برایتان شرّ می شود و گریبان صاحب الامر (ع) را می گیرید» و ادامه داد: «و شما در عراق اعمال این فرعونیان را خواهید دید و آنچه با تقوای الهی به ایشان مهلت داده شده است؛ پس این دنیا شما را نفریید و با آن کس که به او مهلت داده شده، فریب نخورید. پس گویی امر به شما رسیده است»<sup>۶</sup>.

<sup>۱</sup> - غیبت طوسی: ص ۳۳۹ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۱۰۱.

<sup>۲</sup> - أي جذب وقحط، منه (ع).

<sup>۳</sup> - کمال الدین: ص ۳۴۸، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۱۲، معجم أحاديث الإمام المهدي (ع): ج ۳ ص ۴۲۲.

<sup>۴</sup> - منظور خشک سالی و قحطی است؛ از ایشان (ع).

<sup>۵</sup> - کمال الدین: ص ۳۴۸ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۲۱۲ ؛ معجم احاديث امام مهدي (ع): ج ۳ ص ۴۲۲.

<sup>۶</sup> - الكافي: ج ۱ ص ۲۵۵، بصائر الدرجات: ص ۱۰۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۱۰.

<sup>۷</sup> - کافی: ج ۱ ص ۲۵۵ ؛ بصائر الدرجات: ص ۱۰۵ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۱۱۰.

## أ- علامات ظهوره وقيامه (ع):

### الف - علامت‌های ظهور و قیام ایشان (ع)

نظراً لتحقق معظم العلامات التي ذكرها النبي ﷺ والأئمة عليهم السلام، ولم يبقَ منها إلا العلامات القريبة جداً من سنة ظهوره وقيامه أو العلامات الدالة عليه بعد ظهوره (ع).  
 با توجه به محقق شدن علامات بسیاری که پیامبر (ص) و ائمه (علیهم السلام) ذکر کرده‌اند، چیزی جز علایم خیلی نزدیک به سال ظهور و قیام ایشان (ع) و یا علامت‌هایی که دلالت بر پس از ظهور ایشان (ع) می‌نمایند، باقی نمانده است.

ومراعاة للاختصار؛ ولأنه لا توجد فائدة كبيرة من ذكر العلامات التي تحققت، فسأقتصر على العلامات القريبة من ظهوره المبارك (ع) :  
 به طور گذرا نگاهی به این نشانه‌ها می‌اندازیم؛ و از آنجا که بیان علامت‌ها و نشانه‌هایی که تحقق یافته‌اند فایده‌ی زیادی در بر ندارد، به اختصار به نشانه‌های نزدیک به ظهور مبارک ایشان (ع) می‌پردازم:

ومنها: أن تمنع السماء قطرها، وحرّ شديد، واختلاف الشيعة، فعن الإمام الحسن بن علي (ع):  
 (لا يكون هذا الأمر الذي تنتظرون حتى يبرأ بعضكم من بعض، ويلعن بعضكم بعضاً، ویتفل بعضكم في وجه بعض، وحتى يشهد بعضكم بالكفر على بعض. قلت: ما في ذلك خير، قال: الخير كله في ذلك، يقوم قائمنا فيرفع ذلك كله)<sup>(۱)</sup>.

از جمله: آسمان بارانش را منع می‌کند و همچنین گرمای شدید و اختلاف بین شیعه می‌باشد. از امام حسن بن علی (ع) روایت شده است که می‌فرماید: «این امری که منتظرش هستید واقع نخواهد شد تا اینکه بعضی از شما از بعضی دیگر براءت جویند، بعضی تان بعضی دیگر را لعنت کند و برخی از شما در صورت برخی دیگر آب دهان بیندازند و حتی برخی از شما بر کفر برخی دیگر شهادت دهد». گفتم: در آن خیری وجود ندارد. فرمود: «همه‌ی خیر در آن هنگام است؛ قائم ما قیام می‌کند

۱- غيبة النعماني: ص ۲۱۳، غيبة الشيخ الطوسي: ص ۴۳۸، الخرائج والجوارح: ج ۳ ص ۱۱۵۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۱۱.

و همه‌ی آنها را رفع می‌نماید»<sup>۱</sup>.

ومنها: موت كثير من الفقهاء، وانتشار الفساد بشكل علني والتجاهر بالمعاصي، كالزنا وشرب الخمر وسماع الأغاني، وغلبت وسائل الفساد كالتلفزيون في الوقت الحاضر. والاستخفاف بالمساجد وبحرماتها، فبدل أن تبقى وسيلةً للانقطاع إلى الله ببساطتها وخلوها من المظاهر الدنيوية يحوّلها الناس إلى قاعات مليئة بالزخرفة والألوان والمظاهر التي تشد الداخل فيها إلى الدنيا، وهكذا تعطلّ، ويجعلونها مكان للأكل في بعض المناسبات كالمحرّم ورمضان.

و از جمله‌ی آنها: مرگ بسیاری از فقها، و گسترش فساد به شکلی علنی و آشکارا معصیت کردن؛ مانند زنا و شرب خمر، و گوش دادن به آوازه‌ها، و بسیار شدن ابزارآلات فساد همانند تلویزیون در هنگامه‌ی کنونی. سبک شمردن مساجد و حرمت آنها؛ که به جای اینکه با سادگی و عاری بودنشان از مظاهر دنیوی، وسیله‌ای برای رسیدن به خدا باشند، مردم آنجا را به سالن‌های تزیین شده با زیورآلات و رنگ‌ها و مظاهری که وارد شونده به آن را به سوی دنیا می‌کشاند، تبدیل می‌کنند و اینگونه، مساجد از کار می‌افتند، و آن را مکانی برای خوردن در برخی مناسبات مانند محرم و رمضان قرار می‌دهند.

ومنها: انتشار وسائل التجميل كالملابس الجميلة المظهر، ولكنها تغلف أناساً قلوبهم قلوب الشياطين.

و از جمله‌ی آنها: شیوع و گسترش ابزار زیباسازی مانند پوشش‌هایی با ظاهری آراسته که قلب‌های شیطانی برخی مردم در آن پوشیده می‌شود.

ومنها: الاستخفاف بحرمته العلماء العاملين المجاهدين، وربما الاستهزاء بهم واتهامهم باتهامات باطلّة. ويكثر سفك دمائهم؛ وذلك لأنهم يتبعون سيرة أئمتهم عليهم السلام في الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، فيلاقون من الطواغيت المتسلطين على الأمة اليوم ما لاقاه الأئمة عليهم السلام من طواغيت بني أمية وبني العباس لعنهم الله.

و از جمله‌ی آنها: خوار و سبک کردن حرمت علمای عامل مجاهد، و تمسخر و استهزای آنها و بستن اتهامات باطل به آنها، و ریخته شدن خون بسیاری از آنها؛ به این دلیل که آنها همان سیره و روش امامان‌شان (علیهم السلام) را پیروی می‌کنند؛ پس هر آنچه ائمه (علیهم السلام) از

<sup>۱</sup> - غیبت نعمانی: ص ۲۱۳ ؛ غیبت طوسی: ص ۴۳۸ ؛ خوارج و جرایح: ج ۳ ص ۱۱۵۳ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۲۱۱.

طاوغوت‌های بنی امیه و بنی عباس که لعنت خدا بر آنها باد، دیدند، آنها هم از طاوغوت‌های مستبد مسلط امروز بر امت خواهند دید.

عن أمير المؤمنين (ع)، فقال (ع): (إذا وقع الموت في الفقهاء، وضيعت أمة محمد المصطفى ﷺ الصلاة واتبعت الشهوات، وقلت الأمانات، وكثرت الخيانات، وشربوا القهوات<sup>(۱)</sup>، وأشعروا شتم الآباء والأمهات، ورفعوا الصلاة من المساجد بالخصومات وجعلوها مجالس للطعامات، وأكثروا من السيئات وقللوا من الحسنات، وعوصرت السماوات<sup>(۲)</sup>، فحين إذن تكون السنة كالشهر والشهر كالأُسبوع والأُسبوع كالاليوم واليوم كالساعة. ويكون المطر قيظاً، والولد غيضاً. ويكون أهل ذلك الزمان لهم وجوه جميلة، وضمائر رديّة. من رأهم أعجبه، ومن عاملهم ظلّمه. وجوههم وجوه الأدميين، وقلوبهم قلوب الشياطين ... ويعار على العلماء ويكثر ما بينهم سفك الدماء ... وتحج الناس ثلاث وجوه: الأغنياء للنزهة، والأوساط للتجارة، والفقراء للمسألّة)<sup>(۳)</sup>.

از امیر المؤمنین (ع) روایت شده است که فرمود: «هنگامی که مرگ در بین فقها شایع شود، امت محمد مصطفی (ص) نماز را ضایع و از شهوات پیروی کنند، امانت‌ها کم و خیانت‌ها بسیار گردند، نوشیدنی‌ها بنوشند<sup>۴</sup>، ضرب و شتم پدر و مادر را علنی کنند، نماز را از مساجد با خصومت‌ها و دشمنی‌ها بردارند و مسجدها را تبدیل به مجالس غذا خوری نمایند، زشتی‌ها را بسیار و نیکویی‌ها را اندک نمایند، آسمان‌ها فشرده گردند<sup>۵</sup>، در آن هنگام که سال همانند ماه، ماه همانند هفته، هفته همانند روز، و روز همانند یک ساعت گردد، باران با غیظ فرود آید، فرزندان کم شوند، مردمان آن زمان صورت‌هایی زیبا و باطن‌هایی فاسد خواهند داشت، هر کس آنها را ببیند خوشش خواهد آمد و هر کس با آنها معامله کند به او ستم شود. چهره‌هاشان صورت آدمی و قلب‌هاشان قلب‌های شیاطین است... و بر علمایی احترامی شود و خون‌شان بسیار ریخته گردد... و مردم بر سه وجه حج گذارند: ثروتمندان برای تفرّج، طبقه‌ی متوسط به قصد تجارت، و فقیران از روی نیاز و حاجت»<sup>۶</sup>.

ومنها: منع أهل العراق من الحج، فلا يذهب منهم إلى الحج إلا عدد قليل، وحالهم ما تقدّم في الحديث، فعن الإمام الصادق (ع) - وعنده جماعة من أهل الكوفة فأقبل عليهم وقال لهم - : (حجوا

<sup>۱</sup> - أي: الخمر، (منه (ع)).

<sup>۲</sup> - أي قل المطر. منه (ع).

<sup>۳</sup> - إلزام الناصب: ج ۲ ص ۱۶۱، وروي باختلاف عما في المتن في مستدرک الوسائل: ج ۱۱ ص ۳۷۷، جامع احاديث الشيعة: ج ۱۳ ص ۳۷۵.

<sup>۴</sup> - یعنی شراب‌ها و مسکرات (از ایشان (ع)).

<sup>۵</sup> - یعنی باران کم شود (از ایشان (ع)).

<sup>۶</sup> - إلزام الناصب: ج ۲ ص ۱۶۱؛ و باختلافی در متن در مستدرک الوسائل: ج ۱۱ ص ۳۷۷؛ جامع احاديث شيعة: ج ۱۳ ص ۳۷۵.



قبل أن لا تحجوا، قبل أن تمنع البرجانية (الرومية) - أي أمريكا والغرب اليوم - حجوا قبل هدم مسجد بالعراق بين نخل وأنهار، حجوا قبل أن تقطع سدره بالزوراء على عروق النخلة التي اجتثت<sup>(۱)</sup> منها مريم عليها السلام رطباً جنياً، فعند ذلك تمنعون الحج وينقص الثمار ويجد البلاء<sup>(۲)</sup> وتبتلون بغلاء الأسعار وجور السلطان، ويظهر فيكم الظلم والعدوان مع البلاء والوباء والجوع، وتظلكم الفتن من جميع الآفاق<sup>(۳)</sup>.

و از جمله‌ی آنها: منع شدن عراقیان از حج، که جز عده‌ای اندک از آنها به حج نمی‌روند و این وضعیت آنان پیش‌تر در حدیث بیان شده است. از امام صادق (ع) در حالی که در حضور ایشان جماعتی از اهل کوفه حضور داشتند روایت شده است که رو به ایشان کرده، فرمود: «حج به جا آورید پیش از آنکه نتوانید به حج بروید، پیش از آنکه برجانیه (روم) مانع شود یعنی آمریکا و غرب امروزه. حج کنید پیش از آنکه مسجدی در عراق بین نخل و رودها ویران شود. به حج بروید پیش از آنکه درخت سدری در زورا که بر ریشه‌های نخلی که مريم (س) از آن رطب تازه رسیده چید، استوار است، از ریشه کنده شود؛ که در آن زمان، از حج منع می‌شوید، میوه‌ها کم و بلا پدیدار شود،<sup>۴</sup> به تّورم قیمت‌ها مبتلا شوید و به جور و ستم سلطان، و به همراه بلا، وبا و گرسنگی، میان‌تان ظلم و دشمنی پدیدار گردد و از تمامی افق‌ها بر شما فتنه‌ها سایه افکند»<sup>۵</sup>.

وعن أمير المؤمنين (ع)، قال - وأشار إلى أصحاب المهدي (ع) بقوله -: (ألا بآبي وأمي هم من عدة أسماؤهم في السماء معروفة وفي الأرض مجهولة، ألا فتوقعوا من إدبار أموركم وانقطاع وصلكم (انقطاع الحج)<sup>(۷)</sup>، واستعمال صغاركم، ذاك حيث تكون ضربة السيف على المؤمن أهون من درهم من حله، ذلك حيث يكون المعطى أعظم من المعطى، حيث تسكرون من غير شراب بل من النعمة والنعيم، وتحلفون من غير اضطرار، وتكذبون من غير إخراج، ذاك إذا عضكم البلاء كما يعصّ القتب غارب البعير، ما أطول هذا العناء وأبعد هذا الرجاء)<sup>(۸)</sup>.

و از امیر المؤمنین (ع) در حالی که به اصحاب مهدی (ع) اشاره می‌نمود، روایت شده است که

۱- في أمالي المفيد (اجتثت).

۲- في أمالي المفيد (وتجدد البلاد).

۳- بشارة الإسلام للسيد مصطفى الكاظمي: ص ۱۷۳.

۴- در امالی مفید: پنهان شود.

۵- در امالی مفید: و سرزمین‌ها خشک شود.

۶- بشارت سید مصطفی کاظمی: ص ۱۷۳.

۷- انقطاع الحج، منه (ع).

۸- شرح نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج ۲ ص ۱۲۶، بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۲۱۲، معجم أحاديث الإمام المهدي (ع): ج ۳ ص ۱۳.

فرمود: «آگاه باشید! آنان که پدر و مادرم فدایشان باد، از کسانی هستند که در آسمان‌ها معروف و در زمین گمنام‌اند.

هان ای مردم! در آینده پشت کردن روزگار خوش، و قطع شدن پیوندهایتان (متوقف شدن حج)<sup>۱</sup> و روی کار آمدن خردسالان را انتظار کشید، و این روزگاری است که ضربات شمشیر بر مؤمن آسان‌تر از یافتن مال حلال است، روزگاری که پاداش‌گیرنده از دهنده بیش‌تر است و آن روزگاری که بی نوشیدن شراب مست می‌شوید، بلکه با فراوانی نعمت‌های فراوان، بی هیچ اجباری سوگند می‌خورید، و بی هیچ عذر و بهانه‌ای دروغ می‌گویید، آن روزگاری است که بلاها شما را می‌گزد چونان گزیدن و زخم شدن دوش شتران از پالان. چه طولانی است این رنج و اندوه، و چه دور است امید گشایش!<sup>۲</sup>

ومنها: ابتلاء أهل العراق بجور السلطان وغلاء الأسعار، فعن محمد بن مسلم عن الصادق (ع)، قال: (إنه قدام القائم (ع) بلوى من الله، قلت: وما هو جعلت فداك؟ فقراً (ع): ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾<sup>(۳)</sup>، ثم قال (ع): الخوف من ملوك بني فلان<sup>(۴)</sup>، والجوع من غلاء الأسعار، ونقص من الأموال من كساد التجارات، وقلّة الفضل فيها ونقص الأنفس بالموت الذريع، ونقص الثمرات بقلّة ريع الزرع وقلّة برکة الثمار، ثم قال (ع): ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ عند ذلك بتعجيل خروج القائم (ع)<sup>(۵)</sup>.

از جمله‌ی آنها: مبتلا شدن اهل عراق به ظلم و ستم حاکم، و بالا رفتن قیمت‌ها. از محمد بن مسلم از امام صادق (ع) روایت شده است: «پیش از قائم (ع) بلوایی از طرف خداوند وجود دارد». عرض کردم: فدایت شوم چه چیزی خواهد بود؟ ایشان (ع) قرائت فرمود: (و قطعاً شما را با مقداری از ترس و گرسنگی، و کاهش در اموال و نفوس و محصولات می‌آزماییم، و شکیبایان را بشارت ده)<sup>۶</sup> و سپس فرمود: «ترس از پادشاهان بنی فلان<sup>۷</sup>، و گرسنگی از گران شدن قیمت‌ها، و کم شدن اموال از کساد و راکد بودن تجارت و کم شدن سود آن، و کاهش در نفوس یعنی با مرگ ناگهانی، و کم شدن

<sup>۱</sup> - متوقف شدن حج (از ایشان (ع)).

<sup>۲</sup> - نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۲ ص ۱۲۶؛ بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۲۱۲؛ معجم احادیث امام مهدی (ع): ج ۳ ص ۱۳.

<sup>۳</sup> - البقرة: ۱۵۵.

<sup>۴</sup> - قال (ع) تعليقاً على لفظ بني فلان، أي بني: (العباس). وعبر عن حكام العراق بالعباسيين؛ لأنهم يحكمون في عاصمتهم وبسببهم.

<sup>۵</sup> - الإرشاد للمفيد: ج ۲ ص ۳۷۷، کمال الدین: ص ۶۴۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۳.

<sup>۶</sup> - بقره: ۱۵۵.

<sup>۷</sup> - ایشان (ع) بر لفظ بنی فلان تعلیقی فرموده‌اند؛ یعنی: بنی عباس و از حاکمان عراق به عباسی‌ها تعبیر نموده‌اند؛ چرا که آنها در مرکز حکومتی آنها حکومت، و به روش آنها اقتدا می‌کنند.

محصولات با کم شدن عایدی زراعت و برکت در میوه‌ها است». سپس فرمود: (و شکیبایان را بشارت ده) در آن هنگام با تعجیل خروج قائم (ع)<sup>۱</sup>.

ومنها: إنّ حاکم العراق معروف بآنّه یمارس الکهانته، أي: تحضیر الجن والسحر الأسود، وإنّه ابن بغي، أي: زانیته. قال أمير المؤمنین (ع): (وأمیر الناس<sup>(۲)</sup> جبار عنید، یقال له الکاهن الساحر)<sup>(۳)</sup>. وقال الصادق (ع): (أمّا إنّ إمارتکم یومئذٍ لا تكون إلاّ لأولاد البغایا<sup>(۴)</sup>)<sup>(۵)</sup>.  
و از جمله‌ی آنها: اینکه حاکم عراق معروف است به اینکه با کاهنان در ارتباط است؛ یعنی: احضار جن و جادوی سیاه؛ و اینکه او ولد زنا است؛ یعنی فرزند زن زناکار است. امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید: «و امیر مردم<sup>۶</sup> ستمگری لجوج است که به او کاهن ساحر گفته می‌شود»<sup>۷</sup> و امام صادق (ع) می‌فرماید: «اما امارت و فرمانروایی شما در آن روز جز از آن زنا زادگان<sup>۸</sup> نخواهد بود»<sup>۹</sup>.

ومنها: اختلاف حکام العراق فیما بینهم، وهلاکهم علی ید جیوش السفیانی التي تأتي من بلاد الشام والتي تدخل العراق للقضاء علی حاکم العراق. والسفیانی مجتد من الغرب أو آمریکا حسب ما ورد فی الروایات.  
و از جمله‌ی آنها: اختلاف حکام عراق با یکدیگر و هلاکت آنها به دست لشکر سفیانی که از جانب سرزمین شام می‌آید؛ همان کسی که برای یکسره کردن کار حاکم عراق وارد عراق می‌شود، و طبق آنچه در روایت آمده است، سفیانی تجهیز شده از سوی غرب یا آمریکا می‌باشد.

وفي التوراة سفر دانیال: السفیانی عمیل للمملکة الحدیدية أو آمریکا، للقضاء علی ثلاثة عملاء سابقین لأمیریکا فی المنطقة أحدهم حاکم العراق. ثم إنّ ما یبقی من أعوان ومرترقة حاکم العراق تقضي علیه قوّات الخراسانی بقيادة شعیب بن صالح، والتي تدخل العراق لطرد قوّات السفیانی، وتطهیر العراق من الأراذل والمسوخ الشیطانیة.

<sup>۱</sup> - ارشاد مفید: ج ۲ ص ۳۷۷ ؛ کمال الدین: ص ۶۴۹ ؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۳.

<sup>۲</sup> - أي حاکم العراق، (منه (ع)).

<sup>۳</sup> - مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۹۹، بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۸۳، معجم أحادیث الإمام المهدي (ع): ج ۵ ص ۲۵۵.

<sup>۴</sup> - أي الزانیات، (منه (ع)).

<sup>۵</sup> - غیبة الطوسی: ص ۴۵۰، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۱۵، معجم أحادیث الإمام المهدي (ع): ج ۳ ص ۴۸۱.

<sup>۶</sup> - یعنی حاکم عراق (از ایشان (ع)).

<sup>۷</sup> - مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۹۹ ؛ بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۸۳ ؛ معجم احادیث امام مهدي (ع): ج ۵ ص ۲۵۵.

<sup>۸</sup> - فرزندان زنان زناکار (از ایشان (ع)).

<sup>۹</sup> - غیبت طوسی: ص ۴۵۰ ؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۱۵ ؛ معجم احادیث امام مهدي (ع): ج ۳ ص ۴۸۱.

در تورات سیفر دانیال آمده است که سفیانی دست نشانده‌ی سرزمین آهنین یا همان آمریکا برای از بین بردن سه دست نشانده‌ی پیشین امریکا در منطقه که یکی از آنها حاکم عراق است، می‌آید. سپس هر آنچه از همدستان و مزدوران باقی می‌ماند توسط نیروهای خراسانی با رهبری شعیب بن صالح از بین خواهد رفت، همان کسی که برای بیرون راندن نیروهای سفیانی وارد عراق می‌شود، و عراق را از فرومایگان و مسخ شده‌های شیطانی پاک می‌کند.

فعن الباقر(ع) : (... ثم قال: إذا اختلف بنو فلان<sup>(۱)</sup> فيما بينهم فعند ذلك فانتظروا الفرج، وليس فرجكم إلا باختلاف بني فلان ... حتى يخرج عليهم الخرساني والسفياي، هذا من المشرق وهذا من المغرب، يستبقان إلى الكوفة كفرسي رهان ... أما إنهم لا يبقون منهم أحداً)<sup>(۲)</sup>.  
از امام باقر (ع) روایت شده است: .... سپس فرمود: «هنگامی که بنی فلان<sup>۳</sup> با یکدیگر دچار اختلاف شوند، در آن هنگام منتظر فرج باشید و فرج شما نخواهد بود مگر با اختلاف بنی فلان.... تا اینکه خراسانی و سفیانی بر آنها خروج کنند یکی از مشرق و دیگری از مغرب- و مانند دو اسب مسابقه به سمت کوفه مسابقه دهند .... و آنها کسی از ایشان را باقی نگذارند»<sup>۴</sup>.

ومنها: خسوف القمر وكسوف الشمس في رمضان، وصيحة جبرائيل في أول النهار.  
و از جمله‌ی آنها: خسوف ماه و کسوف خورشید در ماه رمضان، و صیحه‌ی جبرئیل در ابتدای روز.

ومنها: ظهور كوكب مذنب في السماء يضيء كما يضيء القمر، ثم ينعطف حتى يكاد يلتقي طرفاه.  
و از جمله‌ی آنها: ظاهر شدن ستاره‌ای دنباله‌دار در آسمان که همچون ماه، روشن می‌کند، سپس خم می‌شود تا آنجا که گویی دو طرفش به هم می‌رسند.

<sup>۱</sup> - العباس، (منه (ع)).

<sup>۲</sup> - غيبة النعماني: ص ۲۶۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳۱، معجم أحاديث الإمام المهدي (ع): ج ۳ ص ۲۵۴.

<sup>۳</sup> - بنی عباس (از ایشان (ع)).

<sup>۴</sup> - غيبة نعماني: ص ۲۶۴ ؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳۱ ؛ معجم احاديث امام مهدي (ع): ج ۳ ص ۲۵۴.

ومنها: السفیانی، وهو أهم الفتن قبل قیام القائم (ع)، وخروجه حتمي في بلاد الشام. والأرجح في الأردن في الوادي اليابس، ثم يحتل سوريا وجزء من فلسطين، ثم يدخل إلى العراق، ويظهر في بداية ظهوره العدل حتى يتوهم الناس أنه عادل، ويكذب الجهال آل محمد عليهم السلام.  
و از جمله‌ی آنها: سفیانی، که مهم‌ترین فتنه پیش از قیام قائم (ع) است و خروجش در سرزمین شام، حتمی است. به احتمال بیش‌تر در اردن و در «وادی یابس» (صحرای خشک)؛ سپس سوریه و بخشی از فلسطین را به اشغال خود درمی‌آورد، آنگاه به عراق وارد می‌شود و در ابتدای ظهورش عدالت را نشان می‌دهد تا آنجا که مردم دچار توهم می‌شوند که او عادل است، و اغفال شدگان، آل محمد (ص) را تکذیب می‌کنند.

عن أبي حمزة الثمالي، عن الباقر (ع)، قلت: (خروج السفیانی من المحتوم؟ قال: نعم، والنداء من المحتوم، وطلوع الشمس من مغربها من المحتوم، واختلاف بني العباس في الدولة محتوم، وقتل النفس الزكية محتوم، وخروج القائم من آل محمد عليهم السلام محتوم. قلت: وكيف يكون النداء؟ قال: ينادي من السماء أول النهار إلا إن الحق مع علي وشيعته، ثم ينادي إبليس آخر النهار من الأرض إلا إن الحق مع عثمان وشيعته، وعند ذلك يرتاب المبطلون) <sup>(۱)</sup>.

از ابو حمزه‌ی ثمالی از امام باقر (ع) روایت شده است: عرض کردم: آیا خروج سفیانی از حتمیات است؟ فرمود: «بله! و ندا حتمی است، و طلوع خورشید از غربش حتمی است، و اختلاف بنی عباس در حکومت حتمی است، و قتل نفس زکیه حتمی است، و خروج قائم از آل محمد (ص) حتمی است». عرض کردم: و ندا چگونه خواهد بود؟ فرمود: «منادی از آسمان در اول روز ندا می‌دهد: آگاه باشید که حق با علی (ع) و شیعیانش است. سپس ابلیس در آخر روز از زمین ندا می‌دهد: آگاه باشید که حق با عثمان و شیعیانش است؛ و در این هنگام دروغ‌پردازان به شک می‌افتند» <sup>(۲)</sup>.

عن الباقر (ع): (آیتان تکونان قبل القائم، كسوف الشمس في النصف من شهر رمضان، و خسوف القمر في آخره) <sup>(۳)</sup>.

۱- الإرشاد للمفيد: ص ۳۷۱، کمال الدین: ص ۳۲۸، غيبة الطوسي: ص ۴۳۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۶، والنص للأول، وفي ما عداه اختلاف يسير.  
۲- إرشاد مفيد: ص ۳۷۱، کمال الدین: ص ۳۲۸، غيبة طوسي: ص ۴۳۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۶؛ متن از منبع نخستین است و در متن سایر منابع اندکی اختلاف وجود دارد.  
۳- الإرشاد للمفيد: ج ۲ ص ۳۷۴، الكافي: ج ۲ ص ۲۱۲، غيبة الطوسي: ص ۴۴۴، الخرائج والجرائح: ج ۳/۱۱۵۸، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۱۴، والنص للأول، وفي غيره مما ذكر اختلاف يسير..

از امام باقر (ع) روایت شده است: «دو نشانه پیش از قیام اتفاق می افتد: کسوف خورشید در نیمه‌ی ماه رمضان و خسوف ماه در انتهای آن»<sup>۱</sup>.

وعلى الشيعة عند ظهور السفيناني الذهاب إلى مكة، لنصرة الإمام المهدي (ع)؛ لأنّ ظهوره وقيامه في مكة بعد هذه العلامة أكيد وقريب جداً، بل يكاد يتداخل معها، وقد أمرهم أئمتهم عليهم السلام بذلك.

بر شیعه واجب است که به هنگام ظهور سفینانی برای یاری دادن امام مهدی (ع) به مکه بروند؛ چرا که بر ظهور و قیامش در مکه پس از این علامت تأکید شده و بسیار نزدیک می باشد، و حتی تقریباً هم زمان با آن، و ائمه (علیهم السلام) به آن فرمان داده اند.

عن الصادق (ع): (... لا تبرح الأرض يا فضل حتى يخرج السفيناني، فإذا خرج السفيناني فأجيبوا إلينا. يقولها ثلاثاً، وهو من المحتوم)<sup>(۲)</sup>.

از امام صادق (ع) روایت شده است: «... زمین عذابی نخواهد دید ای فضل، تا اینکه سفینانی خروج می کند؛ پس اگر سفینانی خروج کرد ما را اجابت کنید. و این را سه مرتبه تکرار می کند، و او حتمی است»<sup>۳</sup>.

وعن الصادق (ع): (يا سدير، ألزم بيتك وكن حلساً من أحلاسه، وأسكن ما سكن الليل والنهار، فإذا بلغ أن السفيناني قد خرج فادخل إلينا ولو على رجلك. قلت: جعلت فداك هل قبل ذلك شيء؟ قال: نعم، وأشار بيده بثلاث أصابعه إلى الشام، وقال: ثلاث رايات، راية حسنية، وراية أموية، وراية قيسية. فبينما هم إذ خرج السفيناني فيحصدهم حصد الزرع ما رأيت مثله قط)<sup>(۴)</sup>.

از امام صادق (ع) روایت شده است: «ای سدیر! ملازم خانهات باش، و همانند فرشی از فرش های خانهات در خانه بمان، و مادامی که شب و روز ساکن است ساکن باش، ولی هنگامی که خبر رسد سفینانی خروج نموده، به سوی ما بیا هر چند با پای پیاده باشد». عرض کردم: فدایت شوم! آیا پیش از آن چیزی هست؟ فرمود: «سه پرچم: پرچم حسنی، پرچم اموی و پرچم قیسی. هنگامی که

۱- ارشاد مفید: ج ۲ ص ۳۷۴؛ کافی: ج ۲ ص ۲۱۲؛ غیبت طوسی: ص ۴۴۴؛ خراج و جرایح: ج ۳ ص ۱۱۵۸؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۱۴؛ متن مربوط به منبع نخستین است و در سایر منابع با اندکی اختلاف آمده است.

۲- الکافی: ج ۸ ص ۲۷۴؛ بحار الأنوار: ج ۴۷ ص ۲۹۷؛ معجم أحاديث الإمام المهدي (ع): ج ۳ ص ۴۶۴.

۳- کافی: ج ۸ ص ۲۷۴؛ بحار الأنوار: ج ۴۷ ص ۲۹۷؛ معجم احاديث امام مهدی (ع): ج ۳ ص ۴۶۴.

۴- بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۷۱، عصر الظهور: ص ۱۰۳، ورواه في الكافي إلى قوله: رجلك، ج ۸ ص ۲۶۵، وكذا في وسائل الشيعة: ج ۱۵ ص ۵۱.

سفیانی خروج کند آنها را چون درو کردن زراعت، درو می کند؛ هرگز نظیرش را ندیده ام»<sup>۱</sup>.

وعن الباقر (ع): (... مع أنّ الفاسق<sup>(۲)</sup> لو قد خرج لمكثتم شهراً أو شهرين لم يكن عليكم بأس حتى يقتل خلقاً كثيراً دونكم، قال بعض أصحابه: فكيف نصنع بالعيال إذا كان ذلك؟ قال: يتغيب الرجل منكم عنه فإن حنقه وشرّه فإنما هي على شيعتنا، وأمّا النساء فليس عليهن بأس إن شاء الله تعالى، قيل: فإلى أين يخرج الرجال ويهربون منه، من أراد منهم أن يخرج إلى المدينة أم إلى مكة أو إلى بعض البلدان؟ قال: ما تصنعون بالمدينة، وإنما يقصد جيش الفاسق إليها، ولكن عليكم بمكة فإنها مجمعكم، فإنما فتنته حمل امرأة تسعة أشهر لا يجوزها إن شاء الله<sup>(۳)</sup>.)

از امام باقر (ع) روایت شده است: «... وقتی این فاسق قیام کند، بر شما باکی نیست که یک یا دو ماه درنگ کنید تا اینکه او تعداد زیادی از غیر شما را بکشد». یکی از اصحاب گفت: در این هنگام با خانواده مان چه کنیم؟ فرمود: «هر مردی از شما خود را از او پنهان کند که خشم و اشتهاى وی بر شیعیان ما است، و اما زنان، اگر خدا بخواهد بر آنها هیچ ترسی نیست». پرسیدند: مردان در حالی که از او می گریزند، به کجا روند؟ به مدینه، مکه یا برخی کشورها؟ فرمود: «شما را با مدینه چه کار در حالی که لشکر فاسق قصد آنجا را دارد؟! اما بر شما واجب است که به مکه بروید که آنجا محل گرد آمدن شما است. این فتنه ای است به اندازه ی مدت زمان بارداری یک زن یعنی نه ماه، و انشاء الله بیشتر نخواهد شد»<sup>۴</sup>.

ولكن للأسف لن ينفر إلى مكة لنصرة المهدي (ع) إلا عشرة آلاف كما ورد في الروايات، وهم أول أنصاره مع أصحابه الثلاثمائة وثلاثة عشر<sup>(۶)</sup>.

<sup>۱</sup> - بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۷۱ ؛ عصر ظهور: ص ۱۰۳ ؛ و کلینی آن را تا «با پای پیاده باشد» روایت کرده است: ج ۸ ص ۲۶۵ و همچنین در وسایل الشیعه: ج ۱۵ ص ۵۱.

<sup>۲</sup> - السفیانی. منه (ع).

<sup>۳</sup> - غیبة النعمانی: ص ۳۱۱، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۴۱، معجم احادیث الإمام المهدي (ع): ج ۳ ص ۲۷۱.

<sup>۴</sup> - سفیانی (از ایشان (ع)).

<sup>۵</sup> - غیبة نعمانی: ص ۳۱۱ ؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۴۱ ؛ معجم احادیث امام مهدی (ع): ج ۳ ص ۲۷۱.

<sup>۶</sup> - روی الطبرسی فی الاحتجاج: عن عبد العظیم الحسنی رضی الله عنه، عنه قال: قلت لمحمد بن علی بن موسی (ع): (یا مولای منی لأرجو أن تكون القائم من أهل بیت محمد الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، فقال (ع): ما منا إلا قائم بأمر الله، وهدا إلى دين الله، ولكن القائم الذي يطهر الله به الأرض من أهل الكفر والوجود ويملاً الأرض قسطاً وعدلاً، هو الذي يخفى على الناس ولادته، ويغيب عنهم شخصه، ويحرم عليهم تسميته، وهو سمي رسول الله وكنيته، وهو الذي تطوى له الأرض، ويذل له كل صعب، يجتمع إليه من أصحابه عدة أهل بدر (ثلاثمائة وثلاثة عشر)، رجلاً من أقاصي الأرض وذلك قول الله: (أين ما تكوّنوا يأت بكُم الله جميعاً إن الله على كل شيء قدير)، فإذا اجتمعت له هذه العدة من أهل الإخلاص أظهر الله أمره، فإذا كمل له العقد وهو (عشرة آلاف) رجل خرج بإذن الله، فلا يزال يقتل أعداء الله حتى يرضى عز وجل) الاحتجاج: ج ۲ ص ۲۴۹.

اما با کمال تأسف همان طور که در روایات آمده است جز ده هزار نفر برای یاری مهدی (ع) به مکه نخواهند رفت و آنها اولین یارانش با سیصد و سیزده نفر اصحابش خواهند بود.<sup>۱</sup>

هذه هي بعض علامات ظهوره وقيامه القريبة.  
 اینها بعضی از علامت‌های ظهور ایشان و نزدیک به قیامش می‌باشند.

وروی المجلسي في البحار: عن أبي جعفر (ع) في حديث طويل إلى أن قال: (يقول القائم (ع) لأصحابه: يا قوم إن أهل مكة لا يريدوني، ولكني مرسل إليهم لاحتج عليهم بما ينبغي لمثلي أن يحتج عليهم. فيدعو رجلاً من أصحابه فيقول له: امض إلى أهل مكة فقل: يا أهل مكة أنا رسول فلان إليكم وهو يقول لكم: إنا أهل بيت الرحمة، ومعدن الرسالة والخلافة ونحن ذرية محمد وسلالة النبيين، وإنا قد ظلمنا واضطهدنا، وقهرنا وابتزنا منا حقنا منذ قبض نبينا إلى يومنا هذا فنحن نستنصركم فانصرونا. فإذا تكلم هذا الفتى بهذا الكلام أتوا إليه فذبوه بين الركن والمقام، وهي النفس الزكية، فإذا بلغ ذلك الإمام قال لأصحابه: ألا أخبرتكم أن أهل مكة لا يريدوننا، فلا يدعونه حتى يخرج فيهبط من عقبة طوى في ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً عده أهل بدر حتى يأتي المسجد الحرام، فيصلي فيه عند مقام إبراهيم أربع ركعات، ويسند ظهره إلى الحجر الأسود، ثم يحمد الله ويثني عليه، ويذكر النبي ﷺ ويصلي عليه ويتكلم بكلام لم يتكلم به أحد من الناس. فيكون أول من يضرب على يده ويباعه جبرئيل وميكائيل، ويقوم معهما رسول الله وأمير المؤمنين فيدفعان إليه كتاباً جديداً هو على العرب شديد بخاتم رطب، فيقولون له: اعمل بما فيه، ويباعه الثلاثمائة وقليل من أهل مكة. ثم يخرج من مكة حتى يكون في مثل الحلقة قلت: وما الحلقة؟ قال: عشرة آلاف رجل (... بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۰۷).

<sup>۱</sup> - طبرسی در احتجاج روایت می‌کند: از عبد العظیم حسنی روایت شده است: به محمد بن علی بن موسی (ع) عرض کردم: ای مولای من! امیدوارم شما همان قائم از اهل بیت محمد باشید که زمین را از قسط و عدل پر می‌کند همان طور که از ظلم و ستم پر شده است. فرمود: «از ما کسی نیست مگر اینکه قائم به امر خدا باشد و هدایتگر به دین خدا، اما آن قائمی که خداوند به واسطه او زمین را از اهل کفر و ناسپاسی پاکیزه می‌نماید و زمین را از قسط و عدل آکنده می‌نماید، کسی است که ولادتش بر مردم مخفی است و شخصیتش پنهان است و بردن نامش حرام، او به نام و کنیه‌ی رسول خدا خوانده می‌شود، و او کسی است که زمین برایش پیچیده، و هر سختی برایش نرم می‌شود، اصحابش به تعداد اهل بدر (سیصد و سیزده نفر) به سوبش جمع می‌شوند، هر یک از گوشه‌ای از زمین و این سخن خداوند است که می‌فرماید: «(هر جا که باشید خداوند همه‌ی شما را گرد می‌آورد، که او بر هر چیز توانا است)» و هرگاه این عده از مخلصین برایش گرد آیند خداوند امرش را آشکار می‌کند، و هنگامی که حلقه کامل شود یعنی ده هزار مرد، به اذن خدا خروج می‌کند، و پیوسته دشمنان خدا را می‌کشد تا خداوند عزوجل راضی گردد». احتجاج: ج ۲ ص ۲۴۹.

مجلسی در بحار روایت کرده است: از ابو جعفر (ع) در حدیثی طولانی که فرمود: «قائم (ع) به اصحابش می‌فرماید: ای قوم! مردم مکه مرا نمی‌خواهند ولی کسی را به سوبشان می‌فرستم تا با آنچه کسی چون من شایسته‌ی احتجاج بر آنها است، بر آنها احتجاج کند. یکی از اصحابش را فرامی‌خواند و به او می‌گوید: برو به سوی اهل مکه و بگو: ای اهل مکه! من فرستاده‌ی فالانی به سوی شما هستم که او به شما می‌گوید: ما اهل بیت رحمت و معدن رسالت و خلافت هستیم، ما ذریه‌ی محمد و سلاله‌ی انبیا هستیم، ما مورد ستم واقع شدیم و خوار و ذلیل شدیم و مورد قهر قرار گرفتیم و از زمانی که پیامبر ما قبض روح شد تا همین حالا، حقانان ما با تهدید و نیرنگ غصب شد. اکنون ما از شما یاری می‌طلبیم پس ما را یاری رسانید. هنگامی که این جوانمرد این سخنان را می‌گوید، به سوی او می‌آیند و بین رکن و مقام او را سر می‌برند که او همان نفس زکیه است. هنگامی که این خبر به امام می‌رسد به اصحابش می‌فرماید: آیا شما را آگاه نساختم که اهل مکه ما را نمی‌خواهند؟! پس او را نمی‌خوانند تا خروج می‌کند و از پشت طوی با سیصد و سیزده مرد به تعداد اهل بدر فرود می‌آید تا به مسجد الحرام می‌رسد. در آنجا نزد مقام ابراهیم چهار رکعت نماز می‌گزارد و پشتش را به حجر الاسود تکیه می‌دهد، سپس حمد و ستایش خدا و ذکر پیامبر (ص) را می‌گوید و بر او صلوات می‌فرستد و با سخنی که احدی از مردم با آن سخن نگفته است، سخن می‌گوید. اولین کسانی که با او دست می‌دهند و با او بیعت می‌کنند جبرئیل و میکائیل هستند و به همراه آن دو رسول خدا و امیر المؤمنین برمی‌خیزند و کتابی جدید با مظهری تازه به او می‌دهند که بر عرب سخت و شدید است و به او می‌فرمایند: به آنچه در این است عمل کن، و با او سیصد و اندی از اهل مکه بیعت می‌کنند. سپس از مکه خارج می‌شود تا آنچه حلقه است، شکل گیرد. گفتیم: حلقه چیست؟ فرمود: ده هزار مرد....». بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۰۷.



وربما كانت له (ع) فترة ظهور تسبق قيامه في مكة، ربما عن طريق سفراء كما في الغيبة الصغرى. وهذا الاحتمال تقويه بعض الروايات عنهم عليهم السلام<sup>(۱)</sup>، وربما كانت بداية بعثه وظهوره في أم القرى في هذا الزمان وهي النجف الأشرف اقتفاء بسيرة جدّه المصطفى عليه السلام الذي بعث في أم القرى في زمانه، وهي مكة، والله أعلم وأحكم وما أوتينا من العلم إلا قليلاً.

و شاید مدت زمانی پیش از قیامش در مکه ظهور نماید و چه بسا از طریق سفرا همانند غیبت صغری باشد و این احتمالی است که برخی روایات وارد شده از ایشان (علیهم السلام) آن را تقویت می کنند<sup>۲</sup>، و شاید ابتدای بعثت و ظهورش در امّ القری این زمان باشد که نجف اشرف می باشد همانند جدش محمد مصطفی (ص) که در امّ القری زمانش که مکه بود، مبعوث شد؛ و خداوند عالم تر و حکیم تر می باشد و به ما جز اندکی از علم داده نشده است.

### ب - أعماله بعد ظهوره و قیامه (ع):

#### ب - کارهای حضرت (ع) پس از ظهور و قیامش:

قبل أن نتعرض لإعماله بعد ظهوره (ع)، لا بد لنا من الاطلاع على بعض الأحاديث التي تكشف واقعاً مريراً نلمسه نحن اليوم، سواء في بعض العلماء غير العاملين أم من بعض من يسمون أنفسهم شيعة لأهل البيت عليهم السلام، أو موالين لهم عليهم السلام. وهم في نفس الوقت لا يأمرن بالمعروف ولا ينهون عن المنكر، ويداهنون الطواغيت ويخضعون لهم ويتحاكمون عندهم، بل ومع الأسف الشديد يساعدونهم في كثير من الأحيان خوفاً أو طمعاً، دون أن يلتفتوا إلى حرمة هذا العمل وبشاعته، بل أصبحوا يرونه مباحاً بعد أن نكسوا ومسخوا وأمسوا يرون المقاييس مقلوبة والمنكر معروفاً، واعتادوا عبادة العجول والأصنام والأوثان ضلالة وخوفاً وطمعاً.

پیش از آنکه به کارهای ایشان (ع) پس از ظهورش پردازیم لازم است از برخی احادیثی که از واقعیتی تلخی پرده برمی دارند، اطلاع حاصل کنیم؛ واقعیت تلخی که ما امروز لمسش می کنیم، چه در مورد برخی علمای بی عمل یا از سوی کسانی که خود را شیعه‌ی اهل بیت (علیهم السلام) یا دوست‌دار آنها (علیهم السلام) نام می‌نهند، اما در عین حال نه امر به معروف می‌کنند و نه نهی از

<sup>۱</sup> - وهي الروايات التي تذكر اليماني (ع) باعتباره ممهّد رئيسي للإمام محمد بن الحسن العسكري المهدي (ع)، ورسول منه (ع) إلى الناس، وكذلك الروايات التي تشير لإرسال المهدي (ع) للنفس الزكية، وقد تقدمت في الهامش السابق.

<sup>۲</sup> - اینها روایاتی است که بیان می‌دارند یمانی (ع) با زمینه‌ساز اصلی برای امام محمد بن الحسن العسكري المهدي (ع) و فرستاده‌ی از سوی ایشان (ع) به سوی مردم است، و همچنین روایاتی که اشاره دارند به ارسال نفس زکیه توسط مهدی (ع) که در پاورقی پیشین ارایه گردید.

منکر، با طاغوت‌ها سازش و برایشان گرنش، نزدشان دادخواهی و حتی با کمال تأسف در بسیاری موارد از روی ترس یا طمع، به آنها همکاری می‌کنند؛ بدون اینکه به حرام بودن این کار و زشت بودنش توجهی کنند، بلکه پس از اینکه مسخ و وارونه شدند تا آنجا که مقیاس‌ها را وارونه می‌بینند و منکر را معروف، و از روی ترس و طمع به عبادت مستمر گوساله‌ها، بت‌ها و نمادهای گمراهی گرفتار آمدند، آن را عملی مباح یافتند.

ولم أجد كلاماً أصف به حال الإمام المهدي (ع) مع هؤلاء أفضل من القرآن الكريم وحديث المعصومين عليهم السلام:

سخنی بهتر از قرآن کریم و حدیث معصومین (علیهم السلام) پیدا نمی‌کنم تا به وسیله‌ی آن وضعیت امام مهدی (ع) را در برابر اینگونه افراد را توصیف نمایم:

قال تعالى: ﴿فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي ۖ قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ ۖ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِي ۖ أَفَلَا يَرَوْنَ إِلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ۖ وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي ۖ قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ ۖ قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ۖ أَلا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ۖ قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ۖ قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ ۖ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي ۖ قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ إِلَى إِلِهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا ۖ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ۝﴾<sup>(۱)</sup>

(پس موسی خشمگین و پُراندوه به سوی قومش بازگشت و گفت: ای قوم من! آیا پروردگارتان شما را وعده‌ای نیکو نداده بود؟ آیا این مدت بر شما به درازا کشید یا خواستید خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آید که وعده‌ی مرا مخالفت کردید؟ \* گفتند: ما به اختیار خویش با تو حُلف وعده نکردیم؛ ولی بارهایی سنگین از زینت قوم بر دوش داشتیم، آنها را در آتش بیفکنیم و به این ترتیب

سامری نیز بیفکند \* و برایشان تندیس گوساله‌ای که نعره‌ی گاو را داشت بساخت و گفتند: این، خدای شما و خدای موسی است؛ پس فراموش نمود \* آیا نمی‌بینند که هیچ پاسخی به سخنشان نمی‌دهد، و هیچ سود و هیچ زبانی برایشان ندارد؟ \* هارون نیز پیش از این به آنها گفته بود: ای قوم من! شما با این گوساله به فتنه و آزمایش درافتادید. پروردگار شما، خدای رحمان است. مرا پیروی کنید و فرمان‌بردار من باشید \* گفتند: ما هرگز از عبادت او دست برنمی‌داریم تا موسی به نزد ما بازگردد \* گفت: ای هارون! چه چیزی مانعت شد هنگامی که دیدی گمراه می‌شوند، \* چرا از من پیروی نکردی؟ آیا از فرمان من سرپیچی کرده بودی؟ \* گفت: ای پسر مادرم! نه ریش مرا بگیر و نه سرم را! ترسیدم که بگویی: میان بنی اسرائیل جدایی افکندی و گفتار مرا رعایت نکردی \* گفت: و تو ای سامری! این چه خطایی بود که کردی؟ \* گفت: من چیزی دیدم که آنها نمی‌دیدند. مثنی از خاکی که نقش پای آن رسول بر آن بود برگرفتم و در آن پیکر بیفکندم و نفس من این کار را در چشم من بیاراست \* گفت: برو، در زندگی این دنیا چنان شوی که پیوسته بگویی: به من نزدیک شوید، و نیز تو را وعده‌ای است که از آن رها نشوی و اینک به خدایت که پیوسته ملازمش بودی بنگر که می‌سوزانیمش و سپس خاکسترش را به دریایش افشانیم \* جز این نیست که خدای شما الله است که هیچ معبودی جز او نیست، و علم او همه چیز را در بر گرفته است)¹.

وأرجع وأعيد حديثين مرًا في البحث للتذكير والتأكيد.

اکنون به جهت یادآوری و تأکید به دو حدیث که پیش‌تر گفته شد بازمی‌گردم:

قال الإمام الصادق (ع): (لينصرن الله هذا الأمر بمن لا خلاق له، ولو قد جاء أمرنا لقد خرج منه من هو اليوم مقیم علی عبادة الأوثان) (۲).

امام صادق (ع) می‌فرماید: «خداوند این امر را با کسانی که جایگاهی در آن ندارند یاری خواهد رسانید، و اگر امر ما آید آن کس که امروز به عبادت بتان مشغول است، از آن بیرون خواهد رفت»².

أي: إنَّ الله ينصر القائم بقوم من غير الشيعة، بل لعلهم من غير المسلمين بعد أن يؤمنوا بحركته الإسلامية الإصلاحية المحمدية الأصلية ويشايعوه، في حين أنَّ قوماً من الشيعة لا ينصرونه (ع)!!  
یعنی خداوند قائم را با قومی غیر از شیعه پیروز می‌گرداند و یا حتی چه بسا آنها از غیر مسلمانان

۱ - طه: ۸۶ تا ۹۸.

۲ - غیبة الطوسی: ص ۴۵۰، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۲۹.

۳ - غیبة طوسی: ص ۴۵۰؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۲۹.

باشند، پس از اینکه به حرکت اسلامی اصلاح‌گرایانه‌ی محمدی اصیل ایمان می‌آورند و آن را همراهی می‌نمایند. در حالی که قومی از شیعه هستند که او (ع) را یاری نمی‌دهند!

و یؤید هذا المعنى ما روي عن الصادق (ع) أنه قال: (إذا خرج القائم خرج من هذا الأمر من كان يرى أنه من أهله، ودخل فيه شبه عبدة الشمس والقمر) <sup>(۱)</sup>.  
این معنا را روایتی از امام صادق (ع) تأیید می‌نماید، آنجا که می‌فرماید: «آنگاه که قائم خروج کند، کسی که گمان می‌شد اهل این امر است از آن بیرون می‌رود و کسانی شبیه خورشیدپرستان و ماه‌پرستان وارد آن می‌شوند» <sup>(۲)</sup>.

أيها الأخوة: إذا كُنّا شيعة فعلينا أن نتمسك بسيرتهم وحدثهم ونهجهم ﷺ، لا أن نحمل أوزاراً من زينة القوم ونصنع منها عجلاً ونعبده، ونقول نحن شيعة.  
ای برادران! اگر ما به راستی شیعه هستیم پس باید به سیره‌ی اهل بیت (علیهم السلام)، حدیث آنها و منهج آنها (علیهم السلام) تمسک جویم، نه اینکه بارهایی از زینت این قوم را بر دوش کشیم و از آنها گوساله‌ای بسازیم و عبادتش کنیم و در عین حال بگوییم: ما شیعه هستیم!

فمن الباقر (ع): (... انظروا أمرنا وما جاءكم عنا، فأن وجدتموه للقرآن موافقاً فخذوا به، وإن لم تجدوه موافقاً فردّوه، وإن اشتبه الأمر عليكم فقفوا عنده وردّوه إلينا حتى نشرح لكم من ذلك ما شرح لنا. وإذا كنتم كما أوصينا كملم تعدوا إلى غيره، فمات منكم ميت قبل أن يخرج قائمنا كان شهيداً، ومن أدرك منكم قائمنا فقتل معه كان له أجر شهيدين، ومن قتل بين يديه عدواً لنا كان له أجر عشرين شهيداً) <sup>(۳)</sup>.

از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود: «... در امر ما و آنچه از ما به شما رسد نظر کنید، اگر آن را موافق قرآن یافتید آن را برگزید و اگر موافق نیافتید، رهاش کنید و اگر امر بر شما مشتبه شد توقف نموده، آن را به ما برگردانید تا آنچه برای ما شرح داده شده است را برایتان تشریح نمایم. و اگر شما چنین باشید که ما سفارش کرده‌ایم و به غیر آن نگرانید، اگر پیش از خروج قائم ما کسی از شما از دنیا برود، شهید خواهد بود و اگر کسی قائم ما را درک کند و به همراهش کشته شود، اجر دو شهید را خواهد داشت و اگر کسی در پیشگاه او دشمنی از دشمنان ما را به قتل برساند اجر و پاداش بیست

۱- غيبة النعماني: ص ۳۳۲، معجم أحاديث الإمام المهدي (ع): ج ۳ ص ۵۰۱.

۲- غيبة نعماني: ص ۳۳۲ : معجم احاديث امام مهدي (ع): ج ۳ ص ۵۰۱.

۳- أمالي الطوسي: ص ۲۳۲، بحار الأنوار: ج ۲ ص ۲۳۶، و: ج ۵۲ ص ۱۲۳، وسائل الشيعة: ج ۲۷ ص ۱۲۰.

شهید را خواهد داشت»<sup>۱</sup>.

وقال أمير المؤمنين (ع) في خطبة على منبر الكوفة يصف الإمام المهدي (ع) وقلته ممن يتمسكون بالحق قبل قيامه (ع): (اللهم إني لأعلم أنّ العلم لا يأزر كلاً، ولا ينقطع موارد، وأنك لا تخلي أرضك من حجة لك على خلقك ظاهر ليس بمطاع أو خائفاً مغموراً، كيلا تبطل حجتك ولا يضل أولياؤك بعد إذ هديتهم بل أين هم وكم؟ أولئك الأقلون عدداً والأعظمون عند الله جل ذكره قدرًا)<sup>(۲)</sup>.

امیر المؤمنین (ع) در خطبه‌ای بر منبر کوفه در حالی که امام مهدی (ع) و کم بودن کسانی که پیش از قیام حضرت (ع) به حق تمسک می‌کنند را توصیف می‌نمود، فرمود: «بار خدایا! من می‌دانم که بساط علم و دانش برچیده نمی‌شود و همه‌ی محل‌های ورودش از میان نمی‌رود و می‌دانم که تو هرگز زمینت را از حجت خود بر خلقت خالی نمی‌سازی که او یا آشکار است و فرمانش نبرند و یا ترسان و نامعلوم؛ تا حجت تو باطل نگردد و دوستان تو پس از آنکه هدایتشان فرمودی، گمراه نشوند؛ ولی آنان کجایند و چه تعداد هستند؟ تعدادشان بسیار اندک است و نزد خدایی که یادش بلند است، ارزشی بس گران دارند»<sup>۲</sup>.

وعن أبي عبد الله (ع) قال: (قال رسول الله ﷺ: طوبى لمن أدرك قائم أهل بيته وهو مقتد به قبل قيامه، يتولى وليه ويتبرأ من عدوه، ويتولى الأئمة الهادية من قبله، أولئك رفاقي وذوو ودي ومودتي وأكرم أمتي عليّ. قال رفاعته: وأكرم خلق الله عليّ) (۴).

و از ابو عبد الله (ع) روایت شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرمودند: خوشا به سعادت کسی که قائم اهل بیت مرا درک کند و به او پیش از قیامش اقتدا نماید، دوستش را دوست بدارد و از دشمنش دوری جوید، و پیشوایان هدایتگر پیش از او را به دوستی گیرد. آنها رفیقان من و صاحبان مودت و دوستی من و گرامی‌ترین امتم بر من هستند. رفاعه گفت: و گرامی‌ترین خلق خدا، علی است»<sup>۴</sup>.

۱ - امالی طوسی: ص ۲۳۲ ؛ بحار الأنوار: ج ۲ ص ۲۳۶ و ج ۵۲ ص ۱۲۳ ؛ وسائل الشیعه: ج ۲۷ ص ۱۲۰.

۲ - الکافی: ج ۱ ص ۳۳۵، مصباح البلاغه: ج ۲ ص ۲۱۳، تفسیر نور الثقلین: ج ۲ ص ۴۹۸.

۳ - کافی: ج ۱ ص ۳۳۵ ؛ مصباح البلاغه: ج ۲ ص ۲۱۳ ؛ تفسیر نور ثقلین: ج ۲ ص ۴۹۸.

۴ - غیبة الطوسی ص ۴۵۶، بحار الأنوار: ج ۵۲/ص ۱۳۰،

۵ - غیبة طوسی: ص ۴۵۶ ؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۳۰.

وعن الصادق (ع) قال: (قال رسول الله ﷺ لأصحابه: سيأتي قوم من بعدكم، الرجل الواحد منهم له أجر خمسين منكم . قالوا: يا رسول الله نحن كنا معك ببدر وأحد وحنين، ونزل فينا القرآن!! فقال ﷺ: إنكم لو تحملوا لما حملوا لم تصبروا صبرهم) <sup>(۱)</sup>.

از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) به یارانش فرمود: پس از شما قومی خواهند آمد که هر مردی از آنها اجر و پاداش پنجاه نفر از شما را دارد. گفتند ای رسول خدا! ما با شما در بدر و احد و حنین بودیم و قرآن در میان نازل شد. فرمود: شما نمی توانید آنچه آنها تحمل می کنند را تحمل کنید و نمی توانید همانند آنها صبر پیشه کنید» <sup>(۲)</sup>.

وعلينا أن لا نميل مع كل ناعق، بل نعرف صاحب هذا الأمر بما وصفه أهل بيت النبوة ﷺ .  
و بر ما است که با هر ندا دهنده ای منحرف نشویم، بلکه صاحب این امر را با آنچه اهل بیت نبوت (علیهم السلام) توصیفش فرموده اند، بشناسیم.

عن الحارث بن المغيرة النصري، قلت لأبي عبد الله (ع): (بأي شيء يعرف الإمام القائم (ع)، قال (ع): بالسكينة والوقار. قلت: وبأي شيء؟ قال: وتعرفه بالحلال والحرام، وبحاجة الناس إليه ولا يحتاج إلى أحد، ويكون عنده سلاح رسول الله ﷺ . قلت: أيكون وصياً ابن وصي؟ قال: لا يكون إلا وصياً وابن وصي) <sup>(۳)</sup>.

از حارث بن مغیره نصری روایت شده است: به ابو عبد الله (ع) عرض کردم: صاحب این امر با چه چیزی شناخته می شود؟ حضرت فرمود: «با سکینه و وقار». عرض کردم: و با چه ابزاری؟ فرمود: «او را با حلال و حرام می شناسی، و اینکه مردم به او نیازمندند و او به احدی نیازمند نیست، و سلاح رسول (ص) خدا نزد او می باشد». گفتم: آیا او وصی فرزند وصی خواهد بود؟ فرمود: «جز این نخواهد بود که او وصی و فرزند وصی می باشد» <sup>(۴)</sup>.

۱- غيبة الطوسي : ص ۴۵۶، الخرائج والجرائح : ج ۳/ص ۱۱۴۹، بحار الأنوار : ج ۵۲/ص ۱۳۰.

۲- غيبة طوسي: ص ۴۵۶ ؛ خرائج و جرائح: ج ۳ ص ۱۱۴۹ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۱۳۰.

۳- غيبة النعماني : ص ۲۴۹، بحار الأنوار : ج ۲۵/ص ۱۵۶.

۴- غيبة نعماني: ۲۴۹۲ ؛ بحار الانوار: ج ۲۵ ص ۱۵۶.

وعن المفضل بن عمر، قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: (لصاحب هذا الأمر غيبتان أحدهما يرجع منها إلى أهله، والأخرى يقال هلك في أي واد سلك. قلت: كيف نصنع إذا كان كذلك؟ قال: إذا ادعاها مدّعٍ فاسألوه عن أشياء يجيب فيها مثله)<sup>(۱)</sup>.

و از مفضل بن عمر نقل شده است: شنیدم ابا عبد الله امام صادق (ع) می فرمود: «صاحب این امر دو غیبت دارد؛ در یکی از آنها به خانواده اش برمی گردد و در دومی گفته می شود به هلاکت رسید، و به کدام صحرا رفته است». عرض کردم: اگر اینچنین شد چه کنیم؟ فرمود: «اگر مدعی چنین ادعایی نمود از او در مورد چیزهایی که تنهای کسی چون او می تواند پاسخ گوید، پرسید»<sup>۲</sup>.

\* \* \*

۱- الکافی: ج ۱ ص ۳۴۰، غیبة النعمانی: ص ۱۷۸، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۵۷.

۲- کافی: ج ۱ ص ۳۴۰؛ غیبت نعمانی: ص ۱۷۸؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۵۷.

## أعمال القائم (ع) بعد قيامه

### کارهای قائم (ع) پس از قیامش

أما بعض أعماله بعد ظهوره وقيامه (ع) فهي:  
برخی از کارهای ایشان (ع) پس از ظهور و قیامش به شرح زیر می باشد:

عن أبي عبد الله (ع): (ما تستعجلون بخروج القائم، فوالله ما لباسه إلا الغليظ، ولا طعامه إلا الجشب، وما هو إلا السيف والموت تحت ظل السيف) (١).  
از ابو عبد الله (ع) روایت شده است: «از چه روی برای ظهور قائم شتاب می کنید؟ به خدا سوگند! به خدا سوگند! لباسش جز لباسی ضخیم و خوراکش جز غذایی ناگوار نیست. قیام او جز با شمشیر و مرگ در سایه‌ی شمشیر نیست» (٢).

وقال أبو جعفر (ع): (يقوم القائم بأمر جديد وكتاب جديد وقضاء جديد على العرب شديد. ليس شأنه إلا السيف، لا يستتبع أحداً ولا يأخذه في الله لومة لائم) (٣).  
ابو جعفر (ع) می فرماید: «قائم با امری جدید، کتابی جدید و قضاوتی جدید قیام می کند که بر عرب گران است. او جز با شمشیر کار ندارد و از کسی توبه درخواست نکند و سرزنش سرزنش گران در راه خداوند او را از کار نیندازد» (٤).

والسيف إشارة إلى السلاح الموجود في زمانه (ع).  
شمشیر، اشاره‌ای به سلاح موجود در زمان آن حضرت (ع) می باشد.

روي عن الصادق (ع) قال: (كأني أنظر إلى القائم على ظهر النجف، فإذا استوى على ظهر النجف ركب فرساً أدهم أبلق) (٥).  
از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «گویا قیام را در پشت نجف می بینم. پس زمانی که

١- غيبة النعماني: ص ٢٣٩، غيبة الطوسي: ص ٤٦٠.

٢- غيبة نعماني: ص ٢٣٩؛ غيبة طوسي: ص ٤٦٠.

٣- غيبة النعماني: ص ٢٣٨، بحار الأنوار: ج ٥٢ ص ٣٥٤.

٤- غيبة نعماني: ص ٢٣٨؛ بحار الأنوار: ج ٥٢ ص ٣٥٤.

٥- كمال الدين: ص ٦٧٣، غيبة النعماني: ص ٣٢٢ بإضافة على ما في المتن، بحار الأنوار: ج ٥٢ ص ٣٢٥.



در پشت نجف مستقر شود، بر اسبی ابلق (سیاه و سفید) که در میان دو چشمش سفیدی روشنی است سوار می‌شود»<sup>۱</sup>.

والأبلق: المبقع. الشمراخ: العمود الطویل. فيكون معنى الحديث: أنه يركب دابة، والله أعلم. «ابلق»: خال دار، «شمراخ»: دارای عمودی بلند. بنابراین معنی حدیث اینگونه می‌شود که او سوار بر یک تانک می‌شود؛ و خداوند داناتر است.

وكيف كان فإنّ الأحاديث تشير إلى أنّه يخوض حروباً طاحنة مع أعداء الدين وأعدائه (ع)، يستشهد فيها كثير من أنصاره<sup>(۲)</sup>، بل ربما يستفاد من بعض الروايات أنّ الإمام (ع) يتعرض للإصابة والجرح في هذه الحروب<sup>(۳)</sup>، والله أعلم.

احادیث اشاره دارند به اینکه او در جنگی ویرانگر با دشمنان دین و دشمنان خودش (ع) وارد می‌شود؛ که در آن بسیاری از انصارش شهید می‌شوند و حتی از برخی روایت‌ها چنین استنباط می‌شود که چه بسا امام (ع) در معرض اصابت و جراحت در این جنگ‌ها قرار می‌گیرد؛ و خداوند داناتر است.

۱ - کمال الدین: ص ۶۷۳ ؛ غیبت نعمانی: ص ۳۲۲ با اضافاتی در متن ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۲۵.

۲ - تقدمت الإشارة منه (ع) إلى بعض هذه الروايات قبل قليل، فراجع.

۳ - وربما يستفاد ذلك من الروايات الآتية:

عن بشير النبال، قال: (قدمت المدينة وذكر مثل الحديث المتقدم، إلا أنه قال: لما قدمت المدينة قلت لأبي جعفر (ع): إنهم يقولون: إن المهدي لو قام لاستقامت له الأمور عفوًا، ولا يهريق محجمة دم، فقال: كلا، والذي نفسي بيده لو استقامت لأحد عفوًا لاستقامت لرسول الله ﷺ حين أدميت رباعيته، وشج في وجهه، كلا، والذي نفسي بيده حتى نمسح نحن وأنتم العرق والعلق، ثم مسح جبهته كتاب الغيبة للنعماني: ص ۲۹۴ - ۲۹۵.

وعن بشير بن أبي أراكة النبال، ولفظ الحديث على رواية ابن عقدة قال: (..... قلت: إنهم يقولون: إنه إذا كان ذلك استقامت له الأمور، فلا يهريق محجمة دم، فقال: كلا، والذي نفسي بيده حتى نمسح وأنتم العرق والعلق، وأوماً بيده إلى جبهته) كتاب الغيبة للنعماني: ص ۲۹۳ - ۲۹۴.

۴ - پیش‌تر اشاره‌ای از ایشان (ع) به این روایت‌ها تقدیم گردید؛ می‌توانید مراجعه نمایید.

۵ - چه بسا چنین مفهومی از روایات بعدی برداشت می‌گردد:

از بشیر بن نبال روایت شده است: گفت: به مدینه رسیدم و همانند حدیث قبلی را ذکر کرد؛ جز اینکه گفت: هنگامی که به مدینه رسیدم به ابو جعفر (ع) عرض کردم: آنان می‌گویند: اگر مهدی قیام کند، همه‌ی کارها به خودی خود برایش راست و استوار می‌گردند و به اندازه‌ی یک ظرف حجامت خون نمی‌ریزد. ایشان (ع) فرمود: «هرگز چنین نیست! سوگند به آن که جانم در دست او است، اگر کارها به خودی خود برای کسی هموار می‌شد، مسلماً برای رسول خدا (ص) اینگونه می‌شد در حالی که که داندن‌های پیشین آن حضرت شکست و صورتش زخمی شد! هرگز چنین نیست! سوگند به آنکه جانم به دست او است، کار به آنجا می‌انجامد که ما و شما عرق و خون بسته شده را پاک کنیم» و سپس پیشانی خود را پاک نمود. کتاب غیبت نعمانی: ص ۲۹۴ و ۲۹۵.

از بشیر بن ابو اراکه نبال، و همان حدیث با روایت ابن عقده که گفت: .... عرض کردم: آنان می‌گویند: اگر چنین شود، همه‌ی کارها به خودی خود برایش راست و استوار می‌گردند و به اندازه‌ی یک ظرف حجامت خون نمی‌ریزد. ایشان (ع) فرمود: «هرگز چنین نیست! سوگند به آنکه جانم به دست او است، کار به آنجا می‌انجامد که ما و شما عرق و خون بسته شده را پاک کنیم» و سپس به پیشانی خود اشاره نمود. کتاب غیبت نعمانی: ص ۲۹۳ و ۲۹۴.

عن الباقر (ع)، قال: (إِن قَائِمَنَا إِذَا قَامَ دَعَا النَّاسَ إِلَى أَمْرٍ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَإِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيباً وَسَيَعُودُ غَرِيباً كَمَا بَدَأَ، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ) <sup>(۱)</sup>.  
 از امام باقر (ع) روایت شده است: «چون قائم ما به پا خیزد امری جدید می آورد، همانگونه که رسول خدا (ص) در ابتدای اسلام به امری جدید دعوت نمود. اسلام غریبانه آغاز شد و غریبانه باز خواهد گشت، پس خوشا به حال غریبان» <sup>۲</sup>.

وعن أبي بصير، عن أبي عبد الله (ع)، قال: (الإسلام بدأ غريباً وسيعود غريباً كما بدأ، فطوبى للغرباء، فقلت: اشرح لي هذا أصلحك الله. فقال (ع): يستأنف الداعي منّا دعاءً جديداً كما دعا رسول الله ﷺ) <sup>(۳)</sup>.  
 ابو بصیر می گوید امام صادق (ع) فرمود: «اسلام غریبانه آغاز شد و همان گونه که آغاز شد، غریبانه باز خواهد گشت، پس خوشا به حال غریبان». به ایشان عرض کردم: خدا تو را به صلاح برساند، این را برای من تشریح فرما! پس امام (ع) فرمود: «دعوت کننده ای از ما، دعوتی جدید می نماید همان گونه که رسول الله (ص) دعوتی جدید نمود» <sup>۴</sup>.

عن أبي عبد الله (ع)، قال: (يصنع ما صنع رسول الله ﷺ، يهدم ما كان قبله كما هدم رسول الله ﷺ أمر الجاهلية، ويستأنف الإسلام جديداً) <sup>(۵)</sup>.  
 از امام صادق روایت شده است (ع) که فرمود: «او همان می کند که رسول خدا (ع) انجام داد؛ همانند رسول خدا (ص) آنچه پیش از خودش بوده است را ویران می کند و اسلامی جدید را پایه گذاری می کند» <sup>۶</sup>.

وعن ابن عطاء، قال: سألت أبا جعفر الباقر (ع)، فقلت: (إذا قام القائم (ع) بأي سيرة يسير في الناس؟ فقال (ع): يهدم ما قبله كما صنع رسول الله ﷺ، ويستأنف الإسلام جديداً) <sup>(۷)</sup>.

۱- غيبة النعماني: ص ۳۳۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۶۶.  
 ۲- غيبة نعمانی: ص ۳۳۶؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۶۶.  
 ۳- غيبة النعماني: ص ۳۳۶، بحار الأنوار: ج ۸ ص ۱۲، و: ج ۵۲ ص ۳۶۶.  
 ۴- غيبة نعمانی: ص ۳۳۶؛ بحار الانوار: ج ۸ ص ۱۲ و ج ۵۲ ص ۳۶۶.  
 ۵- غيبة النعماني: ص ۳۳۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۵۲.  
 ۶- غيبة نعمانی: ص ۳۳۶؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۵۲.  
 ۷- بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۵۲، غيبة النعماني رواه عن الباقر (ع): ص ۲۳۶.

از ابن عطا روایت شده است: از ابا جعفر امام باقر (ع) پرسیدم: هنگامی که قائم قیام کند به کدامین سیره و روش در بین مردم حکم می‌راند؟ فرمود: «همانند رسول خدا (ص) آنچه پیش از خودش بوده است را ویران، و اسلامی جدید را پایه‌گذاری می‌کند»<sup>۱</sup>.

وقد مرّ الحديث عن رسول الله ﷺ إنّ في آخر الزمان لا يبقى من الإسلام إلا اسمه، ومن القرآن إلا رسمه، والمساجد عامرة بالناس ولكنها خالية من الهدى - أي هدى آل محمد ﷺ -، وهذا هو حالنا اليوم فالمساجد مزخرفة والمصاحف محلّاة وملونة، والمسلمون أبعد ما يكونوا عن الإسلام. پیش‌تر حدیثی از رسول خدا (ص) گفته شد که در آخر الزمان از اسلام جز اسمش و از قرآن جز کلمات و خطوطش باقی نمی‌ماند و مساجد از حضور مردم آباد است در حالی که از هدایت خالی یعنی از هدایت آل محمد (ص) -؛ این وضعیت امروزین ما است؛ مسجدها آذین شده، مُصحف‌ها طلا کوب و رنگارنگ، و مسلمانان در دورترین وضعیت از قرآن می‌باشند.

عن أبي عبد الله (ع)، قال: (أما إنّ قائمنا لو قد قام لقد أخذ بني شيبه وقطع أيديهم، وطاف بهم وقال هؤلاء سرّاق الله) (۲).

از ابا عبد الله (ع) روایت شده است که فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام کند، بنی شیبه را می‌گیرد و دستانشان را قطع می‌کند و آنها را می‌گرداند و می‌گوید: اینان دزدان خداوند هستند»<sup>۲</sup>.

وعن أبي عبد الله (ع)، قال: (.. وقطع أيدي بني شيبه السرّاق وعلقها على الكعبه) (۴).  
از ابا عبد الله (ع) روایت شده است که فرمود: «... دست‌های سارقان، بنی شیبه را قطع می‌کند و بر کعبه می‌آویزد»<sup>۴</sup>.

۱ - بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۵۲ ؛ غیبت نعمانی که آن را از امام باقر (ع) روایت می‌کند: ص ۲۳۶.

۲ - الکافی: ج ۱ ص ۲۴۳، علل الشرائع: ج ۲ ص ۴۰۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۷۳.

۳ - کافی: ج ۱ ص ۲۴۳ ؛ علل الشرائع: ج ۲ ص ۴۰۹ ؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۷۳.

۴ - غیبة الطوسی: ص ۴۷۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۳۲.

۵ - غیبت طوسی: ص ۴۷۲ ؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۳۲.

وعنه (ع): (... وقطع أيدي بني شيبته وعلقها على الكعبة وكتب عليها هؤلاء سراق الكعبة)<sup>(۱)</sup>

امام جعفر صادق (ع) فرمود: «... و دستان بنی شیبه را قطع می‌کند و بر کعبه می‌آویزد و بر آن می‌نویسد: اینان دزدان کعبه‌اند»<sup>۲</sup>.

وبنو شيبته هم خدم الكعبة في زمن الإمام الباقر (ع)، فالحديث يشير إلى خدم العتبات المقدّسة جميعها اليوم، وإنّ الإمام يقطع أيديهم ويشهّر بهم؛ لأنهم يقومون بسرقة العتبات المقدّسة، فهم في الغالب عبيد للطاغوت ولكن ليس جميعهم، فمنهم من يرجى إصلاحه ولعل منهم بعض الأفراد المؤمنين.

بنی شیبه، خدمت‌کاران کعبه در زمان امام باقر (ع) بودند؛ بنابراین حدیث اشاره به همه‌ی خدمت‌کاران عتبات مقدّس امروز می‌کند و اینکه امام دست‌هایشان را قطع و آنها را مفتضح می‌کند؛ زیرا آنها اقدام به سرقت عتبات مقدّس نموده‌اند. آنها غالباً سر سپردگان طاغوت هستند ولی نه همه‌شان؛ برخی از آنها امید اصلاح‌شان وجود دارد و چه بسا برخی از آنها از مؤمنان باشند.

عن الصادق (ع)، قال: (دقّان في الإسلام حلال من الله (عزوجل) لا يقضي فيهما أحد بحكم الله (عزوجل) حتى يبعث الله القائم من أهل البيت، فيحكم فيهما بحكم الله (عزوجل)، لا يريد فيه بينة، الزاني المحصن يرحمه، ومانع الزكاة يضرب رقبتة)<sup>(۳)</sup>.

امام صادق (ع) فرمودند: «دو خون را در اسلام خداوند عزوجل حلال فرموده است که کسی در مورد آن دو به حکم خداوند عزوجل قضاوت نمی‌کند تا اینکه خداوند قائم را از اهل بیت برانگیزاند، که درباره‌ی آن دو به حکم خداوند عزوجل قضاوت خواهد نمود و در این خصوص مدرک و دلیلی نمی‌خواهد: زناکار محصن را سنگ‌سار می‌کند و منع‌کننده‌ی زکات را گردن می‌زند»<sup>۴</sup>.

عن الصادق (ع)، قال: (لن تذهب الدنيا حتى يخرج رجل منّا أهل البيت، يحكم بحكم داود وآل داود، لا يسأل الناس بينة)<sup>(۵)</sup>.

۱- الإرشاد: ج ۲ ص ۳۸۳، إعلام الوری: ج ۲/ص ۲۸۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۳۸.

۲- ارشاد: ج ۲ ص ۳۸۳؛ إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۸۹؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۳۸.

۳- الکافی: ج ۱ ص ۵۰۳، کمال الدین: ص ۵۷۱، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۷۱.

۴- کافی: ج ۱ ص ۵۰۳؛ کمال الدین: ص ۵۷۱؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۷۱.

۵- شرح الأخبار: ج ۳ ص ۵۶۱، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۱۹.

امام صادق (ع) فرموده است: «دنیا پایان نمی‌پذیرد تا مردی از ما اهل بیت خروج کند به حکم داوود (ع) حکم می‌راند و از مردم دلیل و بیّنه نمی‌خواهد»<sup>۱</sup>.

وهذا یعنی أنّ الله سبحانه يُطلع الإمام المهدي (ع) على بواطن الأمور، ويأذن له أن يحكم على الباطن، كما فعل الخضر عندما خرق السفينة وقتل الغلام، وكما روى عن داود (ع) أبو حمزة الثمالي، عن أبي جعفر (ع)، قال: (إنّ داود (ع) سأل ربّه أن يريه قضية من قضايا الآخرة، فأتاه جبريل (ع) فقال: لقد سألت ربّك شيئاً ما سأله غيرك نبي من أنبيائه (صلوات الله عليهم)، يا داود إنّ الذي سألت لم يُطلع الله عليه أحداً من خلقه ولا ينبغي لأحد أن يقضي به غيره، فقد أجاب الله دعوتك وأعطاك ما سألت، إنّ أول خصمين يردان عليك غداً القضية فيهما من قضايا الآخرة.

و این، یعنی اینکه خداوند سبحان، امام مهدی (ع) را از باطن امور آگاه می‌سازد و به او اجازه می‌دهد که براساس باطن قضاوت کند؛ همان طور که خضر (ع) هنگامی که کشتی را سوراخ کرد و غلام را کشت، به انجام رسانید و همانند روایتی که ابو حمزه‌ی ثمالی درباره‌ی داوود (ع) از ابو جعفر (ع) روایت نموده است که فرمود: «داوود (ع) از پروردگارش درخواست نمود که یکی از داوری‌های جهان آخرت را به وی بنمایاند. جبرئیل (ع) نزدش آمد و گفت: به راستی چیزی را از پروردگارت درخواست نمودی که غیر از تو هیچ یک از انبیایش - که صلوات خداوند بر آنها باد - درخواست ننموده بودند. ای داوود! هیچ یک از بندگانم را به آنچه تو درخواست نمودی آگاه ننمایم و شایسته نیست کسی به غیر آن حکم براند و نباید کسی غیر از خداوند براساس آنان حکم کند؛ ولی خداوند چنین اراده فرموده است که تو را اجابت و آنچه را که خواسته بودی، به تو عنایت فرمود. اولین دو دشمنی که فردا نزد تو می‌آیند، داوری در بین آنها به سان داوری آخرت خواهد بود.

فلما أصبح داود وجلس في مجلس القضاء أتى شيخ متعلّق بشاب ومع الشاب عنقود من عنب. فقال الشيخ: إنّ هذا الشاب دخل بستاني، وخرّب كرمي وأكل منه بغير أذني. قال: فقال داود للشاب: ما تقول؟ قال: فأقر الشاب أنّه قد فعل ذلك، فأوحى الله تعالى إليه: يا داود إنّ كشفت لك من قضايا الآخرة فقضيت بها بين الشيخ والغلام لم يحتملها قلبك، ولا يرضى بها قومك يا داود. إنّ هذا الشيخ أقتحم على والد هذا الشاب في بستانه فقتله وغصبه بستانه وأخذ منه أربعين ألف درهم فدفنها في جانب بستانه، فادفع إلى الشاب سيفاً ومره أن يضرب عنق الشيخ، وأدفع إليه البستان ومره

<sup>۱</sup> - شرح الاخبار: ج ۳ ص ۵۶۱ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۱۹.

أن يحضر في موضع كذا من البستان فيأخذ ماله. قال: ففزع داود (ع) من ذلك، وجمع علماء أصحابه وأخبرهم بالخبر، وأمضى القضية على ما أوحى الله إليه<sup>(۱)</sup>.

هنگامی که صبح شد و داوود در مجلس قضاوت نشست، پیرمردی از در وارد شد که جوانی را می‌کشید در حالی که در دست آن جوان یک خوشه‌ی انگور بود. پیرمرد گفت: این جوان وارد تاکستان من شده، انگورهای مرا خراب کرده و بدون اجازه من از آن خورده است.

داوود (ع) رو به جوان کرده، گفت: تو چه می‌گویی؟ و جوان اقرار کرد که این کار را انجام داده است. در همان هنگام خداوند به داوود وحی فرمود: ای داوود! اگر من یکی از داوری‌های آخرت را برای تو آشکار کنم و تو براساس آن میان پیرمرد و جوان داوری کنی، نه خودت می‌توانی تحملش کنی و نه قومت آن را می‌پذیرند. این پیرمرد به پدر این جوان در باغش هجوم برد و او را در باغش به قتل رسانید، باغش را غصب کرد، چهل هزار درهم از او برداشت و او را در کنار همان بستان دفن نمود. پس شمشیری به این جوان بده و به او امر کن گردن این پیرمرد را بزند و بعد برود فلان محل باغ را بکند و مالش را از آنجا در بیاورد.

امام (ع) فرمود: داوود از این به وحشت افتاد. علمای یارانش را دور هم جمع کرد و آنها را از خبر آگاه ساخت و قضیه به همان صورت که خداوند وحی فرموده بود، فیصله یافت<sup>(۲)</sup>.

عن الإمام الصادق (ع)، قال: (أول ما يظهر القائم من العدل، أن ينادي مناديه أن يسلم صاحب النافلة لصاحب الفريضة الحجر والطواف)<sup>(۳)</sup>.

از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «اولین چیزی که قائم از عدالت آشکار می‌کند این است که منادی خود را ندا می‌کند تا صاحب نافله را بر صاحب فريضه‌ی حجر و طواف تحویل دهد»<sup>(۴)</sup>.

وهذا يعني إنّ الذي يحج الحج الواجب في زمن الإمام يمنع من الحج المستحب، حتى يحج المسلمون الذين لم يحجوا الحج الواجب، وظاهرة الحج المستحب اليوم منتشرة بين الأغنياء في حين أنّ الفقراء يكاد ييأسون من الوصول إلى بيت الله الحرام ليحجوا حجة واجبة.

و این، یعنی کسی که حج واجب را در زمان امام انجام دهد از حج مستحب منع می‌گردد تا مسلمانان دیگری که حج واجب را انجام نداده‌اند، به حج روند. امروز پدیده‌ی حج مستحبی بین

۱- الكافي: ج ۷ ص ۴۲۱، الجواهر السنية: ص ۸۵، بحار الأنوار: ج ۱۴ ص ۶.

۲- کافي: ج ۷ ص ۴۲۱؛ جواهر السنية: ص ۸۵؛ بحار الأنوار: ج ۱۴ ص ۶.

۳- الكافي: ج ۴ ص ۴۲۷، وسائل الشيعة: ج ۱۳ ص ۳۲۸، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۷۴.

۴- کافي: ج ۴ ص ۴۲۷؛ وسائل الشيعة: ج ۱۳ ص ۳۲۸؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۷۴.

ثروتمند شایع شده است در حالی که فقرا از رسیدن به بیت الله الحرام برای به جا آوردن حج واجب، ناامید گشته‌اند.

فهؤلاء الأغنياء لو كانوا يريدون وجه الله سبحانه لأنفقوا هذه الأموال على الفقراء الذين يتضورون جوعاً ويموت كثير منهم؛ لأنهم لا يجدون الدواء. ولو كانوا يريدون وجه الله لأرسلوا فقيراً يحج بيت الله بهذه الأموال.

اگر به واقع این ثروتمندان خواستار رضای وجه خداوند سبحان بودند این اموال را به فقرایی که از گرسنگی به خود می‌پیچند و بسیاری از آنها به علت کمبود دارو تلف می‌شوند، انفاق می‌کردند؛ و اگر آنها واقعاً خواستار وجه خداوند بودند فقیری را با این اموال به حج خانه‌ی خدا می‌فرستادند.

والحقيقة التي يحاولون تدليسها إتهم يذهبون للنزهة، كما قال أمير المؤمنين (ع)<sup>(۱)</sup>، والطامة الكبرى أن بعضهم يدعون أنهم علماء! ولو كانوا كذلك لكانوا أسوةً لمثالي. حقیقتی که آنها سعی در جعل و تحریفش می‌زنند این است که آنها همان طور که امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید<sup>۲</sup>، فقط برای تفریح می‌روند و مصیبت بزرگ این است که بعضی از آنها خود را عالم می‌شمارند! که اگر اینگونه بودند حتماً در اخلاق، اسوه و الگویی برای دیگران می‌شدند.

فعن أبي عبد الله (ع)، قال: (سيد الأعمال ثلاثة: إنصاف الناس من نفسك حتى لا ترضى بشيء إلا رضيت لهم مثله، ومواساتك الأخ في المال، وذكر الله على كل حال)<sup>(۳)</sup>. از ابا عبد الله امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «سرور اعمال سه چیز است: درباره‌ی خودت در برابر خلق انصاف داشته باشی تا جایی که از هیچ چیز راضی نشوی مگر آنکه برای آنها هم مثل آن را بخواهی، کمک و یاری رسانیدن به برادر (دینی) در مال، و یاد خدا در همه حال»<sup>۴</sup>.

عن الصادق (ع)، عن آبائه، عن النبي ﷺ، قال: (لما أسري بي أوحى إلي ربي جل جلاله... إلى أن قال: فرفعت رأسي فإذا أنا بأنوار علي وفاطمة والحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد وجعفر

<sup>۱</sup> - قال أمير المؤمنين (ع) في إحدى خطبة: (... وتحتج الناس ثلاث وجوه: الأغنياء للنزهة، والأوساط للتجارة، والفقراء للمسألة) إلزام الناصب: ج ۲ ص ۱۶۱، وروي باختلاف عمّا في المتن في مستدرک الوسائل: ج ۱۱ ص ۳۷۷، جامع احاديث الشيعة: ج ۱۳ ص ۳۷۵.

<sup>۲</sup> - امیر المؤمنین (ع) در یکی از خطبه‌هایش می‌فرماید: «... و مردم بر سه وجه حج گذارند: ثروتمندان برای تفریح، طبقه‌ی متوسط به قصد تجارت، و فقیران از روی نیاز و حاجت». إلزام الناصب: ج ۲ ص ۱۶۱؛ باختلافی در متن در مستدرک الوسائل: ج ۱۱ ص ۳۷۷؛ جامع احاديث شيعة: ج ۱۳ ص ۳۷۵.

<sup>۳</sup> - الكافي: ج ۲/ص ۱۴۴، أمالي الطوسي: ص ۵۷۷، بحار الأنوار: ج ۶۶ ص ۴۰۴.

<sup>۴</sup> - کافی: ج ۲ ص ۱۴۴؛ أمالي طوسي: ص ۵۷۷؛ بحار الأنوار: ج ۶۶ ص ۴۰۴.

وموسى وعلی و محمد وعلی والحسن والحجة بن الحسن (القائم) في وسطهم كأنه كوكب دري. قلت: يا رب من هؤلاء؟ قال: هؤلاء الأئمة، وهذا القائم يحل حلالی ويحرم حرامی، وبه انتقم من أعدائي، وهو راحة لأولیائي، وهو الذي يشفي قلوب شيعتك من الظالمين والجاحدين والكافرين، فيخرج اللات والعزى طريين فيحرقهما. فلفتنة الناس بهما يومئذ أشد من فتنة العجل والسامري) (۱).

از امام صادق (ع) از پدراناش از پیامبر (ص) روایت شده است که فرمود: «وقتی مرا به آسمان بردند خداوند جل جلاله به من وحی فرمود: .... تا آنجا که فرمود: خداوند عزوجل فرمود: سرم را بالا گرفتم و خود را در برابر نورهای علی، فاطمه، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و حجت بن الحسن قائم که در وسط آنها همچون ستاره‌ای درخشان بود دیدم. عرض کردم: پروردگارا! اینان چه کسانی هستند؟ فرمود: اینها امامان هستند و این قائمی است که حلالم را حلال و حرامم را حرام می‌کند و با او از دشمنانم انتقام می‌گیرم. او آرامش و آسودگی اولیای من است و او همان کسی است که قلب‌های شیعیان تو را از ظالمان، منکران و کافران بهبود می‌دهد، لات و عزى را تر و تازه بیرون می‌آورد و آنها را می‌سوزاند که فتنه‌ی مردم در آن روز با آن دو شدیدتر از فتنه‌ی گوساله و سامری است...» (۱).

عن بشر النبال، عن الإمام الصادق (ع)، قال: (هل تدري أول ما يبدأ به القائم (ع)؟ قلت: لا. قال: يخرج هذين رطبين غضين فيحرقهما ويذرهما في الريح، ويكسر المسجد. ثم قال (ع): إن رسول الله ﷺ قال: عريش كعريش موسى (ع)، وذكر إن مقدّم مسجد رسول الله ﷺ كان طيناً، وجانبه جريد النخل) (۳).

از بشر نبال از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «آیا می‌دانی اولین چیزی که قائم (ع) با آن شروع می‌کند، چیست؟» عرض کردم: خیر. فرمود: «این دو را همچون دو گیاه سبز و تازه بیرون می‌آورد، آتش‌شان می‌زند و آنها را به باد می‌سپارد، و مسجد را ویران می‌کند». سپس فرمود: «که رسول خدا (ص) فرموده است: سقفی چون سقف موسی (ع) و بیان فرمود که جلوی مسجد رسول خدا (ص) از گل بود و کناره‌هایش از شاخه‌های نخل» (۳).

۱- کمال الدین: ص ۲۵۲، عیون أخبار الرضا (ع): ج ۲ ص ۶۱، باختلاف یسیر، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۷۹.

۲- کمال الدین: ص ۲۵۲؛ عیون اخبار الرضا (ع): ج ۲ ص ۶۱ با اختلافی اندک؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۷۹.

۳- بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۸۶.

۴- بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۸۶.



وعن أبي عبد الله (ع) قال: (إذا قدم القائم (ع) وثب أن يكسر الحائط الذي على القبر فيبعث الله ريحاً شديدة وصواعق ورعوداً، حتى يقول الناس إنما ذا لذا. فيتفرق أصحابه عنه حتى لا يبقى معه أحد فيأخذ المعول بيده فيكون أول من يضرب بالمعول، ثم يرجع إليه أصحابه إذا رأوه يضرب بالمعول بيده، فيكون ذلك اليوم فضل بعضهم على بعض بقدر سبقهم إليه. فيهدمون الحائط ثم يخرجهما غضين رطبين، فيلعنهما ويتبرأ منهما ويصلبهما، ثم ينزلهما ويحرقهما ثم يذرهما في الريح)<sup>(۱)</sup>.

از ابو عبد الله (ع) روایت شده است که فرمود: «قائم (ع) پیش می آید و به سرعت آماده می شود تا دیواری که بر روی قبر است را خراب کند. خداوند بادی شدید و رعد و برق‌هایی برمی‌انگیزاند تا آنجا که مردم گویند اینها به خاطر آن عمل است. یارانش از گردش پراکنده می‌شوند تا آنجا که کسی باقی نمی‌ماند. پس آن حضرت کلنگ به دست می‌گیرد و خود اولین کسی است که با کلنگ ضربه می‌زند. سپس وقتی اصحابش می‌بینند که او با دستان خودش با کلنگ ضربه می‌زند، به سویش باز می‌گردند؛ در آن روز فضل و برتری برخی بر برخی دیگر به اندازه‌ی مقدار پیشی گرفتنشان بر یکدیگر می‌باشد. دیوار را خراب می‌کنند و سپس آن دو نفر را همچون دو شاخه‌ی تر و تازه بیرون می‌آورند. سپس آن دو را لعنت می‌کند، از آنها دوری می‌جوید و به دارشان می‌کشد. سپس پایین‌شان می‌آورد و می‌سوزاندشان و خاکسترشان را بر باد می‌دهد»<sup>۲</sup>.

قال رجل عن دور العباسين: أراناها الله خراباً أو خربها بأيدينا، فقال أبو عبد الله (ع): (لا تقل هكذا، بل يكون مساكن القائم وأصحابه، أما سمعت الله يقول: ﴿وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ﴾<sup>(۳)</sup>.

مردی در مورد خانه‌های عباسیان گفت: خداوند آنها را خرابه‌ای به من نشان دهد یا به دستان ما خراب شوند. ابو عبد الله (ع) فرمود: «چنین مگو! که آنها خانه‌های قائم و یارانش خواهند بود. آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: (و در منازل کسانی که به خویشان ستم کردند، ساکن شدید)»<sup>۴</sup>.

۱- بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۸۶.

۲- بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۸۶.

۳- تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۲۳۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۴۷، إلزام الناصب: ج ۲ ص ۶۴.

۴- تفسیر عیاشی: ج ۲ ص ۲۳۵؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۴۷؛ إلزام الناصب: ج ۲ ص ۶۴.

عن ابن بکیر، قال: سألت أبا الحسن (ع) عن قوله: ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾<sup>(۱)</sup>، قال (ع): أنزلت في القائم (ع) إذا خرج باليهود والنصارى والصابئين والزنادقة وأهل الردة والكفار في شرق الأرض وغربها، فعرض عليهم الإسلام، فمن أسلم طوعاً أمره بالصلاة والزكاة وما يؤمر به المسلم، ويجب لله عليه. ومن لم يسلم ضرب عنقه، حتى لا يبقى في المشارق والمغرب أحد إلاّ وحده الله. قلت له: جعلت فداك إنّ الخلق أكثر من ذلك؟ فقال: إنّ الله إذا أراد أمراً قلل الكثير وكثر القليل<sup>(۲)</sup>.

از ابن بکیر نقل شده است: از ابا الحسن (ع) در مورد این سخن حق تعالی (حال آنکه آنچه در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه تسلیم فرمان او هستند و به او بازگردانیده می شوند)<sup>۳</sup> سؤال کردم، فرمود: «در مورد قائم (ع) نازل شده است؛ او چون ظهور کند اسلام را بر یهود، نصارا، صابئین، ملحدان، مرتدان و کافران شرق و غرب زمین عرضه می کند. کسی که با اختیار اسلام آورد او را به نماز، زکات، واجبات الهی و هر آنچه بر عهدهی هر مسلمانی است دستور می دهد و کسی که اسلام نیاورد گردنش را می زند تا اینکه در شرقها و غربها کسی نماند مگر اینکه خدا را به یگانگی یاد کند. راوی می گوید: عرض کردم: فدایت شوم! مردمان بیش از اینها هستند؟ فرمود: خداوند چون کاری را اراده فرماید، زیاد را کم و کم را زیاد می کند»<sup>۴</sup>.

عن الصادق (ع)، قال: (العلم سبعة وعشرون حرفاً، فجميع ما جاءت به الرسل حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين. فإذا قام قائمنا أخرج الخمسة والعشرين حرفاً، فبثها في الناس وضم إليها الحرفين حتى يبثها سبع وعشرين حرفاً)<sup>(۵)</sup>.

از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «علم بیست و هفت حرف است و همه ی آنچه پیامبران آورده اند تنها دو حرف است و مردم تا امروز جز آن دو حرف را نمی شناسند. هنگامی که قائم ما قیام کند، بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می آورد و آن را بین مردم نشر می دهد، و آن دو حرف را نیز ضمیمه می کند و بیست و هفت حرف را منتشر می سازد»<sup>۶</sup>.

۱- آل عمران: ۸۳.

۲- تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۱۸۳، تفسیر نور الثقلین: ج ۱/ص ۳۶۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۴۰، معجم أحادیث الإمام المهدي (ع): ج ۵ ص ۶۰.

۳- آل عمران: ۸۳.

۴- تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۱۸۳؛ تفسیر نور الثقلین: ج ۱ ص ۳۶۲؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۴۰؛ معجم احادیث امام مهدی (ع): ج ۵ ص ۶۰.

۵- مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۱۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۳۶، مستدرک سفینه البحار: ج ۲ ص ۲۵۸.

۶- مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۱۷؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۳۶؛ مستدرک سفینه بحار: ج ۲ ص ۲۵۸.

أَيُّ إِنْ إِمَامَ الْمَهْدِيِّ (ع) يَبِثُّ عُلُومًا إِلَهِيَّةً جَدِيدَةً بَيْنَ النَّاسِ، وَلَعَلَّ مِنْهَا أَسْرَارَ الْقُرْآنِ الَّتِي لَا نَكَادُ نَعْرِفُ مِنْهَا شَيْئًا. قَالَ تَعَالَى: ﴿وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا﴾<sup>(۱)</sup>.

یعنی امام مهدی (ع) علوم الهی جدیدی را بین مردم منتشر می‌کند و شاید بعضی از آنها اسرار قرآنی باشد که تقریباً چیزی از آن را نمی‌دانیم. حق تعالی می‌فرماید: (و اگر قرآنی بود که کوه‌ها با آن به جنبش درآیند یا زمین پاره‌پاره شود یا مردگان را به سخن آورد، جز این قرآن نمی‌بود، که همه‌ی کارها از آن خدا است).<sup>۲</sup>.

و روي أنّ أصحاب الإمام (ع) يمشون على الماء<sup>(۳)</sup>، وإنّ أحدهم لو قاتل الجبال بإيمانه لهدّها. و روایت شده است که اصحاب امام (ع) بر روی آب راه می‌روند<sup>۴</sup> و اینکه هر کدام از آنها اگر با کوه‌ها بجنگد با ایمانش آنها را ویران می‌سازد.

و روي أنّه (ع) يرقى في أسباب السماوات<sup>(۵)</sup>، واللّه أعلم. روایت شده است که او (ع) در پهنه‌های آسمان‌ها بالا می‌رود؛ و خدا دانایتر است.

۱- الرعد: ۳۱.

۲- رعد: ۳۱.

۳- عن محمد بن جعفر بن محمد، عن أبيه (ع)، قال: (إذا قام القائم بعث في أقاليم الأرض في كل إقليم رجلا يقول: عهدك في كفك، فإذا ورد عليك أمر لا تفهمه ولا تعرف القضاء فيه فانظر إلى كفك واعمل بما فيها، قال: وبعث جندا إلى القسطنطينية، فإذا بلغوا الخليج كتبوا على أقدامهم شيئا ومشوا على الماء، فإذا نظر إليهم الروم يمشون على الماء قالوا: هؤلاء أصحابه يمشون على الماء، فكيف هو؟! فعند ذلك يفتحون لهم أبواب المدينة، فيدخلونها فيحكمون فيها ما يريدون) كتاب الغيبة للنعماني: ص ۳۳۴ - ۳۳۵.

۴- از محمد بن جعفر بن محمد از پدرش (ع) روایت شده است: «هنگامی که قائم به پا خیزد، برای هر منطقه‌ای از زمین کسی را ارسال می‌کند و می‌گوید: عهد تو در دستت است؛ اگر موضوعی بر تو ارایه شد که آن را نفهمیدی و قضاوت در مورد آن را ندانستی به کف دستت نگاه کن و به آن عمل نما» فرمود: «سپاهی را به قسطنطنیه می‌فرستد. هنگامی که به خلیج می‌رسند چیزی بر پاهایشان می‌نویسد و آنها بر روی آب راه می‌روند. هنگامی که رومیان آنها را می‌بینند که بر روی آب راه می‌روند، می‌گویند: اگر این یارانش باشند که بر آب راه می‌روند، پس خودش چگونه است؟ در آن هنگام درهای شهر را به رویشان می‌گشایند. آنان داخل می‌شوند و در آنچه می‌خواهند حکم می‌رانند». غیبت نعمانی: ص ۳۳۴ و ۳۳۵.

۵- قال رسول الله ﷺ - في حديث المعراج عن الله جل جلاله - : ( ... وعزتي وجلالي لأظهرن بهم ديني، ولأعلن بهم كلمتي، ولأظهرن الأرض بأخرهم من أعدائي، ولأملكنه مشارق الأرض ومغاريها، ولأسخرن له الرياح، ولأدللن له الرقاب الصعاب ولأرقينه في الأسباب، ولأنصرنه بجندي، ولأمدنه بملائكتي حتى يعلن دعوتي ويجمع الخلق على توحيدتي، ثم لأديمن ملكه ولأدولن الأيام بين أوليائي إلى يوم القيامة ... ) كمال الدين وتمام النعمة: ص ۲۵۴ - ۲۵۶. و عن عبد الرحيم أنه قال: ابتدأني أبو جعفر (ع) فقال: (أما إن ذا القرنين قد خير السحابين فاختار الذلول وذخر لصاحبكم الصعب. قلت: وما الصعب؟ قال: ما كان من سحاب فيه رعد وبرق وصاعقة فصاحبكم يركبه، أما انه سيركب السحاب ويرقى في الأسباب أسباب السماوات السبع خمسة عوامر واثنين خراب) بصائر الدرجات للصفار: ص ۴۲۸ - ۴۲۹.

۶- رسول خدا ﷺ در حدیث معراج از خداوند جل جلاله روایت می‌کند که فرمود: «... و به عزّت و جلالم سوگند، دین خودم را به واسطه‌ی آنها آشکار می‌کنم، و کلمه‌ی خودم را بلند (مرتبه) می‌کنم، و به واسطه‌ی آخرین آنها، زمین را از دشمنان خودم پاک نمودم، و مشارق و مغارب زمین را به فرماندهی او درمی‌آورم، و

وربما يرافق هذا التقدّم في العلوم الإلهية والروحانية تقدّم في العلوم المادية، بل ما أظنه إنّ التقدّم المادي يرافق التوجه والتقدم الروحي حتماً، قال تعالى: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>(۱)</sup>. وقال تعالى: ﴿وَالْوِاسْتِقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾<sup>(۲)</sup>.

شاید همراه با این پیشرفت در علوم الهی و روحی، پیشرفتی هم در علوم مادی همراه باشد، و حتی من گمان می‌کنم که پیشرفت مادی حتماً همراه با رویکرد و پیشرفت روحی خواهد بود. حق تعالی می‌فرماید: (اگر مردم شهرها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند، برکاتی از آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم، ولی (فرستادگان) را تکذیب کردند؛ ما نیز به کیفر کردارشان مؤاخذه‌شان کردیم)<sup>۳</sup> و همچنین می‌فرماید: (و اگر بر راه راست پایداری کنند، قطعاً از آبی فراوان و گوارا سیرابشان کنیم)<sup>۴</sup>.

وروي أنّ العالم الفيزياوي اينشتاين اليهودي الديانة استقى نظريته النسبية، والعلاقة بين الطاقة والمادة، وتحول كل منهما إلى الأخرى من نظرية وحدة الوجود الدينية الفلسفية.

گفته می‌شود دانشمند فیزیک، اینشتین یهودی مذهب نظریه‌ی نسبیّت و رابطه‌ی بین انرژی و ماده و تبدیل هر کدام به دیگری را طبق نظریه‌ی وحدت وجود فلسفه‌ی دینی پایه‌ریزی نمود.

قال أمير المؤمنين(ع) : (كأنّي أنظر إلى شيعتنا بمسجد الكوفة قد ضربوا الفساطيط يعلمون الناس القرآن كما أنزل، أما أن قائمنا إذا قام كسره وسوّى قبلته)<sup>(۵)</sup>.

امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید: «گویی به شیعیان مان در مسجد کوفه می‌نگرم که خیمه‌ها را بر پا می‌کنند و قرآن را آن گونه که نازل شده است به مردم می‌آموزند، اما اگر قائم ما قیام کند آن را ویران نموده،

بادها را برای او رام می‌کنم، و انسان‌های قدرتمند را ذلیل او می‌کنم، و او را در بلندا و پهنه‌ها بالامی‌برم، و او را به واسطه‌ی سربازانم یاری می‌دهم، و به واسطه‌ی فرشتگانم به او مدد می‌رسانم، تا اینکه دعوت من آشکار شود، و مردم را گرد توحید من جمع کند. سپس سلطنت او را ادامه می‌دهم و تا روز قیامت روزگار را بین دوستانم می‌چرخانم...» (کمال الدین و تمام النعمه: ص ۲۵۴ تا ۲۵۶)

از عبد الرحمن نقل شده است: ابو جعفر (ع) شروع به سخن گفتن با من نمود و فرمود: «ذو القرنین میان دو نوع ابر مخیّر شد. او ابر رام را برگزید و برای صاحب شما ابر ناآرام را باقی گذاشت». روای گوید: عرض کردم: ابر ناآرام چیست؟ فرمود: «آن ابری که رعد و برق و سر و صدا داشته باشد. صاحب شما بر آن سوار می‌شود. آری او سوار بر ابر می‌شود و بر اسباب بالا می‌رود؛ اسباب آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه؛ پنج تا آباد و دو تا خراب هستند». (بصائر الدرجات صفار: ۴۲۸ و ۴۲۸)

<sup>۱</sup> - الأعراف: ۹۶

<sup>۲</sup> - الجن: ۱۶

<sup>۳</sup> - اعراف: ۹۶

<sup>۴</sup> - جن: ۱۶

<sup>۵</sup> - غيبة النعماني: ص ۳۳۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۶۴، معجم أحاديث الإمام المهدي (ع): ج ۳ ص ۱۲۶.

قبله اش را در آنجا استوار می کند»<sup>۱</sup>.

وعن الصادق (ع)، قال: (كأنّي بشيعة علي في أيديهم المثاني يعلمون الناس المستأنف) (۲).  
از امام صادق (ع) روایت شده است: «گویی شیعیان علی را می بینم که در دست آنها مثانی است،  
به مردم چیزهای جدیدی می آموزند»<sup>۳</sup>.

عن الأصبع بن نباته: سمعت علياً (ع) يقول: (كأنّي بالعجم فساطيطهم في مسجد الكوفة،  
يعلمون الناس القرآن كما أنزل. قلت: يا أمير المؤمنين أو ليس هو كما أنزل؟ فقال: لا، محي منه  
سبعون، من قرّيش بأسمائهم وأسماء آبائهم، وما ترك أبو لهب إلا إزاء علي رسول الله ﷺ؛ لأنه عمه)  
(۴).

اصبع بن نباته می گوید شنیدم علی (ع) می فرماید: «گویی خیمه های عجم را در مسجد کوفه می بینم،  
که قرآن را همان طور که نازل شده است به مردم می آموزند». گفتم: ای امیر المؤمنین (ع)! آیا همان  
گونه نیست که نازل شده است؟ فرمود: «خیر. هفتاد (سوره) از آن پاک شده است، از نام های قریش  
و نام های پدرانشان، و از ابو لهب جز عیب جویی بر رسول خدا (ص) باقی نمانده است؛ چرا که او  
عموی رسول خدا<sup>۵</sup> بود».

وعن الصادق (ع)، قال: (كيف أنتم لو ضرب أصحاب القائم الفساطيط في مسجد كوفان، ثم  
يخرجوا إليهم المثل المستأنف أمر جديد على العرب شديد) (۶).  
امام صادق (ع) فرمودند: «در چه حالی خواهید بود اگر اصحاب قائم خیمه ها را در مسجد کوفان بر  
پا کرده، قرآن را به گونه ای جدید عرضه کنند به طوری که بر عرب سخت و گران باشد»<sup>۷</sup>.

۱ - غيبة نعماني: ص ۳۳۳ ؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۶۴ ؛ معجم احاديث امام مهدي (ع): ج ۳ ص ۱۲۶.

۲ - غيبة النعماني: ص ۳۳۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۶۴.

۳ - غيبة نعماني: ص ۳۳۳ ؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۶۴.

۴ - غيبة النعماني: ص ۳۳۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۶۴، إلزام الناصب: ج ۱ ص ۴۲۱.

۵ - غيبة نعماني: ص ۳۳۳ ؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۶۴ ؛ إلزام الناصب: ج ۱ ص ۴۲۱.

۶ - غيبة النعماني: ص ۳۳۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۶۵، معجم أحاديث الإمام المهدي (ع) : ج ۴ ص ۴۷.

۷ - غيبة نعماني: ص ۳۳۴ ؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۶۵ ؛ معجم احاديث امام مهدي (ع): ج ۴ ص ۴۲۱.

وعن أبي جعفر، قال: (إذا قام قائم آل محمد (ع) ضرب فساطيط لمن يعلم القرآن على ما أنزل الله جل جلاله فأصعب ما يكون على من حفظه اليوم؛ لأنه يخالف فيه التأليف)<sup>(۱)</sup>.  
 از ابو جعفر (ع) روایت شده است که فرمود: «آنگاه که قائم (ع) قیام کند، برای آموزش دهندگان قرآن آنگونه که خداوند جل جلاله نازل فرموده است، خیمه‌هایی بر پا می‌کند، که برای کسی که آن را امروز از حفظ دارد، سخت و گران باشد؛ چرا که در آن تألیفات متفاوتی خواهد بود»<sup>۲</sup>.

وعن الصادق (ع): (كأني أنظر إلى القائم على منبر الكوفة وحوله أصحابه ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً، عدّة أهل بدر وهم أصحاب الأولوية، وهم حكام الله في أرضه على خلقه، حتى يستخرج من قبائه كتاباً مختوماً بخاتم من ذهب عهد معهود من رسول الله ﷺ، فيجفلون عنه إجمال الغنم البكم، فلا يبقى منهم إلا الوزير وأحد عشر نقيباً، كما بقوا مع موسى بن عمران (ع)، فيجولون في الأرض فلا يجدون عنه مذهباً فيرجعون إليه. وإني لأعرف الكلام الذي يقوله لهم فيكفرون به)<sup>(۳)</sup>.  
 امام صادق (ع) فرمودند: «گویی قائم را بر منبر کوفه می‌نگرم که گردش سیصد و سیزده مرد به تعداد یاران رسول خدا در جنگ بدر هستند، آنان صاحبان ولایت و فرمانروایی و حاکمان خدا در زمینش بر خلقش هستند، تا اینکه قائم از قبای خود نامه‌ای مهر شده با مهری طلائی بیرون آورد که وصیتی از سوی رسول خدا (ص) است. سپس همانند گوسفندان وحشت‌زده از گردش می‌روند و جز وزیر و یازده نقیب کسی باقی نمی‌ماند، همانند آنان که با موسی بن عمران (ع) باقی ماندند. آنها در زمین پراکنده می‌شوند و راهی برای برون رفت از او نمی‌یابند، پس به سوی او بازمی‌گردند. حَقّاً که من می‌دانم او به آنها چه می‌گوید که آنها به آن کافر می‌شوند»<sup>۴</sup>.

وعن بن أبي يعفور، قال: (دخلت على أبي عبد الله (ع) وعند نفر من أصحابه، فقال لي: يابن أبي يعفور هل قرأت القرآن؟ قال: قلت: نعم هذه القراءة. قال (ع): عنها سألتك ليس عن غيرها. قال: فقلت: نعم، جعلت فداك، ولم؟ قال (ع): لأنّ موسى (ع) حدث قومه بحديث لم يحتملوه عنه فخرجوا عليه بمصر فقاتلوه فقاتلهم فقتلهم، ولأنّ عيسى (ع) حدث قومه بحديث فلم يحتملوه عنه فخرجوا عليه بتكرير فقاتلوه فقاتلهم وقاتلهم، وهو قول الله (عزوجل): ﴿فَأَمَنْتُ طَائِفَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ

۱- الإرشاد للمفيد: ج ۲ ص ۲۸۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۳۹، معجم أحاديث الإمام المهدي (ع): ج ۳ ص ۳۳۱.

۲- إرشاد مفيد: ج ۲ ص ۲۸۶؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۳۹؛ معجم احاديث امام مهدي (ع): ج ۳ ص ۳۳۱.

۳- كمال الدين: ص ۶۷۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۲۶، معجم أحاديث الإمام المهدي (ع): ج ۴ ص ۲۰.

۴- كمال الدين: ص ۶۷۲؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۲۶؛ معجم احاديث امام مهدي (ع): ج ۴ ص ۲۰.

وَكَفَرْتَ طَائِفَةً فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ ﴿۱﴾. وَإِنْ أُولَٰئِكَ يَقُومُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ يَحْدِثُكُمْ بِحَدِيثٍ لَا تَحْتَمِلُونَهُ، فَتَخْرُجُونَ عَلَيْهِ بِرَمِيْلَةِ الدَّسْكَرَةِ، فَتَقَاتِلُونَهُ فَيَقَاتِلُكُمْ فَيَقْتُلُكُمْ. وَهِيَ آخِرُ خَارِجِهِ تَكُونُ ... الْخَبْرُ ﴿۲﴾.

از ابن ابی یعفور نقل شده است: بر ابو عبد الله (ع) وارد شدم در حالی که عده‌ای از صحابه‌اش نزد ایشان بودند. به من فرمود: «ای ابن ابی یعفور! آیا قرآن را خوانده‌ای؟» عرض کردم: بله، به این صورت. فرمود (ع): «از همان قرائت پرسیدم نه چیز دیگر». گفتم: بله، فدایت شوم؛ اما چرا؟ فرمود: «زیرا موسی (ع) با قومش سخنی گفت که آن را تاب نیاوردند، پس در مصر بر او خروج کردند و با او جنگیدند، و او نیز با آنها جنگید و آنها را کشت؛ و عیسی (ع) با قومش سخنی گفت که آن را تاب نیاوردند، پس در تکریت بر او خروج کردند و با او جنگیدند، او نیز با آنها جنگید و آنها را کشت؛ و این همان سخن خداوند عزوجل است که می‌فرماید: (پس گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند. پس ما کسانی را که ایمان آورده بودند علیه دشمنانشان مدد کردیم تا پیروز شدند)». هنگامی که اولین قائم از ما اهل بیت قیام کند به گونه‌ای با شما سخن خواهد گفت که آن را تاب نمی‌آورید، پس در شنزار دسکره بر او خروج خواهید کرد و با او خواهید جنگید، او نیز با شما بجنگد و شما را بکشد، و آن آخرین خروج خواهد بود...»<sup>۴</sup>.

بیان من المجلسي (رحمه الله): (قوله - ولم - أي ولمّ لمّ تسألني غير تلك القراءة، وهي المنزلة التي ينبغي أن يعلم، فأجاب (ع): بأنّ القوم لا يحتملون تغير القرآن ولا يقبلونه، وأستشهد بما ذكر) (۹).  
بیانی از مجلسی (رحمة الله عليه): و این پرسش او: «اما چرا؟»؛ یعنی چرا از من سؤال از غیر این قرائت نمی‌پرسید، که این همان قرائتی است که شایسته است فرا گرفته شود. ایشان (ع) پاسخ می‌دهد: «زیرا این قوم تغییر در قرآن را تحمل نمی‌کنند و آن را نمی‌پذیرند» و برای گفته‌اش شاهد می‌آورد.<sup>۶</sup>

۱- الصف: ۱۴.

۲- بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۷۵.

۳- صف: ۱۴.

۴- بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۷۵.

۵- بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۷۵.

۶- بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۷۵.

وعن أمير المؤمنين (ع)، قال: (يعطف الهوى على الهدى إذا عطفوا الهدى على الهوى. ويعطف الرأي على القرآن إذا عطفوا القرآن على الرأي) (۱).  
 از امیر المؤمنین (ع) روایت شده است: «هوای نفس را به هدایت بازمی گرداند پس از اینکه هدایت را به هوای نفس گرایانند، و رأی و نظر را به قرآن بازمی گرداند پس از اینکه قرآن را به رأی گرایانند» (۲).

وعن الصادق (ع): (إن أصحاب موسى ابتلوا بنهر، وهو قول الله (عزوجل): ﴿إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ﴾ وإن أصحاب القائم يبتلون بمثل ذلك) (۳).  
 از امام صادق (ع) روایت شده است: «یاران موسی (ع) با نهري آزموده شدند که این همان سخن خداوند است که می فرماید (خداوند شما را به جوی آبی می آزماید) و اصحاب قائم نیز با همانند آن آزموده می شوند» (۴).

عن الصادق (ع) قال: (القائم يهدم المسجد الحرام حتى يرده إلى أساسه، ومسجد الرسول ﷺ إلى أساسه، ويرد البيت إلى موضعه، وأقامه إلى أساسه وقطع أيدي بني شيبته السراق وعلقها على الكعبة) (۵).  
 از امام صادق (ع) روایت شده است: «قائم مسجد الحرام را ویران می سازد تا اینکه آن را به اساس خود برمی گرداند، و مسجد پیامبر (ص) را نیز تا آن را به اساس خود برگرداند و خانه را به جایگاه خود بازمی گرداند و آن را بر پایه اش بنیان می نهد و دستان بنی شیبه‌ی دزد را قطع می کند و بر کعبه می آویزد» (۶).

وعن أبي بصير في حديث اختصره الشيخ الطوسي، قال: (إذا قام القائم (ع) دخل الكوفة وأمر بهدم المساجد الأربعة، حتى يبلغ أساسها ويصيرها عريش كعريش موسى (ع)، وتكون المساجد كلها جماء لا شرف لها كما كانت على عهد رسول الله ﷺ ...) (۷).

۱- نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج ۲ ص ۲۱، بحار الأنوار: ج ۳۱ ص ۵۴۹، معجم أحاديث الإمام المهدي (ع): ج ۳ ص ۱۲۷.

۲- نهج البلاغة با شرح محمد عبده: ج ۲ ص ۲۱؛ بحار الأنوار: ج ۳۱ ص ۵۴۹؛ معجم أحاديث امام مهدي (ع): ج ۳ ص ۱۲۷.

۳- غيبة الطوسي: ص ۴۷۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۳۲، مكيال المكارم: ج ۱ ص ۱۸۵.

۴- غيبة طوسي: ص ۴۷۲؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۳۲؛ مكيال المكارم: ج ۱ ص ۱۸۵.

۵- غيبة الطوسي: ص ۴۷۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۳۲، جامع أحاديث الشيعة: ج ۲۵ ص ۵۹۵.

۶- غيبة طوسي: ص ۴۷۲؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۳۲؛ جامع أحاديث شيعه: ج ۲۵ ص ۵۹۵.

۷- غيبة الطوسي: ص ۴۷۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۳۳، معجم أحاديث الإمام المهدي (ع): ج ۳ ص ۳۱۲.



از ابو بصیر در حدیثی که شیخ طوسی آن را خلاصه کرده روایت شده است، که فرمود: «هنگامی که قائم (ع) قیام کند وارد کوفه می شود و دستور به تخریب چهار مسجد را صدر می کند تا آنها را به بنیان شان بازگرداند و چهار ستون آنها را همانند چهار ستون (مسجد) موسی (ع) می سازد، مساجد همگی ساده خواهند بود بی هیچ برتری، همان طور که در زمان رسول خدا (ص) چنین بود...»<sup>۱</sup>.

وعن أبي محمد العسكري (ع)، قال: (إذا قام القائم أمر بهدم المنار والمقاصير<sup>(۲)</sup> التي في المساجد. فقلت في نفسي: لأي معنى هذا؟ فأقبل عليّ فقال (ع): معنى هذا أنها محدثة مبتدعة، لم يبناها نبي ولا حجة<sup>(۳)</sup>).

و از ابا محمد عسکری (ع) روایت شده است که فرمود: «هنگامی که قائم قیام کند دستور به ویران کردن مناره ها و محراب های که در مسجدها قرار دارند را می دهد<sup>۴</sup>». در این حین با خودم گفتم: این کار چه معنی دارد؟ امام (ع) رو به من کرد و فرمود: «معنی آن این است که آنها نوآوری و بدعت می باشند و هیچ پیامبری یا حجتی آنها را بنا نکرده است»<sup>۵</sup>.

وعن الصادق (ع): (إذا قام القائم هدم المسجد الحرام حتى يرده إلى أساسه، وحوّل المقام إلى الموضع الذي كان فيه، وقطع أيدي بني شيبه وعلقها على الكعبة وكتب عليها: هؤلاء سراق الكعبة)<sup>(۶)</sup>.

امام صادق (ع) فرموده اند: «هنگامی که قائم قیام کند، مسجد الحرام را ویران می سازد تا آن را به اساس خود برمی گرداند، و مقام (ابراهیم) را نیز به جایی که در آن قرار داشته بازمی گرداند و دستان بنی شیبه را قطع می کند و بر کعبه می آویزد و بر آن می نویسد: اینان دزدان کعبه اند»<sup>۷</sup>.

<sup>۱</sup> - غیبت طوسی: ص ۴۷۵؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۳۳؛ معجم احادیث امام مهدی (ع): ج ۳ ص ۳۱۲.

<sup>۲</sup> - المقاصیر: هی المحاریب الداخلة. قال العلامة المجلسي: تبیین المشهور بین الأصحاب کراهة تطویل المنارة أزيد من سطح المسجد لئلا يشرف المؤذنون علی الجیران، والمنارات الطويلة من بدع عمر، والمراد بالمقاصیر المحاریب الداخلة كما مر. بحار الأنوار: ج ۸۰ ص ۳۷۶.

<sup>۳</sup> - غیبة الطوسي: ص ۲۰۶، الخرائج والجرائح: ص ۱ ص ۴۵۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۲۳.

<sup>۴</sup> - اصل لغت در حدیث «مقاصیر» بوده که به معنای «محراب های داخلی» می باشد. علامه مجلسی گفته است: «روشن و واضح است که اصحاب از اینکه مناره ها از ارتفاع مسجد بالاتر باشند، کراهت دارند تا مؤذن بر خانه های همسایه ها مشرف نگردد و مناره های بلند از بدعت های عمر می باشد، و همان طور که گفته شد منظور از «مقاصیر» محراب های داخلی می باشند». بحار الانوار: ج ۸۰ ص ۳۷۶.

<sup>۵</sup> - غیبت طوسی: ص ۲۰۶؛ خرائج و جرائح: ج ۱ ص ۴۵۳؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۲۳.

<sup>۶</sup> - الإرشاد: ج ۲ ص ۳۸۳، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۸۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۳۸.

<sup>۷</sup> - غیبت طوسی: ص ۲۰۶؛ خرائج و جرائح: ج ۱ ص ۴۵۳؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۲۳.

عن الأصبع قال: قال أمير المؤمنين (ع) في حديث له حتى انتهى إلى مسجد الكوفة وكان مبنياً بخزف ودنان وطين، فقال: (ويل لمن هدمك، وويل لمن سهل هدمك، وويل لبانيك بالمطبوخ المغير قبلته نوح. طوبى لمن شهد هدمك مع قائم أهل بيتي، أولئك خيار الأمة مع أبرار العترة)<sup>(۱)</sup>.  
از اصبع نقل شده است: امیر المؤمنین (ع) در حدیثی درباره‌ی او (قائم) تا به مسجد کوفه رسید و اینکه از سفال پخته و گل ساخته شده بود رسید، فرمود: «وای بر کسی که تو را ویران کرد، و وای بر کسی که ویران کردن تو را آسان نمود، و وای بر بنا کننده‌ی تو با گل پخته که قبله‌ی نوح را تغییر داد، خوشا به حال کسی که ویران شدن تو همراه با اهل بیت مرا شاهد باشد، آنها برگزیدگان این امت همراه با نیکوکاران عترت اند»<sup>(۲)</sup>.

وسئل أبو عبد الله (ع) عن المساجد المظلمة: أيكره الصلاة فيها؟ فقال: (نعم، ولكن لا يضرکم اليوم، ولو قد كان العدل لرأيتم كيف يصنع في ذلك)<sup>(۳)</sup>.  
از ابو عبد الله (ع) در مباره‌ی مسجدهای سیاه و مشکوک سؤال شد که آیا نماز خواندن در آنها مانعی دارد؟ فرمود: «بله؛ ولی امروز بر شما حرجی نیست؛ اما اگر عدالت بر پا شود، خواهید دید که چگونه در این خصوص برخورد خواهد شد»<sup>(۴)</sup>.

وعن عمرو بن جميع، قال: سألت أبا جعفر (ع) عن الصلاة في المساجد المصورة. فقال (ع): (أكره ذلك، ولكن لا يضرکم اليوم، ولو قد قام العدل لرأيتم كيف يصنع في ذلك)<sup>(۵)</sup>.  
از عمرو بن جميع نقل شده است: از ابا جعفر (ع) در مورد خواندن نماز در مسجدهای نگارگری شده سؤال کردم، ایشان (ع) فرمود: «آن را ناپسند می‌دارم، اما امروز برای شما اشکالی ندارد؛ اما اگر عدالت بر پا شود، خواهید دید که چگونه در این خصوص برخورد خواهد شد»<sup>(۶)</sup>.

والأحاديث تشير إلى أنّ الإمام المهدي (ع) يعيد المساجد إلى بساطتها في عهد رسول الله ﷺ، لتشد الناس إلى الانقطاع إلى الله. فيرفع الزخرفة والصور منها، وربما يفتح سقوفها إلى السماء. فالذي يهم أهل الدنيا الزخرفة والزينة والراحة والتبريد والتدفئة والترف، والذي يهم الأنبياء

۱- غيبة الطوسي: ص ۴۷۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۳۲، معجم أحاديث الإمام المهدي (ع): ج ۳ ص ۱۱۱.

۲- غيبة طوسی: ص ۴۷۳؛ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۳۲؛ معجم احاديث امام مهدي (ع): ج ۳ ص ۱۱۱.

۳- الكافي: ج ۳ ص ۳۶۸، تهذيب الأحكام: ج ۳ ص ۲۵۳، وسائل الشيعة: ج ۵ ص ۲۰۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۷۴.

۴- كافي: ج ۳ ص ۳۶۸؛ تهذيب الاحكام: ج ۳ ص ۲۵۳؛ وسایل الشيعة: ج ۵ ص ۲۰۷؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۷۴.

۵- الكافي: ج ۳ ص ۳۶۹، وسائل الشيعة: ج ۵ ص ۲۱۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۷۴.

۶- كافي: ج ۳ ص ۳۶۹؛ وسایل الشيعة: ج ۵ ص ۲۱۵؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۷۴.

والأوصياء عليهم السلام التوجه إلى الله والانقطاع إلى الله لا إلى الدنيا وزخرفها مع اهتمام الأنبياء والأوصياء بإعمار الأرض وترفيه الناس اقتصادياً.

احادیث به این موضوع اشاره دارند که امام مهدی (ع) مسجدها را به همان سادگی زمان رسول خدا (ص) باز می‌گرداند تا بریدن مردم به سوی خداوند را شدت بخشد. زینت‌ها و تصویرها را از آنها برمی‌دارد و چه بسا سقف‌هایشان را به آسمان بگشاید. آنچه اهل دنیا به آن اهمیت می‌دهند زینت‌ها، تزئینات، و راحتی و آسایش، سیستم‌های تهویه (گرمایش و سرمایش) و رفاهی می‌باشد، اما آنچه برای پیامبران و اوصیا (علیهم السلام) اهمیت دارد توجه به و بریدن به سوی خداوند است نه به سوی دنیا و زینت‌هایش؛ در کنار اهتمامی که انبیا و اوصیا (علیهم السلام) به آبادانی زمین و بالا بردن رفاه اقتصادی مردم دارند.

عن الفضیل بن یسار، قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: (إنّ قائمنا إذا قام استقبل من جهلة الناس أشد مما استقبل رسول الله صلى الله عليه وآله من جهال الجاهلية. فقلت: وكيف ذلك؟ قال: إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله أتى الناس وهم يعبدون الحجارة والصخور والعيوان والخشب المنحوتة، وإنّ قائمنا إذا قام أتى الناس وكلهم يتأول عليه كتاب الله ويحتج عليه به. ثم قال (ع): أما والله ليدخلن عليهم عدله، أما والله ليدخلن عليهم عدله جوف بيوتهم كما يدخل الحر والقر<sup>(۱)</sup>.

از فضیل بن یسار روایت شده است که گفت: شنیدم ابا عبد الله (ع) می‌فرماید: «هنگامی که قائم ما قیام نماید، آزاری که از جهالت و نادانی مردمان می‌بیند، از آزار و اذیتی که پیامبر خدا (ص) از جاهلان دوره‌ی جاهلیت دید، بیش‌تر و شدیدتر است». عرض کردم: چگونه؟ فرمود: «رسول خدا (ص) بر مردمانی مبعوث شد که سنگ، تخته سنگ‌های بزرگ، چوب و مجسمه‌های چوبی را می‌پرستیدند؛ اما هنگامی که قائم ما قیام می‌نماید، مردم کتاب خدا (قرآن) را از پیش خود تأویل می‌نمایند و با استناد خود با آن حضرت به بحث و جدال می‌پردازند؛ ولی عاقبت، حضرت، عدل خود را بر آنها و در خانه‌های آنها وارد خواهد کرد، همان گونه که گرما و سرما داخل می‌شود»<sup>۲</sup>.

الذين يتأولون عليّة القرآن ليس عامّة الناس قطعاً ولكن هؤلاء علماء غير عاملين يظنون أنّهم بتحصيلهم للقواعد الاستقرائية والعقلية قد أحاطوا بالعلم كلّه، فهم لا يرون شيئاً من العلم عند من سواهم. وهذا التكبر يمنعهم من الانقياد للإمام المعصوم (ع) وقبول علومه الإلهية، فيردون عليه

۱- غيبة النعماني: ص ۳۰۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۶۲. والقر: هو البرد.

۲- غيبة نعمانی: ص ۳۰۷ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۶۲.

ويتأولون القرآن عليه، ويتهمونه بالجهل وربما بالسحر والجنون. التهمتتان اللتان لا تكادان تفارقان نبياً من الأنبياء (ع).

کسانی که قرآن را بر ایشان (ع) تأویل می‌کنند عامه‌ی مردم نیستند بلکه آنها علمای بی‌عاملی هستند که می‌پندارند با به دست آوردن قواعد استقرایی و عقلی بر تمامی علوم احاطه پیدا کرده‌اند و در نتیجه هیچ علمی غیر از آنچه نزد خودشان هست را نمی‌بینند؛ و این تکبر، آنها را از تسلیم شدن در برابر امام معصوم (ع) و پذیرفتن علوم الهی بازمی‌دارد؛ پس به او اعتراض و قرآن را بر او تأویل می‌کنند و او را به جهل و نادانی و چه بسا سحر و جنون متهم می‌نمایند، که این دو تهمت اخیر تقریباً از هیچ یک از انبیای الهی (علیهم السلام) جدا نبوده است.

ومن هنا فإنّ علم الإمام (ع) وحده لا يعالج فتنّة هؤلاء العلماء غير العاملين؛ لأنّهم لا يسلمون له ولا يقبلون علومه، كما هو واضح في الرواية. فيكون العلاج هو فضح هؤلاء العلماء غير العاملين على رؤوس الأشهاد وبين عاقبة الناس كما فعل رسول الله ﷺ وعيسى (ع) مع علماء اليهود. وعندما يرى الناس عدالة الإمام (ع) سواء في الأمور المالية كقسمة أموال الصدقات بين الفقراء بالسوية وزهده (ع) في ملبسه ومأكله ومشربه، أم باهتمامه بأحوال المجتمع الإسلامي وإخلاصه في العمل لله سبحانه، ثم يقارن الناس سيرة هذا الإمام العادل المهدي (ع) بسيرة أولئك العلماء غير العاملين، فهم على سبيل المثال يأتيهم مسكين أطفاله جياح ثيابهم مقطعة يطلب منهم دراهم ليسد رmqه فيقولون له: اتتنا بمعرّف لكي نعطيك! بربكم هل سمعتم أو قرأتم أنّ محمداً ﷺ أو علياً (ع) أو أحد الأئمّة قال لفقير اتني بمعرف لكي أعطيك!؟

به همین جهت علم امام (ع) به تنهایی فتنه‌ی این علمای بی‌عمل را درمان نمی‌کند؛ چرا که آنها تسلیم امام نمی‌شوند و علومش را نمی‌پذیرند، همان طور که در روایت واضح و روشن می‌باشد. بنابراین راه علاج، رسوا کردن این علمای بی‌عمل در برابر همگان می‌باشد همان طور که رسول خدا (ص) عمل نمود و همان رفتاری که عیسی (ص) با علمای یهود انجام داد؛ هنگامی که مردم عدالت امام (ع) را چه در امور مالی، همانند تقسیم کردن اموال صدقات به طور مساوی در بین فقرا و زهد ایشان (ع) در پوشیدن، خوردن و نوشیدن و یا اهتمام و توجه ایشان به امور جامعه‌ی اسلامی و اخلاصش در عمل برای خداوند سبحان را ببینند، و سپس سیره و روش این امام عادل مهدی (ع) را با سیره و روش آن علمای بی‌عمل مقایسه می‌کنند. به طور مثال اگر مسکینی که بچه‌هایش گرسنه و لباس‌هایشان پاره و مندرس باشد و از آنها پولی بخواهد تا تنگی معیشت خود را برطرف کند، آنها به او می‌گویند: برای ما معرفّی بیاور تا به تو پولی بدهیم! شما را به خدا قسم، آیا شنیده‌اید و یا خوانده‌اید که محمد (ص) یا علی (ع) یا یکی از ائمه (علیهم السلام) به فقیری گفته باشند برای من معرفّی بیاور

تا به تو چیزی ببخشم؟!

ثم أين هم هؤلاء المعرفون؟ وكم هم؟ ومن أين لهذا المسكين بأحدهم؟! والحال أن طلبته الحوزة العلمية يحتاجون إلى سلسلة معرفين، بل إن المتقي من طلبته الحوزة لا يهتدي إلى سبيل ليعرف نفسه عنده؛ لأن معظم المعرفين متكبرون وفسقة ومستأثرون، ومن اتصل بهم بأموال الصدقات. والضلالة لا تجتمع مع الهدى، فلا يهتدي في الغالب إلى هؤلاء المعرفين إلا متملق أو خسيس طالب دنيا، والطيور على أشكالها تقع. فبربكم كيف أمسى الخسيس الوضع يعرف التقي الشريف؟ وكيف أمسى الذئب راعياً للغنم؟ وكيف أمسى ابن آوى المؤمن؟ وكيف أمسى الجاهل السفیه يعرف العالم الفقيه؟! أ الله أذن لكم بهذا أم على الله تفترون؟!

به علاوه، این معرفها چه کسانی هستند؟ و چند نفر لازم است؟ و این مسکین از کجا می تواند یکی از آنها را بیاورد؟! این در حالی است که طلاب حوزة علمیة نیاز به سلسله ای از معرفین دارند و حتی یک طلبه ی باتقوای حوزة هیچ راهی نمی یابد تا خودش را به او بشناساند؛ چرا که بیش تر معرفین و کسانی که آنها را به اموال صدقات متصل می کنند، متکبر، فاسق و انحصارگرا هستند. گمراهی با هدایت جمع نمی گردد، پس در اغلب موارد کسی به این معرفین هدایت نمی شود مگر متملق و چاپلوس یا فرومایه ی دنیا طلب؛ کبوتر با کبوتر، باز با باز! شما را به خدا سوگند، چطور می شود که یک پست فرومایه یک شریف باتقوا را بشناسد؟! چگونه گرگ چوپان گوسفندان باشد؟! و چگونه فرزند ناخلف امانت دار باشد؟! و چگونه نادان بی خرد، عالم فقیه را بشناسد؟! آیا خداوند چنین اجازه ای به شما داده یا بر خداوند دروغ می بندید؟!

بربکم هذه هي سيرة السجاد (ع)، الذي كان يحمل الطعام في ظلام الليل ويدسه تحت رأس المؤلف والمخالف، أم هي سيرة محمد ﷺ والأئمة ﷺ الذين كانوا يعطون حتى المؤلفات قلوبهم وكانوا يرحمون الفقراء واليتامى، وربما سقطت الدمعة من عيني علي (ع) قبل أن تسقط من عين أرملة أو يتيم، وربما خرجت الزفرة والحسرة من صدر محمد ﷺ قبل صدر الفقير. كان محمد ﷺ وعلي (ع) والأئمة يجوعون ليشبع الفقراء، ويعطون البعيد قبل القريب.

شما را به خدا، آیا این روش امام سجاد (ع) است؟ کسی که غذا را در تاریکی شب حمل می کرد و آن را زیر سر مردم تنگ دست چه موافق و چه مخالف قرار می داد، و یا روش محمد (ص) و ائمه (علیهم السلام) که می بخشیدند تا قلب های شان را نرم کنند و به فقیران و یتیمان رحم می آوردند و

<sup>۱</sup> - ضرب المثلی عربی: الطيور على اشكالها تقع؛ یعنی پرنده های هم شکل جمع می شوند (مترجم).

چه بسا اشک از چشمان علی (ع) جاری می شد پیش از آنکه از چشم بیوه زنان یا یتیمان جاری شود، و آه و حسرت، پیش از آنکه از سینه‌ی فقیر بلند شود، از نهاد محمد (ص) برمی آمد. حضرت محمد (ص)، علی (ع) و ائمه (علیهم السلام) گرسنه می ماندند تا فقیران سیر باشند و به بیگانه قبل از نزدیک، می بخشیدند.

لقد انتشر الإسلام بأخلاق هؤلاء القادة العظام لا بالمصطلحات الفلسفية. عندما جاءت الخلافة للإمام علي (ع) أول ما قام به هو التسوية في العطاء، وإلقاء دواوين التمييز التي أجزاها من كان قبله، ولهذا ثارت ثائرة القوم عليه وانتفض طلحة والزبير وأشباههما. اسلام با اخلاق اين رهبران بزرگ گسترش يافت نه با اصطلاحات فلسفی. هنگامی که خلافت به امام علی (ع) رسید اولین کاری که به انجامش اقدام نمود، مساوات و برابری در بخشش و برانداختن دیوان‌ها و دفاتر تبعیض آمیزی بود که پیش از او اجرا می کردند؛ و به همین دلیل شورشیان قوم علیه او سر به شورش گذاشتند و طلحه و زبیر و نظایر آنها به جنبش درآمدند.

أما أنتم اليوم فقد أعدتكم دواوين التمييز، وأعدتموها عثمانية تغدقون على من يعبدكم من دون الله، وآثرتهم هذا بزعمكم لعلمه وفضلتم فلان بادعائكم لفضله، وهذا وفلان لا يأمرن بالمعروف ولا ينهون عن المنكر. ومن جهة أخرى تمنعون الأرملة؛ لأنها مجهولة الحال، واليتيم لأنه بلا معترف وتقترون على معظم طلبية الحوزة، بل وتمنعون من لا يواكب مسيرتكم المخزية سواء العلمية أم العملية التي من أجل مظاهر انحرافها هو الابتعاد عن كتاب الله ودراسته ومدارسته. وإهمالكم إرشاد الناس والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر. واستسلامكم للدعة والراحة حتى أمسيتم قوماً مترفين لا تتحملون حرارة الشمس فضلاً عن شظف العيش، وأذى الطواغيت في سبيل إعلاء كلمة لا اله إلا الله.

اما شما امروز دیوان‌های تبعیض را بازگردانیده و آنها را به همان سبک و سیاق عثمانی ایجاد کرده‌اید تا آن کس که شما را به جای خداوند عبادت می کند، فراوان سیر کنید؛ این یکی را به زعم خودتان به خاطر علمش برمی‌گزینید و آن دیگری را با ادعای خودتان برای فضلش، فضیلت می‌بخشید و برتر می‌شمارید، در حالی که فلانی‌ها نه امر به معروف می‌کنند و نه نهی از منکر! از سوی دیگر از بیوه‌زنان دریغ می‌دارید؛ چرا که وضعیت آنها برایتان نامشخص است، و همچنین یتیم، چرا که معرفی ندارد و همچنین بر بسیاری از طلبه‌های تنگ دست حوزه‌ی علمیه، و حتی از کسانی که در روش و آیین ننگ‌آورتان - چه از نظر علمی و چه عملی - شما را همراهی نمی‌کنند، دریغ می‌دارید؛ همان آیینی که از واضح‌ترین مظاهر انحرافش، دور شدن از کتاب خدا و غور در آن و مطالعه‌ی آن

می باشد؛ و همچنین غفلت شما از ارشاد مردم و امر به معروف و نهی از منکر، و تسلیم شدن تان در برابر رفا و آسایش تا آنجا که به قومی نازپرورده که حتی تحمل گرمای خورشید را ندارد، تبدیل شده اید، چه برسد به تحمل سختی ها و تنگناهای زندگی و آزار و اذیت های طاغوت ها در راه بالا بردن کلمه‌ی لا اله الا الله!

ورد في بعض الروايات التي تصف معركة يخوضها المهدي (ع) لفتح مدينة النجف وتطهيرها من المنافقين الذين سيقضون ضده ويقاتلونهم، أنّ أصحاب الإمام المهدي (ع) يحوطون به و ثيابهم ممزقة! نعم ممزقة؛ لأنّهم لا يشترتون ثياباً بأموال الأرملة واليتيم والمريض.

در برخی از روایت‌هایی که نبردی را که مهدی (ع) برای فتح شهر نجف و پاک‌سازی آن از منافقانی که در برابرش می‌ایستند و با وی پیکار می‌کنند، واردش می‌شود را توصیف می‌نمایند، آمده است که یاران امام مهدی (ع) او را احاطه می‌کنند در حالی که لباس‌های پاره بر تن دارند! آری، لباس‌های پاره؛ چرا که آنها با اموال بیوه‌زنان، یتیمان و بیماران، لباسی برای خود نخریده‌اند.

عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (ع)، قال في قول الله (عزوجل): ﴿فَكَبُكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ﴾<sup>(۱)</sup>. قال (ع): (هم قوم وصفوا عدلاً بألسنتهم ثم خالفوه إلى غيره)<sup>(۲)</sup>.

از ابو بصیر از ابو عبد الله (ع) در مورد سخن خداوند عزوجل (پس آنها و گمراهان در آن (آتش) افکنده شوند)<sup>۲</sup> روایت شده است که فرمود: «آنها قومی هستند که عدالت را با زبان‌شان توصیف می‌کنند و سپس بر خلاف آن به سویی دیگر حرکت کند»<sup>۴</sup>.

وعن خيثمة، قال: قال لي أبو جعفر (ع): (أبلغ شيعتنا أن لن ينال ما عند الله إلا بعمل، وأبلغ شيعتنا إنّ أعظم الناس حسرة يوم القيامة من وصف عدلاً ثم يخالفه إلى غيره)<sup>(۵)</sup>.

و از خثیمه نقل شده است: ابو جعفر (ع) به من فرمود: «به شیعیان ما برسان که به آنچه نزد خداوند است جز با عمل نمی‌توان رسید. به شیعیان ما برسان کسی در روز قیامت بیش‌ترین و بزرگ‌ترین حسرت را دارد که عدالتی را توصیف و سپس برخلاف آن به سمت و سویی دیگر حرکت

۱- الشعراء: ۹۴.

۲- الکافی: ج ۱ ص ۴۷، بحار الأنوار: ج ۲ ص ۳۵.

۳- شعرا: ۹۴.

۴- کافی: ج ۱ ص ۴۷؛ بحار الأنوار: ج ۲ ص ۳۵.

۵- الکافی: ج ۲ ص ۳۰۰، وسائل الشیعة: ج ۱ ص ۹۳.

کند»<sup>۱</sup>.

وعن أبي عبد الله (ع)، قال: (أتقوا الله واعدلوا فأنكم تعيرون على قوم لا يعدلون)<sup>(۲)</sup>.  
از ابا عبد الله (ع) روایت شده است که فرمود: «از خدا بترسید و عدالت ورزید؛ چرا که شما از کسانی عیب جوئی می کنید که عدالت را رعایت نمی کنند»<sup>۳</sup>.

وعن أمير المؤمنين (ع)، قال: (ألا إنه من ينصف الناس من نفسه لم يزد الله إلا عزاً)<sup>(۴)</sup>.  
و از امیر المؤمنین (ع) روایت شده است: «بدانید هر کس با مردم منصفانه رفتار کند، خداوند جز بر عزتتش نیفزاید»<sup>۵</sup>.

بربکم بقي شيء نمیزکم به عن الطواغيت المتسلطين على الأمة الإسلامية؟ أنتم وهم تغدقون على من يعبدكم من دون الله وبييع آخرته بدنياكم وتتركون الفقراء والمساكين يتضورون جوعاً، والمرضى يعانون الآلام حتى الموت. أنتم وهم تأمرون بالمنكر فهم المطرقة وأنتم السندان، هم يهينون كتاب الله وأنتم تستقبلون فعلتهم الشنيعة بصمت وهدوء خبيث<sup>(۶)</sup>.  
شما را به خدا، آیا دیگر چیزی باقی مانده است که شما را با آن از طاغوت های مستبد و مسلط بر امت اسلامی بازشناسیم؟ شما و کسانی را که به آنان که شما را به جای خداوند عبادت می کنند و آخرتشان را به دنیای شما می فروشند، بی حساب می بخشید، و در عین حال فقرا و مساکین را رها می کنید تا از گرسنگی به خود بیچند و همچین بیماران را تا آنجا که با تحمل درد و رنجها جان دهند! شما و آنها که امر به منکر می کنید؛ پس آنها چکش هستند و شما منکر؛ آنها به کتاب خدا اهانت می کنند و شما کردار شنیع آنها را با سکوت و سکون خباثت بارتان پذیرا می شوید!<sup>۷</sup>

<sup>۱</sup> - کافی: ج ۲ ص ۳۰۰؛ وسائل الشیعه: ج ۱ ص ۹۳.

<sup>۲</sup> - کافی: ج ۲ ص ۱۴۷، وسائل الشیعه: ج ۱۵ ص ۲۹۳.

<sup>۳</sup> - کافی: ج ۲ ص ۱۴۷؛ وسائل الشیعه: ج ۱۵ ص ۲۹۳.

<sup>۴</sup> - کافی: ج ۲ ص ۱۴۴، وسائل الشیعه: ج ۱۵ ص ۲۸۳.

<sup>۵</sup> - کافی: ج ۲ ص ۱۴۴؛ وسائل الشیعه: ج ۱۵ ص ۲۸۳.

<sup>۶</sup> - یشیر (ع) إلى ما فعله طاغية العراق صدام من تنجيسه للقرآن الكريم، وقد تقدمت الإشارة في الهامش في الجزء الأول من هذا الكتاب فراجع.

<sup>۷</sup> - ایشان (ع) به آنچه صدام در نجس کردن قرآن به انجام رساند اشاره می فرمایند، که شرح آن در باورقی در جلد اول همین کتاب ارایه گردید.



فالویل لكم، تدعون أنكم شيعة علي (ع) وتخالفونه، كلا ثم كلا. أنتم شيعة عثمان؛ لأنكم توافقونه، وعلي يعسوب المؤمنين، والمال يعسوب المنافقين، ويكفيكم هذا التفاوت، وكل أناء بالذي فيه ينضح.

پس وای بر شما! ادعا می کنید شیعه‌ی علی (ع) هستید و راه خلاف آن را می پیمایید! هرگز! و هرگز چنین نیست! شما پیروان عثمانید؛ چرا که با او موافق هستید؛ علی بزرگ و پیشوای مؤمنان است در حالی که مال و ثروت، پیشوای منافقان! همین تفاوت شما را کفایت می کند؛ که «از کوزه همان برون تراود که در او است»<sup>۱</sup>.

أنتم قادة عميان، أجل أنتم قادة عميان، وأعمى منكم من يسير خلفكم، وحسبنا الله ونعم الوكيل وإلى الله المشتكى. فليس كلما يعرف يقال، وليس كل ما يقال حان وقته، وليس كل ما حان وقته حضر أهله.

شما پیشوایانی کور هستید! آری، پیشوایانی کور! و کورتر از شما کسی است که شما را پیروی کند. خدا ما را بس است و او چه نیکو و کیلی است و تنها به خداوند شکایت می بریم. هر آنچه دانسته شود، گفته نشود، و هر آنچه گفته شود، وقتش نرسیده باشد، و هر آنچه وقتش رسیده باشد، اهلش حاضر نباشند.

قال أبي الحسن الثالث (ع): (إذا رفع علمكم من بين أظهركم فتوقعوا الفرج من تحت أقدامكم)<sup>(۱)</sup>.

ابو الحسن سوم (ع) می فرماید: «آنگاه که علم شما از پیش روی تان برداشته گردد انتظار فرج و گشایش را از زیر پاهایتان داشته باشید»<sup>۳</sup>.

فالفرج قريب إن شاء الله، والحمد لله الذي يؤمن الخائفين، وينجي الصالحين، ويرفع المستضعفين، ويضع المستكبرين، ويهلك ملوكاً ويستخلف آخرين.

انشاء الله فرج نزدیک است. و حمد و سپاس تنها از آن خداوندی است که ترسیده‌ها را ایمنی، و صالحان را نجات می بخشد، مستضعفین را بالا می برد و مستکبرین را به زیر می کشد، پادشاهان را به هلاکت می رساند و دیگران را جایگزینشان می کند.

۱- اصل عبارت: «كل إناء بالذي فيه ينضح» (هر ظرفی هر چه در خودش دارد را تراوش می کند) (مترجم).

۲- الکافی: ج ۱ ص ۳۴۱، کمال الدین: ص ۳۸۱، غیبة النعمانی: ص ۱۹۳، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۵۵.

۳- کافی: ج ۱ ص ۳۴۱؛ کمال الدین: ص ۳۸۱؛ غیبة نعمانی: ص ۱۹۳؛ بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۵۵.

والحمد لله قاصم الجبارين، مبير الظالمين، مدرك الهاربين، نكال الظالمين، صريخ المستصرخين، موضع حاجات الطالبين، معتمد المؤمنين.  
و حمد و سپاس تنها از آن خداوندی است که در هم کوبنده‌ی ستمگران، دریابنده‌ی گریختگان، عذاب کننده‌ی ظالمان، فریادرس کمک خواهان، موضع نیازهای درخواست کنندگان، و وکیل مؤمنان است.

الحمد لله الذي من خشيته ترعد السماء وسكانها، وترجف الأرض وعمارها، وتموج الجبال ومن يسبح في غمراتها.  
سپاس مخصوص خدایی است که از ترس و خشیت او، آسمان و ساکنانش می‌غرند و زمین و آبادکنندگان می‌لرزند و دریاها و هر آن که در اعماقش غوطه‌ور است موج می‌زند.

### بسم الله الرحمن الرحيم

﴿ قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴾ قَالُوا سَمِعْنَا فَتَى يَدُكُرُّهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ﴿ قَالُوا فَأَتُوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ﴾ قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ﴿<sup>(۱)</sup>

به نام خداوند بخشاینده‌ی بخشایش‌گر

گفتند: چه کس با خدایان ما چنین کرده است؟ هر آینه او از ستمکاران است \* گفتند: شنیده‌ایم که جوانی به نام ابراهیم، از آنها سخن می‌گفته است \* گفتند: پس او را در برابر دیدگان مردم بیاورید، باشد که آنان شهادت دهند \* گفتند: ای ابراهیم، آیا تو با خدایان ما چنین کرده‌ای؟ \* گفت: بلکه همین بزرگ‌ترینشان چنین کرده است. اگر سخن می‌گویند، از آنها پرسید<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> - الأنبياء : ۵۹ - ۶۳.

<sup>۲</sup> - انبياء: ۵۹ تا ۶۳.